



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

توسعه و تکامل

شیراز، چاپخانه

سام امام

امیرالمؤمنین

عظیم

۱۳۵۱

جلد

کتاب پرزده

انتشارات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۶
۲۵	مشخصات کتاب
۲۶	اشاره
۴۲	خطبه ۱۵۱: برحذر داشتن مردم از فتنه ها
۴۲	اشاره
۴۲	خطبه در یک نگاه
۴۴	بخش اول
۴۴	اشاره
۴۴	ترجمه
۴۵	شرح و تفسیر: خورشیدی که در تاریکی درخشید
۴۸	بخش دوم
۴۸	اشاره
۴۸	ترجمه
۴۹	شرح و تفسیر: فتنه هایی در پیش است، به هوش باشید
۵۳	نکته: ویژگی های حاکمان دنیا پرست!
۵۴	بخش سوم
۵۴	اشاره
۵۴	ترجمه
۵۵	شرح و تفسیر: ویژگی های این فتنه بزرگ!
۶۰	بخش چهارم
۶۰	اشاره
۶۰	ترجمه
۶۱	شرح و تفسیر: وظیفه شما در این فتنه

۶۴	خطبه ۱۵۲: درباره صفات خداوند و اوصاف پیشوایان دین
۶۴	اشاره
۶۴	خطبه در یک نگاه
۶۶	بخش اول
۶۶	اشاره
۶۶	ترجمه
۶۷	شرح و تفسیر: گوشه ای از صفات جمال و جلال خدا
۷۶	بخش دوم
۷۶	اشاره
۷۶	ترجمه
۷۷	شرح و تفسیر: خلیفه حق آشکار شد
۸۶	خطبه ۱۵۳: صفات گمراهان و غافلان
۸۶	اشاره
۸۶	خطبه در یک نگاه
۸۸	بخش اول
۸۸	اشاره
۸۸	ترجمه
۸۸	شرح و تفسیر: انسان های گمراه و غافل
۹۰	بخش دوم
۹۰	اشاره
۹۰	ترجمه
۹۱	شرح و تفسیر: اندرزی سودمند و گرانیها
۹۶	بخش سوم
۹۶	اشاره
۹۶	ترجمه
۹۷	شرح و تفسیر: به هوش باش!

بخش چهارم ----- ۱۰۲

اشاره ----- ۱۰۲

ترجمه ----- ۱۰۲

شرح و تفسیر: از این سه خوی زشت پرهیز ----- ۱۰۳

خطبة ۱۵۴: فضایل اهل بیت علیهم السلام ----- ۱۱۱

اشاره ----- ۱۱۱

خطبه در یک نگاه ----- ۱۱۱

بخش اول ----- ۱۱۳

اشاره ----- ۱۱۳

ترجمه ----- ۱۱۳

شرح و تفسیر: ما درهای علوم پیامبریم! ----- ۱۱۴

نکته ها ----- ۱۱۶

۱- تفاوت خودستایی و معرفی خویشتن ----- ۱۱۶

۲- حسن دلبران در زبان دیگران! ----- ۱۱۸

بخش دوم ----- ۱۲۱

اشاره ----- ۱۲۱

ترجمه ----- ۱۲۱

شرح و تفسیر: ویژگی رهروان راه حق ----- ۱۲۲

نکته: مشکل بزرگ در دنیای کنونی ----- ۱۲۶

بخش سوم ----- ۱۲۷

اشاره ----- ۱۲۷

ترجمه ----- ۱۲۷

شرح و تفسیر: راه شناخت نیکان و بدان ----- ۱۲۸

خطبه ۱۵۵: شگفتی های آفرینش خفاش ----- ۱۳۳

اشاره ----- ۱۳۳

خطبه در یک نگاه ----- ۱۳۳

بخش اول ----- ۱۳۵

اشاره ----- ۱۳۵

ترجمه ----- ۱۳۵

شرح و تفسیر: یک درس مهم خدا شناسی ----- ۱۳۶

بخش دوم ----- ۱۴۱

اشاره ----- ۱۴۱

ترجمه ----- ۱۴۱

شرح و تفسیر: این پرنده عجیب و استثنایی ----- ۱۴۲

بخش سوم ----- ۱۴۷

اشاره ----- ۱۴۷

ترجمه ----- ۱۴۷

شرح و تفسیر: شگفتی های دیگری از این پرنده ----- ۱۴۸

نکته: آفرینش حیرت انگیز خفاش! ----- ۱۵۰

خطبه ۱۵۶: درباره اهل بصره و حوادث آینده آن ها ----- ۱۵۵

اشاره ----- ۱۵۵

خطبه در یک نگاه ----- ۱۵۶

بخش اول ----- ۱۵۷

اشاره ----- ۱۵۷

ترجمه ----- ۱۵۷

شرح و تفسیر: آشکار شدن کینه های درونی به بهانه واهی ----- ۱۵۸

بخش دوم ----- ۱۶۳

اشاره ----- ۱۶۳

ترجمه ----- ۱۶۳

شرح و تفسیر: پیشروی به سوی سر منزل مقصود ----- ۱۶۳

بخش سوم ----- ۱۶۷

اشاره ----- ۱۶۷

- ۱۶۷ ترجمه
- ۱۶۸ شرح و تفسیر: اسباب نجات در قیامت
- ۱۷۵ بخش چهارم
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۵ ترجمه
- ۱۷۶ شرح و تفسیر: آزمون و فتنه بزرگ!
- ۱۷۸ نکته ها
- ۱۷۸ ۱- پاسخ به چند سؤال
- ۱۸۰ ۲- شهادت، افتخار است نه مصیبت
- ۱۸۱ بخش پنجم
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۱ ترجمه
- ۱۸۲ شرح و تفسیر: حرام خدا را با کلاه شرعی حلال می شمردند!
- ۱۸۴ نکته: رگ، رگ است این آب شیرین، آب شور
- ۱۸۷ خطبة ۱۵۷: مردم را به تقوا، تشویق و ترغیب می کند
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۷ خطبه در یک نگاه
- ۱۸۹ بخش اول
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ ترجمه
- ۱۹۰ شرح و تفسیر: توجهی دیگر به مبدأ و معاد
- ۱۹۴ نکته: چگونه تاریخ تکرار می شود؟
- ۱۹۷ بخش دوم
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۷ ترجمه
- ۱۹۸ شرح و تفسیر: ناپایداری دنیا

بخش سوّم ۲۰۵

اشاره ۲۰۵

ترجمه ۲۰۵

شرح و تفسیر: حضور در دادگاه الهی ۲۰۶

نکته ها ۲۱۲

۱- خیل گواهان عمل ۲۱۲

۲- سه جملهٔ پر معنا ۲۱۳

خطبهٔ ۱۵۸: فضایل پیامبر بزرگ اسلام و عظمت قرآن مجید و وضع دولت بنی امیه ۲۱۵

اشاره ۲۱۵

خطبه در یک نگاه ۲۱۶

بخش اوّل ۲۱۷

اشاره ۲۱۷

ترجمه ۲۱۷

شرح و تفسیر: کتابی که همه چیز در آن است ۲۱۸

بخش دوّم ۲۲۱

اشاره ۲۲۱

ترجمه ۲۲۱

شرح و تفسیر: حکومتی ظلمانی و وحشتناک در پیش است ۲۲۲

نکته ها ۲۲۵

۱- مسئولیت سنگین حاکمان و مردم ۲۲۵

۲- پایان نکبت بار حکومت بنی امیه ۲۲۶

خطبهٔ ۱۵۹: حسن رفتار خود با مردمی که تحت حکومت او می زیستند ۲۲۹

اشاره ۲۲۹

خطبه در یک نگاه ۲۲۹

بخش اوّل ۲۳۱

اشاره ۲۳۱

- ۲۳۱ ترجمه
- ۲۳۱ شرح و تفسیر: حمایت همه جانبه
- ۲۳۵ خطبة ۱۶۰: مطالب متنوع (حمد خداوند، امید به خدا، الگو گیری از رسول خدا و...)
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۵ خطبه در یک نگاه
- ۲۳۷ بخش اول
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۷ ترجمه
- ۲۳۸ شرح و تفسیر: ناتوانی اندیشه ها در برابر عظمت او
- ۲۴۷ بخش دوم
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۷ ترجمه
- ۲۴۸ شرح و تفسیر: بردگان دنیا
- ۲۵۲ نکته: دو بال برای پرواز به سوی خدا!
- ۲۵۵ بخش سوم
- ۲۵۵ اشاره
- ۲۵۵ ترجمه
- ۲۵۵ شرح و تفسیر: اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۵۹ بخش چهارم
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۵۹ ترجمه
- ۲۶۰ شرح و تفسیر: زندگی زاهدانه انبیا
- ۲۶۵ نکته ها
- ۲۶۵ ۱- مزامیر داوود علیه السلام
- ۲۶۶ ۲- نغمه داوودی
- ۲۶۶ ۳- زهد انبیا

بخش پنجم ۲۶۷

اشاره ۲۶۷

ترجمه ۲۶۷

شرح و تفسیر: سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر دنیا پرستان ۲۶۸

بخش هشتم ۲۷۳

اشاره ۲۷۳

ترجمه ۲۷۳

شرح و تفسیر: زندگی زاهدانه پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۷۴

بخش هفتم ۲۷۹

اشاره ۲۷۹

ترجمه ۲۷۹

شرح و تفسیر: چرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تأسی بجوئیم؟ ۲۸۰

نکته: سر چشمه همه گناهان ۲۸۶

خطبه ۱۶۱: امام از فضایل پیامبر و خاندان و پیروان آیین او سخن می گوید ۲۹۰

اشاره ۲۹۰

خطبه در یک نگاه ۲۹۰

بخش اول ۲۹۲

اشاره ۲۹۲

ترجمه ۲۹۲

شرح و تفسیر: اوصاف دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۹۳

نکته: به گوینده بنگریم یا به سخنش؟! ۲۹۷

بخش دوم ۳۰۰

اشاره ۳۰۰

ترجمه ۳۰۰

شرح و تفسیر: به قربانگاه های قرون پیشین بنگرید! ۳۰۱

خطبه ۱۶۲: ر پاسخ بعضی از یارانش که از آن حضرت پرسید: چگونه قوم شما، شما را از این مقام (خلافت) کنار زدند، در حالی که شما سزاوارترید؟ ۳۱۰

۳۱۰ اشاره

۳۱۱ خطبه در یک نگاه

۳۱۲ بخش اول

۳۱۲ اشاره

۳۱۲ ترجمه

۳۱۳ شرح و تفسیر: چرا خلافت علوی غصب شد؟

۳۱۸ بخش دوم

۳۱۸ اشاره

۳۱۸ ترجمه

۳۱۹ شرح و تفسیر

۳۲۲ نکته ها

۳۲۲ ۱- حق پرسشگری

۳۲۵ ۲- هدف اصلی این پرسش و پاسخ

۳۲۷ ۳- بنی امیه و توطئه محو اسلام

۳۳۰ خطبه ۱۶۳: درباره توحید و اسرار آفرینش

۳۳۰ اشاره

۳۳۰ خطبه در یک نگاه

۳۳۲ بخش اول

۳۳۲ اشاره

۳۳۲ ترجمه

۳۳۳ شرح و تفسیر: شرح عمیق دیگری از صفات جمال و جلال او

۳۴۲ نکته: خدا یک حقیقت نامتناهی است

۳۴۶ بخش دوم

۳۴۶ اشاره

۳۴۶ ترجمه

۳۴۶ شرح و تفسیر: علم نامحدود خدا

- نکته: بازتاب ایمان به علم خدا در اعمال انسان ها ۳۴۸
- بخش سوّم ۳۵۰
- اشاره ۳۵۰
- ترجمه ۳۵۰
- شرح و تفسیر: ای برتر از خیال و قیاس و وهم ۳۵۱
- نکته: دوران عجیب جنین ۳۵۴
- خطبة ۱۶۴: هنگام که مردم نزد او جمع شدند و از عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان در این زمینه صحبت کند ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- خطبه در یک نگاه ۳۶۰
- بخش اول ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- ترجمه ۳۶۱
- شرح و تفسیر: اتمام حجت امام علیه السلام با عثمان ۳۶۲
- نکته: بهترین راه نفوذ در دیگران ۳۶۶
- بخش دوّم ۳۶۹
- اشاره ۳۶۹
- ترجمه ۳۷۰
- شرح و تفسیر: نشانه های پیشوایان عادل و ستمگر ۳۷۱
- چند نکته درباره حادثة قتل عثمان ۳۷۸
- خطبة ۱۶۵: شگفتی های آفرینش طاووس ۳۸۱
- اشاره ۳۸۱
- خطبه در یک نگاه ۳۸۱
- بخش اول ۳۸۲
- اشاره ۳۸۲
- ترجمه ۳۸۲
- شرح و تفسیر: آفرینش انواع پرندگان ۳۸۴

۳۹۰	نکته: دنیای عجیب پرندگان
۳۹۵	بخش دوم
۳۹۵	اشاره
۳۹۵	ترجمه
۳۹۶	شرح و تفسیر: عجیب ترین پرنده جهان
۴۰۳	بخش سوم
۴۰۳	اشاره
۴۰۳	ترجمه
۴۰۴	شرح و تفسیر: ترسیم دقیقی و بسیار ظریفی از بال و پر طاووس
۴۰۹	بخش چهارم
۴۰۹	اشاره
۴۰۹	ترجمه
۴۱۰	شرح و تفسیر: ترسیم دقیقی از زیبایی های طاووس
۴۱۳	بخش پنجم
۴۱۳	اشاره
۴۱۳	ترجمه
۴۱۴	شرح و تفسیر: به راستی عقل در وصفش حیران است
۴۱۷	نکته: شگفتی های طاووس!
۴۱۹	بخش ششم
۴۱۹	اشاره
۴۱۹	ترجمه
۴۱۹	شرح و تفسیر: از پشه های ریز گرفته تا نهنگ ها و فیل ها
۴۲۱	نکته: اندکی از شگفتی های ماهی های بزرگ و فیل ها
۴۲۱	اشاره
۴۲۱	نهنگ ها
۴۲۲	فیل ها

بخش هفتم ۴۲۵

اشاره ۴۲۵

ترجمه ۴۲۵

شرح و تفسیر: جلوه ها، نعمت ها و زیبایی های بهشت ۴۲۶

تفسیر بعضی از لغات پیچیده این خطبه (از زبان سید رضی) ۴۳۱

نکته: کدام زیباتر است؟ ۴۳۲

خطبه ۱۶۶: احترام متقابل به یکدیگر، آینده بنی امیه، علل شکست مسلمین در آخر زمان ۴۳۵

اشاره ۴۳۵

خطبه در یک نگاه ۴۳۵

بخش اول ۴۳۷

اشاره ۴۳۷

ترجمه ۴۳۷

شرح و تفسیر: سه دستور مهم اخلاقی ۴۳۷

بخش دوم ۴۴۱

اشاره ۴۴۱

ترجمه ۴۴۱

شرح و تفسیر: سرنوشت مرگ بار بنی امیه ۴۴۲

نکته: قیام های خونین بر ضد بنی امیه ۴۴۶

بخش سوم ۴۴۹

اشاره ۴۴۹

ترجمه ۴۴۹

شرح و تفسیر: دلیل اصلی عقب ماندگی ۴۵۰

نکته: همانند بنی اسرائیل... ۴۵۱

خطبه ۱۶۷: در آغاز خلافت حضرت ۴۵۲

اشاره ۴۵۲

خطبه در یک نگاه ۴۵۲

بخش اول ----- ۴۵۵

اشاره ----- ۴۵۵

ترجمه ----- ۴۵۵

شرح و تفسیر: مسیر حق را بشناسید ----- ۴۵۶

بخش دوم ----- ۴۶۱

اشاره ----- ۴۶۱

ترجمه ----- ۴۶۱

شرح و تفسیر: در برابر همه چیز مسئول هستید ----- ۴۶۲

نکته: حفظ محیط زیست و حمایت از حیوانات در اسلام ----- ۴۶۵

خطبه ۱۶۸: از سخنان امام علیه السلام است که پس از بیعت با آن حضرت گروهی از یارانش پیشنهاد کردند خوب است کسانی را که بر عثمان شوریدند کیفر می کردید -- ۴۶۹

اشاره ----- ۴۶۹

خطبه در یک نگاه ----- ۴۶۹

بخش اول ----- ۴۷۱

اشاره ----- ۴۷۱

ترجمه ----- ۴۷۱

شرح و تفسیر: علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان ----- ۴۷۲

نکته ----- ۴۷۷

۱-مشکلات در راه اجرای عدالت ----- ۴۷۷

۲-ایراد عمده کار شورشیان ----- ۴۷۸

خطبه ۱۶۹: به هنگام حرکت اصحاب جمل (لشکر طلحه و زبیر) به سوی بصره ----- ۴۷۹

اشاره ----- ۴۷۹

خطبه در یک نگاه ----- ۴۷۹

بخش اول ----- ۴۸۱

اشاره ----- ۴۸۱

ترجمه ----- ۴۸۱

شرح و تفسیر: اگر قیام نکنید حکومت اسلامی از دست می رود ----- ۴۸۱

۴۸۵	بخش دوم
۴۸۵	اشاره
۴۸۵	ترجمه
۴۸۶	شرح و تفسیر: اگر فتنه جویان ادامه دهند تحمل نخواهم کرد
۴۸۹	خطبه ۱۷۰: درباره وجوب پیروی از حق به هنگام قیام حجت خدا
۴۸۹	اشاره
۴۹۰	خطبه در یک نگاه
۴۹۱	بخش اول
۴۹۱	اشاره
۴۹۱	ترجمه
۴۹۲	شرح و تفسیر: چرا بیعت نمی کنی؟!
۴۹۴	نکته: جاذبه گفتار امام علیه السلام
۴۹۹	خطبه ۱۷۱: هنگام تصمیم به مبارزه با لشکر معاویه در صفین
۴۹۹	اشاره
۴۹۹	خطبه در یک نگاه
۵۰۱	بخش اول
۵۰۱	اشاره
۵۰۱	ترجمه
۵۰۳	شرح و تفسیر: بهشت پیش شماست!
۵۰۸	نکته: دفاع در مقابل مهاجم
۵۰۹	خطبه ۱۷۲: کارشکنی های جمعی از سرشناسان صحابه و زخم زبان های آن ها و جنگ طلحه و زبیر و عایشه با امام
۵۰۹	اشاره
۵۰۹	خطبه در یک نگاه
۵۱۱	بخش اول
۵۱۱	اشاره
۵۱۱	ترجمه

۵۱۲	شرح و تفسیر: کارشکنی های قریش در امر خلافت
۵۱۷	نکته ها
۵۱۷	۱- چشم بستن در برابر واقعیات
۵۱۹	۲- آیا بخشی از حق را باید رها کرد؟
۵۲۱	بخش دوم
۵۲۱	اشاره
۵۲۱	ترجمه
۵۲۲	شرح و تفسیر: رسوایی آتش افروزان جنگ جمل
۵۲۲	اشاره
۵۲۶	پرسش
۵۲۷	پرسش دیگر
۵۲۹	خطبه ۱۷۳: درباره رسول خدا و کسی که سزاوار خلافت است و از پستی دنیا
۵۲۹	اشاره
۵۲۹	خطبه در یک نگاه
۵۳۱	بخش اول
۵۳۱	اشاره
۵۳۱	ترجمه
۵۳۲	شرح و تفسیر: شایسته ترین فرد برای زعامت مردم
۵۳۵	پرسش
۵۳۶	پاسخ
۵۳۷	بخش دوم
۵۳۷	اشاره
۵۳۷	ترجمه
۵۳۷	شرح و تفسیر: دستوراتی درباره نبرد یا فتنه جویان
۵۴۰	نکته: گفتگویی با عمار یاسر در جنگ صفین
۵۴۲	بخش سوم

۵۴۳ اشاره

۵۴۳ ترجمه

۵۴۴ شرح و تفسیر: این جهان منزلگاه اصلی شما نیست!

۵۴۹ خطبة ۱۷۴: درباره طلحه و هنگامی که از خروج او و زبیر به سوی بصره برای جنگ با آن حضرت آگاه شد

۵۴۹ اشاره

۵۴۹ خطبه در یک نگاه

۵۵۱ بخش اول

۵۵۱ اشاره

۵۵۱ ترجمه

۵۵۲ شرح و تفسیر: کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست

۵۵۷ خطبة ۱۷۵: پند و اندرز مردم و نزدیک بودن خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله

۵۵۷ اشاره

۵۵۷ خطبه در یک نگاه

۵۵۹ بخش اول

۵۵۹ اشاره

۵۵۹ ترجمه

۵۶۰ شرح و تفسیر: این همه غفلت چرا؟

۵۶۳ بخش دوم

۵۶۳ اشاره

۵۶۳ ترجمه

۵۶۴ شرح و تفسیر: پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز را به من خبر داد

۵۶۹ خطبة ۱۷۶: امام مردم را موعظه می کند و فضائل قرآن را بیان کرده از بدعت ها نهی می نماید

۵۶۹ اشاره

۵۶۹ خطبه در یک نگاه

۵۷۱ بخش اول

۵۷۱ اشاره

۵۷۱	ترجمه
۵۷۲	شرح و تفسیر: بهشت در ناراحتی ها و جهنم در شهوات پیچیده شده است
۵۷۴	نکته: آن ها که به طاعات عشق می ورزند
۵۷۷	بخش دوم
۵۷۷	اشاره
۵۷۷	ترجمه
۵۷۷	شرح و تفسیر: نقد خویشتن!
۵۷۹	چند نکته مهم
۵۸۱	بخش سوم
۵۸۱	اشاره
۵۸۱	ترجمه
۵۸۲	شرح و تفسیر: درمان دردهای شما در قرآن است
۵۸۵	نکته: قرآن و درمان بیماری ها
۵۸۷	بخش چهارم
۵۸۷	اشاره
۵۸۷	ترجمه
۵۸۸	شرح و تفسیر: قرآن شفاعت کننده روز جزاست!
۵۹۱	بخش پنجم
۵۹۱	اشاره
۵۹۱	ترجمه
۵۹۱	شرح و تفسیر: با این شرط من مدافع شما در قیامت!
۵۹۵	بخش ششم
۵۹۵	اشاره
۵۹۵	ترجمه
۵۹۶	شرح و تفسیر
۵۹۹	نکته: استقامت در مسیر ولایت

بخش هفتم ۶۰۱

اشاره ۶۰۱

ترجمه ۶۰۱

شرح و تفسیر: فرق مؤمن و منافق در اصلاح زبان است ۶۰۲

نکته ها ۶۰۷

۱- زبان عجیب ترین عضو بدن ۶۰۷

۲- سرمایه های اصلی انسان ۶۰۹

بخش هشتم ۶۱۱

اشاره ۶۱۱

ترجمه ۶۱۱

شرح و تفسیر: خطرات بدعت ها ۶۱۲

نکته: بدعت چیست؟ ۶۱۶

بخش نهم ۶۱۹

اشاره ۶۱۹

ترجمه ۶۱۹

شرح و تفسیر: در قرآن بهار دل ها و چشمه جوشان علوم است ۶۲۰

بخش دهم ۶۲۵

اشاره ۶۲۵

ترجمه ۶۲۵

شرح و تفسیر: خوشا به حال آن ها که مشغول اصلاح خویش اند ۶۲۶

نکته: اجتماعی زیستن یا انزوا گرایی؟ ۶۳۰

خطبه ۱۷۷: در مورد حکمین ۶۳۵

اشاره ۶۳۵

خطبه در یک نگاه ۶۳۵

بخش اول ۶۳۷

اشاره ۶۳۷

- ۶۳۷ ترجمه
- ۶۳۸ شرح و تفسیر: با انحراف حکمین حکم آنها باطل است
- ۶۴۱ نکته: حکمین پشت به قرآن کردند
- ۶۴۴ خطبة ۱۷۸: درباره وحدانیت خدا و توصیه به تقوا
- ۶۴۴ اشاره
- ۶۴۴ خطبه در یک نگاه
- ۶۴۶ بخش اول
- ۶۴۶ اشاره
- ۶۴۶ ترجمه
- ۶۴۷ شرح و تفسیر: عظمت خداوند و کرامت پیامبرش
- ۶۵۲ نکته
- ۶۵۲ ۱- کلید حل معمای صفات
- ۶۵۳ ۲- اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۶۵۴ بخش دوم
- ۶۵۴ اشاره
- ۶۵۴ ترجمه
- ۶۵۵ شرح و تفسیر: با صدق نیت به درگاه خدا روید
- ۶۵۷ پرسش
- ۶۵۷ پاسخ
- ۶۶۲ خطبة ۱۷۹: پرسش از امیرالمومنین درباره دیدار خدا
- ۶۶۲ اشاره
- ۶۶۳ خطبه در یک نگاه
- ۶۶۴ بخش اول
- ۶۶۴ اشاره
- ۶۶۴ ترجمه
- ۶۶۵ شرح و تفسیر: آیا خدا را دیده‌ای؟

خطبة ۱۸۰: در نکوهش یاران نافرمانش ۶۷۳

اشاره ۶۷۳

خطبه در یک نگاه و شأن ورود آن ۶۷۳

بخش اول ۶۷۵

اشاره ۶۷۵

ترجمه ۶۷۵

شرح و تفسیر: یا جهاد یا در انتظار مرگ و ذلت بودن ۶۷۶

بخش دوم ۶۷۹

اشاره ۶۷۹

ترجمه ۶۷۹

شرح و تفسیر: همه گفتنی ها را گفتیم اما... ۶۸۰

نکته ها ۶۸۵

۱- فرق میان «معوونه» و «عطا» ۶۸۵

۲- خدمات چهار گانه فرهنگی امام علیه السلام ۶۸۶

درباره مرکز ۶۸۷

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان.

مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۷-۶ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۳-۷ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۷۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد هشتم، ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فپا).

یادداشت: ناشر جلد نهم، دهم الی دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) میباشد.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۸. خطبه ۲۰۱-۲۴۱-ج. ۱۰. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۳۲-۵۳-ج. ۱۱. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۷۹-۵۴-ج. ۱۲. گفتار حکیمانه ۱-۱۲۰

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲/م۷پ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۵۴۵۷

ص: ۱

اشاره

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: ۲

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه‌ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

م ۷ / ۰۴۲۲ / ۳۸ BP

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
مرحوم محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا -
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهنا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹	
نامه ۱	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
نامه ۲	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
نامه ۳	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴

۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قباله‌ای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قباله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	نامه ۴
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	نامه ۵
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	نامه ۶
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	نامه ۷
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small>

فهرست مطالب	۷
نامه ۸.....	۹۹
نامه در یک نگاه.....	۹۹
شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....	۱۰۱
نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....	۱۰۲
نامه ۹.....	۱۰۵
نامه در یک نگاه.....	۱۰۵
بخش اول.....	۱۰۹
شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....	۱۱۰
بخش دوم.....	۱۱۵
شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....	۱۱۶
بخش سوم.....	۱۲۵
شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....	۱۲۵
نکته: باز هم درباره قتل عثمان.....	۱۲۹
نامه ۱۰.....	۱۳۳
نامه در یک نگاه.....	۱۳۳
بخش اول.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک.....	۱۳۶
بخش دوم.....	۱۳۹
شرح و تفسیر: از غفلت برحذر باش.....	۱۳۹
بخش سوم.....	۱۴۳
شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....	۱۴۳
نکته ها.....	۱۴۶
۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش.....	۱۴۶
۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟.....	۱۴۸
بخش چهارم.....	۱۴۹
شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!.....	۱۴۹

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
نامه ۱۱	۱۵۵
نامه در یک نگاه.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر.....	۱۵۸
نامه ۱۲	۱۶۳
نامه در یک نگاه.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
نامه ۱۳	۱۷۱
نامه در یک نگاه.....	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق.....	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر.....	۱۷۶
نامه ۱۴	۱۷۹
نامه در یک نگاه.....	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج‌البلاغه.....	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان.....	۱۸۸
نامه ۱۵	۱۹۱
نامه در یک نگاه.....	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد.....	۱۹۳
نامه ۱۶	۱۹۷
نامه در یک نگاه.....	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر.....	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه.....	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش.....	۲۰۹
نامه ۱۷.....	۲۱۱
نامه در یک نگاه.....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم.....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر.....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا ﷺ.....	۲۲۴
نامه ۱۸.....	۲۲۷
نامه در یک نگاه.....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن.....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
نامه ۱۹.....	۲۳۷
نامه در یک نگاه.....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر و ندان.....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه.....	۲۴۳
نامه ۲۰.....	۲۴۵
نامه در یک نگاه.....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان.....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد.....	۲۴۹
نامه ۲۱.....	۲۵۱
نامه در یک نگاه.....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد.....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸	۱. رابطه اعمال و پاداش ها
۲۵۹	۲. «زیاد» مرد نمک شناس
۲۶۱	نامه ۲۲
۲۶۱	نامه در یک نگاه
۲۶۳	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
۲۶۶	نکته ها
۲۶۶	۱. پاسخ به یک سؤال
۲۶۶	۲. انسان فاعل مختار است
۲۶۹	نامه ۲۳
۲۶۹	گفتار امام <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۲۷۲	شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش
۲۷۷	نکته ها
۲۷۷	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸	۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»
۲۸۱	نامه ۲۴
۲۸۱	وصیت نامه در یک نگاه
۲۸۴	شرح و تفسیر: دستور حساب شده ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲	نکته ها
۲۹۲	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷	نامه ۲۵
۲۹۸	وصیت نامه در یک نگاه
۳۰۱	بخش اول
۳۰۲	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱	بخش دوم

۳۱۲.....	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.
۳۱۷.....	بخش سوم.
۳۱۸.....	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.
۳۲۳.....	نکته‌ها.
۳۲۳.....	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.
۳۲۳.....	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.
۳۲۷.....	نامه ۲۶
۳۲۷.....	نامه در یک نگاه.
۳۲۹.....	بخش اول.
۳۲۹.....	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.
۳۳۳.....	بخش دوم.
۳۳۴.....	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.
۳۳۷.....	نکته‌ها.
۳۳۷.....	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.
۳۳۹.....	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.
۳۴۱.....	نامه ۲۷
۳۴۱.....	نامه در یک نگاه.
۳۴۵.....	بخش اول.
۳۴۵.....	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.
۳۴۹.....	بخش دوم.
۳۵۰.....	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.
۳۵۳.....	بخش سوم.
۳۵۴.....	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.
۳۶۲.....	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.
۳۶۵.....	بخش چهارم.
۳۶۶.....	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمیت.

۳۷۱	بخش پنجم
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید
۳۷۴	نکته‌ها
۳۷۴	۱. خطر منافقان
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی
۳۸۱	نامه ۲۸
۳۸۱	نامه در یک نگاه
۳۸۵	بخش اول
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟
۳۹۳	بخش دوم
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر
۳۹۸	نکته‌ها
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی‌طالب
۴۰۵	بخش سوم
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۴۱۳	نکته‌ها
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام
۴۱۷	بخش چهارم
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!
۴۲۳	بخش پنجم
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان
۴۳۱	بخش ششم
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!

۴۳۹	نامۀ ۲۹
۴۳۹	نامه در یک نگاه
۴۴۲	شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره
۴۴۷	نامۀ ۳۰
۴۴۷	نامه در یک نگاه
۴۵۰	شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!
۴۵۷	نامۀ ۳۱
۴۵۸	نامه در یک نگاه
۴۶۱	بخش اول
۴۶۱	شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟
۴۶۹	بخش دوم
۴۷۰	شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه
۴۷۵	بخش سوم
۴۷۵	شرح و تفسیر: محکم‌ترین وسیله نجات
۴۷۹	بخش چهارم
۴۸۰	شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن
۴۸۴	نکته‌ها
۴۸۴	۱. حیات و آبادی قلب
۴۸۶	۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار
۴۹۱	بخش پنجم
۴۹۲	شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است
۴۹۸	نکته‌ها
۴۹۸	۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر
۴۹۹	۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی
۵۰۱	بخش ششم
۵۰۱	شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر

نکته: علوم نافع و غیر نافع	۵۰۵
بخش هفتم	۵۰۷
شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه	۵۰۸
نکته: آثار تربیت در جوانی	۵۱۳
بخش هشتم	۵۱۵
شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران	۵۱۶
نکته‌ها	۵۱۸
۱. مجموعه پراز اسراری به نام تاریخ	۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام <small>علیه السلام</small> به تاریخ گذشتگان	۵۲۰
بخش نهم	۵۲۱
شرح و تفسیر	۵۲۱
بخش دهم	۵۲۷
شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز	۵۲۸
بخش یازدهم	۵۳۵
شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست	۵۳۶
نکته: مقایسه علم و جهل بشر	۵۳۹
بخش دوازدهم	۵۴۱
شرح و تفسیر: پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> را راهنمای خود قرار ده	۵۴۱
بخش سیزدهم	۵۴۵
شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او	۵۴۶
نکته‌ها	۵۵۰
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی	۵۵۰
۲. آغاز خلقت و دوام فیض	۵۵۲
بخش چهاردهم	۵۵۵
شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند	۵۵۶
بخش پانزدهم	۵۶۱

۵۶۱	شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....
۵۶۷	بخش شانزدهم.....
۵۶۷	شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش.....
۵۷۱	بخش هفدهم.....
۵۷۲	شرح و تفسیر: زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست!.....
۵۷۷	بخش هجدهم.....
۵۷۷	شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!.....
۵۸۱	بخش نوزدهم.....
۵۸۳	شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....
۵۹۶	نکته: شرایط استجاب دعا.....
۵۹۹	بخش بیستم.....
۶۰۰	شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....
۶۰۵	بخش بیست و یکم.....
۶۰۶	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن.....
۶۱۵	بخش بیست و دوم.....
۶۱۵	شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند.....
۶۱۸	نکته: مسافران جهان دیگر!.....
۶۱۹	بخش بیست و سوم.....
۶۲۰	شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده.....
۶۲۹	بخش بیست و چهارم.....
۶۳۱	شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانها.....
۶۴۷	بخش بیست و پنجم.....
۶۴۸	شرح و تفسیر: در برابر بدی‌ها نیکی کن!.....
۶۵۷	بخش بیست و ششم.....
۶۵۷	شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن.....
۶۶۳	بخش بیست و هفتم.....

۶۶۵	شرح و تفسیر: بیست و هشت اندرز دیگر.....
۶۸۹	بخش بیست و هشتم.....
۶۹۰	شرح و تفسیر: رفتار حکیمانه و عادلانه با زن.....
۶۹۴	نکته: موقعیت اجتماعی زنان.....
۶۹۹	بخش بیست و نهم.....
۶۹۹	شرح و تفسیر: تقسیم مسئولیت‌ها.....
۷۰۳	بخش سی‌ام (بخش آخر).....
۷۰۳	شرح و تفسیر: همه چیز خود را به خدا بسپار.....

خطبه ۱۵۱: بر حذر داشتن مردم از فتنه ها

اشاره

و من خطبه له علیه السلام یحذر من الفتن

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام که در آن مردم را از فتنه ها بر حذر می دارد.

خطبه در یک نگاه

عمده این خطبه از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول را حمد و ثنای الهی و سپس شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصاف مهمی از آن حضرت را در بر می گیرد.

در این بخش، امام علیه السلام به وضع نابسامان عصر جاهلیت اشاره کرده تا مسلمانان ضمن مقایسه با آن، نعمت های عظیمی را که خداوند به برکت اسلام به آنان ارزانی داشت، درک کنند.

ص: ۱۷

۱-۱) سند خطبه: این خطبه در منابع دیگر دیده نشده؛ تنها چیزی که نویسنده «مصادر نهج البلاغه» بر آن تکیه می کند، مطلبی است که سید یمانی در کتاب «الطراز» آورده و به چند جمله از این خطبه استشهاد کرده است. گرچه او بعد از «سید رضی» می زیسته، ولی تفاوتی که در بعضی از تعبیرات او با نهج البلاغه دیده می شود، نشان می دهد آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (به مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، مراجعه شود).

در بخش دوم از ظهور و بروز فتنه ها در آینده و بازگشت هایی به افکار و رفتار عصر جاهلیت خیر می دهد. فتنه هایی که ستمکاران آن را رهبری می کنند و یکی پس از دیگری از دیگری نقش محوری آن را دارند.

و در پایان خطبه، به مردم سفارش می کند که فریب فتنه گران را نخورند و آلت دست آن ها نشوند، در راه های شیطان گام نگذارند، و از لقمه حرام پرهیزند و خود را در همه حال در محضر خداوند بدانند.

ص: ۱۸

و أحمد الله و أستعينه على مدارح الشيطان و مزاجره و الاعتصام من حبائله و مخاتله. و أشهد أن لا إله إلا الله. و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، و نجيبه و صفوته. لا يؤاخذ فضلته، و لا يجبر فقده. أضاءت به البلاد بعد الضلالة المظلمه، و الجهاله الغالبه، و الجفوه الجافيه؛ و الناس يستحلون الحریم، و يستدلون الحكيم؛ يحيون على فتره، و يموتون على كفره!

:

خدای را ستایش می کنم، و از او برای کارهایی که موجب طرد شیطان است کمک می جویم و برای مصون ماندن از گرفتار شدن در دام ها و فریب های شیطان یاری می طلبم و گواهی می دهم جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده و برگزیده و انتخاب شده اوست. در فضل و برتری همتا ندارد و فقدان او قابل جبران نیست؛ به برکت وجودش شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگدلی بر آن ها چیره شده بود، روشن گشت.

در زمانی که مردم حرام را حلال می شمردند، دانشمندان را تحقیر می کردند، و در دوران فترت (و غیبت اولیای الهی) قدم به عرصه حیات می گذاشتند و در کفر و بی دینی جان می سپردند.

خورشیدی که در تاریکی درخشید

این خطبه از خطبه های ملاحم است که بخشی از حوادث خطرناک آینده را بازگو می کند و به مردم هشدار می دهد که مراقب خویش باشند و آلوده فتنه ها و ظلم و فسادها نشوند. امام علیه السلام این خطبه را با حمد و ثنای الهی و پناه بردن به ذات پاک او از شر شیاطین آغاز می کند و می فرماید:

«خدای را ستایش می کنم و از او برای کارهایی که موجب طرد و منع شیطان است کمک می جویم و برای مصون ماندن از گرفتار شدن در دام ها و فریب های شیطان یاری می طلبم» (و أحمد الله و أستعینه علی مداحر (۱) الشیطان و مزاجره (۲) و الاعتصام من حبائله و مخاتله (۳)).

امام علیه السلام در این دو جمله از خداوند، توفیق اطاعت و عبادت و پرهیز از گناه و معصیت می طلبد؛ زیرا «مداحر» و «مزاجر» شیطان و به تعبیر دیگر، اموری که او را از انسان دور می سازد، چیزی جز اطاعت فرمان خدا نیست و «حباطل» و «مخاتل» (دام ها و فریب های) شیطان چیزی جز گناهان و معاصی نیست و به یقین بدون یاری خداوند و امدادهای الهی نه اطاعت ممکن است و نه پرهیز از گناه؛ چرا که راه این دو بسیار سخت است و پر پیچ و خم.

سپس به سراغ شهادت بر یکتایی خدا و رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می رود و چنین می فرماید: «گواهی می دهم جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می دهم که محمد،

ص: ۲۰

۱- ۱) «مداحر» جمع «مدحر» به معنای امری است که سبب طرد و دوری چیزی می شود و از ماده «دحور» به معنای راندن و دور ساختن آمده است.

۲- ۲) «مزاجر» جمع «مزجر» به معنای باز دارنده از چیزی است و از ماده «زجر» به معنای بازداشتن است.

۳- ۳) «مخاتل» جمع «مختل» به معنای کاری است که به وسیله آن فریب می دهند، از ماده «ختل» (بر وزن قتل)، به معنای خدعه و نیرنگ است.

بنده و فرستاده و برگزیده و انتخاب شده اوست» (و أشهد أن لا إله إلا الله. و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، و نجيبه و صفوته)

بسیاری از شارحان نهج البلاغه «نجیب» و «صفوته» را به یک معنا تفسیر کرده- به معنای منتخب و برگزیده- و تأکید یکدیگر دانسته اند؛ ولی با توجه به این که «نجیب» به معنای «نفیس» و پر ارزش است. تفاوتی میان این دو واژه وجود دارد که اولی در واقع، زمینه ساز دومی است؛ زیرا هنگامی که چیزی نفیس و پر ارزش شد به هنگام انتخاب، آن را بر می گزینند.

در ادامه آن حضرت به دو وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «در فضل و برتری همتا ندارد و فقدان او قابل جبران نیست» (لا یؤازی فضله، و لا یجبر فقده).

به یقین چیزی که در فضیلت همتا ندارد، هنگامی که از دست رود جانشینی نخواهد داشت.

در هفتمین و آخرین وصف به آثار وجودی آن حضرت در شرایط عصر جاهلیت اشاره کرده، می فرماید: «به برکت وجود او شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگدلی بر آن ها چیره شده بود روشن گشت» (أضاءت به البلاد بعد الضلالة المظلمه، و الجهالة الغالبة، و الجفوه الجافیه (۱)).

و در ادامه می افزاید: «در زمانی که مردم حرام را حلال می شمردند، دانشمندان را تحقیر می کردند، در دوران فترت (و غیبت اولیای الهی) قدم به عرصه حیات می گذاشتند و در کفر و بی دینی جان می سپردند» (و الناس یستحلّون الحریم، و یستذلّون الحکیم؛ یحیون علی فتره، و یموتون علی کفره!).

این اوصاف هفتگانه که در عبارات کوتاهی درباره عصر جاهلیت بیان شده ترسیم گویایی از آن زمان است. گمراهی و جهل و قساوت، حلال شمردن حرام و تحقیر

ص: ۲۱

دانشمندان، نداشتن رهبر و سرانجام، بی ایمان از دنیا رفتن.

گمراهی آن ها چنان تاریک و ظلمانی بود که به جنایات خود افتخار می کردند، کشتن و زنده به گور کردن فرزندان، نشانه غیرت، و غارتگری دلیل شجاعت شمرده می شد.

جهل و خرافات آن چنان بر جامعه آن ها سایه افکنده بود که خدایانشان را با دست خود می ساختند؛ گاه از سنگ و چوب و گاه از مواد غذایی و سپس در زمان قحطی آن را می خوردند.

قساوت و سنگدلی آن چنان بود که کینه ها را از نسلی به نسلی منتقل می ساختند و خونریزی و آدمکشی برای آن ها یک امر ساده بود، و هم چنین مفسد دیگر.

در این زمان می توان به عظمت خدمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهمیّت رسالت او در آن محیط تاریک و ظلمانی پی برد، که در مدت کوتاهی از آن قوم وحشی و خرافی و جاهل، قومی متمدن و عالم و آگاه ساخت.

ثم إنكم معشر العرب أغراض بلایا قد اقتربت، فاتقوا سكرات النعمه، و احذروا بوائق النقمه، و تثبتوا فی قتام العشوه، و اعوجاج الفتنة عند طلوع جنینها، و ظهور كمینها، و انتصاب قطبها، و مدار رحاها. تبدأ فی مدارج خفیه، و تؤول إلى فضاءه جلیه. شبابها كشباب الغلام، و آثارها كآثار السلام، يتوارثها الظلمه بالعهد! أولهم قائد لآخرهم، و آخرهم مقتد بأولهم؛ يتنافسون فی دنیا دنیه، و يتكالبون على جیفه مریحه. و عن قليل يتبرأ التابع من المتبوع، و القائد من المقود، فيترايلون بالبغضاء، و يتلاعنون عند اللقاء.

:

شما ای گروه عرب در آینده هدف بلاهایی هستید که نزدیک شده است از مستی نعمت بهره‌زید و از بلاهایی که کیفر اعمال شماست بر حذر باشید و هنگامی که گرد و غبار حوادث ناشناخته بر می‌خیزد و پیچیدگی‌های فتنه آشکار می‌شود نوزادش تولد می‌یابد و باطن آن ظاهر می‌گردد، قطب و محورش بر جای خود قرار می‌گیرد و آسیای آن به حرکت در می‌آید (به هوش باشید و) با احتیاط گام بردارید. (آری) فتنه‌ها کم‌کم از مراحل ناپیدا شروع به حرکت می‌کنند و سرانجام به صورت خطرناک آشکار می‌شوند.

رشد آن‌ها همچون رشد جوانان سریع است و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار سنگ‌های سخت و محکم است (که بر پیکر انسان وارد می‌شود) ستمگران آن را طبق

پیمان‌هایی از یکدیگر به ارث می‌برند، نخستین آن‌ها رهبر آخرینشان هستند و آخرینشان پیرو نخستین آن‌ها. (آری) آن‌ها، برای به دست آوردن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می‌جویند و همچون سگانی که بر سر مردار گنبدیده‌ای ریخته باشند با یکدیگر به نزاع بر می‌خیزند (گرچه در ظاهر متحدند) ولی به زودی پیروان، از پیشوایان خود براءت می‌جویند و رهبران از پیروانشان و سرانجام با بغض و کینه از هم جدا می‌شوند و به هنگام ملاقات (در این جهان و یا در آخرت) یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند.

شرح و تفسیر: فتنه‌هایی در پیش است، به هوش باشید

فتنه‌هایی در پیش است، به هوش باشید

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه، مردم را از فتنه‌هایی که در پیش است با خبر می‌کند و بر حذر می‌دارد و به آن‌ها آگاهی می‌دهد، تا آن‌جا که ممکن است از ضربات فتنه در امان بمانند و از ضایعات آن بکاهند و جالب این‌که امام علیه السّلام در این بخش به سرچشمه‌های فتنه و کیفیت شکل‌گیری و مراحل مختلف آن با بیان لطیفی اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«شما ای گروه عرب! در آینده هدف بلاهایی هستید که نزدیک شده است؛ از مستی نعمت بپرهیزید، و از بلاهایی که کیفر اعمال شماست بر حذر باشید» (ثم إنکم معشر العرب أغراض بلا یا قد اقتربت، فاتّقوا سكرات النّعمه، و احذروا بوائق (۱) النّقمه).

امام علیه السّلام در این عبارت به دو عامل مهم از عوامل فتنه‌ها اشاره فرموده است که یکی از آن‌ها مستی حاصل از نعمت است و دیگری مجازات اعمال؛ که نتیجه آن فتنه‌هایی است که دامان مردم را می‌گیرد و آن‌ها را هدف بلاها قرار می‌دهد.

سپس برای کم کردن ضایعات فتنه چنین دستور می‌دهد: «هنگامی که گرد و غبار حوادث ناشناخته بر می‌خیزد، و پیچیدگی‌های فتنه به هنگام تولّد نوزاد آن آشکار

ص: ۲۴

(۱-۱) «بوائق» جمع «بائقه» به معنای حادثه مهم و مرگبار است و از ماده «بوق» (بر وزن فوق) به معنای فاسد شدن می‌باشد.

می شود و باطن آن ظاهر می گردد، قطب و محور آن بر جای خود قرار می گیرد و آسیای آن به حرکت در می آید، (به هوش باشید و) با احتیاط گام بردارید» (و تثبتوا فی قتام (۱) العشوه (۲))، و اعوجاج الفتنه عند طلوع جنینها، و ظهور کمینها، و انتصاب قطبها، و مدار رحاها).

امام علیه السّلام در این عبارت گاه، فتنه را به جنینی تشبیه می کند که به طور پنهانی پرورش پیدا می کند و ناگهان متولد می شود و گاه همانند آسیایی می شمرد که نخست قطب و محور آن را بر پا می سازند و سپس سنگ آسیا به چرخش در می آید. تجربیات تاریخی نیز نشان می دهد که واقعا فتنه ها چنین اند؛ مراحل کمونی دارند که بر اثر عوامل مختلف اجتماعی شکل می گیرد؛ ناگهان انفجاری رخ می دهد و آن چه در درون جامعه است، ظاهر می شود.

در ادامه این سخن، امام علیه السّلام نشانه های دیگری از شکل گیری فتنه ها بیان می کند و می فرماید: (آری) «فتنه ها کم کم از مراحل ناپیدا شروع به حرکت می کنند و سرانجام به صورت خطرناک آشکار می شوند. رشد آن ها همچون رشد جوانان (سریع است) و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار سنگ های سخت و محکم است (که بر پیکر انسان وارد شود)» (تبدأ فی مدارج خفیّه، و تؤول إلى فضاغه جلیّه. شبابها کشاب (۳) الغلام، و آثارها کآثار السّلام (۴)).

در این که این فتنه هایی که امام علیه السّلام در این بخش از خطبه به آن اشاره فرموده و درباره آن هشدار می دهد کدام فتنه است؟ در میان شارحان «نهج البلاغه» گفتگوست؛

ص: ۲۵

۱- ۱) «قتام» به معنای غبار است.

۲- ۲) «عشوه» به معنای پرداختن به کاری بدون آگاهی است.

۳- ۳) «شباب» (به کسر سین) به معنای سر حال بودن اسب و بلند شدن بر روی پاها و «شباب» (به فتح سین) به معنای جوانی و آغاز هر چیزی است؛ این واژه در بعضی نسخه های نهج البلاغه با کسر و در برخی دیگر با فتح آمده است.

۴- ۴) «السّلام» (به کسر سین) جمع «سلمه» (بر وزن کلمه) به معنای سنگ سخت است.

ولی ظاهر این است که اشاره به فتنه «بنی امیه» باشد که از زمان عثمان شروع شد و دوران کمون خود را طی کرد و با قتل «عثمان»، ظهور و بروز پیدا کرد و با حکومت «معاویه و یزید و عبد الملک مروان» و مانند آن ها به اوج خود رسید و به قدری این فتنه آشکار گشت و به رسوایی کشیده شد که علنا بر منابر، علی علیه السلام را سب می کردند و دشنام می دادند و ضرباتی که از این ناحیه بر پیکر اسلام وارد شد مانند ضرباتی بود که در یک زلزله وحشتناک از متلاشی شدن کوه ها و سقوط سنگ ها بر آبادی ها رخ می دهد.

و در ادامه این بحث به ویژگی های دیگری از این فتنه اشاره می کند و می فرماید، سردمداران فتنه چنان با هم متحد و متفقند که: «آن را بر طبق پیمان ها از یکدیگر به ارث می برند، نخستین آنها رهبر آخرینشان هستند و آخرینشان پیرو نخستین آن ها» (یتوارثها الظلمه بالعهود! أولهم قائد لآخرهم، و آخرهم مقتد بأولهم).

آری! فتنه انگیزان خطرناک این گونه اند که اسباب فتنه را از یکدیگر به ارث می برند و همه در خط واحدی سیر می کنند و در مسیر واحدی گام بر می دارند و این هماهنگی و توارث از یکدیگر خطر آن ها را افزایش می دهد و آثار شوم فتنه هاشان را مضاعف می سازد.

آن گاه به انگیزه های اصلی فتنه جویان و ستمگران خود کامه اشاره کرده، می فرماید:

«آن ها برای به دست آوردن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می جویند و همچون سگانی که بر سر مردار گندیده ای ریخته اند با یکدیگر به نزاع بر می خیزند» (گر چه در ظاهر متحدند و مسیر واحدی را طی می کنند، ولی در باطن با یکدیگر در ستیزند و هر یک می خواهد در رأس فتنه باشد و دیگران پیرو او باشند). (یتنافسون فی دنیا دئیة، و یتکالبون علی جیفه مریحه (۱)).

سپس در عبارتی کوتاه و گویا به عاقبت کار آن ها اشاره می کند و می فرماید: «ولی به زودی پیروان، از پیشوایان خود بیزاری می جویند و رهبران از پیروانشان؛ و سرانجام با

ص: ۲۶

۱- ۱) «مریح» به معنای بدبو و گندیده است که از ماده ریح به معنای بو گرفته شده است.

بغض و کینه از هم جدا می شوند و به هنگام ملاقات (در این جهان یا در آخرت) یکدیگر را لعن و نفرین می کنند! (و عن قلیل یتبرأ التابع من المتبوع، و القائد من المقود، فیتزایلون بالبغضاء، و یتلاعنون عند اللقاء).

این قسمت ممکن است اشاره به فتنه جویان «بنی عباس» باشد؛ گرچه آن ها همان خط نفاق و تکالب بر دنیا و ضربه زدن بر پیکر اهل بیت علیهم السلام - که رهبران الهی امت بودند - همان خط بنی امیه را ادامه می دادند، ولی در ظاهر به آن ها لعن و نفرین می فرستادند و از اعمال آن ها بیزاری می جستند و شعار قیامشان که برای فریب مردم بود «الرضا لآل محمد» بود، آن ها کشتار عجیبی از بقایای بنی امیه کردند و سیل خون جاری ساختند و آثارشان را محو و نابود کردند و اموالشان را بر باد دادند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «و یتلاعنون عند اللقاء» را اشاره به «لقاء الله» و روز قیامت می دانند، همان گونه که در قرآن می فرماید: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»؛ در آن هنگام رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان بیزاری می جویند و کیفر خدا را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه می شود». (۱)

همان گونه که تابعین نیز از پیشوایان خود بیزاری می جویند؛ چنان که در قرآن مجید می خوانیم: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»؛ آن روز که همه آن ها را محشور می کنیم؛ سپس به مشرکان می گوئیم معبودهایتان که همتای خدا می پنداشتید کجایند؟ سپس پاسخ و عذر آن ها چیزی جز این نیست که می گویند: سوگند به خداوندی که پروردگار ماست که ما مشرک نبودیم». (۲)

ص: ۲۷

۱- ۱) بقره، آیه ۱۶۶.

۲- ۲) انعام، آیات ۲۳-۲۲.

جمله «یتکالبون علی جیفه»، این گروه ستمگر و دنیا پرست را به سگ هایی تشبیه می کند که به مردار گندیده ای حمله ور شده اند و از دست و دهان یکدیگر می ربایند. چه تشبیه دقیق گویایی!

نکته: ویژگی های حاکمان دنیا پرست!

ویژگی های حاکمان دنیا پرست!

از عبارت یاد شده از کلام امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که ستمگران خود کامه ویژگی هایی دارند که تاریخ بشر نیز گواه و شاهد آن است؛ از جمله:

۱- استفاده از بهانه ها و فتنه ها برای پیش بردن اهداف خود، همان گونه که «بنی امیه» از ماجرای خون خواهی عثمان، حدّا کثر بهره گیری را کردند.

۲- هماهنگی نقشه ها در آغاز کار و انسجام در برنامه های مخرب و فتنه خیز.

۳- رقابت شدید به هنگام پیروزی به گونه ای که گویی سگانی اند که بر جیفه ای افتاده اند و هر یک سعی دارند آن را از دیگری بر بایند.

۴- سرانجام، هر فردی دیگری را لعن و نفرین می کند و گناهان را به گردن دیگری می اندازد.

تاریخ گذشته و معاصر، شاهد و گویای این گفتار پر بار امام علیه السلام است.

اشاره

ثم يأتي بعد ذلك طالع الفتنة الرجوف، والقاصمه الرجوف، فترى قلوب بعد استقامه، وتصل رجال بعد سلامه؛ وتختلف الأهواء عند هجومها، وتلبس الآراء عند نجومها. من أشرف لها قصمته، ومن سعى فيها حطمته؛ يتكادمون فيها تكادم الحمر في العانه! قد اضطرب معقود الحبل، وعمى وجه الأمر. تغيض فيها الحكمه، وتنطق فيها الظلمه، وتدق أهل البدو بمسحلهها، وترضهم بكلكلها يضيع في غبارها الوحدان، ويهلك في طريقها الركبان؛ ترد بمرّ القضاء، وتحلب عيط الدماء، وتلم منار الدين، وتنقض عقد اليقين. يهرب منها الأكياس، ويدبرها الأرجاس. مرعاد مبراق، كاشفه عن ساق! تقطع فيها الأرحام، ويفارق عليها الإسلام! بريها سقيم، وطاقنها مقيم!

ترجمه

:

سپس فتنه ای اضطراب آور، در هم شکننده و نابود کننده آغاز خواهد شد؛ در آن هنگام قلب ها پس از استواری می لغزد و گروهی از شخصیت ها پس از سلامت فکر و اندیشه گمراه می شوند، آرا به هنگام هجوم این فتنه، پراکنده و مختلف می گردد، و عقاید با آشکار شدن آن به خطا و اشتباه آلوده می شود. آن کس که به مقابله با آن برخیزد پشتش را می شکند و کسی که برای فرونشاندنش تلاش می کند او را در هم می کوبد و فتنه جویان در این میان همچون گور خران وحشی اند که یکدیگر را گاز می گیرند؛

رشته های سعادت و آیین الهی که محکم بود سست و لرزان می شود و چهره واقعی امور پنهان می گردد؛ حکمت و دانش فروکش می کند و ستمگران به سخن در می آیند، این فتنه (از شهرها به روستاها کشیده می شود و) بادیه نشینان را با ابزار خود درهم می کوبد و با سینه خود آن ها را له می کند؛ افراد پیاده و تنها در غبار آن گم می شوند و افراد سواره در مسیر آن نابود می گردند، این فتنه با تلخی ها و با شدت وارد می شود و خون های تازه ای می دوشد، علایم دین را خراب می کند و رشته های یقین را از هم می گسلد، (به گونه ای که) عاقلان از آن می گریزند و پلیدان تدبیر آن را به دست می گیرند، بسیار پر رعد و برق است و هر انسانی را به مشقت می اندازد، پیوندهای خویشاوندی در آن قطع می گردد و از اسلام جدایی حاصل می شود، سالم هایش بیمار و کوچ کنندگانش مقیمند!

شرح و تفسیر: ویژگی های این فتنه بزرگ!

ویژگی های این فتنه بزرگ!

امام علیه السّلام در این خطبه به فتنه مهم دیگری اشاره می کند که مسلمانان در پیش دارند؛ فتنه ای وحشتناک و کوبنده که ویژگی های آن در تعبیرات امام علیه السّلام در این بخش از خطبه آمده است؛ به این امید که مؤمنان آن را بشناسند و از آن دوری گزینند و ضایعات آن به حدّ اقل برسد. می فرماید: «سپس فتنه ای اضطراب آور، در هم شکننده و نابود کننده آغاز خواهد شد؛ در آن هنگام، قلب ها پس از استواری می لغزند، و گروهی از شخصیت ها پس از سلامت فکر و اندیشه گمراه می شوند؛ آرا به هنگام هجوم این فتنه، پراکنده و مختلف می گردد و عقاید با آشکار شدن آن به خطا و اشتباه آلوده می شود» (ثمّ يأتي بعد ذلك طالع الفتنه الرجوف (١)، والقاصمه (٢) الزحوف (٣)، فتریح قلوب بعد استقامه،

ص: ٣٠

١ - ١) «رجوف» از ماده «رجف» (بر وزن حذف) به معنای شدت اضطراب گرفته شده و به شایعاتی که جامعه را به شدت مضطرب می کند «اراجیف» می گویند.

٢ - ٢) «قاصمه» از ماده «قصم» (بر وزن خصم) به معنای شکستن توأم با شدت است.

٣ - ٣) «زحوف» از ماده «زحف» (بر وزن حرف) به معنای سنگین راه رفتن گرفته شده و به حرکت لشکر انبوه نیز گفته می شود و «زحوف» در جمله بالا اشاره شده به فتنه گرانی است که به صورت انبوه به مردم حمله می کنند.

و تفضل رجال بعد سلامه؛ و تختلف الأهواء عند هجومها، و تلتبس الآراء عند نجومها (۱).

در این که این فتنه مربوط به کدام فتنه است، بسیاری از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به فتنه «مغول» و «تاتار» دانسته اند و تقریباً احتمالی غیر از این ذکر نکرده اند؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا مغول ها جز غارت اموال و تخریب شهرها و سلطه بر حکومت کشورهای اسلامی هدفی نداشتند؛ در حالی که امام علیه السلام در این عبارت از خطبه از فتنه ای خبر می دهد که افکار و اعتقادات مردم را هدف گیری می کند و آن ها را به گمراهی و اختلافات فکری و مذهبی می کشاند.

از این رو ممکن است این فتنه اشاره به فتنه «بنی عباس» باشد که بعد از فتنه «بنی امیه» - که در عبارات قبل به آن اشاره شده بود - به وجود آمد.

می دانیم «بنی امیه و بنی عباس» گرچه هر دو یک هدف شیطانی را تعقیب می کردند، ولی «بنی امیه» همان گونه که سردمدار آن ها معاویه گفت کار به نماز و روزه و برنامه های دینی مردم نداشتند، مگر در جایی که با حکومت خود کامه آن ها مزاحمت داشت؛ در حالی که «بنی عباس» پنجه در عقاید مردم افکندند و می دانیم بسیاری از مکتب های انحرافی و مذاهب فاسد در عصر آن ها به وجود آمد و اختلاف در مسائلی مانند «حدوث و قدم قرآن» و «جبر و تفویض» و اختلافات «اشاعره و معتزله» در زمان آن ها بالا گرفت و به یقین بنی عباس به دنبال آن بودند تا مردم و حتی دانشمندان و علما و متفکران را به این مباحث سرگرم کنند و خودشان به حکومت ادامه دهند.

نمی گوئیم «بنی امیه» مطلقاً دنبال این مسائل نمی رفتند، بلکه می گوئیم این گونه مباحث در آن زمان ظهور و بروزی همچون عصر «بنی عباس» نداشت.

ص: ۳۱

۱- ۱) «نجوم» در این جا معنای مصدری دارد و به معنای آشکار شدن است.

بعضی از شارحان نیز احتمال داده اند که این بخش اشاره به فتنه «دجال» در آخر الزمان است که سبب گمراهی گروهی از مردم می شود؛ ولی با تعبیراتی که در کلام امام علیه السلام آمده است این احتمال بعید به نظر می رسد.

در ادامه بیان ویژگی های این فتنه، امام علیه السلام به شدت و فشار آن اشاره کرده، می فرماید: «آن کس که به مقابله با این فتنه برخیزد، پشتش را می شکند و کسی که برای فرو نشانندش تلاش کند، او را درهم می کوبد، و فتنه جویان در این میان همچون گور خران وحشی اند که یکدیگر را گاز می گیرند» (من أشرف لها قصمته، و من سعی فيها حطمته؛ یتکادمون (۱) فيها تکادم الحمر (۲) فی العانه!).

این تعبیر، تأکیدی است بر آن چه در بخش پیشین خطبه درباره فتنه اول ذکر شد که سردمداران فتنه ها در آغاز متحدند؛ ولی هنگامی که پیروز شدند برای حذف یکدیگر تلاش می کنند.

و درباره وضع دینی و اخلاقی مردم در آن زمان می فرماید: «رشته های سعادت و آیین الهی که محکم بود، سست و لرزان می شود و چهره واقعی امور ناپیدا می گردد، حکمت و دانش فروکش می کند و ستمگران به سخن در می آیند (و زمام کارها را به دست می گیرند) این فتنه (از شهرها به روستاها کشیده می شود) بادیه نشینان را با ابزار خود می کوبد و با سینه خود آن ها را له می کند!» (قد اضطرب معقود الحبل، و عمی وجه الأمر. تغيض فيها الحکمه، و تنطق فيها الظلمه، و تدقّ أهل البدو بمسحلهها (۳)، و ترضّمهم (۴) بکلکلهها (۵)).

ص: ۳۲

۱- ۱) «یتکادمون» از ماده «کدم» (بر وزن شرم) به معنای گاز گرفتن است و «تکادم» آن است که دو حیوان به جان هم بیفتند و یکدیگر را گاز بگیرند.

۲- ۲) «حمر» جمع «حمار» در این جا به معنای گور خر است؛ به قرینه «عانه» که به معنای گله گور خران می باشد.

۳- ۳) «مسحل» از ماده «سحول» به معنای تیشه و «سوهان» و مانند آن است که چیزی را با آن می تراشند.

۴- ۴) «ترض» از «رض» به معنای کوبیدن و نرم کردن است.

۵- ۵) «کلکل» به معنای سینه است.

آری! هنگامی که صحنه اجتماع از دانشمندان خالی شود، رشته سخن به دست ظالمان بی منطق می افتد و هر چه می خواهند می گویند و مردم مجبورند عملی کنند.

فتنه به اندازه ای فراگیر می شود که آبادی های کوچک و دورترین نقاط را تسخیر می کند.

و در ادامه این سخن درباره خطرهای فوق العاده این فتنه می فرماید: (وضع به گونه ای خواهد بود که) «افراد پیاده و تنها در غبار آن گم می شوند و گروه سواران در مسیر آن نابود می گردند!» (یضیع فی غبارها الوحدان، و یهلک فی طریقها الرکبان).

اشاره به این که فتنه به اندازه ای عظیم و سنگین است که غبار آن برای نابود کردن مخالفان محدود کافی است و مخالفان کثیر و متشکل نیز هنگامی که در مسیر آن قرار گرفتند در هم کوبیده می شوند و هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست.

بعضی از شارحان در تفسیر این جمله گفته اند: منظور از «وحدان» فضلا و دانشمندانند که به غبار شبیهه ها گرفتار می شوند و حق را از دست می دهند و «رکبان» کنایه از گروه های نیرومند است که آن ها هم تاب مقاومت در برابر فتنه گران ندارند و از میان برداشته می شوند؛ ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد؛ چرا که «وحدان» اشاره به افراد تنها یا پیاده نظام است و «رکبان» به افراد قوی یا سواره نظام گفته می شود.

و در ادامه می فرماید: «این فتنه با تلخی ها و با شدت وارد می شود و خون های تازه می دوشد، علایم دین را خراب می کند و رشته های یقین را از هم می گسلد، (به گونه ای که) عاقلان از آن می گریزند و پلیدان، تدبیر آن را به دست می گیرند!» (ترد بمّر القضاء، و تحلب عبیط (۱) الدّماء، و تنلم منار الدّین، و تنقض عقد الیقین، یهرب منها الأكیاس، و یدبرها الأرجاس).

آری! هنگامی که هوشمندان و دانشمندان از صحنه اجتماع کنار زده شوند و ناپاکان،

ص: ۳۳

۱- ۶) «عبیط» از ماده «عبط» (بر وزن خبط) به معنای سر بریدن حیوان است و دم عبیط به خون تازه می گویند که از بدن انسان یا حیوان جاری می شود.

زمام امور را به دست گیرند، رشته های ایمان و یقین گسسته می شود و جان و مال و نوامیس مردم به خطر می افتد.

سرانجام، امام علیه السلام در بیان آخرین ویژگی های این فتنه عظیم چنین می فرماید:

«فتنه ای است بسیار پر رعد و برق و هر انسانی را به مشقت می اندازد؛ پیوندهای خویشاوندی در آن قطع می گردد و به خاطر آن از اسلام جدایی حاصل می شود (آن فتنه چنان شدید است که) سالم های آن بیمار و کوچ کنندگانش مقیمند» (مرعاد مبراق (۱)، کاشفه عن ساق! تقطع فیها الأرحام، و یفارق علیها الإسلام! بریها سقیم، و ظاعنها مقیم!).

توصیف به «پر رعد و برق» کنایه از شدت وحشتناک بودن این فتنه است؛ چرا که این تعبیر، غالباً به همین معنا به کار می رود؛ ولی بعضی از شارحان آن را اشاره به صدای ضربات شمشیرها و برق آن ها دانسته اند؛ اما معنای اول مناسب تر است.

تعبیر به «کاشفه عن ساق» (ساق پا را برهنه می کنند) کنایه از شدت مشقت آن است، زیرا هنگامی که انسان می خواهد کار پر مشقتی را انجام دهد آستین ها و پاچه ها را بالا می زند و دامن ها را به کمر می بندد.

تعبیر به «قطع رحم» اشاره به این است که سردمداران فتنه نه برادر می شناسند، نه پدر و نه مادر؛ هر کس بر خلاف خواسته های نامشروع آن ها گام بردارد از دم شمشیر می گذرانند و طبیعی است که در چنین شرایطی تعلیمات اسلام به کلی کنار می رود.

تعبیر «بریها سقیم و ظاعنها مقیم» که اشاره به این است که حتی کسانی که فکر می کنند از آسیب های این فتنه برکنارند باز هم گوشه ای از دامانشان را می گیرد و آن ها که گمان می کنند می توانند از آن فرار کنند باز در آن می افتند، فتنه ای است فراگیر که کمتر کسی از آن رهایی می یابد.

ص: ۳۴

۱- ۱) «مرعاد» از ماده «رعد» به معنای شیء پر سر و صدا است و «مبراق» از ماده «برق» به معنای شیء «بَرّاق» و خیره کننده است.

بين قتيل مظلول، و خائف مستجير، يختلون بعقد الأيمان و بغرور الإيمان؛ فلا تكونوا أنصاب الفتن، و أعلام البدع؛ و الزموا ما عقد عليه جبل الجماعه، و بنيت عليه أركان الطّاعه؛ و اقدموا على الله مظلومين، و لا تقدموا عليه ظالمين؛ و اتقوا مدارج الشيطان و مهابط العدوان؛ و لا تدخلوا بطونكم لعق الحرام، فإنكم بعين من حرّم عليكم المعصيه، و سهّل لكم سبل الطّاعه.

:

مردم (در آن زمان) یا کشته می شوند و خونشان به هدر می رود، و یا ترسان هستند (و به گوشه ای پناه می برند) و طالب امانند. فتنه گران با سوگندها و تظاهر به ایمان مردم را فریب می دهند. در چنین شرایطی سعی کنید شما پرچم های فتنه و نشانه های بدعت نباشید، و از آن چه پیوند جماعت به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن نباشد، جدا نشوید. مظلوم بر خداوند وارد شوید و ظالم وارد نشوید. از گام نهادن در راه های شیطان و سرایشی های ظلم و عدوان پرهیزید. لقمه های حرام هر چند اندک باشد، وارد شکم خود نسازید؛ چرا که شما زیر نظر کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه های اطاعت را برای شما آسان ساخته است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین پنداشته اند که این بخش از خطبه، ارتباط خاصی با بخش های سابق خطبه ندارد و مرحوم سید رضی طبق روش گزینشی خود آن را انتخاب کرده و قسمت هایی را که قبل از آن بوده ذکر نکرده است؛ در حالی که رابطه نزدیکی میان این بخش و بخش های گذشته دیده می شود، زیرا در بخش های پیشین ویژگی های فتنه هایی که در برابر مردم در آینده وجود داشته است، بیان شده و در این بخش، نتیجه آن فتنه ها و سپس وظیفه مردم در برابر آن بیان می شود.

نخست می گوید: «مردم (در آن زمان) یا کشته می شوند و خونشان به هدر می رود و یا ترسان هستند (و به گوشه ای پناه می برند) و طالب امانند» (بین قتیل مطلول (۱)، و خائف مستجیر).

و در ادامه این سخن می افزاید: «فتنه گران مردم را با سوگندها و تظاهر به ایمان فریب می دهند» (یختلون (۲) بعقد الأیمان و بغرور الإیمان).

آری فتنه گر برای پیشبرد اهداف شیطانی خود از هر وسیله ای استفاده می کند، کشتن و در هم کوبیدن و در صورت لزوم، تظاهر به ایمان کردن و امان نامه برای افراد نوشتن و بعد همه را به دست فراموشی سپردن.

سپس امام علیه السلام به بخشی از وظایف مردم در این فتنه ها و آشوب های سخت اشاره کرده و دستورات پنجگانه ای برای پیروان حق بیان می کنند. نخست می فرماید: «سعی کنید شما پرچم های فتنه ها و نشانه های بدعت نباشید» (فلا تكونوا أنصاب الفتن، و

۱-۱) «مطلول» کسی است که خون او به هدر رفته است و از ماده «طل» (بر وزن حل) به معنای به هدر رفتن خون است.

۲-۲) «یختلون» یعنی خدعه و نیرنگ می زنند و از ماده «ختل» (بر وزن قتل) به معنای نیرنگ زدن است.

اشاره به این که با سردمداران فتنه ها و بدعت ها همکاری نکنید و خود را از این معرکه های خطرناک کنار بکشید. و در دوّمین دستور می افزاید: «از آن چه پیوند جماعت (و جامعه اسلامی) به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن نباشد، جدا شوید» (و الزموا ما عقد علیه جبل الجماعه، و بنیت علیه أركان الطّاعه).

اشاره به این که تا می توانید قوانین و دستورات الهی را که ضامن بقای جامعه اسلامی و اطاعت پروردگار است، حتی درگیر و دار فتنه ها تا آن جا که می توانید محترم بشمرید؛ چرا که اگر راه نجاتی از فتنه باشد پیروی از این دستورات است. این سخن مخصوصا برنامه هایی همچون جمعه و جماعت و حج و کمک به محرومان و ستمدیدگان را شامل می شود؛ چرا که حفظ آن ها سبب نجات از فتنه هاست.

در سوّمین دستور می فرماید: «مظلوم بر خداوند وارد شوید و ظالم وارد نشوید» (و اقدموا علی اللّٰه مظلومین، و لا تقدموا علیه ظالمین).

مفهوم این سخن آن نیست که تن به ظلم بدهید و تسلیم ظالم شوید؛ زیرا این کار از نظر اسلام ممنوع و نوعی کمک به ظالم و اعانت بر اثم است؛ بلکه منظور آن است که اگر بر سر دو راهی قرار گرفتید که یا حقوق مردم را ببرید یا حق شما را ببرند، ترجیح دهید که از حق خود بگذرید تا به ظلم بر دیگران آلوده نشوید. با توجه به قاعده تقدیم اهم بر مهم این کار یک برنامه عادلانه و خدا پسندانه است.

و در چهارمین دستور می افزاید: «از گام نهادن در راه های شیطان و سراشیبی های ظلم و عدوان بپرهیزید!» (و اتّقوا مدارج الشّیطان و مهابط العدوان).

اشاره به این که به منطقه خطر (ظلم و فساد) نزدیک نشوید؛ چرا که لغزشگاه انسان است. تعبیر به «مدارج» (پله ها) و «مهابط» (سراشیبی ها) اشاره به نکته لطیفی است؛ یعنی شیطان، انسان را از پله های طغیان بالا می برد و هنگامی که به اوج رسید او را به پایین پرتاب می کند و گاه به کنار دره های گناه می کشاند تا پایشان بلغزد و در اعماق کبایر

در پنجمین و آخرین دستور می افزاید: «لقمه های حرام را هر چند اندک باشد وارد شکم خود نسازید؛ چرا که شما در معرض نگاه کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه های اطاعت را برای شما آسان ساخته است» (و لا تدخلوا بطونکم لعق الحرام، فإنکم بعین من حرّم علیکم المعصیه، و سهل لکم سبل الطّاعه).

بی شک، به هنگام سلطه ظالمان و بروز فتنه ها اموال حرام در دست مردم زیاد می شود و استفاده از آن آثار بسیار شومی در وجود انسان دارد؛ قلب را تاریک و انسان را از خدا دور می سازد و در مسیر شیطان قرار می دهد. امام علیه السلام در این زمینه هشدار می دهد و در ضمن می فرماید: هیچ گاه راه طاعت و کسب حلال به روی شما بسته نمی شود؛ زیرا در هر شرایطی خداوند طریقی برای نجات از معاصی و روی آوردن به طاعت الهی به روی مردم گشوده است.

به گفته نویسنده معروف «مغنیه» بهترین تفسیر برای این جمله و ما بعد آن، همان سخنی است که در خطبه ۱۱۴ گذشت که می فرمود: إِنَّ الْعَذَى أَمْرٌ مَّيَّيَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ. فذروا ما قلّ لما كثر، و ما ضاق لما اتسع؛ آن چه به آن مأمور شده اید گسترده تر است از آن چه نهی شده اید و آن چه بر شما حلال شده بیش از آن است که حرام گردیده؛ بنابراین این کم را به سبب زیاد ترک گوئید و محدودتر را به خاطر گسترده تر رها سازید.

ص: ۳۸

۱-۱) «لعق» جمع در «لعقه» به معنای چیز کم است، به اندازه ای که قاشق یا انگشت می تواند از یک ماده غذایی بردارد.

و من خطبه له علیه السّلام

فی صفات الله جل جلاله، و صفات أئمه الدین

(۱)

از خطبه های امام علیه السّلام است که درباره صفات خداوند و اوصاف پیشوایان دین ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه به طور کلی از سه بخش تشکیل شده است: در بخش اول، امام علیه السّلام به نکات مهمی درباره صفات خداوند اشاره می کند که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند آن در هیچ کتابی دیده نشده است و فراتر از مطالبی است که فلاسفه و حکیمان و عرفا درباره صفات خدا گفته اند.

ص: ۳۹

۱- ۱) سند خطبه: این خطبه را امام، زمانی ایراد فرمود که خلافت ظاهری به او رسید. این سخنی است که ابن ابی الحدید دارد و نشان می دهد که در جای دیگری غیر از نهج البلاغه دیده است؛ زیرا نهج البلاغه اشاره به این مطلب ندارد. مرحوم «کلینی» نیز بخش هایی از آن را در جلد اول «اصول کافی» نقل کرده است. «آمدی» نیز در «غرر الحکم» به قسمت هایی از آن اشاره می کند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۴۴).

و در بخش دوّم به موقعیت پیشوایان دینی و امامان هدایت اشاره می کند و مقام آن ها را در پیشگاه حق و موقعیتشان را در جامعه انسانی، بیان می فرماید.

در بخش سوّم از نعمت بزرگ الهی یعنی اسلام و قرآن سخن می گوید، و نکات جالبی درباره این کتاب آسمانی ذکر می کند تا مردم قدرش را بدانند و از این منبع فیض پروردگار بیشتر بهره گیرند.

ص: ۴۰

الحمد لله الدال على وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه على ازليته؛ و باشتباههم على أن لا شبه له. لا تستلمه المشاعر، و لا تحجبه السواتر، لا افتراق الصانع و المصنوع، و الحاد و المحدود، و الرب و المربوب؛ الأحد بلا تأويل عدد، و الخالق لا بمعنى حركة و نصب، و السميع لا بأداه، و البصير لا بتفريق آله، و الشاهد لا بمماسه، و البائن لا بتراخي مسافه، و الظاهر لا برؤيه، و الباطن لا بطافه. بان من الأشياء بالقهر لها، و القدره عليها، و بانت الأشياء منه بالخضوع له، و الرجوع إليه. من وصفه فقد حدّه، و من حدّه فقد عدّه، و من عدّه فقد أبطل أزلّه، و من قال: «كيف» فقد استوصفه، و من قال: «أين» فقد حيزه. عالم إذ لا معلوم، و ربّ إذ لا مربوب، و قادر إذ لا مقدور.

ستایش، مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات همگان را به وجود خود رهنمون شده است و به حدوث آن ها ازلیت خود را نشان داده و با شباهت داشتن آن ها به یکدیگر روشن می سازد که شبیه و نظیری ندارد؛ عقل ها به کنه ذاتش نرسد و حجاب ها وجودش را مستور نسازد؛ چرا که خالق و مخلوق با هم فرق دارند و محدود کننده و محدود شونده و پرورش دهنده و پرورده شده با هم متفاوتند. یگانه است؛ ولی نه به معنای وحدت عددی (بلکه به این معنا که شبیه و نظیر ندارد) و خالق و آفریننده است؛

اما نه به این معنا که حرکت و رنج و تعب در این راه متحمل شود. شنواست؛ بی آن که از ابزار شنوایی استفاده کند و بیناست ولی نه از طریق باز و بسته کردن پلک ها. در همه جا حاضر است؛ نه این که با اشیا مماس باشد و از همه چیز جداست؛ بی آن که مسافتی میان او و موجودات باشد. آشکار است؛ نه با دید چشم ها و پنهان است نه به سبب کوچکی و لطافت. با سلطه و قدرتش، از همه اشیا جداست و همه آنها از او جدا هستند؛ چرا که در برابر او خاضع و بازگشتشان به سوی اوست. آن کس که او را (با صفات مخلوقات) وصف کند، محدودش ساخته و کسی که برای او حدی قائل شود، او را به شمارش در آورده و آن کس که او را به شمارش در آورد از لیتش را انکار کرده و آن کس که پرسد: چگونه است؟ وصفش نموده و آن کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده. او عالم بود، در آن هنگام که معلومی وجود نداشت و پروردگار بود آن زمان که پرورده ای نبود و قادر و توانا بود آن زمان که مقدوری وجود نداشت.

شرح و تفسیر: گوشه ای از صفات جمال و جلال خدا

گوشه ای از صفات جمال و جلال خدا

همان گونه که در بخش مصادر خطبه گفته شد، این خطبه را امام علیه السلام هنگامی ایراد کرد که مردم عثمان را به علت ناراحتی هایی که از او و اطرافیانش داشتند، کشتند و به دنبال آن با امام علی علیه السلام بیعت نمودند.

در آغاز خطبه به معرفه الله و بیان صفات جمال و جلال خدا می پردازد، چرا که ریشه تمام خوشبختی ها و اصلاحات فردی و اجتماعی، معرفت او است. هیجده وصف از اوصاف الهی را در قالب عباراتی کوتاه و پر معنا و روشن بیان می فرماید که فلاسفه و متکلمان در پیچ و خم آن مانده اند.

نخست می فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات، همگان را به وجود خود رهنمون شده است» (الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه).

آری! هنگامی که عجایب آفرینش را مطالعه کنیم و اسرار و نظامات و شگفتی های خلقت زمین و آسمان، یا حیوان و انسان را بررسی نماییم به خوبی می فهمیم که این همه آثار بدیع، زاییده طبیعت کور و کر نیست؛ بلکه در پشت این دستگاہ حکیمی قادر و عالمی مدبر قرار دارد، و این همان برهان نظم است که در قرآن مجید و روایات اسلامی به عنوان روشن ترین دلیل خداشناسی به آن اشاره شده است.

در دوّمین وصف می فرماید: «به وسیله حدوث آن ها، ازلیت خود را نشان داده» (و بمحدث خلقه علی ازلّیته) .

این در واقع اشاره به برهان وجوب و امکان است؛ زیرا سلسله مخلوقات، که پشت سرهم لباس وجود به تن می پوشند، نمی تواند تا بی نهایت ادامه یابد و هر حادثی مخلوق حادث دیگر باشد؛ زیرا بی نهایت معلول، سرانجام نیاز به علتی دارند که ازلی باشد و بی نیاز از خالق و به تعبیر دیگر واجب الوجود باشد.

در سوّمین وصف می فرماید: «و با شباهت داشتن مخلوقات به یکدیگر، نشان داد که شبیه و نظیری ندارد» (و با شتابهم علی آن لا شبه له) .

چگونه شباهت مخلوقات به یکدیگر دلیل بر این است که خداوند شبیه ندارد؟ پاسخ، آن است که این شباهت، دلیل بر ترکیب آن هاست؛ زیرا قدر مشترکی دارند از قبیل زمان و مکان و بعضی از اشکال و عوارض ظاهری؛ و جهات مختلفی دارند که آن ها را از هم متمایز می کند؛ بنابراین این هر موجودی مرکب است از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز (جهات مشترک و جهات مختلفه) و طبیعی است که چنین موجوداتی که مرکبند، نیازمندند (نیازمند به اجزای خود و به کسی که آن ها را با هم ترکیب کند) و از این جا می فهمیم که خداوند، شبیه و نظیری ندارد و گر نه ترکیب و احتیاج در ذات پاک او پیدا می شد.

در بیان چهارمین و پنجمین وصف می فرماید: «عقل ها به کنه ذاتش نرسد و پرده ها وجودش را مستور نسازد، چرا که خالق و مخلوق با هم فرق دارند و محدود کننده و

محدود شونده، و پرورش دهنده و پرورده شده با هم متفاوتند» (لا تستلمه (۱) المشاعر، و لا- تحجبه السواتر، لافتراق الصانع و المصنوع، و الحادّ و المحدود، و الرّبّ و المربوب).

اما این که: مشاعر انسان اعم از حواس ظاهر و باطن و عقل و خرد به کنه ذات او نمی رسد، دلیلش روشن است؛ زیرا او وجودی است نامحدود و غیر متناهی از هر جهت؛ و عقول انسانی محدود از هر جهت؛ و نامحدود هرگز در محدود نمی گنجد. از سوی دیگر آن قدر آثار وجود مقدّس او عالم را پر کرده که هیچ پرده ای نمی تواند او را بپوشاند. کنه ذاتش بر همه کس پنهان و آثارش در همه جا پیدا.

جمله «لافتراق الصانع...» دلیلی است بر پنهان بودن ذات پاک او و آشکار بودن آثارش؛ زیرا خالق و مخلوق و حاد و محدود و رب و مربوب با هم متفاوتند. مصنوع که ممکن الوجود است نمی تواند صانع را که واجب الوجود است درک کند و آفریدگان که محدودند نمی توانند آفریدگار را که نامحدود است دریابند و موجودات که تحت ربوبیت خداوندند، رب و پروردگار خویش را آن گونه که هست درک نمی کنند.

این احتمال نیز از سوی جمعی از شارحان نهج البلاغه داده شده که این استدلال ها برای تمام صفاتی است که قبلا ذکر شد، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در بیان ششمین و هفتمین صفات او می فرماید: «یگانه است؛ ولی نه معنای وحدت عددی (بلکه به این معنا که شبیه و نظیر ندارد) و خالق و آفریننده است؛ اما نه به این معنا که حرکت و رنج و تعبی در این راه متحمل می شود» (الأحد بلا تأویل عدد، و الخالق لا بمعنی حرکه و نصب (۲)).

هنگامی که می گوئیم خداوند واحد است، بعضی تصور می کنند مفهومش این است که او یکی است و دو نیست؛ در حالی که اشتباه است؛ زیرا مفهوم این سخن آن است که

ص: ۴۴

۱- ۱) «لا تستلمه» از ماده «استلام» به معنای تماس پیدا کردن با چیزی است.

۲- ۲) «نصب» به معنای خستگی و درد و رنج است.

دومی برای او تصور می شود اما وجود ندارد؛ حال آن که برای ذات خداوند دومی تصور نمی شود. مگر ذاتی که از هر جهت نامحدود است تعدد در آن تصور می شود؟ اگر تعددی تصور شود مفهومی این است که هر دو محدودند. بنابراین توحید ذات پروردگار به معنای وحدت عددی نیست؛ بلکه به معنای یکتایی از نظر شبیه و مانند است؛ نه در ذهن و نه در خارج.

و هنگامی که می گوئیم او خالق و آفریننده است، ممکن است این توهم برای بعضی پیدا شود که او برای خلقت موجودات آستین بالا می زند و از این جا به آن جا می رود و زحمت می کشد تا به مقصود خود برسد؛ آن گونه که ما در مورد مصنوعات خود انجام می دهیم؛ نه، او چنان است که وقتی اراده کند موجودی کوچک یا جهانی عظیم ایجاد شود، فرمان می دهد: «موجود باش» آن هم فوراً موجود می شود، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (۱)

سپس هشتمین و نهمین وصف را چنین بیان می کند، «او شنواست؛ ولی نه با استفاده از ابزار شنوایی و بیناست؛ نه به وسیله باز و بسته کردن پلک ها» (و السَّمِيعُ لَا بَأْدَاهُ، وَ الْبَصِيرُ لَا يَتَفَرَّقُ آلَهُ).

این توضیحات امام علیه السلام به علت این است که وقتی از بینایی و شنوایی و صفات دیگری همانند آن ها به میان می آید، فوراً ذهن ما متوجه بینایی و شنوایی خودمان می شود که با ابزار و آلاتی مانند گوش و کره چشم با آن ساختمان های مخصوصشان می شنود، در حالی که بینایی و شنوایی او با آلات و ابزار ممکن نیست؛ بلکه با حضور ذاتش در همه جا و در ظاهر و باطن همه اشیاست.

تعبیر «لا تفریق آله» ممکن است اشاره به این نکته باشد که انسان برای دیدن یک منظره کامل -مثلاً از یک خانه- باید چشم خود را متوجه نقاط مختلف آن خانه کند؛ بالا و پایین و شرق و غرب آن را ببیند و عکس های متعددی از آن به مغز مخابره شود و مغز

ص: ۴۵

آن‌ها را در کنار هم بچیند و ترسیم کاملی از آن‌خانه درست کند؛ بنابراین، کار اول چشم‌تصویرهای جداگانه برداشتن و کار دوم را که مغز انجام می‌دهد ترکیب آن‌ها با یکدیگر است.

در مورد مشاهده یک حرکت-مثلاً حرکت یک انسان باز همین کار انجام می‌شود که دقیقاً شبیه فیلمبرداری معمولی، چشم، از شکل و هیئت آن انسان در هر لحظه عکسی بر می‌دارد و به مغز مخابره می‌کند. هنگامی که این عکس‌ها در کنار هم چیده شود صحنه حرکت تجسم می‌شود.

در بیان دهمین و یازدهمین وصف چنین می‌فرماید: «او در همه جا حاضر است؛ نه این که با اشیا تماس باشد و از همه چیز جداست؛ بی آن که مسافتی بین او و موجودات باشد» (و الشاهد لا بمماسه، و البائن لا بتراخی مسافه).

اشاره به این که حضور خداوند در همه جا نه به معنای حضور مکانی است که تماس با اشیا داشته باشد؛ بلکه حضور او به معنای احاطه وجودی او به همه چیز است؛ و جدایی او از اشیا نه به معنای فاصله مکانی یا زمانی است؛ بلکه به این معناست که ذات او در غایت کمال و غیر او در نهایت نقصان است.

ممکن است تصور شود که این صفات و صفاتی که بعد از آن می‌آید با هم متناقض است. نزدیک بودن و دور بودن، حاضر بودن و جدا بودن، ظاهر بودن و باطن بودن، از صفاتی است که در اندیشه ما با هم جمع نمی‌شود. درست است؛ مطلب همین گونه است؛ ولی در آن هنگام که این صفات درباره مخلوقات به کار رود که همه از نظر زمان و مکان و جهات مختلف محدودند؛ اما هنگامی که سخن از ذات بی‌نهایت خداوند به میان می‌آید این اوصاف به ظاهر متضاد در او جمع می‌شود، با این که در همه جا حضور دارد (یعنی احاطه علمی به همه چیز دارد) حضور مکانی در هیچ جا ندارد؛ زیرا جسم نیست که مکان بخواهد.

سپس امام علیه السلام به بیان دوازدهمین و سیزدهمین وصف پرداخته، می‌فرماید:

«آشکار است؛ نه با دید چشم‌ها، پنهان است نه به سبب کوچکی و لطافت» (و الظاهر لا برؤیه، و الباطن لا بلطافه) .

آری! او از همه چیز آشکارتر است؛ چرا که آثار او سراسر جهان را پر کرده و جهان پرتوی از صفات جمال و جلال اوست، و او پنهان است، نه مانند اشیا کوچک و بسیار لطیف مانند هوا، بلکه به این معنا که به کنه ذاتش خرد پی نمی‌برد.

آن گاه چهاردهمین وصف از اوصاف، او را چنین بیان می‌فرماید: «با سلطه و قدرت از همه موجودات جداست و همه موجودات برای خضوع در برابر او و بازگشتشان به سوی او از او جدایند» (بان من الأشياء بالقهر لها، و القدره عليها، و بانت الأشياء منه بالخضوع له، و الرجوع إليه) .

اشاره به این که اگر می‌گوییم خدا از همه چیز جداست، نه به این معنا است که او از ما دور است؛ بلکه به مقتضای دلایل قطعی فلسفی و صریح آیه قرآن از ما به ما نزدیک تر است، «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ ما به انسان از رگ گردن او نزدیک‌تریم». (۱) بلکه به این معناست که قدرت و قاهریت او بر همه چیز سایه افکنده. ما کجا و او کجا؟ «چه نسبت، خاک را با اوج افلاک؟» و همچنین جدایی اشیا از او که مفهومی خضوع همه چیز در برابر اراده و فرمان اوست.

در بیان پانزدهمین وصف چنین می‌فرماید: (ذات او قابل وصف نیست؛ چرا که) «آن کس که او را با صفات مخلوقات و وصف کند محدودش ساخته و کسی که برای او حدی تعیین کند، او را به شمارش درآورده و کسی او را به شمارش در آورد، از لیتش را انکار کرده و آن کس که پرسد: چگونه است؟ و صفش کرده و آن کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده» (من وصفه فقد حدّه، و من حدّه فقد عدّه، و من عدّه فقد أبطل أزله، و من قال: «کیف» فقد استوصفه، و من قال: «أین» فقد حیّزه (۲)).

ص: ۴۷

۱- ۱) ق، آیه ۱۶.

۲- ۲) «حیزه» از ماده «حیز» به معنای مکان گرفته شده است.

توضیح این سخن این است که: ما آفریده شدگان که در جهان ممکنات به سر می‌بریم، همه چیز را با خود مقایسه می‌کنیم و در بسیاری از مواقع، خدا را با صفات ناقص و محدود خود وصف می‌کنیم و اوصافی همچون اوصاف ممکنات برای او قائل می‌شویم و این دره خطرناک تشبیه است که ما را در آیات و روایات از آن بر حذر داشته اند؛ به همین جهت امام علیه السلام می‌فرماید: کسی که او را به این صفات وصف کند او را همچون ممکنات محدود دانسته و کسی که حدی برای او قائل شود، به یقین شبیه و مانندی نیز برای او تصور می‌کند و بنا بر این او را در قالب اعدادی می‌آورد و کسی که او را در قالب اعداد آورد، از لیت و ابدیت او را انکار نموده است؛ چرا که این دو وصف از نامحدود بودن ذات پاک او سر چشمه می‌گیرد.

همچنین کسی که از چگونگی ذات او سؤال کند، اوصاف مخلوقات را برای او قائل شده و آن کس که از مکان یا زمان او بپرسد، او را همچون اجسام در محدوده زمان و مکان فرض کرده است.

از شب و روزم چه می‌پرسی که من با یار خویش

در مکانی زندگی دارم که صبح و شام نیست!

اول و آخر ندارد داستان عاشقی

کانچه را آغاز نبود همچین انجام نیست

ممکن است کسانی وصف یاد شده را در قوه سه وصف از اوصاف سلبيه خداوند بدانند:

عدم محدودیت، نفی کیفیت و نفی مکان برای ذات پاک خدا و سرانجام امام علیه السلام اوصاف شانزدهم، هفدهم و هیجدهم را به این صورت بیان می‌فرماید: «او عالم بود در آن هنگام که معلومی وجود نداشت. پروردگار بوده آن زمان که پرورده ای نبود. و قادر و توانا بود آن زمان که مقدوری نبود!» (عالم إذ لا معلوم، و ربّ إذ لا مربوب، و قادر إذ لا مقدور).

اما این که خداوند پیش از این که معلومی وجود داشته باشد عالم بوده است، به این

دلیل است که او عالم به ذاتش بوده و ذات او سرچشمه همه موجودات است؛ پس علم به ذات، در واقع علم به همه موجوداتی است که به تدریج در عالم، لباس وجود می پوشند.

و اما این که قبل از وجود موجودات، او پروردگار بوده، به دلیل آن است که قدرت به ربوبیت و پرورش موجودات عین ذات پاک اوست؛ درست مثل این که می گوئیم فلان کس مدیر و مدبّر است، در حالی که هنوز اداره و تدبیر تشکیلاتی بر عهده نگرفته است.

همچنین اگر می گوئیم او قادر است قبل از این که مقدوری وجود داشته باشد به دلیل این است که قدرتش عین ذات اوست؛ همان گونه که می گوئیم: فلان کس توان انجام دادن چنین کاری را دارد، در حالی که هنوز انجام نداده است.

کوتاه سخن این که صفاتی همچون علم و قدرت و تمام صفات ثبوتیه، عین ذات اوست؛ بنابراین این او همه چیز بود، پیش از این که چیزی وجود داشته باشد؛ و اگر درست بنگریم او الآن هم همه چیز است و دیگران هیچ! ***

منها: قد طلع طالع، و لمع لامع، و لاج لائح، و اعتدل مائل؛ و استبدل الله بقوم قوما، و بيوم يوما؛ و انتظرنا الغير انتظار المجذب المطر. و إنما الأئمة قوام الله على خلقه، و عرفاؤه على عبادته؛ و لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه. و لا يدخل النار إلا من أنكرهم و أنكروه. إن الله تعالى خصكم بالإسلام، و استخلصكم له، و ذلك لأنه اسم سلامه، و جماع كرامه.

اصطفى الله تعالى منهجه، و بين حججه، من ظاهر علم، و باطن حكم. لا تفنى غرائب، و لا تنقضى عجائبه. فيه مرايب النعم، و مصايح الظلم، لا تفتح الخيرات إلا بمفاتيحه، و لا تكشف الظلمات إلا بمصايحه. قد أحمى حماه، و أرعى مرعاه. فيه شفاء المستشفى، و كفايه المكتفى.

:

طلوع کننده ای طلوع کرد. درخشنده ای درخشید و آشکار شونده ای آشکار شد و آنچه از مسیر حق منحرف شده بود، به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت و خداوند، گروهی را به گروه دیگر مبدل ساخت و روزگار دیگری را به جای روزگار موجود نشاناد و ما از پیش در انتظار دگرگونی ها بودیم؛ همچون کسی که در خشکسالی در انتظار باران باشد.

پیشوایان دین (امامان معصوم) مدیران الهی بر مردمند، و رؤسا و عارفان او بر بندگانش. هیچ کس داخل بهشت نمی شود، مگر کسی که آن ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند و هیچ کس وارد دوزخ نمی شود، مگر کسی که آن ها را انکار کند و آنان نیز

خداوند، اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را (برای حمایت از) اسلام برگزید. این همه اهمیت به علت آن است که اسلام نامی است برای سلامت و کانونی است از بزرگواری ها و کرامت. خداوند، راه آن را برگزید و دلایلش را روشن ساخت، (و قرآن را فرو فرستاد که) ظاهرش علم و باطنش حکمت است. تعلیمات عالی قرآن هرگز فانی نمی شود و شگفتی ها و نوآوری هایش پایان نمی گیرد. در آن نعمت هایی است همچون سرزمین های پر گیاه در فصل بهار و چراغ های روشنی بخش تاریکی ها؛ درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نمی شود و ظلمت ها جز با چراغ های پر فروغش بر طرف نمی گردد. حدود محرمات را تعیین کرده و موارد مباح و حلال را نشان داده؛ درمان شفا جوین در قرآن است و همه نیازهای طالبان در آن جمع است.

شرح و تفسیر: خلیفه حق آشکار شد

خلیفه حق آشکار شد

جمعی از شارحان نهج البلاغه-چنان که قبلا اشاره شد-معتقدند که این خطبه، مخصوصا این بخش از آن که ناظر به مسائل خلافت است بعد از قتل عثمان و انتقال خلافت به آن حضرت ایراد شده است و تعبیرات این بخش به ویژه آن چه را درباره امامان و پیشوایان مردم بیان فرموده، گواه این مدعا است.

به هر حال امام علیه السلام در این بخش، نخست به ظهور خلافت حق اشاره می کند و می فرماید: «طلوع کننده ای طلوع کرد و درخشنده ای درخشید و آشکار شونده ای آشکار شد و آن چه از مسیر حق منحرف شده بود به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت» (قد طلع طالع، و لمع لامع، و لاح لائح، و اعتدل مائل).

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که زمان حکومت عثمان از دوران های تاریک تاریخ اسلام بود؛ چرا که خویشاوندان او در تمام پست ها و مقام های کلیدی سیطره

یافتند و اموال بیت المال به ملک خصوصی آن ها در آمد و فریاد محرومان به آسمان بلند شد. بعد از او خورشید فروزان عدالت از پشت ابرهای تیره نمایان گشت و حکومت اسلامی به شکل حکومت عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آمد.

در این که جمله های سه گانه اول، عطف تفسیری است و یک مطلب را (طلوع خورشید ولایت حق) با چند تعبیر بیان می کند یا هر یک اشاره به نکته ای است، در میان مفسران نهج البلاغه گفتگوست؛ ولی حق این است که هر یک معنای خاص خود را دارد؛ زیرا خورشید به هنگام طلوع، سه مرحله را می پیماید: نخست بیرون آمدن از پشت افق، سپس گسترده شدن شعاع آن بر پهنه زمین و سرانجام بالا آمدن و در وسط آسمان قرار گرفتن و آشکار شدن برای همگان است.

این جمله های سه گانه هر یک اشاره به یکی از این مراحل سه گانه دارد؛ یعنی خورشید ولایت طلوع کرد و شعاع خود را بر صفحه زمین گسترانید و سپس بالا آمد و در دل آسمان جای گرفت.

و در ادامه می افزاید: «خداوند گروهی را به گروه دیگر مبدل ساخت و روزگار دیگری را به جای روزگار موجود نشانده و ما از پیش در انتظار دگرگونی هایی بودیم؛ همچون کسی که در خشکسالی در انتظار باران باشد» (و استبدل الله بقوم قوما، و بیوم یوما؛ و انتظرنا الغیر انتظار المجذب المطر).

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که حوادث مربوط به عثمان، غیر منتظره نبود؛ زیرا هر شخص هوشیاری پیش بینی می کرد که این حکومت فامیلی که همه مقدرات یک کشور پهناور را به دست یک فامیل و اقوام و بستگان خود بسپارد پایدار نخواهد ماند، و نطفه یک شورش و قیام عمومی را در دل خود پرورش می دهد. این یک سنت الهی در تمام طول تاریخ است.

آن ها که بر این سخن ایراد گرفته اند که آیا علی علیه السلام انتظار قتل عثمان را می کشید؟ از نکته بالا غفلت کرده اند که این گونه حوادث برای هیچ هوشیاری دور از انتظار نیست و به

تعبیر دیگر نتیجه طبیعی اعمال خود آن ها بود.

اضافه بر این، امام علیه السّلام نمی فرماید: ما در انتظار قتل عثمان بودیم- بلکه به احتمال قوی امام علیه السّلام راضی به قتل او نبود- ما انتظار تغییرات داشتیم، انتظار کسی که در خشکسالی آرزوی باران دارد؛ چه تعبیر جالبی! سرزمین اسلام به علت ظلم و بیدادگری بی حدّ و حساب اطرافیان عثمان، گویی به بیابان خشک و سوزانی تبدیل شده بود که به هنگام کنار رفتن عثمان و ظهور حکومت عدل علوی، باران رحمت الهی بر آن نازل شد.

«ابن ابی الحدید» معتزلی، در این جا به پرسش و پاسخی پرداخته که ذکر آن مناسب به نظر می رسد.

نخست از خود می پرسد: آیا بنابر عقیده «معتزله» از اهل سنت صحیح است که علی علیه السّلام انتظار قتل عثمان را بکشد، همچون انتظار باران در خشکسالی؟ و آیا این دلیل بر حقایق مذهب شیعه نیست؟ بعد در پاسخ می گوید: امام علیه السّلام فرموده که ما انتظار قتل او را داشتیم؛ بلکه فرموده:

انتظار تغییرات یعنی عزل او از خلافت داشتیم؛ زیرا به عقیده ما علی علیه السّلام او را به علت اعمالش مستحق عزل از خلافت می دانست؛ نه مستحق قتل؛ و این با مذهب ما سازگار است.

سپس ایراد دیگری مطرح می کند که: آیا «معتزله» از اهل سنت معتقدند که علی علیه السّلام عثمان را فاسق و مستحق عزل از خلافت می دانست؟ به دلیل فسقش؟ در پاسخ می گوید: ابتدا معتزله چنین اعتقادی ندارند؛ بلکه می گویند: علی علیه السّلام عثمان را فرد ضعیفی می دانست که توان تدبیر خلافت را نداشت و به همین دلیل، خویشاوندان او تمام امور و بیت المال مسلمین را به تسخیر خود در آوردند و فریاد مسلمین برخاست. (۱)

امام علیه السّلام در ادامه این سخن به سراغ بیان موقعیت امامان و پیشوایان حق می رود و

ص: ۵۴

مقامات آن‌ها را این‌گونه بیان می‌فرماید: «پیشوایان دین (امامان معصوم) مدبران الهی بر مردمند و رؤسا و عارفان او بر بندگانش؛ هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسد و هیچ کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را انکار کند و آن‌ها نیز انکارش نمایند» (و إِنَّمَا الْأُتَمَّة قَوْم اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، و عرفاؤه (۱) علی عبادته؛ و لا یدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه. و لا یدخل النار إلا من أنکرهم و أنکره). .

این تعبیر نشان می‌دهد که امامان و پیشوایان علیه السلام از سوی خدا تعیین می‌شوند؛ نه از سوی مردم و اگر بیعت و انتخابی لازم است برای انسجام کار و پیشرفت امور آن‌هاست.

تعبیر به «قوام» (جمع قائم) اشاره به تدبیر امور خلق است و تعبیر به «عرفاء» (جمع عریف) اشاره به این است که آن‌ها به علت شناختی که درباره مردم و شرایط زمان و مکان دارند و به مصالح و مفاسد آن‌ها آشنایند، هر کس را در جای مناسب می‌نشانند و هر کار را در موقع مناسب انجام می‌دهند.

جمله «لا یدخل الجنة...» و «لا یدخل النار...» تأکیدهایی است بر آن‌چه در جمله‌های قبل گفته شد؛ زیرا هنگامی که بپذیریم آن‌ها از طرف خدا تعیین شدند، کسی که آن‌ها را به رسمیت بشناسد و آنان اعمالش را صحیح بشناسند به یقین، اهل بهشتند و کسی که آن‌ها را انکار کند، در واقع، فرمان خدا را انکار کرده، و چنین کسی سزاوار دوزخ است؛ همچنین کسی که آن‌ها اعمالش را منکر بشمرند او نیز دوزخی است.

بدیهی است همه این تعبیرات با مذهب شیعه سازگار است که تعیین امام را از سوی خدا به وسیله پیغمبر یا امام پیشین می‌دانند و او را معیار تشخیص حق از باطل می‌شمرند و به یقین کسی که مردم او را با فکر برگزینند و ای بسا خطا کار و ستمکار از آب در آید دارای چنین مقاماتی نیست. حدیث معروف «من مات و لم یعرف امام زمانه

ص: ۵۵

۱- ۱) «عرفاء» جمع «عریف» به معنای رییس و سرشناس یک قوم است که همه او را می‌شناسند و امورشان را تدبیر می‌کند.

مات میته جاهلیه؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسند، مرگ او مرگ جاهلیت است». (۱)

عجب این است که «ابن ابی الحدید» در این جا اصرار دارد که جمله های بالا درباره تمام خلفا که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله روی کار آمدند صادق است؛ در حالی که امام علیه السلام در جمله قبل از آن نکوهش شدیدی از حکومت عثمان کرده بود و این مطلب با آن چه «ابن ابی الحدید» استنباط کرده در تناقض آشکار است.

چگونه ممکن است پیشوای ضعیفی که تمام مقامات کشور اسلامی و بیت المال را در اختیار اقوام و بستگان فرصت طلب و هوا پرست خود گذاشته است و به همین جهت، مسلمانان قیام کردند و خون او را مباح شمردند و غالب صحابه نیز در برابر آن سکوت نمودند، و مصداق «قوام الله علی خلقه و عرفائه علی عباده» باشد؟ و هر کس او را انکار کند وارد دوزخ شود و هر کس او را قبول کند وارد بهشت گردد؟ در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «ثلاثه اقسام أنهن حق، إنک و الأوصیاء من بعدک عرفاء، لا یعرف الله إلا بسبیل معرفتکم و عرفاء لا یدخل الجنه إلا من عرفکم و عرفتموه و عرفاء لا یدخل النار إلا من أنکرکم و أنکرتموه؛ سه چیز است که سوگند یاد می کنم، همه حق است، تو و امامان بعد از تو عرفاء و سرشناسانی هستید، که خدا را جز از طریق معرفت شما (و راهنمایی و هدایتتان) نمی توان شناخت. و عرفایی هستید که هیچ کس وارد بهشت نمی شود مگر کسی که شما او را شناخته اید و او شما را شناخته، و عرفایی هستید که هیچ کس داخل دوزخ نمی شود، مگر آنها که شما را انکار کنند و شما آنها را انکار کنید». (۲)

سپس امام علیه السلام به مهمترین نعمتی که به مسلمانان ارزانی داشته، اشاره کرده،

ص: ۵۶

۱- ۱) اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۷۱ و ۳۷۸؛ بحار الأنوار، جلد ۲۳، صفحه ۹۲؛ مستدرک الوسائل، جلد ۱۸، صفحه ۱۸۷.

۲- ۲) خصال صدوق، باب الثلاثه، حدیث ۱۸۳.

می فرماید: «خداوند، اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را برای (حمایت از) اسلام برگزید» (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَ اسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ).

آری! این موهبت عظیم را به شما بخشید و شما را شایسته پاسداری از آن دید.

به دنبال آن می افزاید: «این همه اهمیت به خاطر آن است که اسلام نامی است برای سلامت و کانونی است از بزرگواری ها و کرامت» (و ذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ، وَ جَمَاعِ كَرَامَةٍ).

و در توضیح آن می فرماید: «خداوند، راه اسلام را برگزید و دلایلش را روشن ساخت (و قرآن را فرو فرستاد که) ظاهرش علم و باطنش حکمت است!» (اصطفی الله تعالی منهجه، و بین حججه، من ظاهر علم، و باطن حکم).

ضمیر در «منهجه» و «حججه» ممکن است به خداوند باز گردد یا به اسلام و نتیجه هر دو یکی است و تعبیر به «ظاهر علم» اشاره به ادله عقلیه است که بر حقانیت اسلام گواهی می دهد؛ همان گونه که تعبیر به «باطن حکم» اشاره به اسرار احکام الهی است که در ادله نقلیه بیان شده است.

آری! اسلام آیین سلامت و کانون کرامت است. همیشه و در همه جا دعوت به محبت و دوستی و همزیستی مسالمت آمیز می کند و از خشونت و عداوت و کینه توزی بر حذر می دارد و خطاب به مؤمنان می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَذَافَهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی در آید و از گام های شیطان (که شما را به نفاق و دشمنی و عداوت فرا می خواند) پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست». (۱)

اضافه بر این، کانون کرامت انسانی است و منادی عدل و مساوات و برابری انسان ها و حریت و آزادگی و تقوا و مکارم اخلاق و آگاهی و آزاد اندیشی است.

و به یقین، مسلمین بهترین پاسداران اسلام و مدافعان آن هستند و در طول تاریخ

ص: ۵۷

وفاداری خود را در دفاع از اسلام نشان داده و در حفظ آن کوشیده اند.

و از آن جا که در این تعبیرات، اشاره روشنی به قرآن مجید است، به دنبال آن اوصاف مهمی برای این کتاب الهی بیان می کند که بالغ بر ده وصف می شود؛ می فرماید:

«تعلیمات علمی قرآن هرگز فانی نمی شود و شگفتی ها و نوآوری هایش پایان نمی گیرد، در آن نعمت هایی است همچون سرزمین های پر گیاه در فصل بهار و چراغ های روشنی بخش تاریکی ها، درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نمی شود و ظلمت ها جز با چراغ های پرفروغش بر طرف نمی گردد» (لا تَفْنَى غَرَائِبُهُ، و لا تَنْقُضِي عَجَائِبَهُ. فیه مرابیع (۱) النعم، و مصابیح الظلم، لا تفتح الخیرات إلا بمفاتیحه).

امام علیه السلام در این شش جمله به اوصاف مهمی از قرآن مجید اشاره می کند که هر یک از دیگری جالب تر است. نخست می فرماید: «غرائب» (صفات برجسته بی نظیر) قرآن هرگز فانی نمی شود و گرد و غبار کهنگی و فرسودگی بر آن نمی نشیند؛ همیشه نو و با طراوت است.

و در وصف دوم اشاره به نوآوری ها و شگفتی هایی می کند که هر روز چهره تازه ای از آن نمایان می شود؛ می فرماید: این ها پایان نمی گیرد؛ بنابراین این فرق میان «غرائب» و «عجائب» و «فنا» و «انقضا» این است که اولی اشاره به صفات برجسته ای است که همیشه قرآن داشته و همواره خواهد داشت و دومی اشاره به نکات مهمی است که با گذشت زمان و مطالعه بیشتر هر روز آشکار می گردد.

این همان چیزی است که در حدیث معروف امام صادق علیه السلام آمده است که شخصی از او پرسید: «ما بال القرآن لا یزداد علی النثر و الدرس إلا غضاضا»؛ چرا قرآن هر چه بیشتر منتشر و خوانده می شود، کهنه نمی گردد، بلکه طراوت آن بیشتر می شود؟» فرمود: «لأن الله تعالى لم يجعله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو فی

ص: ۵۸

۱- ۱) «مرابیع» جمع «مرباع» (بر وزن مثقال) به معنای زمینی است که در آغاز بهار در آن گیاهان می روید. بعضی نیز گفته اند: به معنای باران هایی است که در آغاز بهار می بارد.

کَلَّ زمان جدید و عند کَلَّ قوم غَضَّ إلی یوم القیامه؛ این به دلیل آن است که خداوند متعال آن را برای زمان خاص یا گروه معینی قرار نداده است؛ لذا در هر زمانی نو و نزد هر قوم و ملتی با طراوت است تا روز قیامت». (۱)

در سوّمین وصف، آن را به سرزمین های پر گیاهی تشبیه می کند که در فصل بهار غرق انواع نعمت هاست و می دانیم گیاهان بهاری دارای طراوت و لطافت و کیفیت و طعم ممتازی است.

و در وصف چهارم آن را به چراغ های پر نوری تشبیه می کند که امواج ظلمت ها را می شکافد و همه جا را روشن می سازد.

در وصف پنجم و ششم راه رسیدن به خیرات و بر طرف کردن ظلمت ها را منحصر به قرآن می شمرد. اشاره به این که آن ها که کلید خیرات را در غیر قرآن جستجو می کنند و برای زدودن تیرگی های دل و نورانیت صحنه اجتماع از غیر قرآن یاری می جویند در اشتباهند.

و در پایان به چهار وصف دیگر اشاره کرده می فرماید: «قرآن، مناطق ممنوعه و حدود محرّمات را تعیین کرد و موارد مباح و حلال را نشان داد. درمان شفا جوینان در قرآن است و همه نیازهای طالبان در آن جمع است» (قد أحمی حماه (۲))، و أرحی (۳) مرعاه. فیه شفاء المستشفی، و کفایه المکتفی).

ص: ۵۹

۱ - ۱) بحار الأنوار، جلد ۸۹، صفحه ۱۵، حدیث ۸؛ شرح بیشتری در این زمینه ذیل خطبه ۱۸ در جلد اول، صفحه ۶۳۵ ذکر کردیم.

۲ - ۲) «حمی» به معنای منطقه ممنوعه ای است که تعلق به شخص یا گروهی دارد و دیگران بدون اجازه حق ورود در آن را ندارند و در خطبه بالا اشاره به محرّمات الهی است.

۳ - ۳) «ارعی» از ماده «رعی» به معنای مراقبت از چیزی، گرفته شده و به همین جهت بردن گوسفندان را به چراگاه «رعی» می گویند، و از آن جا که حیوان را در چراگاه آزاد می گذارند واژه «ارعاء» به معنای آزاد گذاردن نیز به کار رفته است و در خطبه بالا همین معنا اراده شده یعنی خداوند آنچه را باید آزاد بگذارد در قرآن حکم به آزادی آن کرده است.

امام علیه السّلام در این اوصاف به نظم قانونی قرآن اشاره می کند که اصول کلی حلال و حرام را به طور کامل نشان داده و طرق مبارزه با بیماری های اخلاقی و مفسد اجتماعی را ارائه کرده و در پایان فرموده است: هر چه بخواهید در قرآن است و به راستی تا انسان با قرآن آشنا نشود عمق این سخنان را درک نمی کند.

آری! درمان انواع بیماری های اخلاقی و انحرافات فکری و مشکلات اجتماعی در قرآن است و در واقع، آن کس که قرآن دارد و با قرآن همراه است همه چیز دارد؛ همان گونه که امام علیه السّلام در خطبه دیگری می فرماید:

«و اعلموا أنّه ليس على أحد بعد القرآن من فاقه ولا لأحد قبل القرآن من غنى؛ بدانید هیچ کس با داشتن قرآن فقر و بیچارگی ندارد و هیچ کس بدون قرآن، غنی و بی نیازی نخواهد داشت».^(۱)

به همین دلیل، جامعه نیمه وحشی عصر جاهلیت که در نهایت فقر و بدبختی از نظر اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی زندگی می کردند، در سایه تعلیمات قرآن به اوج افتخار و قدرت در دین و دنیا رسیدند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این اوصاف ده گانه را مربوط به اسلام دانسته (نه قرآن) و ضمیمه های این جمله ها را به آن باز گردانده اند؛ گرچه از نظر نتیجه تفاوت چندانی در کار نیست، ولی با توجه به این که عین این تعبیّرات در خطبه های دیگر نهج البلاغه درباره قرآن آمده معلوم می شود که منظور بیان اوصاف قرآن است؛ هر چند کلمه قرآن در متن خطبه نیست.^(۲)

ص: ۶۰

۱- ۱) خطبه ۱۷۶.

۲- ۲) مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه می گوید: «گویا واژه قرآن یا «کتاب انزل» از نسخه موجود نهج البلاغه ساقط شده. (بهج الصباغه، جلد ۱۳، صفحه ۳۳).

و من خطبه له عليه السلام

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است (که در آن به صفات گمراهان و غافلان اشاره شده است).

خطبه در یک نگاه

این خطبه گلچینی است از چند بخش از خطبه مفصلی که امام ایراد فرموده است:

در بخش اول، برخی از صفات افراد فاسد و مفسد و گمراه را بیان می کند تا مردم بدانند و از آن ها فاصله گیرند.

در بخش دیگری، به صفات غافلان اشاره می کند که وقتی بیدار می شوند که کار از

ص: ۶۱

۱- ۱) سند خطبه: در «مصادر نهج البلاغه» نقل شده است: در برخی از نسخه های «نهج البلاغه» این خطبه به صورت جزئی از خطبه گذشته ذکر شده است، «ابن ابی الحدید» می گوید، «این خطبه را امام در حالی ایراد کرد که به سوی «بصره» (برای جنگ جمل و خاموش کردن آتش فتنه) در حرکت بود و شک نیست که او این خطبه را در جای دیگر دیده است که آن را چنین معرفی می کند. قبل از سید رضی در کتاب «تحف العقول» این خطبه به صورت مشروح تری آمده است و مرحوم «کلینی» بخش هایی از آن را در جلد پنجم کتاب «کافی» آورده و در کلمات قصار نیز یک جمله از این خطبه به صورت کلمه ۳۹۸ ذکر شده است. (ضع فخرک، و احفظ کبرک و اذکر قبرک). (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۴۷).

کار می گذرد و گرفتار آثار سوء اعمال خود می شوند.

در بخش سوم، همگان را مخاطب ساخته و اندرزهای مفید و مؤثر به آن ها می دهد تا از خواب غفلت بیدار شوند و به فکر آخرت خویش باشند.

در بخش چهارم، به چند صفت خطرناک اشاره می کند که هر کس گرفتار آن باشد هر عملی انجام دهد، مقبول نخواهد شد و اهل نجات نخواهد بود.

در پنجمین و آخرین بخش، صفات چهارپایان و درندگان و انسان های دنیا پرست و مؤمنان بیدار را در یک مقایسه کوتاه روشن می سازد و به این ترتیب خطبه پایان می گیرد.

ص: ۶۲

و هو فی مهله من الله یهوی مع الغافلین، و یغدو مع المذنبین، بلا سبیل قاصد، و لا إمام قائد.

:

او(انسان گمراه) در این چند روزی که خدا به او مهلت داده(تا با اعمال صالح، سعادت جاودان را برای خود فراهم سازد) پیوسته با غافلان به سوی سقوط می رود و همه روز با گنهکاران بسر می برد؛ بی آن که در طریقی گام نهد که او را به حق رساند یا پیشوایی برگزیند که قائد و راهنمای او باشد.

شرح و تفسیر: انسان های گمراه و غافل

انسان های گمراه و غافل

همان گونه که در بیان سند خطبه اشاره شد، بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند:

این خطبه را امام علیه السلام در حال حرکت به سوی «بصره» برای خاموش کردن فتنه «طلحه و زبیر و عایشه» ایراد و نصایح مؤثری برای بیداری همگان بیان فرموده است.

در این بخش، از انسان های گمراه- که نمونه روشن آن آتش افروزان «جنگ جمل» بودند- سخن می گوید و چهار وصف از اوصاف آن ها را بیان می دارد؛ می فرماید:

«او(انسان گمراه) در این چند روزی که خدا به او مهلت داده(تا با اعمال صالح، سعادت جاویدان را برای خود فراهم سازد) پیوسته با غافلان به سوی سقوط می رود و همه روز با گنهکاران به سر می برد، بی آن که در طریقی گام نهد که او را به حق رساند، یا

پیشوایی برگزیند که قائد و راهنمای او باشد» (و هو فی مهله من الله یهوی (۱) مع الغافلین، و یغدو مع المذنبین، بلا سبیل قاصد، و لا إمام قائد).

آری! اسباب بدبختی او در این چهار امر خلاصه می شود، با غافلان همراه بودن و سقوط کردن و با گنهکاران همنشین شدن، از راه راست حرکت نکردن و پیشوای صالحی برنگزیدن.

تعبیر به «امام قائد» ممکن است اشاره به امامان علیهم السّلام معصوم باشد یا هر پیشوای عالم و با تقوایی که پیرو معصومین علیهم السّلام است و در هر حال، نقش رهبری صالحان را در هدایت و نجات انسان ها را مشخص می کند؛ همان گونه که نقش همنشینی با غافلان و گنهکاران را در بدبختی و سقوط انسان روشن می سازد.

ص: ۶۴

۱- ۱) «یهوی» از ماده «هوی» (بر وزن تهی) در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و «هوی» (بر وزن هوا) به معنای تمایل به چیزی است و معمولاً در مورد تمایلات نفسانی به امور باطل به کار می رود و در جمله بالا به همان معنای اول است؛ یعنی شخص دنیا پرست همراه غافلان در وادی بدبختی سقوط می کند.

منها: حتى إذا كشف لهم عن جزاء معصيتهم، واستخرجهم من جلايب غفلتهم استقبلوا مدبرا، واستدبروا مقبلا، فلم ينتفعوا بما أدرکوا من طلبتهم، ولا بما قضاوا من وطرهم.

إني أحذرکم، و نفسی، هذه المنزله. فلينتفع امرؤ بنفسه، فإنما البصير من سمع ففکر، و نظر فأبصر، و انتفع بالعبر، ثم سلک جددا واضحا يتجنب فيه الصرعه في المهاوی، و الضلال في المغاوی و لا يعين على نفسه الغواه بتعسف في حق، أو تحريف في نطق، أو تخوف من صدق.

:

(این وضع دنیا پرستان غافل همچنان ادامه می یابد) تا هنگامی که خداوند پرده از کیفر گناهانشان بردارد و آن را به آن ها نشان دهد و آنان را از پشت پرده های غفلت بیرون کشد.

در این هنگام به استقبال آن چه پشت کرده بودند می شتابند و به آن چه روی آورده بودند، پشت می کنند. آن ها (می بینند) نه از آن چه به آن رسیدند نفعی بردند و نه از مواهبی که به دست آوردند بهره ای گرفتند.

من شما و خویشان را از چنین وضعی بر حذر می دارم؛ هر کس باید از (مواهب و امکانات) خویشان بهره گیرد؛ چرا که شخص بصیر و بینا کسی است که (با گوش خود) بشنود و بیندیشد و با (چشم خود) ببیند و عبرت گیرد؛ سپس در جاده روشنی گام نهد که

در آن از راه هایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغواگر منتهی می شود، دوری جوید و گمراهان را از طریق سازشکاری در حق، یا تحریف در سخن، یا ترس از راستگویی (بر خود) مسلط نکند.

شرح و تفسیر: اندرزی سودمند و گرانها

اندرزی سودمند و گرانها

از آن جا که در بخش گذشته، امام علیه السلام به غفلت شدید دنیا پرستان اشاره فرمود، در این بخش می فرماید: این غفلت چندان طولانی نمی شود و به زودی حجاب ها کنار می رود و هنگامی که سیلی مرگ بر صورت آنان نواخته شود از خواب غفلت بیدار می شوند، ولی چه سود! می فرماید:

(این وضع دنیا پرستان غافل ادامه می یابد) «تا هنگامی که خداوند پرده از کیفر گناهانشان بردارد و آن را به آن ها نشان دهد و آنان را از پشت پرده های غفلت بیرون کشد؛ در این هنگام به استقبال آن چه پشت کرده بود می شتابند و به آن چه روی آورده بودند پشت می کنند» (حتی إذا كشف لهم عن جزاء معصيتهم، واستخرجهم من جلايب (1) غفلتهم استقبلوا مدبرا، واستدبروا مقبلا).

آری! عمر دنیا کوتاه است و به زودی پایان می گیرد و هنگامی که انسان در آستانه مرگ قرار گرفت چشم برزخی پیدا می کند. پرده های غفلت کنار می رود و هر انسانی نتایج اعمالش را با چشم خود می بیند و به استقبال آن چه را از خود دور می دید یعنی سرای دیگر می شتابد و به این دنیا که به او روی آورده بود پشت می کند. همه چیز دگرگون می شود و تمام رشته هایی که او را به هم تابیده بود، پاره می شود.

از این رو در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «آن ها (می بینند) نه از آن چه به آن رسیدند نفعی بردند، و نه از مواهبی که به دست آوردند بهره ای گرفتند» (فلم ينتفعوا

ص: ۶۶

(۱-۱) «جلايب» جمع «جلباب» به معنای چادر و پرده است.

بما أدرکوا من طلبتہم، و لا بما قضوا من و طرہم (۱) .

آری! آن‌ها اموال و مقامات قصرهای پرشکوه باغ‌های پرتراوتی و خادمان و چاکرانی برای خود فراهم ساختند؛ به گمان این که، سالیان دراز از آن بهره می‌گیرند؛ اما در برابر توفان حوادث، همچون یک پر کاه از جا کنده شدند و به نقطه دور دستی پرتاب گشتند و در زیر خاک‌های سرد آرمیدند.

گویی در جمله اول اشاره به کسانی می‌فرماید که از امکانات خود به هیچ وجه استفاده نکردند (مثلاً قصری ساخته و پیش از آن که ساکن آن شود، دست اجل گریبان او را گرفته است).

و جمله دوم اشاره به کسانی است که شروع به بهره‌گیری از امکانات خود کرده‌اند؛ ولی پیش از آن که بهره خود را کامل کنند، مرگ میان آن‌ها و خواسته‌هایشان جدایی افکند (همچون کسی که قصری ساخته، چند روزی در آن ساکن شده، سپس دعوت حق را لیک گفته و از دنیا رخت بر بسته است).

امام علیہ السّلام در ادامه این سخن به نصایح بسیار سودمندی می‌پردازد که راه سعادت در آن‌ها نشان داده شده است. اشاره به زندگی پر درد و رنج غافلان کرد، می‌فرماید: «من شما و خویشان را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم» (إِنِّي أَحذَرُكُمْ، و نفسی، هذه المنزلة) .

و به دنبال آن راه نجات را از این غفلت مرگبار ضمن اشاره به پنج دستور بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «هر کس باید از مواهب و امکانات (خویشان بهره‌گیرد؛ چرا که شخص بصیر و بینا کسی است که (با گوش خود) بشنود و بیندیشد و (با چشم خود) ببیند و عبرت گیرد؛ سپس در جاده روشنی گام نهد که در آن از راه‌هایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغواگر منتهی می‌شود دوری جوید» (فلینتفع امرؤ بنفسه، فإنما البصیر من

ص: ۶۷

۱- ۱) «و طر» به معنای حاجت و نیاز است و «قضاء و طر» به معنای بهره‌گیری کامل از چیزی است .

سمع فتفكر، و نظر فأبصر، و انتفع بالعبر، ثم سلك جددا (۱) واضحا يتجنب فيه الصيرعه في المهاوى (۲)، و الضلال في المغاوى (۳).

در این تعبيرات امام عليه السلام نخست خود و مخاطبان را خطاب می کند تا سخن تأثیر بیشتری بگذارد؛ چرا که شنونده هنگامی که ببیند گوینده سخنان خود را باور دارد و به کار می بندد، تأثیر بیشتری خواهد پذیرفت.

و به دنبال آن به همگان هشدار می دهد که خداوند مواهب بسیاری در اختیارشان گذاشته و استعداد های مهمی در درونشان نهفته، باید از آن ها به نفع خویش بهره گیرند و راه بهره گیری را در گوش شنوا و چشم بینا و استفاده از تجارب دیگران و سپس گام نهادن در جاده های روشن دور از پرتگاه ها و عوامل گمراهی می شمرد.

و در آخرین دستور، هشدار مهمی می دهد که از مسلط کردن گمراهان بر خویش که سبب انواع مزاحمت ها می شود، بپرهیزد. می فرماید: «گمراهان را از طریق سازشکاری در حق یا تحریف در سخن یا ترس از راستگویی بر خود مسلط نکند» (و لا یعین علی نفسه الغواه (۴) بتعسف (۵) فی حق، أو تحریف فی نطق، أو تخوف من صدق).

اشاره به این که بعضی از افراد ضعیف النفس و عافیت طلب هنگامی که در برابر افراد گمراه قرار می گیرند سعی دارند با چشم پوشی از بعضی حقایق یا تحریف در بیان مطالب

ص: ۶۸

۱-۱) «جدد» و «جاده» یک معنا دارد و به راه های صاف و محکم که پا در آن فرو نمی رود، گفته می شود.

۲-۲) «مهاوی» جمع «مهواه» (بر وزن مقداد) به معنای گودالی یا پرتگاهی است که انسان در آن سقوط می کند.

۳-۳) «مغاوی» جمع «مغواه» (بر وزن مقداد) به معنای شبهات گمراه کننده است.

۴-۴) «غواه» جمع «غاوی» به معنای شخص گمراه است.

۵-۵) «تعسف» از ماده «عسف» (بر وزن است) به معنای بی راهه رفتن است و به افراد ظالم و زورگو «متعسف» می گویند چون در واقع بی راهه می روند.

حق یا ترس از راستگویی و صراحت در بیان، مخالفت های آن ها را کاهش دهند و همین امر سبب می شود که آن ها بر انسان مسلط شوند و جسور گردند که جلوگیری از آنان بعد از آن مشکل خواهد شد.

باید با صراحت آمیخته با ادب و دلسوزی حقایق را بیان کرد و از مخالفت گمراهان نترسید، آن ها غالباً در برابر موضع گیری های شجاعانه عقب نشینی می کنند و اجازه جسارت به خود نمی دهند.

در طول تاریخ، نمونه های زیادی دیده می شود که افراد، با تحریف حقایق و کتمان واقعیات، مشکلات زیادی برای خود و جامعه ای که در آن می زیسته اند به وجود آورده اند.

داستان قریه «حوأب» در «جنگ جمل» معروف است. «عایشه» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود که رو به او کرد و فرمود: گویا می بینم یکی از شما همسرانم را (که در یک مسیر باطل) به قریه «حوأب» می رسید و سگ های آن در برابر او پارس می کنند. ای «عایشه» بترس که تو آن فرد باشی. اتفاقاً در مسیر آتش افروزان در جنگ جمل به سوی «بصره» هنگامی که «عایشه» همراه لشکر به «حوأب» رسید، صدای پارس کردن سگ ها را شنید. سؤال کرد: این جا کجاست؟ گفتند: «حوأب» است. «عایشه» در وحشت فرو رفت.

گفت: من از همین جا به «مدینه» بر می گردم. «محمد بن طلحه» گفت: این سخنان را کنار بگذار! دیگری گفت: که این جا به یقین «حوأب» نیست و گروه زیادی از مردم آن محل را آوردند که به دروغ شهادت دهند. این جا «حوأب» نیست. عایشه پذیرفت و به راه خود ادامه داد.

نظیر این داستان در گذشته و حال بسیار بوده و هست. (۱)

ص: ۶۹

اشاره

فأفق أيها السّامع من سكرتك، واستيقظ من غفلتك، واختصر من عجلتك، وأنعم الفكر فيما جاءك على لسان النّبيّ الأميّ - صلی الله علیه و آله و سلّم - ممّا لا بدّ منه ولا محيص عنه؛ وخالف من خالف ذلك إلى غيره، ودعه و ما رضى لنفسه؛ وضع فخرک، و احطط کبرک، و اذکر قبرک، فإنّ علیه ممّرك، و کما تدین تدان، و کما تزرع تحصد، و ما قدّمت الیوم تقدّم علیه غدا، فامهد لقدمک، و قدّم لیومک. فالحذر الحذر أيها المستمع! و الجّد الجّد أيها الغافل! و لا یبتئک مثل خبیر .

ترجمه

:

ای شنونده! از مستی خود به هوش آی! و از غفلت بیدار شو! و از عجله و شتاب خود (در امر دنیا) بکاه. در آن چه از زبان پیامبر امّی صلی الله علیه و آله به تو رسیده و راه گریزی از آن نیست درست بیندیش (و دستوراتش را به کار بند). با کسی که از این دستورات سرپیچی می کند همراه مشو. و او را به آن چه برای خود راضی شده واگذار. فخر فروشی را کنار بگذار و از مرکب تکبر به زیر آی! و به یاد قبرت باش که گذرگاهت به سوی عالم آخرت است. (بدان!) همان گونه که جزا می دهی جزا داده خواهی شد و همان چیز را که زراعت می کنی درو خواهی کرد و آن چه امروز از پیش می فرستی فردا بر آن وارد خواهی شد. پس برای ورود خود در سرای دیگر جایی فراهم ساز! و برای آن روزت چیزی از پیش بفرست. به هوش باش، به هوش باش ای شنونده! و کوشش و تلاش کن ای غافل و (بدان) هیچ کس مانند شخص آگاه تو را از حقایق امور با خبر نمی سازد!

به هوش باش!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بعد از هشدارهایی که در بخش قبل آمد، به موعظه و نصیحت شنوندگان پرداخته و اندرزهای بسیار سودمندی با عبارات کوتاه و پر معنایی بیان می‌دارد. شنونده خود را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای شنونده! از مستی خود به هوش آی و از غفلت بیدار شو و از عجله و شتاب خود (در امر دنیا) بکاه» (فأفق (۱) أیها السامع من سكرتك، و استيقظ من غفلتك، و اختصر من عجلتك).

اشاره به این که زرق و برق دنیا و مال و مقام و شهوت انسان را مست می‌کند و در خواب غفلت، فرو می‌برد و او را بدون مطالعه به شتاب و اموری که گناه موجب انواع اشتباهات و خطاها و گناهان است. از آدم مست و خواب و شتابزده چه انتظاری جز اشتباه و خطا می‌توان داشت؟! سپس می‌افزاید: «در آن چه از زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله به تو رسیده و راه فراری از آن نیست، درست بیندیش (و دستورات آن بزرگوار را به کار بند) و با کسی که نسبت به این دستورات مخالفت کند همراه شو و او را به آن چه برای خود راضی شده واگذار!» (و أنعم الفكر فيما جاءك على لسان النبي الأمي (۲) - صلی الله علیه و آله و سلم - مما لا بد منه ولا محيص عنه؛ و خالف من خالف ذلك إلى غيره، و دعه و ما

ص: ۷۲

۱- ۱) «افق» از ماده «افقه» به معنای به هوش آمدن است.

۲- ۲) «امی» منسوب به «ام» یعنی مادر به معنای درس نخوانده است. گویی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب استاد را ندیده. بدیهی است درس نخواندن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به این معناست که علوم و دانش های آن حضرت همه الهی بود و به وسیله انسانی تعلیم نیافته بود و به گفته شاعر: نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد در تفسیر این واژه دیدگاه های دیگری هست که شرح آن را در «تفسیر نمونه»، جلد ۶، ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف، مطالعه فرمایید.

در این سه دستور نیز نخست به پیروی بی قید و شرط از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت می کند؛ چرا که آن چه را او فرموده وحی الهی و سبب سعادت دنیا و آخرت و نجات انسان هاست و بعد می گوید: اگر کسانی با این روش مخالفت کنند، هر چند گروه زیادی از مردم باشند، مخالفت کن و در پیروی از حق تردید به خود راه مده! و آن ها را به حال خود واگذار.

و در ادامه این نصایح می فرماید: فخر فروشی را کنار بگذار، و از مرکب تکبر به زیر آی و به یاد قبرت باش که گذرگاهت به سوی عالم آخرت است» (و ضع فخرک، و احطط (۱) کبرک، و اذکر قبرک).

در این سه دستور امام نخست به خمیر مایه شرّ و فساد یعنی فخر فروشی و تکبر اشاره می کند که تا انسان آن را کنار نگذارد روی سعادت نخواهد دید و به همان سرنوشتی گرفتار خواهد شد که شیطان متکبر و فخر فروش گرفتار شد، سپس به یاد آوری مرگ و قبر اشاره می فرماید که فراموش کردن آن موجب «طول امل» و غرق شدن در زرق و برق دنیا است؛ همان قبری که سهمیه ثروتمند و درویش در آن یکسان است و چنان در کنار هم می خوابند که گویی همیشه با هم بوده اند. نه درویش بی کفن می میرد و نه ثروتمند یک کفن دارد بیش. عین این سه جمله در کلمات قصار (حکمت ۳۹۸) آمده است و نشان می دهد که مرحوم «سید رضی» کلمات قصار را گاه از خطبه های طولانی بر می گزیده است.

و در ادامه این بحث، سه اندرز دیگر که هماهنگ با هم است بیان می کند و می فرماید:

(بدان) «همان گونه که جزا می دهی جزا داده خواهی شد و همان چیز که زراعت می کنی درو خواهی کرد و آن چه امروز از پیش می فرستی فردا بر آن وارد خواهی شد؛ پس برای

ص: ۷۳

۱- ۱) «احطط» از ماده «حط» (بر وزن خط) به معنای پایین آمدن و پایین آوردن (لازم و متعدی) هر دو آمده است و در خطبه مزبور به معنای دوّم است.

قدم خود در سرای دیگر جایی فراهم ساز و برای آن روزت چیزی از پیش بفرست» (کما تدین تدان، و کما تزرع تحصد، و ما قدمت الیوم تقدم علیه غدا، فامهد (۱) لقدمک، و قدم لیومک). .

چگونه انسان می تواند به دیگران ظلم و ستم کند و جزای نیکی را به بدی بدهد ولی از خداوند انتظار داشته باشد جزای اعمال بد او را به نیکی بدهد؟ و چگونه انسان می تواند بذر خام بپاشد و انتظار داشته باشد گل درو کند و به گفته شاعر:

تخم گل کاشتی آخر گل شد بر سرش نغمه سرا بلبل شد

خار کشتی ثمرت خار دهد خار جز خار کجا بار دهد؟

در زمین دل خود کشتی خار خار بار آمد و دادت آزار!

در واقع این اندرزها از آیات قرآنی و روایات نبوی مایه می گیرد؛ آن جا که خدا را «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و دنیا را «مزرعه آخرت» می شمیریم و در سوره «حشر» می فرماید:

«وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ؛ هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه چیز از پیش فرستاد». (۲) و در سوره «بقره» می خوانیم: «وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ؛ و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت». (۳)

و امام علیه السلام در پایان این بخش به همان مطلبی که در آغاز از آن شروع کرد باز می گرداند و مخاطبان خویش را از خواب غفلت بیدار می کند و به جدّ و جهد و می دارد و می فرماید:

«به هوش باش، به هوش باش ای شنونده! و کوشش و تلاش کن ای غافل و (بدان) هیچ کس مانند شخص آگاه تو را از حقایق امور با خبر نمی سازد!» (فالحذر الحذر أيها

ص: ۷۴

۱- ۱) «فامهد» از ماده «مهد» (بر وزن عهد) در اصل به معنای گاهواره یا محلی است که برای کودک آماده می کنند، سپس به معنای آماده سازی به کار رفته است که در خطبه یاد شده نیز به همین معناست.

۲- ۲) حشر، آیه ۱۸.

۳- ۳) بقره، آیه ۱۱۰.

المستمع! والجَدَّ الجَدَّ أَيُّهَا الغافل! «وَلَا يُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ».

جمله اخير که اقتباس از آیه ۱۴ سوره «فاطر» است اشاره به این است که هیچ کس همچون گوینده این سخنان نمی تواند، حقیقت مرگ و زندگی و امروز و فردای آدمی و سرنوشت او را در این جهان بیان کند و به گفته یکی از شارحان نهج البلاغه، کسی که در خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار امام أمير المؤمنين عليه السلام دقت کند به یقین می داند کسی با این دقت و ظرافت درباره دنیا و ماهیت آن و آغاز و انجامش سخن نگفته، سخنی تکان دهنده و بیدارگر.

شاعر عرب در زمینه نصایح اخیر چنین می گوید:

«هی الدنیا تقول بملأ فیها حذار! حذار! من بطشی و فتکی

فلا یغرر کم حسن ابتسامی فقولی مضحک و الفعل مبکی

این دنیا پیوسته با تمام دهان می گوید: از جملات و کشتارهای غافلگیرانه من بر حذر باشید، بر حذر! تبسم زیبای من شما را نفریبد؛ چرا که سخنانم شیرین و خنده آفرین است؛ ولی کار من گریه آور است».^(۱)

ص: ۷۵

۱- ۱) اشعار بالا از «ابو الفرج ساوی» است. (شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۳۵).

إِنَّ مِنْ عِزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، الَّتِي عَلَيْهَا يَثِيبُ وَيَعَاقِبُ، وَ لَهَا يَرْضَى وَ يَسْخَطُ، إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَ إِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَ أَخْلَصَ فِعْلَهُ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، لِأَقْيَا رَبَّهُ بِخَصْلِهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتَبْ مِنْهَا: أَنْ يَشْرَكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفَى غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعْرِ بِأَمْرِ فِعْلِهِ غَيْرِهِ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَهُ إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعِهِ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بَوَجْهِينَ، أَوْ يَمْشَى فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ. اعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمَثَلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ.

إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمَّهَا بَطُونُهَا؛ وَ إِنَّ السِّبَاعَ هَمَّهَا الْعِدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا؛ وَ إِنَّ النِّسَاءَ هَمَّهِنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْفَسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ.

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.

ترجمه

:

از امور قطعی و مسلم الهی در کتاب حکیم و استوار او (قرآن مجید) که خداوند به آن پاداش و کیفر می دهد، و برای آن خشنود می شود یا خشم می گیرد، این است که هر گاه انسان با یکی از این خصلت ها بدون توبه از دنیا برود و پروردگار خود را با آن ملاقات کند، اعمالش سودی برای او نخواهد داشت؛ هر چند خود را به زحمت افکند و عملش را خالص گرداند.

(نخست) این که همتایی برای خدا در عبادتی که بر او فرض کرده قرار دهد یا خشم

خود را با کشتن بی گناهی فرو نشانند یا کسی را به سبب عملی که دیگری انجام داده نکوهش کند. (و او را مَتَّهَم سازد).

یا برای به دست آوردن حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و در میان آنان با دو زبان سخن بگوید (و نفاق و دو رویی پیشه کند) در آن چه گفتم بیندیش؛ (و بقیه را بر آن قیاس کن) چرا که هر چیز را با مثل و مانندش می توان شناخت.

(بدان) چهار پایان تمام همتشان شکم های شان است و درّندگان تمام همتشان تجاوز و تعدی به دیگران است و زنان (هوسباز) تمام فکرشان زینت زندگی و فساد در آن است؛ در حالی که مؤمنان، خاضع و متواضعند و نسبت به دیگران بیمناکند (مبادا آسیبی به آن ها برسد). و (در برابر مسئولیت های شان در پیشگاه خدا) خائف و ترسانند.

شرح و تفسیر: از این سه خوی زشت بپرهیز

از این سه خوی زشت بپرهیز

به دنبال بخش پیشین این خطبه که امام علیه السلام مخاطبان خود را به شدت هشدار می دهد تا از خواب غفلت به در آیند و به تلاش و کوشش پردازند، در این بخش، انگشت روی پنج گناه کبیره و خطرناک می گذارد و تصریح می کند: هر کس بدون توبه از این گناهان از دنیا برود هیچ عملی از او مقبول نیست؛ می فرماید:

«از امور قطعی و مسلم الهی در کتاب حکیم و استوار او (قرآن مجید) که خداوند به آن پاداش و کیفر می دهد، و برای آن خرسند می شود یا خشم می گیرد، این است که هرگاه انسان با یکی از این خصلت ها بدون توبه از دنیا برود و پروردگار خود را با آن ملاقات کند، اعمالش سودی برای او نخواهد داشت؛ هر چند خود (برای انجام دادن کارهای خیر) را به زحمت افکند و عملش را خالص گرداند» (إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، الَّتِي عَلَيْهَا يَثِيبُ وَيُعَاقِبُ، وَ لَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ، إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَ إِنْ أَجْهَدَ

نفسه، و أخلص فعله (۱) - أن يخرج من الدنيا، لاقيا ربّه بخصله من هذه الخصال لم يتب منها).

سپس امام علیه السّلام به شرح این خصلت ها که عبارتند از: شرک، قتل نفس، تهمت، بدعت و نفاق پرداخته و هر یک از این امور پنج گانه را در عبارت کوتاهی بیان می کند و می فرماید:

«همتایی برای خدا در عبادتی که بر او فرض کرده قرار دهد یا خشم خود را با کشتن بیگناهی فرو نشاند یا کسی را به سبب عملی که دیگری انجام داده نکوهش کند. (و او را متهم سازد).

یا برای به دست آوردن حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و در میان آنان با دو زبان سخن بگوید (و نفاق و دو رویی پیشه کند) در آن چه گفتم بیندیش؛ (و بقیه را بر آن قیاس کن) چرا که هر چیز را با مثل و ماندش می توان شناخت» (آن یشرک بالله فیما افترض علیه من عبادته، أو یشفی غیظه بهلاک نفس، أو یعزّ (۲) بأمر فعله غیره، أو یرتجح حاجه إلی النّاس بإظهار بدعه فی دینه، أو یلقی النّاس بوجهین، أو یمشی فیهم بلسانین).

اعقل ذلك فإنّ المثل دلیل علی شبهه).

به این ترتیب؛ نخستین گناه بسیار خطرناک، شرک در عبودیت پروردگار است؛ کاری که اگر انسان از آن توبه نکند هرگز مشمول عفو الهی نخواهد شد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ خداوند هرگز شرک را نمی بخشد و کمتر از آن را برای هر کس بخواد و شایسته بداند می بخشد». ۱

دیگر این که انسان با ریختن خون دیگری خشم خود را فرو نشاند همان گونه که قرآن می فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا»؛ هر کس انسان با ایمانی را به قتل برساند کیفر او جهنم است که جاودانه در آن خواهد ماند» ۲.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این جمله را شامل انتحار و خودکشی نیز دانسته اند ولی ظاهر عبارت همان معنای اول است و به هر حال بعضی آیه فوق را دلیل بر این می دانند که قتل بی گناهان سبب می شود قاتل بی ایمان از دنیا برود؛ چرا که خلود و جاودانگی مخصوص افراد بی ایمان است.

در مورد سؤمین وصف که متهم ساختن افراد به اعمالی است که انجام نداده اند و در واقع، کشتن شخصیت و ریختن آبروی آن هاست. در روایات اسلامی می خوانیم که اهمیّت آبروی انسان به اندازه اهمیّت خون اوست.

درباره چهارمین وصف یعنی بدعت گذاری در دین خدا برای رسیدن به مال و مقام دنیا همین بس که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اهل البدع شرّ الخلق و الخلیقه، اهل البدع کلاب اهل النار؛ بدعت گزاران، بدترین خلق خدا هستند، اهل بدعت سگان دوزخیانند!» (۳) و در مورد وصف پنجم یعنی نفاق و دو رویی و دو گویی همین بس که قرآن مجید درباره منافقان می فرماید: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ»؛ و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند: ما ایمان آورده ایم (ولی) هنگامی که با شیطان های خود

١-١) نساء، آيه ٤٨.

٢-٢) نساء، آيه ٩٣.

٣-٣) كنز العمال، حديث و ١٠٩٥ ١١٢٦.

خلوت می کنند می گویند: ما با شما ایم ما فقط (آن ها) را مسخره می کنیم». (۱)

و در آیات بعد از آن تصریح شده است که اعمال آن ها سودی به حالشان ندارد و مشمول هدایت های الهی واقع نمی شوند. به راستی اگر جامعه بشری از آلودگی به این صفات پنج گانه پاک شود، چه آرامش و امتیاتی بر آن حاکم خواهد شد! جان و مال و آبروی مردم محفوظ می ماند؛ مردم با صفا و صمیمیت با هم گفتگو می کنند. شرک و بدعت رخت بر می بندد و از نظر جنبه های معنوی نیز رشد و نمو کافی پیدا می کنند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «او یلقى الناس بوجهین» را اشاره به معنایی دانسته اند و جمله «او یمشی فیهم بلسانین» را اشاره به معنای دیگری؛ اولی دو رویی خود شخص را بیان می کند و دومی دو گویی نسبت به دیگران را؛ به همین دلیل اوصاف یاد شده را شش صفت شمرده اند؛ ولی بدیهی است هر دو از آثار نفاق است: یکی با زبان و دیگری با چهره؛ لذا بهتر است که هر دو را با یک عنوان مطرح کنیم.

از نکات قابل ملاحظه این که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه با توجه به این که این خطبه قبل از جنگ جمل ایراد شده، اشاره به این است که اوصاف مزبور در آتش افروزان جنگ جمل وجود داشت؛ زیرا از یک سو آن ها هوای نفس خویش را به جای مقدس خدا پرستیدند و از سوی دیگر خشمشان را نسبت به علی علیه السلام با ریختن خون بی گناهان فرو نشانند و از سویی قتل عثمان که به دست دیگران و با تحریک آنان واقع شده بود به علی علیه السلام نسبت دادند و از طرف چهارم مسأله امامت و جانشینی علی علیه السلام را نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انکار کردند و بدعت در دین خدا گذاشتند و از سوی پنجم از یک طرف مردم را از قتل عثمان باز می داشتند و از طرف دیگر به طور پنهانی بر ضد او تحریک می کردند و جمله «اعقل ذلک» (در آن چه گفته ام بیندیش) را اشاره به همین

ص: ۸۱

امام علیه السّلام به دنبال این تذکرات پر معنا می فرماید: «آن چه گفته ام بیندیش و امثال و مانند آن را درک کن و به تعبیر دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «اعقل ذلک» را اشاره به مطالبی که در جمله های بعد آمده است می دانند؛ ولی این خلاف ظاهر تعبیر «ذلک» می باشد.

به هر حال، امام علیه السّلام در پایان این خطبه به چند نکته مهم دیگر که بی ارتباط به مسأله جنگ جمل نیست اشاره می کند و می فرماید: «چهار پایان تمام همّتشان شکم های شان است و درّندگان تمام همّتشان تجاوز و تعدی به دیگران است و زنان (هوسباز) تمام فکرشان زینت زندگی و فساد در آن است؛ در حالی که مؤمنان، خاضع و متواضعند و مؤمنان نسبت به دیگران بیمناکند (مبادا آسیبی به آن ها برسد). و (در برابر مسئولیت های شان در پیشگاه خدا) خائف و ترسانند» (إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمَّهَا بَطُونَهَا؛ وَ إِنَّ السَّبَاعَ هَمَّهَا الْعَدْوَانُ عَلَيَّ غَيْرَهَا؛ وَ إِنَّ النِّسَاءَ هَمَّهِنَّ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْفَسَادَ فِيهَا؛ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ (۲). إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ).

آری! مؤمنان صالح و درستکار و وظیفه شناس هم در برابر خالق خائفند و هم در برابر خلق خدا. در برابر خالق به دلیل وظایف سنگینی که بر عهده دارند و در برابر خلق به علت این که مبادا حقی از حقوق کسی را پایمال کنند؛ به عکس انسان های درنده خو و هوسباز و شکم پرور که جز اسطبل و علف نشناسند و غیر از غارت و چپاول دیگران کاری ندارند.

در واقع، امام علیه السّلام مظاهر دنیوی را در سه چیز خلاصه کرده: شکم پروری، درنده خوئی و بهره گیری از تجملات و زینت ها. یکی را برنامه چهار پایان ذکر کرده و یکی را حیوانات

۱-۱) اقتباس از: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۶۲.

۲-۲) «مستکینون» از ماده «سکون» است که معنای روشنی دارد. سپس به خضوع و خشوع نیز اطلاق شده است.

درنده و دیگری را زنان هوسباز.

این تعبیرات ممکن است اشاره به سردمداران جنگ جمل باشد که با همین انگیزه ها آتش آن جنگ را برافروختند و گروه زیادی را به کشتن دادند و خودشان نیز ناکام شدند.

(توجه داشته باشید که طبق بعضی از روایات امام علیه السلام این خطبه را در آستانه جنگ جمل ایراد فرمود).

ص: ۸۳

و من خطبه له علیه السلام

یذکر فیها فضائل اهل البیت علیهم السلام

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن فضایل اهل بیت علیهم السلام را بیان کرده است.

خطبه در یک نگاه

مطالب این خطبه عمدتاً بر سه محور می گردد:

۱. فضایل اهل بیت علیهم السلام و علم و دانش فوق العاده آن بزرگواران و توصیه مردم به پیروی از آنان.

۲. بحثی پیرامون ارتباط ظاهر و باطن با یکدیگر و این که غالباً در مواقعی که باطن

ص: ۸۵

۱ - ۱) سند خطبه: «آمدی» در «غرر الحکم» که بر اساس حروف الفبا تنظیم شده بخش های مختلفی از این خطبه را در حرف «ق» و «ن» و «ه» و «الف» با تفاوت هایی آورده است. گرچه «آمدی» بعد از مرحوم سید رضی می زیسته، ولی تفاوت تعبیرات او با نهج البلاغه نشان می دهد که این جمله ها را از منبع دیگری اخذ کرده است. و «سید» در کتاب «طراز» بخش هایی از خطبه را با تفاوت هایی آورده که نشان می دهد آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه نقل نموده است.

انسان پاک باشد، ظواهر اعمال او نیز پاک است و آن ها که از درون آلوده اند نیز غالباً ظاهری آلوده دارند.

۳. برای اصلاح هر چیز باید به ریشه های نخستین، بازگشت و اصلاحات را از اساس و بنیان شروع کرد.

ص: ۸۶

و ناظر قلب اللیب به یبصر آمده، و يعرف غوره و نجده داع دعا، و راع رعی، فاستجیوا للداعی، و اتبعوا الرّاعی.

قد خاضوا بحار الفتن، و أخذوا بالبدع دون السنن. و أرز المؤمنون، و نطق الضّالّون المکذّبون. نحن الشّعار و الأصحاب، و الخزنه و الأبواب؛ و لا تؤتی البیوت إلا من أبوابها؛ فمن أتاها من غیر أبوابها سمی سارقا.

:

عقل با چشم دل، پایان کار را می نگرد و اعماق و بلندی های آن را درک می کند.

دعوت کننده ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است دعوت او را اجابت کنید و از رهبرتان پیروی نمایید.

آن ها (دشمنان حق) در دریا های فتنه فرو رفتند؛ بدعت ها را گرفته و سنت ها را رها نمودند (و کار به جایی رسید که) مؤمنان کنار رفتند (و سکوت اختیار کردند؛ ولی گمراهان و تکذیب کنندگان به سخن در آمدند.

ما محرم اسرار (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) و یاران راستین او و گنجینه داران و درهای علوم وی هستیم و (البته) هیچ خانه ای را جز از درش وارد نمی شوند و هر کس از غیر در وارد شود سارقش می نامند! ***

ما درهای علوم پیامبریم!

بحث های گوناگون این خطبه نشان می دهد که مرحوم سید رضی مطابق معمول این خطبه را از بخش های خطبه طولانی تری گزینش کرده و به همین دلیل، ارتباط میان بخش های این خطبه اندکی پیچیده است.

امام علیه السلام برای بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام نخست به سراغ مقدمه ای می رود و اوصافی از نیکان هدایت یافته و منحرفان گمراه بیان می کند، نخست می فرماید:

«عقل با چشم دل، پایان کار را می نگرد و اعماق و بلندی های آن را درک می کند» (و ناظر (۱) قلب الّلیب (۲) به بیصر آمده، و يعرف غوره و نجده (۳)).

اشاره به این که انسان عاقل به ظواهر امر قناعت نمی کند؛ بلکه سعی می کند فراز و نشیب ها و عاقب کار را بنگرد و مسیر خود را به درستی تعیین کند؛ از بیراهه نرود و در کنار پرتگاه ها گام برندارد.

سپس می افزاید: «دعوت کننده ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است دعوت او را اجابت کنید و از رهبرتان پیروی نمایید» (داع دعا، و راع رعی، فاستجیبوا للدّاعی، و اتّبعوا الرّاعی).

روشن است که منظور از دعوت کننده، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که اساس و بنیان اسلام را بنا نهاد و منظور از راعی، امام امیر المؤمنین علیه السلام است که سرپرستی امت را به فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده گرفت.

این سخن اشاره به آن دارد که اگر با دقت بنگرید هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می شناسید و

ص: ۸۸

۱-۱) «ناظر» به معنای سیاهی چشم است که در وسط آن مردمک واقع شده است.

۲-۲) «لیب» از ماده «لَب» (بر وزن حَبّ) به معنای مغز است و «لیب» به کسی گفته می شود که خردمند و عاقل و هوشیار باشد.

۳-۳) «نجد» به معنای زمین مرتفع است.

هم جانشین به حق او را و با شناخت آن دو بزرگوار، تردید و تأملی در اجابت دعوت و پیروی از رهبر باقی نخواهد ماند.

آن گاه به گروه دیگری که در نقطه مقابل گروه اول قرار دارند اشاره کرده، می فرماید:

«آن‌ها (دشمنان حق) در دریا‌های فتنه فرو رفتند؛ بدعت‌ها را گرفته و سنت‌ها را رها نمودند (و کار به جایی رسید که) مؤمنان کنار رفتند (و سکوت اختیار کردند؛) ولی گمراهان و تکذیب‌کنندگان به سخن درآمدند» (قد خاضوا بحار الفتن، و أخذوا بالبدع دون السنن. و آرز (۱) المؤمنون، و نطق الضالون المکذّبون).

این تعبیرات اشاره به گروه‌های منحرفی دارد که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اطراف غاصبان خلافت را گرفتند و سرانجام کار به دست معاویه و یزید و خونخواران «بنی امیه و بنی مروان» رسید.

آری، کار آن‌ها ایجاد فتنه‌ها مانند فتنه «جمل» و «صفین» و «نهروان» و بهره‌گیری از آن بود و همچنین ایجاد بدعت‌ها در دین خدا و رها کردن سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله که در عصر خلیفه سوم و «بنی امیه» از هر زمان آشکارتر بود.

امام علیه السلام بعد از ذکر این مقدمه (بیان اوصاف عاقلان و گمراهان) به بیان بخشی از فضایل اهل بیت علیهم السلام پرداخته، چنین می گوید: «ما محرم اسرار (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) و یاران راستین او و گنجینه داران و درهای علوم وی هستیم و به خانه‌ها تنها باید از درهای آن وارد شد، و هر کس که از غیر در وارد شود سارقش می نامند!» (نحن الشعار و الأصحاب، و الخزنه و الأبواب؛ و لا تؤتی البيوت إلا من أبوابها؛ فمن أتاها من غیر أبوابها سَمی سارقاً).

اشاره به این که ما از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تریم (توجه داشته باشید که شعار به

ص: ۸۹

۱ - ۱) «ارز» از ماده «ارز» (بر وزن فرض) در اصل به معنای جمع شدن و منقبض گردیدن است؛ سپس به معنای گوشه‌گیری و کنار رفتن از اجتماع استعمال شده است که در جمله یاد شده منظور همین است.

معنای لباس زیرین است که با پوست تن تماس دارد) و علم و دانش آن حضرت به ما رسیده است و هر کس می خواهد به تعلیمات آن وجود مقدّس و هدایت های او راه یابد باید از طریق ما وارد شود.

این تعبیرات در واقع برگرفته از روایات خود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دربارۀ اهل بیت علیهم السَّلَام عموماً و علی علیه السَّلَام خصوصاً می باشد. احادیثی مانند حدیث ثقلین که تمام مسلمین را تا روز قیامت به قرآن و اهل بیت علیهم السَّلَام ارجاع می دهد و حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب؛ من شهر علمم و علی در آن است هر کس علم می خواهد باید از در وارد شود» (۱)

جالب این که ابن ابی الحدید هنگامی که به تفسیر این بخش از خطبه می پردازد، می گوید: آن چه علی علیه السَّلَام در این خطبه به آن اشاره کرده، تنها عسری از اعشار فضایلی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روایات بسیار دربارۀ آن حضرت بیان فرموده است.

سپس می افزاید: منظور من در این جا روایاتی که امامیه در زمینه امامت علی علیه السَّلَام به آن استدلال کرده اند، نیست، بلکه منظور روایاتی است که بزرگان حدیث اهل سنت در کتاب های خود از فضایل علی علیه السَّلَام آورده اند و من مختصری از آن را در این جا می آورم.

و به دنبال آن بیست و چهار روایت ناب در فضایل آن حضرت نقل می کند که در بخش نکات به قسمتی از آن ها اشاره خواهد شد. (ان شاء الله)

نکته ها

۱- تفاوت خودستایی و معرفی خویش

گاه افراد بهانه جو می پرسند: چرا امام علیه السَّلَام در این جا به معرفی خویشتن پرداخته و

ص: ۹۰

۱- ۱) این حدیث مشهوری است که در کتب معروف اهل سنت مانند «مستدرک حاکم» و «معجم الکبیر طبرانی» و غیر آن ها نقل شده است. (برای آگاهی از مدارک این حدیث در کتب اهل سنت به کتاب احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۴۶۹ به بعد مراجعه شود).

خودستایی می کند؟ آیا این کار دون از شأن امام علیه السّلام نیست؟ تا آن جا که «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه» نقل می کند که بعضی به «عمر» گفتند: علی علیه السّلام را به فرماندهی لشکر برگزین! او گفت: علی خود را برتر از این حرف ها می داند! ولی این گونه خرده گیری ها که غالباً از ناآگاهی یا حسد سرچشمه می گیرد در برابر منطق عقل مردود است؛ چرا که بسیاری از مردم ممکن است به موقعیت شخص بزرگی آشنا نباشند و از افکار و علوم و برنامه های تربیتی او بهره نگیرند؛ آیا او نباید خود را به مردم معرفی کند؟ این موضوع به آن می ماند که شخص طیب ماهر و متخصص در رشته های مختلف طبی تابلو بزرگی بر سر در مطب خود نصب کند و رتبه های علمی خود را یکی بعد از دیگری بر آن بنویسد تا مردم او را بشناسند و از علم و تجربه او بهره گیرند. آیا این کار خودستایی است یا معرفی کردن در برابر ناآگاهان؟ از این گذشته یکی از مراحل شکر نعمت های الهی بازگو کردن آن است؛ قرآن می فرماید: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ نعمت پروردگارت را بازگو کن.

(۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می خوانیم که فرمود: تفسیر آیه فوق چنین است:

«حَدِّثْ بِمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَ فَضَّلَكَ وَ رَزَقَكَ وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ هَدَاكَ؛ آن چه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی هایی را که به تو عطا فرموده و آن چه را به تو نیکی کرده و هدایت نموده، همه را بازگو کن.» (۲)

و لذا در بعضی از احادیث نقل شده است که وقتی از علی علیه السّلام در مورد بعضی از فضایل آن حضرت سؤال شد، امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: گرچه خودستایی زشت است، ولی من با الهام از آیه «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و برای بازگویی نعمت های پروردگار به تو پاسخ می گویم (سپس بخشی از فضایل خود را بیان فرمود).

ص: ۹۱

۱-۱) الضحی، آیه ۱۱.

۲-۲) مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

همان گونه که قبلا اشاره شد، ابن ابی الحدید هنگامی که به این بخش از خطبه می رسد روایات زیادی از منابع اهل تسنن در فضیلت علی علیه السّلام نقل می کند که بالغ بر بیست و چهار حدیث می شود و تصریح می کند که این روایات غیر از احادیثی است که شیعه امامیه در مقام اثبات امامت علی علیه السّلام بدان تمسک می جویند.

مناسب است در این جا به بعضی از این روایات بسیار پر محتوا اشاره کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: «یا علیّ إنّ الله قد زینک بزینة لم یزین العباد بزینة أحبّ إلیه منها هی زینة الأبرار عند الله تعالی؛ الزّهد فی الدّنیاء جعلک لا ترزء من الدّنیاء شیئا، و لا ترزء الدّنیاء منک شیئا و وهب لک حبّ المساکین فجعلک رضی بهم أتباعا و یرضون بک إماما؛ ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که بندگانش را به زینتی بهتر از آن نیاراسته است و آن، زینت نیکان در نزد خداست که همان زهد در دنیا است. خداوند تو را چنان قرار داده که چیزی از دنیا گردآوری نمی کنی و دنیا نیز چیزی از تو بر نمی گیرد و نمی کاهد. خداوند به تو محبت مستمندان را بخشیده و تو را آن گونه قرار داده که از چنین پیروانی خشنود شوی؛ آن ها نیز به پیشوایی همچون تو خشنود باشند». (۱)

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إنّ الله عهد إلیّ فی عهدی فقلت یا ربّ بینة لی.

قال: اسمع أنّ علیّاً رایه الهدی و إمام أولیائی و نور من أطاعنی و هو الكلمة الّتی ألزمتها المتّقین من أحبّه فقد أحبّنی و من أطاعه فقد أطاعنی فبشّره بذلك؛ خداوند با من درباره علی علیه السّلام عهدی فرمود (و اشاره به مقامات و فضایل علی کرد) عرض کردم: پروردگارا، آن را برای من بیان کن؛ فرمود: بشنو! علی، پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور کسانی است که اطاعت کنند و او کلمه ای است که پرهیزکاران

ص: ۹۲

۱ - ۱) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود این حدیث را از «ابو نعیم اصفهانی» در «حلیه الاولیاء» و «مسند احمد بن حنبل» نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه، جلد ۹، صفحه ۱۶۶).

را به آن ملزم ساختم، کسی که او را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که از وی اطاعت کند، مرا اطاعت نموده است. او را به این فضایل بشارت ده.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من سرّه أن یحیا حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّه عدن الّتی غرسها ربّی فلیوال علیّا من بعدی و لیوال ولیّیه و لیقتد بالأئمّه من بعدی فإِنَّهم عترتی خلّقوا من طینتی و رزقوا فهما و علما فویل للمکذّبین من أمّتی، القاطعین فیهم صلتی لا أنا لهم الله شفاعتی؛ کسی که مسرور می شود همچون من زندگی کند و همچون من از دنیا برود و ساکن بهشت جاویدانی شود که خداوند آن را غرس کرده پس باید علی را بعد از من دوست دارد و دوست او را نیز دوست داشته باشد و به امامان پس از من اقتدا کند که آن ها از عترت من اند؛ از باقیمانده گل من سرشته شدند و خداوند فهم و دانش به آنان داده است. وای بر کسانی از امت من که آن ها را تکذیب کنند و نسبت به من قطع رحم کنند! خداوند هرگز آن ها را مشمول شفاعت من نکند!».

اشاره

منها: فيهم كرائم القرآن، و هم كنوز الرحمن. إن نطقوا صدقوا، و إن صمتوا لم يسبقوا. فليصدق رائد أهله، و ليحضر عقله، و ليكن من أبناء الآخرة، فإنه منها قدم، و إليها ينقلب.

فالتأخر بالقلب، العامل بالبصر، يكون مبتدأ عمله أن يعلم: أعمله عليه أم له؟! فإن كان له مضي فيه، و إن كان عليه وقف عنه. فإن العامل بغير علم كالسائر على غير طريق. فلا- يزيده بعده عن الطريق الواضح إلا- بعدا من حاجته. و العامل بالعلم كالسائر على الطريق الواضح. فلينظر ناظر:

أ سائر هو أم راجع؟!

ترجمه

:

آیات کریمه قرآن درباره آن ها (پیامبر و اهل بیتش) (علیهم السلام) نازل شده، آن ها گنجینه های علوم خدای رحمانند. اگر سخن بگویند راست می گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آن ها پیشی نمی گیرد. راهنمای جمعیت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چرا که از آن جا آمده و به آن جا باز می گردد.

آن کس که با چشم دل می بیند و با بینایی عمل می کند باید در آغاز هر کار بیندیشد که آیا آن عمل به سود اوست یا به زیان او؛ اگر به سود اوست ادامه دهد و اگر به زیانش می باشد از عمل باز ایستد؛ زیرا آن کس که بدون آگاهی به انجام دادن کار می پردازد همچون کسی است که از بیراهه می رود و چنین کسی هر قدر جلوتر می رود از منزل مقصود فاصله

بیشتری می گیرد ولی آن کس که از روی آگاهی عمل می کند همچون رهروی است که در جاده روشن گام بر می دارد (و به زودی به مقصد می رسد). حال که چنین است هر شخص باید بنگرد آیا (به سوی مقصد) پیش می رود یا به عقب باز می گردد؟!

شرح و تفسیر: ویژگی رهروان راه حق

ویژگی رهروان راه حق

در این بخش از خطبه امام علیه السلام برای خنثی کردن تبلیغاتی که «بنی امیه» به طور مستمر بر ضد اهل بیت علیهم السلام داشتند و هماهنگی هایی بعضی از جیره خواران و مزدوران که ظاهرا در لباس ارباب حدیث با آن ها می نمودند، اشاره به گوشه ای از فضایل اهل بیت علیهم السلام می کند تا در برابر آن هجمه سنگین تبلیغاتی مردم آن ها را فراموش نکنند؛ می فرماید:

«آیات کریمه قرآن درباره آن ها (پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام) نازل شده، آن ها گنجینه های علوم خدای رحمانند. اگر سخن بگویند راست می گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آن ها پیشی نمی گیرد» (فیهم کرائم (۱) القرآن، و هم کنوز الرحمن. إن نطقوا صدقوا، و إن صمتوا لم یسبقوا).

جمله «فیهم کرائم القرآن» ممکن است به همان معنا باشد که گفته شد یا به این معنا که آیات کریمه قرآن و تفسیر آن نزد آن هاست. مطابق این تفسیر، جمله مزبور اشاره ای به مفهوم حدیث «ثقلین» است که می گوید: اهل بیت علیهم السلام هرگز از قرآن جدا نمی شوند.

تعبیر به «کنوز» (گنج ها) اشاره به این است که تعلیمات و احکام گران بهای الهی نزد آنهاست؛ زیرا همیشه اشیای نفیس را در گنج ذخیره می کنند.

ص: ۹۶

(۱-۱) «کرائم» جمع «کریمه» است و اشاره به آیات مبارکی است که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است.

جمله «إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا» یکی از اوصاف برجسته اهل بیت علیهم السّلام را که همان صدق در کلام است و با آیه «كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ» (۱) هماهنگ است، بازگو می کند.

جمله «إِنْ صَمْتُوا لَمْ يَسْبِقُوا» اشاره به این است که سکوت آن ها هرگز به معنای ناتوانی در پاسخ گویی نیست؛ بلکه به مقتضای مصلحت و حکمت است لذا کسی نمی تواند بر آن پیشی بگیرد. یا این که ابهت آن ها به قدری است که هرگاه سکوت کنند، کسی را یارای سخن و اظهار وجود در برابر آن ها نیست.

به هر حال، این صفات چهار گانه که در اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، مقام آن ها را از دیگران ممتاز می سازد و عظمت الهی و علمی آن ها را نشان می دهد.

سپس برای تأکید این مطلب که هدف ستایش و مداحی نیست، می افزاید: «راهنمای جمعیت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چرا که از آن جا آمده و به آن جا باز می گردد» (فلیصدق رائد أهله (۲))، و لیحضر عقله، و لیکن من أبناء الآخرة، فإنّه منها قدم، و إليها ينقلب).

واژه «رائد» در اصل به معنای کسی است که در پیشاپیش قافله حرکت می کند و برای یافتن آب و چراگاه جستجو می نماید. اگر چنین کسی دروغگو باشد، اهل قافله خود را گرفتار خطر می سازد، انتخاب این تعبیر در جمله یاد شده اشاره به این نکته لطیف است که اگر من ویژگی های اهل بیت علیهم السّلام را برای شما شرح می دهم به منزله کسی هستم که ضروری ترین وسیله زندگی را برای پیروانش فراهم می سازد.

ص: ۹۷

۱- ۱) این آیه ۱۱۹ توبه است و دستور می دهد که اهل ایمان در هر عصر و زمان و مکان باید با راستگویان همراه و همگام باشند و این آیه طبق روایات متعددی که در منابع شیعه و سنی وارد شد به امامان معصوم تفسیر شده است. (برای آگاهی از منابع این حدیث به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۲۲۱ مراجعه شود).

۲- ۲) «رائد» از ماده «رود» بر وزن قوم به معنای تلاش برای انجام دادن چیزی است و همان گونه که در متن آمده است معمولاً به کسی می گویند که در جستجوی مرتع و چراگاه، پیشاپیش قافله حرکت می کند.

جمله «فإنه منها قدم و...» (انسان از آخرت آمده و به سوی آن باز می گردد) ممکن است اشاره به مفهوم «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم) باشد. یا به تعبیر دیگر آخرت در این جا به معنای ماورای طبیعت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: معنای این جمله آن است که «ما برای آخرت آفریده شده ایم» همان گونه که در بعضی از کلمات امام علیه السلام آمده است: «الا- فما يصنع بالدنيا من خلق للآخرة؛ کسی را که برای آخرت آفریده شده با دنیا چکار؟» (۱) آن گاه در ادامه این سخن با توجه به آن چه در فراز قبل درباره امامان اهل بیت علیهم السلام آمده هشدار می دهد که با دقت هر چه بیشتر، مراقب اعمال خویش باشند و راهی که را آن امامان یعنی گنجینه های علم الهی و آگاهان بر قرآن ارائه می دهند، بپویند و در آغاز هر کار در نتیجه و پایان آن بیندیشند و تصمیم بگیرند؛ می فرماید:

«آن کس که با چشم دل می بیند و با بینایی عمل می کند باید در آغاز هر کار بیندیشد که آیا آن عمل به سود اوست یا به زیان او؛ اگر به سود اوست ادامه دهد و اگر به زیانش می باشد از عمل باز ایستد» (فالتأظر بالقلب، العامل بالبصر، يكون مبتدأ عمله أن يعلم: أ عمله عليه أم له؟ فإن كان له مضي فيه، وإن كان عليه وقف عنه).

در واقع، امام علیه السلام شرط پیروزی را سه چیز شمرده که هر سه از شاخه های علم و دانش است. اندیشیدن در اصل کار و عمل کردن با بصیرت و آگاهی و مطالعه درباره نتیجه آن کار که آیا به سود است یا زیان؟ سپس به دلیل آن پرداخته و با تشبیه زیبایی فرق میان عالم و جاهل را روشن می سازد و می فرماید: «زیرا آن کس که بدون آگاهی (و مطالعه کافی) به انجام دادن کار پردازد همچون کسی است که از بی راهه می رود و چنین کسی هر قدر جلو تر می رود از منزل مقصود فاصله بیشتری می گیرد ولی آن کس که از روی آگاهی عمل می کند همچون رهروی است که در جاده روشن گام بر می دارد (و به زودی به مقصد می رسد)»

ص: ۹۸

(فإنَّ العامل بغير علم كالتَّائِر على غير طريق. فلا يزيده بعده عن الطَّريق الواضح إلَّا بعدا من حاجته. و العامل بالعلم كالتَّائِر على الطَّريق الواضح). .

چه تشبیه جالبی! افراد دانا و نادان هر دو در تلاشند؛ ولی دانا چون در جاده اصلی حرکت می کند لحظه به لحظه به مقصد نزدیک تر می شود؛ ولی نادان چون در بی راهه گام بر می دارد لحظه به لحظه از مقصد دورتر می شود و به تعبیر دیگر تلاش های او نتیجه معکوس دارد.

در سخنان رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ تَعْبِيرِ جَالِبِ دِیْگَرِی از این مطلب نقل شده است: «من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر ممَّا یصلح؛ کسی که بدون آگاهی عملی انجام دهد آن چه را خراب می کند بیش از آن است که آباد می کند».

(۱)

و در حدیثی از امام صادق علیه السَّلام می خوانیم: «العامل علی غیر بصیره كالتَّائِر علی غیر الطَّریق لا یزیده سرعه السَّیر إلَّا بعدا؛ کسی که بدون آگاهی عمل کند مانند رهروی است که در غیر مسیر گام بر می دارد که هر چه سریع تر سیر کند از مقصد دورتر می شود».

(۲)

و در پایان این بخش امام علیه السَّلام چنین نتیجه می گیرد، می فرماید: «حال که چنین است هر شخص باید بنگرد آیا (به سوی مقصد) پیش می رود یا به عقب باز می گردد؟!» (فلینظر ناظر أ سائر هو أم راجع؟!).

این تعبیر نشان می دهد که افراد نا آگاه نه تنها با تلاش های خود به مقصد نزدیک نمی شوند بلکه گاهی با تلاش های خود درست در جهت ضد آن گام بر می دارند.

ص: ۹۹

۱- ۱) اصول کافی، جلد اول، صفحه ۴۴، باب عمل بغير علم حدیث ۳.

۲- ۲) همان مدرک، صفحه ۴۳، حدیث ۱.

مشکل بزرگ در دنیای کنونی

در جهانی که زندگی می‌کنیم امکانات و وسایل زندگی بیش از هر زمان آماده است.

قوای مختلف طبیعت به تسخیر انسان در آمده و زحمت‌ها را از دوش او برداشته و بر دوش صنایع سبک و سنگین افکنده است. ذخایر زمین یکی پس از دیگری کشف شده و در اختیار انسان‌ها قرار گرفته است. حجم ثروت و نعمت از هر زمانی بیشتر است؛ ولی با این حال گروه عظیمی از مردم دنیا با فقر و بدبختی دست به گریبانند و هر سال جمعیت عظیمی از گرسنگی جان می‌دهند؛ جنگ‌ها و بیماری‌ها قربانی زیادی می‌گیرد.

اگر درست بنگریم، می‌بینیم عامل اصلی یا ضعف مدیریت‌هاست و یا خیانت در امانت‌های الهی که آن نیز با دقت به ضعف مدیریت باز می‌گردد؛ زیرا پیشرفت در امانت است نه خیانت. خیانت آثار مقطعی دارد ولی در دراز مدت نتیجه منفی آن دامان خائن را می‌گیرد. اساساً در یک جامعه بدبخت نمی‌توان خوشبخت زندگی کرد.

اگر به توصیه یاد شده که در کلام امام و سائر معصومین علیهم‌السلام آمده است عمل می‌شد آگاهان را برای مدیریت‌ها بر می‌گزیدند و هر کاری را به اهلش می‌سپردند. آنها نیز مرتکب خیانت نمی‌شدند؛ دنیا چهره دیگری داشت. ولی افسوس چون کارها به دست اهلش نیست، تلاش‌ها نتیجه معکوس می‌دهد و مردم جهان را از مقصد اصلی، یعنی آرامش و بی‌نیازی و سعادت دور می‌سازد و نعمت‌های عظیم خداداد در مسیرهای غلط تباه و نابود می‌شود.

اشاره

و اعلم أنّ لكلّ ظاهر باطنا علی مثاله، فما طاب ظاهره طاب باطنه، و ما خبث ظاهره خبث باطنه. و قد قال الرّسول الصّادق-صلی الله علیه و آله- «إِنَّ اللهَ یحبّ العبد، و یبغض عمله، و یحبّ العمل و یبغض بدنه».

و اعلم أنّ لكلّ عمل نباتا. و کلّ نبات لا غنی به عن الماء، و المیاه مختلفه؛ فما طاب سقیه، طاب غرسه و حلت ثمرته، و ما خبث سقیه، خبث غرسه و أمّرت ثمرته.

ترجمه

:

بدان هر ظاهری باطنی دارد همانند خود، آن چه ظاهرش پاک و خوب است باطنش نیز پاک و خوب است و آن چه ظاهرش خبیث و بد است باطنش نیز خبیث است. پیامبر صادق صلی الله علیه و آله فرمود: گاه خداوند بنده ای را دوست می دارد ولی عملش را مبغوض می شمرد و گاه عملش را دوست می دارد و شخصش را مبغوض می دارد.

بدان هر عملی رویشی دارد و هیچ رویشی از آب بی نیاز نیست و آب ها مختلفند آن چه آبیاری اش پاکیزه باشد نهالش پاک و میوه اش شیرین است و آن چه آبیاریش ناپاک باشد نهالش ناپاک و میوه اش تلخ است.

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام برای تکمیل آن چه در بخش های سابق آمد راه شناخت نیکان از بدان را نشان می دهد، می فرماید: «بدان هر ظاهری باطنی دارد همانند خود، آن چه ظاهرش پاک و خوب است باطنش نیز پاک و خوب است و آن چه ظاهرش خبیث و بد است باطنش نیز خبیث است» (و اعلم أنّ لكلّ ظاهر باطنا علی مثاله، فما طاب ظاهره طاب باطنه، و ما خبیث ظاهره خبیث باطنه).

این یک قاعده کلی است که می تواند در بسیاری از موارد راهگشای انسان در مسأله شناخت افراد و جوامع بشری و تشکیلات مختلف اجتماعی و سیاسی و عقیدتی باشد (هر چند مانند هر قاعده کلی ممکن است استثناهایی داشته باشد) زیرا معمولاً اعمال انسان ها بازتاب افکار و اخلاق و صفات درونی آن هاست و ظاهر آنان تراوشی از باطن شان است؛ همان گونه که در ضرب المثل معروف نقل شده: «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

بر این اساس هنگامی که باطن کسی برای ما مشکوک شود باید در اعمال او دقت کنیم و از لایه لایه آن به باطن او پی ببریم. قرآن مجید نیز این حقیقت را در آیات مختلف تأیید کرده و درباره منافقان گاه می فرماید: «قَدْ يَدَّبُّوا بِغُضَاءٍ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»؛ نشانه های عداوت آن ها از دهان و کلامشان آشکار شده و آن چه در دل هایشان پنهان می دارند از آن مهم تر است». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلاَعْرِفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لاَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ اگر ما بخواهیم منافقان را به تو نشان می دهیم تا آن ها را به قیافه هایشان بشناسی، هر چند می توانی آن ها را از سخنانشان بشناسی». (۲)

۱-۱) آل عمران، آیه ۱۱۸.

۲-۲) محمد، آیه ۳۰.

و در جای دیگر می فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِيثَ لَا- يَخْرِجُ إِلَّا- نَكِذَا»؛ سرزمین پاکیزه گیاهش (پاکیزه) به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین خبیث و بد جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید». (۱)

در روایات اسلامی و کلمات فقها نیز این مسأله دیده می شود:

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه و صفحات وجهه؛ کسی چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر این که در سخنانی که از دهانش بیرون می پرد و در چهره اش، آشکار می شود». (۲)

فقها نیز در بحث عدالت می گویند: حسن ظاهر و عمل به وظایف شرع حکایت از وجود ملکه عدالت در باطن می کند.

جالب این که در عصر ما وسایلی ساخته اند به نام دروغ سنج که از تغییر حرکات نبض و قلب و فشار خون و غیر آن می توان راستگو بودن یا دروغ گو بودن شخص را به هنگامی که مطلبی را اظهار می دارد، شناخت.

همان گونه که اشاره شد این قاعده کلی مانند سایر قواعد بدون استثنا نیست؛ زیرا افرادی هستند بسیار پیچیده و به تعبیر عامیانه «تودار» که به آسانی نمی توان آن ها را از اعمالشان شناخت؛ چنان ریا کار و متظاهر و مردم فریبند که گاه افراد عاقل و هوشیار را نیز به خطا می افکنند و به همین جهت امام علیه السلام در ادامه سخن چنین می فرماید: «پیامبر راستگو صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: گاه خداوند بنده ای را دوست دارد ولی عملش را مبعوض می شمرد و گاه عملش را دوست دارد و شخصش را مبعوض می داند» (و قد قال الرسول الصادق -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ-: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ، وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ»).

دلیل جدایی ظاهر از باطن و عمل از عقیده در این گونه موارد، عوامل فوق العاده ای

ص: ۱۰۳

۱- ۱) اعراف، آیه ۵۸.

۲- ۲) کلمات قصار، ۲۶.

است که رخ می دهد و شخص را از آن اصل کلی دور می سازد؛ مثلاً همنشینی با بدان و خوبان و قرار گرفتن در محیطهای سالم یا فاسد و همچنین تعصب ها، کینه ها، حسادت ها، هوس های شدید و تبلیغات مسموم یا سالم و فقر و تنگدستی فوق العاده و مانند آن، این هاست که گاهی هماهنگی ظاهر و باطن را بر هم می زند و از کوزه چیزی برون می تراود که در آن نیست.

مرحوم علامه خویی در شرح این جمله، مطلب دیگری دارد. او بعد از آن اشاره به تناقض صوری صدر و ذیل این بخش از خطبه می گوید: من بعد از تدبیر و تفکر بسیار در چند روز و توسل به جدم امیر مؤمنان، به این نتیجه رسیدم که حضرت به استناد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد اشاره به این نکته کند که اگر کسی بر خلاف آن اصل کلی، ظاهر و باطن خود را هماهنگ ندید باید کوشش کند آن را در جهت صلاح، هماهنگ سازد؛ یعنی اگر باطن خوب بود و عمل بد، سعی در اعمال صالحه کند و اگر عمل، خوب بود و باطن بد، تلاش در اصلاح باطن نماید. (۱)

گر چه این سخن، سخنی است صحیح؛ ولی استفاده این معنا از جمله های یاد شده خالی از اشکال نیست و به نظر می رسد تفسیر اول مناسب تر است.

سپس در بخش پایانی این خطبه، امام علیه السلام در تکمیل گفتار سابق در زمینه هماهنگی ظاهر و باطن و لزوم پاکسازی درون برای پاک شدن برون، چنین می فرماید: «بدان هر عملی رویشی دارد و هیچ رویشی از آب بی نیاز نیست و آب ها مختلفند آن چه آبیاری اش پاکیزه باشد نهالش پاک و میوه اش شیرین است و آن چه آبیاریش ناپاک باشد نهالش ناپاک و میوه اش تلخ خواهد بود» (و اعلم أنّ لكلّ عمل نباتا. و كلّ نبات لا غنى به عن الماء، و المياہ مختلفه؛ فما طاب سقيه، طاب غرسه و حلت ثمرته، و ما خبث سقيه، خبث غرسه و أمرت ثمرته).

امام علیه السلام در این تشبیه زیبا، انسان و اعمالش را به درختان و میوه هایش تشبیه نموده

ص: ۱۰۴

است؛ همان گونه که درختان و گیاهان از آب برای رویش بی نیاز نیستند، انسان ها نیز به تعلیم و تربیت و تبلیغ نیاز دارند. آن کس که از تعلیم و تربیت و تبلیغ صحیحی برخوردار باشد اعمالش پاک و آن کس که تحت تأثیر تبلیغات سوء قرار گیرد، عملی ناپاک خواهد داشت.

به تعبیر دیگر ارزش میوه های درختان در واقع از سه چیز نشأت می گیرد: بذر خوب و زمین خوب و آب خوب. به یقین بذر انسان ها با توجه به فطرت پاک خداداد خوب است.

هر گاه وراثت محیط که به منزله زمین است و تعلیم و تربیت که به منزله آب است پاک و پاکیزه باشد، آثار وجودی انسان ها ارزشمند و پاک و پاکیزه خواهد بود.

و من خطبه له علیه السلام

یذکر فیها بدیع خلقه الخفاش

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن از شگفتی های آفرینش خفاش سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع یکی از خطبه های مهم توحیدی نهج البلاغه است که از دو بخش تشکیل شده:

در بخش اول، به حمد و ستایش پروردگار و بیان عظمتش که عقل ها را در حیرت فرو برده می پردازد و از قدرت نمایی او در آفرینش موجودات بدون هیچ نقشه قبلی سخن می گوید، مخلوقاتی که هر یک از دیگری عجیب تر و اسرار آمیزتر است.

ص: ۱۰۷

۱-۱) سند خطبه: در کتاب «مصادر نهج البلاغه» سند قابل ملاحظه ای از کتب دیگر برای این خطبه ذکر نشده و به نظر می رسد که سند عمده این خطبه، همان نقل مرحوم سید رضی است؛ ولی محتوای خطبه آن قدر بلند و عالی است که سند آن را تقویت می کند و نشان می دهد تنها از فکر نیرومندی همچون امام امیر المؤمنین علیه السلام می تواند سرچشمه گرفته باشد.

و در بخش دوّم، برای نمونه، انگشت روی یکی از شگفت‌انگیزترین پرندگان یعنی خفاش گذارده و عجایب خلقت او را یکی بعد از دیگری شرح می‌دهد؛ آن چنان که گویی سال‌ها درباره این مخلوق اسرار آمیز مطالعه و بررسی کرده و به اسرار وجود او دست یافته است.

ص: ۱۰۸

الحمد لله الذي انحسرت الأوصاف عن كنه معرفته، و ردعت عظمته العقول، فلم تجد مساغا إلى بلوغ غايه ملكوته! هو الله الحق المبين، أحق و أبين مما ترى العيون، لم تبلغه العقول بتحديد فيكون مشبها، و لم تقع عليه الأوهام بتقدير فيكون ممثلا. خلق الخلق على غير تمثيل، و لا مشوره مشير، و لا معونه معين، فتم خلقه بأمره، و أذعن لطاعته، فأجاب و لم يدافع، و انقاد و لم ينازع.

:

ستایش مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذات او عاجز است و عظمتش عقل ها را از درک ذاتش باز داشته و به همین جهت عقل و خرد راهی برای وصول به منتهای ملکوتش نیافته است. او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت تر و آشکارتر از آن چه چشم ها می بیند و با این حال عقل ها نمی تواند حدی برای او بیان کند تا شبیهی برای او یافت شود و اندیشه ها هرگز اندازه ای برای او تعیین نمی کند تا همانندی داشته باشد. آفریدگان را بدون نمونه قبلی و مشورت مشاوران و بدون یاری کمک کاران آفرید، و خلقت موجودات به فرمان او کامل شد. همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت کردند و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برخاستند.

همان گونه که پیش تر اشاره شد امام علیه السلام در آغاز خطبه، به ستایش ذات پروردگار و اوصاف جمال و جلال او می پردازد و قبل از هر چیز به عدم امکان معرفت کنه ذات او اشاره می کند و می فرماید:

«ستایش، مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذاتش عاجز است و عظمتش عقل ها را از درک ذاتش باز داشته؛ و به همین جهت راهی برای وصول به منتهای ملکوتش نیافته است» (الحمد لله العذی انحسرت (۱) الأوصاف عن کنه معرفته، و ردعت عظمته العقول، فلم تجد مساغا (۲) إلى بلوغ غایه ملکوته (۳)!) .

چرا «اوصاف» توان شرح ذات پاک او را ندارند؟ به دلیل این که تمام الفاظی که برای بیان اوصاف وضع شده، مربوط به صفات مخلوقان است که صفاتی است محدود و مخلوق، و به تعبیر دیگر ذات خداوند که از هر نظر نامحدود و بی پایان است برای عقل های محدود ما قابل درک نیست و الفاظ و افکار ما توان بیان آن را ندارد، و همین معنا سبب شده است که عقول انسانی از درک عظمتش باز ماند و راهی به معرفت ذاتش نیابد.

این بدان معنا نیست که ما معرفه الله را برای بشر غیر ممکن بدانیم یا به تعبیر دیگر به

ص: ۱۱۰

۱ - ۱) «انحسرت» از ماده «حسر» (بر وزن قصر) در اصل به معنای برهنه کردن است؛ سپس به معنای ضعف و ناتوانی به کار رفته؛ زیرا در این حالت، انسان از نیروهای خود برهنه می شود.

۲ - ۲) «مساغ» در اصل از ماده «سوغ» به معنای آسان خوردن آب یا غذاست؛ سپس به هر مسیر راحت و آسانی اطلاق می شود و در خطبه مزبور از همین قبیل است.

۳ - ۳) «ملکوت» از ماده «ملک» (بر وزن قفل) به معنای حکومت و مالکیت، گرفته شده است و اضافه واو و تاء، تأکید و مبالغه را می رساند و هنگامی که درباره خداوند به کار می رود اشاره به حکومت مطلقه او بر سراسر جهان است.

تعطیل معرفت و شناخت قائل شویم؛ بلکه مقصود این است که علم ما به آن ذات با عظمت بی نهایت از هر نظر تنها علم اجمالی است که می توانیم از طریق آثارش به او اشاره کنیم و نه علم تفصیلی.

این مسأله جای تعجب نیست؛ عظمت خداوند که جای خود دارد؛ ما نسبت به بسیاری از موجودات عالم امکان ایمان داریم و مثل آفتاب برای ما روشن است در حالی که از کنه آن بی خبریم، ما می دانیم روح وجود دارد؛ نیروی جاذبه همه جا در دسترس ماست، زمان و مکان موجودند؛ اما حقیقت و کنه این امور چیست؟ کمتر کسی از آن خبر دارد و قرن هاست که فلاسفه و علمای علوم طبیعی درباره آن ها بحث می کنند و هنوز به یک نقطه مورد اتفاق نرسیدند.

از همه چیز نزدیک تر به ما خود ما هستیم؛ ما هنوز بسیاری از اسرار وجود خودمان را نمی دانیم تا آن جا که نویسنده معروف غربی «الکسیس کارل» کتاب هایی با عنوان «انسان موجود ناشناخته» یا مانند آن نوشته اند.

امام در ادامه این سخن به بیان یکی دیگر از اوصاف خداوند - که تأکیدی است بر آن چه گذشت - می فرماید: «او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت تر و آشکارتر از آن چه چشم ها می بیند و با این حال دست توانای عقل ها نمی تواند حدی برای او بیان کند تا شبیهی برای او یافت شود و (نیروی پرجولان) اندیشه ها هرگز اندازه ای برای او تعیین نمی کند تا همانندی داشته باشد» (هو الله الحق المبین، أحق و أبین ممّا تری العیون، لم تبلغه العقول بتحدید فیکون مشبّها، و لم تقع علیه الأوهام بتقدیر فیکون ممثلاً).

آری، وجود او اظهر الاشیاست و کنهش در نهایت خفا، آن چه با چشم می بینیم ممکن است خطای باصره باشد - که دانشمندان انواع زیادی برای آن ذکر کرده اند - ولی علم به وجود خداوند خطایی در آن نیست. حضور او را در همه جا و در هر زمان و در هر حال احساس می کنیم؛ ولی با این حال، در فهم حقیقت ذات او حیرانیم و هر گاه در این

مرحله قدم بگذاریم و یک گام به پیش برویم دو گام به عقب بر می گردیم و به گفته آن شاعر نکته سنج:

کَلَّمَا قَدَّم فِکْرِي فِي ك شَبْرًا فَرَّ مِيلَا

نَاکَصَا یَخْبِطُ فِي عَمِيَاء لَا یَهْدِي سَبِيلَا

هر زمان فکر من یک و جب به تو نزدیک شود یک میل فرار می کند.

و به عقب بر می گردد، در تاریکی ها غرق می شود و راهی به جلو پیدا نمی کند.

این موضوع به آن می ماند که انسان منبع نور فوق العاده شدید و خیره کننده ای را ببیند، آهسته به آن نزدیک شود، ناگهان برق خیره کننده نور، چنان او را تکان دهد که سراسیمه به عقب برگردد.

به یقین با توجه به آن چه گفته شد هر گونه تشبیه و اندازه گیری وصفی از کنه ذات او کنیم به راه خطا می افتیم؛ چرا که او را تشبیه به مخلوقات کرده ایم و گرفتار نوعی شرک شده ایم. در سوّمین وصف، اشاره ای به آفرینش خداوند کرده، می فرماید: «آفریدگان را بدون نمونه قبلی و مشورت با مشاور و بدون یاری کمک کاری آفرید، و آفرینش موجودات به فرمان او کامل شد. همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت نمودند و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برخاستند» (خلق الخلق علی غیر تمثیل، و لا- مشوره مشیر، و لا- معونه معین، فتّم خلقه بأمره، و أذعن (1) لطاعته، فأجاب و لم یدافع، و انقاد و لم ینازع).

قابل توجه این که تمام ابداعات انسانی برگرفته از نقشه های قبلی در جهان طبیعت است. گاه عین آن را به وجود می آورد و گاه در میان چند چیز پیوند می دهد و چند صورت را با هم ترکیب می کند و اشکال تازه ای می آفریند؛ ولی هیچ یک در واقع تازه نیست؛ اما هنگامی که به جهان آفرینش بنگریم میلیون ها انواع گیاه و حیوان دریایی و صحرایی و پرندگان و اشیای دیگر، که هر یک طرحی نو و بدیع دارد، به فرمان او آفریده شده است.

ص: ۱۱۲

۱-۱) «أذعن» از ماده «أذعان» به معنای اقرار کردن و فرمان بردن است.

در واقع امام علیه السّلام در این بخش از خطبه به سه موضوع مهم اشاره فرموده: نخست عاجز بودن انسان از درک کنه ذات خداوند؛ سپس آشکار بودن اصل وجود او در نهایت روشنی و سرانجام ابداع بی نظیرش در جهان آفرینش.

ص: ۱۱۳

اشاره

و من لطائف صنعته، و عجائب خلقتة، ما أرانا من غوامض الحكمة في هذه الخفافيش التي يقبضها الضياء الباسط لكل شيء، و يبسطها الظلام القابض لكل حي؛ و كيف عشت أعينها عن أن تستمد من الشمس المضيئه نورا تهتدي به في مذاهبها، و تتصل بعلافيه برهان الشمس إلى معارفها.

و ردعها بتلاؤ ضيائها عن المضي في سبحات إشراقها، و أكثها في مكامنها عن الذهاب في بلج ائتلافها، فهي مسدله الجفون بالنهار على حداقها، و جاعله الليل سراجا تستدل به في التماس أرزاقها؛ فلا يرد أبصارها إسداف ظلمته، و لا تمتنع من المضي فيه لغسق دجنته. فإذا ألت الشمس قناعها، و بدت أوضاع نهارها، و دخل من إشراق نورها على الضباب في وجارها، أطبقت الأجفان على مآقيها، و تبلغت بما اكتسبته من المعاش في ظلم لياليها. فسبحان من جعل الليل لها نهارا و معاشا، و النهار سكنا و قرارا!

ترجمه

:

از لطیف ترین مصنوعات و شگفت انگیزترین مخلوقات پروردگار اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود این شب پره ها به ما نشان داده شده است؛ همان موجوداتی که روشنایی روز، با آن که همه چیز را می گشاید چشمان آن ها را می بندد و تاریکی که همه

موجودات زنده را فشرده می کند، چشمان آن ها را باز و گسترده می سازد چگونه چشمان آن ها آن قدر ناتوان است که نمی تواند از نور خورشید پرفروغ بهره گیرد؟ و به راه های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی آفتاب، به مقصود شناخته شده خود برسد، چگونه درخشش شعاع آفتاب آن ها را از حرکت در میان امواج روشنایی باز داشته، و آنان را در پناه گاه خود، از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است؟ (آری)، به هنگام روز پلک های چشمانش روی هم می افتد، اما شب را برای خود چراغ روشن قرار می دهد تا بدین وسیله روزهای خود را به دست آورد.

نه تاریکی شدید شب چشمانشان را از دیدن باز می دارد و نه ظلمت شدید آن از حرکت آن ها در شب مانع می شود.

هنگامی که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنایی روز آشکار شد و نور خود را درون لانه سوسمارها پاشید (این پرنده عجیب) پلک های خود را بر هم می نهد و به آن چه در تاریکی برای ادامه زندگی فراهم ساخته است قناعت می کند! پاک و منزّه است خدایی که شب را برای آن ها روز و زمان تلاش برای معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش.

شرح و تفسیر: این پرنده عجیب و استثنایی

این پرنده عجیب و استثنایی

امام علیه السلام بعد از بیانات کلی و جامعی که در بخش قبل درباره آفرینش عالم هستی به امر پروردگار بیان فرمود در این بخش از خطبه انگشت روی یکی از عجیب ترین و شگفت انگیزترین مخلوقات الهی می گذارد و آن خفاش و شب پره است که همه چیز او استثنایی است، گرچه اگر درست بیندیشیم همه موجودات شگفت انگیز است؛ ولی موجودات استثنایی از آن هم شگفت انگیزتر می باشد.

امام علیه السلام مخصوصاً روی دو قسمت از جنبه های استثنایی این حیوان تکیه می کند:

یکی مسأله چشم های او و دیگری بال ها. در قسمت اول می فرماید: «از لطیف ترین مصنوعات و شگفت انگیزترین مخلوقات پروردگار اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود این شب پره ها به ما نشان داده شده است؛ همان موجوداتی که روشنایی روز، با آن که همه چیز را می گشاید چشمان آن ها را می بندد و تاریکی که همه موجودات زنده را فشرده می کند، چشمان آن ها را باز و گسترده می سازد» (و من لطائف صنعته، و عجائب خلقته، ما أرانا من غوامض الحکمه فی هذه الخفافيش التي يقبضها الضياء الباسط لكل شيء، و يبسطها الظلام القابض لكل حي).

و در ادامه می افزاید: «چگونه چشمان آن ها آن قدر ناتوان است که نمی تواند از نور خورشید پرفروغ بهره گیرد؟ و به راه های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی آفتاب، به مقصود شناخته شده خود برسد، آری! درخشش شعاع آفتاب آن ها را از حرکت در میان امواج روشنایی بازداشته، و آنان را در پناه گاه خود، از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است» (و کیف عشیت (۱) أعینها عن أن تستمد من الشمس المضيئة نورا تهتدي به فی مذاهبها، و تتصل بعلايه برهان الشمس إلی معارفها. و ردعها بتلاؤ ضيائها عن المضي في سبحات (۲) إشراقها، و أکنها (۳) فی مکامنها (۴) عن الذهاب فی بلج (۵) ائتلاقها (۶)).

ص: ۱۱۷

۱-۱ «عشیت» از ماده «عشو» (بر وزن مشق) به معنای تاریکی گرفته شده است؛ اشاره به این که چشمان آن ها از دیدن نور آفتاب، تاریک و ناتوان می شود.

۲-۲ «سبحات» جمع «سبحه» (بر وزن لقمه) به معنای نور و گاه به معنای عظمت می آید.

۳-۳ «اکنها» از ماده «کن» (بر وزن جن) در اصل به معنای ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ یا مستور می دارند؛ سپس به تمام وسایلی که سبب مستور شدن است اطلاق شده است.

۴-۴ «مکامن» جمع «مکمن» از ماده «کمون» به معنای مخفی شدن گرفته شده و «مکمن» به معنای جایگاهی است که در آن جا کسی یا چیزی مخفی می شود.

۵-۵ «بلج» جمع «بلجه» به معنای اولین روشنایی صبح است.

۶-۶ «ائتلاق» از ماده «الق» (بر وزن برق) و به معنای برق گرفته شده است و «بلج ائتلاق» به معنای نخستین نور و درخشش آفتاب است.

نکته قابل ملاحظه این است که امام علیه السلام در تأثیر منفی نور آفتاب بر آن‌ها به سه نکته مختلف در سه جمله اشاره فرموده: گاه می‌گوید: نور آفتاب به آن‌ها اجازه نمی‌دهد راه‌های خود را پیدا کنند. و گاه می‌فرماید: اشعه خورشید مانع از آن می‌شود که مقاصدشان را در این راه‌ها (مانند طعمه‌ها و لانه‌ها) را پیدا کنند و گاه می‌گوید: اگر آن‌ها در مسیر باشند ناگهان آفتاب طلوع کند آن‌ها را از ادامه سیر باز می‌دارد و زمین گیر می‌کند. در نتیجه چاره‌ای جز این ندارند که در لانه‌های تاریک پنهان شوند تا از درخشش آفتاب در امان بمانند.

به این ترتیب، آن نور و روشنایی آفتاب عالم‌تاب که به همه موجودات زنده کمک می‌کند تا راه خود را پیدا کنند و ادامه مسیر دهند و به مقاصد خود برسند، برای این موجود استثنایی یعنی «خفاش» در تمام این آثار جنبه منفی دارد و به عکس ظلمت و تاریکی که همه زندگان را خانه نشین می‌کند، این پرنده استثنایی را به جولان و حرکت باز می‌دارد.

لذا در ادامه می‌افزاید: «در نتیجه، به هنگام روز پلک‌های چشمانش روی هم می‌افتد، اما شب را برای خود چراغ روشنی قرار می‌دهد تا بدین وسیله روزی‌های خود را به دست آورد.

(آری) نه تاریکی شدید شب چشمان آن‌ها را از دیدن باز می‌دارد و نه ظلمت سختش آن‌ها را از حرکت آن‌ها در شب مانع می‌شود» (فهی مسدله (۱) الجفون (۲) بالتهار علی حداقها (۳))، و جاعله اللیل سراجا تستدلّ به فی التماس أرزاقها؛ فلا یردّ

ص: ۱۱۸

۱- ۱) «مسدله» از ماده «سدل» (بر وزن عدل) در اصل به معنای پایین آمدن چیزی از بالاست؛ به گونه‌ای که آن را بپوشاند و در این جا اشاره به افتادن پلک‌های خفاش به پایین است.

۲- ۲) «جفون» جمع «جفن» (بر وزن قفل) به معنای پلک چشم است.

۳- ۳) «حداق» جمع «حدقه» به معنای سیاهی چشم است.

أبصارها إسداف (۱) ظلّمته، و لا تمتنع من المضيّ فيه لغسق (۲) دجّته (۳) .

سپس در ادامه این سخن وضع خفّاش را به هنگام طلوع آفتاب و روی آوردن و پاشیدن نور خورشید بر کوه و صحرا چنین بیان می فرماید: «هنگامی که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنایی روز آشکار شد و نور خود را لانه سوسمارها پاشید پلک های خود را بر هم می نهد و به آن چه در تاریکی برای ادامه زندگی فراهم ساخته است قناعت می کند!» (فإذا أَلقت الشَّمس قناعها، و بدت أوضاع (۴) نهارها، و دخل من إشراق نورها على الضّباب (۵) في وجارها (۶)، أطبقت الأَجفان على ماقيها (۷)، و تبلّغت (۸) بما اكتسبته من المعاش في ظلم لياليها) .

چه تشبیه زیبایی! خورشید را در دل شب، به زنی تشبیه کرده که مقنعه و نقاب بر سر و صورت افکنده و به هنگام طلوع نقاب را کنار می زند و مقنعه را از سر بر می گیرد و نور این

ص: ۱۱۹

۱-۱) «اسداف» از ماده «سدفه» (بر وزن وزنه) گرفته شده که گاه به معنای ظلمت و تاریکی و گاه به معنای نور و روشنایی به کار می رود و در این جا به معنای تاریکی است.

۲-۲) «غسق» به معنای شدت ظلمت و تاریکی است و از آن جا که شدت تاریکی در نیمه شب است به معنای نیمه شب نیز به کار رفته است.

۳-۳) «دجّنه» از ماده «دجون» به معنای ابر و باران داشتن گرفته شده و از آن جا که ابر و باران باعث تاریکی می شود واژه دجّنه به معنای ظلمت و تاریکی به کار می رود. و «غسق دجّته» به معنای شدت تاریکی است.

۴-۴) «اوضاع» جمع «وضح» (بر وزن شفق) به معنای روشنایی است.

۵-۵) «ضباب» جمع «ضبّ» (بر وزن سدّ) به معنای سوسمار است.

۶-۶) «وجار» به معنای لانه است.

۷-۷) «ماقی» جمع «موق» (بر وزن قفل) به معنای گوشه چشم در طرف بینی است و بعضی آن را به مجرای اشک تفسیر کرده اند که در گوشه چشم قرار دارد و در جمله یاد شده اشاره به این است که پلک های شب پره تمام چشم او حتی گوشه های آن را می پوشاند. این تعبیر شاید اشاره به نکته لطیفی باشد که به هنگام بستن چشم، آخرین نقطه ای که بسته می شود گوشه های طرف بینی است.

۸-۸) «تبلّغت» از ماده «تبلّغ» به معنای اکتفا کردن به چیزی است.

مادر مهربان بر سراسر زمین که گهواره فرزندان او است، می تابد.

تعبیر جالب دیگر این که، می فرماید: حتی نور آن به درون لانه سوسمارها می تابد، زیرا معروف است که سوسمار علاقه خاصی به طلوع آفتاب دارد و در آن هنگام سر از لانه بیرون می کند تا در پرتو نور آفتاب قرار گیرد.

و نیز اشاره به این دارد که شب پره ها صید شبانه خود برای روزها ذخیره می کنند.

و در پایان این بخش از خطبه، در یک جمله کوتاه به صورت نتیجه گیری می فرماید:

«پاک و منزّه است خدایی که شب را برای آن ها روز و زمان تحصیل معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش» (فسبحان من جعل اللیل لها نهارا و معاشا، و النهار سکنا و قرارا!).

اشاره به این که این موجود استثنایی بر خلاف اصل کلی موجودات زنده-مخصوصا انسان ها- که روز برای آن ها میدان تلاش معاش و شب قرارگاه استراحت آن هاست «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (۱) روزها به استراحت و شب ها به تلاش برای معاش تا خلاق بدانند که قدرت بی انتهاست و هر چه را اراده کند، انجام می شود.

درباره عجایب خلقت خفاش و مخصوصا چشم های او در پایان خطبه به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

ص: ۱۲۰

اشاره

و جعل لها أجنحة من لحمها تعرج بها عند الحاجة إلى الطيران، كأنها شظايا الآذان غير ذوات ريش و لا قصب، إلا أنك ترى مواضع العروق بينه أعلاما. لها جناحان لهما يرقما فينشقا، و لم يغلظا فيثقلتا. تطير و ولدها لاصق بها لاجيء إليها، يقع إذا وقعت، و يرتفع إذا ارتفعت، لا يفارقها حتى تشتد أركانها، و يحمله للنهوض جناحه، و يعرف مذاهب عيشه، و مصالح نفسه. فسبحان الباريء لكل شيء، على غير مثال خلا من غيره!

ترجمه

:

خداوند برای او از گوشت بدنش بال هایی آفریده که به هنگام نیاز با آن پرواز می کند؛ گویی این بال ها مانند لاله گوشند؛ بال هایی بدون پر! و بدون نی هایی در میان آن. اما (اگر دقت کنی) می بینی محل رگ ها به روشنی در آن پیدا است (آری) آن ها دو بال دارند؛ نه آن قدر نازک که پاره شود و نه آن قدر ضخیم که سنگینی کند.

او پرواز می کند، در حالی که نوزادش به او چسبیده و به او پناهنده شده! هر زمان می نشیند نوزادش نیز همراه او به زمین می آید و هر زمان بالا می رود او نیز بالا می رود و از او جدا نمی شود تا اعضای پیکرش محکم گردد و بال هایش قدرت پرواز پیدا کند، راه زندگی را بیاموزد و مصالح خویش را بشناسد! پاک و منزه است آفریننده همه اشیا، که در آفرینش آن ها از هیچ نمونه و الگویی که از دیگری به جای مانده باشد پیروی نکرده است.

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دو قسمت دیگر از عجایب آفرینش خفاش اشاره می کند (بال های عجیب او و طرز پرورش فرزندان).

نخست می فرماید: «خداوند برای او از گوشت بدنش بال هایی آفریده که به هنگام نیاز با آن پرواز می کند؛ گویی این بال ها مانند لاله های گوشند؛ بال هایی بدون پر! بدون نی هایی در میان آن. اما می بینی محل رگ ها به روشنی در آن پیداست (آری) آن ها دو بال دارند؛ نه آن قدر نازک که پاره شود و نه آن قدر ضخیم که سنگینی کند» (و جعل لها أجنحة من لحمها تعرج بها عند الحاجة إلى الطيران، كأنها شظايا (۱) الأذان غير ذوات ريش (۲) و لا قصب، إلا أنك ترى مواضع العروق بينه أعلاما. لها جناحان لما يرقا فينشقا، و لم يغلظا فيثقلان).

به راستی این از عجایب خلقت است؛ بال های تمام پرندگان از پر تشکیل یافته که در وسط آن چیزی شبیه به نی وجود دارد و به علت سبک بودن آن ها به آسانی می توانند پرواز کنند؛ ولی «خفاش» که از پرندگان سریع السیر است، جنبه کاملا استثنایی دارد؛ بال هایش پرده ای از گوشت است که در وسط آن استخوان های باریک غضروف مانندی وجود دارد. این پرده در عین نازکی بسیار مقاوم است؛ هم سبک است و هم پردوام؛ شبیه لاله گوش آدمی؛ و جالب این که اگر در برابر نور آفتاب یا چراغ به آن نگاه کنیم لوله کشی ظریف و گسترده و پیچیده ای از رگ های خونین که آن را تغذیه می کند مشاهده می شود که هنگام پرواز بسیار فعال می شوند تا مواد غذایی لازم را به بال ها برای حرکت سریع برسانند.

و در آخرین بخش این خطبه امام علیه السلام به ویژگی شگفت انگیز دیگری از این پرنده

ص: ۱۲۲

۱-۱) «شظایا» جمع «شظیه» به معنای قطعه ای از چوب یا گوشت یا مانند آن است.

۲-۲) «ریش» به معنای پر است.

استثنایی اشاره می کند و آن مربوط به پرورش نوزاد اوست؛ می فرماید: «او پرواز می کند، در حالی که نوزادش به او چسبیده و به او پناهنده شده! هرگاه می نشیند نوزادش نیز همراه او به زمین می آید و هر زمان بالا می رود او نیز بالا می رود و از او جدا نمی شود تا اعضای پیکرش محکم گردد و بال هایش قدرت پرواز پیدا کند، راه زندگی را بیاموزد و مصالح خویش را بشناسد!» (تطیر و ولدها لاصق بها لا جیء إليها، يقع إذا وقعت، و یرتفع إذا ارتفعت، لا یفارقها حتی تشتد أركانها، و یحمله للنفوس جناحه، و یعرف مذاهب عیسه، و مصالح نفسه).

معروف است که این حیوان مانند سایر پستانداران عادت ماهیانه دارد و باردار می شود و وضع حمل می کند؛ بر خلاف پرندهگان دیگر که تخم می گذارند و جوجه های آن ها در درون تخم پرورش می یابند. پرندهگان دیگر جوجه ها را با خود حمل نمی کنند ولی خفاش جوجه اش را با خود حمل می کند و به پرواز در می آید. راه و رسم پرواز را به او نشان می دهد و طریقه تهیه غذا و صید کردن حشرات و مسیرهای رفت و برگشت به لانه را به او می آموزد شاید به این دلیل که پرندهگان دیگر در روز پرواز می کنند و جوجه ها می توانند در روشنایی با آن ها همراه باشند؛ ولی این پرنده که در تاریکی شب پرواز می کنند ممکن است جوجه هایش نتوانند با او همراه باشند و یکدیگر را گم کنند لذا ناگزیر آن ها را با خود حمل می کند. در هر صورت همه چیز این پرنده عجیب است و این هم یکی دیگر از عجایب خلقت اوست که انسان را به تنوع آفرینش و تدبیر پروردگار آشناتر می سازد.

سپس امام علیه السلام در جمله پایانی خطبه سر تعظیم به پیشگاه خداوند فرود آورده، به تسبیح او می پردازد؛ می فرماید: «پاک و منزّه است آفریننده همه اشیا، که از هیچ نمونه و الگویی که از دیگری به جای مانده باشد پیروی نکرده است!» (فسبحان الباریء لکلّ شیء، علی غیر مثال خلا من غیره!).

و همان گونه که امام علیه السلام در این بحث توحیدی، خطبه را با حمد و ستایش پروردگار آغاز کرد با تسبیح و تنزیه ذات پاک او پایان می دهد تا حسن شروع با حسن ختام همراه گردد.

نکته: آفرینش حیرت انگیز خفاش!

آفرینش حیرت انگیز خفاش!

در این خطبه امام علیه السلام از آفرینش بدیع خفاش سخن به میان آورده که تقریباً همه چیز او بر خلاف سایر پرندگان است تا آن جا که در بعضی از کتب علمی تصریح می کنند که خفاش، جزء پرندگان نیست؛ بلکه جزء پستانداران است.

بدن خفاش، پوشیده از مو است؛ در حالی که پرندگان پر دارند.

خفاش دندان دارد؛ در حالی که پرندگان منقار دارند.

بال های خفاش از پرده های نازک گوشتی تشکیل شده؛ در حالی که پرندگان چنین نیستند.

خفاش دو دست و دو پا دارد و روی زمین مانند چهار پایان با دست ها و پاهایش راه می رود؛ در حالی که پرندگان چنین نیستند.

پرندگان از طریق تخم گذاری صاحب بچه می شوند؛ در حالی که خفاش باردار می شود و بچه می زاید.

پرندگان نوزادان خود را با مواد غذایی مناسب سیر می کنند؛ ولی خفاش نوزاد خود را شیر می دهد.

پرندگان معمولاً روزها در تلاش معاشند و خفاش در تاریکی شب.

خفاش ها عموماً هنگام روز می خوابند و پس از غروب آفتاب به پرواز در می آیند و هنگام خواب؛ خود را از پاهای عقب از درختان یا سقف غارها آویزان می کنند.

غذای خفاش از حشرات است و هنگام پرواز دهان خود را باز نگه می دارد و ده ها یا صدها حشره را می بلعد و شاید بوی بد خفاش به علت همین حشره خواری او باشد؛ اما خفاش ها به خاطر همین کارشان خدمت زیادی به انسان ها در پاک سازی محیط از حشرات می کنند؛ لذا در برخی از مناطق که حشرات زیادند برج هایی برای پرورش خفاش ها می سازند تا محیطشان را پاک سازی کنند.

بر خلاف آن چه بعضی تصور می کنند که چشم خفاش ضعیف است و می گویند: فلان کس مثل خفاش کور است، بینایی خفاش بسیار خوب است؛ لیکن چشمانش در برابر نور، حساسیت زیادی دارد که قادر به تحمل آن نیست.

خفاش با سرعت و مهارت در شب پرواز می کند؛ حتی در تاریکی شدید بی آن که به مانعی برخورد کند. خفاش در این پرواز سریع تنها از چشم کمک نمی گیرد؛ بلکه مدیون دستگاه صوتی خاصی شبیه رادار است. خفاش در حین پرواز، صدایی از بینی خود بیرون می آورد که ما قادر به شنیدن آن نیستیم؛ اما این صدا به هر چیزی که بر سر راه آن باشد برخورد می کند و منعکس می شود. گوش های بزرگ خفاش صدای منعکس شده را می گیرد و از وجود مانع بر سر راه خود به طور دقیق آگاه می شود و تغییر جهت می دهد و این جاست که می گویند: خفاش با گوش خود می بیند.

بعضی از دانشمندان، آزمایش جالبی درباره خفاش کرده اند. آنان تونل باریک پر پیچ و خمی را به وجود آوردند که دیواره داخلی آن با دوده آغشته شده بود. خفاشی را از یک طرف تونل وارد کرده و با نهایت تعجب دیدند از طرف دیگر بیرون آمد؛ بی آن که بر بال هایش کم ترین اثر دوده باشد.

خفاش ها معمولا حشره خوارند؛ ولی بعضی از خفاشان میوه می خورند و بعضی از آن ها خونخوار و خطرناکند که تعداد آن ها بسیار کم است. آن ها حتی به انسان در موقع خواب با ظرافت خاصی حمله می کنند و جایی از بدن او را که رشته های عصبی در آن کم تر است و حساس نیست مانند نرمة گوش در نظر می گیرند و دندان های خود را آهسته در آن فرو می کنند و خون او را می خورند؛ و از آن خطرناک تر این که ممکن است آنها از این طریق ناقل میکروب های مهلکی همچون تب زرد که از بیماری های خطرناک است، باشند.

خفاش ها به هنگام پرواز از روی آب ها با فاصله بسیار کم می گذرند و آب می نوشند؛ اما آب خوردن آن ها مانند گربه با زبان است.

خفاش های سبک وزن گاهی چهار بچه می آورند و همه آن ها را در حال پرواز به خود آویزان کرده حرکت می کنند؛ ولی خفاش های بزرگ جثه که گاهی به اندازه یک گربه هستند و آن ها را روباه پرنده می نامند، تنها یک بچه می آورند. این در حالی است که بعضی از خفاش ها به قدری کوچکند که وزن بدنشان به اندازه یک سکه بیشتر نیست.

خفاش ها در زمستان در گوشه تاریکی به صورت آویزان به وسیله پاها می خوابند؛ این خواب زمستانی مدت زیادی ادامه دارد تا هوا گرم شود. در این موقع بیدار می شوند و به حرکت در می آیند. (۱)

در کتاب «توحید مفضل» نیز عبارات کوتاه و پر معنایی درباره آفرینش عجیب «خفاش» نقل شده است و با توجه به این که این سخنان را زمانی امام صادق علیه السلام فرمود که علم و دانش بشر درباره جانداران بسیار محدود بود، جالب و قابل ملاحظه است؛ می فرماید:

«خداوند به خفاش آفرینش عجیبی داده است؛ آفرینشی ما بین پرندگان و چهار پایان (پستاندار)؛ این به علت آن است که دو گوش بلند و دندان و پشم دارد؛ فرزند خود را می زاید و شیر می دهد و بول می کند و روی چهار دست و پا راه می رود؛ تمام این ها بر خلاف صفات پرندگان است. او همچنین در شب بیرون می آید و غذای او از پروانه ها و مانند آن (از حشرات) است که در هوا در حرکتند؛ بعضی گمان می کنند خفاش غذایی نمی خورد و غذای او فقط هواست و این باطل است؛ زیرا اولاً از او فضله و بول خارج می شود و این بدون خوردن غذا ممکن نیست و دیگر این که او دارای دندان است اگر غذایی نمی خورد وجود دندان برای او معنایی نداشت و می دانیم در آفرینش چیزی بی

ص: ۱۲۶

۱ - ۱) فرهنگنامه، جلد ۷، صفحه ۶۵۸. (این کتاب به وسیله دانشمند غربی (موریس پارکر) تألیف شده و به وسیله آقای «رضا اقصی» با همکاری ده نفر از نویسندگان معروف کشور ترجمه و نگارش یافته است) و همچنین کتاب «المعجم الزولوجی الحدیث» (جانور شناسی جدید) تألیف «محمد کاظم الملکی»، جلد ۲، صفحه ۶۳۶ و کتاب «در جستجوی خدا» نوشته «آیه الله العظمی مکارم شیرازی».

به هر حال هر چه درباره خفاش بیشتر دقت کنیم اسرار شگفت انگیز بیشتری را پیدا خواهیم کرد و این جا است که به عظمت کلام امام علیه السّلام پی می بریم که این موجود استثنایی را که گویی خدا برای قدرت نمایی آفریده است به عنوان یکی از لطایف صنعت و عجایب خلقت پروردگار در خطبه مذکور بیان کرده و روی قسمت های مهمی از شگفتی های آفرینش او تکیه فرموده است.

ص: ۱۲۷

و من کلام له علیه السلام

خاطب به اهل البصره علی وجه اقتصاص الملاحم

(۱)

از سخنان امام علیه السلام است که در آن اهل بصره را مخاطب ساخته و از حوادث آینده آن ها را با خبر می سازد.

ص: ۱۲۹

۱- ۱) سند خطبه: این خطبه را امام علیه السلام در «بصره» بعد از «جنگ جمل» بیان فرمود و در آن به سؤالات مختلف گروه هایی پاسخ گفت که چگونه جنگ با لشکر جمل و تقسیم غنائم جنگی مجاز بوده، ولی تقسیم اموال آن ها و اسارت زنان و فرزندان شان به عنوان اسیران جنگی و اموال اسیران جایز نبوده است و همچنین توضیحاتی درباره ایمان و کفر و امر به معروف و نهی از منکر و بحث هایی درباره بدعت و فتنه ها. نویسنده کتاب «مصادر» بعد از اشاره به مطلب مذکور می گوید: هرگاه بخش کلمات قصار نهج البلاغه کلماتی با شماره ۲۶۶، ۳۲، ۳۱ و ۳۷۴ بنگریم خواهیم دید که همه آن ها با خطبه مزبور تطبیق می کند و از یک جا گرفته شده است. سپس از کتاب «مختصر بصائر الدرجات» نقل می کند که او می گوید: من کتابی با عنوان «خطب لمولانا امیر المؤمنین» دیدم که مرحوم «سید بن طاووس» در حاشیه آن نوشته است: این کتاب به اقرار نویسنده اش با دو واسطه به امام صادق علیه السلام می رسد؛ بنابراین ممکن است تاریخ کتابتش بعد از سنه ۲۰۰ هجری بوده باشد و در این کتاب بخش هایی از خطبه مورد بحث نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۵۷).

امام علیه السلام در این خطبه، به مسائل گوناگونی اشاره می کند که در عین استقلال هر یک از آن ها، پیوند روشنی با هم دارند.

این خطبه بر چند محور دور می زند:

نخست این که امام علیه السلام مردم را به اطاعت خویش فرا می خواند و راه بهشت را که راه پر مشقتی است به آن ها نشان می دهد.

دوم این که دلیل شرکت عایشه را در جنگ جمل بیان می کند تا مردم گمان نبرند شرکت او در این جنگ دلیل بر مشروعیت کار طلحه و زبیر بوده است.

در بخش سوم، درباره پایان زندگی و قیام قیامت سخن می گوید و مردم را برای آن از طریق ایمان و عمل صالح و کسب علم و دانش آماده می سازد.

در چهارمین بخش، به چگونگی حشر مردم از قبور در سرای آخرت اشاره می کند.

و در بخش پنجم، از امر به معروف و نهی از منکر که انجام دادن آن بر خلاف پندار بعضی از ناآگاهان هیچ مشکلی در زندگی ایجاد نمی کند، سخن به میان می آورد.

در بخش ششم، از اهمیت قرآن و آثار عظیم آن در اصلاح فرد و جامعه بحث می کند.

و سرانجام در بخش هفتم، در پاسخ این پرسش که شخصی از آن حضرت می پرسد:

در مورد فتنه با ما سخن بگو و آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره پرسشی داشته ای، به شرح جامعی درباره این موضوع پرداخته و در ضمن از شهادت خود در آینده نیز خبر می دهد.

فمن استطاع عند ذلك أن يعتقل نفسه على الله، عزّ وجلّ، فليفعل. فإن أطعتموني فإنني حاملكم إن شاء الله على سبيل الجنة، وإن كان ذا مشقه شديده و مذاقه مريره.

و أما فلانه فأدر كها رأى النساء، و ضغن غلا في صدرها كمرجل القين، و لو دعيت لتنال من غيري ما أتت إليّ، لم تفعل. و لها بعد حرمتها الأولى، و الحساب على الله تعالى.

ترجمه

:

آن کس که در آن هنگام (در فتنه ها) بتواند خود را وقف بر خدای متعال سازد باید چنین کند و اگر مرا اطاعت کنید من (در میان انبوه فتنه ها) به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد؛ هر چند راهی است پر مشقت و دارای تلخی های فراوان. اما فلان زن (اشاره به عایشه است) افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه هایی را که در سینه خود پنهان می داشت، همچون کوره آهنگراں به جوشش در آمد (و آشکار شد) و اگر او را دعوت می کردند که مانند همین کار را که در مورد من انجام داد درباره دیگری انجام دهد، هرگز اقدام نمی کرد (و به خون خواهی عثمان بر نمی خاست این یک بهانه بود) به هر حال، همان احترام نخستین را (به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله) دارد؛ ولی حسابش با خداوند متعال است! ***

آشکار شدن کینه های درونی به بهانه واهی

همان گونه که در بحث سند خطبه گفته شد، امام علیه السلام این خطبه را بعد از پایان جنگ جمل بیان فرموده و تعبیرات آغاز این خطبه نشان می دهد که امام علیه السلام قبل از این جمله ها اشاره ای به فتنه هایی که در پیش است کرده و به مردم هشدار داده که فتنه جمل، اولین و آخرین فتنه نیست و به دنبال آن چنین می فرماید:

«آن کس که در آن هنگام (در فتنه ها) بتواند خود را وقف بر اطاعت خداوند متعال سازد، باید چنین کند و اگر مرا اطاعت کنید من (در میان انبوه فتنه ها) به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد؛ هر چند راهی است پر مشقت و دارای تلخی های فراوان!» (فمن استطاع عند ذلك أن يعتقل نفسه على الله، عزّ وجلّ، فليفعل. فإن أطعتموني فأني حاملكم إن شاء الله على سبيل الجنة، وإن كان ذا مشقه شديده و مذاقه مريره (۱)).

مفهوم «يعتقل نفسه» - با توجه به این که «يعتقل» از ماده عقل به معنای باز داشتن است - آن است که نفس خویش را تنها وقف فرمان خدا کند که بالاترین درجه عبودیت و اطاعت است و در جمله (و ان كان ذا مشقه...) اشاره به این می فرماید که بهشت و سعادت را ارزان به کسی نمی دهند، اگر خواهان آن هستید باید خود را آماده سازید؛ چرا که مبارزه با هوای نفس همچون مبارزه با دشمن، پر مشقت است:

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

در خطبه ۱۷۶ امام علیه السلام همین مطلب را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله به تعبیر معنای دیگری بیان فرموده است: (إِنَّ الْجَنَّةَ حَقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حَقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ) به یقین بهشت در میان ناراحتی ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده است.

سپس امام علیه السلام به دلیل شرکت عایشه در جنگ جمل - که یکی از فتنه های جهان

ص: ۱۳۲

۱-۱) «مریره» از ماده «مَرَّ» (بر وزن حَرَّ) به معنای تلخ و ناگوار است.

اسلام بود- اشاره کرده و ضمن پنج جمله پر معنا تمام گفتنی ها را بیان می کند؛ می فرماید: «اما فلان زن، افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه هایی که در سینه خود پنهان می داشت، همچون کوره آهنگران به غلیان آمده بود(و آشکار ساخت) و اگر او را دعوت می کردند که مانند همین کار را که درباره من انجام داد در مورد دیگری انجام دهد هرگز اقدام نمی کرد(و به خون خواهی عثمان بر نمی خاست) با این حال، همان احترام نخستین را(به سبب احترام پیامبر صلی الله علیه و آله) دارد؛ ولی حسابش با خدای متعال است!» (و أمّیا فلانه فأدرکها رأی النساء، و ضغن غلا فی صدرها کمرجل (۱) القین (۲))، و لو دعیت لتنال من غیری ما أتت إلیّ، لم تفعل. و لها بعد حرمتها الأولى، و الحساب علی الله تعالی).

بی شک، منظور از «فلانه» در عبارت یاد شده، عایشه است و با توجه به این که این خطبه پس از جنگ جمل ایراد شده هدف امام علیه السلام این بوده که به بعضی شبهات پاسخ دهد؛ از جمله این که اگر این جنگ، نامشروع بود چرا عایشه که یکی از رهبران بود، در آن شرکت کرد؟ امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال به دو انگیزه عایشه برای همکاری با طلحه و زبیر اشاره می کند: نخست، داشتن افکار سست زنانه که طلحه و زبیر به آسانی توانستند فکر او را بدزدند و او را با خود همراه سازند و لذا در تواریخ می خوانیم که عایشه مدتی بعد، از کار خود پشیمان شد و اظهار توبه می کرد.

دیگر این که او کینه هایی از من (امام علی بن ابی طالب علیه السلام) در سینه داشت که بسیار پر جوش و خروش بود تا آن جا که به او اجازه نمی داد درست در عواقب این کار بیندیشد و بداند با که مبارزه می کند و برای چه مبارزه می کند و سرانجام این مبارزه چه خواهد شد؟! درباره عوامل این کینه داغ درونی، شارحان نهج البلاغه سخنان بسیار گفته اند؛ ولی از

ص: ۱۳۳

۱-۱) «مرجل» به معنای دیگ است.

۲-۲) «قین» به معنای آهنگر است.

همه آنها جامع تر، چیزی است که ابن ابی الحدید از استادش ابو یعقوب نقل می کند که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱. علی علیه السّلام همسر فاطمه علیها السّلام بود و فاطمه علیها السّلام دختر خدیجه بود و حساسیت عایشه نسبت به خدیجه با عنوان یک رقیب حتی بعد از وفات او در تواریخ معروف است.

۲. احترام فوق العاده رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به فاطمه زهرا علیها السّلام که نشانه شخصیت فوق العاده فاطمه علیها السّلام بود و فراتر از محبت پدر و فرزندی دیده می شد تا آن جا که طبق روایات معتبر او را «سیده نساء العالمین» خواند می فرمود: «هر کس فاطمه علیها السّلام را آزار دهد مرا آزار داده و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده و او پاره تن من است»، (۱) حساسیت زیادی در عایشه برانگیخت؛ چرا که او خود را شایسته این القاب می پنداشت نه دیگری را و همین حساسیت نیز نسبت به علی علیه السّلام در دل او پیدا شده بود.

۳. احترام خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به شخص علی علیه السّلام و فضایل زیادی که (خاص و عام) برای علی علیه السّلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند عامل دیگری برای این حسادت بود؛ چرا که او پدرش ابو بکر را شایسته این اوصاف خیال می کرد.

۴. فرزنددار شدن فاطمه علیها السّلام و گسترش نسل پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق او و علی علیه السّلام و عدم وجود فرزند برای عایشه و احترام فوق العاده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام قائل بود، عامل مهم دیگری برای این حسادت محسوب می شد.

۵. بسته شدن تمام درهای خانه های اصحاب که به مسجد باز می شد، حتی در خانه ابوبکر (پدر عایشه) و باز بودن در خانه علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام نیز سبب افروخته شدن خشم و حسادت آن زن بود؛ چرا که تنها دری بود که بعد از در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد گشوده می شد و همه مسلمین از آن به عظمت یاد می کردند.

و عوامل متعدد دیگری که به جهت اختصار از آن ها صرف نظر شد. (۲)

ص: ۱۳۴

۱- ۱) بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۷۶.

۲- ۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۹۲ به بعد؛ با تلخیص.

قابل توجه این که ابن ابی الحدید در این بخش از کلمات استادش (شیخ ابی یعقوب) این نکته را نقل می کند که عایشه پس از آن که علی علیه السلام (به ناچار) با ابو بکر بیعت کرد بسیار اظهار خوشحالی می کرد و این تظاهر به خشنودی در تمام مدت خلافت پدرش ابو بکر و سپس عمر و عثمان ادامه داشت؛ در حالی که کینه ها در درون او در جوشش بود تا زمانی که عثمان کشته شد؛ در حالی که عایشه از کسانی بود که مردم را بر ضد عثمان تحریک می کرد و آرزویش این بود که خلافت به طلحه برسد؛ اما هنگامی که شنید مردم با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کرده اند فریاد کشید و ندای او عثمانا! سر داد و گفت: عثمان را مظلوم کشتند و کینه های درونی اش به غلیان آمد و ماجرای جمل از آن تولد یافت. (۱)

و عجب این که جمعی از دانشمندان اهل سنت در عین این که اعتراف می کنند، عایشه راه خطا پویید و در آتش افروزی جنگ جمل مرتکب گناه شد، می گویند: او بعدا توبه کرد و مشمول عفو خدا شد. سؤال این است که آیا ریختن خون هفده هزار و به روایتی بیست هزار مسلمان! در جمل به اضافه مشکلات عظیمی که از ناحیه این جنگ در تمام جهان اسلام پیدا شد و سال ها یا قرن ها ادامه یافت با یک «استغفر الله» بخشوده می شود؟! آیا خداوند از حق الناس به این آسانی می گذرد آن هم چنین حق الناسی؟ جالب این که به گفته «ابن عبد ربّه» در «عقد الفرید» بعد از جنگ جمل، زنی به نام «أمّ اوفی» بر عایشه وارد شد و گفت:

ای امّ المؤمنین، چه می گویی درباره کسی که بچه صغیر خود را کشته است؟ عایشه بلافاصله گفت: آتش دوزخ بر او واجب شده. آن زن سؤال کرد: درباره زنی که بیست هزار فرزند بزرگ خود را در یک صحنه کشته باشد چه می گویی؟ (عایشه فهمید که اشاره به او و ماجرای جنگ جمل می کند) گفت: بیایید این دشمن خدا را بگیرید و بیرون بیاورید. (۲)

ص: ۱۳۵

۱- ۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۹۸-۱۹۹.

۲- ۲) عقد الفرید، جلد ۵، صفحه ۷۹.

و امّا جمله سوّم که می فرماید: «اگر عایشه دعوت می شد که آن چه را درباره من انجام داد درباره دیگری انجام دهد، نمی پذیرفت»، اشاره به این است که هر گاه مردم مسلمان با دیگری غیر از من بیعت کرده بودند این زن هرگز به خون خواهی عثمان بر نمی خاست؛ بنا بر این، انگیزه او هرگز دفاع از خون عثمان نبود که خودش در آن شرکت داشت؛ بلکه هدفش تحریک مردم بر ضد من بود.

و این که در جمله چهارم می فرماید: «با این حال او احترام گذشته را دارد» به دلیل این بود که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و برای احترام پیامبر صلی الله علیه و آله از مجازاتش در دنیا صرف نظر شد؛ ولی در جمله پنجم تصریح می کند: «حساب او بر خداست»، اشاره به این که هرگز خداوند از گناه او نخواهد گذشت.

قرآن مجید تکلیف او را در آیه ۳۰ سوره احزاب روشن ساخته است: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ ای همسران پیامبر، هر یک از شما گناه آشکار و فاحش مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود و این برای خدا آسان است».

منه: سبیل أبلج المنهاج، أنور السراج، فبالإيمان يستدلّ على الصّالحات، وبالصّالحات يستدلّ على الإيمان، وبالإيمان يعمر العلم، وبالعلم يهرب الموت، وبالموت تختم الدّنيا، وبالذّنيا تحرز الآخرة، وبالقيامة تزلّف الجنّه، وتبرزّ الجحيم للغاوين. وإنّ الخلق لا مقصر لهم عن القيامة، مرقلين في مضمّارها إلى الغايه القصوى.

:

(ایمان) روشن ترین راه، با نورانی ترین چراغ است. انسان به سبب ایمان به اعمال صالح رهنمون می شود و به وسیله اعمال صالح، ایمان، آشکار می گردد. با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می شود و به وسیله علم، هراس از مرگ (و مسئولیت های بعد از آن) حاصل می گردد. با مرگ، دنیا پایان می گیرد و با دنیا می توان آخرت را به دست آورد. با برپا شدن قیامت، بهشت، نزدیک می شود و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد. مردم به جز قیامت اقامتگاهی ندارند و به سرعت در این میدان به سوی آن سر منزل آخرین پیش می روند.

شرح و تفسیر: پیشروی به سوی سر منزل مقصود

پیشروی به سوی سر منزل مقصود

در این بخش از خطبه، امام علیه السّلام نخست از ایمان و سپس آثار آن - که اعمال صالح و علم و دانش و ترس از مجازات قیامت و آمادگی برای این سفر پر خطر و سرانجام رسیدن

به بهشت است-سخن می گوید.

نخست می فرماید: «ایمان، روشن ترین راه، با نورانی ترین چراغ است» (سییل ابلج (۱) المنهاج، أنور السراج (۲)).

از آن جا که بهترین راه، راهی است که در روزها روشن و بدون هیچ گونه مانع، و شب ها نیز دارای چراغ باشد، امام علیه السلام ایمان را به چنین راهی تشبیه کرده است. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از سراج چراغ هایی است که به صورت علامت در جاده ها نصب می گردد تا مسافران به بیراهه نروند یعنی ایمان، راهش روشن و نشانه هایش آشکار است.

سپس می افزاید: «به سبب ایمان، انسان به اعمال صالح رهنمون می شود و به وسیله اعمال صالح، ایمان آشکار می گردد. با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می شود و به وسیله علم، هراس از مرگ (و مسئولیت های بعد از آن) حاصل می گردد» (فبالایمان يستدلّ علی الصّالحات، و بالصّالحات يستدلّ علی الإیمان، و بالإیمان یعمر العلم، و بالعلم یرهب الموت).

به یقین، ایمان در هر دو جمله به معنای عقیده باطنی است؛ در حالی که «يستدلّ» در جمله اول به معنای علّیت است و در جمله دوم، کاشفیت، یعنی ایمان سبب عمل صالح می شود و عمل صالح، کشف از ایمان می کند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که «يستدلّ» در هر دو به معنای علّیت باشد؛ یعنی همان گونه که ایمان، سبب عمل صالح می شود، عمل صالح نیز سبب قوّت ایمان است.

و این که می فرماید: «به وسیله ایمان، عالم علم آباد می شود» ممکن است اشاره به دو نکته باشد:

ص: ۱۳۸

۱- ۱) «ابلج» از ماده «ولوج» به معنای روشن شدن، مخصوصاً روشنائی آغاز صبح است.

۲- ۲) معروف در میان شارحان نهج البلاغه این است که «سییل» خبر مبتدای محذوفی است و آن ایمان است به قرینه آن چه در جمله بعد آمده است. بعضی نیز احتمال داده اند که مبتدای محذوف «سییل الجنّه» است که در بخش قبل آمده و در واقع، جمله «و أمّا فلانه...» به صورت جمله معترضه ای است که در این میان ذکر شده است.

نخست این که هرگاه انسان به آفریدگاری دانا و حکیم ایمان داشته باشد و آفرینش را هدفمند بداند، یقین پیدا می کند که چیزی در این عالم، بی دلیل و بی هدف نیست و به دنبال آن تلاش می کند علل و عوامل اشیا و اسرار پدیده ها و آثار آن ها را دریابد. تعبیر یکی از بزرگ ترین دانشمندان علوم طبیعی «چیزی که دانشمندان بزرگ را وادار به تلاش برای کشف اسرار طبیعت در طول سالیان دراز می کرد، ایمان آن ها به هدفمند بودن آفرینش بود و این که چیزی در این جهان بی حساب و کتاب نیست».

دیگر این که یکی از موانع علم و معرفت، تعصّب های کور و کر، غرور و هواهای نفسانی است؛ ولی هنگامی که ایمان آمد، همه این موانع برچیده می شود و راه وصول به سرچشمه های ایمان هموار می گردد.

اضافه بر این، علم بی عمل، علمی است ویران و هم سنگ با جهل؛ و چیزی که علم را با عمل قرین می کند و آن را آباد می سازد، ایمان است؛ همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّ الْعِلْمَ لَيَتَفَّ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ؛ علم، عمل را فرا می خواند؛ اگر دعوت او را اجابت کرد، می ماند و گر نه می رود». (۱)

و این که می فرماید: «انسان به سبب علم از مرگ می ترسد» به این دلیل است که مرگ را پایان زندگی نمی داند؛ بلکه آغاز زندگی نوینی تلقی می کند که انسان در آن با نتیجه اعمال خود رو به رو خواهد بود.

سپس در ادامه این بیان که عِلّت و معلول ها و لازم و ملزوم ها را پشت سر هم ذکر می کند، می فرماید: «با مرگ، دنیا پایان می گیرد، و با دنیا می توان آخرت را به دست آورد و با بر پا شدن قیامت، بهشت نزدیک می شود و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد؛ مردم به جز قیامت، اقامتگاهی ندارند و به سرعت در این میدان به سوی آن سر منزل آخرین پیش می روند» (و بالموت تختم الدنیا، و بالدنیا تحرز الآخرة، و بالقیامه تزلف

ص: ۱۳۹

الجَنَّة، و تَبَرَّزَ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ. وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصِرَ (۱) لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مَرْقَلِينَ (۲) فِي مَضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقَصْوَى).

آری، مرگ پایان زندگی دنیاست و سرآغاز زندگی ابدی؛ و با مرگ پرونده اعمال بسته می شود؛ چرا که مزرعه آخرت، تنها دنیاست و در قیامت، دو چیز بیش نیست: یا بهشت است و سعادت جاویدان و یا دوزخ است و عذاب ابدی؛ و همه انسان ها بدون استثنا به سوی یکی از این دو سرنوشت پیش می روند.

بعید نیست ذکر این عبارت به دنبال بیان به داستان جنگ جمل و آتش افروزان آن، اشاره به این نکته باشد که اگر آن ها ایمان قوی داشتند، گرفتار آن جنگ خانمان سوز و پر مسئولیت نمی شدند. اگر ایمان سالمی داشتند آگاهی پیدا می کردند و زندگی باقی آخرت را به زندگی فانی این دنیا نمی فروختند؛ ولی افسوس که حجاب هوا پرستی، عقل انسان را از درک حقایق باز می دارد؛ با این که جاژه روشن است و نشانه ها آشکار.

جمله «و بِالْقِيَامَةِ تَزَلُّفَ الْجَنَّةِ، وَ تَبَرَّزَ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ» بر گرفته از آیات ۹۰ و ۹۱ سوره شعراست: «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ تَبَرَّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ».

ص: ۱۴۰

۱-۱) «مقصر» از ماده «قصر» (بر وزن فصل) یکی از معانی آن منع کردن است و از آن جا که توقفگاه، انسان را از حرکت بیشتر باز می دارد مقصر به عمل توقف اطلاق شده است.

۲-۲) «مرقل» از ماده «ارقال» به معنای با سرعت رفتن است.

منه: قد شخصوا من مستقرّ الأجداث، و صاروا إلى مصائر الغايات. لكلّ دار أهلها، لا يستبدلون بها و لا ينقلون عنها.

و إنّ الأمر بالمعروف، و النهی عن المنکر، لخلق الله سبحانه؛ و إنّهما لا یقرّبان من أجل، و لا ینقصان من رزق. و علیکم بکتاب الله، «فإنّهُ الحبل المتین، و الثور المبین»، و الشفاء النافع، و الرّیّ النّاقع، و العصمه للمتمسّک، و النّجاه للمتعلّق. لا یعوّجّ فیقام، و لا یزیغ فیستعتب، «و لا تخلقه کثره الرّد»، و ولوج السّمع. «من قال به صدق، و من عمل به سبق».

:

آنان از قرارگاه قبرها خارج می شوند و به سوی آخرین منزل رهسپار می گردند. هر یک از خانه ها (ی بهشت و دوزخ) ساکنانی دارد که نه آن را به خانه دیگر تبدیل می کنند و نه از آن به جایی دیگری انتقال می یابند.

به یقین، امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به آن دو نه از عمر کسی می کاهد و نه روزی کسی را کم می کند. کتاب خدا را محکم بگیرید؛ چرا که رشته ای است مستحکم و نوری است آشکار؛ شفا بخش و پر منفعت است و سیراب کننده و فرو نشاننده عطش (تشنگان حق). تمسّک جوینان را حفظ می کند و نجات بخش کسانی است که به دامنش چنگ زنند. کژی در آن راه ندارد تا آن را راست کنند و هرگز راه خطا نمی پوید تا به راه حقّش باز گردانند. خواندن و شنیدن مکرّرش سبب

کهنگی آن نمی گردد، آن کس که با قرآن سخن بگوید راست می گوید، و آن کس که به آن عمل کند به پیش می رود.

شرح و تفسیر: اسباب نجات در قیامت

اسباب نجات در قیامت

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال بخش پیشین - که در آن سخن از مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ به میان آمد - نخست به مسأله حشر و نشر مردم در آن روز می پردازد و بعد با بحث جامعی درباره امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت قرآن مجید که هر دو از مهم ترین اسباب نجات در قیامت اند، سخن به میان می آورد و می فرماید:

«آن ها از قرارگاه قبرها خارج می شوند و به سوی آخرین منزل رهسپار می گردند. هر یک از خانه ها (ی بهشت و دوزخ) ساکنانی دارد که نه آن را به دیگری تبدیل می کنند و نه از آن به جای دیگر انتقال می یابند» (قد شخصوا (۱) من مستقرّ الأجداث (۲)، و صاروا إلى مصائر الغایات. لكلّ دار أهلها، لا یستبدلون بها و لا ینقلون عنها).

نخست اشاره به این می فرماید که همه از قبرها بر می خیزند؛ همان چیزی که در قرآن مجید کرارا بیان شده است: «یَوْمَ یُخْرَجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً»؛ روزی که آن ها از قبرها به سرعت خارج می شوند...» (۳).

و از این تعبیر استفاده می شود که ذرات بدن آن ها که تبدیل به خاک شده، هر جا باشد به قبرها باز می گردد و در آن جا زنده می شوند و سر از خاک بر می دارند.

در این جا این سؤال پیش می آید که آیات قرآن با صراحت می گوید: «پایان دنیا

ص: ۱۴۲

۱- ۱) «شخصوا» از ماده «شخص» (بر وزن خلوص) به معنای خارج شدن از منزل و گاه به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه آمده است؛ گویی چشم می خواهد از جایگاه خود بیرون آید و در این جا به معنای خارج شدن است.

۲- ۲) «اجداث» جمع «جدث» (بر وزن قفس) به معنای قبر است.

۳- ۳) معارج، آیه ۴۳.

زلزله های عظیمی به وقوع می پیوندد و همه چیز درهم می ریزد» با این حال چگونه قبرها باقی می ماند و مردگان از قبرها برمی خیزند؟ پاسخ این سؤال را در جلد سوم همین کتاب، صفحه ۳۶۷ بیان کرده ایم.

سپس اشاره به این می کند که خانه های بهشتیان و دوزخیان قابل تغییر و تبدیل نیست. هر کس جایگاه ویژه خود را مطابق اعمال و عقاید خود دارد؛ مقصود این که پاداش و کیفر در آن جهان برای مؤمن و کافر جاودانی است؛ نه قابل تبدیل است و نه قابل نقل و انتقال. این سراها به قدری حساب شده است که کاملاً هماهنگ با صاحبان آن عقاید و اعمال است؛ گویی خانه ها به سراغ آن ها می روند نه آن ها به سوی خانه ها.

سپس با توجه به این که واقعه جمل یکی از نمونه های بارز امر به معروف و نهی از منکر بود، به اهمیت این مسأله اشاره کرده، می فرماید: «به یقین، امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به این دو نه اجل کسی را نزدیک می کند و نه از روزی کسی می کاهد!» (و إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ) (۱) سبحانه؛ و إِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقِ).

همان گونه قرآن مجید می گوید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»؛ خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان امر می کند و از فحشا و منکر و ستم نهی می نماید». (۲)

بعضی از شارحان نهج البلاغه تعبیر به «خلق» را درباره خداوند، تعبیری مجازی (مجاز در کلمه یا مجاز در نسبت) می دانند؛ زیرا «خلق» حالت یا ملکه ای است نفسانی که اعمال نیک و بد از آن سرچشمه می گیرد و خداوند از چنین عوارض و حالات امکانی پاک و منزّه

ص: ۱۴۳

۱-۱) «خلق» (بر وزن افق) و «خلق» (بر وزن قفل) به معنای صفتی است که از انسان جدا نمی شود و جمع آن «اخلاق» است.

۲-۲) نحل، آیه ۹۰.

است ولی اگر «خلق» را به معنای وصف بدانیم، اعم از این که به صورت حالت نفسانی باشد یا وصفی که عین ذات است اطلاق آن بر خداوند مشکلی نخواهد داشت.

به هر حال، وظایفی که در اسلام برای انسان ها تعیین شده، گاه مخصوص انسان است؛ مانند عبادات و بسیاری از محرمات؛ ولی در میان آن ها اموری وجود دارد که بسیار گسترده است و حتی درباره خداوند نیز صدق می کند؛ مانند عدالت و ترک ظلم و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و امر به معروف و نهی از منکر و اساسا نزول کتاب های آسمانی و فرستادن انبیا بر اساس همین امر به معروف و نهی از منکر یا ارشاد جاهل است؛ بنابراین در اهمیت وظیفه امر به معروف و نهی از منکر همین بس که تمام برنامه های انبیا از آن سرچشمه می گیرد و خداوند متعال بنیانگذار آن است.

و این که می فرماید: «انجام دادن این دو دستور از عمر و روزی کسی نمی کاهد» اشاره به این است که بسیاری از مردم کوتاه فکر، تصور می کنند امر به معروف و نهی از منکر سبب درگیری با ارباب معاصی می شود و این درگیری گاه سبب جرح و قتل و گاه سبب پراکندگی مردم از اطراف انسان و در نتیجه کاهش روزی می شود.

ولی اگر امر به معروف و نهی از منکر به صورت صحیح و معقول انجام شود و از افراط و تفریط پرهیز گردد، خداوند انسان را حفظ می کند و برکاتش را از او دریغ نمی فرماید.

امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد، از جمله احتمال اثر و عدم ضرر و همچنین امر به معروف و نهی از منکر دارای دو بخش است: بخش عمومی که وظیفه همه مردم است (از طریق قلب و زبان) و بخش خصوصی که وظیفه حکومت اسلامی است (از طریق اقدامات عملی)، اگر این جهات در آن رعایت شود و توأم با ادب و احترام باشد نه تنها صاحبان آن منفور نمی شوند، بلکه محبوبیت هم پیدا می کنند و اگر به فرض در بعضی از موارد گرفتار مشکلاتی شوند، خداوند متعال حل مشکلات آن ها را تضمین کرده است.

کوتاه سخن این که امر به معروف و نهی از منکر، اساس و پایه نظام جامعه و پاکی و قداست و ترقی و پیشرفت آن است. در جامعه ای که امر به معروف و نهی از منکر بمیرد،

فرار از زیر بار مسئولیت‌ها به صورت گسترده نمایان می‌گردد؛ انواع گناهان و معاصی در هر کوی و برزن آشکار می‌شود و جامعه در لجنزار فساد و گناه غوطه‌ور می‌گردد.

و از آن‌جا که راه وصول به خوشبختی و حلّ مشکلات فردی و اجتماعی، بازگشت به سوی قرآن است، امام علیه السلام در پایان این سخن به سراغ اهمّیت قرآن می‌رود و با تعبیرات زنده و تشبیهات پر معنا، اهمّیت قرآن را ضمن یازده جمله - که هر یک اشاره به یکی از ویژگی‌های قرآن است - گوشزد می‌کند؛ در آغاز می‌فرماید:

«کتاب خدا را محکم بگیرید چرا که رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار» (و علیکم بکتاب الله، فإنّ الحبل المتین، و النور المبین).

انسان‌ها قبل از پذیرش تعلیم و تربیت، گویی در چاه طبیعت گرفتارند و برای نجات از آن باید به رشته‌ای چنگ زنند و خود را نجات دهند. این رشته باید محکم باشد که در وسط راه آنان را رها نسازد؛ لذا از قرآن به «الحبل المتین» یاد شده که وسیله نجات انسان‌هاست و با توجه به این که پیمودن راه در ظلمات، سبب گمراهی و سقوط در پرتگاه‌هاست، قرآن تشبیه به نور آشکاری شد، که انسان را تا رسیدن به سر منزل مقصود بدرقه می‌کند.

در سومین و چهارمین ویژگی می‌فرماید: «قرآن شفا بخش و پر منفعت و سیراب کننده و فرو نشاننده عطش (تشنگان حق) است» (و الشفاء النافع، و الریّ (۱) النافع (۲)).

صفات نکوهیده و رذایل اخلاقی، چه آن‌ها که به فرد باز می‌گردد و چه آن‌ها که مربوط به جمعیت است، همچون بیماری‌های جانکاه و گاه کشنده است که داروی آن در جای جای قرآن مجید آمده است و از آن‌جا که مهم‌ترین عامل حیات، آب است در حیات

ص: ۱۴۵

۱- ۱) «ریّ» به معنای سیراب شدن است.

۲- ۲) «نافع» از ماده «نفع» (بر وزن نفع) در اصل به معنای فرورفتن آب است و در این‌جا به معنای سیراب شدن کامل است؛ به گونه‌ای که تشنگی کاملاً فرو نشیند.

معنوی انسان نیز قرآن مجید نقش آب را ایفا می کند، لذا امام علیه السلام آن را وسیله سیراب شدن تشنگان حق، شمرده است.

در پنجمین و ششمین وصف می فرماید: «قرآن، حافظ تمسک جوین و سبب نجات کسانی است که به دامنش چنگ می زنند» (و العصمه للمتمسک، و النجاه للمتعلق).

انسان در مسیر خود به سوی سعادت جاویدان، گاه لغزش هایی دارد و باید چیزی باشد که او را در لغزش ها حفظ کند تا سقوط نکند و پرتگاه هایی در پیش دارد که برای نجات از خطرها آن ها باید به جایی وابسته باشد.

در هفتمین و هشتمین ویژگی می فرماید: «کثری در آن راه ندارد تا آن را راست کنند و هرگز خطا نمی کند تا به راه حقش بازگرداند» (لا یعوّج فیقام، و لا یزیغ فیستعتب (۱)).

به یقین، کلام خدا که متکی به علم بی پایان پروردگار است هیچ گونه خلاف و انحراف و اشتباه و خطا در آن راه ندارد؛ چرا که خطا را کسی می کند که علمش محدود و قدرتش ناچیز باشد؛ نه آن کس که علم و قدرت بی پایان دارد و می دانیم یکی از نشانه های اعجاز قرآن، عدم وجود اختلاف و تضاد و خطا در آن است: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۲) در سوره کهف نیز می خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»؛ حمد، مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده اش) نازل کرد و هیچ گونه کژی در آن قرار نداد». (۳)

و در نهمین ویژگی می فرماید: «خواندن و شنیدن مکرّرش موجب کهنگی آن

ص: ۱۴۶

۱-۱) «یستعتب» از ماده «عتب» (بر وزن ثبت) در اصل به معنای ناراحتی درونی است و هنگامی که به باب استفعال می رود، به معنای جلب رضایت و خشنودی طرف است؛ گویا از طرف مقابل تقاضای عتاب و سرزنش می کند تا راحتی درونی اش فرو نشیند و به راه حق بازگردد.

۲-۲) نساء، آیه ۸۲.

۳-۳) کهف، آیه ۱.

نمی گردد» («و لا تخلقه كثره الرّد»، و لوج السّمع).

آری! مسلماً هر قدر آن را بخوانند و تکرار کنند باز هم روح پرور و شیرین تر و دلپذیرتر است؛ چرا؟ زیرا قرآن، کلام خداست و کلام او همچون ذاتش نامتناهی است و هر چه در آن تدبّر شود حقایق تازه ای کشف می شود و با پیشرفت علم و دانش بشری ابعاد تازه ای از آن آشکار می گردد و همان گونه که در حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائب؛ شگفتی های آن به شماره در نمی آید و نو آوری هایش به کهنگی نمی گراید». (۱)

و یا آن گونه که در حدیث معروف امام رضا علیه السّلام بیان شده است، در پاسخ این سؤال که چرا قرآن بر اثر فزونی انتشار و تکرار تلاوت کهنه نمی شود؛ بلکه هر روز شاداب تر است؟ فرمود: این به سبب آن است که خداوند آن را برای زمان معینی یا گروه خاصی قرار نداده؛ به همین دلیل در هر زمان تازه است و تا دامنه قیامت، نزد هر قومی با طراوت و شادابی می باشد. (۲)

و سرانجام در دهمین و یازدهمین ویژگی می فرماید: «آن کس که با قرآن سخن بگوید، راست می گوید، و آن کس که به آن عمل کند پیشی می گیرد» (من قال به صدق، و من عمل به سبق).

اشاره به این که قرآن، معیار حقّ و باطل و پیروزی و شکست است. آن ها که هماهنگ با قرآن، سخن می گویند، گفتارشان عین حقیقت است و آن ها که هماهنگ با آن عمل می کنند پیروزند. محتوای قرآن، عین واقعیت است و راه هایی که ارائه داده به سر منزل سعادت می رسد؛ چرا که در کلام خدا هیچ خطایی نیست؛ به همین دلیل هماهنگی با آن در گفتار و کردار انسان را به حقیقت می رساند.

ص: ۱۴۷

۱-۱) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۵۹۹.

۲-۲) بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۱۵.

و قام اليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الفتنه، و هل سألت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله عنها؟ فقال عليه السلام:

إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلَهُ: «الْمَ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» علمت أَنَّ الفتنه لا تنزل بنا و رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - بين أظهرنا. فقلت: يا رسول الله، ما هذه الفتنه الَّتِي أَخْبَرَكَ اللهُ تَعَالَى بِهَا؟ فقال: «يا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيَفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»، فقلت:

يا رسول الله، أو ليس قد قلت لي يوم أحد حيث استشهد من استشهد من المسلمين، و حيزت عَنِّي الشَّهاده، فشَقَّ ذلِكَ عَلَيَّ، فقلت لي: «أَبَشْر، فَإِنَّ الشَّهاده مِنْ وَرَائِكَ؟» فقال لي: «إِنَّ ذلِكَ لكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرِكَ إِذْن؟» فقلت: يا رسول الله، ليس هذا من مواطن الصَّبر، و لكن من مواطن البشري و الشُّكر.

(در ادامه این خطبه) مردی به پیا خاست، عرض کرد: ای امیر مؤمنان، ما را از آن فتنه (بزرگ) آگاه ساز! آیا در این باره از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله سؤال کردی؟ فرمود: (آری) هنگامی که خداوند آیه «الْمَ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» را نازل فرمود، من می دانستم آن فتنه و آن آزمایش بزرگ، تا زمانی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در میان ماست نازل نمی شود؛ از همین رو عرض کردم: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، منظور از این

آزمایش و فتنه بزرگ چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟ فرمود: ای علی! بعد از من اتمم در بوته آزمایش قرار می گیرند، عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! (درباره شهادت من چه می فرمایید؟) مگر در جنگ «احد»، بعد از آن که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد، به من نفرمودید بشارت باد بر تو که شهادت در پیش رو داری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مطلب همان گونه است که گفته ام؛ ولی در آن موقع چگونه صبر خواهی کرد؟ عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این از موارد صبر نیست (زیرا صبر در برابر مصیبت است) بلکه از موارد بشارت و شکر است (چرا که شهادت در راه خدا بزرگ ترین افتخار است).

شرح و تفسیر: آزمون و فتنه بزرگ!

آزمون و فتنه بزرگ!

در ادامه این خطبه چنین آمده است: «مردی به پا خاست، عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را از آن فتنه و آزمون (بزرگ) آگاه ساز و آیا در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردی؟» (وقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الفتنه، و هل سألت رسول الله صلی الله علیه و آله عنها؟).

این تعبیر نشان می دهد که در ذهن مردم چنین بوده که فتنه مهمی در پیش است و سؤال کننده می خواهد بداند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این فتنه خطرناک و ویرانگر، سخنی بیان فرموده است؟ امام علیه السلام در پاسخ او چنین فرمود: «(آری) هنگامی که خداوند آیه «الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ آیا مردم گمان کردند همین که گفتند: ایمان آوردیم، بدون آزمایش رها می شوند؟»، نازل فرمود، من می دانستم آن فتنه و آزمایش بزرگ تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین ماست نازل

نمی شود؛ از همین رو عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! منظور از این آزمایش و فتنه چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟» (فقال إنه لما أنزل الله سبحانه، قوله:

«الم أحيب الناس أن يُترَكوا أن يقولوا آمنا وهم لا يُفتنون» (۱) علمت أن الفتنه لا تنزل بنا و رسول الله -صلى الله عليه و آله- بين أظهرنا. فقلت: يا رسول الله، ما هذه الفتنه التي أخبرك الله تعالى بها؟).

سپس در ادامه چنین می افزاید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی بعد از من اتم در بوته آزمایش قرار می گیرند، عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، (درباره شهادت من چه می فرمایید؟) مگر در جنگ «احد»، بعد از آن که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد به من نفرمودی بشارت باد بر تو که شهادت از پی توست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مطلب همان گونه است که گفته ام؛ ولی بگو: در آن هنگام چگونه صبر خواهی کرد؟ عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این از موارد صبر نیست (زیرا صبر در برابر مصیبت است) بلکه از موارد بشارت و شکر است» (فقال: «يا علي، إن أمتي سيفتون من بعدى»، فقلت: يا رسول الله، أو ليس قد قلت لي يوم أحد حيث استشهد من استشهد من المسلمين، و حيزت (۲) عنى الشَّهاده، فشق ذلك على، فقلت لي: «أبشر، فإن الشَّهاده من ورائك (۳)؟» فقال لي: «إن ذلك لك كذلك، فكيف صبرك إذن؟» فقلت: يا رسول الله، ليس هذا من مواطن الصَّبر، ولكن من مواطن البشرى و الشُّكر).

ص: ۱۵۱

۱-۱) عنكبوت، آیات ۱-۲.

۲-۲) «حيزت» از ماده «حيازت» است؛ اگر با «الى» متعدی شود به معنای رسیدن به چیزی است و اگر با «عن» متعدی شود، مانند خطبه مذکور به معنای رسیدن به آن است.

۳-۳) «وراء» گاه به معنای پشت سر و گاه به معنای پیش رو می آید.

۱- پاسخ به چند سؤال

نخست این که تعبیرات یاد شده نشان می دهد که آیه «الْمَ أَوْ حَسِبَ النَّاسُ» مدّتی بعد از جنگ احد در مدینه نازل شده؛ در حالی که مفسران اتفاق نظر دارند که این سوره (عنکبوت) در مکه نازل شده است؛ در زمانی که خبری از جهاد نبود.

در پاسخ این سؤال گفته اند: معنای مکی بودن یک سوره این نیست که تمام آن در مکه نازل شده است؛ بلکه مانعی ندارد اکثر آن در مکه و یک یا چند آیه آن در مدینه نازل شده باشد، و به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن آیه را در این جا قرار داده باشند؛ همان گونه که سوره نحل به اتفاق علما جز سوره های مکی است؛ در حالی که سه آیه آخر آن، به یقین بعد از جنگ احد نازل شده است.

سؤال دوم این که علی علیه السلام بعد از نزول آیه مزبور از کجا دانست که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله آن فتنه بزرگ واقع نمی شود، در حالی که آیه، اشاره ای به این مطلب ندارد؟ پاسخ این سؤال نیز روشن است؛ زیرا منظور از فتنه و آزمایش بزرگ، خطر انحرافاتی است که از اصول و فروع دین، دامن امت را می گیرد و پیداست تا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است، جلوی چنین انحرافاتی را می گیرد؛ هنگامی که خورشید غروب کند، خفّاش ها به پرواز در می آیند و هنگامی که خورشید وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله غروب کند منافقان به جولان در می آیند و آزمون بزرگ شروع می شود! سؤال سوم این که فتنه و آزمونی که پیامبر صلی الله علیه و آله در این خطبه اشاره کرد- که بعد از من رخ می دهد- چه بوده است؟ در روایتی که مشروح تر از روایت نهج البلاغه است چنین می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَنَنَّ مِنْ بَعْدِي فَتَأْوِلُ الْقُرْآنَ وَتَعْمَلُ بِالرَّأْيِ وَتَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ بِالتَّبْيِذِ وَالسَّيِّحَةِ بِالْهَدْيَةِ وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ وَتَحْرَفُ الْكِتَابَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَتَغْلِبُ كَلِمَةَ الضَّلَالِ فَكُنْ جَلِيسَ بَيْتِكَ حَتَّى تَقْلُدَهَا فَإِذَا قَلَّدْتَهَا جَاشَتْ عَلَيْكَ الصُّدُورُ وَقَلَّبْتَ لَكَ الْأُمُورَ؛ امت من بعد از من

آزمایش می شوند. قرآن را مطابق میل خود تفسیر می کنند (و به هر بهانه ای حرام خدا را حلال می کنند)؛ شراب را به بهانه نبیذ (۱) و حرام و رشوه به صورت هدیه و ربا را با نام بیع، مجاز می شمردند و کتاب خدا را تحریف معنوی می کنند و سخن گمراهان غلبه می کند. تو در آن روز در خانه بنشین تا زمانی که به حکومت رسی؛ ولی هنگامی که حکومت در دست تو قرار گرفت، حسد در سینه ها به حرکت در می آید و (مخالفان و حاسدان) کارهای تو را به هم می ریزند (ولی تو استقامت کن).» (۲)

این حدیث را که ابن ابی الحدید در تفسیر این خطبه بیان کرده، به خوبی نشان می دهد که فتنه بزرگ، کدام فتنه بوده است. (۳)

چهارمین و آخرین سؤال این که: چرا علی علیه السلام درباره شهادت خود سؤال کرد؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که درباره این فتنه سخن گفت به شهادت او اشاره کرد؟ حال آن که در خطبه مورد بحث چیزی در این زمینه دیده نمی شود.

پاسخ این سؤال چنین است: همان گونه که گفتیم، مرحوم سید رضی (ره) خطبه را خلاصه کرده؛ در روایات مشروح تر چنین آمده است: علی علیه السلام بعد از آن که ماجرای این فتنه را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، تو به من وعده شهادت دادی؛ از خدا بخواه زودتر نصیب من کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تو به زودی شهید شوی چه کسی با «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» (آتش افروزان جمل و اصحاب معاویه و خوارج) پیکار می کند؟ آری، من به تو

ص: ۱۵۳

۱- ۱) منظور از «نبیذ»- همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده- این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای رفع سردی آب مدینه به یاران خود دستور داده بود، در ظرف های بزرگ ذخیره آب، تعدادی خرما بیندازند (نه به گونه ای که آب مضاف شود) ولی بعداً گروهی از منافقان این موضوع را بهانه کردند؛ مقدار زیادی خرما در آب می ریختند؛ تخمیر می شد و شراب رقیقی به دست می آمد و می خوردند!

۲- ۲) بحار الانوار، جلد ۳۲، صفحه ۲۴۳.

۳- ۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۲۰۶.

وَعَدَهُ شَهَادَتٍ دَادَهُ أَمْ وَشَهِيدٍ هَمَّ خَوَاهِي شَدَّ وَمَحَاسِنٍ تَوَازَ خُونِ فِرْقَتِ رَنَكِينِ خَوَاهِدَ شَدَّ. (أَمَّا إِنِّي وَعَدْتُكَ الشَّهَادَةَ وَ
سَتَشْهَدُ، تَضْرِبُ عَلِيَّ هَذِهِ فَتُخْضِبُ هَذِهِ). (۱)

۲- شهادت، افتخار است نه مصیبت

نکته بسیار جالبی که در این بخش از خطبه دیده می شود سخنی است که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام رد و بدل می شود؛ و آن این که پیغمبر سخن از صبر در برابر شهادت می گوید و علی علیه السلام سخن از شکر و بشارت. واکنشی این گونه با موضوع شهادت، نشانه اوج ایمان و عشق نسبت به ایثار در راه خدا و ارزش های والای اسلامی است که تاکنون از شخص دیگری جز آن حضرت نقل نشده است و گفتار آن حضرت به هنگامی که در محراب عبادت در خون خود غلطید «فزت و ربّ الکعبه؛ به خداوند کعبه پیروز شدم» ادامه همین جریان است.

ص: ۱۵۴

و قال: «يا عليّ، إنّ القوم سيفتنون بأموالهم، و يمتنون بدِينهم على ربّهم، و يتمنون رحمته، و يأمنون سطوته، و يستحلون حرامه بالشبهات الكاذبه، و الأهواء السّاهيه، فيستحلون الخمر بالنّبيذ، و السّحت بالهديه، و الرّبا بالبيع» قلت: يا رسول الله، فأبى المنازل أنزلهم عند ذلك؟ أم بمنزله ردّه، أم بمنزله فتنه؟ فقال: «بمنزله فتنه».

ترجمه

:

(پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی، مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می شوند.

دیندار بودن را منتی بر خدا قرار می دهند و (با این که مرتکب گناهان بزرگی می شوند) انتظار رحمت خدا دارند و خود را از خشمش در امان می بینند. حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس های غفلت زا حلال می شمارند. شراب را به نام «نبيذ»، و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت» حلال می پندارند. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، در چنین شرایطی، این افراد را که دارای چنین صفاتی هستند در چه مرتبه ای قرار دهم؟ آیا کار آن ها به منزله ارتداد و بازگشت از دین است یا به منزله فتنه و انحراف از احکام خدا؟ فرمود: به منزله فتنه بدان (و با آنان همچون مسلمانان خطا کار رفتار کن).

حرام خدا را با کلاه شرعی حلال می‌شمرند!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است در ادامه نقل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص فتنه و آزمون بزرگ که بعد از آن حضرت رخ می‌دهد، چنین می‌گوید: «آن حضرت (به من) فرمود: ای علی، مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می‌شوند. دیندار بودن را منتی بر خدا قرار می‌دهند و (با این که مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند) انتظار رحمت از خدا دارند و خود را از خشمش در امان می‌بینند. حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمرند. شراب را به نام «نیبذ»، و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت»، حلال می‌پندارند!» (و قال: «یا علی، إن القوم سیفتنون بأموالهم، و یمنون بدینهم علی ربهم، و یتمنون رحمته، و یأمنون سطوته، و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه، و الأهواء الساهیه، فیستحلون الخمر بالتیبذ، و السحت (1) بالهدیه، و الربا بالبیع»).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بخش از سخنش بر جزئیاتی از این آزمون بزرگ و فتنه فراگیر انگشت می‌نهد و به پنج وصف از اوصاف گروهی که امتحان می‌شوند اشاره می‌کند. قبل از هر چیز تصریح می‌کند که آن‌ها به اموالشان امتحان می‌شوند؛ اشاره به این که مال، عمده‌ترین وسیله امتحان آن‌هاست؛ همان گونه که در هر عصر و زمانی چنین است و دیگر این که آن‌ها گرفتار غرور بی‌دلیلی اند؛ چرا که مسلمان بودن خود را به رخ مردم می‌کشند و گویا منتی بر خدا دارند؛ با تمام آلودگی‌ها خود را مشمول رحمت خدا و در امان از عذاب او می‌پندارند و چنین است حال تمام گنهکاران مغرور و از خود راضی. قرآن مجید درباره گروهی از اعراب تازه مسلمان که دارای همین صفات بودند، می‌گوید:

ص: ۱۵۶

۱ - ۱) «سحت» در اصل به معنای جدا کردن پوست چیزی است، سپس به هر مال نامشروعی مخصوصاً «رشوه» اطلاق شده است؛ زیرا این گونه اموال، صفا و طراوت و برکت را از انسان دور می‌کند؛ همان گونه که درخت پوست‌کنده پژمرده می‌شود.

«يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ آن ها بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند؛ بگو:

اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید؛ بلکه خدا بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر (در ادعای ایمان) راستگوئید». (۱)

و از ویژگی های دیگر آن ها این است که کارهای حرام را که مورد علاقه آن هاست، زیر پوشش های فریبنده ای قرار می دهند یا برای این که مردم را بفریبند و یا حتی وجدان خود را نیز فریب دهند، به سراغ شراب می روند. وقتی به آن ها گفته شود: شراب از محرّمات مسلم است می گویند: این همان نبیدی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش از آن می نوشیدند؛ در حالی که آن نبی نه مسکر بود و نه حرام؛ بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که یارانش بعد از ورود به مدینه از سرد بودن طبیعت آب مدینه و ناراحتی های گوارشی شکایت کردند، به آنها فرمود: چند دانه ای خرما درون خمره آب بریزید تا مشکل شما بر طرف گردد. این آب نه مضاف می شد و نه خرما در حدی بود که مسکر شود. از آن می نوشیدند و وضو می گرفتند؛ ولی بعضی از گمراهان آن را بهانه کردند؛ مقدار زیادی خرما در آب می ریختند و در جای گرمی قرار می دادند تا تخمیر و به مسکر تبدیل شود و آن را به نام نبی می نوشیدند. (۲)

همچنین بسیاری از افراد گناهکار و ضعیف الایمان در گذشته و حال، نام رشوه را هدیه می گذاشتند و نیز در پوشش معاملات صوری به ربا خواری مشغول شده و می شوند.

بدیهی است در محیطهای مذهبی که گناه آشکار، مشکلات زیادی دارد گنهکاران ترجیح می دهند که اعمال خود را در پوشش عناوین فریبنده ای انجام دهند. این همان است که به نام فتنه و آزمون بزرگ از آن خبر داده اند.

و در آخرین جمله از این بخش از خطبه می خوانیم که علی علیه السلام می گوید: «عرض کردم:

ص: ۱۵۷

۱-۱) حجرات، آیه ۱۷.

۲-۲) به کتاب کافی، جلد ۶، صفحه ۴۱۶، حدیث ۳ مراجعه کنید.

ای رسول خدا، در چنین شرایطی این گونه افراد را که دارای چنین صفاتی دارند، در چه مرتبه ای قرار دهم؟ آیا کار آن ها به منزله ارتداد و بازگشت از دین است و یا به منزله فتنه و انحراف از احکام خدا؟ فرمود: آن را به منزله فتنه بدان (و با آن ها همچون مسلمانان خطا کار رفتار کن)» (قلت: یا رسول الله، فبأی المنازل أنزلهم عند ذلک؟ أ بمنزله رده (1)، أم بمنزله فتنه؟ فقال: «بمنزله فتنه»).

با توجه به این که این افراد ظاهراً دو اصل اساسی دین (توحید و نبوت) را قبول داشتند و انحراف شدید آن ها در برنامه های عملی بود؛ حتی ضروریات دین را به ظاهر انکار نمی کردند و مخالفت های خود را در پوشش عناوین حلال به اصطلاح انجام می دادند؛ لذا حکم ارتداد بر آن ها جاری نمی شد و علی علیه السلام هم هرگز با آنان همچون مرتد عمل نکرد.

نکته: رگ، رگ است این آب شیرین، آب شور

رگ، رگ است این آب شیرین، آب شور

آن چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد فتنه و آزمون بزرگ در این حدیث بیان فرموده نه تنها در عصر حکومت علی علیه السلام که در عصر ما نیز با تمام ویژگی ها خود نمایی می کند. بسیاری از افراد، هنگامی که پای مال و ثروت نامشروع به میان می آید، گام های شان می لغزد؛ خود را در صف مؤمنان می پندارند؛ گویی بر خدا منت می نهند که مسلمانند و امید به رحمت او دارند! و از همه بدتر ارتکاب گناهان بزرگ در پوشش های عناوین مباح و فریبنده یا به تعبیر دیگر تقلب نسبت به قانون یعنی از پوشش های ظاهراً قانونی برای فرار از واقعیت قانون استفاده می کنند.

ص: ۱۵۸

۱-۱) «رده» (بر وزن مکّه) به معنای یک بار بازگشت از چیزی است و «رده» (بر وزن فتنه) به معنای ارتداد و بازگشت از دین است. در خطبه مذکور معنای دوّم مورد نظر است.

امروز با چشم خود می بینیم بسیاری از ربا خواران به انواع حيله ها متوسل می شوند؛ گاه به اسم فروختن اسکناس به اسکناس؛ گاه از طریق «ضمم ضمیمه» یعنی شیء ارزانی را به مال مورد نظر ضمیمه کردن و آن را به قیمت های گزاف فروختن؛ گاهی به نام کارمزد و گاه بیع شرطهای دروغین یا حق العمل و پورسانت و جریمه دیر کرد و بهانه تورم و امثال این عناوین کاذبه ربا را حلال می شمردند و کار به جایی رسیده که تحقق حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را کاملاً احساس می کنیم که فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرِّبَا فَإِنَّ لِمَ يَأْكُلُهُ أَصَابَهُ مِنْ غَبَارِهِ (۱)؛ زمانی بر مردم می رسد که ربا دامان همه را می گیرد؛ حتی کسانی که از آن بر کنارند گرد و غبارش بر دامانشان می نشیند».

به یقین، این نوع مخالفت با قوانین الهی از مخالفت صریح و آشکار بدتر و خطرناک تر است؛ زیرا ممکن است به سرعت در جامعه فراگیر شود، بی آن که به مانعی برخورد کند؛ در حالی که گناهان آشکار چنین نیست و در یک جامعه مذهبی با موانع زیادی برخورد می کند. افزون بر این، این گونه فرار از قانون، گناه مضاعفی است؛ هم گناه ربا خواری است و هم ربا کاری و بازی با احکام دین.

به تعبیر دیگر، در این نوع فرار از قانون، تنها صورتی از قانون و حکم الهی باقی می ماند؛ بی آن که محتوا و فلسفه آن وجود داشته باشد؛ مثلاً- تحریم ربا خواری به دلیل مفاسد زیادی است که در نظام اقتصادی جامعه به وجود می آید و سبب فاصله طبقاتی و ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن فقیران می گردد؛ به همین جهت زشتی آن از زنای با محارم بیش تر شمرده شده و به جنگ با خدا معرفی شده است و در احادیث اسلامی، هفت نوع مفسده مختلف برای آن ذکر شده که در بحث ربا شرح داده ایم. (۲)

آیا با یک صورت سازی و مثلاً اضافه کردن یک سیر نبات یا یک قوطی کبریت با یک

ص: ۱۵۹

۱- ۱) مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۳۳۳.

۲- ۲) به کتاب «ربا و بانکداری» تألیف «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» مراجعه کنید.

معامله سنگین ربوی، همه این مفاسد حل می شود؟! هرگز! آیا به گفته مرحوم وحید بهبهانی تمام مشکل در کلمه سحت و ریاست؟ و تمام گناه ربا فقط به این الفاظ بر می گردد یا حکمتی در این حکم بوده، که باید ملحوظ شود؟! ***

ص: ۱۶۰

و من خطبه له علیه السّلام

یحثّ الناس علی التّقوی

(۱)

از خطبه های امام علیه السّلام است که در آن، مردم را به تقوا، تشویق و ترغیب می کند.

خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام علیه السّلام مانند بسیاری از خطبه های نهج البلاغه، سخن را با حمد و ثنای الهی شروع می کند؛ سپس در چند بخش به مسائل حساسی می پردازد. در بخش اول از عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان - که سرنوشت مشابهی با ما دارند - سخن می گوید و ما را به اعماق تاریخ گذشته فرو می برد تا آینده خویش را آشکارا ببینیم و راه

ص: ۱۶۱

۱-۱) سند خطبه: گرچه محتوای خطبه به قدری والاست و الفاظ فصیح و بلیغ که صادر شدن آن مانند سایر خطبه های نهج البلاغه از غیر امام معصوم علیه السّلام بسیار بعید است؛ ولی با این حال به بعضی از مدارکی که در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده اشاره می کنیم: «ابن اثیر» عالم لغوی در «نهایه» در ماده «شول» و همچنین ماده «ربک» به بخش هایی از این خطبه اشاره می کند و در غرر الحکم نیز بعضی از جمله های این خطبه با مقداری تفاوت بیان شده است که نشان می دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است.

سعادت را پیدا کنیم.

در بخش دوّم، به اهمّیت تقوا و برگرفتن زاد و توشه از زندگی دنیا برای آخرت اشاره می کند و هشدار می دهد که پایان زندگی هیچ کس نمایان نیست. بکوشید تا غافلگیر نشوید.

در بخش سوّم از مراقبان الهی نسبت به اعمال انسان از جمله اعضای پیکر هر شخص و فرشتگانی که حافظان اعمالند، یاد می کند.

در بخش چهارم به پایان زندگی و عالم غربت قبر و خانه تنهایی و فنای دنیا و بر پایی قیامت اشاره کرده، با جملات کوتاه و تکان دهنده ای در این زمینه، خطبه را به پایان می برد.

ص: ۱۶۲

الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحا لذكره، و سببا للمزيد من فضله، و دليلا على آلائه و عظمته.

عباد الله، إنَّ الدهر يجري بالباقيين كجريه بالماضين؛ لا يعود ما قد ولى منه، و لا يبقى سرمد ما فيه.

آخر فعاله، كأوله. متشابهه أمور، متظاهره أعلامه. فكأنكم بالساعة تحذوكم حدو الزاجر بشوله: فمن شغل نفسه بغير نفسه تحير في الظلمات، و ارتبك في الهلكات، و مدّت به شياطينه في طغيانه، و زينت له سيء أعماله. فالجنّه غايه السيّاقين، و النار غايه المفرّطين.

ترجمه

:

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت ها و عظمتش ساخته است.

بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن سان می گذرد که بر پیشینیان گذشت. آن چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی گردد و آن چه در آن هستیم جاودان نمی ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست. امورش شبیه به یکدیگر و نشانه هایش روشن و آشکار است. گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می راند؛ همان گونه که ساربان، شتران سبکبار را. آن کس که به غیر خویش پردازد و از خود غافل شود، در تاریکی ها سرگردان می ماند و در مهلکه ها گرفتار می شود. شیاطین او را در طغيانش به

پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش نیک جلوه می‌دهند. بهشت سر منزل پیش تازان (در طاعت خدا) و آتش دوزخ پایان کار کوتاهی کنندگان و تقصیر کاران است.

شرح و تفسیر: توجهی دیگر به مبدأ و معاد

توجهی دیگر به مبدأ و معاد

امام علیه السلام خطبه را با حمد خداوند اما با تعبیرات تازه ای آغاز می‌کند و می‌فرماید: «حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است» (الحمد (۱) لله الذي جعل الحمد مفتاحاً لذكره، و سبباً للمزيد من فضله، و دليلاً على آلائه و عظمته).

در این که منظور از «ذکر» در این جا چیست؟ گاه گفته شده: قرآن مجید است که در بعضی از آیات قرآن از آن به ذکر تعبیر شده؛ چرا که سوره حمد سرآغاز آن می‌باشد (بنابر این که سوره حمد، نخستین سوره ای باشد که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده یا قرآن به صورت کنونی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور حضرتش گردآوری شده و سوره حمد سرآغاز آن بوده باشد (۲)).

و یا این که به چندین سوره از قرآن اشاره است که با حمد خدا آغاز می‌شود (سوره های حمد، انعام، کهف، سبأ و فاطر).

یا این که ذکر، اشاره به هر گونه یاد خداست و در احادیث اسلامی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که «کل کلام لا يبدأ فيه بحمد الله فهو أجزم؛ هر سخنی که با حمد خدا

ص: ۱۶۴

۱-۱) «حمد» در لغت به معنای ستایش کردن در مقابل کار یا صفت نیک اختیاری است و از آن جا که یکی از کارهای بسیار نیک، بخشیدن نعمت به نیازمندان است، این واژه به معنای شکر نیز به کار می‌رود.

۲-۲) این احتمال را در تفسیر نمونه در بحث سوره حمد تقویت کرده ایم و نام گذاری این سوره به «فاتحه الكتاب» را در روایات نبوی دلیل بر آن می‌دانیم.

شروع نشود بریده است» (۱).

به همین دلیل، سرآغاز غالب خطبه های پیامبر اکرم و معصومین علیهم السّلام را حمد و ستایش پروردگار مشاهده می کنیم و جمله «سببا للمزید من فضله» اشاره به آیه شریفه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» می باشد که شکر و حمد خدا را مایه فزونی نعمت قرار داده است. (۲)

توجه داشته باشید که در بسیاری از آیات قرآن، حمد به معنای شکر به کار رفته است.

و جمله «دلیل- علی آلائه و عظمته» اشاره به این است که هنگامی که حمد و ستایش و شکر خدا را به جا می آوریم هم به نعمت های گوناگون او توجه می کنیم و هم به مقام عظمتش.

سپس امام علیه السّلام بندگان خدا را مخاطب قرار داده و نسبت به ناپایداری دنیا هشدار می دهد و به عبرت گرفتن از پیشینیان توصیه می کند و می فرماید: «بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن سان می گذرد که بر پیشینیان گذشت!» (عباد الله، إنّ الدّهر یجری بالباقین کجریه بالماضین).

این سخن، اشاره به مطلب معروفی است که می گوئیم تاریخ همواره تکرار می شود و حوادث امروز-با تفاوت مختصری- همچون حوادث دیروز است. و بعد در توضیح آن می فرماید: «آن چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی گردد و آن چه در آن هستیم جاودان نمی ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست؛ آموزش شبیه به یکدیگر و

ص: ۱۶۵

۱- ۱) فقه السّیئه، جلد ۲، صفحه ۲۳۰. (در این زمینه روایات دیگری در کتاب «مغنی ابن قدامه» و «نیل الأوطار شوکانی» نیز نقل شده است).

۲- ۲) این جمله، نشان می دهد که از میان احتمالات سه گانه مزبور در مورد حمد، احتمال سوّم مناسب تر است.

۳- ۳) «دهر» به گفته راجب در مفردات، در اصل اسمی است برای مجموع عمر جهان؛ سپس به معنای وسیع تری که عبارت از روزگار و زمان و تاریخ زندگی بشر است اطلاق شده؛ گاه به معنای مردم زمانه و گاه به معنای خالق زمان نیز به کار می رود.

نشانه هایش روشن و آشکار است» (لا یعود ما قد ولی منه، ولا یبقی سرمد ما فیه).

آخر فعاله، كأوله. متشابهه أموره، متظاهره أعلامه) .

آری، اگر دقت کنیم سلسله ای از اصول کلی را بر تاریخ بشر حاکم می بینیم که هر روز در چهره جدیدی خود را نشان می دهد و به همین دلیل، هر کس می تواند به آینده خود با دقت در تاریخ گذشتگان، آگاه شود؛ چرا که تاریخ دیروز آینه تمام نمای امروز است.

پیوسته گروهی به قدرت می رسند و همه چیز را در قبضه خود می گیرند؛ چیزی نمی گذرد که ناتوان می شوند و قدرت را به اختیار یا به اجبار به دیگران می سپارند.

هنگامی که سرآمد حکومت آن ها فرا رسید به حکم قطعی پروردگار باید جای خود را به دیگران دهند: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» .

همواره گروهی متولد می شوند؛ سپس به جوانی می رسند بعد وارد مرحله پیری و ناتوانی می شوند و همچون برگ خشکیده ای در برابر تندباد اجل قرار می گیرند و به مردگان می پیوندند و در زیر خاک های تیره و تاریک پنهان می شوند.

زادن و کشتن و پنهان کردن چرخ را رسم و ره دیرین است!

سپس امام علیه السلام با ذکر این مقدمه به چند نصیحت و اندرز پر معنا پرداخته، می فرماید:

گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می راند؛ همان گونه که ساریان شتران سبکبار را! (فكأنكم بالساعة تحذوكم (۱) حدو الزاجر بشوله) .

با توجه به این که زاجر به ساریانی گفته می شود که با شدت، شتران را می راند و «شول» (جمع شائله) به شترانی گفته می شود که سبکبار باشند؛ یعنی مدتی از وضع حملشان گذشته و پستانشان خشکیده است و طبیعتا ساریان ملاحظه حال آن ها را نمی کند، چنین نتیجه می گیریم که روزگار و سرآمد عمر با شدت هر چه بیش تر مردم را به سوی فنا می راند.

ص: ۱۶۶

۱- ۱) «تحذو» از ماده «حدو» و «حدی» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساریان ها می خوانند؛ ولی سپس به هر گونه راندن و سوق دادن اطلاق شده است.

شب‌ها و روزها به سرعت می‌گذرد. سال و ماه‌ها طی می‌شود. حوادث غیرمنتظره، بیماری‌ها، بلاها، جنگ‌ها و امور دیگری از این قبیل همه و همه، انسان‌ها را هدف گرفته‌اند.

بعد از این هشدار، همگان را به این حقیقت متوجه می‌سازد و می‌فرماید: «آن کس که به غیر خویش پردازد و از خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیان‌ش به پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش جلوه می‌دهند!» (فمن شغل نفسه بغير نفسه تحير في الظلمات، و ارتبك (1) في الهلكات، و مدت به شیاطینه فی طغيانه، و زينت له سيء اعماله).

هر انسانی مجموعه‌ای از عیوب و نقصان‌ها و نقاط ضعف را در خود دارد و تنها راه نجات او پرداختن به اصلاح آن‌هاست تا به تدریج به صورت انسان کاملی درآید و شایسته قرب خدا و نام‌والای خلیفه‌الله شود؛ ولی کسی که به بیرون خویش یعنی به انسان‌های دیگر یا مسایلی از قبیل: مال و مقام و ثروت و جاه پردازد، سرگردانی و گرفتاری او یقینی است و از آن اسفبارتر این که شیاطین، چنین انسان غافلی را در طغیان‌ش تشویق می‌کنند و اعمال زشت او را چنان زینت می‌دهند که جزو نقاط قوت خود می‌شمرد و به آن افتخار می‌کند. بدیهی است چنین انسان گرفتاری راه نجاتی نخواهد داشت.

قرآن مجید درباره این گونه افراد می‌فرماید: «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ آن‌ها همچون کسی‌اند که در ظلمت‌ها گرفتار شده و از آن خارج نمی‌گردد. آری، این‌گونه برای کافران، اعمال زشتی را که انجام می‌دادند، تزئین شده است». (۲)

و در پایان این بخش به سرنوشت نهایی و سرانجام کار اشاره کرده، می‌فرماید:

ص: ۱۶۷

۱-۱) «ارتبك» از ماده «ربك» (بر وزن ربط) به معنای پریشان و درهم شدن کار است؛ به گونه‌ای که نجات برای انسان مشکل شود.

۲-۲) انعام، آیه ۱۲۲.

«بهشت، سرمنزله پیش تازان و آتش دوزخ پایان کار تقصیر کاران است» (فالجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، و النَّارُ غَايَةُ الْمَفْرُطِينَ).

منظور از «سابقین» سبقت گیرندگان در مسیر طاعت خداست؛ که سرمنزله مقصودشان بهشت است؛ همان گونه که قرآن می فرماید: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا». (۱)

و جمله «و النَّارُ غَايَةُ الْمَفْرُطِينَ» اشاره به کسانی است که به علت کوتاهی و تقصیر و از دست دادن فرصت ها گرفتار خسران و زیان شده و سرانجام شان دوزخ است؛ همان گونه که قرآن درباره این افراد می گوید: «روز قیامت می گویند: ای افسوس بر ما که درباره قیامت کوتاهی کردیم!» «قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا». (۲)

نکته: چگونه تاریخ تکرار می شود؟

چگونه تاریخ تکرار می شود؟

تاریخ بشر مجموعه ای است از حوادث بی شمار و بسیار متنوع و گوناگون؛ ولی هنگامی که درست در آن دقت می کنیم می توانیم ویژگی هایی برای حوادث گوناگون آن پیدا کنیم و همه را در گروه های معین و عناوین خاصه بگنجانیم، بخشی از آن ویژگی ها چنین است:

۱- زوال سریع نعمت ها و قدرت ها: آری نعمت ها و قدرت ها به سرعت می آیند و می روند و جای خود را به دیگری می سپارند.

۲- ناپایداری: از ویژگی های حوادث این جهان، ناپایداری است. تا انسان به چیزی دل خوش می کند، آن را از دست می دهد و تا به کسی دل می بندد، جای خالی او را مشاهده می کند.

ص: ۱۶۸

۱- ۱) حدید، آیه ۲۱.

۲- ۲) انعام، آیه ۳۱.

۳- بی وفایی در مردم دنیا و حوادث این جهان، یکی دیگر از صفات چشمگیر است؛ تا آن جا که به صورت ضرب المثل درآمده، می گویند: «دنیا به چه کسی وفا کرده که به ما کند؟».

۴- غرورها و شکست های ناشی از آن: تاریخ جهان، افراد و گروه های زیادی را به خاطر دارد که روزی پیروز شدند و در پی پیروزی مغرور گشتند؛ ولی سرانجام غرورشان آن ها را بر خاک ذلت نشانده و بینی آن ها را به خاک مالید.

۵- تغییر حالات و روحیات: نزدیک ترین دوستان انسان، گاه خطرناک ترین دشمن او می شوند. گاهی دوستان دیروز، دشمنان امروزند. این ویژگی مخصوصا در میان حاکمان و سیاستمداران جهان کاملا به چشم می خورد.

۶- زمینه های محبت و نفرت: آن چه باقی می ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی ها، محبت ها، جوانمردی ها و اخلاص هاست و آن چه مایه نفرین و لعنت و بدنامی می شود، ظلم و ستم ها و ناجوانمردی هاست.

ص: ۱۶۹

اعلموا، عباد الله، أن التقوى دار حصن عزيز، و الفجور دار حصن ذليل، لا يمنع أهله، و لا يحرز من لجأ إليه. ألا و بالتقوى تقطع حمه الخطايا، و باليقين تدرك الغايه القصوى.

عباد الله، الله الله في أعز الأنفس عليكم، و أحبها إليكم: فإن الله قد أوضح لكم سبيل الحق و أنار طريقه. فشقوه لازمه، أو سعاده دائمه! فتروا في أيام الفناء لأيام البقاء. قد دللتم على الزاد، و أمرتم بالظعن، و حثتكم على المسير؛ فإنما أنتم كركب وقوف، لا يدرون متى يؤمرون بالسير. ألا فما يصنع بالدنيا من خلق للآخرة! و ما يصنع بالمال من عمّا قليل يسلبه، و تبقى عليه تبعته و حساباه! عباد الله، إنه ليس لما وعد الله من الخير مترك، و لا فيما نهى عنه من الشر مرغب.

عباد الله، أحمذروا يوما تفحص فيه الأعمال، و يكثر فيه الزلزال و تشيب فيه الأطفال.

:

بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می کند) و فجور و بی تقوایی، حصار است سست و بی دفاع که ساکنانش را (از خطرهای) باز نمی دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی کند. آگاه باشید

با تقوا می توان نیش زهر آلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید.

بندگان خدا! خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب ترین نفوس نسبت به خویش باشید (دست کم بر خود رحم کنید)؛ چرا که خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی؛ حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه فراهم سازید، زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است و با سرعت شما را به حرکت در آورده اند. شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده و نمی دانید چه وقت دستور حرکت به او داده می شود. بدانید آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیا پرستی) چه کار دارد؟ و آن کس که به زودی ثروتش را از او می گیرند، با اموال و ثروت دنیا چه می کند؟ ثروتی که (سودش برای دگران است و) مؤاخذه و حسابش بر او. ای بندگان خدا! آن چه را خداوند وعده نیک نسبت به آن داده است جای ترک نیست و آن چه را از بدی ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی باشد. ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می شود، بر حذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می شوند!

شرح و تفسیر: ناپایداری دنیا

ناپایداری دنیا

در این بخش از خطبه امام علیه السلام بعد از بیانات گذشته پیرامون ناپایداری دنیا و آماده ساختن مخاطبان خود برای شنیدن اندرزهای نافع و سودمند می فرماید: «بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می کند) و فجور و بی تقوایی، حصاری سست و بی دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی کند» (اعلموا، عباد الله، أن التَّقوی دار حصن عزیز، و الفجور دار حصن ذلیل، لا یمنع أهله، و لا یحرز من لجأ إلیه).

ص: ۱۷۲

اشاره به این که تقوا که یک ملکه نیرومند باز دارنده باطنی است، انسان را از آلودگی به گناهان باز می‌دارد و همین امر سبب می‌شود از پیامدهای نامطلوب گناه در دنیا و آخرت در امان بماند؛ به عکس افراد بی تقوا در برابر وسوسه های نفس و شیاطین جن و انس نفوذ پذیرند و به آسانی در پرتگاه گناه می لغزند و سقوط آن ها سبب رسوایی در دنیا و عذاب الهی در آخرت می‌شود.

سپس دوّمین اثر مهم تقوا را چنین بیان می‌فرماید: «آگاه باشید با تقوا می‌توان نیش زهر آلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید» (ألا و بالتقوى تقطع حمة [\(۱\)](#) الخطايا، و باليقين تدرک الغايه القصوى). .

امام علیه السلام در این جا گناهان را به حیوانات گزنده سمی همچون مار و عقرب تشبیه کرده که تقوا نیش زهر آلود آن ها را قطع می‌کند. آری! تقوا پادزهری است مؤثر و حیات بخش و از آن جا که تقوا و یقین، لازم و ملزوم یکدیگرند می‌فرماید: کسی که بر مرکب یقین سوار شود به سر منزل مقصود خواهد رسید. یقین، عامل حرکت است و تقوا بر طرف کننده موانع راه. همیشه بی تقوایی ها از ضعف یقین سرچشمه می‌گیرد. آیا کسی که به این آیه یقین دارد که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»؛ به یقین کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند» [\(۲\)](#)، می‌تواند مال یتیم بخورد؟ آیا کسی را پیدا می‌کنید که قطعه ای از آتش سوزان را بردارد و در دهان بگذارد؟! آن گاه امام علیه السلام برای تحریک مخاطبان و تشویق آن ها به برگرفتن زاد و توشه از این دنیای فانی می‌فرماید: «ای بندگان خدا، خدا، خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب ترین نفوس نسبت به خویش باشید» (عباد الله، الله الله فى أعزّ الأنفس عليكم، و

ص: ۱۷۳

۱-۱) «حمة» که گاه «حّمه» (بر وزن قوه) نیز تعبیر شده به معنای نیش حشرات و مار و عقرب و مانند آن است و گاه به سمّ آن ها اطلاق شده است.

۲-۲) نساء، آیه ۱۰.

أحبها إليك). .

به یقین منظور از عزیزترین نفوس در این عبارت، خود انسان است؛ چرا که حبّ ذات، طبیعی هر انسانی است و اگر به اشخاص و اشیای دیگر علاقه دارد از پرتو حبّ ذات است؛ چرا که آن‌ها را در سرنوشت خود مؤثر می‌داند (بگذریم از گروه بسیار اندکی که خویشتن خویش را به کلی فراموش می‌کنند؛ جز خدا نمی‌بینند و جز خدا نمی‌جویند و جز خدا نمی‌خواهند).

به هر حال، مقصود این است که شما اگر به هیچ کس رحم نمی‌کنید دست کم به خود رحم کنید و اگر منافع هیچ کس را در نظر نمی‌گیرید، حداقل منافع خود را در نظر بگیرید که این علاقه به خویشتن، جزء فطرت شماست.

و به دنبال آن، هشدار می‌دهد: «خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است، و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی» (فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طَرَفِهِ. فَشَقُوهُ لَازِمَةٌ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ!).

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان اسباب رسیدن به سعادت دایمی و پرهیز از شقاوت همیشگی پرداخته، چنین می‌فرماید: «حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه تهیه کنید. زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است، و با سرعت شما را به حرکت در آورده اند» (فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. قَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَأَمَرْتُمْ بِالطَّعْنِ (۱)، وَ حَثَّيْتُمْ (۲) عَلَى الْمَسِيرِ).

ناگفته پیداست که منظور از تهیه زاد و توشه همان زاد و توشه تقوا و اعمال صالح است که در قرآن مجید به آن اشاره شده: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ زاد و توشه بیندوزید که بهترین زاد و توشه، تقواست». (۳)

ص: ۱۷۴

۱-۱) «ظعن» به معنای کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر است.

۲-۲) «حثتم» از ماده «حث» (بر وزن صف) به معنای برانگیختن و با شتاب بردن است.

۳-۳) بقره، آیه ۱۹۷.

جمله «أمرتم بالظعن...» می تواند اشاره به امر تشریحی الهی باشد که در آیات مربوط به فنای دنیا و این که هر کسی سرانجام طعم مرگ را می چشد به دلالت التزامی آمده است و می تواند اشاره به امر تکوینی باشد؛ زیرا خداوند اسباب و عوامل حرکت را چنان آفریده که کودکان به سرعت جوان و جوانان پیر و پیران به سوی دیار بقا می شتابند و با جمله «و سارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (۱) دستور سیر سریع را به سوی اسباب آمرزش و مغفرت صادر فرموده است.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه نیز می خوانیم که امام علیه السلام خطاب به فرزندش (امام حسن علیه السلام) می فرماید: «یا بنی اَنْ مِنْ کانت مطیته اللیل و النهار، فإِنَّه یسار به و إن کان واقفا، و یقطع المسافه و إن کان مقیما و ادعا؛ پسرم! آن کس که مرکبش شب و روز است، همواره در حرکت خواهد بود؛ هر چند ظاهرا ساکن است و قطع مسافت می کند؛ گرچه در جای خود ایستاده و راحت است».

و در ادامه سخن تشبیه رسا و گویایی برای مردم دنیا ذکر کرده، می فرماید: «شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده، و نمی دانید چه وقت دستور حرکت به شما داده می شود» (فإنما أنتم کرکب (۲) و قوف، لا یدرون متی یأمرون بالسیر).

ممکن است این سؤال مطرح شود که امام علیه السلام در جمله «أمرتم بالظعن...» می فرماید:

فرمان حرکت صادر شده، در حالی که در جمله «لا یدرون متی یأمرون بالسیر» (نمی دانند چه وقت دستور حرکت داده می شود) می فرماید: هنوز دستور حرکت صادر نشده؛ این دو تعبیر چگونه با یکدیگر سازگار است؟ با قدری توجه در می یابیم که اولی اشاره به حرکت در دنیا به سوی کمال و سرعت

ص: ۱۷۵

۱-۱) آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲-۲) «رکب» جمع راکب در اصل به معنای شتر سوار است؛ ولی معمولا این واژه به معنای کاروان به کار می رود.

و شتاب در فراهم کردن اسباب مغفرت و دومی اشاره به کوچ کردن از دنیا به سوی آخرت می باشد و ابهام برطرف می گردد.

به هر حال، این تشبیه به صورت دیگری در کلمات قصار آمده است؛ آن جا که می فرماید: «أهل الدنیا کرکب یسار بهم و هم نیام؛ اهل دنیا همچون قافله ای اند که آن ها را به پیش می رانند، در حالی که در خوابند». (۱)

این خواب، همان حالت غفلتی است که برای بسیاری از مردم حاصل است.

سپس برای روشن تر شدن این حقیقت، چنین می فرماید: «آگاه باشید! آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیا پرستی) چه کار دارد؟! او آن کس که به زودی ثروتش را از او می گیرند دیگران با اموال و ثروت دنیا چه می کند؟! ثروتی که (سودش برای است و) مؤاخذه و حسابش بر او است!» (ألا فما یصنع بالدنیا من خلق للآخرة! و ما یصنع بالمال من عمّا قلیل یسلبه، و تبقی علیه تبعته (۲) و حساب به!).

اگر منزلگاه اصلی ما آخرت است و دنیا گذرگاهی بیش نیست، چرا این قدر به دنیا دل بسته ایم؟ و اموالی که چند روزی به رسم امانت در دست ما سپرده شده و سرانجام آن را به دیگران می سپاریم و در قیامت حساب و کتابش را باید پس دهیم چرا این همه برای به دست آوردنش جانفشانی می کنیم و حلال و حرام را به هم می آمیزیم؟ امام علیه السّلام در ادامه این سخن برای ترغیب و تشویق مردم به خیرات و نیکی ها و پرهیز از بدی ها از دو منطبق مؤثر دیگر بهره می گیرد:

نخست می گوید: «ای بندگان خدا! آن چه را خداوند وعده نیک بر آن داده است جای ترک نیست و آن چه را از بدی ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی باشد!» (عباد الله، إنه لیس لما وعد الله من الخیر مترک، و لا فیما نهی عنه من الشرّ مرغب).

ص: ۱۷۶

۱-۱) کلمات قصار، شماره ۶۴.

۲-۲) «تبعه» از ماده تبع (بر وزن خبر) به معنای متابعت کردن است و «تبعه عمل» به کیفرهایی گفته می شود که پس از ارتکاب گناه، دامان انسان را می گیرد.

اشاره به این که آن کس که امر و نهی کرده و وعده پاداش و کیفر داده یک فرد عادی نیست که جای گفتگو و تردید در آن باشد؛ خداوند قادر قهار چنین فرموده است.

و در تعبیر دوم می فرماید: «ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می شود، بر حذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می شوند» (عباد الله، احذروا یوما تفحص فیہ الأعمال، و یکثر فیہ الزلزال، و تشیب (۱) فیہ الأطفال).

در آن روز، تمام اعمال، هر چند ظاهراً کوچک و ناچیز باشد با دقت و سخت گیری بررسی خواهد شد؛ همان گونه که قرآن مجید می گوید: «یا بُنَّیْ اِنَّهَا اِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صِخْرِهِ اَوْ فِی السَّمَاوَاتِ اَوْ فِی الْاَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِیْفٌ حَبِیْرٌ»؛ اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان ها و زمین قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است». (۲)

و منظور از فزونی زلزله در آن روز، تزلزل افکار و لرزیدن دل ها از هول محشر و وحشت از نتیجه اعمال است.

درست است که در پایان این جهان، زلزله به معنای حقیقی، تمام جهان را به لرزه در می آورد و همه چیز زیر و رو می شود؛ ولی آن چه در بالا- آمده مربوط به صحنه محشر است که در آن جا زلزله به معنای حقیقی آن وجود دارد؛ بلکه هر چه هست اضطراب است و وحشت و تزلزل خاطرها.

تعبیر به «تشیب فیہ الأطفال» کنایه از شدت و عمق وحشت آن صحنه است که در

ص: ۱۷۷

-
- ۱- ۱) «تشیب» از ماده «شیب» (بر وزن عیب) در اصل به معنای سفید شدن مو است و معمولاً به پیری اطلاق می شود و «شیب» (بر وزن سب) جمع «اشیب» به معنای پیران یا سپید مویان است در مقابل «شباب» و «شبیبه» که به معنای جوانی است.
- ۲- ۲) لقمان، آیه ۱۶.

تعبیرات روزمره نیز به کار می رود. می گوئیم حادثه به اندازه ای سنگین است که انسان را پیر می کند؛ همان گونه که در قرآن مجید می فرماید: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا»؛ اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) بر کنار می دارید، در آن روز که کودکان را پیر می کند؟! (۱).

بعضی چنین پنداشته اند که پیر شدن اطفال در آن جا به معنای حقیقی آن است؛ نه معنای کنایی؛ ولی این احتمال بسیار بعید است؛ زیرا در آن روز طفلی که محکوم به مجازات الهی باشد و بر اثر وحشت گرفتار پیری زودرس شود، وجود ندارد.

ص: ۱۷۸

۱-۱) مزمل، آیه ۱۷.

اشاره

اعلموا، عباد الله، أنّ عليكم رصدا من أنفسكم، و عيوننا من جوارحكم، و حفاظ صدق يحفظون أعمالكم، و عدد أنفاسكم، لا تستركم منهم ظلمه ليل داج، و لا يكننكم منهم باب ذو رتاج و إنّ غدا من اليوم قريب.

يذهب اليوم بما فيه، و يجيء الغد لاحقا به، فكأنّ كلّ امرئ منكم قد بلغ من الأرض منزل وحدته، و مخطّ حفرتة. فإله من بيت وحده، و منزل وحشه، و مفرد غربه! و كأنّ الصّبيحه قد أتتكم، و السّاعه قد غشيتكم، و برزتم لفصل القضاء، قد زاحت عنكم الأباطيل، و اضمحلّت عنكم العلل، و استحقتّ بكم الحقايق، و صدرت بكم الأمور مصادرها، فأتعظوا بالعبر، و اعتبروا بالغير، و انتفعوا بالتندر.

ترجمه

:

ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شماره نفس هایتان را ثبت می کنند. نه ظلمت شب تاریک شما را از آن ها پنهان می دارد و نه درهای محکم و فرو بسته. فردا به امروز نزدیک است، امروز آن چه را در آن است با خود می برد و فردا پشت سر آن فرا می رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می شود).

گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت. گویی نفخه صور و صیحه قیامت فرا رسیده، رستاخیز، شما را در بر گرفته و در صحنه دادگاه الهی حاضر شده اید. باطل از شما

رخت بر بسته؛ عذر تراشی ها از میان رفته؛ حقایق برای تان مسلم شده و حوادث، شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و نتایج اعمال خود را آشکارا می بینید). حال که چنین است از عبرت ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت ها اندرز پذیرید و از هشدار هشدار دهندگان بهره گیرید.

شرح و تفسیر: حضور در دادگاه الهی

حضور در دادگاه الهی

امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای تکمیل نصایح گذشته به سه نکته مهم اشاره می فرماید: نخست درباره مراقبان و کاتبان و حافظان اعمال و سپس درباره مرگ و قبر و مشکلات آن و سرانجام درباره حساب و کتاب قیامت که در مجموع، روح خفتگان را بیدار و غافلان را هشیار می کند.

در قسمت اول می فرماید: «ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو که مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شماره نفس هایتان را ثبت می کنند» (اعلموا، عباد الله، انّ علیکم رسدا من انفسکم، و عیونا من جوارحکم، و حفاظ صدق یحفظون اعمالکم، و عدد انفسکم).

و در ادامه در وصف این مراقبان اعمال می فرماید: «نه ظلمت شب تاریک شما را از آن ها پنهان می دارد و نه درهای محکم و فرو بسته!» (لا تسترکم منهم ظلمه لیل داج (۱)، و لا یکنکم (۲) منهم باب ذو رتاج (۳)).

ص: ۱۸۰

۱ - ۱ «داج» از ماده «دجو» (بر وزن هجو) به معنای تاریک شدن است و «لیل داج» به معنای شب تاریکی است که حتی ماه و ستارگان در آن دیده نشوند.

۲ - ۲ «یکنکم» از ماده «کن» (بر وزن جن) در اصل به ظرفی می گویند که چیزی در آن محفوظ می دارند (ظرف در دار) سپس این معنا توسعه یافته به هر چیزی که اشیا یا اشخاص را محفوظ و مستور می دارد، اطلاق شده است.

۳ - ۳ «رتاج» و «رتج» (بر وزن کرج) به درهای بزرگ یا درهای بسته گفته می شود.

جمله «أَنْ عَلَيْكُمْ رِصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ...» اشاره به گواهی اعضای پیکر انسان و حتی پوست تن او در قیامت است؛ آن گونه که قرآن می گوید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ روزی که زبان ها و دست ها و پاهای آن ها بر ضد آن ها گواهی می دهد و اعمالشان را بازگو می کند». (۱) و نیز می فرماید: «حَتَّى إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ قَالُوا لِمَ لَجَلْنَا لِهَيْبَتِهِ لَمَّا شَهِدْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»؛ وقتی (کنار آتش دوزخ) می رسند گوش ها و چشم ها و پوست های تنشان به آن چه می کردند گواهی می دهند. به پوست های تنشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید آن ها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده، ما را گویا ساخته است». (۲)

با توجه به این که «رصد» به معنای مراقب است و «عیونا» به معنای دیده بان ها، روشن می شود که این دو از قبیل اجمال و تفصیل است؛ یعنی مراقبان اعمال انسان در درجه اول، همان اعضا و جوارح اویند که در قیامت به نطق می آیند و تمام اعمال را گواهی می دهند. این که جمعی از شارحان نهج البلاغه «رصد» را به معنای وجدان اخلاقی انسان گرفته اند که او را بر بدی ها ملامت می کند، اشتباه است؛ زیرا وجدان قاضی درون است؛ نه مراقب و گواه که در مفهوم «رصد» نهفته است.

آیا این گواهی با زبان قال و نطق معمولی است و یا با زبان حال و شهادت آثار است؟ هر دو احتمال ممکن است؛ چرا که انسان هر عملی انجام می دهد در تمام اعضای او اثر می گذارد و در قیامت، این آثار بازگو کننده تمام اعمالی است که انسان در طول عمر خود انجام داده و نیز قابل تبدیل به امواج صوتی است که همگان آن را بشنوند.

و جمله «و حَفَاطٌ صِدْقٌ...» اشاره به فرشتگانی است که مأمور ثبت و ضبط اعمال

ص: ۱۸۱

۱-۱) نور، آیه ۲۴.

۲-۲) فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱.

انسان است؛ آن گونه که قرآن کریم می فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ و بی شک، نگاهبانانی بر شما گمارده شده و الا مقام و نویسند (اعمال نیک و بد شما) که می دانند شما چه می کنید». (۱)

در این جا سؤال معروفی مطرح است و آن این است که با وجود علم خداوند به همه حقایق جهان هستی و این که به ما از خود ما نزدیک تر است چه نیازی به این مراقبان و گواهان است؟ پاسخ این پرسش با توجه به یک نکته روشن می شود. انسان موجودی است مادی و با جهان ماورای ماده آشنایی زیادی ندارد و نزدیک بودن خداوند را به خود احساس نمی کند؛ اما هنگامی که گفته شود اعضای پیکر و پوست تن شما در قیامت گواه تن شماست این مطلب را به خوبی درک می کند؛ همچنین اگر گفته شود: دو فرشته الهی همیشه با شماست و اعمال و کردار شما را ثبت و ضبط می کند، این گونه امور او را به موضوع مراقبت توجه بیشتری می دهد و عامل بازدارنده مؤثری در برابر گناهان اوست.

خداوند متعال می خواهد به هر وسیله بندگانش را از گناهان باز دارد و گواه قرار دادن اعضای پیکر و فرشتگان یکی از این وسائل است.

جالب این که این گواهان همه چیز حتی تعداد نفس کشیدن های ما را ثبت می کنند و برای نوشتن نامه اعمال ما نیازی به روشنائی چراغ ندارند؛ حتی در ظلمت مطلق نیز می نویسند و ثبت می کنند؛ اما نوشتن آن ها چگونه است؟ به یقین مانند نوشتن ما نیست؛ هر چند جزئیات آن را نمی دانیم.

در ادامه بحث حافظان و مراقبان اعمال از مرگ و قبر سخن به میان می آید؛ مرگ و قبری که توجه به آن، خفتگان را بیدار و هوسبازان را هشیار می کند؛ می فرماید: «فردا به امروز نزدیک است، امروز آن چه را در آن است با خود می برد و فردا پشت سر آن فرا می رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می شود)» (و إِنَّ غَدَا مِنْ الْيَوْمِ قَرِيبٌ).

ص: ۱۸۲

یذهب الیوم بما فیه، و یجیء الغد لاحقا به) .

منظور از «فردا» فردای مرگ و پایان عمر است که اگر انسان آن را دور پندارد، در گرداب غفلت فرو می رود و هنگامی که آن را نزدیک ببیند مراقب اعمال خویش و تسویه حساب و ادای حقوق و توبه از گناهان می شود.

و به راستی پایان عمر دور نیست، حتی اگر انسان عمر طبیعی طولانی کند؛ چرا که سال و ماه به سرعت می گذرد و کودکان، جوان و جوانان پیر می شوند؛ ضمن این که حوادث غیر منتظره توفان بلاها و بیماری ها همواره در کمین عمرند و گاه در یک چشم بر هم زدن همه چیز پایان می یابد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «غد» را در عبارت بالا به معنای فردای قیامت تفسیر کرده اند؛ گرچه آن هم نزدیک است، ولی با توجه به جمله های بعد که سخن از قبر است، معنای اوّل صحیح تر به نظر می رسد.

سپس همگان را به تنهایی در قبر توجه می دهد و می فرماید: «گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت» (فکأنّ کلّ امریء منکم قد بلغ من الأرض منزل وحدته، و مخطّ (۱) حفرته. فیأله من بیت وحده، و منزل وحشه، و مفرد غربه!) .

آری، انسانی که یک ساعت تنهایی را به آسانی تحمل نمی کرد و همیشه در جمع دوستان و بستگان و یاران می زیست، هنگامی که چشم از این دنیا می پوشد از همه دوستان و یاران و خویشان برای همیشه فاصله می گیرد و در گوری سرد و تاریک و وحشتناک در تنهایی مطلق گرفتار می شود و چه سخت و دردناک است؛ مگر این که

ص: ۱۸۳

۱- ۱) «مخطّ» از ماده «خط» به معنای خط کشیدن و علامت گذاری کردن است؛ بنابراین این «مخطّ» که اسم مکان است در خطبه مزبور به معنای جایگاهی است که خط کشیده اند تا برای گور حفر کنند.

توفیق یابد یاران جدیدی از میان اعمال صالح خود و فرشتگان پروردگار برگزیند و قبر او روضه ای از ریاض جنّت و باغی از باغ های بهشت شود؛ نه حفره ای از حفره های جهنم.

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می خوانیم: «ان للقبر کلاما فی کلّ یوم یقول: أنا بیت الغربه؛ أنا بیت الوحشه؛ أنا بیت الدّود؛ أنا القبر؛ أنا روضه من ریاض الجنّه أو حفره من حفر النّار؛ قبر هر روز این سخن را تکرار می کند: من خانه غربت، خانه وحشت، خانه حشرات، خانه قبرم. من باغی از باغ های بهشت یا حفره ای از حفره های دوزخم». (۱)

سرانجام امام علیه السّلام در آخرین بخش از سخنان خود بعد از بیان پدیده مرگ و داستان قبر به سراغ صحنه قیامت و دادگاه عدل الهی می رود و به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «گویی نفخه صور و صیحه نشور فرا رسیده، و قیامت، شما را در بر گرفته و در آن صحنه دادگاه الهی حاضر شده اید. باطل ها از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی ها از میان رفته؛ حقایق برای تان مسلم شده و حوادث، شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و به نتایج اعمال خود رسیده اید)» (و کأنّ الصّیحه قد أتکم، و السّیاعه قد غشیتکم، و برزتم لفصل القضاء، قد زاحت عنکم الأباطیل، و اضمحلت عنکم العلیل، و استحقّت بکم الحقایق، و صدرت بکم الأمور مصادرها).

«صیحه» در جمله «و کأنّ الصّیحه...» اشاره به صیحه رستاخیز است؛ فریاد عظیمی که مردگان را از خواب مرگ بیدار می سازد و از قبرها بیرون می فرستد و آماده حسابرسی می کند.

از آیات و روایات استفاده می شود که جهان با صیحه و فریاد عظیمی پایان می گیرد که آن را «نفخه صور اول» می گویند: سپس با صیحه عظیم دیگری که فرمان حیات است قیامت آغاز می گردد و آن را «نفخه صور دوم» می نامند و آن چه در خطبه بیان شده به قرینه جمله های بعد از آن، اشاره به صیحه دوم است.

ص: ۱۸۴

تعبیر به ساعت، اشاره به قیامت است؛ زیرا ساعت در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است و از آن جا که قیامت سریع و حسابرسی بندگان نیز به مقتضای سریع الحساب بودن خداوند به سرعت انجام می گیرد از قیامت به ساعت تعبیر شده است.

و «فصل القضاء» به معنای داوری صحیح است که حق را از باطل جدا می سازد و زوال اباطیل و اضمحلال علل، اشاره به این است که در صحنه قیامت، مطالب دروغین و چهره های تو خالی و عذر تراشی های بی اساس وجود ندارد. هر چه هست حق است و حقیقت است و واقعیت.

و جمله «و صدرت بکم الأمور مصادرها» اشاره به این است که هر کس به نتیجه اعمال خود می رسد و هر چیز جایگاه اصلی خود را در آن جا پیدا می کند.

امام علیه السلام در این جا قیامت را چنان نزدیک می بیند که می فرماید: گویی همه این امور واقع شده است: نفخ صور، قیامت، قیامت، زنده شدن مردگان، تشکیل دادگاه های عدل الهی و رسیدن به نتایج اعمال و به راستی با توجه به کوتاهی عمر دنیا در برابر آخرت مطلب همین گونه است.

قرآن مجید درباره قیامت چنین تعبیر می کند: «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»؛ روزی که صیحه رستاخیز را به حق می شنوند آن روز، روز خروج (از قبرها) است. (۱) و نیز از قیامت تعبیر به «يوم الفصل» یعنی روز جداسازی حق از باطل و داوری سریع کرده است و در جایی دیگر می گوید: «وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ»؛ به آن ها اجازه داده نمی شود تا عذر خواهی کنند. (۲) و نیز از قیامت به «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ» (۳) (روز ظهور) و «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (۴) (روز آشکار شدن

ص: ۱۸۵

۱-۱) ق، آیه ۴۲.

۲-۲) مرسلات، آیه ۳۶.

۳-۳) مؤمن، آیه ۱۶.

۴-۴) طارق، آیه ۹.

پنهانی ها) تعبیر شده است.

و در آخرین جمله بعد از بیان آن همه هشدارها می فرماید: «حال که چنین است از عبرت ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت ها اندرز پذیرید و از هشدار هشدار دهندگان بهره گیرید» (فَاتَعظُوا بِالْعَبْرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَانْتَفِعُوا بِالْأَنْدَرِ).

«عبر» (جمع عبرت) اشاره به حوادث عبرت انگیزی است که در طول تاریخ به چشم می خورد و در عمر خود نیز فراوان دیده ایم و «غیر» (جمع غیره به معنای تغییر) اشاره به انقلاب ها و تغییرهای روزگار و دگرگونی نعمت ها و نزول بلاهاست و «اندر» (جمع نذیر) به معنای انذار کننده و هشدار دهنده است؛ اعم از: پیامبران و امامان یا آیات الهی و روایات آن ها و یا حوادث روزگار.

نکته ها

۱- خیل گواهان عمل

با این که خداوند، شاهد و ناظر اعمال ما در همه حال و در هر زمان و مکان است و علم او به همه چیز برای ثبت و ضبط اعمال به یقین کفایت می کند، برای اثبات حجت بیشتر و جلب توجه نیکوکاران و بدکاران، مراقبان مختلفی بر ما گمارده که شاهدان اعمال ما باشند؛ از جمله:

۱. اعضا و جوارح بدن ما و حتی پوست تن، مطابق آیاتی که نازل شده، گواه اعمال ما هستند. جالب این که بعد از مطرح شدن موضوع «شبه سازی» این حقیقت برای همه روشن شده که هر ذره ای از ذرات بدن انسان یک انسان کامل را در خود جای داده است! و جالب تر این که اخیراً برای شبه سازی از پوست تن استفاده کرده اند.

۲. «حفظه» و «کتاب» یعنی فرشتگان مأمور ثبت اعمال.

۳. زمینی که در آن زندگی می کنیم نیز شاهد و گواه دیگری است؛ قرآن مجید

می فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا»؛ در آن روز، زمین تمام خبرهایش را بازگو می کند؛ چرا که پروردگارش به آن وحی کرده و آن را به نطق در آورده است». (۱)

۴. زمانی که در آن زندگی می کنیم نیز از گواهان روز قیامت است؛ چنان که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «ما من يوم يمر على ابن آدم إلا قال له ذلك اليوم: يا بن آدم أنا يوم جديد و أنا عليك شهيد، فقل في خيرا و اعمل في خيرا أشهد لك به يوم القيامة؛ روزی بر انسان نمی گذرد مگر این که آن روز به انسان می گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه ای هستم و بر اعمال تو گواهم، در من سخنان خوب بگو و اعمال خوب بجا آور تا روز قیامت برای تو شهادت دهم». (۲)

۵. و از همه فراتر گواهی پیامبران است؛ چرا که به گواهی قرآن مجید، پیامبر هر امتی روز قیامت گواه اعمال امت خویش است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواه بر همه آنهاست:

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا». (۳)

به این ترتیب هر انسانی در تمام عمر خود در میان این گواهان و مراقبانی که از شش جهت، متوجه اعمال اویند قرار گرفته و کسی که ایمان به حقیقت و حقانیت این گواهان داشته باشد سزاوار است که کم ترین خطایی از او سر نزند.

۲- سه جمله پر معنا

عبارت (فَاتَعَطَّوْا بِالْعَبْرِ، وَ اعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَ انْتَفَعُوا بِالْإِنْدَرِ) دارای سه جمله کوتاه و بسیار پر معناست که برای بیدار ساختن غافلان بهترین عامل است و در هر یک از این سه جمله به حقیقتی جداگانه اشاره شده است.

ص: ۱۸۷

۱- ۱) زلزال، آیات ۴ و ۵.

۲- ۲) بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۷۹.

۳- ۳) نساء، آیه ۴۱.

در جمله اوّل، عبرت ها را اندرز دهنده می شمارد. این واژه، شامل تمام حوادث تکان دهنده ای که در گذشته و حال بوده است و تاریخ پیشین و معاصر آن را در بر گرفته است، می شود و حتی طبق آیات قرآن حوادث طبیعی مانند رفت و آمد شب و روز می تواند عبرت باشد: «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (۱)؛ خداوند، شب و روز را دگرگون و جانشین یکدیگر می سازد در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت».

در دوّمین جمله، تغییراتی که در زندگی انسان ها و در مجموعه جهان پیدا می شود وسیله دیگری برای پند گرفتن شمرده است. عزیزان دیروز ذلیلان امروزند و ذلیلان دیروز، عزیزان امروز، حاکمان به سرعت محکوم و محکومان به سرعت حاکم می شوند.

جوانان رعنا پیران خمیده می شوند و کودکان ضعیف و ناتوان، جوانانی نیرومند و قوی بنیه. همه چیز در حال تغییر است و چیزی پایدار نیست. از اجتماع پر شور و پر هیاهوی یک قرن قبل، امروز چیزی جز یک قبرستان خاموش باقی نمانده و از این شور و غوغایی که امروز بر پاست یکصد سال بعد خبری نیست که نیست. چه پند و اندرز از این بهتر؟ در سوّمین جمله، اشاره به این می فرماید که فریاد انداز کنندگان و هشدار دهندگان از هر سو بلند است. انبیا و اولیا، بزرگان و صلحا، آیات و روایات هر یک با زبان حال یا قال هشدار می دهند. می فرماید از این هشدارها بهره مند شوید.

ص: ۱۸۸

و من خطبه له عليه السلام

يتبه فيها على فضل الرسول الاعظم و فضل القرآن ثم حال دوله بنی امیه

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن از فضایل پیامبر بزرگ اسلام و عظمت قرآن مجید و سپس از وضع دولت بنی امیه سخن می گوید.

ص: ۱۸۹

۱-۱) سند خطبه: سرآغاز این خطبه همانند خطبه ۸۹ است که در جلد سوم صفحه ۶۱۵ گذشت. از این جهت بعضی تصور کرده اند که هر دو یک خطبه بوده و مرحوم سید رضی در یک جا مشروح تر و در یک جا فشرده تر آورده است؛ در حالی که چنین نیست و این دو خطبه تنها در دو جمله با هم شباهت دارند و بقیه مطالب آن دو از یکدیگر جداست. به هر حال، تنها سندی غیر از نهج البلاغه که در کتاب مصادر برای آن ذکر شده این است که «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» به تفسیر لغاتی از این خطبه پرداخته و تعبیراتی ذکر می کند که با آن چه در این خطبه آمده تفاوت هایی دارد و این نشان می دهد که ابن اثیر آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۶۴). مرحوم کلینی در کتاب کافی بخشی از این خطبه را با تفاوت هایی نیز آورده است. (اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۶۰-۶۱). همچنین در تفسیر قمی، جلد ۱، صفحه ۲.

این خطبه از دو بخش تشکیل می شود: در بخش اول امام علیه السلام ترسیمی از عصر بعثت و سپس اهمّیت و عظمت قرآن ارائه داده است و بر این معنا تأکید می کند که داروی تمام دردها و آگاهی مربوط به آینده و گذشته در این قرآن است.

و در بخش دوم اشاره به فتنه بنی امیّه و ستم های عظیم و گسترده گی ظلم آن ها می کند؛ ولی در ادامه سخن می گوید: حکومت آن ها چندان نمی پاید و چنان از میان می روند که هرگز باز نخواهند گشت.

أرسله على حين فتره من الرّسل، و طول هجعه من الأمم، و انتفاض من المبرم؛ فجاءهم بتصديق العدى بين يديه، و النور المقتدى به. ذلك القرآن فاستنطقوه، و لن ينطق، و لكن أخبركم عنه: ألا إنّ فيه علم ما يأتي، و الحديث عن الماضي، و دواء دائكم، و نظم ما بينكم.

:

خدا او (پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) را در زمانی فرستاد که مردم از پیامبران پیشین فاصله گرفته بودند (و تعلیمات آن ها به فراموشی سپرده شده بود) ملت های جهان به خواب عمیقی فرو رفته بودند و تار و پود نظام زندگی انسان ها و حقایق مبرم از هم گسسته بود.

او در این هنگام برای مردم کتابی آورد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کرد و نوری که باید به آن اقتدا شود، (در پرتو آن پیش روند) این کتاب همان قرآن است. آن را به سخن آرید (تا همه چیز را بازگو کند)؛ هر چند هرگز برای شما (نسبت به تمام این امور) سخن نمی گوید؛ ولی من از جانب او به شما خبر می دهم (و اسرار مکتومش را فاش می سازم). آگاه باشید! در آن علم آینده و اخبار پیشین و داروی بیماری های شما و نظم و سامان بخش روابط میان شماست.

کتابی که همه چیز در آن است

امام علیه السلام در آغاز این خطبه اشاره کوتاه و پر معنا به وضع زمان جاهلیت، مقارن قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده، می فرماید: «خدا او را در زمانی فرستاد که فاصله ای از پیامبران پیشین گرفته بود (و اَمّت ها تعلیمات آنان را به فراموشی سپرده بودند) ملت های جهان به خواب عمیقی فرو رفته و تار و پود حقایق مبرم (نظام زندگی انسان ها) از هم گسسته بود» (أرسله علی حین فتره من الرّسل، و طول هجعه (۱) من الأمم، و انتقاض من المبرم (۲)).

محتوای این سه جمله، از قبیل عُلّت و معلول است. فاصله افتادن در میان عصر ظهور پیامبران پیشین و پیامبر بعد، سبب غلبه خواب غفلت بر اَمّت ها شد و این خواب، موجب «انتقاض مبرم» یعنی از هم گسستن تار و پود حقایق و نظام زندگی انسان ها گشت و مردم در ظلمت جهل و گناه، گرفتار شدند.

و به دنبال آن می افزاید: «در این هنگام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای مردم کتابی آورد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کرد و نوری که باید به آن اقتدا شود، (در پرتو آن پیش روند)» (فجاءهم بتصدیق الذی بین یدیه، و النور المقتدی به).

در چنان شرایطی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو کار کرد: معارف و احکامی که در اصول کلی با معارف و احکام انبیای پیشین هماهنگ بود برای مردم تبیین کرد و دیگر این که برای نجات آن ها از ظلمات جهل و گمراهی، چراغ پر فروغی فرا راه آن ها قرار داد.

سپس به معرفی این چراغ پرفروغ و این نور الهی پرداخت؛ می فرماید: «این همان قرآن است. آن را به سخن آرید (تا همه چیز را باز گو کند)؛ هر چند هرگز برای شما (نسبت

ص: ۱۹۲

۱- ۱) «هجعه» از ماده «هجو» به معنای خواب شبانه است و از آن جا که خواب شبانه عمیق تر می باشد وضع اقوام جاهلی به آن تشبیه شده است.

۲- ۲) «مبرم» از ماده «ابرام» به معنای محکم کردن و تاییدن است در اصل به تاییدن ریسمان گفته شده سپس گسترش یافته و به هر کار محکم و متقن اطلاق می شود.

به تمام این امور) سخن نمی گوید؛ ولی من از جانب آن به شما خیر می دهم (و اسرار مکتومش را فاش می سازم)» (ذکر القرآن فاستنطقوه، و لن ینطق، و لکن أخبرکم عنه) .

در آیات بسیاری از آن، قرآن به نور تشبیه شده است. در سوره مائده می فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»؛ به یقین از سوی خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد». (۱) در سوره اعراف می فرماید: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُّوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ کسانی که به او ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند و یاری کردند و از نوری که با او نازل شده بود پیروی کردند، آن ها رستگارانند». (۲)

همان گونه که نور، فضای زندگی را روشن می سازد و انسان را از گمراهی و سقوط در پرتگاه ها حفظ می کند، گیاهان را می رویاند و تمام موجودات زنده را پرورش می دهد، قرآن مجید نیز در جنبه های معنوی و مادی، نجات بخش و پرورش دهنده است.

منظور از «تصدیق الّٰهٰدی بین یدیه» (با توجه به این که «بین یدیه» در این گونه موارد به معنای قبل است) این نیست که تورات و انجیل تحریف یافته را تصدیق می کند؛ بلکه اشاره به آن کتب آسمانی است که بر موسی و مسیح نازل شد و نیز منظور از تصدیق این نیست که اسلام در تمام جزئیات با آن ها هماهنگ است؛ بلکه مقصود، همان اصول کلی ای است که بر تمام ادیان آسمانی حاکم بوده؛ هر چند اسلام در سطحی برتر و بالاتر آن ها را پیاده کرده است.

جمله «و لن ینطق» مفهومیست این نیست که قرآن با هیچ کس (جز با امامان معصوم علیهم السّلام) سخن نمی گوید؛ چرا که قرآن به «لسان عربی مبین» و با منطق روشن و آشکار نازل شده و همگان مأمور به تدبّر در قرآنند و دستور داده شده به مواعظ قرآن که

ص: ۱۹۳

۱-۱) مائده، آیه ۱۵.

۲-۲) اعراف، آیه ۱۵۷.

می رسند گوش جان به آن فرا دهند تا آیات بشارت آن سبب تشویق و آیات بیم و ترس سبب وحشت آنان گردد.

بنابر این منظور از جمله «لن ينطق»، بطون قرآن و اسرار نهفته ای است که اضافه بر ظواهر آن دارد. این بطون در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم اوست.

به همین جهت، در جمله بعد چنین اضافه می فرماید: «لیکن من به شما خبر می دهم؛ آگاه باشید! در آن علم آینده و اخبار پیشین و داروی بیماری های شما و نظم و سامان دادن به روابط میان شماست» (أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ، وَ نِظْمَ مَا بَيْنَكُمْ).

جمله «علم ما يأتي» به گفته بعضی از شارحان اشاره به مسائل مربوط به آخرت است: از حساب و کتاب و صراط و بهشت و دوزخ؛ ولی ظاهر این است که اشاره به حوادث آینده این جهان است که در بطون این قرآن قرار دارد و معصومین علیهم السّلام از آن آگاهند؛ به قرینه جمله بعد «و الحدیث عن الماضي» که اشاره به اّمم پیشین و شرح سرگذشت آن هاست. گاه گفته اند: اشاره به آغاز آفرینش و دوران های نخستین خلقت این جهان نیز می باشد.

تعبیر به «دواء دائکم»، اشاره به تعلیمات و معارف و دستوراتی است که داروی انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی است و در سایه آن می توان در عافیت و سلامت زندگی کرد. قرآن مجید نیز می گوید: «و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۱).

و آخرین تعبیر یعنی «و نظم ما بینکم» اشاره به تمام قوانینی است که نظام مجتمع انسانی را حفظ می کند و به نابسامانی ها و بی نظمی ها پایان می دهد و امتیّت و آرامش را برای جامعه به ارمغان می آورد و قیام به قسط را که رکن اساسی حفظ نظام است، تأمین می کند.

ص: ۱۹۴

و منها: فعند ذلك لا يبقى بيت مدر و لا وبر إلا و أدخله الظلمه ترحه، و أولجوا فيه نغمه. فيومئذ لا يبقى لهم في السماء عاذر، و لا في الأرض ناصر. أصفيتم بالأمر غير أهله، و أوردتموه غير مورده، و سينتقم الله ممن ظلم، مأكلا- بمأكل، و مشربا بمشرب، من مطاعم العلقم، و مشارب الصبر و المقر، و لباس شعار الخوف، و دثار السيف. و إنما هم مطايا الخطيئات و زوامل الآثام. فأقسم، ثم أقسم، لتخنمها أمية من بعدى كما تلفظ النخامه، ثم لا تذوقها و لا تطعم بطعمها أبدا ما كثر الجديدان!

:

در آن هنگام خانه ای در شهر و خیمه ای در بیابان باقی نمی ماند، جز این که ستمگران غم و اندوه را در آن فرو می ریزند و بلا و بدبختی را در آن وارد می کنند. در آن روز برای آن ها (مردم ستم دیده) نه در آسمان عذر پذیری وجود دارد و نه در زمین یار و یآوری. (و به آن ها خطاب می شود:) شما حکومت را به غیر اهلش سپردید و آن را در غیر محلش قرار دادید (و این نتیجه کار خود شماست) و به زودی خداوند از ستمگران انتقام می گیرد (و کارهایشان را مو به مو کیفر می دهد) خوردنی به خوردنی و آشامیدنی به آشامیدنی، در برابر هر لقمه لذیذی که خوردند لقمه ای بس ناگوار و زهر آلود خواهند خورد و در مقابل هر جرعه گوارایی، جامی تلخ و مسموم خواهند نوشید. از درون، وحشت و از برون، شمشیر بر آن ها مسلط خواهد کرد؛ چرا که این گروه مرکب های معاصی و

شتران بارکش گناهانند.

سوگند یاد می‌کنم باز هم سوگند یاد می‌کنم که بعد از من بنی امیه خلافت را همچون اخلاط سر و سینه بیرون می‌افکنند، سپس هرگز طعم آن را نخواهند چشید و تا آن زمان که شب و روز در پی هم می‌آیند از آن بهره‌ای نخواهند گرفت.

شرح و تفسیر: حکومتی ظلمانی و وحشتناک در پیش است

حکومتی ظلمانی و وحشتناک در پیش است

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به فتنه فراگیر بنی امیه اشاره می‌کند که تمام مسلمین را در غم و اندوه فرو می‌برد و ظلم و ستم آن‌ها در تمام خانواده‌ها وارد می‌شود؛ در حالی که راه فراری از آن ندارند؛ چرا که نتیجه اعمال خود مردم است؛ می‌فرماید: «در آن هنگام خانه‌ای در شهر و خیمه‌ای در بیابان باقی نمی‌ماند، جز این که ستمگران غم و اندوه را در آن فرو می‌ریزند و بلا و بدبختی را در آن وارد می‌کنند» (فعند ذلك لا يبقی بیت مدر (۱) و لا وبر (۲) إلا و ادخله الظلمه ترحه (۳)، و اولجوا فيه نقمه).

ممکن است در خانه‌ای غم و اندوه بیاید، ولی ظلم نیاید؛ غم و اندوه دیگران، دوستان و بستگان و توده مردم، ولی ظلم بنی امیه چنان بود که هم غم و اندوه را با خود به همه جا می‌برد و هم مصیبت و بلا و بدبختی را؛ چرا که دستیاران ظالمان همیشه از میان افرادی همانند خود آن‌ها انتخاب می‌شوند. گویی روح آن‌ها در تمام پیکر حکومتشان دمیده می‌شود و همه به ظلم و ستم می‌پردازند تا چند صباحی بر سر قدرت بمانند.

سپس می‌افزاید: «در آن روز برای آن‌ها (مردم ستم‌دیده) نه در آسمان عذر پذیری

ص: ۱۹۶

۱-۱) در لغت گاه به معنای گل‌های به هم فشرده و گاه به معنای خشت خام و گاه به معنای آجر سنگ آمده است و «بیت مدر» معمولاً به خانه‌های شهری گفته می‌شود.

۲-۲) «وبر» به معنای کرک و پشم است و «بیت و بر» به خانه‌های بیابانی که به صورت چادرهای پشمی است، اطلاق می‌شود.

۳-۳) «ترحه» به معنای اندوه و حزن است.

وجود دارد و نه در زمین یار و یاورى. (و به آن ها خطاب مى شود): شما حکومت را به غیر اهلش سپردید و آن را در غیر محلّش قرار دادید (و این نتیجه کار خود شماست)» (فیومئذ لا یبقی لهم فی السّماء عاذر، و لا فی الأرض ناصر. أصفیتم بالأمر غیر أهله، و آوردتموه غیر مورده).

بنابر این، مخاطب در این چند جمله مردمی اند که بر اثر کوتاهی و فرار از زیر بار مسئولیت و سکوت در برابر ظالمان گرفتار ظلم و ستم شده اند و جمله های «أصفیتم بالأمر غیر أهله، و آوردتموه غیر مورده» شاهد گویای این معناست؛ زیرا خطاب به مردم می گوید: شما کار را به غیر اهل سپردید و حکومت را به دست افراد ناشایست دادید.

شبهه این معنا در خطبه ۱۹۲ آمده است؛ آن جا که می فرماید: «و إنکم إن لجأتم إلی غیره حاربکم أهل الکفر ثمّ لا جبرائیل و لا میکائیل و لا مهاجرون و لا أنصار ینصرونکم؛ شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد می کنند و بر شما مسلط می شوند؛ سپس نه جبرئیل و نه میکائیل نه مهاجران و نه انصار نمی توانند شما را یاری دهند».

و این که بعضی از شارحان مخاطبان این جمله را حاکمان ظالم قرار داده اند، به هیچ وجه با مجموعه خطبه سازگار نیست.

سپس امام علیه السّلام در ادامه این سخن اشاره به انتقام خداوند از ظالمان می کند؛ انتقامی سخت و درهم کوبنده؛ می فرماید: «و به زودی خداوند از ستمگران انتقام می گیرد (و کارهایشان را مو به مو کیفر می دهد) خوردنی به خوردنی و آشامیدنی به آشامیدنی، در برابر هر لقمه لذیذی که خوردند لقمه ای بس ناگوار و زهر آلود خواهند خورد و در مقابل هر جرعه گوارائی، جامی تلخ و مسموم خواهند نوشید. از درون، وحشت و از برون، شمشیر بر آن ها مسلط خواهد کرد؛ چرا که این گروه مرکب های معاصی و شران بارکش گناهانند» (و سینتقم الله ممّن ظلم، ما کلا بما کل، و مشربا بمشرب، من مطاعم

العلقم (۱)، و مشارب الصّیر (۲) و المقر (۳)، و لباس شعار الخوف، و دثار السّیف. و إنّما هم مطایا (۴) الخطیئات و زوامل (۵) الآثام).

اشاره به این که هر بلایی بر سر مردم آوردند خداوند بر سر آن ها خواهند آورد و در برابر هر لذتی که از مقام بردند خداوند تلخی ذلت را در کام آن ها فرو خواهد ریخت. در حکومت خود مردم را در ترس و وحشت و در زیر برق شمشیرها قرار دادند، خداوند گروهی بر آن ها مسلط می کند که همین کار را با آن ها خواهند کرد.

تاریخ می گوید تمام این پیش بینی ها به واقعیت پیوست و خداوند چنان خاندان بنی امیه و وابستگان به آن ها را متلاشی و نابود کرد که بازماندگان آن ها از ترس و وحشت به مناطق دور دست فرار کردند و از دیده مردم پنهان شدند و چیزی جز نام ننگین و تاریخ سیاه از آنان باقی نماند.

تعبیر (انّما هم مطایا الخطیئات) تشبیه جالب و گویایی است. آن ها را به حیواناتی تشبیه می فرماید که از سر نادانی و نداشتن ایمان و عقل و شعور کافی، بارکش گناهان مردم شده اند و همان گونه که قرآن درباره گروهی از کافران می گوید: «وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»؛ آن ها بارهای سنگین گناهان خویش را بر دوش می کشند و نیز بارهای سنگین دیگران را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از تهمت هایی که می بستند سؤال خواهند شد». (۶)

ص: ۱۹۸

-
- ۱-۱) «علقم» بوته ای است که میوه ای بسیار تلخ دارد و به آن «حنظل» نیز گفته می شود.
 - ۲-۲) «صبر» (با کسر «ب») جمع صبر (بر وزن فقر) نام شیره تلخ درختی است که در تلخی آن هم ضرب المثل است و گاه به خود آن درخت هم اطلاق می شود.
 - ۳-۳) «مقر» گیاهی است سمی و گاه به هر گونه سم نیز گفته می شود.
 - ۴-۴) «مطایا» جمع «مطیه» به معنای مرکب راهوار و سریع السیر است.
 - ۵-۵) «زوامل» جمع «زامله» به معنای حیوان باربر است.
 - ۶-۶) عنكبوت، آیه ۱۳.

در پایان خطبه، پیش گویی قاطع دیگری درباره سرنوشت بنی امیه می کند و می فرماید: «سوگند یاد می کنم باز هم سوگند یاد می کنم! که بعد از من بنی امیه خلافت را همچون اخلاط سر و سینه بیرون می افکنند، سپس هرگز طعم آن را تا ابد نخواهند چشید و از آن بهره نمی گیرند تا آن زمان که شب و روز در پی هم آیند!» (فأقسم، ثم أقسم، لتنخمنها (۱) امیه من بعدی كما تلفظ النخامة، ثم لا تذوقها ولا تطعم بطعمها أبدا ما كثر الجديدان!).

در این جمله، امام علیه السلام تعبیر عجیبی درباره حکومت بنی امیه می کند؛ می فرماید:

حکومت اسلامی را آن قدر آلوده و کثیف و با ظلم و فساد آمیخته می کنند که همچون اخلاط سر و سینه خواهد شد و کار به جایی خواهد رسید که خود آن ها نیز تحمل آن را نخواهند داشت و همانند کسی که اخلاط درون را بیرون می ریزد، آن را از دست خواهند داد و چنان مبعوض و منفور خواهند شد که هرگز مردمان مسلمان به سراغ آن ها نخواهند رفت.

نکته ها

۱- مسئولیت سنگین حاکمان و مردم

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دو مسأله مهم در ارتباط با حوادث تلخ تاریخی اشاره می فرماید: نخست مسئولیت حاکمان و دیگر، مسئولیت حکومت پذیران. امام علیه السلام گناه حاکمان ظالم را یک طرفه نمی شمارد، بلکه حکومت پذیرانی را به ظلم تن دادند نیز شریک جنایات آن ها می شمارد.

حاکمان جور و دار و دسته آن ها معمولا گروه محدودی اند، اگر توده مردم در برابر آن ها سکوت نکنند و وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر را در تمام ابعادش انجام

ص: ۱۹۹

۱- ۱) «تنخمنها» از ماده «نخامه» گرفته شده و به معنای اخلاطی است که در سر و سینه قرار دارد و بیرون افکنده می شود.

دهند، هرگز آنان به قدرت نمی رسند و دمار از روزگار مظلومان در نمی آورند.

امام علیه السّلام در این خطبه می فرماید: بلاهایی که در حکومت بنی امیه به شما می رسد و مظالم بی سابقه ای که نسبت به شما روا می دارند از یک نظر، نتیجه اعمال خود شماست.

شما باید که آن ها را تقویت می کنید. شما باید که کار را به دست غیر اهلش سپرده و می سپارید. آری، شما باید با سکوت و تسلیم خود، راه را برای به قدرت رسیدن آن ها هموار کرده اید، و شاید این وضع نابسامان نیز یکی از الطاف خفیه الهی باشد که بیدار شوید و دیگر از این راه نروید؛ همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ فساد در خشکی و دریا به سبب اعمال مردم آشکار شد. خدا می خواهد نتیجه قسمتی از اعمال آن ها را به آنان بچشاند؛ شاید (به سوی حق) باز گردند». (۱)

بدیهی است، مسئولیت حکومت پذیران به معنای تبرئه حاکمان ظالم نیست؛ لذا امام علیه السّلام مجازات شدید آن ها را هم در این خطبه بیان کرده و در عباراتی کوتاه و بسیار پر معنا سرانجام شوم و مرگبارشان را شرح می دهد.

۲- پایان نکت بار حکومت بنی امیه

می دانیم حکومت بنی امیه بیش از هشتاد و چند سال طول نکشید و در این مدت، ۱۴ تن از حکام بنی امیه به حکومت رسیدند که حکومت بعضی از آنان بیش از دو ماه یا دو ماه و ده روز ادامه نیافت؛ ولی چنان ظلم و ستمی بر عموم مردم، به خصوص بنی هاشم روا داشتند که تاریخ به خاطر ندارد.

بنی امیه در این دوران کوتاهی که حاکمانش پی در پی عوض می شدند آرامشی نداشتند؛ با قیام ها و شورش ها از هر سو درگیر بودند و در هر قیام و شورش، گروه دیگری را به قتل می رساندند؛ بدین ترتیب، منفورتر و منفورتر می شدند.

ص: ۲۰۰

سرانجام، نفرت عمومی مسلمین، سبب قیام فراگیر برای دفاع از آل محمد صلی الله علیه و آله شد.

که شعار آن قیام «الرضا لآل محمد» (۱) بود؛ ولی نتیجه اش پیش دستی بنی عباس و به حکومت رسیدن آنان بود. نخستین خلیفه عباسی هنگامی که به حکومت رسید، دستور قتل عام بنی امیه را صادر کرد و چنان کشتاری از آنان شد که عدد کشتگانش به شمار نمی آمد؛ حتی قبرهای آن ها را شکافتند و جنازه های آن ها را بیرون آوردند و سوزاندند.

بخشی از ماجرای سرانجام عبرت انگیز بنی امیه در بخش پایانی خطبه ۱۰۶ (جلد چهارم این کتاب، صفحه ۴۹۵) و پایان خطبه ۹۳ از همین جلد، صفحه ۲۴۲ به بعد و جلد سوم، صفحه ۵۹۳ به بعد آمده است.

مرحوم علامه شوشتری در جلد ششم شرح نهج البلاغه اش داستان عبرت انگیزی نقل می کند، می نویسد: هنگامی که مروان، آخرین خلیفه بنی امیه کشته شد «عامر بن اسماعیل» به خانه ای که در آن مروان و زنانش بودند حمله کرد. آن ها درها را بستند و فریاد و شیون بلند کردند. عامر مردی را که از آن ها مراقبت می کرد گرفت و درباره خانواده مروان سؤال کرد، او گفت: مروان به من دستور داده که اگر کشته شدم گردن تمام دختران و کنیزانم را بزن (تا به دست دیگران نیفتند) ولی من چنین کاری را نکردم. در این حال دو دختر مروان را نزد عامر آوردند. او سفارش کرد، سر مروان را در دامان دختر بزرگ ترش بگذارند و به او گفت: بسیار پوزش می طلبم؛ این کار در برابر کاری است که شما با سر «یحیی بن زید» کردید که سر او را در دامان مادرش گذاردید و شما که ابتدا به این کار کردید، ستم کارترید (و بعد همه آن ها را به قتل رساند). (۲)

ص: ۲۰۱

۱- ۱) این شعار در موارد زیادی در تاریخ به چشم می خورد؛ از جمله درباره ابو مسلم خراسانی می خوانیم: «قد قام يدعو الى الرضا من آل محمد» او قیام کرد و مردم را به منظور خشنودی آل محمد صلی الله علیه و آله به قیام دعوت کرد. (کتاب شرح الاخبار، نعمان بن محمد، جلد ۳، صفحه ۴۱۸).

۲- ۲) شرح نهج البلاغه، علامه شوشتری، جلد ۶، صفحه ۱۱۶.

اشاره

و من خطبه له علیه السلام

یبین فیها حسن معاملته لرعیته

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن از حسن رفتار خود با مردمی که تحت حکومت او می زیستند، سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه به نکته ظریفی اشاره می کند و می فرماید: در برابر خوش رفتاری های کم و بد رفتاری های بسیار شما، من تا آن جا که میسر بود، درباره شما نیکی کردم؛ از ظلم و ذلت رهایی تان بخشیدم و در برابر دشمنان درونی و برونی از شما پاسداری نمودم.

ص: ۲۰۳

۱-۱) سند خطبه: در مصادر نهج البلاغه، درباره این خطبه، سند خاصی غیر از آن چه در نهج البلاغه آمده، نقل نشده است؛ ولی در کتبی که بعد از نهج البلاغه تألیف شده این خطبه از نهج البلاغه گرفته شده است؛ از جمله علامه مجلسی در جلد ۳۴ بحار الانوار، صفحه ۲۱۰ آن را ذکر کرده است.

و لقد أحسنت جواركم، و أحطت بجهدی من ورائكم. و أعتقتكم من ربی الدلّ، و حلق الضّیم، شكرا منی للبرّ القلیل و إطراقا عمّا أدرکه البصر، و شهده البدن، من المنكر الكثير.

:

به یقین، وظیفه حسن جوار را در مورد شما انجام دادم. من در پشت سر نیز به پاسداری از شما پرداختم و شما را از بند ذلت و حلقه های زنجیر ستم آزاد کردم. همه این ها به منظور سپاس فراوان من در برابر نیکی اندکی از سوی شما و چشم پوشی از بدی های فراوانی بود که نسبت به من انجام دادید؛ بدی های آشکاری که چشم، آن را می دید و بدن، آن را لمس می کرد.

شرح و تفسیر: حمایت همه جانبه

حمایت همه جانبه

امام علیه السّلام در این سخن کوتاه به گوشه ای از خدماتش به مسلمین و کسانی که تحت حکومت او می زیستند اشاره می کند و آن را در چهار جمله بیان می دارد و می فرماید: «به یقین، وظیفه حسن جوار را در مورد شما به کار بستم» (و لقد أحسنت جواركم).

منظور از حسن جوار این است که انسان، در برابر معاشران و دوستان همزیستی مسالمت آمیز و توأم با ادب و احترام و خوش رفتاری و تحمل نامالیمات داشته باشد؛ به

گونه ای که از حضور او در جمعشان احساس آرامش و خوش وقتی کنند.

بررسی تاریخ زندگانی امام علیه السّلام به خصوص در دوران حکومت، نشان می دهد که در همه جا با مهر و محبت با مردم رفتار می کرد؛ حتی خانه های یتیمان و بیوه زنان را شبانه سرکشی می نمود و با دست خود، آن ها را تغذیه می کرد؛ یتیمان را نوازش می داد؛ بیوه زنان را تسلیت می گفت؛ با رنجوران همدردی می کرد؛ با مخالفان مدارا می نمود و با دوستان، نهایت محبت را مبذول می داشت.

به عکس دوران حکومت عثمان که با نهایت خشونت با مردم رفتار می کردند؛ حتی بر بزرگان اسلام، همچون ابوذر، عمار یاسر و عبد الله بن مسعود رحم نکردند و همان گونه که می دانیم ابوذر را با خشونت زیاد به منطقه بسیار بد آب و هوای ریزه تبعید کردند و در آن جا از دنیا رفت و اطرافیان خلیفه یا خود او عمار یاسر را به علت انتقاد مختصری از نابسامانی های موجود در زمان عثمان چنان زدند که به فتق مبتلا شد و یکی از دنده هایش شکست و عبد الله بن مسعود، قاری و حافظ معروف قرآن را نیز چنان بر زمین کوبیدند که بدنش ناقص شد و بعضی گفته اند: همین امر باعث مرگ او شد.

اگر امام علیه السّلام حتی برادرش عقیل را با دیگران در سهم بیت المال کاملاً یکسان می شمرد، اطرافیان عثمان، چنان بر اموال بیت المال چنگ انداخته بودند که مردم، عراق را بستان قریش و بنی امیه می نامیدند. (۱)

در دوّمین خدمت خود به مردم می فرماید: «من در پشت سر نیز به پاسداری از شما پرداختم» (و أحطت بجهدی من ورائکم).

اشاره به این که شما را در مسیر اطاعت و بندگی خدا از وسوسه های شیاطین جن و انس حفظ کردم و در برابر گزند دشمن از شما نگهداری نمودم.

و در سوّمین و چهارمین خدمت به آزاد ساختن مردم از بند ذلت و زنجیرهای ظلم و

ص: ۲۰۶

۱- ۱) شرح ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۱۲۹؛ از قول «سعید بن عاص» فرماندار کوفه از جانب عثمان.

اسارت اشاره می فرماید: «و شما را از بند ذلّت و حلقه های زنجیر ستم آزاد کردم» (و أعتقتکم من ربیق (۱) الذّل، و حلق (۲) الضیم (۳)).

چرا که در دوران حکومت عثمان و سیطره بنی امیّه و بنی مروان بر حکومت اسلامی، دامنه ظلم و ستم در همه جا گسترده بود و کسی جز آن گروه خود کامه، ارزش و نفوذی در جامعه نداشت؛ امیر مؤمنان علی علیه السّلام آن ها را از این حکومت خود کامه فامیلی و قبیله‌گی که به دست افرادی شرور همچون بنی مروان و بنی امیّه اداره می شد، رهایی بخشید.

و در پایان این سخن به نکته لطیفی اشاره می کند که این خدمات خالصانه نه به جهت حق شناسی و قدردانی شایسته شما در برابر من است، بلکه «همه این ها برای سپاس فراوان من در برابر نیکی اندکی از سوی شما و چشم پوشی از بدی های فراوانی بود که نسبت به من انجام دادید؛ بدی های آشکاری که چشم، آن را می دید و بدن، آن را لمس می کرد» (شکرا منی للبرّ القلیل و اطراقا (۴) عمّا أدر که البصر، و شهده البدن، من المنکر الكثير).

در حقیقت، منظور امام این است که شما خدمتی به من نکردید که خدمات من برای شکر گزاری آن باشد؛ بلکه مشکلات و دردهایی که برای من آفریدید بسیار زیاد است؛ اگر من خدمتی به شما کردم برای خدا و ادای وظیفه الهی بوده است.

مطابق این تفسیر، «المنکر الكثير» در این عبارت، اشاره به نافرمانی ها و سرپیچی ها و بی وفایی های مردم در برابر امام است؛ ولی جمعی از شارحان نهج البلاغه آن را به معنای منکرات و اعمال زشت و گناهان تفسیر کرده اند و بعد گرفتار این مشکل شده اند

ص: ۲۰۷

۱-۱ «ربیق» جمع «ربقه» (بر وزن فتنه) به معنای طناب است که با آن شخص یا چیزی را می بندند. بعضی آن را به معنای طنابی که دستگیره های متعدد داشته باشد، تفسیر کرده اند.

۲-۲ «حلق» جمع «حلقه» است؛ همان چیزی که در فارسی نیز به کار می رود.

۳-۳ «ضیم» به معنای ظلم و ستم است.

۴-۴ «اطراق» به معنای چشم به زیر انداختن و سپس به معنای سکوت و چشم پوشی نمودن از مطلبی نقل شده است.

که چگونه ممکن است چنین منکرات گسترده ای در زمان امام باشد و ایشان از آنان نهی نکند؟ و در جواب آن گفته اند: امام علیه السلام توان جلوگیری از بعضی منکرات ریشه دار را نداشت یا اگر می خواست جلوگیری کند، به مفسده عظیم تری منتهی می شد.

ولی همان گونه که گفته شد، منظور از منکر، چیزی نیست که این جمع از شارحان از آن برداشت کرده اند تا اشکالی متوجه شود و نیاز به پاسخی داشته باشد. منظور، بدی ها و نافرمانی ها و بی وفایی های در حق امام است؛ به قرینه «البرّ القلیل» که در جمله قبل بیان شده است.

شبه همین معنا در خطبه های دیگر نهج البلاغه به چشم می خورد. در خطبه ۹۷ می فرماید: «و لقد أصبحت الأمم تخاف ظلم رعاتها و أصبحت أخاف ظلم رعیتی؛ همواره امت ها از ظلم زمامدارشان در وحشت بوده اند؛ ولی من از ظلم پیروانم بیمناکم».

ص: ۲۰۸

و من خطبه له عليه السلام

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است (که مطالب متنوعی را در آن مطرح فرموده)

خطبه در یک نگاه

این خطبه طولانی و گسترده از مطالب متنوعی بحث می کند که در مجموع، تعلیمات گرانبهایی درباره معرفه الله و خودسازی ارائه می دهد و می توان آن را در پنج بخش خلاصه کرد:

در بخش اول، از عظمت خداوند و حمد و ستایش او با ذکر اسما و صفات پروردگار سخن به میان آمده است.

در بخش دوم، درباره حقیقت رجا و امیدواری - که یکی از ارکان سعادت انسان است - سخن می گوید.

ص: ۲۰۹

۱ - ۱) سند خطبه: درباره سند این خطبه چنین گفته شده است: «زمخشری» متوفای ۵۳۸ ق. که تقریباً یک قرن بعد از مرحوم «رضی» می زیسته است، بخشی از این خطبه را در کتاب خود «ربیع الابرار» با تفاوت هایی نقل کرده که نشان می دهد آن را از غیر «نهج البلاغه» گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۷۳).

در بخش سوم، گوشه ای از صفات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَفْتَارِ وَرِفْتَارِ او- که می تواند برای همه الگو و اسوه ای باشد- و همچنین صفات پیامبران دیگری همچون: موسی، داوود و عیسی علیهم السّلام آمده است.

در بخش چهارم، بار دیگر به صفات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَفْتَارِ وَرِفْتَارِ او- که باید سرمشق همگان قرار گیرد.

و سرانجام در بخش پنجم، (آخرین بخش خطبه) امام علیه السّلام از ساده زیستی خود سخن به میان آورده و با ضرب المثل زیبایی «فَعِنْدَ الصُّبْحِ يَحْمَدُ الْقَوْمَ السُّرَى» (صبحگاهان رهروان شب مورد ستایش قرار می گیرند) خطبه را به پایان می برد.

ص: ۲۱۰

أمره قضاء و حكمه، و رضاه أمان و رحمه، يقضى بعلم، و يعفو بحلم.

اللهم لك الحمد على ما تأخذ و تعطى، و على ما تعافى و تبلى؛ حمدا يكون أرضى الحمد لك، و أحبّ الحمد إليك، و أفضل الحمد عندك. حمدا يملأ ما خلقت، و يبلغ ما أردت. حمدا لا يحجب عنك، و لا يقصر دونك.

حمدا لا ينقطع عدده، و لا يفنى مدده، فلسنا نعلم كنه عظمتك إلا أنا نعلم أنك «حيّ قيوم، لا تأخذك سنه و لا نوم». لم ينته إليك نظر، و لم يدر كك بصر. أدركت الأبصار، و أحصيت الأعمال، و أخذت بالنواصي و الأقدام.

و ما ألقى نرى من خلقك، و نعجب له من قدرتك، و نصفه من عظيم سلطانك، و ما تغيب عنا منه، و قصرت أبصارنا عنه، و انتهت عقولنا دونه، و حالت ستور الغيوب بيننا و بينه أعظم. فمن فرغ قلبه، و أعمل فكره، ليعلم كيف أقمت عرشك، و كيف ذرأت خلقك، و كيف علقت في الهواء سماواتك، و كيف مددت على مور الماء أرضك، رجع طرفه حسيرا، و عقله مبهورا، و سمعه و الها، و فكره حائرا.

ترجمه

فرمان او قطعی و حکیمانہ است و رضای او امان و رحمت. با علم و آگاهی داوری می کند و با حلم و بردباری عفو می نماید. خداوندا سپاس و ستایش مخصوص توست، در برابر آن چه می گیری و آن چه عطا می کنی و بر عافیت و بلایی که می فرستی؛ حمد و

سپاسی که رضایت بخش ترین حمدها نزد تو باشد؛ حمدی که محبوب ترین حمدها در پیشگاه توست؛ حمدی که برترین حمدها نزد تو خواهد بود. حمدی که تمام جهان خلقت را پر کند و تا آن جا که خواسته ای، برسد؛ حمدی که از تو محبوب و پوشیده نماند و در پیشگاه تو کاستی نداشته باشد؛ حمدی که عددش پایان نگیرد و در پهنه زمان، فنا در آن راه نیابد.

(خداوندا) کنه عظمت تو را هرگز درک نمی کنیم، جز این که می دانیم تو زنده و قائم به ذات خود و دیگران قائم به تو. هیچ گاه خواب سبک و سنگین، تو را فرا نمی گیرد (تا از بندگانت غافل شوی). افکار (بلند پرواز) هرگز به تو نمی رسد و چشم ها (ی تیزبین) تو را نمی بیند؛ ولی تو چشم ها (و حرکات آن ها) را می بینی و اعمال و کردار (بندگان) را احصا می کنی و زمام همگان به دست توست.

(خداوندا) آن چه از مخلوقات را مشاهده می کنیم و از قدرتت در شگفتی فرو می رویم و وصف عظمت سلطنت تو را بیان می کنیم، چه اهمیتی دارد؟! در حالی که آن چه از ما پوشیده و پنهان است و چشمانمان از دیدن آن قاصر و عقل ما در برابر درکشان ناتوان است و پرده های غیب میان ما و آن ها فاصله افکنده، بس عظیم تر است.

(آری!) آن کس که قلبش را از همه چیز تهی کند و فکرش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را بر پا ساخته ای و مخلوقات را آفریده ای، چگونه کرات آسمان را در هوا معلق کرده ای، زمینت را بر روی امواج آب، گسترده ای، به یقین دیده فهمش و می ماند؛ عقلش مبهوت می شود؛ شنوایی اش حیران، و اندیشه اش سرگردان می ماند!!

شرح و تفسیر: ناتوانی اندیشه ها در برابر عظمت او

ناتوانی اندیشه ها در برابر عظمت او

امام علیه السلام در بخش اول خطبه، نخست به چهار موضوع به صورت بسیار فشرده اشاره می فرماید: امر خداوند، رضا، داوری و عفو او. می فرماید:

ص: ۲۱۲

«فرمان او قطعی و حکیمانه است» (أمره قضاء و حکمه).

یعنی در عین قاطعیت، آمیخته با حکمت است؛ نه همچون اوامر مستبدان و قدرتمندان زورگو که فرمان قطعی می دهند، اما حکمتی در آن وجود ندارد.

«امر» در این جمله، معنای وسیعی دارد؛ هم اوامر تکوینی را شامل می شود، مانند «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ فرمان او هنگامی که چیزی را اراده کند، می گوید: موجود باش، آن هم فوراً موجود می شود!». (۱)

و هم اوامر تشریحیه را مانند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ»؛ خداوند شما را به عدالت و احسان و کمک به خویشان امر می کند» (۲) و در هر حال اوامر او دارای حکمت، و فواید بی شماری است که عاید بندگان می شود.

سپس می افزاید: «و رضای او امان و رحمت» (و رضاه امان و رحمه).

ممکن است کسانی از فردی راضی شوند و به او امان دهند، اما امان آمیخته با وحشت باشد؛ اما امان الهی چنین نیست؛ آمیخته با رحمت است.

در جمله سوم از داوری خدا سخن می گوید و می فرماید: «با علم و آگاهی داوری می کند» (يقضی بعلم).

نه مانند بسیاری از انسان ها که داوری شان نا آگاهانه و آمیخته با جهل است.

و در چهارمین جمله می فرماید: «و با حلم و بردباری عفو می کند» (و يعفو بحلم) آری، عفو او با حلم او آمیخته است و کسانی را که عفو کرد، مؤاخذه و مجازات نمی کند.

نه همچون انسان ها که گاه بر سر لطف می آیند و عفو می کنند و گاه بر سر غضب می نشینند و عفو شدگان را مجازات می کنند.

سپس امام علیه السلام، با ذکر این اوصاف چهار گانه به سراغ حمد و ستایش خدا می رود؛ حمدی که هشت بار در این بخش تکرار شده و در هر مرحله، وصف خاصی برای آن شده

ص: ۲۱۳

۱-۱) یس، آیه ۸۲.

۲-۲) نحل، آیه ۹۰.

است. آن گاه امام علیه السلام به حمد و ستایش پروردگار می پردازد؛ حمد و ستایشی بسیار فصیح و بلیغ و پر مایه. عرض می کند: «خداوندا سپاس و ستایش مخصوص توست، در برابر آن چه می گیری و بر آن چه عطا می کنی و بر عافیت و بلایی که می فرستی» (اللهم لك الحمد علي ما تأخذ و تعطي، و علي ما تعافي و تتلي).

اشاره به این که در همه حال، تو را حمد و ستایش می کنم؛ چرا که می دانم از ناحیه توست خیر و سعادت؛ اگر نعمتی می بخشی کرامت است و اگر می گیری عنایت. اگر سلامت و عافیت می دهی، سعادت است و اگر بیماری و گرفتاری می دهی، آن نیز دارای مصلحت است. کاری بدون حکمت نمی کنی و هر چه از سوی توست، رحمت است.

سپس به اوصاف این حمد می پردازد و شش وصف برای آن ذکر می کند که با وصفی که در عبارت قبل ذکر شد هفت وصف می شود و آن را حمد و سپاسی جامع از هر نظر می سازد.

عرض می کند: «حمد و سپاسی که رضایت بخش ترین حمدها نزد تو باشد؛ حمدی که محبوب ترین حمدها در پیشگاه توست؛ حمدی که برترین حمدها نزد توست.

حمدی که تمام جهان خلقت را پر کند و تا آن جا که خواسته ای، برسد؛ حمدی که از تو محجوب و پوشیده نماند و در پیشگاه تو کاستی نداشته باشد؛ حمدی که عددش پایان نگیرد و در پهنه زمان، فنا در آن راه نیابد» (حمدا يکون أَرْضِي الحمد لك، و أحبّ الحمد إليك، و أفضل الحمد عندك. حمدا يملأ ما خلقت، و يبلغ ما أردت).

حمدا لا يحجب عنك، و لا يقصر دونك. حمدا لا ينقطع عدده، و لا يفنى مدده).

این حمد و سپاس، جامع ترین حمدها است؛ نه زمان محدودی دارد، نه تعداد معین، نه مکان خاصی دارد و نه قصور و حجابی. سراسر زمان و مکان را پر می کند و به پیشگاه حق می رسد و برترین حمدهاست.

اضافه بر این، حمدی است بر عافیت و بلا و گرفتن و اعطا که از این نظر هم جامعیت

دارد. بنابر این حمدی است بر همه چیز، در هر زمان و هر مکان، در هر حال و در هر شکل و در هر صورت.

سپس امام علیه السّلام در ادامه این سخن به بحث صفات جمال و جلال خدا می پردازد و وصفی بلیغ در این زمینه دارد. نخست از درک عظمت خدا ابراز عجز می کند و می گوید:

«خداوندا، کنه عظمت تو را هرگز درک نمی کنیم» (فلسنا نعلم کنه عظمتک).

چرا که خداوند وجودی نامحدود و بی پایان است از هر نظر و موجود محدودی چون بشر، هر کس که باشد، از درک آن نامحدود عاجز و ناتوان است. اما برای این که تصور نشود این سخن به معنای عدم امکان شناخت خدا و تعطیل صفات است بلافاصله به ذکر معرفت اجمالی از طریق بیان هشت وصف از اوصاف ثبوتیه و سلبيه او می پردازد و می گوید: (گرچه ما به درک کنه ذات تو قادر نیستیم) «جز این که می دانیم تو زنده و قائم به ذات خود و دیگران قائم به تواند. هیچ گاه خواب سبک و سنگین، تو را فرا نمی گیرد (تا از بندگانت غافل شوی)» (إِلَّا أَنَا نَعْلَمُ أَنَّكَ «حَيٌّ قَيُّومٌ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»).

و در ادامه می افزاید: «افکار (بلند پرواز) هرگز به تو نمی رسد و چشم های تیزبین تو را نمی بیند؛ ولی تو چشم ها (و حرکات آن ها) را می بینی و اعمال و کردار (بندگان) را احصا می کنی و زمام همگان به دست توست» (لَمْ يَنْتَه إِلَيْكَ نَظْرٌ، وَلَمْ يَدْرِكْكَ بَصْرٌ).

أدركت الأبصار، و أحصيت الأعمال، و أخذت بالتواصي و الأقدام).

وصف خداوند به «حیّ» نه به معنای حیات ظاهری و مادی است که آثارش نمو و رشد و تولید مثل و حس و حرکت است؛ بلکه حیات واقعی است که به معنای «علم» بی پایان و «قدرت» بر همه هستی می باشد.

«قیوم» کسی است که قائم به ذات و همه چیز قائم به او باشد؛ زیرا او واجب الوجود است و واجب الوجود به چیزی نیاز ندارد و همگان نیازمند اویند.

جمله «لا تأخذك سنة ولا نوم» اشاره به این که علم و آگاهی و لطف و عنایت او نسبت به بندگان، دائمی است؛ چنین نیست که گاهی بیدار باشد و بداند و بندگان را

مشمول عنایت فرماید و گاه در خواب فرو رود و از آن ها غافل شود.

جمله «لم ینته إلیک نظر...» اشاره به این است که نه علم و دانش انسان احاطه به ذات پاک او پیدا می کند-چرا که ذاتش نامحدود است-و نه چشم ظاهر او را می بیند؛ چرا که نه جسم است و نه جهت دارد و نه رنگ؛ ولی او گردش چشم ها را می بیند و کوچک ترین اعمال را حساب می کند.

منظور از «أخذت بالتواصي و الأقدام» -با توجه به این که «نواصي» جمع «ناصیه» به معنای موههای جلوی سر است و «اقدام» جمع «قدم» به معنای پاها است- قدرت و غلبه خداوند بر همه کس و همه چیز است؛ زیرا هر گاه موی پیش سر انسان یا حیوانی را بگیرند و یا پای کسی را ببندند، قدرت به طور کامل از او سلب می شود.

سپس امام علیه السلام برای اثبات این اوصاف جمال و جلال و معرفی پروردگار متعال به سراغ جهان خلقت می رود و از عظمت آن، سخن می گوید؛ سخنی بسیار عمیق و پر مایه؛ و نشان می دهد جهانی را که می بینیم و درک می کنیم با تمام عظمتی که دارد در برابر آن چه نمی بینیم و درک نمی کنیم قطره ای در برابر دریاست. می فرماید: «(خداوندا) آن چه از مخلوقات را مشاهده می کنیم و از قدرتت در شگفتی فرو می رویم و وصف عظمت سلطنت تو را بیان می کنیم، چه اهمیتی دارد؟! در حالی که آن چه از ما پوشیده و پنهان است و چشمانمان از دیدن آن قاصر و عقل ما در برابر درکشان ناتوان است و پرده های غیب میان ما و آن ها فاصله افکنده، بس عظیم تر است» (و ما الّذی نرى من خلقک، و نعجب له من قدرتک، و نصفه من عظیم سلطانتک، و ما تغیب عنا منه، و قصرت أبصارنا عنه، و انتهت عقولنا دونه، و حالت ستور الغیوب بیننا و بینه أعظم).

آری، آن چه امروز می بینیم-با آن که علوم و دانش ها در مورد جهان آفرینش فوق العاده گسترش پیدا کرده است-در برابر آن چه نمی بینیم و درک نمی کنیم بسیار کوچک است. دانشمندان امروز از عوالمی خبر می دهند که کره زمین ما در برابر آن مانند نقطه

کوچکی است در گوشه کتاب بزرگی از یک کتابخانه عظیم! از کرات بزرگی در آسمان خیر می دهند که سی میلیارد برابر کره زمین است! از سیاه چاله های بزرگی سخن می گویند که سه میلیارد برابر خورشید ماست (سیاه چاله ها اجرام فوق العاده سنگینی اند که همه چیز را در خود جذب می کنند؛ حتی نور را که در برخورد با سایر اجرام بازگشت دارد و به همین دلیل در نظر ما در پهنه آسمان، به صورت چاله های سیاهی خودنمایی می کند).

در همین کره زمین ما که سیاره بسیار کوچکی است، میلیون ها نوع گیاه و حیوان در اعماق دریاها و جنگل ها وجود دارد که هنوز دیده تیز بین دانشمندان امروز آن را شناسایی نکرده است.

آری، عالم ملک و ملکوت، آن قدر گسترده است که عقول از درک آن، عاجز است و افکار درباره آن حیران و توجه به این حقیقت ما را به عظمت آفریننده آن آشنا می سازد و این بزرگ ترین درس توحید و خداشناسی است. در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لو اجتمع أهل السماء والأرض أن يصفوا الله بعظمته لم يقدرُوا؛ اگر تمام اهل آسمان و زمین جمع شوند که عظمت خدا را به وصف در آورند، قادر نیستند!». (۱)

سپس در تکمیل این سخن می افزاید: «آری!» آن کس که قلبش را از همه چیز تهی کند و فکرش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را بر پا ساخته ای و مخلوقات را آفریده ای، چگونه کرات آسمان را در هوا معلق کرده ای، و زمینت را بر روی امواج آب، گسترده ای، به یقین دیده فهمش و می ماند؛ عقلش مبهوت می شود؛ شنوایی اش حیران، و اندیشه اش سرگردان می ماند!! (فمن فرغ قلبه، و أعمل فكره، ليعلم كيف أقمّت عرشك، و كيف ذرأت (۲) خلقك، و كيف علّقت في الهواء

ص: ۲۱۷

۱- ۱) اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۰۲.

۲- ۲) «ذرأت» از ماده «ذره» (بر وزن زرع) به معنای آفرینش و ایجاد و اظهار است.

سماواتک، و کیف مددت علی مور (۱) الماء أرضک، رجع طرفه (۲) حسیرا (۳)، و عقله مبهورا (۴)، و سمعه والها، و فکره حائرا).

امام علیه السلام در این تعبیرات زیبا و پر معنا انگشت اشارت روی چهار موضوع از عظمت آفرینش نهاده: بر پا کردن عرش، آغاز آفرینش، معلق بودن کرات در آسمان و پیدایش زمین از زیر آب که هر یک از دیگری شگفت انگیزتر است و به دنبال آن روی چهار گونه از آثار حیرت و سرگردانی تکیه کرده: خستگی چشم، مبهوت شدن عقل، واله شدن گوش، حیران شدن فکر.

درباره تفسیر عرش، سخن بسیار است؛ اما آن چه از آیه الکرسی استفاده می شود این است که عرش، عالمی است فوق این آسمان و زمینی که ما می بینیم؛ زیرا می فرماید:

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (توجه داشته باشید که شاهان سابق دارای دو گونه تخت بودند: تخت کوتاهی که کرسی نامیده می شد و در روزهای عادی از آن استفاده می کردند و تخت بلند پایه ای که عرش نام داشت و در اعیاد و روزهای رسمی بر فراز آن می نشستند؛ سپس این دو تعبیر کنایه ای از درجات مختلف عظمت شد. قرآن آسمان و زمینی را که ما می بینیم کرسی خدا می شمارد؛ بنابراین عرش او مرتبه ای بالاتر از آن است).

از این رو ممکن است عرش اشاره به عالم ماورای طبیعت یعنی عالم فرشتگان و کروبیان باشد و (۵) یا عالمی از جهان ماده، ماورای آنچه در دسترس ماست.

جمله (و کیف مددت علی مور الماء أرضک) ممکن است اشاره به

ص: ۲۱۸

۱-۱) «مور» (بر وزن قول) در لغت به معانی مختلفی آمده؛ از جمله به معنای جریان سریع (یا جریان امواج آب) است.

۲-۲) «طرف» (بر وزن حرف) به معنای پلک چشم است.

۳-۳) «حسیر» از ماده «حسر» (بر وزن قصر) به معنای خستگی و ضعف است.

۴-۴) «مبهور» از ماده «بهر» (بر وزن قهر) به معنای غلبه کردن و به حیرت افکندن است.

۵-۵) شرح این مطلب در تفسیر نمونه در تفسیر آیه الکرسی بیان شده است.

«دحو الارض» و سر بر آوردن خشکی ها از زیر آب ها باشد؛ زیرا در آغاز تمام کره زمین را آب فرا گرفته بود؛ به تدریج آب ها در خلل و فرج زمین فرو رفت و خشکی ها از زیر آب پیدا شدند.

آری، به یقین هر چه انسان درباره نظام جهان آفرینش و شگفتی های آن، چه در مورد آغاز خلقت و چه در ادامه راه می اندیشد، حیران تر می شود؛ حیرتی آمیخته با عشق آفریننده این دستگاه با عظمت و حیرتی توأم با شناخت و معرفت ذات پاک او.

ص: ۲۱۹

منها: يدعى بزعمه أنه يرجو الله، كذب و العظیم اما باله لا- يتبين رجاؤه في عمله؟ فكل من رجا عرف رجاؤه في عمله. و كل رجاء- إلا- رجاء الله تعالى- فإنه مدخول و كل خوف محقق، إلا- خوف الله فإنه معلول يرجو الله في الكبير، و يرجو العباد في الصغیر، فيعطى العبد ما لا- يعطى الرب! فما بال الله جل ثناؤه يقصير به عما يصنع به لعباده؟ أتخاف أن تكون في رجائك له كاذبا؟ أو تكون لا تراه للرجاء موضعا؟ و كذلك إن هو خاف عبدا من عبده، أعطاه من خوفه ما لا يعطى ربه، فجعل خوفه من العباد نقدا، و خوفه من خالقه ضمارا و وعدا. و كذلك من عظمت الدنيا في عينه، و كبر موقعها من قلبه، أثرها على الله تعالى، فانقطع إليها، و صار عبدا لها.

او گمان می برد، به خدا امیدوار است؛ اما سوگند به خدا دروغ می گوید (اگر راست می گوید) چرا این امیدواری در عملش دیده نمی شود؟ زیرا هر کس به چیزی امید دارد، در عملش مشاهده می شود (همه باید بدانند) هر امیدی جز امید به خدای متعال نابجا، و هر ترس جز ترس از (مخالفت با) خدا نادرست است. (این مدعی دروغین) در مسائل مهم به خدا امید دارد و در مسائل کوچک به بندگان خدا؛ در حالی که تواضع و احترامش در برابر بندگان (برای همان مسائل کوچک) بیش از خداست. چه شده است که تواضع و احترام او برای خداوند متعال کم تر از بندگان است؟ آیا می ترسی در اظهار امید به خدا

دروغگو باشی؟ یا او را شایسته امید نمی دانی؟ (که این هر دو خیالی است باطل) همچنین اگر او از یکی از بندگان خدا بترسد به سبب این خوف، برای او اهمیتی قائل می شود که برای خدا قائل نیست؛ در واقع خوف از بندگان را نقد می شمرد و خوف از پروردگار خویش را وعده ای دور از انتظار! (آری) کسی که دنیا در چشم او بزرگ جلوه کند و جایگاه آن در قلبش مهم باشد، آن را بر خدای متعال مقدم می دارد. از همه چیز می برد و به دنیا می پیوندد و برده آن می شود.

شرح و تفسیر: بردگان دنیا

برندگان دنیا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بعد از بیان عظمت پروردگار و حمد و سپاس او و نشانه های ذات پاکش در جهان هستی - که در بخش پیشین گذشت - به پند و اندرز غافلان می پردازد و به سراغ یکی از مهم ترین مسائل یعنی موضوع خوف و رجا می رود؛ حقیقت آن را می شکافد و نشانه های آن را شرح می دهد و مدعیان دروغینش را رسوا می سازد؛ می فرماید: «او گمان می برد، به خدا امیدوار است؛ اما سوگند به خدا دروغ می گوید» (یدعی بزعمه أنه یرجو الله، کذب و العظیم!) .
(۱)

سپس به ذکر دلیل می پردازد و می فرماید: «(اگر راست می گوید) چرا این امیدواری در عملش دیده نمی شود؟ زیرا هر کس به چیزی امید دارد، در عملش مشاهده می شود» (ما باله لا یتبئن رجاءه فی عمله؟ فکل من رجا عرف رجاءه فی عمله) .

این دلیل بسیار روشنی است. کشاورزی و باغبانی که به گرفتن محصول از زمین و باغش امید دارد به آبیاری مرتب و دفع آفات و فراهم کردن تمام مقدمات و وسایل نمو و

ص: ۲۲۲

۱- ۱) تعبیر به «و العظیم» به جای «و الله العظیم» به دلیل این است که گاهی حذف موصوف و تکیه بر صفت، تأکید بیشتری نشان می دهد؛ یعنی آن قدر این وصف عظمت برای ذات پاک او ثابت و مسلم است که گویی نامی از نام های اوست.

پرورش محصول می پردازد. اگر باغبان و کشاورزی ادعای چنین امیدی را کرد، ولی در خانه اش نشست و دست به کاری نزد، همه می دانند این یک امید کاذب است؛ خیال امید است، نه امید. امید به لطف پروردگار، هنگامی امید راستین است که همگام با اطاعت فرمان او و قدم گذاشتن در مسیر رضای او باشد.

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السّلام می خوانیم: «خدمتش عرض کردند: گروهی به سراغ گناه می روند و می گویند: به لطف خدا امید داریم. امام علیه السّلام فرمود: «کذبوا لیسوا براجین إنّ من رجا شیئا طلبه و من خاف شیئا هرب منه؛ آن ها دروغ می گویند؛ دارای رجا و امید نیستند. کسی که به چیزی امید دارد، به دنبال آن می رود و کسی که از چیزی می ترسد از آن می گریزد» (۱).

و بعد در ادامه این سخن به بیان کسی که مبدأ اصلی خوف و رجاست پرداخته، می فرماید: «هر امیدی جز امید به خداوند متعال نابجا، و هر ترس واقعی جز ترس از (مخالفت با) خدا نادرست است» (و کلّ رجاء - إلاّ رجاء الله تعالی - فإنّه مدخول (۲) و کلّ خوف محقق (۳) إلاّ خوف الله).

ص: ۲۲۳

۱- ۱) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۸.

۲- ۲) «مدخول» از ماده «دخل» (بر وزن اجل) به معنای فساد کردن گرفته شده؛ بنابراین این مدخول یعنی چیزی که فاسد یا غش در آن است.

۳- ۳) «محقق» به معنای معلوم و قطعی در جمله بالا صفت برای خوف است - و باید مجرور باشد - اشاره به این که ترس واقعی تنها از خداست؛ چرا که اوست که بدکاران را کیفر می دهد؛ بنابراین این اگر از خدا بترسیم و نافرمانی او نکنیم از هیچ چیز و هیچ کس نخواهیم ترسید؛ ولی بسیاری از شارحان و مترجمان «محقق» را خبر «کل خوف» گرفته اند و در مرجع ضمیر «فانه» و همچنین استثنا و مفهوم مجموع جمله گرفتار مشکلات زیادی شده اند؛ حال آن که اگر «محقق» را صفت خوف بگیرند، مفهوم این جمله کاملاً واضح است. قابل توجه این که جمله قبل که درباره رجا صحبت می کند، قرینه خوبی بر معنایی است که بیان شد. به تعبیر دیگر، امام علیه السّلام می فرماید: هر امیدی جز امید به خدا باطل و هر خوفی جز خوف از خدا نادرست است.

دلیل آن روشن است؛ زیرا هیچ مبدأ خیری جز خدا وجود ندارد، و هر کسی جز او بتواند خیری انجام دهد به کمک اوست (لا مؤثر فی الوجود إلا الله).

بنابر این باید تنها دل به او ببندیم و به او امیدوار باشیم. کسی که می تواند زیانی برساند و کیفر دهد و مجازات کند، فقط اوست و از دیگران، بی اراده او کاری ساخته نیست؛ همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند به کسی ضرری برسانند. (1) درست است که خداوند به بندگان، آزادی عمل داده، ولی این آزادی هرگز از ذات پاک او سلب قدرت نمی کند.

بنابر این تنها باید به ذات پاک او امیدوار و فقط از مخالفت فرمان او بیمناک باشیم.

سپس اشاره به نکته مهمی می فرماید و آن تضادی است که در اعمال مردم در خصوص موضوع خوف و رجا وجود دارد. هرگاه در یک مسأله جزئی به بنده ای امید داشته باشند هزار گونه خضوع و خشوع در مقابل او می کنند و هرگاه از موضوع کوچکی بترسند خود را جمع و جور می کنند؛ در حالی که نه در مورد امید به خدا در امور مهمه و ترس از او در مسائل بزرگ هرگز واکنش مناسبی نشان نمی دهند؛ می فرماید: «این مدعی کاذب در مسائل مهم به خدا امید دارد و در مسائل کوچک به بندگان خدا؛ در حالی که تواضع و احترامش در برابر بندگان (برای همان مسائل کوچک) بیش از خداست» (فإنه معلول یرجو الله فی الکبیر، و یرجو العباد فی الصغیر، فیعطى العبد ما لا یعطى الرّب!).

در ادامه این سخن به علت این موضوع پرداخته، می فرماید: «چه شده است که تواضع و احترام او برای خداوند متعال کمتر از بندگان است؟ آیا می ترسی در اظهار امید به خدا دروغگو باشی؟ یا او را شایسته امید نمی دانی؟ (که این هر دو خیالی است باطل)» (فما بال الله جل ثناؤه یقصر به عما یصنع به لعباده؟ أ تخاف أن تكون فی رجائك

ص: ۲۲۴

له كاذبا؟ أو تكون لا تراہ للرجاء موضعا؟) .

به يقين، كسى كه به خدا اعتقاد دارد و او را بر هر چيز قادر مى شمرد، به رحمانيت و رحيميت وجود و كرمش نيز ايمان دارد. امكان ندارد اميدش به خدا اميد كاذبى باشد و يا اين كه او را شايبسته اميد نداند. اگر درست در اين گونه افكار بينديشيم، انحراف از اصل توحيد و خدا شناسى را در آن به وضوح در مى يابيم.

در حقيقت عصاره كلام مولا اين است كه ما افرادى را مى بينيم كه به اميد عطاي كوچكى در خانه كسى مى روند، همه گونه خضوع و احترام مراسم ثنا و تكريم به جا مى آورند و خود را مطيع فرمانش مى شمروند، حال آن كه هنگامى كه براى بزرگ ترين حاجات خود در خانه خدا مى آيند آن اظهارات و احترامات و فرمان بردارى ها از آن ها مشاهده نمى شود و اين نيست، جز بر اثر ضعف و ناتوانى در معرفه الله و شناخت صفات جلال و جمال او.

سپس امام عليه السلام از رجا به خوف منتقل مى شود و همين مقايسه را در مورد خوف بيان مى دارد؛ مى فرمايد: «همچنين اگر او از يكي از بندگان خدا بترسد به سبب اين خوف، براى او اهميتى قائل مى شود كه براى خدا قائل نيست؛ در واقع خوف از بندگان را نقد مى شمرد و خوف از پروردگار خویش را (نسيه و) وعده اى دور از انتظار!» (و كذلک إن هو خاف عبدا من عبده، أعطاه من خوفه ما لا يعطى ربّه، فجعل خوفه من العباد نقدا، و خوفه من خالقه ضمارا (1) و وعدا) .

به طور مسلم اين برخورد دو گانه، ناشى از ضعف ايمان است؛ چرا كه بندگان ضعيف، قدرتى ناچيز دارند كه قابل مقايسه با قدرت خدا نيست. اگر تمام قدرت آن ها را به اندازه جرقه اى فرض كنيم، قدرت عظيم پروردگار از درياها آتش سوزان، برتر است. چگونه ممكن است انساني به چگونگى اين دو مبدأ خوف آشنا باشد، ولى از جرقه بترسد و از

ص: ۲۲۵

۱- ۱) «ضمار» به معنای وعده دور و دراز است. این واژه به معنای مخفی و پنهان و چیزی که امید چندانی به آن نیست به کار می رود.

دریای آتش نهراسد؟! البته ممکن است منشأ این تفاوت، امید بیش از حد به کرم و لطف خدا باشد که آن نیز ناشی از غفلت است؛ زیرا او ارحم الراحمین است در موضع عفو و رحمت و اشد المعاقبین است در موضع عذاب و نقت.

از آن جا که این برخورد دو گانه با خدا و خلق، ناشی از ضعف شناخت و کوتاهی بینی است، امام علیه السلام در پایان این بخش از سخنان و دلنشینش به برخورد دو گانه این گونه افراد با دنیا و آخرت می پردازد؛ می فرماید: «همچنین کسی که دنیا در چشم او بزرگ جلوه کند و جایگاه آن در قلبش مهم باشد، آن را بر خداوند متعال مقدم می دارد. از همه چیز می برد و به دنیا می پیوندد و برده آن می شود!» (و كذلك من عظمت الدنيا في عينه، وكبر موقعها من قلبه، آثارها على الله تعالى، فانقطع إليها، و صار عبدا لها).

آری، این هوا پرستان بی معرفت، متاع ناچیز و فانی دنیا را نقد و مواهب عظیم و جاویدان آخرت را نسیه می پندارند و همین سبب می شود که دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و رضای خلق را بر رضای خالق مقدم بشمرند.

درست، عکس پرهیزگاران با ایمان که امام علیه السلام در خطبه متقین درباره آن ها فرموده است: (عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم) خدا در نظر آنان با عظمت جلوه کرده در نتیجه، غیر خدا هر چه هست در نظر آن ها کوچک است.

جمله (فانقطع إليها، و صار عبدا لها) اشاره به این حقیقت است که این دنیا پرستان، سرانجام کارشان به جایی می رسد که از عبودیت پروردگار خارج می شوند و به عبودیت دنیا و هوای نفس و شیطان در می آیند. از توحید و خدا پرستی عملاً کنار می روند و به شرک و دنیا پرستی روی می آورند.

کار آن ها به جایی می رسد که همچون عمر سعد بر این عقیده پافشاری می کنند که رها کردن ملک ری به جهت ترس از عذاب قیامت و متعم شدن به نعمت های بهشتی، نقد را با نسیه معامله کردن است و هیچ عاقلی تن به این معامله نمی دهد:

نکته: دو بال برای پرواز به سوی خدا!

دو بال برای پرواز به سوی خدا!

خوف و رجا یعنی بیم از کیفر و امید به لطف و رحمت خدا، قوی ترین انگیزه حرکت به سوی تقوا و پاکیزگی هاست.

هیچ کس بدون این دو نمی تواند در آسمان قرب حق پرواز کند و به اوج قاف قرب او راه یابد.

همان گونه که امید به نتایج لذت بخش پیروزی در امتحان و بیم از آثار سقوط و رفوزه شدن تمام نیروهای یک محصل و دانشجو را برای پیمودن مسیر علوم و دانش ها بسیج می کند، در پیمودن راه معنویت نیز بهره گیری از این بیم و امید ضروری است. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَعْلَى النَّاسِ مَنْزِلَهُ عِنْدَ اللَّهِ أَخَوْفَهُمْ مِنْهُ؛ برترین مردم از نظر مقام در پیشگاه خدا خائف ترین آن هاست». (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا، وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو؛ مؤمن، مؤمن نخواهد بود تا دارای خوف و رجا باشد و خوف و رجا نخواهد داشت مگر این که با آن چه می ترسد یا امید دارد هماهنگ عمل کند». (۳)

ولی بهره گیری از این دو در صورتی امکان دارد که خوف و رجا کاذب نباشد و نشانه

ص: ۲۲۷

۱- ۱) این مضمون اشعار معروفی است که از عمر سعد هنگامی که ابن زیاد پیشنهاد جنگ با امام حسین علیه السلام را به او کرد و وعده فرمانداری ری را به او داد و او نخست در انتخاب میان این دو، حیران گشت و سرانجام تصمیم به جنگ گرفت، نقل شده است. این اشعار را مرحوم سید بن طاووس در لهوف، صفحه ۱۹۳ به طور کامل آورده و مورخ معروف، طبری نیز در حوادث سال ۶۱ هجری بخشی از آن را نقل کرده است.

۲- ۲) بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۰.

۳- ۳) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۱.

کاذب نبودنش، عمل هماهنگ با آن است.

ولی متأسفانه بسیاری از مردم، نسبت به امور دنیا و خوف و رجای صادقی دارند؛ در حالی که نسبت به آخرت گرفتار خوف و رجای کاذبند.

در همین زمان که این ستور را می نویسیم نوعی بیماری شدید «ذات الریه» به نام «سارس» پیدا شده که به نوعی کشنده است (حدّا کثر از یک صد نفر مبتلا به این بیماری شش نفر قربانی می شود) ولی برای پرهیز از ابتلای به آن چنان اقدامات احتیاطی شروع شده که فراتر از آن امکان ندارد. در مناطق آلوده همه جا را سمپاشی می کنند؛ همه با ماسک حرکت می کنند؛ هر شخص مظنونی را معاینه می کنند؛ مراکز تجمع را تعطیل کرده اند؛ جشن شادی و مجلس عزا نمی گیرند؛ در فرودگاه ها همه مسافران به دقت از این نظر کنترل می شوند. این همان خوف صادق است. آیا مؤمنان در مورد خوف از کیفرهای الهی در قیامت که به مراتب از این سنگین تر است چنین عکس العملی نشان می دهند؟! امام امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه مذکور تعجب می کنند که چگونه بعضی از مردم در مقابل خوف اندکی از انسان ها عکس العمل سریع و قوی نشان می دهند، ولی در برابر خوف خدا چنین نیستند! درباره رجای هم همین گونه است؛ ولی اولیاء الله چنان بودند که از خوف خدا در محراب عبادت مانند بید می لرزیدند و گاه صیحه می زدند و مدهوش می شدند.

سخن در این زمینه بسیار است. هدف در این جا اشاره کوتاهی برای تکمیل بحث ها بود. با حدیث نابی این گفتار را پایان می دهیم.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: کان ابی یقول: إنّه لیس من عبد مؤمن إلاّ و فی قلبه نوران، نور خیفه و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا؛ پدرم می فرمود: هر بنده مؤمنی در قلبش دو نور است نور خوف و نور رجاء، هر یک وزن شود اضافه بر دیگری نخواهد بود. (۱)

ص: ۲۲۸

اشاره

و لقد كان في رسول الله -صلى الله عليه وآله- كاف لك في الأسوه، و دليل لك على ذم الدنيا و عيبتها، و كثره مخازيها و مساويها، إذ قبضت عنه أطرافها، و وطئت لغيره أكنافها، و فطم عن رضاعها، و زوى عن زخارفها.

ترجمه

برای تو (ای دل‌باخته دنیا) کافی است که روش رسول خدا صلی الله علیه و آله را سرمشق خود قرار دهی و دلیل و راهنمای خود در نکوهش دنیا و مذمت آن و رسوایی فراوان و بدی هایش بشماری؛ چه این که مواهب دنیا از او گرفته شد و برای دیگران آماده گشت. او از پستان دنیا جدا و از زخارف و زیبایی هایش برکنار شده بود.

شرح و تفسیر: اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله

اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله

در آخرین جمله های بخش سابق این خطبه، امام علیه السلام از دنیا پرستانی سخن به میان آورد که عبد ذلیل و بنده اسیر دنیا شده اند؛ همه چیز را رها کرده و به دنیا چسبیده اند.

امام علیه السلام برای بیدار ساختن این گروه، نسخه های عملی بسیار مفیدی از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و انبیای پیشین می دهد. نخست از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید و می فرماید:

«برای تو (ای دل‌باخته دنیا) کافی است که روش رسول خدا را -که درود حق بر او و خاندانش باد- سرمشق خود قرار دهی و دلیل و راهنمای خود در نکوهش دنیا و عیب آن

و رسوایی فراوان و بدی هایش بشماری» (و لقد كان في رسول الله -صلى الله عليه وآله- كافي لك في الأسوه، و دليل لك على ذم الدنيا و عيبها، و كثره مخازيها (۱) و مساويها).

قابل توجه این که امام علیه السلام در این جا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم اسوه می شمرد و هم دلیل.

در واقع این دو تعبیر هر دو به یک نتیجه می رسد و آن پیروی کردن از آن پیشوای بزرگ و تطبیق دادن زندگی خویش با زندگی اوست؛ ولی از نظر معنا تفاوت لطیفی با هم دارد.

اسوه، اشاره به این می کند که ما زندگی خود را با زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تطبیق دهیم؛ ولی دلیل اشاره به این دارد که او ما را به سوی خود فرا می خواند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به ذکر دلیل می پردازد و می فرماید: «چه این که جوانب دنیا از او (پیامبر صلی الله علیه و آله) گرفته شد و برای دیگران آماده گشت. (او چیزی از متاع دنیا در اختیار نداشت و دنیا پرستان همه چیز داشتند) او از پستان دنیا جدا و از زخارف و زیبایی هایش بر کنار شده بود» (إذ قبضت عنه أطرافها، و وطئت لغيره أكنافها، و فطم (۲) عن رضاعها، و زوی (۳) عن زخارفها (۴)).

او در زمانی می زیست که قیصرها و کسری ها در کاخ های افسانه ای در ناز و نعمت و در لای- به لای انواع زینت می زیستند؛ در جزیره العرب بعضی ثروتمندان بزرگ بودند که امکانات فراوان داشتند. حتی در زمانی که به قدرت رسید و غنایم فراوان در اختیارش قرار گرفت، زندگی بسیار ساده و فقیرانه و زاهدانه داشت و به آن زندگی افتخار می کرد «الفقر

ص: ۲۳۰

۱- ۱) «مخازی» جمع «مخزاه» از ماده «خزی» به معنای رسوایی گرفته شده است.

۲- ۲) «فطم» از ماده «فطام» به معنای از شیر باز گرفتن است.

۳- ۳) «زوی» از ماده «زوی» (بر وزن حی) به معنای جمع کردن و دور بردن است.

۴- ۴) «زخارف» جمع «زخرف» (بر وزن هرمز) در اصل به معنای هرگونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است و این که به سخنان بیهوده، مزخرف گفته شده به علت زرق و برق و آب و رنگی است که به آن می دهند.

فخری» (۱) می فرمود: این سخن نه بدان معنا است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توان و قدرت دستیابی به این امور را نداشت؛ بلکه او خود به چنین زندگی ای مایل نبود؛ لذا در روایات آمده است که فرشته ای نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و کلید خزائن زمین را در دست داشت؛ عرض کرد: «یا محمد هذه مفاتيح خزائن الأرض يقول لك ربك افتح و خذ منها ما شئت من غير أن تنقص شيئا عندي؛ ای محمد! این ها کلیدهای خزائن زمین است. پروردگارت می گوید: هر یک را می خواهی بگشا و هر چه می خواهی از آن بردار؛ بی آن که چیزی از مقام تو نزد من کاسته شود». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الدنيا دار من لا دار له و لها يجمع من لا عقل له؛ دنیا سرای کسی است که از سرای آخرت بی بهره است و کسی برای دنیا جمع می کند که عقل و خرد ندارد». آن فرشته عرض کرد: «سوگند به خدایی که تو را به حق، به نبوت برانگیخته است، من همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم هنگامی که کلیدها به من سپرده شد، شنیدم». (۲)

عبارت «إذ قبضت عنه أطرافها» اشاره به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله حاکمیت و مالکیت و سلطنت همچون قیصرها و کسری ها را بر شهرها و کشورها نداشت و جمله «و فطم عن رضاعها» اشاره به این است که از چرب و شیرین و غذاهای رنگارنگ بهره نمی گرفت و عبارت «و زوی عن زخارفها» ناظر به این است که او هرگز از کاخ ها و مرکب ها و لباس های پر زرق و برق بهره نمی گرفت.

به هر حال، امام علیه السلام در برابر دلباختگان به دنیا بهترین اسوه و الگو را برگزیده و انگشت اشاره روی زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته است. کسی که در حالاًتش می خوانیم: بر روی خاک می نشست و همچون بردگان می زیست و زندگانش همچون زندگی ضعیف ترین افراد بود؛ گاه جز یک پیراهن که بر تن داشت لباس دیگری نداشت که اگر دستور می داد آن را بشویند پیراهنی که در تن کند و به مسجد بیاید در خانه او نبود؛ حتی بر دخترش

ص: ۲۳۱

۱-۱) مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۱۷۳.

۲-۲) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۹.

فاطمه زهرا علیها السّلام خرده گرفت که چرا پرده جدیدی بر درب خانه افکنده و زینت آلات مختصری از نقره-نه از طلا-بر خود پوشیده است. شرح بیشتری در این باره در پایان خطبه بیان خواهد شد.

ص: ۲۳۲

و إن شئت ثنيت بموسى كليم الله -صلى الله عليه و سلم- حيث يقول: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ». و الله، ما سأله إلا خبزاً يأكله، لأنه كان يأكل بقله الأرض، و لقد كانت خضره البقل ترى من شفيف صفاق بطنه، لهزاله و تشدّب لحمه.

و إن شئت ثلثت بداوود -صلى الله عليه و سلم- صاحب المزامير، و قارىء أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده، و يقول لجلسائه:

أَيْكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا! وَيَأْكُلُ قِرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمْنِهَا.

و إن شئت قلت فى عيسى بن مريم عليه السلام، فلقد كان يتوسد الحجر، و يلبس الخشن، و يأكل الجشب، و كان إدامه الجوع، و سراجة بالليل القمر، و ظلاله فى الشتاء مشارق الأرض و مغاربها، و فاكهته و ريحانه ما تنبت الأرض للبهائم؛ و لم تكن له زوجه تفتنه، و لا ولد يحزنه، و لا مال يلفته، و لا طمع يذله، دأبته رجلاه، و خادمه يداه!

اگر بخواهی دوّمین نفر یعنی موسای کليم عليه السلام به تو معرفی می کنم، آن گاه که عرضه داشت: پروردگار را! به آن چه به من از نیکی عطا کنی نیاز مندم، به خدا سوگند! موسی عليه السلام غیر از قرص نانی که بخورد از خدا نخواست؛ زیرا وی (از زمانی که از مصر فرار کرد و به سوی مدین آمد) از گیاهان زمین تغذیه می کرد تا آن جا که بر اثر لاغری شدید و تحلیل

رفتن گوشت بدن او رنگ سبز گیاه از پشت پرده شکمش آشکار بود.

و چنان چه بخواهی سوّمین نفر داوود- که درود خدا بر او باد- صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را به تو معرفی می کنم؛ او با دست خویش از برگ درخت خرما زنبیل می بافت و به دوستانش می گفت کدام یک از شما حاضر است این ها را برای من بفروشد، از بهای آن قرص نان جویی تهیه می کرد و تناول می نمود.

و اگر بخواهی (نمونه دیگری از) زندگی عیسی بن مریم- که درود خدا بر او باد- را برایت بازگو می کنم؛ او سنگ را بالش خود قرار می داد؛ لباس خشن می پوشید؛ غذای ناگوار می خورد؛ نان خورش او گرسنگی، چراغ شب هایش ماه، سر پناه او در زمستان مشرق و مغرب زمین بود (صبح ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که از زمین برای چهارپایان می روید؛ نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد؛ نه مالی داشت که او را به خود مشغول دارد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست هایش!

شرح و تفسیر: زندگی زاهدانه انبیا

زندگی زاهدانه انبیا

بحث کوتاهی که در عبارت قبل از زندگی زاهدانه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در مقام الگو و اسوه مؤمنان بیان شد امام علیه السّلام در این بخش از خطبه به زندگی زاهدانه سه تن دیگر از پیامبران الهی که سرمشق صالحانند، اشاره می کند تا روشن شود این یک برنامه همگانی در زندگی رسولان الهی بوده است. همه آن ها از این نظر برای امت های خود الگو و اسوه ای بوده اند.

می فرماید:

«اگر بخواهی نفر دوّم یعنی موسای کلیم- که درود خدا بر او باد- را به تو معرفی می کنم، در آن جا که عرضه داشت: پروردگار را! به آن چه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم»

ص: ۲۳۴

(و إن شئت ثبیت بموسی کلیم الله-صلی الله علیه و سلم-حیث یقول:

«رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»).

سپس امام علیه السّلام به تفسیر جمله یاد شده که آیه ای است از سوره قصص و از زبان حضرت موسی علیه السّلام به هنگام ورود به دروازه مدین نقل شده، می پردازد و می فرماید: «به خدا سوگند! موسی علیه السّلام غیر از قرص نانی که بخورد از خدا نخواست؛ زیرا وی (از زمانی که از مصر فرار کرد و به سوی مدین آمد) از گیاهان زمین تغذیه می کرد تا آن جا که بر اثر لاغری شدید و تحلیل رفتن گوشت بدن او رنگ سبز گیاه از پشت پرده شکمش آشکار بود» (و الله، ما سأله إلاّ خبزاً يأكله، لأنّه كان يأكل بقله الأرض، و لقد كانت خضرة البقل تری من شفیف (۱) صفاق (۲) بطنه، لهزاله (۳) و تشذب (۴) لحمه).

هنگامی که موسی علیه السّلام برای حمایت و دفاع از یکی از قوم بنی اسرائیل در برابر فرعونیان، یکی از آن ها را کشت و همه جا در تعقیب او بودند از مصر فرار کرد و به سوی شام و شهر مدین آمد؛ در حالی که هیچ گونه وسیله سفر با خود نداشت و چون دست گدایی در برابر کسی دراز نمی کرد به ناچار از گیاهان بیابان می خورد. در این مدت، موسی علیه السّلام سخت نحیف و لاغر شد؛ زیرا فاصله، نسبتاً طولانی بود و او با پای پیاده از کشوری به کشور دیگر می آمد. کار او به جایی رسید که رنگ سبز گیاهان از پشت پرده شکمش کم نمایان شد.

او در این حال از خداوند تنها غذایی ساده که گرسنگی اش را بر طرف کند تمنا کرد؛ در حالی که می توانست از او زندگانی پر زرق و برق و سفره های رنگین بخواهد.

درست است که موسی علیه السّلام در این شرایط فوق العاده به حکم اجبار و به طور طبیعی

ص: ۲۳۵

۱-۱) «شفیف» از ماده «شفوف» به معنای شفاف شدن چیزی است؛ به طوری که آن چه در پشت آن قرار گرفته، نمایان شود.

۲-۲) «صفاق» به معنای پوسته زیرین شکم است، که زیر پوسته روئین قرار گرفته.

۳-۳) «هزال» به معنای لاغری است.

۴-۴) «تشذب» به معنای متفرق شدن است و در این جا به معنای تکیده شدن گوشت بدن است.

بسیار در مضیقه بود، ولی مهم این است که تنها به مقدار رفع ضرورت از خدای خود تقاضا کرد و این دلیل روشنی بر زندگی زاهدانه او است.

سپس در ادامه این بحث به سراغ زندگی زاهدانه داود علیه السلام می رود و چنین می فرماید:

«و چنان چه بخواهی سوّمین نفر داوود- که درود خدا بر او باد- صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را به تو معرفی می کنم؛ او با دست خویش از لیف خرما زنبیل می بافت و به دوستانش می گفت کدام یک از شما حاضر است این ها را برای من بفروشد، و از بهای آن قرص نان جویی تهیه می کرد و تناول می نمود» (و إن شئت ثلثت بداوود- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- صاحب المزامیر، و قاریء أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف (۱) الخوص (۲) بیده، و يقول لجلسائه: أیکم یکفینی بیعها! و یا کل قرص الشعیر من ثمنها).

می دانیم که حضرت داوود علیه السلام در عین نبوت از پادشاهان بزرگ بنی اسرائیل بود و به مقتضای آیه شریفه: «و شدّنا مُلکُهُ وَ آتیناهُ الحِکْمَةَ وَ فَضَلَ الخِطَابِ»؛ ما حکومت او را استحکام بخشیدیم؛ هم دانش به او دادیم و هم مقام قضاوت». (۳)

حکومتی قوی و گسترده داشت. آیا آن چه گفته شد، مربوط به دوران حکومت او بود یا بعد از آن؟ هر چه باشد دلیل بر زهد فوق العاده آن حضرت می باشد؛ به ویژه این که در روایات نقل شده که او در دوران حکومت و سلطنت خود از بیت المال استفاده نمی کرد؛ بلکه زره می بافت و از پول آن زندگی خود را می گذراند.

عبارت «صاحب المزامیر و قاریء أهل الجنة» اشاره به مقامات برجسته معنوی او در دنیا و آخرت است. خداوند متعال، چنان دانش و معنویّتی به او ارزانی کرده بود که مزامیر را انشا می کرد (مزامیر چنان که در نکته ها ذکر خواهد شد، مجموعه ای دعاها، مناجات و

ص: ۲۳۶

۱- ۱) «سفائف» جمع سفیفه به معنای چیزی است که از برگ درخت خرما بافته شده.

۲- ۲) «خوص»، برگ درخت خرما.

۳- ۳) ص، آیه ۲۰.

پند و اندرز حکیمانه بود که داوود علیه السلام آن را با صدای بسیار زیبا می خواند و با این کار هنری، مردم و حتی طبق روایتی پرندگان و حیوانات را به سوی خود جذب می کرد!).

و قاری اهل بهشت بودن اشاره به مقام اخروی اوست که در آن جا نیز اولیاء الله را با صدای زیبایی و مناجات پر محتوایش به لذت قرب پروردگار و عشق و شوق به ذات پاک او می رساند.

جمله «أیکم یکفینی ببعها؛ کدام یک از شما این را برای من می فروشید؟» شاید اشاره به این باشد که او می خواست کسی وسیله فروش آن زنبیل ها شود و حق الزحمه و بهره ای ببرد و اگر این مربوط به دوران قضاوت او باشد، اشاره به این است که قاضی مستقیماً در این گونه کارها با مردم روبه رو نمی شود تا مبادا او را بشناسند و پول بیشتری به او بدهند و انتظار حکم خلاف داشته باشند.

سپس در ادامه سخن به سراغ زندگی بسیار زاهدانه عیسی بن مریم می رود و در سیزده جمله کوتاه، تمام بخش های این زندگی زاهدانه را خلاصه می کند؛ همان زندگانی عجیبی که تصورش برای ما مشکل است؛ تا چه رسد به عمل کردن آن. می فرماید: «و اگر بخواهی (برای نمونه دیگری از) زندگی عیسی بن مریم - که درود خدا بر او باد - را برایت بازگو می کنم؛ او سنگ را بالش خود قرار می داد؛ لباس خشن می پوشید؛ غذای ناگوار (مانند نان خشک) می خورد؛ نان خورش او گرسنگی، چراغ شب هایش ماه، سر پناه او در زمستان مشرق و مغرب زمین بود (صبح ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که از زمین برای چهار پایان می رویاند؛ نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد؛ نه مالی داشت که او را به خود مشغول دارد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست هایش!» (و إن شئت قلت فی عیسی بن مریم علیه السلام، فلقد کان یتوسّد (۱) الحجر، و یلبس الخشن، و یأکل الجشب، و کان إدامه الجوع،

ص: ۲۳۷

۱- ۱) «یتوسد» از ماده «توسد» یعنی چیزی را به صورت بالش زیر سر نهادن.

و سراجہ باللیل القمر، و ظلّالہ فی الشّتاء مشارق الأرض و مغاربہا، و فاکھتہ و ریحانہ ما تنبت الأرض للبهائم؛ و لم تکن له زوجہ تفتنہ، و لا ولد یحزنہ، و لا مال یلفتہ، و لا طمع یدلّہ، دابّتہ رجلاه، و خادمہ یداہ! .

منظور از جمله «کان إدامہ الجوع» این است که غالباً تنها به نان قناعت می کرد و نان خورشی نداشت. و جمله «ظلّالہ فی الشّتاء...» اشاره به این است که برای دفع سرمای زمستان از تابش آفتاب استفاده می کرد که صبح ها به طرف غرب می تابد و عصرها به طرف شرق.

حضرت مسیح علیہ السّلام در زمانی ظهور کرد که دنیا پرستان بنی اسرائیل زندگی پر زرق و برق، سفره های رنگین، کاخ های پر تجمل، همسران زیبا، لباس های زینتی و مرکب های گرانبها داشتند.

حضرت مسیح علیہ السّلام برای این که همداری به همه آن ها بدهد و از آن زندگی که مایه هزار شور و شر و گرفتاری در زنجیرهای اسارت بود به یک زندگی ساده و عاقلانه و کم هزینه متوجّه سازد، این راه سخت را برای خود برگزید و از آن جا که اصول مشکلات زندگی انسان و انواع ذلّت هایی که به آن، تن می دهد، در این چند موضوع خلاصه می شود، خانه های پر زرق و برق، همسران زیبا و پر فتنه، فرزندان پر هزینه، اموالی که نگهداشتن و حساب و کتاب آن ها مایه رنج و مصیبت فراوان است، مرکب ها و خادمان پر خرجی که هر یک بخشی از افکار انسان را به خود مشغول می سازند و از هر چه غیر آن است باز می دارند حضرت مسیح علیہ السّلام به همه آن ها پشت پا زد و از رنگ همه این تعلّقات آزاد شد تا خفتگان را بیدار سازد و همگان را غلام همت خویش سازد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است!

۱- مزامیر داوود علیه السلام

«مزامیر» جمع «مزمور» به معنای سرودهایی است که با آهنگ مخصوص خوانده می شود و مزامیر داوود علیه السلام اشعار روحانی، مناجات ها و پند و اندرزهایی بود که حضرت داود علیه السلام با صدای زیبایش می خواند تا بر دل ها بهتر نشیند.

(۱)

مزامیر داوود علیه السلام که الآن جزء کتب اهل عتیق است از پنج کتاب تشکیل شده و در آخر هر قسمت، لفظ «آمین» تکرار شده است و اغلب بر آنند که این لفظ را جمع کنندگان کتاب در آخر هر کتاب افزوده اند (باید توجه داشت مزامیر فعلی موجود در کتاب مقدس، کلمه آمین ندارد).

به هر حال، کتاب اول ۴۱ مزمور است؛ کتاب دوم ۳۱؛ کتاب سوم و چهارم هر یک ۱۷ مزمور و کتاب پنجم دارای ۴۴ مزمور می باشد.

محتوا و مفاهیم مزامیر در یک جمع بندی در عناوین زیر خلاصه می شود:

۱. مزامیر حمد و تسبیح که شامل تعدادی مزمور است.

۲. مزامیر شکر که در برابر الطاف الهی نسبت به اشخاص گفته شده است.

۳. مزامیر مربوط به توبه.

۴. مزامیر سیاحت (درباره سرگذشت کسانی که مشمول عنایت یا غضب خداوند شدند).

۵. مزامیر تاریخی که در مورد الطاف و رحمت خداوند درباره قوم بنی اسرائیل است.

۶. مزامیر نبوتی که بر اساس وعده خدا به داوود علیه السلام و فرزندان اوست.

۷. مزامیر تعلیمی که شخص داود علیه السلام را به اموری سفارش می کند:

الف) خصایص عادلان و ویژگی های شیران؛ ب) مقدس و پاک بودن شریعت الهی؛

ص: ۲۳۹

(۱-۱) این واژه، گاهی جمع «مزمار» به معنای نی نیز نقل شده است.

ج) بی ارزش بودن زندگی دنیا؛ د) تکالیفی که بر حاکمان واجب است؛ ۸. مزامیر دعا برای گنهکاران (باید توجه داشت که اکثر این مزامیر منسوب به داوود علیه السلام است؛ نه همه آن‌ها). (۱)

۲- نغمه داوودی

از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که حضرت داوود علیه السلام نغمه بسیار زیبایی داشت؛ آن گونه که نه تنها انسان‌ها مجذوب صوت زیبای او می‌شدند، بلکه هنگامی که در محراب عبادت مشغول مناجات می‌شد، پرندگان نیز می‌آمدند و در کنار یا بر بدن او می‌نشستند.

و از آن جا که بهشت، کانون بهترین هاست در خطبه مزبور نقل شده که داوود علیه السلام قاری اهل بهشت است.

«ابن ابی الحدید» نیز به روایتی اشاره می‌کند که همین معنا را در بر دارد؛ می‌گوید:

«ورد فی الخبر: داود قاریء اهل الجنة؛ داوود علیه السلام قاری بهشتیان است».

۳- زهد انبیا

در این که چرا این پیامبران بزرگ این گونه زندگی را بر خود تنگ می‌گرفتند، به طوری که برای هیچ یک از ما قابل تحمل نیست سخنی داریم که در پایان خطبه پس از شرح زهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیان خواهد شد.

ص: ۲۴۰

فتأس بنبيك الأطيب الأطهر - صلى الله عليه و آله - فإن فيه أسوه لمن تأسّى، و عزاء لمن تعزّى. و أحبّ العباد إلى الله المتأسّي بنبيه، و المقتصّ لأثره. قضم الدّنيا قضمًا، و لم يعرها طرفًا. أهضم أهل الدّنيا كشحًا، و أخصمهم من الدّنيا بطنًا، عرضت عليه الدّنيا فأبى أن يقبلها، و علم أنّ الله سبحانه أبغض شيئًا فأبغضه، و حقر شيئًا فحقره، و صغر شيئًا فصغره. و لو لم يكن فينا إلاّ حبنا ما أبغض الله و رسوله، و تعظيمنا ما صغر الله و رسوله، لكنّ به شقاقًا لله، و محادّه عن أمر الله.

ترجمه

(تو ای مسلمان)، به پیامبر پاک و پاکیزه ات صلی الله علیه و آله تأسی جوی؛ زیرا در او سرمشقی است برای آن کس که می خواهد تأسی جویید و رابطه ای است عالی برای کسی که بخواهد به او مربوط شود، محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبرش تأسی جویید و در پی او گام بردارد. او به اندازه نیاز از دنیا بهره گرفت و هرگز تمایلی به آن نشان نداد. اندامش از همه مردم لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود. دنیا (از سوی خدا) به وی عرضه شد، ولی آن را نپذیرفت. او می دانست چه چیزی مبعوض خداست؟ آن را مبعوض می شمرد، چه چیز نزد خدا حقیر است آن را حقیر می دانست و چه چیز نزد او کوچک است آن را کوچک می دید. و اگر در ما چیزی جز محبت به آن چه مورد خشم خدا و رسولش می باشد، و نیز بزرگ شمردن آن چه خدا و رسولش آن را کوچک شمرده اند وجود نداشته باشد، همین امر برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است!

شرح و تفسیر: سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر دنیا پرستان

سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر دنیا پرستان

می دانیم خداوند پیامبران خود را از جنس بشر قرار داد تا بتوانند الگو و سرمشق در همه زمینه ها باشند؛ چرا که اگر از جنس فرشته و مانند آن بودند هرگز چنین مطلبی ممکن نبود و مهم ترین برنامه انبیا که تعلیمات عملی آن هاست به تعطیلی می گرایید.

گوینده، هر قدر توانا و نویسنده هر قدر فصیح و بلیغ باشد، تأثیر پند و اندرزهایش هرگز به اندازه سرمشق های عملی نیست و آن چه را مردم از اعمال پیشوایان الهی بهره می گیرند قابل مقایسه با چیزی که از سخنانشان استفاده می کنند نیست؛ به همین دلیل، امام علیه السلام برای مبارزه با دنیا پرستی دلباختگان به دنیا که در آن زمان، بلکه در هر دورانی به سراغ برنامه عملی آن ها می رود و بعد از ذکر چند نمونه از انبیای پیشین به سراغ زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رود که از همه آموزنده تر است، می رود و پیش از ذکر جنبه ها عملی به دیدگاه های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به دنیا اشاره می کند.

می فرماید: «(تو ای مسلمان)، به پیامبر پاک و پاکیزه ات - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تأسی جوی؛ زیرا در او سرمشقی است برای آن کس که می خواهد تأسی جوید و نسبتی است عالی برای کسی که بخواهد به او منسوب شود، محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبرش تأسی کند و به دنبال او گام بردارد» (فتاوس بنییک الأیطیب الأطهر - صلی الله علیه و آله - فإن فیہ أسوه لمن تأسی، و عزاء لمن تعزی).

و أحبّ العباد إلى الله المتأسی بنبیّه، و المقتصّ (۱) لأثره).

سپس اشاره به دیدگاه آن پیشوای بزرگ نسبت به دنیا کرده، می افزاید: «او به اندازه ضرورت از دنیا بهره گرفت و هرگز تمایلی به آن نشان نداد. پهلویش از همه مردم لاغرتر و

ص: ۲۴۲

۱-۱) «مقتص» از ماده «قص» (بر وزن نص) به معنای قطع کردن و بریدن چیزی است و از آن جا که به هنگام چیدن مو و ناخن یکی را بعد از دیگری می چیند یا می برد این واژه، به معنای دنبال کردن اثر چیزی نیز نقل شده است. «قصه» نیز به معنای دنباله گیری سرگذشت و داستانی است. «قصاص» نیز از همین معنا گرفته شده است.

شکمش از همه گرسنه تر بود. دنیا (از سوی خدا) به وی عرضه شد، ولی آن را نپذیرفت. او می دانست چه چیزی مبعوض خداست؟ آن را مبعوض می شمرد، چه چیز نزد خدا حقیر است آن را حقیر می دانست و چه چیز نزد او کوچک است آن را کوچک می دید» (قضم (۱) الدّنيا قضا، و لم يعرها طرفا. أهضم (۲) أهل الدّنيا كشحا (۳)، و أخصمهم (۴) من الدّنيا بطنا، عرضت عليه الدّنيا فأبى أن يقبلها، و علم أنّ الله سبحانه أبغض شيئا فأبغضه، و حقر شيئا فحقره، و صغر شيئا فصغره). (۵)

اشاره به این که او با تمام وجودش تسلیم خواست خدا بود؛ هر چه را خدا دوست می داشت او دوست می داشت و هر چه را خدا دشمن می داشت او هم دشمن می داشت.

تمام این جمله ها اشاره به زرق و برق دنیای فریبنده است که دنیا هم مبعوض و حقیر است؛ هم صغیر و کوچک. نکته اصلی این جاست که سرچشمه مظالم و ستم ها، جنگ ها و خون ریزی ها همه و همه حبّ به دنیا است. آن کس که به دیده نفرت و حقارت به زر و زیورهایش بنگرد، هرگز شیفته و مفتون آن نخواهد شد و کمتر به گناه آلوده خواهد شد.

و در ادامه این سخن در یک نتیجه گیری روشن چنین می فرماید: «(بنابر این) اگر در ما چیزی جز محبّت به آن چه مورد خشم خدا و رسولش می باشد، (همچنین) بزرگ شمردن آن چه خدا و رسولش آن را کوچک شمرده اند وجود نداشته باشد، همین امر

ص: ۲۴۳

۱- ۱) «قضم» در اصل به جویدن چیزهای خشک است در مقابل «خضم» جویدن اشیا تر و بلعیدن. و در این جا «قضم» به معنای بهره گیری کم از دنیا است.

۲- ۲) «اهضم» از ماده «هضم» (بر وزن قدم) به معنای لاغر شدن پهلو و فرو رفتگی آن است و هضم غذا را از این نظر هضم می گویند که بر آمدگی شکم و پهلو بعد از هضم فرو می نشیند.

۳- ۳) «كشح» به معنای پهلو است.

۴- ۴) «أخصم» از ماده «خصم» (بر وزن شمس) به معنای فرو رفتگی شکم بر اثر گرسنگی است.

۵- ۵) فرق بین «صغیر شمردن» و «حقیر شمردن» در این است که حقیر، معمولا در مورد کیفیت گفته می شود؛ مثلا انسانی که از علم و دانش و صفات برجسته محروم است حقیر شمرده می شود و صغیر به چیزی می گویند که مقدار آن از نظر کمّیت، کم باشد؛ همانند انسان کم سن و سال و مانند آن؛ اشاره به این که دنیا هم کم ارزش است و هم اندک.

برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است!» (و لو لم يكن فينا إلا حنينا ما أبغض الله و رسوله، و تعظيما ما صغر الله و رسوله، لكفى به شقاقا لله، و محاده عن أمر الله) .

آری، سعادت هر دو جهان ما و صداقت ما در ادعای ایمان به خدا و پیامبر در این است که آن چه را آن ها بزرگ شمرده اند بزرگ بشمریم و آن چه را آن ها کوچک شمرده اند کوچک بدانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله با زرق و برق دنیا و مظاهر فریبنده اش مخالف بود؛ چگونه ممکن است ادعای ایمان به او کنیم و این مواهب فریبنده را بزرگ بشمریم و همه ارزش ها را در پای آن قربانی کنیم؟! در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا این حد از غذا پرهیز می کرد که از همه مردم شکمش خالی تر بود، چگونه می توانست در میدان های نبرد و در برابر دشمن آن گونه استقامت کند که علی علیه السلام می گوید: «كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَأْسَ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله- فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ؛ هَنَگَامِي كِه آتَشِ جَنَگِ شَعْلَه مِي كَشِيد مَّا بَه رَسُولِ خَدَا صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله پَنَاه مِي بَرَدِيم؛ چَرَا كِه دَر آن لَحْظَه، كَسِي اَز پِيَامِبِر بَه دَشْمَن نَزْدِيك تَر نَبُود». (۱)

همین پرسش درباره حضرت علی علیه السلام نیز مطرح است که با آن قدرت نمایی در جنگ های بدر، احد، خیبر، حنین و احزاب در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و در جمل، صفین و نهروان در زمان خودش چگونه غذایش نان جو خشکیده بود؟! پاسخ این سؤال را خود آن حضرت در نامه معروف «عثمان بن حنیف» (۲) بیان فرموده است: «أَلَا إِنَّ الشَّجْرَه الْبَرِيَه أَصْلَبُ عُودَا وَ الزَّوَاتِعُ الْخَضْرَه أَرْقُّ جُلُودَا وَ النَّابِتَاتُ الْغَذِيَه أَقْوَى وَقُودَا وَ أَبْطَأُ خَمُودَا؛ آگَاه بَاشِيد! دَر خَتَانِ بِيَابَانِي (كِه اَز آب وَ غَذَاي كَم تَرِي اِسْتَفَادَه مِي كَنند چوبشان محکم تر است و درختان سرسبز كِه هَمواره دَر كِنَارِ آبِ قَرَار دَارند پوستشان نازك تر) وَ كَم دَوَام تَر است) هَمچنين دَر خَتَانِي كِه دَر بِيَابَانِ

ص: ۲۴۴

۱- ۱) کلمات قصار، بخش قریب من کلامه، شماره ۹.

۲- ۲) نهج البلاغه، نامه ۴۵، صفحه ۵۷۵-۵۷۶.

می روید و تنها با آب بارانی سیراب می شود، آتششان شعله ورتر و پر دوام تر است».

بنابر این پر خوری، دلیل بر قوت و قدرت نیست. همان اعراب بیابانی که از غذای مختصری بهره می گرفتند، در میدان های نبرد ایران و روم در مقابل افسران و سربازانی - که از غذاهای رنگین استفاده می کردند - چنان مقاومت می نمودند که همگان را به حیرت افکندند.

نکته دیگر این که آن چه سرنوشت جنگجویان را در میدان نبرد تعیین می کند، روحیه بالای آن هاست؛ نه غذاهای رنگین، و این بزرگواران (پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) در بالاترین حد روحیه بودند؛ لذا کسی در شجاعت به پای آن ها نمی رسد.

این نکته نیز قابل توجه است که آن چه درباره تغذیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در تواریخ نقل شده مفهومی این نیست که همیشه و در تمام عمر این گونه غذا می خوردند؛ بلکه منظور این است که آن ها هرگز به نوع غذای خاصی مقید نبودند.

ص: ۲۴۵

اشاره

و لقد كان-صلى الله عليه و آله و سلم- يأكل على الأرض، و يجلس جلسه العبد، و يخصف بيده نعله، و يرقع بيده ثوبه، و يركب الحمار العارى، و يردف خلفه، و يكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاویر فيقول: «يا فلانه- لإحدى أزواجه- غيبه عنى، فأتى إذا نظرت إليه ذكرت الدنيا و زخارفها». فأعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها من نفسه، و أحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها رياشا، و لا يعتقدها قرارا، و لا يرجو فيها مقاما، فأخرجها من النفس، و أشخصها عن القلب، و غيبها عن البصر.

و كذلك من أبغض شيئا أبغض أن ينظر إليه، و أن يذكر عنده.

ترجمه

:

پیامبر صلی الله علیه و آله روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع، همچون بردگان جلوس داشت، با دست خود پارگی کشف خویش را می دوخت و با دست خود لباسش را وصله می زد. بر مرکب برهنه سوار می شد و (حتی) کسی را پشت سر خود سوار می کرد. پرده ای بر در اتاق خود دید که در آن تصویرهایی بود. همسرش را صدا زد و فرمود: آن را از نظرم پنهان کن که هر زمان چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و زر و زیور آن می افتم. به این ترتیب با قلب خود (و تمام وجودش) از زر و زیور دنیا روی گردان بود و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست داشت زر و زیور آن همواره از چشمش پنهان باشد؛

مبادا از آن لباس فاخری برای خود تهیه کند و دنیا را قرارگاه خویش پندارد و امید اقامت در آن را داشته باشد؛ در نتیجه آن را از جان خود بیرون راند و از قلب خود دور ساخت و از دیدگانش پنهان نمود (آری)، چنین است آن کسی که چیزی را مبعوض می دارد و نگاه کردن و یاد آوری آن را نیز مبعوض می شمرد.

شرح و تفسیر: زندگی زاهدانه پیامبر صلی الله علیه و آله

زندگی زاهدانه پیامبر صلی الله علیه و آله

در بخش گذشته این خطبه، امام علیه السلام به طور کلی از مقام زهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اقتدا و تأسی به او سخن می گفت؛ ولی در این بخش، مصداق هایی از آن را بیان می فرماید و زهد و تواضع پیامبر صلی الله علیه و آله را در خلال اعمال روزانه اش نشان می دهد و به هفت موضوع اشاره می کند که نشانی آشکار از زهد و فروتنی آن پیشوای بزرگ است؛ می فرماید: «پیامبر اکرم - که درود خدا بر او و خاندانش باد - روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع، همچون بردگان می نشست، با دست خود پارگی کشف خویش را می دوخت و با دست خود لباسش را وصله می زد. بر دراز گوش برهنه سوار می شد و (حتی) کسی را پشت سر خود سوار می کرد. (۱) پرده ای بر در اتاق خود دید که در آن تصویرهایی بود. همسرش را صدا زد و فرمود: آن را از نظرم پنهان کن که هر زمان چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و

ص: ۲۴۸

۱- ۱) از مطالعه تاریخ چنین استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این کار را بارها تکرار فرمود، گاه اسامه را پشت سر خود می نشاند؛ گاه فضل بن عباس و گاه افراد دیگری از دوستانش را؛ تا آن جا که بعضی از مورخان، عدد آن ها را تا ۳۳ نفر شماره کرده اند. (شرح نهج البلاغه، علامه شوشتری، جلد دوم، صفحه ۴۳۷) و از نکات جالب این که در حدیثی آمده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از سفر باز می گشت، کودکان مدینه به استقبالش می شتافتند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می داد آن ها را بلند کنند. بعضی را پشت سر و بعضی را پیش روی خود سوار می کرد و به اصحاب و یارانش نیز سفارش می کرد که آن ها را سوار کنند و بعد از آن، کودکان افتخار می کردند که بر مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شدند. (محجّه البیضاء، جلد ۳، صفحه ۳۶۶).

زر و زیور آن می افتم» (و لقد كان-صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم-يأكل على الأرض، و يجلس جلسة العبد، و يخصف (١) بيده نعله، و يرقع (٢) بيده ثوبه، و يركب الحمار العاري، و يردف (٣) خلفه، و يكون السَّتر على باب بيته فتكون فيه التَّصاویر فيقول: «يا فلانه-لإحدى أزواجه-عُيِّبه عني، فَإِنِّي إِذَا نظرت إليه ذكرت الدُّنيا و زخارفها»).

جمله «يأكل على الأرض» (روی زمین می نشست و غذا می خورد) اشاره به این است که در آن زمان افراد نیازمند فرش می نداشتند که بر آن بنشینند، به ناچار روی زمین می نشستند؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عليه و آله نیز همانند آن ها زندگی می کرد.

جمله «يجلس جلسة العبد؛ همچون غلامان می نشست» اشاره به نشستن متواضعانه آن حضرت است؛ نه همچون متکبران که یک پا را بر روی دیگری می اندازند و به حال غرور می نشینند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عليه و آله غالباً دو زانو می نشست که طرز نشستن غلامان است؛ زیرا هم متواضعانه تر و هم آمادگی بیشتری برای برخاستن و اطاعت در آن است.

در حدیثی نقل شده: «زن بد زبانی از کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عليه و آله گذشت؛ در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عليه و آله همچون غلامان نشسته بود. گفت: ای محمد، تو همچون بندگان می نشینی؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود: «و أئى عبد أعبد منى؛ کدام بنده از من بنده تر است». (٤)

جمله «و يكون السَّتر...» اشاره به داستانی است که از عایشه نقل شده که پرده ای پر نقش و نگار و دارای عکس موجودات ذی روح تهیه کرده بود و بر در اتاق آویخته بود.

ص: ٢٤٩

١-١) «يخصف» از ماده «خصف» (بر وزن و صف) به معنای وصله کردن و پارگی را دوختن است. این واژه در اصل معنای ضمیمه کردن چیزی به چیزی است و به همین مناسبت به دوختن کفش و لباس اطلاق شده است.

٢-٢) «يرقع» از ماده «رقع» (بر وزن رفع) به معنای وصله کردن است.

٣-٣) «يردف» از ماده «ردف» (بر وزن حرف) به معنای قرار گرفتن پشت سر چیزی است؛ لذا به کسی که پشت سر دیگری بر مرکب سوار می شود «ردیف» می گویند.

٤-٤) اصول کافی، جلد ٦، صفحه ٢٧١. (با تلخیص).

پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدن آن ناراحت شد؛ چرا که جنبه زینتی داشت و فرمود: دیدن آن، مرا به یاد دنیا و زرق و برق آن می اندازد. دستور داد آن را فوراً برداشتنند. (۱)

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله با قلب خود (و تمام وجودش) از زر و زیور دنیا روی گردان بود و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست می داشت زر و زیور آن همواره از چشمش پنهان باشد مبادا از آن لباس فاخری برای خود تهیه کند و دنیا را قرارگاه خویش پندارد و امید اقامت در آن را داشته باشد» (فأعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها من نفسه، و أحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها ريشا (۲)، و لا يعتقدها قراراً، و لا يرجو فيها مقاما).

اشاره به این که در قلب انسان، دو محبت با هم نمی گنجد. هرگاه مفتون و فریفته دنیا شود، محبت خدا و نعمت های جهان دیگر از قلب او بیرون می رود و تا محبت زر و زیور این جهان را از دل بیرون نکند، جایی برای محبت خدا نیست؛ همچنین اگر دل بسته دنیا و زرق و برق آن شد، آن را قرارگاه همیشگی خود می پندارد و جایی برای عشق به خدا و آخرت باقی نمی ماند. این معنا درباره همه انسان ها صادق است و زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نمونه بارزی از آن محسوب می شود. در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده، چنین می خوانیم که فرمود: «ما لی و للدنيا انما مثلی و مثلها کمثل الراكب رفعت له الشجرة فی یوم صائف فقال تحتها ثم راح و ترکها؛ مرا با دنیا چه کار؟ مثل من در برابر دنیا همچون شخص سواری است که در یک روز، داغ تابستان در بیابانی به درختی می رسد کمی در زیر درخت، استراحت می کند سپس آن را

ص: ۲۵۰

۱-۱) تاریخ بغداد (خطیب بغدادی)، جلد ۲، صفحه ۲۹۳؛ ولی در این حدیث به جای ستر (پرده) نمرقه (به معنای بالش) نقل شده است.

۲-۲) «ریاش» جمع «ریش» در اصل به معنای پرهای پرندگان است و از آن جا که پرهای آن ها لباس طبیعی زیبایی است و گاه به رنگ های مختلف است این واژه به هر گونه لباس زینتی و نیز به هر گونه زینت اطلاق می شود و در جمله بالا هر دو معنا را محتمل است.

ترک می گوید». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «چون دنیا چنین بود پیامبر محبت آن را از جان خود بیرون و از قلب خود دور ساخت و از دیدگانش پنهان نمود (آری)، چنین است آن کسی که چیزی را مبعوض می دارد و نگاه کردن و یاد آوری آن را نیز مبعوض می شمرد» (فأخرجها من النفس، و أشخصها (۲) عن القلب، و غيبتها عن البصر و كذلك من أبغض شيئاً أبغض أن ينظر إليه، و أن يذكر عنده).

در این جا این پرسش پیش می آید که چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام این همه در مذمت دنیا سخن می گوید و آن را تحقیر می کند؟ این سؤال، پاسخ زنده ای دارد که به خواست خدا در پایان خطبه بیان خواهیم کرد.

ص: ۲۵۱

۱ - ۱) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۴ (توجه داشته باشید که جمله «قال تحتها» از قیلوله به معنای استراحت یا خواب نیم روز است).

۲ - ۲) «اشخصها» از ماده «شخص» (بر وزن خلوص) در اصل به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است که معمولاً نشانه وحشت است؛ سپس به خارج ساختن ناگهانی کسی از مکانی اطلاق شده است.

و لقد كان في رسول الله -صلى الله عليه وآله- ما يدلّك على مساوية الدنيا و عيوبها: إذ جاع فيها مع خاصّيته، و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته.

فلينظر ناظر بعقله: أكرم الله محمداً بذلك أم أهانه! فإن قال: أهانه، فقد كذب -و الله العظيم- بالإفك العظيم، و إن قال: أكرمه، فليعلم أنّ الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له، و زواها عن أقرب الناس منه. فتأسى متأسى بنبيه، و اقتص أثره، و ولج مولجه، و إلا فلا يأمن الهلكه، فإنّ الله جعل محمداً -صلى الله عليه وآله- علماً للساعة، و مبشراً بالجنّة، و منذراً بالعقوبه. خرج من الدنيا خميصاً، و ورد الآخرة سليماً. لم يضع حجراً على حجر، حتّى مضى لسبيله، و أجاب داعي ربّه. فما أعظم منّة الله عندنا حين أنعم علينا به سلفاً نتّبعه، و قائداً نطأ عقبه! و الله لقد رقعت مدرعتي هذه حتّى استحيت من راقعها. و لقد قال لي قائل: ألا تنبذها عنك؟ فقلت: اغرب عني، فعند الصّباح يحمد القوم السرى!

:

در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله اموری است که تو را به بدی ها و عیوب دنیا راهنمایی می کند؛ چرا که او و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند، و یا این که او (در پیشگاه خدا) مقام و منزلتی بس عظیم داشت، زینت های دنیا از او دریغ داشته شد؛ بنابراین این هر کس باید با

عقل خودش بنگرد که آیا خدا با این کار پیامبرش را گرامی داشت یا به او اهانت کرد؟ اگر کسی بگوید: خدا با این کار (گرفتن زخارف دنیا از آن حضرت) به او اهانت نموده- سوگند به پروردگار متعال- که دروغ گفته است؛ دروغی بزرگ و اگر بگوید: او را گرامی داشته پس باید بداند که دیگران را (که غرق زینت های دنیا هستند) گرامی نداشته است؛ چرا که دنیا را برای آن ها گسترده و از مقرب ترین افراد به خودش دریغ داشته است؛ بنابراین (کسی که می خواهد سعادت مند شود) باید به پیامبر خود تاسی جوید، گام در جای گام هایش نهد و از هر دری که او داخل شده وارد شود و الا- از هلاکت (و گمراهی) ایمن نخواهد بود؛ زیرا خداوند، محمد- که درود خدا بر او و خاندانش باد- را نشانه قیامت و بشارت دهنده بهشت و بیم دهنده کیفر قرار داده است. او با شکم گرسنه از این جهان رحلت کرد و با سلامت (روح و ایمان) به سرای دیگر وارد شد. او تا آن زمان که از جهان رخت بر بست و دعوت حق را اجابت کرد سنگی روی سنگ نهاد (و خانه محکمی برای خود ساخت) چه منت بزرگی خدا بر ما نهاده که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده، تا راه او را بپوییم و قدم در جای قدم های او نهیم. به خدا سوگند! آن قدر این پیراهنم را وصله زدم که از وصله کننده آن شرم دارم (تا آن جا که) کسی به من گفت: چرا این پیراهن کهنه را دور نمی افکنی؟ گفتم: از من دور شو. صبحگاهان، رهروان شب را ستایش می کنند! (و فردای قیامت وضع ما روشن می شود).

شرح و تفسیر: چرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تاسی بجویم؟

چرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تاسی بجویم؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، همان مطلب مهمی را که در بخش های قبل در نکوهش دنیا و دنیا پرستان بیان فرمود، از طریق دیگر و با تأکید بیشتر تعقیب می کند.

نخست به صورت یک استدلال منطقی می فرماید: «در زندگی رسول خدا- که درود خدا بر او و خاندانش باد- اموری است که تو را به بدی ها و عیوب دنیا راهنمایی می کند؛ چرا که او

و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند، و با این که او (در پیشگاه خدا) مقام و منزلتی بس عظیم داشت، زینت های دنیا از او دریغ داشته شد» (و لقد كان في رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - ما يدلُّكَ على مساوىء الدُّنيا و عيوبها: إذ جاع فيها مع خاصَّته (١)، و زويت (٢) عنه زخارفها مع عظيم زلفته (٣)).

سپس با این مقدمه به این استدلال منطقی می پردازد و می فرماید: «بنابر این هر کس باید با عقل خویش بنگرد که آیا خدا با این کار پیامبرش را گرمی داشت یا به او اهانت کرد؟ اگر کسی بگوید: خداوند با این کار (گرفتن زخارف دنیا از آن حضرت) به او اهانت نموده - سوگند به خدای بزرگ - که دروغ گفته است؛ دروغی بزرگ و اگر بگوید: او را گرمی داشته پس باید بداند که دیگران را (که غرق زینت های دنیایند) گرمی نداشته است؛ چرا که دنیا را برای آن ها گسترده و از مقرب ترین افراد به خودش دریغ داشته است» (فلينظر ناظر بعقله: أكرم الله محمداً بذلك أم أهانه! فإن قال: أهانه، فقد كذب - و الله العظيم - بالإفك العظيم، و إن قال: أكرمه، فليعلم أن الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له، و زواها عن أقرب الناس منه).

فراموش نکنیم که در گذشته گروهی از ثروتمندان بودند که ثروت خود را دلیل بر عنایت و توجه خاص الهی می شمردند و در نتیجه فقرا و نیازمندان را رانندگان درگاه الهی می پنداشتند و همین تفکر، سبب می شد که دیگران را به جمع آوری ثروت - از هر طریق ممکن - تشویق کنند.

به همین دلیل می گفتند: «اگر خدا می خواست کسی را به نبوت مبعوث کند باید یکی از ثروتمندان بزرگ این دو شهر (مکه و طائف) را برای این کار بر می گزید» (وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ عَظِيمٍ). سپس به پاسخ از آن ها پرداخته و می فرماید: «اگر نه این بود که مواهب مادی سبب می شد که همه مردم، راه انحراف را در پیش گیرند ما برای کافران خانه هایی قرار می دادیم با سقف هایی از نقره و پلکان هایی که از آن بالا بروند... و انواع زینت ها که از آن بهره گیرند ولی تمام این ها متاع حیات دنیاست (و در پیشگاه خدا ارزشی ندارد) و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است» (وَ لَوْ لَا - أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُدُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَ لِيُؤْتِيَهُمْ أَثْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ وَ زُخْرَفًا وَ إِنَّ كُلَّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ» ٢).

امام علیه السلام در این جا با یک برهان قاطع این تفکرات غلط را از ذهن ها می زداید. به یقین، خداوند بیش ترین عنایت را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله داشت؛ در حالی که از زرق و برق دنیا محروم بود، هیچ کس نمی تواند بگوید: خدا به پیامبر بزرگش اهانت کرد؛ بنابر این نتیجه می گیریم که امکانات مادی و زر و زیورهای آن هرگز دلیل بر شخصیت کسی نیست.

به همین دلیل، به دنبال این سخن، چنین نتیجه گیری می کند: «بنابر این (کسی که می خواهد سعادت مند شود) باید به پیامبر خود تاسی جوید، گام در جای گام هایش نهد و از هر دری که او داخل شده وارد شود و الا از هلاکت (و گمراهی) ایمن نخواهد بود» (فتأسى ٣ متأسس بنبيّه، و اقتص أثره، و ولج مولجه، و إلا فلا يأمن الهلكه).

و در تکمیل آن می افزاید: «زیرا خداوند، محمداً - که درود خدا بر او و خاندانش باد - را نشانه قیامت و بشارت دهنده بهشت و بیم دهنده کیفر قرار داده است. (و این پیامبر با

۱-۱) زخرف، آیه ۳۱.

۲-۲) زخرف، آیات ۳۳ و ۳۵.

۳-۳) «فتأسی» در غالب نسخه های نهج البلاغه «تأسی» به صورت مزبور (فعل ماضی) ذکر شده است؛ ولی از آن معنای امر استفاده می شود به قرینه جمله «و الا فلا یأمن الهلکه» اما در تعداد کمی از نسخ به صورت «فلیتأس» نقل شده که فعل امر است.

این مقام و عظمت) با شکم گرسنه از این جهان رحلت کرد و با سلامت (روح و ایمان) به سرای دیگر وارد شد. او تا آن زمان که از جهان رخت بر بست و دعوت حق را اجابت نمود سنگی روی سنگ نهاد (و خانه محکمی برای خود ساخت) «فإنَّ الله جعل محمداً -صلى الله عليه و آله- علماً للساعة، و مبشراً بالجنة، و منذراً بالعقوبه.

خرج من الدنيا خميصاً، و ورد الآخرة سليماً. لم يضع حجراً على حجر، حتى مضى لسبيله، و أجاب داعي ربه).

اشاره به این که آن پیامبری که این همه عظمت داشت که نشانه قیامت و بشیر و نذیر الهی شمرده می شد، چنان زندگانی ساده و زاهدانه ای داشت که با شکم سیر از دنیا نرفت و خانه مستحکمی برای خود ساخت (البته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حجره هایی برای همسرانش در کنار مسجد ساخته بود که از گل و شاخه های درخت نخل بود و تعبیر به «لم يضع حجراً على حجر» اشاره به خانه های مستحکم ثروتمندان است که آن را با سنگ های محکم می ساختند).

آن گاه چنین نتیجه می گیرد: «چه منت بزرگی خدا بر ما نهاده که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده، تا راه او را بپویم و قدم در جای قدم های او نهیم» (فما أعظم منه الله عندنا حين أنعم علينا به سلفاً نتبعه، و قائداً نطأ عقبه!).

آری، یکی از نعمت های بزرگ خداوند بر انسان ها وجود پیشوایان بزرگ و آگاه است که تمام حرکات و سکنات زندگی آن ها آموزنده است و هیچ قوم و ملتی همچون مسلمین جهان از این موهبت عظیم بهره مند نشده اند؛ گر چه پیشوایان بزرگی داشتند ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیشوای همه پیشوایان راستین است و چه کفران نعمتی از این بالاتر که با وجود چنین رهبری در گمراهی بمانیم و از زندگی او درسی نیاموزیم! سپس برای این که امام علیه السلام ثابت کند اگر چنین سخنی می گوید خود قبل از هر کس به آن عمل نموده و دقیقاً گام در جای گام پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده، می فرماید: «به خدا سوگند! آن قدر این پیراهنم را وصله زدم که از وصله کننده آن شرم دارم (تا آن جا که) کسی به من

گفت: چرا این پیراهن کهنه را دور نمی افکنی؟ گفتم: از من دور شو. صبحگاهان، رهروان شب را ستایش می کنند! (آنها که بیدار بودند و ره سپردند و به مقصد رسیدند نه آنها که در خواب بودند و در بیابان ماندند) «(و الله لقد رقت (۱) مدرعتی (۲) هذه حتى استحيت من راقعها. و لقد قال لي قائل: أ لا تنبذها عنك؟ فقلت: اغرب (۳) عني، فعند الصبح يحمد القوم السرى!).»

از این تعبیر به روشنی استفاده می شود که گاه، امام علیه السلام پیراهن خود را برای وصله زدن به دیگری می داد (هر چند گاهی خودش شخصا به این کار اقدام می فرمود) و آن قدر وصله در کنار وصله روی وصله زده شده بود که امام علیه السلام از وصله کننده شرم داشت و با این حال، حاضر به ترک آن و تهیه لباس جدیدی نبود.

چقدر فرق است بین زندگی آن حضرت و کسانی که برای هر فصل و هر زمان و مکان، لباس دارند. برای مجلس شادی لباسی و برای مجلس عزا لباسی دیگر؛ برای سفر و برای حضر و برای خواب و بیداری هر کدام لباسی تهیه کرده اند و از آن اسف انگیزتر این که بسیاری از لباس های خود را به دور می افکنند؛ تنها به علت این که از مد افتاده! بی آن که کهنه یا فرسوده یا پاره شده باشد!! جمله «عند الصبح يحمد القوم السرى!» ضرب المثل معروفی است در میان عرب و مفهوم آن، چنین است: آنها که به موقع تحمل شدايد و ناملایمات می کنند، هنگامی که به مقصد می رسند از کار خود خشنودند و حمد خدا را به جا می آورند و دیگران هم آنان را می ستایند. (۴)

ص: ۲۵۸

۱-۱) «رقت» از ماده «ترقیع» به معنای وصله کردن است و امروز این واژه در خصوص پیوند اعضا نیز به کار می رود.

۲-۲) «مدرعه» لباس پشمینه است.

۳-۳) «اغرب» از ماده «غروب» گرفته شده و در این جا به معنای دور شدن و پنهان شدن است.

۴-۴) بیشتر شارحان نهج البلاغه «یحمد» را به صورت فعل معلوم نوشته اند و طبعاً برای «سری» معنای مصدری قائل اند (سری یعنی ره سپردن شبانه) در این صورت مفهوم جمله چنین می شود. صبحگاهان گروهی که در شب رهروی کردند و به مقصد رسیدند خدا را سپاس می گویند یا واماندگان آنها را سپاس می گویند. ولی در بعضی از نسخه ها «یحمد» به صورت فعل مجهول آمده است و طبعاً «سری» باید مصدر به معنای وصف باشد؛ یعنی رهروان شب؛ در این صورت چنین می شود: صبحگاهان گروه رهروان شب، ستایش می شوند. البته نتیجه هر دو نظر یکی است.

هر قدر در آمار گناهان و برخوردهای خشونت آمیز اجتماعی بیشتر مطالعه کنیم، هر اندازه پرونده های کیفری و حقوقی را زیر و رو کنیم، به عمق این گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ دنیا پرستی سر چشمه همه گناهان است»، آشناتر می شویم.

جالب این که این سخن را نه فقط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود، بلکه از پیشوایان بزرگ دیگر همچون امام صادق و امام سجاد علیهما السلام نیز نقل شده و در حدیثی نقل شده است که پیامبران پیشین نیز روی این مطلب تأکید کردند. (۱)

و اگر درست دقت کنیم عمده ترین مظاهر دنیا پرستی را می توان در سه چیز خلاصه کرد: حَبِّ مال، حَبِّ جاه و حَبِّ شهوت.

هیچ جامعه ای به فساد کشیده نشد و هیچ جنگی در عالم رخ نداد، مگر به علت یکی از این سه چیز. بنابراین هرگاه بخواهیم اصلاحات را در جوامع اسلامی شروع کنیم باید از مبارزه با دنیا پرستی شروع کنیم.

این موضوع در جوامعی که از حالت فقر، ناگهان به غنا می رسند؛ ظهور و بروز بیشتری دارد؛ همچون جامعه اسلامی در قرون نخستین؛ زیرا قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقر شدیدی همه مردم آن محیط را فرا گرفته بود؛ ولی فتوحات و غنائم ناگهان وضع را

ص: ۲۵۹

۱- ۱) مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، صفحه ۳۱۷ در باب «حَبِّ الدُّنْيَا» حدیثی از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که ریشه های هفت گانه گناه در آن تشریح شده و در آخر آن آمده: «فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

دگرگون ساخت و این جا بود که رقابت های مخرب و دنیا پرستی لجام گسیخته دامان گروهی را گرفت و آن گروه را غرق گناه ساخت.

از همین رو جای تعجب نیست که پیشوای بزرگ و آگاهی همچون علی علیه السلام برای دگرگون ساختن آن وضع نابسامان، داغ ترین خطبه ها را در مذمت دنیا و دنیا پرستان ایراد کند؛ دست مردم را بگیرد و به اعماق تاریخ انبیای پیشین برود و زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خودش را که در نهایت سادگی و زهد بود، ارائه دهد تا دنیا پرستان آن محیط از خواب غفلت بیدار شوند و مسیر خطرناک خود را تغییر دهند. برای نمونه در عصر عثمان - که اموال زیادی به بیت المال اسلام رسید و می بایست صرف عمران و آبادی کشورهای اسلامی و نجات محرومان می شد - گروهی از خویشاوندان و اطرافیان او بر آن اموال دست انداختند و هر یک ثروت عجیبی برای خویش فراهم ساختند که مرحوم علامه امینی در جلد هشتم الغدیر با عنوان «الکنوز المکتزیه ببرکه الخلیفه» (گنج های عظیمی که به برکت خلیفه به وجود آمد) بخشی از آن را با آمار دقیق از منابع اهل سنت نقل می کند و عده زیادی همچون: مروان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، یعلی بن امیه، عبد الرحمن بن عوف، زید بن ثابت و کسانی دیگر را بر می شمرد که هر یک آلاف و الوفی از بیت المال را تصاحب کردند.

از جمله می نویسد: «زید بن ثابت آن قدر شمش طلا و نقره از خود باقی گذاشت که ورثه او آن ها را با تیشه می شکستند و تقسیم می کردند. یعلی بن امیه پانصد هزار دینار از خود به ارث گذاشت و مزارع و باغات و منازل و مطالباتی نیز که از مردم داشت به صد هزار دینار می رسید (هر دینار یک مثقال طلای مسکوک است).

و در مورد عبد الرحمن بن عوف نوشته اند: هزار شتر و سه هزار گوسفند و یک صد اسب و مقدار زیادی زمین زراعتی از خود به یادگار گذاشت و امثال آن ها که با مراجعه به کتاب الغدیر آمار و همچنین مدارک آن روشن می شود. (۱)

ص: ۲۶۰

با این حال، آیا بر پیشوای بزرگی همچون علی علیه السّلام لازم نیست که همچون یک طیب آگاه دامن همّت به کمر زند و به درمان آن جامعه بیمار از طریق تحقیر دنیا و دنیا پرستی و دنیا پرستان پردازد؟ بنابر این جایی برای این سؤال باقی نمی ماند که چرا پیشوای اسلام-اسلامی که دین زندگی و پیشرفت و تمدّن است-این گونه درباره دنیا سخن می گوید؟ امروز هم اگر بخواهیم جلوی جنگ ها و خون ریزی ها و تجارت سوداگران مرگ و خرید و فروش سلاح های مرگبار کشنده و تأسیس مراکز فساد و تجاوز به مال و ناموس دیگران را بگیریم، راهی جز این نیست که دنیا و دنیا پرستی آن چنان تحقیر شود که به صورت یک ضد ارزش درآید و مردم به زندگی ساده-که در حدّ کفاف است-قناعت کنند.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السّلام پایان می دهیم که فرمود: «جعل الخیر کلّه فی بیت و جعل مفتاحه الزّهد فی الدّنیاء؛ تمام نیکی ها در خانه ای نهاده شده و کلید آن خانه زهد در دنیا است». (۱)

ص: ۲۶۱

خطبه ۱۶۱: امام از فضایل پیامبر و خاندان و پیروان آیین او سخن می گوید

اشاره

و من خطبه له علیه السلام

فی صفة النبى و اهل بيته و اتباع دينه و فيها يعظ بالتقوى

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن امام از فضایل پیامبر و خاندان و پیروان آیین او سخن می گوید و در ضمن، مردم را به تقوا دعوت می فرماید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه، شامل سه بخش است:

در بخش اول، امیر مؤمنان علی علیه السلام به بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صفات والای او و اهل بیت گرامی اش اشاره می فرماید و آثار دعوت آن حضرت را در اظهار حق و از بین بردن باطل یادآور می شود و در مقام نتیجه گیری، اسلام را تنها آیینی می داند که عدم پذیرش آن، موجب بدبختی دنیا و آخرت است.

ص: ۲۶۳

۱-۱) سند خطبه: ظاهراً برای این خطبه، سندی جز نهج البلاغه به دست نیامده است و نویسنده مصادر نهج البلاغه نیز مدرکی برای آن نیافته؛ ولی بزرگانی که بعد از مرحوم سید رضی آمدند، مانند علامه مجلسی و غیر او آن را از نهج البلاغه نقل کرده اند (ما هم با جستجو از طریق کامپیوتر مآخذ دیگری برای این خطبه که پیش از سید رضی باشد، نیافتیم).

در بخش دوّم، از توکل بر خدا و درخواست هدایت از او سخن می گوید.

و در بخش سوّم، طی بیان مشروحی مردم را به تقوا و اطاعت فرمان الهی سفارش می کند و از دنیا پرستی بر حذر می دارد و با عباراتی بسیار آموزنده و پر معنا به عبرت گرفتن از تغییرات و دگرگونی های جهان سفارش می فرماید.

ص: ۲۶۴

ابتعته بالنور المضيء، و البرهان الجلي، و المنهاج البادي و الكتاب الهادي. أسرتة خير أسره، و شجرتة خير شجرة؛ أغصانها معتدله، و ثمارها متهدله. مولده بمكة، و هجرتة بطيبة علا. بها ذكره و امتد منها صوته. أرسله بحجة كافيه، و موعظه شافيه، و دعوه متلافيه. أظهر به الشرائع المجهوله، و قمع به البدع المدخوله، و بين به الأحكام المفصولة.

ف «مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» تتحقق شقوته، و تنفصم عروته، و تعظم كبوته، و يكن مآبه إلى الحزن الطويل و العذاب الوويل. و أتوكل على الله توكل الإنابة إليه. و أسترشده السبيل المؤدية إلى جنته، القاصده إلى محلّ رغبته.

:

خداوند او را با نور روشنی بخش و برهان آشکار و طریق واضح و کتاب هدایت کننده، برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان ها شجره فامیل او (بنی هاشم) بهترین شجره ها، شاخه هایش موزون و میوه هایش در دسترس همگان قرار داشت. زادگاهش مکه (مرکز خانه خدا) و هجرتگاهش، مدینه طیبه (مرکز جمعی از پاکبازان) بود. آوازه اش از آن شهر برخاست و صدایش از آن جا به همه رسید.

خداوند او را با دلیل کافی و اندرز شافی و دعوت اصلاح گرانه، فرستاد. به وسیله او احکام ناشناخته (پروردگار) را آشکار ساخت و بدعت هایی که به نام دین در شریعت الهی

وارد شده بود ریشه کن کرد و احکامی را که اکنون نزد ما روشن است بیان داشت؛ بنابراین کسی که جز اسلام آیینی برگزیند شقاوت و بدبختی دامن او را خواهد گرفت، دستگیره ایمانش از هم گسسته، سقوط او شدید و سرانجام، اندوهی طولانی و عذابی مهلک خواهد داشت.

به خدا توکل می کنم؛ توکلی همراه با توبه و بازگشت به سوی او و از او هدایت می طلبم، به راهی که به سوی بهشتش منتهی می شود و به منزلگاه مورد رضایش می رسد.

شرح و تفسیر: اوصاف دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله

اوصاف دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله

امام علیه السلام در آغاز خطبه به معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیین او می پردازد و می فرماید:

«خداوند او را با نور روشنی بخش و برهان آشکار و طریق واضح و کتاب هدایت کننده، برانگیخت» (ابتعته بالنور المضيء، و البرهان الجلی، و المنهاج البادی (۱) و الكتاب الهادی).

منظور از «نور مضيء» همان نور نبوت اوست که همه جا را روشن ساخت و «برهان جلی» اشاره به معجزات آشکار اوست. «منهاج بادی» شریعت واضح او را بیان می کند و «کتاب هادی» قرآن است که هدایتگر خلائق تا دامنه قیامت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه هر چهار جمله را اشاره به قرآن می دانند که امام علیه السلام از زوایای مختلف به آن نگریسته است؛ ولی آن چه در تفسیر آن گفتیم که هر یک به چیزی اشاره می کند، مناسب تر به نظر می رسد و جمعی از شارحان نهج البلاغه آن را پذیرفته اند.

در هر حال، کلام امام علیه السلام اشاره به این دارد که ارکان چهارگانه دعوت پیامبر، از هر نظر

ص: ۲۶۶

۱- ۱) «بادی» از ماده «بدو» (بر وزن سرو) به معنای آشکار شدن و وضوح کامل است و وصف شریعت پیغمبر به بادی اشاره به آن است که دستورات او مورد پذیرش خردمندان است.

کامل و قوی و سرچشمه آن، نور وحی بود و معجزات مختلف، برهان و دلیل آن و کتاب هدایت کننده ای همچون قرآن، بیانگر آن و قوانین و احکامش روشن، حساب شده و حکیمانه بود.

سپس به معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هشت جمله کوتاه می پردازد و می فرماید:

«خاندانش بهترین خاندان ها شجره فامیل او (بنی هاشم) بهترین شجره ها، شاخه هایش موزون و میوه هایش در دسترس همگان قرار داشت. زادگاهش مکه (مرکز خانه خدا) و هجرتگاهش، مدینه طیبه (مرکز جمعی از پاکبازان) بود. آوازه اش از آن شهر برخاست و صدایش از آن جا به همه رسید» (أسرته خیر أسره، و شجرته خیر شجره؛ أغصانها معتدله، و ثمارها متهدله. مولده بمکه، و هجرته بطیبه (۱) علا بها ذکره و امتد منها صوته).

«متهدل» به معنای آویزان است و در این جا به معنای میوه ای است که در دسترس همگان قرار دارد.

پیروزی و موفقیت انسان در سایه امور مختلفی به دست می آید. شرافت خانواده و کرامت اصل و نسب و شخصیت والای بستگان و فرزندان، تولد در محلّ با ارزش و فعالیت در محیط آماده، هر یک سهمی در پیروزی انسان دارد.

و هر گاه در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درست دقت کنیم می بینیم علاوه بر شرف ذاتی آن حضرت، خداوند عوامل پیروزی را برای او فراهم ساخته تا بندگان را از این طریق هدایت کند؛ نسب او به حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام می رسد و از آن پدر و فرزند، شجاعت و ایثار را به ارث می برد. خاندانش بنی هاشم که از بهترین طوایف عرب

ص: ۲۶۷

۱- ۱) «طیبه» به معنای پاک و پاکیزه است و از لسان العرب چنین استفاده می شود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این نام را بر آن نهاد (به علت آب و هوای خوب و اشجار فراوان و مردم ایثارگر) و نهی فرمود که نام «یشرب» را برای آن باقی بگذارند (چرا که ثرب در اصل به معنای فساد است).

بودند. پدری همچون عبد الله و جدی چون عبد المطلب، عمویی همچون حمزه و ابو طالب و عموزاده ای مانند علی علیه السلام و جعفر و فرزندان همچون زهرا علیها السلام و ائمه معصومین علیهم السلام داشت. مکه حرم امن الهی زادگاه او بود و هجرتگاهش مدینه طیبه مرکز گروهی از مردم ایثارگر و فداکار بود. دعوت خود را از آن جا گسترش داد و صدای او در تمام جهان پیچید.

«اسره» که از ماده «اسر» (بر وزن عصر) به معنای قدرت و قوت گرفته شده، اشاره به خاندان بنی هاشم و فامیل نزدیک حضرت است. «شجره»، اشاره به ریشه اصلی این خانواده است که به ابراهیم علیه السلام باز می گردد و «اغصان معتدل» اشاره به شاخه های او همچون عبد المطلب، ابو طالب، حمزه، جعفر، امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه هدی می باشد که از نظر فضل و کمال و عدم اختلاف همچون شاخه های هماهنگ یک درخت بودند و شمار (میوه ها) علوم و دانش هایی است که از این خاندان در طول تاریخ نصیب مردم شد.

آن گاه به سراغ معرفی برنامه های عملی پیامبر صلی الله علیه و آله می رود و می فرماید: «خداوند او را با دلیل کافی و اندرز شافی و دعوت اصلاح گرانه، فرستاد» (أرسله بحجّه کافیه، و موعظه شافیه، و دعوه متلافیه (۱)).

آری، او دارای دلایل عقلی، فطری و انواع معجزات حسی بود و انسان ها و جامعه های بیمار را با سخنان خود درمان کرد و ویرانی های فراوانی از عصر جاهلیت - که در تمام شئون اجتماعی وجود داشت - اصلاح و آباد ساخت.

دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از نظر ریشه با حجت و برهان قانع کننده همراه بود و از نظر محتوا، برنامه ای شفا بخش در برداشت و از نظر نتیجه به اصلاح مفساد و ترمیم ویرانی های فکری و اخلاقی و اجتماعی منتهی شد.

امام علیه السلام سپس به کارهای مهمی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد پرداخته، چنین

ص: ۲۶۸

۱- ۱) «متلافی» از ماده «تلافی» به معنای جبران کردن گرفته شده و گاه به معنای پیش گیری یا جبران فساد به کار می رود و در خطبه مزبور منظور همین است.

می فرماید: «خداوند به وسیله او احکام ناشناخته (الهی) را آشکار ساخت و بدعت هایی که به نام دین در شریعت الهی وارد شده بود ریشه کن کرد و احکامی را که اکنون نزد ما روشن است بیان داشت» (أظهر به الشرائع المجهوله، و قمع به البدع المدخوله (۱)، و بین به الأحكام المفصولة (۲)).

در واقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سه کار مهم دست زد: عقاید حقه را آشکار ساخت؛ بدعت ها، خرافات را از میان برداشت و احکام الهی را به طور روشن برای همه مردم تبیین کرد که هر یک از این ها با مجاهدات بسیار و تحمل رنج های فراوان صورت گرفت.

و سرانجام در یک نتیجه گیری آشکار می فرماید: «با این حال کسی که جز اسلام آیینی برگزیند شقاوت و بدبختی دامن او محقق می شود، دستگیره ایمانش از هم گسسته، و سقوط او شدید و در عاقبت، اندوهی طولانی و عذابی هلاک کننده خواهد داشت» (ف من یتبع غیر الإسلام دینا تتحقق شقوته، و تنفصم عروته، و تعظم کبوته، و یکن مآبه إلى الحزن الطویل و العذاب الویل).

بدیهی است آیینی که آورنده اش دارای آن صفات والا و آیینش از هر نظر جامع و کامل و سازنده باشد، مخالفت با آن جز بدبختی و گمراهی و هلاکت در پی نخواهد داشت.

از این عبارت، به خوبی روشن می شود شعارهایی گمراه کننده ای که این روزها جمعی به دنبال نویسندگان غربی در محیطهای اسلامی سر داده اند و پیروی از هر یک از ادیان

ص: ۲۶۹

۱ - ۱) «مدخوله» از ماده «دخول» در این جا اشاره به بدعت هایی است که در جاهلیت به خداوند نسبت می دادند. یا از ماده «دخل» (بر وزن دغل) به معنای فساد است؛ چرا که این بدعت ها مایه فساد فرد و جامعه می شود.

۲ - ۲) «مفصولة» از ماده «فصل» در اصل به معنای بریدن یا جدا کردن است؛ سپس به سخن یا داوری صحیح که حق را از باطل جدا می سازد، اطلاق شده است. در جمله یاد شده هر دو معنا امکان پذیر است؛ نخست این که احکام شریعت اسلام برای هر موضوعی جداگانه بیان شده، دیگر این که حق را از باطل جدا می سازد (در صورت اول معنای اسم مفعولی دارد و در صورت دوم، فاعلی).

را کافی می‌شمزند و صلح کل متصوفه را زنده کرده‌اند، چیزی است که نه با منطق قرآن سازگار است و نه با کلمات پیشوایان بزرگی همچون امام علی علیه السلام.

در پایان این بخش، امام علیه السلام روی به درگاه خدا می‌آورد و توکل خویش را به ذات پاکش بیان می‌کند و می‌فرماید: «به خدا توکل می‌کنم؛ توکلی همراه با توبه و بازگشت به سوی او و از او هدایت می‌طلبم، به راهی که به سوی بهشتش منتهی می‌شود و به منزلگاه مورد رضایش می‌رسد» (و أتوكل على الله توكل الإنابة إليه. و أسترشد السبيل المؤدية إلى جنته، القاصده إلى محل رغبته).

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که اسباب سعادت بشر با بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیین پاکی که او آورده فراهم است. تنها چیزی که باقی می‌ماند پیمودن راه از سوی ماست که آن هم با توکل بر ذات پاک او و استرشاد و تقاضای راهنمایی از حق، میسر می‌شود، از این رو امام علیه السلام در پایان این بخش از خطبه، بر خدا توکل می‌کند و از او برای پیمودن این راه نورانی یاری می‌طلبد.

نکته: به گوینده بنگریم یا به سخنش؟!

به گوینده بنگریم یا به سخنش!؟

گرچه این جمله، معروف است که «أنظر إلى ما قال و لا تنظر إلى من قال؛ به گفتار بنگر نه به گوینده». (۱) ولی این سخن در مورد مطالب روشن و منطقی صادق است و در مواردی که مسائل مهم و پیچیده و اندیشه‌های یک مکتب مطرح است به یقین باید «من قال» و آورنده آن از هر نظر شناخته شده باشد تا بتوان بر او اعتماد کرد و او را الگو و اسوه خود قرار داد؛ لذا قرآن مجید در موارد مختلف به معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیان

ص: ۲۷۰

۱-۱) این سخن در کلام علی علیه السلام طبق نقل غرر الحکم، حدیث ۱۰۱۸۹ نیز ذکر شده است؛ آن جا که می‌فرماید: «لا تنظر إلى من قال و انظر إلى ما قال».

صفات والای او می پردازد تا اعتماد مردم را به آیین او جلب کند؛ می فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»؛ به یقین، رسولی از خود شما به سوی تان آمد که رنج های شما بر او سخت و ناگوار است و بر هدایت شما اصرار می ورزد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا أُمَّهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ که از فرستاده خدا، پیامبر امی پیروی می کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیل که نزدشان است، می یابند، پیامبری که آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد، امور پاکیزه برای آن ها حلال می شمرد و ناپاک ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن ها بود (از دوش و گردنشان) بر می دارد. (آنها رستگارانند)». (۲)

بر همین اساس، امام علیه السلام در این خطبه نخست پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را از نظر نسب و خانواده و ریشه وراثت و صفات والای انسانی آن حضرت معرفی می کند و شجره طیبه وجود او و خاندانش با شاخ و برگ های پر بارش را می ستاید؛ سپس به سراغ معرفی آیین پاکش از جنبه های مختلف می رود تا اعتماد کامل مخاطبان را نسبت به اسلام جلب کند و بهانه های بهانه جویان را قطع نماید.

ص: ۲۷۱

۱- ۱) توبه، آیه ۱۲۸.

۲- ۲) اعراف، آیه ۱۵۷.

أوصيكم عباد الله، بتقوى الله و طاعته، فإنها النجاه غدا، و المنجاه أبدا. رهّب فأبلغ، و رغب فأسبغ؛ و وصف لكم الدنيا و انقطاعها، و زوالها و انتقالها. فأعرضوا عمّا يعجبكم فيها لقلّه ما يصحبكم منها. أقرب دار من سخط الله، و أبعدا من رضوان الله! فغضّوا عنكم -عباد الله- غمومها و أشغالها، لما قد أيقنتم به من فراقها و تصرّف حالاتها. فاحذروها حذر الشّفيق النّاصح و المجدّد الكادح. و اعتبروا بما قد رأيتم من مصارع القرون قبلكم: قد تزايلت أوصالهم، و زالت أبصارهم و أسماعهم، و ذهب شرفهم و عزّهم، و انقطع سرورهم و نعيمهم؛ فبدّلوا بقرب الأولاد فقدها، و بصحبه الأزواج مفارقتها. لا- يتفاخرون، و لا- يتناسلون، و لا يتزاورون، و لا يتحاورون. فاحذروا، عباد الله، حذر الغالب لنفسه، المانع لشهوته، الناظر بعقله؛ فإنّ الأمر واضح، و العلم قائم، و الطّريق جدد و السّبيل قصد.

:

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی و اطاعت او توصیه می کنم که موجب رستگاری در فردای قیامت و نجات ابدی است. خداوند انداز کرده، اندازی رسا، و تشویق نموده؛ تشویقی پر بار و کامل. و ناپایداری و زوال و انتقال دنیا را برای شما شرح داده است؛

بنابر این زرق و برق هایش که برای شما اعجاب انگیز است، به دلیل کوتاه بودن دوران مصاحبتش چشم ببوشید، دنیا نزدیک ترین منزلگاه به خشم خدا، و دورترین آن ها از رضا و خشنودی اوست؛ حال که چنین است - ای بندگان خدا! - از غم و اندوه آن و مشغول شدن به (سرگرمی ها و زرق و برق) آن چشم فرو گیرید؛ چرا که از فراق و دگرگونی های حالاتش با خبرید؟ و همچون دوستی مهربان و اندرزگو و کوشا که برای نجات دوستش تلاش می کند خویشتن را (نصیحت کنید و) از دنیا پرستی بر حذر دارید.

از آن چه در قربان گاه های قرون پیشین دیده اید عبرت گیرید و از کسانی که پیوندهای اعضایشان از هم گسسته، چشم ها و گوش هایشان از میان رفته، شرف و عزتشان نابود شده و شادی و نعمت هایشان پایان یافته، درس عبرت بیاموزید، آن ها به جای نزدیکی به فرزندان، به فراق شان مبتلا شده اند و همدمی همسرانشان به مفارقت مبدل گشته؛ اکنون نه بر یکدیگر تفاخر می کنند؛ نه زاد و ولد دارند؛ نه به دیدار یکدیگر می شتابند و نه با هم سخن می گویند.

چون چنین است، ای بندگان خدا! مراقب باشید، همانند کسی که بر نفس خود پیروز گشته و از شهوات سرکش جلوگیری نموده است، و با چشم عقل می نگرد؛ چرا که همه چیز آشکار است، نشانه های راه برقرار و جاّده، صاف و هموار و راه، مستقیم و استوار می باشد!

شرح و تفسیر: به قربانگاه های قرون پیشین بنگرید!

به قربانگاه های قرون پیشین بنگرید!

امام در این بخش از خطبه به پند و اندرزهای پر معنا و نصایح پر بار و بیدارگر می پردازد و پس از تقویت پایه های ایمان در مخاطبان خود در بخش سابق، در این بخش به جنبه های عملی می پردازد؛ چرا که عمل میوه درخت ایمان است؛ می فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی و اطاعت او توصیه می کنم که موجب رستگاری در

فردای قیامت و نجات ابدی است» (أوصیکم عباد الله، بتقوی الله و طاعته، فإنها النجاه غدا، و المنجاه (۱) أبدا) .

تقوا و طاعت ممکن است به یک مفهوم باز گردد و ممکن است تقوا را ریشه طاعت به حساب آورد؛ چرا که طاعت الهی از تقوا و خدا ترسی درونی بر می خیزد. این احتمال نیز وجود دارد که تقوا اشاره به ترک گناه و طاعت اشاره به اجرای اوامر الهی باشد و در هر حال این دو، از هم جدا نیست (و شاید به همین علت است که ضمیر در «انها» مفرد آورده شده؛ در حالی که مرجع ضمیر، تثنیه است).

اطلاق «نجات» بر «تقوا» ممکن است از قبیل اطلاق مسبب بر سبب باشد؛ چرا که تقوا سبب نجات در جهان دیگر است.

سپس به بیان اتمام حجت الهی می پردازد و می فرماید: «خداوند انذار کرده، انذار رسا و بلیغ و تشویق نموده؛ تشویقی پر بار و کامل» (رهب (۲) فأبلغ، و رغب فأسیغ (۳)) .

می دانیم ضامن اجرای تمام قوانین الهی بشارت و انذار است. بشارت و انذار در حد اعلا؛ و خداوند برای ترغیب مردم به پرهیزگاری و اطاعت و نهی آن ها از سرکشی و گناه، این کار را به وسیله پیغمبرانش در جای، جای کتب آسمانی انجام داده است.

و از آن جا که سرچشمه معاصی و گناهان، دنیا پرستی و فریفته شدن به زرق و برق آن است باز امام علیه السلام در این جا به سراغ این مطلب می رود و از قول خداوند چنین می گوید:

ص: ۲۷۵

۱- ۱) «منجاه» از ماده «نجات» در این جا اسم مکان و به معنای محل نجات است. این احتمال نیز داده شده که معنای مصدری داشته باشد. «نجات» به معنای رهایی است و گاه به معنای شتر سریع السیر آمده که سبب رهایی انسان از بیابان های پر خطر است.

۲- ۲) «رهب» از ماده «ترهیب» به معنای بیم دادن و ترساندن است.

۳- ۳) «أسیغ» از ماده «اسباع» به معنای انجام دادن کاری به طور کامل است و در اصل از «سیغ» (بر وزن صبر) به معنای پیراهن یا زره گشاده است؛ سپس به نعمت گسترده و وضوی کامل «اسباع نعمت» یا «اسباع الوضوء» اطلاق شده است.

«خدا دنیا و انقطاع و زوال و انتقال آن را برای شما وصف کرده است؛ بنابراین این از این زرق و برق هایی که برای شما اعجاب انگیز است، به دلیل کوتاه بودن دوران مصاحبتش چشم ببوشید» (و وصف لكم الدنيا و انقطاعها، و زوالها و انتقالها. فأعرضوا عما يعجبكم فيها لقله ما يصحبكم منها).

از این جمله های کوتاه و پر معنا به خوبی استفاده می شود که خداوند چهار چیز را در مورد دنیا بیان فرموده است: نخست اصل زندگی دنیا که همان گونه که از نامش پیداست زندگی پست و پایین و کم ارزش و حقیری است و دیگر این که پایدار نمی ماند و روزی با مرگ آدمی و سرانجام با مرگ مجموعه دنیا به پایان می رسد و دیگر این که در همان زمانی که انسان از مواهب دنیا برخوردار است گرفتار زوال تدریجی آن می باشد. قوای بدن به تدریج از میان می رود و ضعف، جای قوت را می گیرد، سلامتی مختل می شود، دوستان و عزیزان یکی بعد از دیگری چهره در نقاب خاک می کشند و دیگر این که همواره دنیا از گروهی به گروه دیگر منتقل می شود.

قرآن مجید می فرماید: «اعلموا أنّما الحياة الدنيا لعبٌ و لهوٌ و زينةٌ و تفاخرٌ بينكم و تكاثُرٌ في الأموالِ و الأولادِ كمثَلِ غَيْثٍ أعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مضيئاً ثم يكون حطاماً و في الآخرة عذابٌ شديدٌ و مغفرةٌ من الله و رضوانٌ و ما الحياة الدنيا إلاّ متاع الغرور» (۱)؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است؛ همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود؛ به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست».

در این آیه بی ارزش بودن دنیا و همچنین انقطاع و زوال آن در ضمن یک مثال روشن

ص: ۲۷۶

ترسیم شده است؛ همان گونه که انتقال آن در آیه شریفه «**وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ**» (۱)؛ ما روزهای پیروزی و شکست را در میان مردم منتقل می‌سازیم» تبیین شده است.

و در ادامه آن در وصف دنیا می‌افزاید: «دنیا نزدیک‌ترین منزلگاه به خشم خدا، و دورترین آن‌ها از رضا و خشنودی اوست» (أقرب دار من سخط الله، و أبعداها من رضوان الله!).

دلیل آن هم روشن است؛ چرا که دنیا مجموعه‌ای است از هوا و هوس‌های سرکش که از هر سو انسان را به طرف گناه می‌راند و موجب خشم خدا و ناخشنودی او می‌شود.

بدیهی است منظور از دنیا در تمام این عبارات، دنیای مادی است که تنها هدف انسان باشد و برای به چنگ آوردن آن از هر وسیله استفاده کند و آلوده هر گناه شود؛ به آن مشغول و مغرور گردد و غیر آن را فراموش کند؛ و گرنه، دنیایی که وسیله قوت و قدرت بر طاعت و شکر بر نعمت و رسیدن به سعادت باشد، از مواهب عظیم الهی است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن در یک نتیجه‌گیری روشن، می‌فرماید: «حال که چنین است ای بندگان خدا! از غم و اندوه آن و مشغول شدن به (سرگرمی‌های) آن چشم فرو گیرید چرا که از فراق و دگرگونی‌های حال-تش با خبرید؟ و همچون دوستی مهربان و اندرزگو و کوشا که برای نجات دوستش تلاش می‌کند خویشتن را (نصیحت کنید و) از دنیا پرستی بر حذر دارید» (فغضوا (۲) عنکم - عباد الله - غمومها و أشغالها، لما قد أيقنتم به من فراقها و تصرف حالاتها. فاحذروها حذر الشفیع الناصح و المجدد الکادح (۳)).

ص: ۲۷۷

۱-۱) آل عمران، آیه ۱۴۰.

۲-۲) «غضوا» از ماده «غض» (بر وزن حظ) به معنای کم کردن و فرو گرفتن است و «غض بصر» به این معناست که انسان، خیره به چیزی نگاه نکند؛ بلکه چشم خود را پایین بیندازد.

۳-۳) «کادح» از ماده «کدح» (بر وزن مدح) به معنای کوشش توأم با رنج است.

اشاره به این که گرفتاری های دنیا فزاینده و غم و اندوه آن، روز افزون است. هر چه انسان به آن نزدیک تر شود، گرفتارتر خواهد شد و به جایی خواهد رسید که تمام وجود او را گرفتاری ها و اندوه ها پر خواهد کرد.

در این زمینه، حدیث جالبی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «مثل الحریص علی الدنیا مثل دوده القزّ کلّما ازدادت من القزّ علی نفسها لفا کان أبعد لها من الخروج حتّی تموت غمّا؛ مثال کسی که نسبت به دنیا حریص است، همچون کرم ابریشم است که هر قدر بر خود بیش تر می تند از خارج شدن دورتر می شود تا در درون آن پيله، از اندوه می میرد». (۱)

یکی از شعرای عرب این حدیث را در ضمن شعر زیبایی بیان کرده است:

ألم تر أنّ المرء طول حیاة حریص علی ما لا یزال یناسجه

كدود كدود القزّ ینسج دائما فیهلك غمّا وسط ما هو ناسج (۲)

آیا نمی بینی که انسان در طول حیات خود* نسبت به چیزی که جمع آوری می کند حریص است بسیار پر تلاش است همچون کرم ابریشم که همواره بر خود می تند* و سرانجام در میان آنچه تنیده با اندوه می میرد! سپس امام علیه السلام دست مخاطبان خود را گرفته و آن ها را به زمان های گذشته می برد و سرانجام زندگی دنیا پرستان را برای آن ها در ضمن ده جمله کوتاه و بسیار تکان دهنده

ص: ۲۷۸

۱- ۱) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶.

۲- ۲) پاورقی کتاب کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶. توجه داشته باشید که «كدود» که در آغاز بیت دوّم آمده صیغه مبالغه از مادّه «كدّ» به معنای تلاش است.

شرح می دهد؛ آن چنان که هر شنونده ای را تحت تأثیر قرار می دهد؛ می فرماید: «از آن چه در قربان گاه های قرون پیشین دیده اید عبرت گیرید و از آن کسانی که پیوندهای اعضایشان (در زیر خاک ها) از هم گسسته، چشم ها و گوش هایشان از میان رفته، شرف و عزتشان نابود شده و شادی و نعمت هایشان قطع گردیده است. (آری از آنها، درس عبرت بیاموزید)» (و اعتباروا بما قد رأیتم من مصارع (۱) القرون قبلکم: قد تزیلت أوصالهم (۲)، و زالت أبصارهم و أسمعهم، و ذهب شرفهم و عزهم، و انقطع سرورهم و نعيمهم).

جمله «تزیلت أوصالهم» اشاره به متلاشی شدن پیوندهای بدن در زیر خاک است.

این تعبیر می تواند اشاره ای به پیوندهای اجتماعی در زندگی انسان نیز باشد که بعد از وفات انسان متلاشی می شود؛ همان گونه که ابصار و اسماع، اشاره به همین چشم و گوش ظاهری و قدرت دیدن و شنیدن حسی است؛ ولی می تواند کارگردانان انسان را نیز که از گوشه و کنار جهان، اخباری را می شنوند و می بینند و منتقل می کنند در بر گیرد.

نه تنها حواس ظاهری انسان و پیوندهای جسمانی او از میان می رود، بلکه جهات اجتماعی همچون شرف و عزت مادی نیز با دفن او مدفون می گردد و تمام لذت ها و نعمت ها بر باد می رود.

سپس در ادامه این سخن به بخش دیگری از مواهبی که انسان با مرگ از دست می دهد اشاره کرده، می فرماید: «آن ها به جای نزدیکی به فرزندان، به فراق آن ها مبتلا شدند و همدمی همسرانشان به مفارقت آن ها مبدل شد؛ اکنون نه بر یکدیگر تفاخر می کنند؛ نه زاد و ولد دارند؛ نه به دیدار یکدیگر می شتابند و نه با هم سخن می گویند» (فبدلوا بقرب الأولاد فقدها، و بصحبه الأزواج مفارقتها. لا یتفاخرون، و لا

ص: ۲۷۹

۱-۱) «مصارع» جمع «مصرع» به معنای محل زمین افتادن است و به قتلگاه نیز اطلاق می شود.

۲-۲) «أوصال» جمع «وصل» (بر وزن قفل) به معنای مفصل و رشته های اعصاب است که اعضا را به هم پیوند می دهد.

یتناسلون، و لا یتزاورون، و لا یتحاورون (۱).

و به گفته شاعر:

و حلّوا بدار لا تراور بینهم و أنّى لسكان القبور التّراور

«آن‌ها به سرایی وارد شدند که هیچ دیداری در میان ساکنانش نیست، چگونه ساکنان قبور می‌توانند با هم دیدار داشته باشند». (۲)

بدیهی است که این سخن ناظر به جسم انسان هاست و هیچ مانعی ندارد که ارواح مؤمنان با هم دیدار داشته باشند و سخن بگویند.

و در پایان خطبه و نتیجه‌گیری نهایی امام علیه السلام به همه هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

«چون سرنوشت شما چنین است)، پس ای بندگان خدا! بر حذر باشید، همانند کسی که بر نفس خود پیروز گشته و از شهوات سرکش مانع شده، و با چشم عقل می‌نگرد؛ چرا که همه چیز آشکار، نشانه‌های راه برقرار و جاّده، صاف و هموار و راه، مستقیم و استوار است!» (فاحذروا، عباد الله، حذر الغالب لنفسه، المانع لشهوته، الناظر بعقله؛ فَإِنَّ الأمر واضح، و العلم قائم، و الطّریق جدد (۳) و السبیل قصد).

جمله «فاحذروا... الناظر بعقله» اشاره به این است که در صورتی انسان می‌تواند از خطرهایی که در بخش‌های پیشین خطبه آمده در امان بماند که اولاً بر نفس خود غالب باشد و به دنبال آن بتواند شهوات خود را مهار کند و در پی آن با دیده تیزبین عقل به مسائل بنگرد؛ نه با دیده گمراه‌کننده شهوات.

جمله‌های چهارگانه‌ای که در پایان خطبه ذکر شده، هر یک اشاره به نکته مستقلی دارد. نخست می‌فرماید: برنامه‌های سعادت به وسیله قرآن و اولیای الهی تبیین شده و در

ص: ۲۸۰

۱-۱) «یتحاورون» از مادّه «محاوره» به معنای رفت و آمد و همچنین ردّ و بدل کردن سخن و بحث است.

۲-۲) منهاج البراعه، جلد ۹، صفحه ۴۱۲.

۳-۳) «جدد» از مادّه «جدّ» (بر وزن خط) به معنای قطع کردن و همچنین پیمودن زمین‌های صاف و محکم است و به راه صاف و محکم «جاّده» گفته می‌شود.

جای جای مسیر «الی الله» نشانه های روشنی نصب شده است؛ جاژه نیز محکم و صاف و خالی از عوامل لغزش است، سبیل و طریق نیز مستقیم و خالی از هر گونه کجی و انحراف است.

تنها چیزی که باقی می ماند تصمیم و اراده رهروان این راه و پیمودن سریع آن است.

خوشبخت و سعادتمند آن هایی اند که تصمیم گرفتند و این راه را پیمودند؛ به گفته شاعر:

فطوبی لعبد آثر الله ربّه و جاد بدنياه لما يتوقّع

«خوشا به حال آنان که خدا را بر همه چیز مقدم داشتند و از زرق و برق دنیا برای سعادت جاویدان چشم پوشیدند». (۱)

ص: ۲۸۱

۱- ۱) منهاج البراعه، جلد صفحه ۹، ۴۱۲.

خطبه ۱۶۲: ر پاسخ بعضی از یارانش که از آن حضرت پرسید: چگونه قوم شما، شما را از این مقام (خلافت) کنار زدند، در حالی که شما سزاوارترید؟

اشاره

و من کلام له علیه السّلام

لبعض أصحابه و قد سأله: كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام

و أنتم أحق به؟

(۱)

از سخنان امام علیه السّلام است در پاسخ بعضی از یارانش که از آن حضرت پرسید: چگونه قوم شما، شما را از این مقام (خلافت) کنار زدند، در حالی که شما سزاوارترید؟

ص: ۲۸۳

۱ - ۱) سند خطبه: از جمله کسانی که این گفتار علی علیه السّلام را قبل از سید رضی و نهج البلاغه نقل کرده اند، مرحوم شیخ «صدوق» است که آن را در کتاب «امالی» به هنگام ذکر علت ترک مردم علی علیه السّلام را بیان کرده است. «طبری» در کتاب «مسترشد» و مرحوم «شیخ مفید» در «ارشاد» نیز آن را نقل کرده اند. آن ها سؤال کننده این مطلب را شخصی به نام «ابن دودان» ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۷۷).

همان گونه که ذکر شد امام علیه السّلام این سخن را در پاسخ کسی فرمود، که از آن حضرت پرسید: با تمام شایستگی هایی که در شما وجود دارد، چرا این قوم، خلافت را به دیگری سپردند؟ امام علیه السّلام در پاسخ، به دو نکته مهم اشاره می کند که دو بخش این گفتار را تشکیل می دهد:

نخست: به علت اصلی این موضوع که همان بخل و انحصار طلبی و دنیا پرستی بود اشاره می فرماید.

و در بخش بعد می فرماید: «تو از گذشته و آغاز خلافت تعجب می کنی بیا و امروز را تماشا کن که گروهی «معاویه» را پذیرفتند و به دنبال او افتادند؛ در حالی که هیچ گونه صلاحیتی برای این مقام ندارد و اصلاً قابل قیاس با من نیست.

فقال: يا أبا بنى أسد، إنك لقلق الوضين ترسل فى غير سدد، و لك بعد ذمامه الصيرهر و حق المسأله، و قد استعلمت فاعلم: أما الإستبداد علينا بهذا المقام و نحن الأعلون نسبا، و الأشدون برسول الله -صلى الله عليه و آله- نوطا، فإنها كانت أثره شحت عليها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس آخرين؛ و الحكم الله، و المعود إليه القيامة.

و دع عنك نهبا صيح فى حجراته و لكن حديثا ما حديث الزواحل

ترجمه

:

امام عليه السلام (در پاسخ آن مرد که از طایفه بنی اسد بود چنین) فرمود: ای برادر اسدی! تو مردی مضطرب و دستپاچه ای و بی هنگام پرسش می کنی؛ ولی با این حال هم احترام خویشاوندی سببی داری و هم حق پرسش. اکنون که می خواهی بدانی، بدان: اما این که بعضی این مقام را از ما گرفتند و در انحصار خود در آوردند، در حالی که ما از نظر نسب بالاتر و از جهت رابطه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوندمان محکم تر است، بدین جهت بود که عده ای بر اثر خودخواهی و انحصار طلبی ناشی از جاذبه های خلافت، به دیگران بخل ورزیدند، و (با نداشتن شایستگی، حق ما را غصب کردند) و گروهی دیگر (اشاره به خود حضرت و بنی هاشم است) با سخاوت از آن چشم پوشیدند. خدا در میان ما و آن ها داوری خواهد کرد و بازگشت همه به سوی او در قیامت است (سپس امام علیه السلام به سفر معروف «امرؤ القیس» تمسک جست و فرمود: سخن از غارت هایی که در گذشته واقع شد، رها کن و از غارت امروز سخن بگو (که خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته).

چرا خلافت علوی غضب شد؟

همان گونه که بیان شد این گفتار به طور کامل در پاسخ یک سؤال ایراد شده است.

سؤالی که قراین کلام نشان می دهد که در محل یا زمان مناسبی ایراد نشده؛ ولی هر چه بود امام علیه السلام برای این که سؤال را بی پاسخ نگذارد، به ذکر پاسخ فشرده و پر معنایی پرداخت.

نخست فرمود: «ای برادر اسدی! (سوال کننده از طایفه بنی اسد بود) تو مردی مضطرب و دستپاچه ای و بی هنگام پرسش می کنی؛ ولی با این حال هم احترام خویشاوندی سببی داری و هم حق پرسش. اکنون که می خواهی بدانی، بدان» (یا أبا بنی أسد، إنک لقلق الوضین ترسل فی غیر سدد (۱)، و لک بعد ذمامه (۲) الصّهر و حقّ المسأله، و قد استعلمت فاعلم).

در این که چرا امام علیه السلام مخاطب را «أبا بنی أسد» خطاب کرد و در ضمن کلماتش فرمود: تو با ما خویشاوندی سببی داری؟ در میان شارحان نهج البلاغه گفتگوست؛ بعضی مانند «ابن ابی الحدید» و مرحوم «مغنیه» معتقدند به دلیل آن است که یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله «زینب بنت جحش» از طایفه بنی اسد بود (۳) و بعضی احتمال می دهند، علی علیه السلام همسری از «بنی اسد» انتخاب کرده بود؛ هر چند در تواریخ ذکری از آن نیامده (جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد).

ص: ۲۸۶

۱-۱) «سدد» به معنای صاف و درست بودن است.

۲-۲) «ذماقه» به معنای حق و حرمت است.

۳-۳) بنی اسد طایفه ای از عرب بودند که به جنگ جویی در عصر جاهلیت و بعد از ظهور اسلام معروف بودند. آن ها در نزدیکی سرزمین «نجد» می زیستند و بعد از ظهور اسلام مسلمان شدند و در جنگ قادسیه همراه «سعد بن ابی وقاص» جنگیدند و کشته های زیادی دادند. تاریخ بنی اسد مملوّ از حوادث گوناگون است. گروهی از آن ها به یاری شهدای کربلا برای دفن اجساد آن ها شتافتند و گروهی نیز طرفدار عبید الله بودند و با لشکر او همراهی کردند.

تعبیر به «قلق الوضین»، با توجه به این که «وضین» به معنای همان تنگ، یا نوار و طناب کمر بند مانند است که جهاز یا کجاوه شتر، یا زین اسب را از زیر شکم حیوان با آن می بندند و «قلق» به معنای سست است. بدیهی است اگر آن طناب و نوار سست باشد، زین و جهاز شتر همواره، به این سو و آن سو حرکت می کند؛ لذا به آدم دستپاچه و مضطرب «قلق الوضین» اطلاق شده است.

تعبیر به «حقّ المسأله»، تعبیر بسیار زنده ای است که نشان می دهد هر کسی حق سؤال از پیشوایش دارد؛ و در ضمن استفاده می شود، پیشوای او هم ملزم به جواب است؛ مگر آن جایی مانع خاصی در کار باشد.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «اما این که بعضی این مقام را از ما گرفتند و در انحصار خود در آوردند، در حالی که ما از نظر نسب بالاتر و از جهت رابطه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوندمان محکم تر است، بدین جهت بود که عده ای بر اثر خودخواهی و انحصار طلبی ناشی از جاذبه های خلافت، به دیگران بخل ورزیدند، و (با نداشتن شایستگی، حق ما را غصب کردند) و گروهی دیگر (اشاره به خود حضرت و بنی هاشم است) با سخاوت از آن چشم پوشیدند. خدا در میان ما و آن ها داوری خواهد کرد و بازگشت همه به سوی او در قیامت است» (أما الإستبداد علينا بهذا المقام و نحن الأعلون نسبا، و الأشدون برسول الله -صلى الله عليه و آله- نوطا (۱)، فإنها كانت أثره (۲) شحت (۳) عليها نفوس قوم، و سخت (۴) عنها نفوس آخرين؛ و الحكم الله، و المعود (۵) إليه القيامة).

ص: ۲۸۷

-
- ۱-۱) «نوط» به معنای پیوند و ارتباط است.
 - ۲-۲) «اثره» به معنای اختیار کردن و اختصاص دادن چیزی به خویش است (انحصار طلبی) به عکس ایثار که به معنای مقدم داشتن دیگری بر خویش است.
 - ۳-۳) «شحت» از ماده «شح» به معنای بخل است.
 - ۴-۴) «سخت» از ماده «سحاوت» است.
 - ۵-۵) «معود» اسم مکان به معنای محل بازگشت است.

منظور از استبداد که از ماده «بدد» (بر وزن عدد) به معنای دور کردن و متفرّق ساختن گرفته شده، این است که انسان چیزی را در اختیار خود بگیرد و دیگران از آن دور سازد.

امام علیه السّلام در این بخش از گفتار دلیل اصلی غصب خلافت را با تمام شایستگی هایی که در آن حضرت بود، موضوع استبداد و بخل، ذکر می کند که چشمان گروهی را بر واقعیات بست و با شتاب هر چه بیشتر دیگران را کنار زدند و بر جایگاه پیامبر اکرم نشستند.

روشن است که منظور از این گروه، همان کسانی اند که در سقیفه بنی ساعده برای در اختیار گرفتن خلافت اجتماع کردند؛ هر چند ابن ابی الحدید به علت پاره ای از تعصّب ها می خواهد آن را به شورای شش نفره عمر و مخالفان «عبد الرحمن بن عوف» با خلافت علی علیه السّلام مربوط سازد که در واقع شبیه انکار بدیهیات است؛ چرا که سؤال سائل از اصل خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بود و جواب امام نیز ناظر به همان است و شبیه چیزی است که در گفتار دیگری از امام علیه السّلام در همین زمینه بیان شده است.

و منظور از جمله «و سخت عنها نفوس آخرین» این است که ما بنی هاشم هنگامی که اصرار عجیب آن گروه را در تصاحب خلافت دیدیم و مقاومت را سبب به هم ریختن نظام جامعه اسلامی دانستیم سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدیم و دست از هر گونه مقاومت برداشتیم.

سپس امام علیه السّلام به شعر معروف «امرؤ القیس» تمسّک می جوید که گفته است: سخن از غارت هایی که در گذشته واقع شد رها کن و از غارت امروز سخن بگو (که خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان تهدید می شود) (و دع عنک نهبا صیح فی

حجراته (۱) و لکن حدیثا ما حدیث الرّواحل)

این شعر از «امرؤ القیس» است و جریان آن چنین بوده که «امرؤ القیس» پس از کشته شدن پدرش به «خالد بن سدوس» پناهنده شد؛ گروهی از قبیله «بنی جدیله» به او حمله کردند و اموال و شترهایش را به غارت بردند. «امرؤ القیس» جریان را با «خالد» در

ص: ۲۸۸

میان گذاشت. «خالد» گفت: شترهای سواری ات را که نزد توست در اختیار من بگذار تا شتران غارت شده ات را باز گردانم.

«امرؤ القیس» قبول کرد. خالد سوار شد تا به نزد قبیله «بنی جدیله» رسید. «خالد» گفت: شتران پناهنده مرا گرفته اید؛ باید فوراً باز گردانید و شاهد پناهندگی او، همین شتران سواری اوست که من بر یکی سوارم. «بنی جدیله» «خالد» را از مرکب پیاده کردند و باقی مانده شتران را با خود بردند. هنگامی که خبر به «امرؤ القیس» رسید، قطعه شعری سرود که بیت اولش همان است که ذکر شد و مضمونش این است: غارت گذشته را رها کن و فعلاً سخن از این بگو که «خالد» با دست خودش شتران دیگر مرا به غارتگران واگذار کرده است. (۱)

این بخش، دارای دو نکته مهم است که در پایان خطبه بیان خواهد شد.

ص: ۲۸۹

و هلمّ الخطب في ابن أبي سفيان، فلقد أضحكني الدهر بعد إبكائه؛ و لا غرو و الله، فياله خطبا يستفرغ العجب، و يكثر الأود! حاول القوم إطفاء نور الله من مصباحه، و سدّ فؤاره من ينبوعه، و جدحوا بيني و بينهم شربا و بيئا، فإن ترتفع عنّا و عنهم محن البلوى، أحملهم من الحقّ على محضه؛ و إن تكن الأخرى، «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» .

:

(بحث درباره گذشته خلافت را با تمام اشکالاتش رها کن) اکنون بیا و مشکل مهمّ پسر ابو سفيان را تماشا کن. به راستی روزگار مرا خندانند بعد از آن که گریانید! به خدا سوگند! تعجب هم ندارد. آه! چه حادثه عظیمی که دیگر تعجبی باقی نگذاشت و کثری و انحراف بسیار به بار آورد! آن ها کوشیدند نور خدا را که از چراغش می درخشید خاموش سازند و مجرای فوران چشمه فیض الهی را مسدود کنند و این آب زلال را میان من و خودشان به بیماری ها و سموم آلوده سازند. هرگاه این مشکلات موجود از ما و آن ها برطرف شود، من آن ها را به سوی حق خالص می برم و اگر مسیر حوادث به گونه دیگری بود (عاقبت شومی دارند) بر آن ها حسرت مخور؛ زیرا خداوند از آن چه انجام می دهند، آگاه است.

این بخش شرحی است بر آن چه امام علیه السلام به طور اشاره با ذکر شعر «امرؤ القیس» بیان فرمود. امام با آن شعر به این حقیقت اشاره کرد که گذشته را (با تمام عیوب و اشکالاتش) رها کن و امروز را بنگر که چه غوغایی برپاست. اکنون در این بخش به شرح آن می پردازد و می فرماید: «بیا و مشکل مهم پسر ابو سفیان را تماشا کن. به راستی روزگار مرا خندانند بعد از آن که گریانید!» (و هلم (۱) الخطب (۲) فی ابن ابی سفیان، فلقد أضحکنی الدهر بعد إیکائه).

تو از من سؤال می کنی که چرا بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله خلافت را از ما دریغ داشتند، در حالی که از همه شایسته تر بودی؟ بیا و امروز را ببین که فرزند ابو سفیان، دشمن شماره یک اسلام در برابر من قد علم کرده و خلافت را از من مطالبه می کند. به راستی گریه آور است و هم خنده آور! گریه آور است به جهت این که کار مسلمانان به جایی رسیده که فرزند خطرناک ترین دشمن اسلام بخواهد بر مسلمین حکومت کند و از حوزه اسلام و مسلمین دفاع کند و خنده آور است از این نظر که او در هیچ چیز با من قابل مقایسه نیست؛ بلکه در دو نقطه متضاد قرار داریم.

این احتمال نیز وجود دارد که این خنده و گریه به یک زمان باز نگردد؛ گریه برای پایمال شدن حق اسلام و مسلمین بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به دست مدعیان اسلام و خنده بر وضع مسلمین در برابر بنی امیه که چگونه راضی شدند این تفاله های عصر جاهلیت بر آن ها حکومت کنند.

سپس می افزاید: «به خدا سوگند! این تعجب ندارد. آه! چه حادثه عظیمی که دیگر

ص: ۲۹۲

۱- ۱) «هلم» ترکیبی از «هاء تنبیه» و «لم» به معنای «جمع کن» است و این واژه، معمولاً به صورت یک کلمه و به مفهوم «بیا به سوی ما و در کنار ما قرار بگیر» است.

۲- ۲) «خطب» بر وزن ختم به معنای کار مهم است و خطاب و مخاطبه را از این رو خطاب و مخاطبه گفته اند که گفتگوی مهمی در جریان آن است.

تعجیبی باقی نگذارده و کژی و انحراف بسیار به بار آورد!» (و لا غرو (۱) و الله، فیا له خطبا یستفرغ (۲) العجب، و یكثر الأود! (۳)).

ممکن است در اولین نگاه، صدر و ذیل این عبارت، متناقض پنداشته شود؛ ولی در واقع، نوعی فصاحت و بلاغت در آن به کار رفته است؛ همانند چیزی که شاعر در شعرش آورده است؛ می گوید:

قد صرت فی الميدان یوم طرادهم فعجبت حتی کدت أن لا أعجبا (۴)

«آن روز که با آن ها (دشمنان) درگیر شدند و دنبال کردند من قدم به میدان گذاشتم و آن قدر از وضع آن ها تعجب کردم که نزدیک بود تعجب نکنم».

یعنی به قدری تعجب کردم که دیگر تعجیبی برای من باقی نماند و طبق ضرب المثل معروف «الشئیء إذا تجاوز حدّه إنقلب ضدّه؛ چیزی که از حد خود بگذرد به ضدش منقلب می شود».

جمله «یکثر الأود» اشاره به این است که با حکومت افرادی همچون فرزند ابی سفیان، جامعه اسلامی به کلی از راه راست منحرف می گردد و کژی و انحراف در همه چیز و همه جا ظاهر می شود.

آن گاه امام علیه السّلام به شرح این مطلب پرداخته، می فرماید: «آن ها کوشیدند نور خدا را که از چراغش می درخشید، خاموش سازند و مجرای فوران چشمه فیض الهی را مسدود کنند و این آب زلال را میان من و خودشان به بیماری ها و سموم آلوده سازند» (حاول

ص: ۲۹۳

۱- ۱) «غرو» به معنای تعجب است.

۲- ۲) «یستفرغ» از ماده «فراغ» در این جا به معنای بیرون ریختن است و مفهوم جمله «یستفرغ العجب» این است که هر گونه تعجب را بیرون می ریزد و جایی برای آن باقی نمی گذارد.

۳- ۳) «أود» از ماده «أود» (بر وزن قول) به معنای کج شدن گرفته شده و «أود» (بر وزن سند) به معنای کجی است.

۴- ۴) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۲۴۷.

القوم إطفاء نور الله من مصباحه، و سدّ فؤاره (۱) من ينبوعه، و جدحوا (۲) بینی و بینهم شربا و بیئا (۳). .

جمله «حاول القوم...» اشاره به این است که بنی امیه تنها برای رسیدن به مقام و حکومت بر مردم، تلاش نمی کردند؛ بلکه هدفشان خاموش کردن نور اسلام و قرآن بود.

هدف این بود که مردم را به دوران ظلمانی جاهلیت باز گردانند و اعمال آن ها بیانگر این مطلب بود.

جمله «و سدّ فؤاره...» همین معنا را به تعبیر دیگری بیان می فرماید. اسلام و قرآن را به چشمه جوشانی تشبیه می کند که در کویر جاهلیت عرب آشکار شد و سرزمین دل ها را آبیاری کرد و گل ها و میوه ها بر شاخسارش نمایان گشت. بنی امیه می کوشیدند راه این چشمه را مسدود کنند و مردم را بار دیگر به همان کویر باز گردانند.

جمله «و جدحوا...» تعبیر گویای دیگری از همین معناست. آن ها آب زلال شریعت اسلام را با سموم کشنده آلوده ساختند تا مزاج فکر و اخلاق مردم را که خواهان اسلام بودند، مسموم کنند؛ زیرا تا زمانی که مردم، سالم می اندیشیدند و سالم حرکت می کردند زیر بار جنایتکاران آلوده ای همچون بنی امیه و آل ابی سفیان نمی رفتند.

آری، آن ها نه تنها برای خاموش کردن نور ولایت پیا خاستند، بلکه همچون مشرکان در آغاز اسلام که قرآن درباره آن ها می گوید: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» (۴) برای خاموش کردن نور خدا یعنی اسلام و قرآن به پا خاستند و جلوی نشر اسلام و علوم

ص: ۲۹۴

۱-۱) «فؤار» صیغه مبالغه به معنای کثیر الفوران است و نیز به معنای منبع آب و سوراخی که آب به شدت از آن بیرون می آید، می باشد.

۲-۲) «جدحوا» از ماده «جدح» (بر وزن مدح) به معنای مخلوط کردن و ممزوج نمودن است.

۳-۳) «ویئا» به معنای چیزی است که وبا در آن زیاد است (توجه داشته باشید «وبا» گاهی به مرض خاص مشهور، اطلاق می شود و گاه به هر گونه مرض و در خطبه مزبور، معنای دوّم، مقصود است).

۴-۴) صف، آیه ۸.

الهی را گرفتند و با جعل احادیث فراوان، این آب زلال را آلوده و مسموم ساختند.

سپس امام علیه السلام در پایان این سخن، تصمیم نهایی خود را در ضمن چند جمله کوتاه بیان کرده چنین می فرماید: «اگر این مشکلات موجود از ما و آن ها برطرف گردد، من آن ها را به سوی حق خالص می برم و اگر مسیر حوادث به گونه دیگری بود (عاقبت شومی دارند) بر آن ها حسرت مخور؛ زیرا خداوند از آن چه انجام می دهند، آگاه است» (فإن ترتفع عنا و عنهم محن البلوی، أحملهم من الحق علی محضه؛ و إن تكن الأخری، «فلا تذهب نفسك علیهم حسراتٍ إنَّ اللهَ علیهم بما یصنعون»).

اشاره به این که اگر موانع بر طرف گردد، من برای بازگرداندن جامعه اسلامی به جامعه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله آمادگی کامل دارم و تلاش و کوشش خود را در این راه به کار می گیرم؛ ولی اگر شرایط اجازه نداد باز هم مشکلی نیست؛ چرا که ما به وظیفه خود عمل کرده ایم و آن ها نیز به سزای اعمالشان خواهند رسید.

نکته ها

۱- حق پرستگری

هر انسانی در برابر انبوهی از مجهولات و مشکلات درباره خود و دیگران قرار دارد که گاه مربوط به مسائل مادی است و گاه معنوی و کلید حلّ آن ها غالباً سؤال از آگاهان و اندیش مندان است.

به همین دلیل، خداوند در عالم تکوین و تشریح درهای سؤال را به روی انسان گشوده است. از نظر تشریح در دستورات اسلامی نه تنها اجازه سؤال به هر کس و درباره هر چیز را داده است، بلکه به سؤال کردن امر کرده است، قرآن مجید در دو آیه می فرماید:

ص: ۲۹۵

« فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ »؛ از آگاهان سؤال کنید اگر نمی دانید». (۱)

امیر مؤمنان در بعضی از کلمات پر معنایش در نهج البلاغه می فرماید: «و لا يستحيين أحد إذا لم يعلم الشيء أن يتعلمه؛ هیچ گاه کسی در فراگیری علم و سؤال از مجهولات، شرم و حیا به خود راه ندهد». (۲)

آری، سؤال کردن عیب نیست. عیب آن است که انسان پرسش نکند و در جهل و نادانی بماند.

جالب این است که در خطبه یاد شده سؤال کردن را حقی برای هر کس ذکر فرموده و این معنا در مورد جوانان و نوجوانان بسیار مهمتر است چرا که آنها دارای مجهولات فراوان:

از نظر تکوین و آفرینش نیز خداوند، حس کنجکاوی و جستجوگری را در ذات انسان قرار داده است. انسان، همواره مایل است از چیزهایی که نمی داند، بپرسد و بداند. این حس در جوانان و نوجوانان شدیدتر است؛ به سبب همان نیازی که دارند، گاه آن قدر پدر و مادر را سؤال پیچ می کنند که داد و فریادشان بلند می شود؛ در حالی که وظیفه آن ها این است که با محبت و مدارا به این نیاز روحی شان پاسخ مثبت دهند. آن چه را می دانند، در اختیارشان بگذارند و آن چه را نمی دانند به کسانی که می دانند ارجاع دهند.

بعضی فکر می کنند اگر از مسائل اصول عقاید سؤال کنند نشانه کفر و بی اعتقادی است؛ در حالی که این پرسش ها برای تحقیق بیش تر و استحکام بخشیدن به عقیده است.

دانشمندان و آگاهان، به ویژه عالمان دینی وظیفه دارند که در هر حال و در هر شرایط، برای پاسخ به سؤالات اعلام آمادگی کنند و با محبت و احترام از پرسش کنندگان استقبال کنند و فراموش نکنند که بر اساس روایتی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده،

ص: ۲۹۶

۱- ۱) نحل، آیه ۴۳؛ انبیاء، آیه ۷.

۲- ۲) کلمات قصار، ۸۲.

چنین وظیفه ای بر دوش دارند: «خداوند از افراد نادان، پیمان فراگیری علم نگرفته، مگر آن که پیش از آن از دانشمندان پیمان آموزش گرفته است» (إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجَهَّالِ عَهْدًا بَطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّىٰ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِيَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجَهَّالِ). (۱)

این بحث را با ذکر چند حدیث پر معنا پایان می دهیم:

نخست حدیثی است از امام صادق علیه السلام که یکی از یارانش به نام «حمران بن أعینی» را تشویق به سؤال کرد و فرمود: «إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسَ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ؛ مردم به علت این هلاک و گمراه می شوند که پرسش نمی کنند». (۲)

در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام می خوانیم: «القلوب أقفال مفاتيحها السؤال؛ دل ها قفل شده است و کلید آن، سؤال است». (۳)

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «العلم خزائن و مفاتيحه السؤال فاستلوا يرحمكم الله فإنه يوجر فيه أربعة: السائل و المعلم و المستمع و المحب لهم؛ علم، خزانه هایی است و کلیدهای آن سؤال است. خدا شما را رحمت کند، همواره سؤال کنید؛ چرا که چهار گروه برای آن پاداش داده می شوند: سؤال کننده، پاسخ گوینده، کسانی که در آن جا مستمعند و آن ها که بدان ها علاقه مندند». (۴)

در روز جنگ جمل، مرد عربی به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! تو می گویی خداوند یگانه است؟ (منظور از این یگانگی چیست؟) مردم از هر سو به او حمله کردند. گفتند: ای مرد عرب، نمی بینی تمام فکر امیر مؤمنان متوجه جنگ است؟ (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد!) امام فرمود: «او را رها کنید. چیزی که این مرد عرب

ص: ۲۹۷

۱-۱) کافی، جلد ۱، صفحه ۴۱.

۲-۲) همان، صفحه ۴۰.

۳-۳) میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۸۰۳۹.

۴-۴) میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۸۰۴۱.

می خواهد، همان چیزی است که ما از این قوم می خواهیم (ما هم از این گروه، توحید و یگانگی می طلیم و جنگ برای فراگیری این تعلیمات مقدس است)». سپس امام علیه السلام توحید را به چهار بخش تقسیم کرد: دو قسم آن را مردود شمرد و دو قسم را مقبول. (۱)

۲- هدف اصلی این پرسش و پاسخ

در این که منظور مرد اسدی از سؤالش درباره خلافت و پاسخ امام علیه السلام به آن چیست؟ کاملاً روشن است، اشاره به داستان سقیفه و تغییر محور خلافت از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در روز رحلت آن حضرت است؛ ولی بعضی از شارحان، مانند «ابن ابی الحدید» که با پیشداوری های مذهبی خود، قافیه را در این جا سخت بر خود تنگ دیده اند، احتمال ضعیفی ذکر کرده و به آن دل بسته اند و گفته اند: منظور، مخالفت «عبد الرحمان بن عوف» در شورای شش نفری عمر با خلافت علی علیه السلام و سوق دادن آن به سوی عثمان است.

عجب این است که ابن ابی الحدید در این جا داستانی از استادش «ابو جعفر نقیب» نقل می کند که کاملاً با آن چه گفتیم موافق است و از هر نظر منطقی است؛ با این حال پاره ای از تعصب ها به مرد آزاد اندیشی همچون ابن ابی الحدید اجازه قبول واقعیت را نمی دهد.

او از استادش چنین نقل می کند:

«از استادم که در پیروی از مذهب علوی مردی با انصاف بود و بهره وافر از عقل و خرد داشت، پرسیدم: منظور سؤال کننده از افرادی که امام علیه السلام را از حقش بر کنار ساختند کیانند؟ آیا منظور، روز سقیفه است یا روز شورا؟ گفت: سقیفه.

گفتم: من به خودم اجازه نمی دهم بگویم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نمودند و نص خلافت را کنار گذاشتند.

ص: ۲۹۸

(۱-۱) شرح آن را در کتاب «توحید صدوق»، صفحه ۸۳، باب «معنی الواحد و التوحید» مطالعه فرماید.

در پاسخ گفت: من هم به خودم اجازه نمی دهم به پیامبر صلی الله علیه و آله این نسبت را بدهم که در امر خلافت و امامت پس از خود اهمال و سستی ورزیده و مردم را بی سرپرست گذارده باشد؛ او که برای مسافرتی در بیرون مدینه کسی را به جای خود بر می گزید، چگونه برای پس از مرگش کسی را به خلافت تعیین نکرد؟ سپس اضافه نمود: همه معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر عقل در مرحله کمال قرار داشت؛ عقیده مسلمانان در این باره معلوم است. یهود، نصارا، فلاسفه و حکما نیز معتقدند، او حکیمی کامل و دارای نظری صائب بود که ملتی را به وجود آورد؛ قوانینی را آورد و با عقل و تدبیرش حکومت پهناوری بنیانگذاری کرد.

(صرف نظر از مقام نبوت که تمام فرمان هایش از ناحیه خدا سرچشمه می گیرد و به وسیله وحی است).

این انسان عاقل با عرب کاملاً آشنا بود؛ کینه های آن ها را خوب می دانست و از طبع آن ها اطلاع داشت؛ می دانست اگر کسی از قبیله ای کشته شود آن قبیله انتقام خون او را از قاتل، اگر نشد، از نوادگان و بستگانش و اگر نشد از قبیله او خواهد گرفت؛ این از یک طرف، از سوی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه، دختر مهربانش و به فرزندانش امام حسن و امام حسین و علی علیهم السلام علاقه مند بود. بدون تردید اگر او از وحی هم استمداد نمی جست، برای این که آن ها صدمه ای نبینند، بی سرپرستشان نمی گذاشت؛ گمان می کنی او می خواست فاطمه همچون یکی از ضعفای مدینه باشد؟ آن هم در میان مردمی که علی، خون خویشاوندانشان را ریخته بود؟ که در حقیقت پیامبر ریخته بود نه علی. آری، آن ها به خون نوادگانشان تشنه بودند.

خلاصه یک انسان عاقل که در چنین مقامی از ریاست قرار داشت، برای این که آیین و دودمانش به خطر نیفتد می بایست خلافت را در میان آن ها قرار داده باشد - چه رسد به این که او پیامبر است و جز از وحی تبعیت نمی کند و همواره دستور می داد مسلمانان باید وصیت کنند.

به او گفتیم: مطلب شما قابل قبول؛ اما این سخن امام علیه السلام دلالت بر نص بر خلاف ندارد.

پاسخ داد: درست است؛ ولی مطلب این است که سؤال کننده از وجود نص در مورد خلافت پرسش نکرد؛ بلکه پرسید: شما که از نظر خویشاوندی در مرحله بالا و از نظر نسب نزدیک به پیامبر قرار داشتید چرا شما را کنار زدند؟ و امام علیه السلام پاسخ این سؤال را دادند. (۱)

۳- بنی امیه و توطئه محو اسلام

از تعبیرات امام علیه السلام در خطبه یاد شده مخصوصاً جمله «حاول القوم إطفاء نور الله من مصباحه...» چنین استفاده می شود که هدف بنی امیه تنها استیلای بر خلافت اسلامی نبود؛ بلکه آن ها که تفاله های عصر جاهلیت بودند کمر به محو اسلام بسته بودند و اگر با فداکاری های شهیدان کربلا و بیداری مسلمین پرده از نیات شان برداشته نمی شد، معلوم نبود که امروز، نامی از اسلام باقی می ماند یا نه؟! شواهد تاریخی بر این مدعا بسیار است؛ از جمله:

۱- مورخ معروف، مسعودی در کتاب «مروج الذهب» داستانی نقل می کند که مأمون، خلیفه عباسی در سال ۲۱۲ ق. دستور اکیدی داد، منادی در همه جا ندا دهد که احدی حق ندارد از معاویه ذکر خیری کند یا او را بر هیچ یک از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم بشمرد.

جمعی از آگاهان در اندیشه فرو رفتند که این دستور اکید و شدید برای چیست؟ بعداً معلوم شد این به سبب خبری بود که از طرف فرزند «مغیره بن شعبه» نقل شده بود که خلاصه اش چنین است:

او می گوید: من با پدرم مغیره به شام آمدم. پدرم هر روز نزد معاویه می رفت و با او سخن می گفت و بر می گشت و از عقل و هوش او تعریف می کرد. شبی از نزد معاویه برگشت. او را بسیار اندوهگین یافتیم؛ به گونه ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصور کردم مشکلی درباره خانواده ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه

ص: ۳۰۰

ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث ترین مردم بر می گزدم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که با معاویه خلوت کرده بودم. به او گفتم: مقام تو بالا گرفته؛ اگر عدالت را پیشه کنی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجا است؛ مخصوصاً به خویشاوندان از بنی هاشم نیکی کن و صله رحم به جا آور. آن ها امروز خطری برای تو ندارند. ناگهان (او منقلب و منفجر شد و) گفت: هیئات هیئات! اخوتیم «یعنی ابو بکر» به خلافت رسید و آن چه باید انجام بدهد انجام داد؛ اما هنگامی که از دنیا رفت نام او هم فراموش شد؛ فقط گاهی می گویند: ابو بکر.

سپس اخو عدی (یعنی عمر) به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید. او نیز هنگامی که از دنیا رفت نامش هم از میان رفت. فقط گاهی می گویند عمر. بعد برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد. هنگامی که از دنیا رفت نام او هم از میان رفت؛ ولی اخو هاشم (اشاره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است) هر روز پنج مرتبه به نام او فریاد می زنند:

«أشهد أنّ محمّداً رسول الله» با این حال چه عملی و چه نامی از ما باقی می ماند. ای بی مادر؟! اسپس گفت: «و الله إلاً دفنا دفنا» (۱)؛ به خدا سوگند! چاره ای جز این نیست که این نام برای همیشه دفن شود!.

هنگامی که مأمون این خبر را شنید در وحشت فرو رفت و آن دستور شدید را درباره معاویه صادر نمود. (۲)

این خبر که در کتب معروف تاریخ آمده پرده از مسائل بسیاری بر می دارد و به سؤالات بسیاری در برنامه های بنی امیه پاسخ می گوید.

سخنان فرزند معاویه، یزید که به هنگام شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام و انتقال سرهای بریده به شام در میان جمعی از شنوندگان و اشعار معروفش (لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل) گواه زنده دیگری بر این مدعاست.

ص: ۳۰۱

۱-۱) و در شرح ابن ابی الحدید نقل شده است: «لا والله إلاً دفنا دفنا».

۲-۲) مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۴۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۵، صفحه ۱۲۹.

او و پدرش معاویه این تفکر زشت و کفر آمیز را از پدر و جدشان ابو سفیان به ارث برده بودند که به گفته تاریخ طبری و دیگران، هنگامی که خلافت به عثمان (عثمان فرزند زاده امیه بود) رسید بسیار خشنود شد و در یک جلسه خصوصی خطاب به «بنی عبد مناف» (و بنی امیه) گفت: تَلَقَّوْهَا تَلَقَّفَ الْكُرْهَ فَمَا هُنَاكَ جَنَّةٌ وَلَا نَارٌ؛ گوی خلافت را از میدان ببرید که نه بهشتی در کار است و نه دوزخی!». (۱)

و در عبارت مسعودی در مروج الذهب چنین ذکر شده است: «یا بنی امیه، تَلَقَّوْهَا تَلَقَّفَ الْكُرْهَ فَوَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ مَا زِلْتُمْ أَرْجُوها لَكُمْ وَ لِتَصْبِرَنَّ إِلَيَّ صَبِيانَكُمْ وَ رَأَتْهُ؛ ای بنی امیه، گوی خلافت براباید. قسم به کسی که ابو سفیان به او سوگند یاد می کند (اشاره به بت ها) من همیشه امیدوار بودم که خلافت به دامان شما برگردد و به یقین در آینده به بچه های شما نیز به ارث خواهد رسید». (۲)

همین معنا را «ابن عبد البر» در کتاب «استیعاب» نقل کرده است؛ او می گوید: «این سخن در مجلس عثمان بود و هنگامی که عثمان انکار بهشت و دوزخ را از ابو سفیان شنید، فریاد زد: برخیز و از من دور شو». (۳)

ص: ۳۰۲

۱- ۱) تاریخ طبری، جلد ۸، صفحه ۱۸۵. حوادث سال ۲۸۴ قمری. به مناسبت نامه ای که برای معتضد عباسی درباره رسوائی های معاویه نوشته شده بود.

۲- ۲) مروج الذهب، جلد ۱، صفحه ۴۰۳.

۳- ۳) استیعاب، جلد ۲، صفحه ۶۹۰.

و من خطبه له علیه السلام

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که درباره توحید و اسرار آفرینش سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

خطبه ای است بسیار فصیح و بلیغ و به دو بخش تقسیم می شود:

بخش اول از اوصاف جمال و جلال خدا سخن می گوید و به گفته مرحوم محقق بحرانی، امام علیه السلام نوزده وصف مهم خدا را با عبارات زیبایی شرح می دهد.

و در بخش دوم، انسان را مخاطب ساخته و در عین این که ضعف و ناتوانی او را بازگو می کند، نشانه های قدرت پروردگار را در آفرینش انسان بیان می دارد و به این ترتیب، ذیل خطبه را با صدرش پیوند می دهد و مجموعه ای بی نظیر درباره توحید و عرفان پروردگار پدید می آورد.

ص: ۳۰۳

۱ - ۱) سند خطبه: بخش هایی از این خطبه را «ابو نعیم اصفهانی» در «حلیه الاولیاء» و «واسطی» در «عیون الحکم و المواعظ» و «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» نقل کرده اند.

الحمد لله خالق العباد، و ساطح المهاد، و مسيل الوهاد، و مخصب النجاد. ليس لأوليته ابتداء، و لا لأزليته انقضاء. هو الأول و لم يزل، و الباقي بلا- أجل. خرت له الجباه، و وحده الشفاه. حد الأشياء عند خلقه لها إبانة له من شبهها. لا تقدّره الأوهام بالحدود و الحركات، و لا بالجوارح و الأدوات. لا يقال له: «متى؟» و لا يضرب له أمد «بحتى». الظاهر لا يقال:

«مّم؟» و الباطن لا- يقال: «فيم؟» لا شبح فيتقضي، و لا محجوب فيحوى. لم يقرب من الأشياء بالتصاق، و لم يبعد عنها بافتراق، و لا يخفى عليه من عباده شخوص لحظه، و لا كرور لفظه، و لا ازدلاف ربوه، و لا انبساط خطوه، في ليل داج، و لا غسق ساج، يتفتياً عليه القمر المنير، و تعقبه الشمس ذات الثور في الأفول و الكرور، و تقلّب الأزمنه و الدهور، من إقبال ليل مقبل، و إدبار نهار مدبر. قبل كلّ غايه و مدّه، و كلّ إحصاء و عدّه، تعالى عمّا ينحله المحدّدون من صفات الأقدار، و نهايات الأقطار، و تأثّل المساكن، و تمكّن الأماكن. فالحّد لخلقه مضروب، و إلى غيره منسوب.

ستایش، مخصوص خداوندی است که آفریدگار بندگان است؛ خداوندی که گستراننده زمین، جاری کننده سیل در رودخانه ها و رویاننده گیاهان بر کوه ها و تپه هاست. برای اول بودن او آغاز نیست و نه برای ازلیتش پایانی. آغازی است که همواره

بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد. پیشانی‌ها در برابر عظمتش به خاک افتاده و لب‌ها به یگانگی‌اش گشوده شده است. برای هر مخلوقی به هنگام آفرینش، حدّی قرار داد تا با وجود مقدّسش شباهت نیابد. افکار و اندیشه‌ها هرگز نمی‌تواند با حدود و حرکات و نه با اعضا و ابزار، اندازه و حدّی برای او بیان کند. هرگز درباره او نتوان گفت «کی» (به وجود آمده)؟ و برایش سرآمدی نیست که گفته شود «تا کی» (باقی است)؟ آشکاری است که درباره او نتوان گفت: از چه چیز عیان شده و مخفی و پنهانی است که نمی‌توان گفت: در چه چیز پنهان شده؟ او نه جسم آشکاری است که بتوان انتهایش را جستجو کرد و نه پوشیده و پنهان است که چیزی بر آن محیط باشد. نزدیکی او به موجودات آن چنان نیست که به آن‌ها چسبیده باشد و دوری او از آن‌ها آن گونه نیست که از آن‌ها جدا گردد! نگاه‌های خیره‌بندگان از او پنهان نیست و نه تکرار الفاظ (بر زبان آن‌ها)، نه نزدیک شدن به تپه‌ها و بالا رفتن از آن‌ها و نه برداشتن گام‌های بلند در شب‌های ظلمانی. شب‌هایی که (سرانجام) ماه درخشان بر آن می‌تابد (و از ظلمت آن می‌کاهد) و به دنبال آن، خورشید نورانی از طلوع تا غروب بر آن می‌گذرد (و تاریکی‌ها را بر می‌چیند) علم او در تغییرات و دگرگونی‌های زمان‌ها و روزگاران از روی آوردن شب و پشت کردن روز نافذ است. (و دامنه علمش به قدری گسترده است که) پیش از پایان و سرآمد هر چیز و قبل از احصا و شمارش آن‌ها از همه آگاهی داشته و دارد، و چیزی بر او مخفی و پنهان نیست از آن چه محدود کنندگانش به او نسبت می‌دهند برتر است و محدودیت از نظر اندازه و ابعاد و انتخاب منزلگاه و جایگزین شدن در مکان (برای او مفهوم ندارد چرا که) حدّ و اندازه مخصوص آفریده‌های اوست و مربوط به غیر او.

شرح و تفسیر: شرح عمیق دیگری از صفات جمال و جلال او

شرح عمیق دیگری از صفات جمال و جلال او

همان گونه که گفته شد بخش اوّل این خطبه مجموعه‌ای از صفات خداوند متعال را بیان می‌کند و جالب این که در آغاز از صفات فعل یعنی آفرینش جهان هستی و عجایب و

شگفتی های آن سخن می گوید؛ چرا که این بخش از صفات برای همه مردم قابل درک و معرفت آفرین است.

می فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که آفریدگار بندگان است؛ خداوندی که گستراننده زمین، جاری کننده سیل در رودخانه ها و رویاننده گیاهان بر کوه ها و تپه هاست» (الحمد لله خالق العباد، و ساطح (۱) المهاد (۲)، و مسیل الوهاد (۳)، و مخصب (۴) النجد (۵)).

امام علیه السلام در این جا نخست به آفرینش انسان ها که شاهکار بزرگ آفرینش است اشاره کرده، بعد به سه موضع (محل سکونت و آب که مایه حیات است و مواد غذایی) اشاره نموده است تا حس شکر گزاری بندگان را برانگیزد و برای معرفت خداوند متعال و شناخت صفات جلال و جمالش که در جمله های بعد نقل شده است، آماده سازد.

تعبیر به «عباد» به قرینه جمله های بعدی، ناظر به انسان هاست؛ هر چند ذات این تعبیر، می تواند شامل فرشتگان و جن باشد.

«ساطح المهاد» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید بیان شده است:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا؛ آیا زمین را محل آرامش قرار ندادیم؟». (۶)

تعبیر به «مسیل الوهاد» با توجه به این که «وهاد» به معنای درّه ها و گودال ها است، اشاره به این است که خداوند، مناطقی از زمین را به صورت گودال قرار داد تا آب ها در آن

ص: ۳۰۷

۱- ۱) «ساطح» از ماده «سطح» که معنای آن معروف است گرفته شده و «ساطح» به کسی می گوید که چیزی را مسطح و صاف و گسترده کند.

۲- ۲) «مهاد» و «مهده» در اصل به معنای بستر است و به کره زمین که محل سکونت و استراحت انسان هاست نیز اطلاق می شود و در این جا به همین معناست.

۳- ۳) «وهاد» جمع «وهده» به معنای زمین های منخفض و گود است.

۴- ۴) «مخصب» از ماده «خصب» بر وزن «غصب» به معنای فراوان شدن گیاه است؛ بنابراین این «مخصب» به کسی گفته می شود که زمین ها را پر گیاه و پر برکت کند.

۵- ۵) «نجد» جمع «نجد» به معنای زمین مرتفع است و مصدر آن «نجد» است.

۶- ۶) نَبَأُ آيَةٍ، ۶.

جریان یابد و مناطق دیگر در امن و امان باشد.

تعبیر به «مخصب النجاد» اشاره به قدرت نمایی خداوند در سر سبز شدن مناطق مرتفعی است که آب، به طور معمول به آن ها نمی رسد. سپس امام علیه السلام به بیان بخشی از مهم ترین صفات ذات پروردگار که موضوع ازلیت و ابدیت و واجب الوجود بودن است می پردازد و می فرماید: «برای اوّل بودن او آغاز نیست و نه برای ازلیتش پایانی. آغازی است که همواره بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد» (لیس لأولیته ابتداء، و لا لأزلیته انقضاء. هو الأوّل و لم یزل، و الباقی بلا أجل).

دلایل عقلی ثابت کرده است که او واجب الوجود است؛ نه آغازی داشته و نه انجामी دارد؛ همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ چرا که هستی اش از درون ذات اوست و ذات پاکش عین هستی بی پایان اوست. بنا بر این، جمله «هو الاول... و الباقی...» نتیجه ای است برای جمله های «لیس لاولیته... و لا لازلیته...» زیرا هنگامی که آغاز و انجामी برای ازلیت و ابدیت او نباشد، او اوّل و آخر است و این دو وصف، در واقع اساس و پایه بسیاری از اوصاف الهی است و اوصاف جمال و جلالش غالباً به این دو ویژگی باز می گردد.

قرآن مجید نیز می فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ اوّل و آخر و پیدا و پنهان اوست و او به هر چیز دانا است. (۱)

در ادامه این سخن می فرماید: «پیشانی ها در برابر عظمتش به خاک افتاده و لب ها به یگانگی اش گشوده شده است» (خزّت له الجباه، و وحدته الشّفاء).

مسلم است، کسی که آفریننده همه اشیا و مخلوقات و نعمت هاست و تمام هستی از وجود او سرچشمه می گیرد، شایسته عبودیت و سجده و ستایش است و غیر او شایسته این مقام نیست. البتّه آن سجده و آن ستایش، ناظر به کار عارفان بالله است؛ نه کافران و مشرکان و عاصیان؛ چرا که آن ها شایسته ذکر نیستند.

امام علیه السلام در ادامه این اوصاف، به بخشی از صفات سلبیه و قداست او از هر عیب و

ص: ۳۰۸

نقصان اشاره کرده، می فرماید: «برای هر مخلوقی به هنگام آفرینش، حدی قرار داد تا با وجود مقدسش شباهت نیابد (و کسی به اشتباه نیفتد)» (حدّ الأشياء عند خلقه لها إبانة له من شبهها).

اشاره به این که تمام مخلوقات، محدودند و تنها ذات پاک اوست که نامحدود است؛ از این رو خالق از مخلوق به آسانی شناخته می شود و از گمراه شدن در وادی شرک پیشگیری می کند.

در این جا این سؤال باقی می ماند که مگر ممکن است خداوند چیزی نامحدود یا به تعبیر دیگر واجب الوجود بیافریند؟ ذات هر مخلوقی اقتضای محدود بودن می کند؛ بنابر این چگونه ممکن است گفته شود، خداوند اشیا را محدود آفرید تا شباهتی با ذات پاکش نداشته باشند؟ پاسخ این سؤال را می توان چنین بیان کرد: منظور این است که او همه اشیا را محدود آفرید و نتیجه اش تمایز میان او و مخلوقات شد؛ به تعبیر دیگر «ابانه له» مفعول لاجله نیست؛ بلکه نوعی نتیجه و غایت فعل است. این نکته نیز قابل توجه است که در بسیاری از نسخ نهج البلاغه «ابانه لها» نقل شده است که در این صورت، مشکل، به طور کامل حل می شود؛ زیرا مفهومش این است که خداوند هر موجودی را با حدود خاصی آفرید تا با موجودات دیگر اشتباه نشود. شبیه آن چه در آیه ۱۳ سوره حجرات بیان شده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»؛ ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید». (۱)

سپس درباره نامحدود بودن ذات پاک خداوند شرح بیش تری می دهد و با تعبیرات

ص: ۳۰۹

۱- ۱) در کتاب اصول کافی، این عبارت ضمن خطبه دیگری و به صورت دیگری نقل شده است که تفسیر اول را تقویت می کند و آن عبارت، چنین است: «و حدّ الأشياء كلّها عند خلقه إبانة لها من شبهه و إبانة له من شبهها» (اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۳۵).

مختلف این حقیقت را مشخص می کند که او از هر نظر نامحدود و بی پایان است؛ می فرماید: «افکار و اندیشه ها هرگز نمی تواند با حدود و حرکات و نه با اعضا و ابزار، اندازه و حدی برای او تعیین کند» (لا تقدره الأوهام بالحدود و الحركات، و لا بالجوارح و الأدوات).

نه اعضای همچون اعضای انسان ها دارد و نه برای رسیدن به مقاصد خود از ابزار و ادواتی استفاده می کند؛ نه حرکت از جایی به جای دیگر و نه حد و حدودی دارد؛ چرا که این ها همه، نشانه های محدودیت است و ذات پاکش هیچ حد و مرزی را نمی شناسد و به همین دلیل، کنه ذات او برای ما ساکنان عالم محدود و گرفتار در چنگال کاستی ها غیر ممکن است، همان گونه که در حدیث امام باقر علیه السلام نقل شده است: «كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بَأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ؛ هر چیزی که با فکر خود در دقیق ترین معنا و مفهوم تشخیص دهید، مخلوق و مصنوعی مثل شماست و به سوی شما باز می گردد (و آب و رنگ موجودات امکانی دارد و هرگز واجب الوجود نیست). (۱)

و برای توضیح و تبیین بیش تر می افزاید: «هرگز درباره او نمی توان گفت: «کی» (به وجود آمده؟) و برایش سرآمدی نیست که گفته شود «تا کی» (باقی است)؟ آشکاری است که درباره اش نتوان گفت: از چه چیز عیان شده و مخفی و پنهانی است که نمی توان گفت:

در چه چیز پنهان شده؟» (لا يقال له: «متی؟» و لا يضرب له أمد «بختی». الظاهر لا يقال: «مَم؟» و الباطن لا يقال: «فیم؟»).

به این ترتیب، نه آغازی دارد نه انجामी؛ نه آشکار است همچون آشکار بودن ماه و خورشید؛ نه پنهان است همچون پنهان بودن معادن در درون زمین و در عین حال، از همه چیز آشکارتر و کنه ذاتش از همه چیز مخفی تر است؛ به تعبیری دیگر ظهورش ظهور ذاتی و خفایش نیز از کنه ذات اوست.

ص: ۳۱۰

باز برای توضیح بیش تر می فرماید: «او نه جسم آشکاری است که بتوان انتهای او را جستجو کرد و نه پوشیده و پنهان است که چیزی بر آن محیط باشد. نزدیکی او به موجودات آن چنان نیست که به آن ها چسبیده باشد و دوری او از آن ها آن گونه نیست که از آن ها جدا گردد!» (لا شیخ (۱) فیتقّصی (۲)، و لا محجوب فیحوی (۳). لم یقرب من الأشياء بالتصاق، و لم یبعد عنها بافتراق).

در این بیان، امام علیه السلام نخست از خدا نفی جسمانیت می کند؛ چرا که جسم از دو حال خارج نیست: یا آشکار است و دارای حد و حدود و یا پنهان است و طبعاً محدود و محجوب در شیء دیگری؛ و در هر دو صورت، حد و پایانی برای او متصور می شود؛ در حالی که واجب الوجود بی پایان و نامحدود است.

در دو جمله اخیر جلوه دیگری از نامحدود بودن ذات پاکش دیده می شود. او به همه چیز نزدیک است؛ اما نه به معنای چسبیدن و انضمام یا حلول و اتحاد؛ بلکه به معنای حضور در همه جا و احاطه هر چیز و او از همه چیز دور است، نه به معنای فاصله گرفتن و جدایی از اشیا؛ بلکه به معنای برتر و والا بودن وجود و صفات او نسبت به همه اشیا. این سخن، شبیه همان است که در خطبه اول نهج البلاغه گذشت: (مع کلّ شیء لا - بمقارنه و غیر کلّ شیء لا بمزایله) «او با همه چیز است اما نه به این صورت که قرین آن ها باشد و غیر همه چیز است، اما نه به این معنا که بیگانه و جدا از آن ها باشد».

بی شک، جمع میان این گونه صفات در ممکنات امکان پذیر نیست؛ چرا که اگر چیزی دور باشد نزدیک نتوان بود و اگر نزدیک باشد دور نخواهد بود؛ ولی تضادّ قرب و بعد و امثال آن در ذات نامحدود واجب الوجود مفهومی ندارد.

ص: ۳۱۱

۱-۱) «شبح» به معنای شخص است و گاه به شخصی که از دور نمایان می شود و کاملاً واضح نیست نیز اطلاق می شود.
۲-۲) «یتقّصی» از ماده «قصو» (بر وزن قصد) به معنای دور شدن گرفته شده و «تقّصی» به معنای جستجو کردن و تلاش برای به دست آوردن نهایت چیزی است.

۳-۳) «یحوی» از ماده «حوایه» به معنای استیلا بر چیزی گرفته شده است.

سپس امام علیه السلام به شرح علم خداوند نسبت به همه چیز در هر زمان و هر مکان پرداخته و با عباراتی پر معنا و زیبا آن را بیان می کند؛ می فرماید: «نگاه های خیره بندگان از او پنهان نیست و نه تکرار الفاظ (بر زبان آنان)، نه نزدیک شدن به تپه ها و بالا-رفتن از آن ها و نه برداشتن گام های بلند در شب های ظلمانی» (و لا یخفی علیه من عبادہ شخص (۱) لحظه، و لا کرور لفظه، و لا ازدلاف (۲) ربوه (۳)، و لا انبساط خطوه، فی لیل داج (۴)، و لا غسق (۵) ساج (۶) .

امام علیه السلام برای این که مشخص کند پنهان ترین حرکات و اشیا از دید علم خداوند مخفی نمی ماند، مسافری را فرض کرده که در شبی تاریک از بیابانی می گذرد، چشم های او به بیابان خیره شده و زمزمه هایی زیر لب دارد، به تپه هایی نزدیک می شود و از آن ها بالا می رود و برای رسیدن به مقصد با عجله گام های بلند بر می دارد و در آن ظلمت و تاریکی به پیش می رود. خداوندی که حرکات چشم و لب ها و پاهای چنین مسافری بر او مخفی نیست به یقین، اعمال بندگانش در روزهای روشن و در شهرها و آبادی ها بر او پنهان نمی ماند.

سپس در وصف این شب تاریک چنین می افزاید: «شب هایی که (سرانجام) ماه درخشان بر آن می تابد (و از ظلمت آن می کاهد) و به دنبال آن، خورشید نورانی از طلوع تا

ص: ۳۱۲

-
- ۱-۱) «شخص» به معنای خیره نگاه کردن به چیزی است.
 - ۲-۲) «ازدلاف» به معنای نزدیک شدن و بالا رفتن از نقطه مرتفعی است و «مشرع» الحرام را «مزدلفه» می گویند، برای این که مردم از آن جا به «منی» نزدیک می شوند و یا در سایه این عبادت به خدا نزدیک می شوند.
 - ۳-۳) «ربوه» محل مرتفع را گویند.
 - ۴-۴) «داج» از ماده «دجو» (بر وزن علو) به معنای تاریک شدن شب است و «لیل داج» به شب تاریک بدون ماه گفته می شود.
 - ۵-۵) «غسق» به معنای شدت ظلمت است و از آن جا که نیمه شب از هر زمانی تاریک تر است این واژه به آن اطلاق می شود.
 - ۶-۶) «ساج» به معنای ساکن است و منظور از «غسق ساج» تاریکی طولانی و مستمر است.

غروب بر آن می گذرد(و تاریکی ها را بر می چیند)» (یتفياً (۱) علیه القمر المنیر، و تعقبه الشمس ذات النور فی الأفول و الکروور (۲)).

اشاره به این که علم خداوند نسبت به موجودات و اعمال انسان ها نه تنها در دل شب های تاریک وجود دارد، بلکه شامل شب های مهتابی و روزهای روشن نیز می شود و در یک کلمه، هیچ مکانی در این جهان نیست مگر این که در پیشگاه علم خداوند آشکار است؛ درست شبیه چیزی که در ادامه خطبه می آید: «علمه بما فی السموات العلی کعلمه بما فی الأرضین السفلی؛ آگاهی او به آنچه در آسمان های بالاست همچون آگاهی اش به چیزهایی است که در زمین های پایین قرار دارد».

و در تکمیل این سخن می فرماید: «علم او در تغییرات و دگرگونی های زمان ها و روزگاران از روی آوردن شب و پشت کردن روز نافذ است» (و تقلب الأزمنه و الدهور، من إقبال لیل مقبل، و إدبار نهار مدبر).

این جمله نیز مانند تعبیر زیبایی است که در ادامه خطبه آمده است: «علمه بالأموات الماضین کعلمه بالأحیاء الباقین؛ علم خدا به مردگان پیشین همچون علم خدا به زندگان موجود است».

تمام این گفتار، اشاره به وسعت علم خدا در پهنه زمان و مکان و در تمامی جهان و در همه قرون و اعصار است.

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا امام علیه السلام بر، آمدن شب و پشت کردن روز، تکیه کرده؛ با این که شب و روز هر یک اقبال و ادباری دارد؟ ممکن است این تعبیر، تأکیدی باشد بر آن چه در جمله های قبل گذشت که علم خداوند در اعماق تاریکی ها و ظلمات نفوذ دارد نه فقط در روشنایی روز.

ص: ۳۱۳

۱-۱) «یتفياً» از ماده «فیء» (بر وزن غیب) به معنای بازگشت گرفته شده و «تفياً» به معنای جا به جا شدن و رفت و آمد کردن است.

۲-۲) «کروور» معنای مصدری دارد و به مفهوم بازگشت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: تکیه امام علیه السلام بر خصوص روی آوردن شب و پشت کردن روز شاید اشاره به این باشد که امور دنیا غالباً بر خلاف میل انسان است. (۱)

در ادامه این سخن می فرماید: «(و دامنه علمش به قدری گسترده است که) پیش از پایان و سرآمد هر چیز و قبل از احصا و شمارش آن ها از همه آگاهی داشته، و چیزی بر او مخفی و پنهان نیست» (قبل کلّ غایه و مده، و کلّ إحصاء و عدّه).

در واقع جمله «لا یخفی علیه من عباده...» که سخن از گسترش علم خداوند در پهنه زمان و مکان و نسبت به همه چیز و همه کس می گفت، این معنا را نیز شامل می شود که خداوند از پایان عمر هر کس و هر موجود آگاه است؛ پیش از آن که عمرش پایان گیرد و از شمارش و تعداد موجودات انبوه و آگاه است، پیش از آن که آن را بشمارند و احصا کنند. (۲)

سپس در یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «خداوند برتر است از آن چه محدود کنندگان به او نسبت می دهند و محدودیت از نظر اندازه و ابعاد و انتخاب منزلگاه و جایگزین شدن در مکان» (تعالی عما ینحله المحدّدون من صفات الأقدار، و نهايات الأقطار، و تأثّل (۳) المساکن، و تمکّن الأماکن).

آری، گروهی گمراه و فاقد معرفت و شناخت که به نام «مشبهه و مجسمه» نامیده

ص: ۳۱۴

۱- ۱) شرح نهج البلاغه، مرحوم تستری، جلد ۱، صفحه ۲۷۳.

۲- ۲) اغلب شارحان نهج البلاغه این عبارت را، جمله مستقلی دانسته اند که اشاره به نامحدود بودن ذات خدا می کند؛ ولی این تفسیر، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا اگر چنین بود می بایست بفرماید: «بعد کلّ غایه و مده» یعنی ذات او بعد از هر نهایت و سر رسیدی وجود دارد؛ همان گونه که قبل از هر ابتدا و آغازی بوده است. از معدود کسانی که جمله یاد شده را همانند ما تفسیر کرده اند «محمد عبده» دانشمند معروف اهل سنت در شرح نهج البلاغه خویش است. او با صراحت، جمله را به «لا یخفی» پیوند می دهد، ظاهر عبارت «علامه جعفری رحمه الله» در «شرح نهج البلاغه» نیز همین است.

۳- ۳) «تأثّل» به معنای آباد بودن مسکن است و از ماده «أثّل» (بر وزن وصل) که درخت محکم و معروفی است، گرفته شده است.

می شوند، خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرده و برای او جسم و اعضای قائل شده اند؛ او را صاحب مسکن و مکان می دانند و برای او رفت و آمد و حضور و غیبت قائلند؛ حال آن که او برتر از زمان و مکان و قیاس و وهم است؛ برتر از آن چه دیده ایم یا خوانده ایم و نوشته ایم؛ نه جسمی دارد، نه مکانی و نه صفتی از صفات مخلوقات.

جمله مزبور اشاره به چهار نوع محدودیت است که خداوند از همه آن ها پاک و منزّه می باشد: محدودیت از نظر قدر و اندازه؛ مثلاً کوچک یا بزرگ بودن و محدودیت از نظر نهایت مثلاً مقدار عمر و وسعت؛ محدودیت از نظر انتخاب مسکن و محدودیت از نظر قرار گرفتن در مکان. او وجودی است بی پایان و نامتناهی که هیچ نوع محدودیتی نمی پذیرد؛ چرا که این ها از صفات مخلوقات است.

به همین دلیل، در آخرین جمله و پایان این قطعه می فرماید: «(چرا که) حدّ و اندازه مخصوص آفریده های اوست و مربوط به غیر او» (فالحَدّ لخلقهِ مضروب، و اِلی غیرهِ منسوب).

این جمله عصاره تمام بحث های گذشته است که هر گونه محدودیت به مخلوقات باز می گردد و دامان ممکنات را می گیرد؛ ولی ذات او واجب الوجود از هیچ نظر، حدّ و مرز و پایانی ندارد.

نکته: خدا یک حقیقت نامتناهی است

خدا یک حقیقت نامتناهی است

نخستین و مهم ترین مطلبی که در باب «صفات خدا» باید اثبات شود تا هم مفهوم توحید مشخص شود و هم صفات دیگر او همچون علم و قدرت و مانند آن، نامتناهی بودن ذات پاک اوست؛ چرا که اگر این مطلب به خوبی اثبات و درک شود راه برای همه صفات جمال و جلال او (صفات ثبوتیه و سلبيه) هموار می گردد.

برای اثبات این معنا که او یک وجود بی انتهاست باید امور زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱- محدودیت وجود یعنی آلوده بودن به «عدم»؛ زیرا اگر پای عدم در میان نباشد، محدودیت مفهومی نخواهد داشت. می‌گوییم عمر فلان کس محدود است؛ یعنی عمر او سرانجام به عدم منتهی می‌گردد و به نیستی آلوده است؛ همچنین درباره محدودیت قدرت و علم و مانند آن.

۲- «وجود»، ضد «عدم» است و اگر چیزی ذاتا مقتضی وجود باشد نمی‌تواند مقتضی عدم گردد.

۳- در برهان علت و معلول، این مطلب ثابت شده که سلسله زنجیر مانند علت و معلول این جهان باید به یک نقطه ثابت و ازلی برسد که آن را واجب الوجود می‌نامیم؛ یعنی وجودش از درون ذات اوست؛ نه از بیرون؛ بنابراین، علت نخستین جهان، ذاتا اقتضای وجود دارد و بنابراین نمی‌تواند به عدم آلوده گردد.

یک بار دیگر این سه مقدمه را با دقت بخوانید و در آن خوب بیندیشید. با توجه به این مقدمات، روشن می‌شود اگر محدودیتی در ذات واجب الوجود حاصل شود باید از بیرون وجود او باشد؛ چرا که محدودیت، طبق مقدمات فوق به معنای آلودگی به عدم است و چیزی که ذاتش اقتضای هستی دارد و عین هستی است هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود؛ پس اگر محدودیتی در او باشد باید یک عامل بیرونی او را محدود کند و لازمه این سخن، آن است که او واجب الوجود نباشد؛ چون از نظر حدّ وجودی خود مخلوق دیگر و معلول ذات دیگری است.

به عبارت دیگر، بدون شک جهان، منتهی به واجب الوجودی می‌شود. حال اگر واجب الوجود، نامحدود باشد مشکلی در کار نیست؛ ولی اگر محدود باشد این محدودیت، هرگز مقتضای ذات او نیست؛ چون ذات او مقتضی وجود است؛ نه آلودگی به عدم؛ پس باید از بیرون بر او تحمیل شده باشد. مفهوم این سخن آن است که علتی در بیرون او وجود دارد و او معلول آن علت است؛ در این صورت واجب الوجود نخواهد بود؛ نتیجه این که او وجودی است نامحدود؛ از هر نظر برهان مذکور با بیان لطیفی در روایتی از امام سجاد علیه السلام

نیز نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةِ عَظَمِ رَبِّنَا عَنِ الصِّفَةِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةِ مَنْ لَا يَحْدُ؛ خدایوند به هیچ محدودیتی وصف نمی شود (و ذات پاکش هیچ حدی را نمی پذیرد) او برتر از چنین توصیفی است و چگونه ممکن است کسی که هیچ حدی ندارد وصف به محدودیت شود». (۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام می خوانیم: «هو أجلّ من أن تدركه الأبصار أو يحيط به و هم أو يضبطه عقل؛ او برتر از آن است که چشم ها او را ببینند و اندیشه به او احاطه پیدا کند و عقل، او را به قید و شرطی در آورد».

سؤال کننده ای پرسید: پس حدّ او را برای من بیان فرما. امام علیه السّلام فرمود: «إنّه لا يحدّ قال: لم؟ قال عليه السّلام: لأنّ كلّ محدود متناه إلى حدّ فاذا احتمل التّحديد التّحديد الزّيادة و إذا احتمل الزّيادة احتمل النّقصان فهو غير محدود و لا متزائد و لا متجزّ و لا- متوهم؛ قطعاً حدی ندارد. گفت: چرا؟ فرمود: زیرا هر محدودی بالاخره متناهی به حدی است؛ بنابراین این اگر وجودش حدی را بپذیرد قابل زیادی است و اگر قابل زیادی بود، قابل نقصان است (و اگر قابل زیادی و نقصان باشد ممکن الوجود خواهد بود) بنابراین او نامحدود است؛ زیادی را می پذیرد نه تجزیه می شود و نه در وهم می گنجد». (۲)

ص: ۳۱۷

۱- ۱) اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۰۰، باب النهی عن الصّفه.

۲- ۲) بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۱۵. برای توضیح بیش تر به «تفسیر پیام قرآن»، جلد ۳، صفحه ۱۸۹ به بعد مراجعه کنید.

اشاره

لم يخلق الأشياء من أصول أزليته، ولا من أوائل أباديته، بل خلق ما خلق فأقام حده، وصور ما صور فأحسن صورته. ليس لشيء منه امتناع، ولا له بطاعه شيء انتفاع. علمه بالأموات الماضين كعلمه بالأحياء الباقين، وعلمه بما في السماوات العلى كعلمه بما في الأرضين السفلى.

ترجمه

:

خداوند، اشیا را از اصول و موادی که ازلی و ابدی باشند نیافرید، بلکه آن چه را آفرید (همه بی سابقه بود و) برای هر یک حدی قرار داد و به آن چه صورت بخشید، صورت زیبایی داد. هیچ چیز در برابر قدرتش یارای مقاومت ندارد و از اطاعت کسی یا چیزی نفعی عاید او نمی شود، علم او به مردگان پیشین همچون علمش به زندگان باقی است و دانش او به آن چه در آسمان های بالاست همچون دانش او به آن چه در طبقات پایین زمین است، می باشد.

شرح و تفسیر: علم نامحدود خدا

علم نامحدود خدا

این بخش از کلام امام علیه السلام ادامه و تکمیل بخش گذشته است که درباره قدرت و علم نامحدود خداوند سخن می گفت. می فرماید: «خداوند، اشیا را از موادی که ازلی باشند یا ابدی نیافرید، بلکه آن چه را آفرید (همه بی سابقه بود و) برای هر یک حدی قرار داد و به

آن چه صورت بخشید، تصویر زیبایی داد» (لم یخلق الأشياء من أصول أزليته، ولا من أوائل أبدية، بل خلق ما خلق فأقام حده، و صوّر ما صوّر فأحسن صورته).

این سخن، اشاره به ابداع در خلقت است؛ یعنی آفرینش اشیا مسبوق به هیچ سابقه ای نبود. نه موادی وجود داشت که خداوند، اشیا را از آن مواد ازلی آفریده باشد و نه صورت ها و اشکالی وجود داشت که از آن اقتباس کرده باشد؛ بلکه هم مواد، بی سابقه بود و هم صورت ها؛ بر خلاف آن چه بعضی از فلاسفه درباره ازلی بودن ماده پنداشته اند؛ چرا که ازلی و ابدی تنها ذات پاک خداوند است و همان گونه که در برهان های توحید گفته ایم دو وجود ازلی و ابدی در عالم ممکن نیست و جالب این که این گونه سخنان را امام علیه السلام در عصری می فرماید که این چنین سخنانی در آن محیط وجود نداشت و درباره معرفه الله کسی با این منطق دقیق و متقن سخن نمی گفت.

سپس به قدرت بی پایان خداوند از دیدگاه دیگری اشاره کرده، می فرماید: «هیچ چیز در برابر قدرتش یارای مقاومت ندارد و از اطاعت کسی یا چیزی نفعی عاید او نمی شود» (لیس لشیء منه امتناع، و لا له بطاعه شیء انتفاع).

بلکه همه چیز در برابر اراده تکوینی او تسلیم مطلق اند. هر گونه بخواهد ایجاد می کند و هر زمان بخواهد وجودش را بر می چیند؛ ولی با این حال چنان نیست که تسلیم بودن موجودات و اطاعت مطیعان و عبادت عبادت کاران چیزی بر عظمت او بیفزاید؛ چرا که وجودش نامتناهی و سرچشمه همه خیرات و برکات است.

این در ناحیه قدرتش و اما در جهت علم بی پایانش می فرماید: «علم او به مردگان پیشین همچون علمش به زندگان باقی است و دانشش به آن چه در آسمان های بالاست همچون دانش او به آن چه در طبقات پایین زمین است، می باشد» (علمه بالأموات الماضین کعلمه بالأحیاء الباقین، و علمه بما فی السماوات العلی کعلمه بما فی الأرضین السفلی).

آن چه را امام علیه السلام در این سخنان شیوا و پر معنا بیان فرموده، برگرفته از آیات قرآن است.

در یک جا می فرماید: «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصِغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ از پروردگار تو پنهان نمی ماند حتی به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچک تر و نه بزرگ تر از آن؛ نیست مگر این که (همه آن ها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا»؛ نه چیزی در آسمان ها و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت. او دانا و تواناست». (۲)

و در سوره حجر می فرماید: «وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْلِمِينَ مِثْقَالَ حَبِّ كَلْبٍ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا»؛ ما هم پیشینیان شما را دانستیم و هم متأخران را». (۳)

کوتاه سخن این که معرفت پروردگار، بدون شناخت علم و قدرت نامتناهی و هستی ازلی و ابدی و بی پایان او حاصل نمی شود.

نکته: بازتاب ایمان به علم خدا در اعمال انسان ها

بازتاب ایمان به علم خدا در اعمال انسان ها

موضوع مهم در این جا این است که چنین اعتقادی به علم و قدرت و ازلیت و ابدیت خداوند، تنها جنبه ذهنی و فکری ندارد؛ بلکه بازتاب وسیع و گسترده ای در اعمال ما به جای می گذارد؛ زیرا هنگامی که من یقین داشته باشم او همه جا با من است قبل از من بوده و بعد از من خواهد بود و برون و درون حتی جزئیات انگیزه ها و نیتات ما برای او آشکار

ص: ۳۲۱

۱-۱) یونس، آیه ۶۱.

۲-۲) فاطر، آیه ۴۴.

۳-۳) حجر، آیه ۲۴.

است، این عقیده مرا تربیت می‌کند و به مراقبت وسیع و گسترده از خویشتن و ما می‌دارد و به نقادی از خود و اعمال خویش دعوت می‌کند؛ از سوی دیگر هر گونه یأس و نومیدی را در برابر هجوم مشکلات از من دور می‌سازد و به آینده امیدوار می‌کند و به این ترتیب، اعتقاد به خدا با اوصافی که ذکر شد تنها سرمایه روز جزای ما نیست؛ بلکه دنیای ما را می‌سازد و پاکی و تقوا و آرامش و امنیت ما را در این جهان نیز تأمین می‌کند و اگر می‌بینیم بی‌تقوایی‌ها از یک سو و افسردگی‌ها از سوی دیگر در جهان امروز گسترش یافته است یکی از دلایل عمده آن، فاصله گرفتن از اعتقادات صحیح مذهبی است.

ص: ۳۲۲

أَيُّهَا الْمَخْلُوقِ السَّوِيَّ، وَ الْمُنشَأُ الْمَرْعَى، فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَ مِضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ. بَدِئْتُ «مِنْ سِيْلَالِهِ مِنْ طِينٍ»، وَ وَضَعْتُ «فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ» وَ أَجَلَ مَقْسُومٍ. تَمُورٌ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا لَا تَحِيرُ دَعَاءً، وَ لَا تَسْمَعُ نِدَاءً؛ ثُمَّ أُخْرِجَتْ مِنْ مَقْرَكٍ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَ لَمْ تَعْرِفْ سَبِيلَ مَنَافِعِهَا. فَمَنْ هَذَاكَ لَا جِتْرَارَ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ، وَ عَرَفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلْبِكَ وَ إِرَادَتِكَ! هَيْهَاتَ، إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنِ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَ الْأَدْوَاتِ فَهُوَ عَنِ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجِزٌ، وَ مَنْ تَنَاوَلَهُ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ!

:

ای مخلوقی که با اندام متناسب آفریده شده ای و در محیط محفوظی، در تاریکی های رحم و در پرده های تو در توی متعدد پرورش یافته ای، آفرینش تو از عصاره گل آغاز شد و در جایگاه مطمئن و محفوظی تا حدّ معین و سرآمد مشخصی قرار داده شدی، در آن هنگام که در شکم مادر مشغول حرکت بودی در حالی که نه قدرت پاسخگویی داشتی و نه توانایی شنیدن سخنی. سپس از جایگاه خود به سرایی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی و راه به دست آوردن منافعش را نمی شناختی فرستاده شدی (بگو: چه کسی تو را برای به دست آوردن غذا به مکیدن پستان مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی موارد نیازها و مقصودت را به تو معرفی نمود؟ هیهات! آن کس که از وصف موجوداتی که دارای شکل و اندام و اعضای پیکرند ناتوان است از وصف خالق خویش ناتوان تر می باشد و از شناخت او از طریق صفات مخلوقات دورتر است».

ای برتر از خیال و قیاس و وهم

این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است، پاسخی است به سؤال یا سؤالاتی که از بخش های پیشین سرچشمه می گیرد و آن این که: خدایی که چنین صفاتی دارد یعنی هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، هم به اشیا نزدیک است و هم از آن ها دور و علم و قدرت او نسبت به همه چیز، یکسان است، شناخت کنه صفاتش بر ما میسر نیست. درست است که علم اجمالی به همه این صفات داریم ولی علم تفصیلی - که از آن به علم به کنه ذات و صفات تعبیر می کنیم - برای ما میسر نمی باشد.

امام علیه السلام در این جا به گوشه ای از آفرینش انسان و اسرار پیچیده دوران جنینی و نیز اسرار پیچیده تولد و پس از آن اشاره می فرماید و نتیجه می گیرد: تو که نمی توانی به کنه اسرار خلقت خود برسی، چگونه می توانی انتظار داشته باشی به کنه صفات حق راه یابی؟! می فرماید: «ای مخلوقی که با اندام متناسب آفریده شده ای و در محیط محفوظی، در تاریکی رحم ها و در پرده های تو در توی متعدد پرورش یافته ای» (أیها المخلوق السیوی (۱)، و المنشأ المرعی (۲)، فی ظلمات الأرحام، و مضاعفات الأستار.

بدئت).

آری، دوران جنینی یکی از شگفت انگیزترین و اسرار آمیزترین دوران های خلقت انسان است. نطفه انسان در حالی که در محیطی کاملاً بسته و ظلمانی و زیر پرده های مضاعف قرار دارد، مراحل تکامل خود را پی در پی طی می کند و هر روز در مرحله جدیدی گام می نهد. آفرینشی کاملاً موزون و منظم و حساب شده را طی می کند و با این

ص: ۳۲۴

۱-۱) «سوی» از ماده «تسویه» به معنای تنظیم و نظام بخشیدن و رعایت تناسب اجزای شیء است.

۲-۲) «مرعی» (بر وزن منفی) به معنای چیزی است که مورد رعایت و حفظ و مراقبت قرار گرفته است.

که بسیار لطیف و آسیب پذیر است، در آن محیط کاملاً محفوظ از آسیب ها بر کنار است.

سپس به شرح این مطلب پرداخته، می افزاید: «آفرینش تو از عصاره گل آغاز شد و در جایگاه مطمئن و محفوظی تا حدّ معین و سرآمد مشخصی قرار داده شدی» (بدت «مِنْ سُلَالِهِ اِمْنٌ طِينٍ»، و وضعت «فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۲ اِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ»، و اَجَلٍ مَقْسُومٍ).

اشاره به این که توقف انسان در رحم مادر، کاملاً حساب شده است؛ از نظر کمیت و کیفیت بدن و از نظر مدت و زمان؛ که امام علیه السلام به یکی با جمله «الی قدر معلوم» اشاره می کند و به دیگری با جمله «و اجل مقسوم».

آن گاه به بیان مرحله بعد از استقرار در رحم می پردازد و می فرماید: «در آن هنگام که در شکم مادر مشغول حرکت بودی در حالی که نه قدرت پاسخگویی داشتی و نه توانایی شنیدن سخنی!» (تمور (۱) فی بطن اُمّک جنینا لا تحیر (۲) دعاء، و لا تسمع نداء).

این جمله اشاره لطیفی است به حرکت پی در پی جنین در شکم مادر که به صورت شنا کردن در مایع مخصوص پیرامونش می باشد. فرمان حرکت را از درون فطرت و به حکم طبیعت می گیرد، بی آن که از کسی چیزی بخواهد یا پاسخ به کسی بدهد؛ چرا که نه

ص: ۳۲۵

۱-۳) «تمور» از ماده «مور» (بر وزن قول) به معنای جریان سریع است و به معنای رفت و آمد نیز آمده. این تعبیر در مورد جنین به سبب آن است که در درون کیسه مخصوص همواره در حال حرکت است.

۲-۴) «تحیر» از ماده «حور» (بر وزن غور) گرفته شده که به معنای رفت و آمد در مکان یا در سخن است و محاوره نیز از همین ماده می باشد؛ بنابراین این «لا تحیر» در عبارت بالا به این معناست که جنین به هیچ سخنی پاسخ نمی گوید و قادر به بیان نیازهای خود نیست.

گوش شنوا دارد و نه زبان گویا؛ ولی همه نیازهای او از پیش در همان محیط بسته و ظلمانی و تاریک فراهم شده است.

آن گاه به مرحله تولد و دوران شیر خواری در دامان مادر اشاره کرده، چنین می فرماید: «سپس از جایگاه خود به سرایی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی و راه به دست آوردن منافعی را نمی شناختی فرستاده شدی» (ثم أخرجت من مقرّك إلى دار لم تشهدا، و لم تعرف سبل منافعها).

آری، از آن قرار مکین و جایگاه مطمئن وارد دنیایی می شود که با هیچ چیز آشنا نیست؛ نه غذای لازم را می شناسد و نه راه به دست آوردن آن و نه طرز مصرف آن را؛ نه از وسایل پیشرفت آگاهی دارد و نه از موانع آن؛ نه آیین همزیستی را فرا گرفته و نه کار جمعی و گروهی را. اگر دست لطف خداوند دستش را نگیرد و هدایت های تکوینی او شامل حالش نشود، به یقین به ادامه حیات قادر نیست؛ ولی لطف خدایی که هر چیزی را که آفریده به سر منزل مقصودش هدایت می کند به یاری او می شتابد و به حکم غریزه خداداد از راه های پر پیچ و خم زندگی می گذرد.

لذا در ادامه سخن می فرماید: «چه کسی تو را برای به دست آوردن غذا به مکیدن پستان مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی موارد نیازها و مقصودت را به تو معرفی نمود؟» (فمن هداك لا-جترار (1) الغذاء من ثدی أمك، و عرّفك عند الحاجة مواضع طلبك و إرادتك!).

راستی چه کسی به نوزاد، آموخته که غذا و مایه حیات تو در پستان مادر است؟ باید آن را در میان دست های کوچکت بگیری بفشاری و با لب های کوچکت آن را بمکی و به مقدار نیازت از آن بهره گیری؟! چه کسی گریستن را با آن صدای سوزناک به او آموخته که همه حاجات خود را به وسیله آن اعلام کند؟! تشنگی، گرسنگی، بیماری، گرما، سرما و نیاز به خواب و استراحت را!!!

ص: ۳۲۶

۱-۱) «اجترار» از ماده «جرّ» به معنای کشیدن است.

و جالب این که نوزادهای پرندگان و چارپایان و انواع حیوانات دیگر هر یک به طریق شگفت انگیزی به سوی نیازهایشان جلب و جذب می شوند! سرانجام در پایان خطبه در یک نتیجه گیری می فرماید: «هیئات! آن کس که از وصف موجوداتی که دارای شکل و اندام و اعضای پیکرند ناتوان است از وصف خالق خویش ناتوان تر می باشد و از شناخت او از طریق صفات مخلوقات دورتر است» (هیئات (۱))، «إِنَّ مِنْ يَعْجَزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَالْأَدْوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ، وَمِنْ تَنَاوَلَهُ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ!» .

آری، به راستی نمی توان شگفتی های جهان آفرینش را شمارش کرد و به عمق اسرار آن راه یافت. جایی که ما از درک آن چه مربوط به مخلوقات محدود خداوند است ناتوانیم چگونه می توانیم به کنه ذات و صفات خدا که در هر جهت نامحدود است راه یابیم؟ ساختمان پیچیده اعصاب، قلب و عروق و ساختمان سلول ها و ژن ها و غرایز مختلفی که آفریدگار در وجود ما به ودیعت نهاده، مسائلی است که هزاران دانشمند در طول قرن ها سال دربارہ آن مطالعه کرده و در عین حال معترفند که هنوز اسرار ناشناخته در وجود انسان فراوان است تا آن جا که آن دانشمند معروف فرانسوی نام کتاب خود را «انسان، موجود ناشناخته» نهاده است.

نکته: دوران عجیب جنین

دوران عجیب جنین

آن چه در این بخش از خطبه درباره اسرار عجیب آفرینش انسان در دوران جنینی و سپس دوران تولد و شیر خواری بیان شده است با آیات فراوانی هماهنگ است که درباره این اسرار تأکید بر تفکر می کند. در سوره زمر می خوانیم: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعِيدٍ خَلِقَ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ»؛ او شما را در شکم مادرانتان پیوسته آفرینشی بعد از آفرینش دیگر در میان تاریکی های سه گانه (ظلمت شکم مادر و رحم و مشیمه) می بخشد. این است خداوند، پروردگار شما». او در سوره مؤمنون می خوانیم: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم؛ سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته] و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده] و مضغه را به صورت استخوان هایی در آوردیم و بر استخوان ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است». (۲)

امام صادق علیه السلام در توحید مفضل آن را از نشانه های بزرگ توحید و قدرت و عظمت خداوند یاد فرموده است. در کتاب توحید مفضل از آن حضرت چنین نقل شده: «تو ای مفضل، به آفرینش انسان بیندیش که نخستین مرحله آن، تربیت جنین در عالم رحم است؛ در حالی که در میان ظلمت های سه گانه (شکم، رحم و مشیمه) قرار گرفته؛ در آن جایی که راهی برای درخواست غذا و دفع آزار و جلب منفعت و دور ساختن زیان ها از خود ندارد، خداوند خون عادت را (از طریق بند ناف) به سوی او روان ساخته و همان گونه که آب، گیاهان را آبیاری می کند این خون نیز جنین را آبیاری و تغذیه می کند تا مراحل تکامل خود را ببیماید و آن قدر قوی و محکم شود که بتواند در هوای آزاد زندگی کند... و هنگامی که متولد می شود آن خون را به شیر تبدیل می کند و به سوی پستان مادرش روان می سازد، طعم و رنگ آن به کلی دگرگون می گردد و به

صورتی که مورد نیاز نوزاد

ص: ۳۲۷

۱-۱) زمر، آیه ۶.

۲-۲) مؤمنون، آیه ۱۲-۱۴.

است در می آید...» سپس امام صادق علیه السلام به شرح تکامل نوزاد در مراحل مختلف می پردازد و شگفتی ها را یکی پس از دیگری شرح می دهد. (۱)

البته در این بحث فشرده نمی توان مسائل عجیبی را که در عصر ما از دوران تکامل یک نطفه در مراحل مختلف کشف شده است بازگو کنیم و آن چه را که در فیلم های مستند لحظه به لحظه منعکس است در این جا بیان کنیم ولی همین قدر می گوئیم که هزاران نکته باریک تر از مو در این بحث نهفته است و به تعبیر قرآن مجید خلقا من بعد خلق و آفرینش های جدید و پی در پی- که معمار آفرینش در آن ظلمتکده رحم نقش بر آب می زند- از عجیب ترین پدیده های جهان آفرینش است.

مناسب است در این جا به یک نکته از هزاران نکته اشاره کنیم و آن این که جنین در تمام مدت در درون کیسه ای قرار گرفته که مملو از آب غلیظ و لغزنده ای است و جنین در آن شناور است.

این کیسه آب از یک سو دستگاه ضدّ ضربه است که حتی اگر مادر، زمین بخورد و یا حرکات تند و شدیدی داشته باشد آسیبی به جنین نمی رسد. و از سوی دیگر یک وسیله مؤثر تعدیل کننده حرارت است و سبب می شود که سرما و گرمای برون به آسانی روی جنین تأثیر نکند.

دیگر آن که شناور بودن جنین در آن کیسه آب سبب می شود که اعضای او که بسیار لطیف و آسیب پذیرند بر یکدیگر فشار نیاورند.

همچنین جنین را از امواج صداهای ناهنجار بر کنار می دارد و نیز نرمی و لطافت پوست او را حفظ می کند و حتی علاوه بر بند ناف در تغذیه او نیز نقش دارد: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» .

ص: ۳۲۹

خطبه ۱۶۴: هنگام که مردم نزد او جمع شدند و از عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان در این زمینه صحبت کند

اشاره

و من کلام له علیه السّلام

«لما اجتمع الناس اليه و شكوا ما نقموه على عثمان و سألوه مخاطبته

لهم و استعابه لهم، فدخل عليه فقال:»

(۱)

از سخنان امام علیه السّلام است در آن هنگام که مردم نزد او جمع شدند و از عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان در این زمینه صحبت کند (و از او بخواهد از خطاها و اشتباهاتش دست بردارد) امام علیه السّلام بر عثمان وارد شد (و با لحنی مؤدبانه و آمیخته با احترام به او چنین) سخنان زیر را ایراد فرمود:

ص: ۳۳۱

۱ - ۱) سند خطبه: همان گونه که در بالا- اشاره شد هنگامی که خلاف کاری های تشکیلات عثمان زیاد شد و برملا گشت، مردم برای این که راه مسالمت را در این ماجرا پیوند از امیر مؤمنان علی علیه السّلام تقاضا کردند که سفیر و ترجمان آن ها نزد عثمان باشد و با بیان فصیح و بلیغ و مو شکافی که دارد عثمان را نصیحت کند. داستان این سفارت قبل از «سید رضی»، «بلاذری» در «انسان الاشراف» و «طبری» مورّخ معروف در حوادث سنه ۳۴ ق و «ابن عبد ربّه» در «عقد الفرید» و «مرحوم شیخ مفید» در کتاب «الجمل» نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۸۷).

همان گونه که از شأن ورود خطبه دانستیم مقصود اصلی از آن نصیحت عثمان و هشدار دادن مؤدبانه و دلسوزانه برای جلوگیری از خلاف کاری های دستگاه او بوده است و از سه بخش تشکیل یافته است:

بخش اول، خطاب به شخص عثمان است؛ خطاب یک ناصح مشفق به شخصی که او را بر لب پرتگاه می بیند. در این بخش امام علیه السلام روی آگاهی های عثمان به احکام اسلام و سوابق او در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه کرده تا او را از انحراف و اشتباه باز دارد.

در بخش دوم، امام علیه السلام یک بحث جامع و کلی درباره پیشوایان عادل و ظالم و ویژگی های هر یک بیان فرموده که می تواند سرمشقی برای هر زمان و هر مکان باشد و سپس به عثمان هشدار می دهد که بازیچه دست اطرافیان خود و امثال مروان نشود.

در بخش سوم، پاسخی از عثمان نقل شده که امام علیه السلام بعد از شنیدن آن پاسخ راهکار خروج و نجات از وضع موجود را به او ارائه می فرماید؛ ولی افسوس که این نصایح در وی مؤثر واقع نشد و حوادث تلخ و دردناک و خشونت باری به دنبال آن رخ داد.

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَ قَدْ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، وَ اللَّهُ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرَفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَ لَا أَدْلُكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَنَخْبِرَكَ عَنْهُ، وَ لَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنبَلِّغُكَه. وَ قَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- كَمَا صَحَبْنَا. وَ مَا ابْنُ أَبِي قَحَافَةَ وَ لَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَيَّ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ- وَ شَيْجَهَ رَحِمَ مِنْهُمَا؛ وَ قَدْ نَلْتُ مِنْ صَهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا. فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ! فَإِنَّكَ -وَ اللَّهُ- مَا تَبْصُرُ مِنْ عَمِي، وَ لَا تَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ، وَ إِنَّ الطَّرْقَ لَوَاضِحُهُ، وَ إِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لِقَائِمُهُ.

:

مردم، به سراغ من آمده اند و مرا میان خود و تو سفیر قرار داده اند. به خدا! نمی دانم چه چیز را برای تو بگویم؟ من مطلبی را که تو از آن بی اطلاع باشی (در مورد حقوق مردم) سراغ ندارم، و نمی توانم تو را به چیزی راهنمایی کنم که از آن آگاه نیستی؟ (چرا که) آن چه را که ما (در این زمینه) می دانیم، می دانی و ما به چیزی سبقت نگرفته ایم که تو را از آن آگاه سازیم و مطلبی پنهانی نزد ما نیست که به تو ابلاغ کنیم. آن چه را ما (در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله) دیده ایم تو نیز دیده ای و آن چه را ما شنیده ایم همانند ما شنیده ای و همان گونه که ما با پیامبر صلی الله علیه و آله همنشین بودیم تو نیز همنشین بوده ای (علاوه بر این) فرزند ابی

قحافه (ابو بکر) و پسر خطاب (عمر) در اجرای اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند؛ چرا که تو به رسول خدا از نظر پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیک تری تو به افتخار دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله نائل شدی که آن ها نشدند. خدا را! خدا را! (ای عثمان) به جان خود رحم کن؛ چرا که به خدا سوگند! تو کور نیستی تا بینایت کنند و جاهل نیستی تا تعلیمت دهند؛ زیرا راه ها آشکارند و نشانه های دین بر پا و روشن! (از خدا بترس و به کار مردم رسیدگی کن)

شرح و تفسیر: اتمام حجت امام علیه السلام با عثمان

اتمام حجت امام علیه السلام با عثمان

برای روشن شدن محتوای خطبه لازم است به شرایط و اوضاعی که سبب گفتگوی امام علیه السلام با عثمان با این لحن و این بیان شد اشاره کنیم و از همه بهتر این که زمام قلم را به دست مورّخ معروف، طبری بسپاریم. او می گوید:

«هنگامی که مردم، اعمال عثمان را دیدند (منظور حیف و میل عظیم در بیت المال و سپردن مقام های کلیدی حکومت اسلامی به دست نا اهلان و ظالمان و ستمگران) جمعی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مدینه بودند، نامه ای به لشکریان اسلام که در مرزها پراکنده شده بودند نوشتند که مضمونش چنین بود: «شما برای جهاد در راه خداوند متعال و عظمت دین محمد خارج شدید، ولی بدانید آیین محمد را کسی که در این جاست خراب کرده، بیاید و آیین او را نجات دهید».

سربازان از هر سو به مدینه آمدند (به ویژه گروه عظیمی از مصریان که مورد ظلم و ستم عمّال خلیفه قرار گرفته بودند در مدینه حاضر شدند و بعد از حوادث زیادی) سرانجام عثمان به دست مردم کشته شد. (۱)

در همان زمان که فریاد مردم از مظالم عثمان برخاسته بود گروهی خدمت امام علیه السلام آمدند و برای پایان دادن به وضع موجود از طریق مسالمت آمیز از آن حضرت خواستند

ص: ۳۳۴

که در جایگاه نماینده و سفیر مردم با عثمان سخن بگوید و اتمام حجت کند. امام علیه السلام سخنان مزبور را ایراد کرد و آن چه برای انصراف عثمان و اطرافیان او از ظلم و ستم بر مردم لازم بود به او فرمود.

سخنان امام علیه السلام در این خطبه کاملاً موافق فصاحت و بلاغت و با استفاده از نکات دقیق روان شناسی ایراد شده است تا شاید طرف مقابل بر سر عقل آید و خطری که در کمین اوست و جهان اسلام را نیز با سختی‌ها مواجه می‌کند، دریابد.

امام علیه السلام نخست از علم و آگاهی عثمان به احکام اسلامی در مورد رعایت حقوق مردم و ترک ظلم و ستم سخن می‌گوید و می‌فرماید: «مردم، به سراغ من آمده‌اند و مرا میان خود و تو سفیر قرار داده‌اند. به خدا! نمی‌دانم چه چیز را برای تو بگویم؟ من مطلبی را که تو از آن بی اطلاع باشی (در مورد حقوق مردم) سراغ ندارم، و نمی‌توانم تو را به امری راهنمایی کنم که از آن آگاه نیستی؟ (چرا که) آن چه را که ما (در این زمینه) می‌دانیم، می‌دانی و ما به چیزی سبقت نگرفته ایم که تو را از آن آگاه سازیم و مطلبی پنهانی نزد ما نیست که به تو ابلاغ کنیم» (إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَ قَدْ اسْتَسْفَرُونِي (۱) بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، وَ وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَ لَا - أَدْلُكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَنَخْبِرُكَ عَنْهُ، وَ لَا خَلُونَا بِشَيْءٍ فَنبَلِّغُكَه).

روشن است که منظور امام علیه السلام از این تعبیرات این نیست که عثمان در علم و دانش و آگاهی به پایه امام می‌رسید؛ بلکه منظور این است در مورد حوادثی که روی داده و زشتی ظلم و ستم و لزوم رعایت حقوق مردم عثمان آن چه لازم است، می‌دانست؛ نه تنها عثمان بلکه افراد عادی نیز از احکام باخبر بودند. این مسأله از بدیهیات بود و به گفته ابن ابی الحدید، کودکان - تا چه رسد به عاقلان بزرگسالان - صحیح و خطا را در آن

ص: ۳۳۵

۱- ۱) «استفسرونی» از ماده «سفارت» گرفته شده و «سفیر» به کسی می‌گویند که میان دو کس یا کشور واسطه پیام رسانی باشد.

بنابر این، اگر کسانی تصوّر کرده اند جمله های یاد شده دلیل بر این است که عثمان از نظر علم و آگاهی در رتبه علی علیه السلام بود سخت در اشتباهند. علی علیه السلام به فرموده پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «باب علم مدینه النَّبِيِّ» بود. علی علیه السلام کسی بود که طبق روایات اسلامی «علم الكتاب» به طور کامل نزد او بود و عملاً پناهگاهی علمی امت، در همه مشکلات بود.

بعضی از خلفا از خدا می خواستند که اگر مشکلی پیش آید علی علیه السلام مشکل گشای آنان باشد و علی علیه السلام مشکل گشای آن حاضر نباشد زنده نمانند (اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمَعْضَلِهِ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ). (۲)

سپس در ادامه این سخن، امام به سوابق عثمان در اسلام اشاره کرده می فرماید:

«آن چه را ما (در عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دیده ایم تو نیز دیده ای و آن چه را ما شنیده ایم همانند ما شنیده ای و همان گونه که ما با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هم نشین بودیم تو نیز هم نشین بوده ای» (و قد رأيت كما رأينا، و سمعت كما سمعنا، و صحبت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كما صحبتنا) .

اشاره به این که تو سال ها با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودی و حقایق اسلام و احکام آن را از آن بزرگوار شنیده ای؛ بنابر این هرگز نباید مسائلی به این روشنی در باب حقّ الناس و حقّ بیت المال و عدالت اجتماعی بر تو مخفی بماند.

آن گاه از طریق سوّمی برای تأثیر گذاردن بر افکار عثمان وارد می شود و او را با ابوبکر و عمر مقایسه می کند، چرا که آن ها هرگز کارهایی را که عثمان کرد، انجام ندادند؛ هر چند اشتباهات دیگری داشتند؛ می فرماید: «(علاوه بر این) فرزند ابی قحافه (ابوبکر) و پسر خطّاب (عمر) در انجام دادن اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند؛ چرا که تو به رسول خدا از نظر پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیک تری تو به افتخار دامادی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نائل شدی

ص: ۳۳۶

۱- ۱) شرح ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۲۶۳.

۲- ۲) الغدير، جلد ۶، صفحه ۹۳.

که آن‌ها نشدند» (و ما ابن اَبی قحافه و لا ابن الخطّاب بأولی بعمل الحقّ منک، و أنت أقرب إلی اَبی (۱) رسول الله-صلی الله علیه و آله و سلّم- و شیجه رحم منهما؛ و قد نلت من صهره ما لم ینالا).

با توجه به این که «وشیجه» در اصل به معنای ریشه درخت یا طنابی که از لیف خرما درست می‌کنند، است. سپس به پیوند نزدیک خویشاوندی اطلاق شده است. امام علیه السّلام می‌خواهد به او گوشزد کند که تو رابطه خویشاوندی با پیغمبر داری زیرا عثمان در جد نزدیکتر (عبد مناف) به پیغمبر می‌رسد.

در این جا امام علیه السّلام برای نفوذ در فکر عثمان از وسایل مختلف استفاده می‌کند تا او را برای پذیرش حق آماده سازد. امام علیه السّلام تمام نکات روان‌شناسی و آیین بلاغت را در این خطبه در برابر مخاطبش به کار برده است؛ ولی افسوس خلیفه سوّم چنان در گرداب حکومت فاسد فرو رفته بود که با این بیانات وافی و شافی نیز نتوانست خود را رهایی بخشد.

به هر حال، امام علیه السّلام در پایان این عبارت از خطبه، سخنانش اوج می‌گیرد و خلیفه را مخاطب ساخته چنین می‌گوید: «خدا را! خدا را! (ای عثمان) به جان خود رحم کن؛ چرا که به خدا سوگند! تو کور نیستی تا بینایت کنند و جاهل نیستی تا تعلیم دهند؛ زیرا راه‌ها آشکارند و نشانه‌های دین بر پا و روشن! (از خدا بترس و به کار مردم رسیدگی کن)» (فَاللّٰهُ اللّٰهُ فِی نَفْسِکَ! فَإِنَّکَ - و اللّٰهُ - ما تبصّر من عمی، و لا تعلّم من جهل، و إنّ الطّرق لو اوضحه، و إنّ اَعلام الدّین لقائمه).

به این ترتیب امام علیه السّلام برای بازگرداندن عثمان به مسیر صحیح، از طرق مختلف وارد

ص: ۳۳۷

۱- ۱) شگفت آور این که کلمه «أبی» که در نسخه صبحی صالح نقل شده، در هیچ یک از نسخه‌های دیگر دیده نشده. مرحوم شارح بحرانی، شارح خویی، علامه جعفری، محمد عبده، ابن ابی الحدید، مغنیه، تستری و صاحب مصادر نهج البلاغه هیچ یک کلمه «أبی» را در این جا ذکر نکردند و به نظر می‌رسد که از اشتباهات صبحی صالح؛ به خصوص این که چنین تعبیری در کلمات علی علیه السّلام نسبت به پیامبر دیده نشده است.

شد. گاه می فرماید: تو از حسن و قبح این امور آگاهی و گاه می فرماید: تو همه شنیدنی ها را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدی و گاه نیز می فرماید: دست کم مانند خلیفه اول و دوم رفتار کن. تو به پیامبر صلی الله علیه و آله از آن ها نزدیک تری و به این کار سزاوارتر؛ و سرانجام می گوید: راه حق و عدالت روشن است و چشم تو بینا؛ چرا از بی راهه می روی و جان خود را به خطر می افکنی؟ ولی با تأسف فراوان هیچ یک از این بیانات دلسوزانه و خیر خواهانه در او اثر نگذاشت و سرانجام شد، آن چه نمی بایست بشود.

نکته: بهترین راه نفوذ در دیگران

بهترین راه نفوذ در دیگران

هنگامی که شخص به ظاهر فهمیده ای دست به کارهای خطرناک می زند و انسان آگاهی می خواهد او را از خواب غفلت بیدار کند، بهترین راه آن است که نخست، قلب او را به سوی خود جلب کند و نقاط مثبت او را به او یادآوری نماید؛ مثلاً بگوید: تو دارای فلان پایه تحصیلی هستی؛ در خانواده آبرومندی می باشی، در میان مردم سابقه بسیاری داری تا او در خود احساس شخصیت کند و به گوینده اعتماد نماید و حاضر به پذیرش شود.

سپس او را به امثال و اقرانش مقایسه نماید تا به اصطلاح رگ غیرت او به حرکت در آید و سرانجام نسبت به خطرهایی که در پیش رو دارد به او هشدار دهد.

امام علیه السلام که استاد فصیحان و بلیغان جهان است و با رموز و پیچ و خم مسائل تربیتی و روانی آشناست؛ تمام این نکات را در این جا به عثمان یادآوری شد؛ فرمود: تو هم داماد پیامبری (۱) و هم از نظر خویشاوندی از خلیفه اول و دوم به او نزدیک تر می باشی. سابقه تو در اسلام زیاد است و سال ها هم نشین پیامبر صلی الله علیه و آله بودی و مسائلی را که من می خواهم

ص: ۳۳۸

(۱-۱) عثمان، همسر رقیه و پس از آن ام کلثوم، دختران پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

برای تو بازگو کنم، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد؛ سخن از ظلم دستگاه تو و حیف و میل بیت المال و از میان بردن حقوق مردم است.

ولی خلیفه سوم، چنان گرفتار خیالات واهی و در چنگال اطرافیانش بود- همان اطرافیانی که بسیاری از آن ها از تفاله های زمان جاهلیت بودند- که نتوانست نصیحت این ناصح مشفق و معلم دلسوز را بپذیرد و خود را رها سازد.

از آن چه گفته شد روشن می شود که تعبیرات این خطبه، برای عثمان فضیلتی به شمار نمی آید.

ص: ۳۳۹

فاعلم أنّ أفضل عباد الله عند الله امام عادل، هدى و هدى، فأقام سنّه معلومه، و أمات بدعه مجهوله. و إنّ السّين لتيره، لها أعلام، و إنّ البدع لظاهره، لها أعلام. و إنّ شرّ الناس عند الله إمام جائر ضلّ و ضلّ به، فأمات سنّه مأخوذه، و أحيا بدعه متروكه. و إني سمعت رسول الله -صلى الله عليه و آله- يقول: «يؤتى يوم القيامة بالإمام الجائر و ليس معه نصير و لا -عاذر، فيلقى في نار جهنّم، فيدور فيها كما تدور الرّحى، ثمّ يرتبط في قعرها». و إني أنشدك الله ألاّ تكون إمام هذه الأئمّه المقتول، فإنّه كان يقال:

يقتل في هذه الأئمّه إمام يفتح عليها القتل و القتال إلى يوم القيامة، و يلبس أمورها عليها، و يبثّ الفتن فيها، فلا يبصرون الحقّ من الباطل؛ يمجون فيها موجا، و يمجون فيها مرجا.

فلا تكوننّ لمروان سيّقه يسوقك حيث شاء بعد جلال السنّ و تقضى العمر.

فقال له عثمان: كلمّ الناس في أن يؤجّلوني، حتّى أخرج إليهم من مظالمهم، فقال عليه السّلام:

ما كان بالمدينه فلا أجل فيه، و ما غاب فأجله وصول أمرك إليه.

بدان، برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل است که خود، هدایت شده و دیگران را هدایت می کند؛ سنت های شناخته شده را بر پا می دارد و بدعت های ناشناخته را می میراند؛ چرا که سنت ها روشن و نورانی اند و نشانه های مشخص دارند و بدعت ها آشکارند و علامت هایی دارند، (و نا آشنا بودن بدعت ها دلیل روشنی بر عدم مشروعیت آن هاست) بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که هم خود، گمراه است و هم مردم به وسیله او گمراه می شوند، کسی که سنت های مقبول را از میان برده و بدعت های متروک را زنده کرده است، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: روز قیامت، پیشوای ستمگر را حاضر می کنند؛ در حالی که نه یآوری با اوست و نه عذر خواهی، سپس او را در آتش دوزخ می افکنند و همچون سنگ آسیا در آن، به گردش در می آید (و همان رسوایی او را می بینند) آن گاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می کشند.

من تو را به خدا سوگند می دهم نکند تو همان پیشوای مقتول این امت باشی! چرا که گفته می شد (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود): «در این امت، پیشوایی به قتل می رسد که بعد از آن درهای کشتار و جنگ به روی این امت تا قیامت گشوده خواهد شد!» امور این امت را بر آن ها مشتبه می کند؛ فتنه و فساد را در میان آنان گسترش می دهد؛ به گونه ای که حق را از باطل تمییز نمی دهند و به سختی در آن فتنه غوطه ور می شوند و به شدت در هم آمیخته و فاسد خواهند شد، مبادا مرکب راهوار مروان شوی (و زمام خود را به دست او بسپاری) تا تو را هر جا می خواهد ببرد؛ آن هم بعد از این سنّ و سال و گذراندن عمر (و تجربیات فراوان).

*** (هنگامی که سخن مولا به این جا رسید) عثمان گفت: با مردم سخن بگو و از آنان بخواه به من مهلت دهند تا از حقوق (از دست رفته) آن ها رهایی یابم. امام علیه السلام فرمود:

آن چه مربوط به مدینه است مهلتی در آن نیست و آن چه مربوط به بیرون مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو به آن هاست.

نشانه های پیشوایان عادل و ستمگر

امام علیه السلام در بخش نخستین این خطبه، عثمان را به طور خاص، مخاطب قرار داده بود و آن چه را گفتنی بود برای او بازگو کرد تا از راه خطرناکی که گام در آن نهاده بود بازگردد و خشم و غضب مردم را فرو نشاند و از آن بالاتر خدا را از خود راضی کند.

ولی در این بخش از خطبه به سراغ ضوابط کلی و عمومی برای پیشوایان عادل می رود و سپس به ذکر صفات پیشوایان گمراه می پردازد تا از این طریق، مسیر صحیح را به خلیفه نشان دهد.

می فرماید: «بدان، برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل است که خود، هدایت شده و دیگران را هدایت می کند؛ سنت های شناخته شده را بر پا می دارد و بدعت های ناشناخته را می میراند؛ چرا که سنت ها روشن و نورانی اند و نشانه های مشخص دارند و بدعت ها آشکارند و علامت هایی دارند، (و در واقع نا آشنا بودن بدعت ها دلیل روشنی بر عدم مشروعیت آن ها است)» (فاعلم أنّ أفضل عباد الله عند الله امام عادل، هدی و هدی، فأقام سنّه معلومه، و أمات بدعه مجهوله. و إنّ السنن لثیره، لها أعلام، و إنّ البدع لظاهره، لها أعلام).

امام علیه السلام نخست بر این موضوع مهم انگشت می گذارد که برترین بندگان خدا امام عادل است؛ چرا چنین نباشد، در حالی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت شده: «عدل ساعه خیر من عباده ستین سنه قیام لیلها و صیام نهارها؛ یک ساعت، اجرای عدالت بهتر از عبادت شصت سال است که هر شب به نماز مشغول باشد و همه روزها به روزه داشتن» (۱).

و بعد ویژگی های امام عادل را بیان می کند؛ نخست این که او از طریق قرآن و وحی و عقل سلیم هدایت یافته و سپس مردم را به راه راست و صراط مستقیم هدایت می کند؛

ص: ۳۴۳

چون برنامه های سازنده فرهنگی از مهم ترین وظایف پیشوای عادل است.

و در سوّمین و چهارمین وصف، اقامه سنت های معلوم و اماتہ بدعت های مجهول را می شمرد؛ زیرا امام عادل باید برنامه ریزی دقیقی داشته باشد که سنت های حسنه به فراموشی سپرده نشود و پاکی و تقوا و آگاهی و تعاون بر نیکی ها و امر به معروف و نهی از منکر همچنان در صحن جامعه آشکار و مورد توجه باشد و به عکس، بدعت های زشت و خرافات و اختلافات و کشمکش ها و خلاصه آن چه را پیغمبران الهی با زحمت های فراوان از بین امت های الهی برچیدند، دوباره زنده نشود و به ویژه تصریح می فرماید:

سنت ها و بدعت ها همه نشانه دارد. نشانه سنت ها امّیت و آرامش اجتماع، شکوفایی استعدادها و توجّه مردم به معنویات است و به عکس، نشانه بدعت ها، نابه سامانی، اختلاف، آلودگی ها و پیوستن به خرافات است.

ویژگی های پیشوای ظالم (امام جائر) درست نقطه مقابل امام عادل است او هم خودش گمراه است و هم مردم را به گمراهی می کشاند، هم سنت های الهی را به فراموشی می سپارد و هم بدعت های فراموش شده را زنده می کند و می دانیم متأسفانه برنامه ای را که خلیفه سوّم و دار و دسته او در مورد تقسیم پست های حکومت اسلامی و بیت المال دنبال می کردند، منطبق بر همین ویژگی های امام جائر بود.

سپس به نقطه مقابل آن اشاره فرموده، می گوید: «بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که هم خود، گمراه است و هم مردم به وسیله او گمراه می شوند، کسی که سنّت های مورد قبول را از میان برده و بدعت های متروک را زنده کرده است» (و إنّ شرّ النّاس عند الله إمام جائر ضلّ و ضلّ به، فأما سنّه مأخوذه، و أحیا بدعه متروکه).

بدیهی است زمانی پایه های عدالت در جامعه محکم می شود که سنن الهی - که ضامن خیر و سعادت انسان هاست - زنده شود و بدعت هایی که مردم را به فساد و تباهی و ظلم و تبعیض می کشاند متروک شود. پیشوایی که عکس این کار انجام می دهد، به طور

طبیعی غرق ظلم و فساد و تباهی خواهد شد و بدترین خلق خداست؛ چرا که نه تنها خود را تیره بخت می کند، بلکه جامعه ای را به بدبختی و تیره روزی می کشاند.

امام علیه السّلام در ادامه این سخن، حدیث تکان دهنده ای از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند و می فرماید: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: روز قیامت، پیشوای ستمکار را حاضر می کنند؛ در حالی که نه یآوری با اوست و نه عذر خواهی، سپس او را در آتش دوزخ می افکنند و همچون سنگ آسیا در آن، به گردش در می آید آن گاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می کشند» (و اینی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله - يقول: «یؤتی یوم القیامه بالإمام الجائر و لیس معه نصیر و لا عاذر، فیلقی فی نار جهنّم، فیدور فیها کما تدور الرّحی، ثمّ یرتبط فی قعرها (۱)»).

تعبیر «و لیس معه نصیر و لا عاذر» اشاره به این است که او در دنیا افرادی داشت که در مشکلات، او را یاری می کردند و در خطاها و ظلم ها برای او عذر تراشی می نمودند و او نیز برای حفظ آنان سرمایه های فراوانی هزینه می کرد؛ ولی در آن روز، اثری از آنان نیست.

تنهای تنها در دادگاه عدل الهی حضور می یابد و چون سیاه نامه اعمالش آشکار است، به زودی به جهنم سوق داده می شود.

جمله «فیدور فیها کما تدور الرّحی» (در جهنم همچون سنگ آسیاب به چرخش در می آید) ممکن است اشاره به این باشد که چرخش در آتش جهنم اولاً سبب سوزش بیش تر و ثانیاً موجب جلب توجه دوزخیان و رسوایی است.

سپس امام علیه السّلام به نکته مهمی در ارتباط با آینده عثمان اشاره می کند و شدیداً به او هشدار می دهد و می فرماید: «من تو را به خدا سوگند می دهم نکند تو همان پیشوای مقتول این امت باشی! چرا که گفته می شد (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود): در این امت، پیشوایی به قتل می رسد که بعد از آن درهای کشتار و جنگ به روی این امت تا قیامت

ص: ۳۴۵

۱- ۱) طبری در تاریخ خود قسمت عمده خطبه را که مشتمل بر این حدیث است در جلد ۳، صفحه ۳۷۶ در حوادث سنه ۳۴ نقل کرده است.

گشوده خواهد شد!» (و اینی آنشدک (۱) الله الا تكون امام هذه الأئمة المقتول، فإنه كان يقال: يقتل في هذه الأئمة إمام يفتح عليها القتل و القتال إلى يوم القيامة).

گرچه امام علیه السلام گوینده این سخن را معرفی نفرموده، ولی روشن است که او کسی جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی تواند باشد و این همان پیش بینی دقیقی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود که مظالم و ستم ها سبب کشته شدن عثمان گشت و به دنبال آن- و به بهانه خون عثمان- کشت و کشتار و جنگ و جدال های عظیمی به وقوع پیوست و آثار و تبعات آن را حتی در عصر خود به سبب اختلافاتی که در میان مسلمین باقی مانده مشاهده می کنیم.

شاهد این سخن، حدیثی است که در سنن ابن داود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «و إنما أخاف على أمّتي الأئمة المضلّين و اذا وضع السيف في أمّتي لم يرفع عنها إلى يوم القيامة؛ من دربارہ ائمتہ از پیشوایان گمراه می ترسم؛ زیرا هنگامی که (به خاطر این پیشوایان) شمشیر در ائمت من گذارده شود تا روز قیامت برداشته نخواهد شد.» (۲)

*** به دنبال این سخن، امام علیه السلام به شرح بیشتری درباره کلام پیامبر پرداخته و می فرماید:

«امور این ائمت را بر آن ها مشتبه می کند؛ فتنه و فساد را در میان آنان گسترش می دهد؛ به گونه ای که حق را از باطل تمیز نمی دهند و به سختی در آن فتنه غوطه ور می شوند و به شدت درهم آمیخته و فاسد خواهند شد.» (و یلبس أمورها علیها، و بیث الفتن فیها، فلا یبصرون الحق من الباطل؛ یموجون (۳) فیها موجا، و یمرجون (۴))

ص: ۳۴۶

۱- ۱) «آنشد» (به صورت ثلاثی مجرّد است بر وزن «اقتل») از ماده «نشد» (بر وزن قتل) به معنای یادآوری نمودن و تقاضا کردن است و «انشاد ضالّه» به معنای اطلاع گرفتن از مردم درباره گم شده است.

۲- ۲) سنن ابن داود، جلد ۴، حدیث ۴۲۵۲.

۳- ۳) «یموجون» از ماده «موج» در اصل به معنای حرکت و چین خوردگی سطح آب بر اثر وزش باد و امثال آن است و به معنای کنایه در کثرت و اضطراب و آشفتگی نیز به کار می رود.

۴- ۴) «یمرجون» از ماده «مرج» (بر وزن خرج یا بر وزن فلج) به معنای مخلوط کردن یا فرستادن و رها کردن است و از آن جا که اختلاط و به هم ریختگی و رها کردن چیزی به حال خود، سبب فساد می شود، این واژه به معنای فاسد شدن نیز به کار رفته است.

جمله «و یلبس امورها علیها» اشاره به این است که سیاست بازان حرفه ای، امور را بر مردم مشتبه می کنند به ظاهر برای خون خواهر خلیفه مقتول، ولی به منظور دست یابی به خلافت، حقایق را بر مردم مشتبه می سازند؛ ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم معرفی می کنند.

و جمله «بیت الفتن فیها» که اشاره به گسترش فتنه ها در امت است، نتیجه آن است و جمله های بعد، جنبه نتیجه گیری دارد که از یک سو تشخیص حق از باطل مشکل می شود و از سوی دیگر، مردم در میان امواج فتنه ها غوطه ور می گردند تفاوت «یموجون...» و «یمرجون...» در این است که اولی اشاره به درگیری توده های عظیم مردم در فتنه ها است و دومی اشاره به اختلاط گروه های حق و باطل در جامعه است؛ به گونه ای که شناخت حق از باطل مشکل می شود.

قابل توجه این که آن چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این روایت پیش بینی فرموده بود و امام امیر المؤمنین علیه السلام به شرح آن پرداخت تمام آن بی کم و کاست به وقوع پیوست. عثمان و اطرافیان او به دلیل مظالم گسترده، مردم را بر ضد خود شوراندند و نتیجه آن قتل عثمان بود و به دنبال آن گروه های تبهکار و بنی امیه و آل حرب به بهره برداری سیاسی از این حادثه روی آوردند و اختلاف در میان مردم اوج گرفت؛ حق و باطل به هم آمیخته و سیل

ص: ۳۴۷

۱- ۵) از کلمات بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین بر می آید که این قسمت را نیز جزو حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله دانسته اند ولی با توجه به این که حدیث فوق در بعضی از منابع معروف (مانند سنن ابن داوود) بدون این ذیل آمده استفاده می شود که سخن پیامبر همان قسمت بالاست که با جمله «الی یوم القیامه» پایان می گیرد.

خون در میان مسلمین جاری شد. عواقب دردناک آن نیز بعد از گذشتن قرن ها همچنان به چشم می خورد.

درباره علل شورش مردم بر ضد عثمان و عوامل قتل او در جلد اول و دوم این کتاب به قدر کافی بحث کرده ایم. (۱)

*** سپس امام علیه السلام به مهم ترین عامل انحراف عثمان - که تمام تیره روزی های او از آن نشأت گرفت یعنی تسلیم بی قید و شرط بودن در برابر مروان - اشاره کرده، چنین می فرماید: «مبادا مرکب راهوار مروان شوی (و زمام خود را به دست او بسپاری) تا تو را هر جا می خواهد ببرد؛ آن هم بعد از این سن و سال و گذراندن عمر (و تجربیات فراوان)» (فلا تکونن لمروان سیقه (۲) یسوقک حيث شاء بعد جلال (۳) السن و تقضی العمر (۴)).

در تواریخ نقل شده که سن عثمان در آن زمان ۸۲ سال بود. (۵)

بی شک، مروان بن حکم، مهم ترین نقش را در حکومت عثمان داشت؛ به گونه ای که کارها مطابق میل او پیش می رفت؛ حتی زمانی که عثمان، نصایح امام علیه السلام را شنید و تصمیم بر عذرخواهی از مردم گرفت، مروان شدیداً به مخالفت برخاست و مانع جبران

ص: ۳۴۸

۱ - ۱) به جلد ۱، صفحه ۳۷۱ تا ۳۷۶ (با عنوان علل شورش بر ضد عثمان) و جلد ۲، صفحه ۲۳۲ تا ۲۴۱ (با عنوان عوامل قتل عثمان) و همان جلد، صفحه ۴۸۸ (با عنوان کارهای عثمان که موجب خشم عمومی شد) مراجعه فرمایید.

۲ - ۲) «سیقه» (بر وزن سیده) صفت مشبهه از ماده «سوق» (بر وزن فوق) گرفته شده به معنای حیوان راهواری است که آن را به هر طرف می برند و گاه به معنای حیواناتی است که به دست دشمن می افتد و آن را با خود می برند.

۳ - ۳) «جلال» به معنای بزرگی است و جلال السن به معنای سن بالا است.

۴ - ۴) «تقضی» و «انقضاء» از یک ریشه گرفته شده و به معنای گذشتن است.

۵ - ۵) تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۴۱ و ۴۴۳. اقوال دیگری نیز در مورد سن عثمان در آن زمان وجود دارد ولی غالباً سن او را ۸۲ سال دانسته اند.

خطاهای او شد و در حقیقت، آتش خشم مردم را شعله و رتر ساخت و سبب قتل عثمان شد و چه بسا این کار حساب شده بود؛ به این امید که بعد از عثمان، معاویه یا خودش به خلافت برسد.

*** هنگامی که سخن مولا علی علیه السلام به این جا رسید، عثمان سخت متأثر شد و به حضرت عرض کرد: «با مردم سخن بگو و از آنان بخواه به من مهلت دهند تا از حقوق (از دست رفته) آن ها رهایی یابم» (فقال له عثمان: کلم الناس فی أن یؤجلونی، حتی أخرج إلیهم من مظالمهم) .

امام علیه السلام در پاسخ او سخن جامع و پر معنا و کوتاهی ذکر کرد، فرمود: «آن چه مربوط به مدینه است مهلتی در آن نیست و آن چه مربوط به بیرون مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو به آن هاست» (فقال علیه السلام: ما کان بالمدینه فلا أجل فیه، و ما غاب فأجله وصول أمرک إلیه) .

اشاره به این که مهلت، در این گونه موارد (که مخصوصاً جنبه حادّ دارد و ممکن است منشأ شورش های عظیمی گردد، معنا ندارد؛ علاوه بر این که مهلت گرفتن، معمولاً برای تهیه مقدمات است و برای باز گرداندن حقوق مردم به آن ها مقدماتی لازم نیست. آن چه در مدینه است، دستور آن فوراً صادر می شود که از ظالمان بگیرند و به مظلومان بدهند و آن چه در نقاط دور دست است کافی است که دستور آن صادر شود و با پیک سریع فرستاده شود.

بیان مذکور ممکن است اشاره به این نکته باشد که سیاست بازان حرفه ای هنگامی که در تنگناها قرار می گیرند برای فرار از زیر بار مسئولیت، به دفع الوقت متوسل می شوند و از طرف مقابل، مهلت می خواهند؛ به این امید که در این فرصت، آتش جوش و خروش او خاموش گردد یا بتوانند با یک ضربه کاری طرف را از میدان بیرون کنند؛ امام علیه السلام جلوی این کار را با گفتار پر معنای خود می گیرد و عثمان را وادار به تسلیم می کند.

در تاریخ آمده است که عثمان در مقابل این سخن تسلیم شد؛ ولی تقاضا کرد که در مورد مدینه فقط سه روز به او مهلت داده شود. امام علیه السلام فرمود: مانعی ندارد و از نزد عثمان بیرون آمد و به مردمی که در انتظارش بودند آن چه را گذشته بود خبر داد و قراردادی میان آن ها و عثمان مرقوم داشت که در آن عثمان سه روز مهلت داده شده بود تا حقوق پایمال شده را به جایگاه اصلیش برگرداند و فرماندارانی را که مورد نفرت مردم بوده اند، عزل کند. از او در این نامه عهد و پیمان بسیار محکمی گرفت و گروهی از مهاجران و انصار را گواه آن قرار داد؛ به دنبال آن، مردم دست از عثمان کشیدند و به سراغ کارشان رفتند به امیدی که به زودی به عهد و پیمان خود وفا کند؛ غافل از این که او می خواست در این سه روز آماده نبرد با مخالفان گردد و سلاح جمع آوری کند و او لشکر عظیمی از بردگان خمس (خمس غنائم) آماده ساخت. هنگامی که سه روز گذشت، دیدند همه چیز بر سر جای خود مانند سابق است و همین امر، باعث شورش شدید مردم بر ضد عثمان شد؛ شورش‌هایی که ماجرایش طولانی است و به کشته شدن عثمان انجامید. جالب این است که تمام آن چه گفتیم، طبری مورخ معروف در تاریخ معروف خود نقل کرده است. (۱)

چند نکته دربارهٔ حادثه قتل عثمان

درباره قتل عثمان و حوادث قبل و بعد از آن، مطالب بسیاری است که ما در مجلدات قبل، در تفسیر خطبه های متعددی به بسیاری از آن ها اشاره کرده ایم و در این جا نیز لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

۱- بی تردید، قتل عثمان حادثه ناگواری بود؛ چرا که پیامدهای سوئی برای مسلمین داشت و همان گونه که در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش بینی شده بود، سبب گردید که اختلافات زیادی میان مسلمانان بروز کند و خون های زیادی ریخته شود؛ هر چند مقصّر اصلی در این حادثه، شخص عثمان و یاران و همکاران او بودند که حکومت اسلامی را از

ص: ۳۵۰

شکل اصلی بیرون بردند و انواع تبعیض ها و ظلم و فسادها را در جامعه اسلامی رواج دادند.

۲- قابل توجه است که این حادثه در مدینه و در برابر چشم صحابه اعم از مهاجران و انصار واقع شد و کمتر کسی به یاری عثمان برخاست؛ گویا همه با سکوت آمیخته با رضایت، حرکت خودجوش مردم را بر ضد او امضا می کردند؛ بلکه طبق آن چه در تاریخ طبری نقل شده، گروهی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله به یکدیگر نامه نوشتند که جهاد با دشمن را فعلا رها کنید؛ زیرا جهاد در مدینه است، نه در سرزمین روم (چرا که حکومت اسلامی به فساد گراییده و اصلاح آن بر هر چیز مقدم است). تنها کسی که به یاری عثمان برخاست و جلو تندروی ها را گرفت، امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که فرزندان خود را مأمور حمایت از او ساخت!! زیرا می دانست قتل عثمان آثار منفی زیادی به همراه دارد؛ هر چند شورش مردم به قدری شدید بود که این حمایت نیز مؤثر نشد.

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه مزبور، پیش از آن که اعتراضات مردم به اوج خود برسد، بهترین نصایح و اندرزها را به عثمان گوشزد کرد و به او شدیداً هشدار داد که هر چه زودتر از این راه باز گردد و اشتباهات خود را اصلاح کند و او قول داد به آن عمل کند؛ اما یا نخواست و یا اطرافیان او نگذاشتند که در برابر خواسته های به حق مردم تسلیم شود.

از بعضی کتب تواریخ استفاده می شود که او به دلیل تعصب شدیدی که نسبت به اقوام و بستگان خود داشت حاضر نبود به اشتباهات خود درباره آن ها صریحاً اعتراف کند و بعد از نصایح امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: من کار خلافی نکردم. من صله رحم نمودم (اگر اموال بیت المال را به خویشاوندانم بخشیده ام از باب صله رحم بوده است) و افراد فقیر را بی نیاز کرده و بی پناهان را پناه داده ام و کسانی را به امارت و ولایت برگزیده ام که شبیه برگزیدگان عمر بودند! امام علیه السلام فرمود: عمر، چنان بر والیان خود مسلط بود که اگر مرتکب خلافتی می شدند آن ها را به شدیدترین وجهی مجازات می کرد؛ ولی تو در برابر

خویشاوندانت ضعیف و ناتوانی و به کارهای خلاف آن‌ها اهمّیت نمی‌دهی. (۱)

و عجب تر این که عثمان به دنبال این ماجرا به منبر رفت و به گونه طلب کارانه ای با مردم سخن گفت؛ عصاره سخن عثمان چنین بود: مردم هر چیزی آفتی دارد و آفت این امت، بدگویان و غیبت کنندگانند؛ سخن‌های نادرستی را می‌گویند و شما هم چشم و گوش بسته به دنبال آن‌ها حرکت می‌کنید. شما اموری را بر من عیب گرفته‌اید که همان را برای عمر پسندیده دانستید، زیرا او شما را با دست و پای خود می‌کوبید و با سخنان خشنش شما را قلع و قمع می‌کرد؛ به همین دلیل جرأت نداشتید بر او ایراد بگیرید؛ ولی من از در ملایمت و محبت وارد شدم و حتی سخن‌خسنی نگفتم و شما نسبت به من جسور شدید. به خدا سوگند! من یاوران و مدافعان زورمند بسیاری دارم که اگر اشاره کنم به یاری ام می‌شتابند. کاری نکنید که من منطقی را در پیش گیرم که آن را دوست ندارم.

زبان‌تان را ببندید و بر امرای خود طعن و سرزنش و عیب‌جویی نکنید. من چه حقی را از شما پایمال کردم؟! چرا غوغا می‌کنید؟! در این جا مروان برخاست صدا زد: مردم! اگر مایل باشید داوری را به دست شمشیر می‌سپاریم که میان ما و شما حکم کند. عثمان عصبانی شد گفت: خاموش باش! بگذار من با اصحابم سخن بگویم؛ مگر به تو سفارش نکردم سخن نگو! مروان خاموش شد و عثمان از منبر فرود آمد. (۲)

این تعبیرات نشان می‌دهد که عثمان یا کاملاً از اوضاع و احوال بی‌خبر بود و یا آن قدر نسبت به بستگان و خویشاوندانش خوش بین بود که ظلم و ستم‌های آن‌ها را عین عدالت می‌پنداشت و چنان در چنگال آنان اسیر بود که توان تغییر مسیر حوادث را نداشت. (۳)

ص: ۳۵۲

۱- ۱. تاریخ طبری طبق نقل؛ ابن ابی‌الحدید، جلد ۸، صفحه ۲۶۴-۲۶۵.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۹، صفحه ۲۶۵.

۳- ۳. درباره ماجرای قتل عثمان و علل شورش بر ضد او و اعمالی که مایه خشم و نفرت عمومی مردم شد، در جلد اول و دوم این کتاب سخن گفتیم که قبلاً به شماره صفحات آن اشاره شد.

و من خطبه له علیه السلام

یذکر فیها عجیب خلقه الطاووس

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن از شگفتی های آفرینش طاووس پرده برداشته است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه را می توان به چهار بخش تقسیم کرد:

در بخش اول، امام علیه السلام به سراغ عجایب کائنات و شگفتی های آفرینش، به ویژه

ص: ۳۵۳

۱ - ۱). سند خطبه: «زمخشری» از دانشمندان قرن ششم، بخش مهمی از این خطبه را در کتاب «ربیع الابرار» خود نقل کرده است. او در این کتاب، بسیاری از کلمات و سخنان آن حضرت را با تفاوت هایی روایت می کند؛ به گونه ای که معلوم می شود از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته؛ هر چند بعد از «سید رضی» می زیسته است او به قدری نسبت به شیعه بدبین بود که بسیار بعید بود کتب شیعه را منبع تحقیقی خود قرار دهد. «ابن اثیر» نیز در کتاب «نهایه» واژه های پیچیده این خطبه را تفسیر کرده و مجموعه تعبیراتش نشان می دهد که آن را از منبع دیگری گرفته است؛ زیرا واژه هایی را ذکر نموده که مطابق نقل سید رضی در این خطبه نیست. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۰۰).

پرنندگان می رود و از این طریق بر وجود خداوند متعال و لزوم ایمان راسخ به او استدلال می کند.

در بخش دوم، از میان تمام پرنندگان، انگشت روی آفرینش طاووس و شگفتی های خلقت او می گذارد و به نکات بسیار زیبا و دقیقی در مورد این پرنده عجیب اشاره می فرماید و در عین حال، بعضی از خرافات و توهمات بی اساس را که در مورد آن در میان مردم وجود دارد، ردّ می کند و در پایان این بخش به این نکته اشاره می کند: جایی که عقل ها از وصف مخلوقات او ناتوان است، چگونه می توان آن خالق بزرگ را وصف کرد؟ در بخش سوم از شگفتی های آفرینش جانداران بسیار کوچک مانند مورچه پرده بر می دارد و عجایب خلقت آن ها را به صورت دلیل دیگری بر توحید خداوند متعال بر می شمرد.

در چهارمین و آخرین بخش، به ذکر قسمتی از اوصاف بهشت می پردازد؛ آن گونه که شنونده را مشتاق آن می سازد؛ به این ترتیب، مبدأ و معاد را به هم پیوند می دهد و مجموعه کاملی را در بحث عقاید بیان می فرماید.

ص: ۳۵۴

ابتدعهم خلقا عجيبا من حيوان و موات، و ساكن و ذى حركات؛ و أقام من شواهد البيّنات على لطيف صنعته، و عظيم قدرته، ما انقادت له العقول معترفه به، و مسلّمه له، و نعقت فى أسمعنا دلائله على وحدانيّته، و ما ذرأ من مختلف صور الأطيّار الّتى أسكنها أخاذيد الأرض، و خروق فجاجها و رواسى أعلامها، من ذات أجنحه مختلفه، و هيئات متباينه، مصرّفه فى زمام التّسخير، و مرففه بأجنحتها فى مخارق الجوّ المنفسح، و الفضاء المنفرج. كوّنها بعد إذ لم تكن فى عجائب صور ظاهره، و ركبها فى حقائق مفاصل محتجبه، و منع بعضها بعباله خلقه أن يسمو فى الهواء خفوفاً، و جعله يدفّ دفيفاً و نسقها على اختلافها فى الأصايغ بلطيف قدرته، و دقيق صنعته. فمنها مغموس فى قالب لون لا يشوبه غير لون ما غمس فيه؛ و منها مغموس فى لون صبغ قد طوّق بخلاف ما صبغ به.

:

خداوند، آفریدگانی شگفت انگیز از حیوان و جماد، ساکن و متحرک، ابداع کرد و نمونه هایی از شواهد آشکار بر صنعت دقیق و قدرت عظیمش را اقامه کرد؛ آن گونه که عقل ها مطیع و معترف و تسلیم او شدند و دلایل یگانگی او در گوش های ما طنین انداز شد و اشکال گوناگونی از پرندگان را آفرید؛ پرندگانى که آن ها را در شکاف های زمین و

بریدگی درّه ها و قلّه کوه ها مسکن داد؛ پرندگان که دارای بال های مختلف و شکل های گوناگون اند؛ آن ها که زمامشان در دست پروردگار است و در مسیری که تعیین فرموده در حرکتند و به وسیله بال های خویش در فراخنای هوای گسترده و در فضای پهناور به پرواز در می آیند.

خدا آن ها را با اشکال شگفت آوری از نظر صورت ظاهر پدید آورد و پیکرشان را با استخوان های به هم پیوسته که پوشیده (از گوشت) شده ترکیب نمود؛ بعضی را به سبب سنگینی جسمشان از این که به آسانی در هوا پرواز کنند بازداشت و چنان قرار داد که بتوانند (در نزدیکی زمین) بال و پر بزنند (ولی به سبک و زنان اجازه داد در اوج آسمان به پرواز در آیند) با قدرت دقیق و آفرینش لطیف خویش، پرندگان را به رنگ های گوناگونی رنگ آمیزی کرد. بعضی تنها یک رنگ دارند بی آن که رنگ دیگری با آن مخلوط باشد و بعضی آن ها تمام بدنشان یک رنگ دارد؛ جز طوقی که رنگ دیگر بر دور گردنشان است.

شرح و تفسیر: آفرینش انواع پرندگان

آفرینش انواع پرندگان

مهم ترین اصول اعتقادی ما معرفه الله است که بخش عظیمی از قرآن مجید را تشکیل می دهد هدف نهایی این خطبه نیز همین است. به طور مسلم اگر پایه های معرفت و عشق به خدا محکم شود، اعمال و رفتار انسان اصلاح می شود.

امام علیه السلام در این خطبه، شگفتی های آفرینش را که از وجود خدا، علم و قدرت بی پایان او حکایت می کند، بیان می فرماید؛ به ویژه دست ما را می گیرد و در جهان پرندگان به پرواز در می آورد و بخش مهمی از عجایب خلقت آن ها را بازگو می کند؛ سپس ما را به دنیای شگفت انگیز طاووس می برد و با چنان فصاحت و بلاغتی شگفتی های آن را بیان می کند که عقل، حیران می ماند ولی اختیار، زبان را به حمد و تسبیح خالق این موجودات به گردش در می آورد.

نخست می فرماید: «خداوند، آفریدگانی شگفت انگیز از حیوان و جماد، ساکن و متحرک، ابداع کرد» (ابتدعهم خلقا عجیبا من حیوان و موات، و ساکن و ذی حرکات).

منظور از موات، جمادات است؛ همچون زمین و آسمان، ستاره ها و ماه و خورشید که بعضی ساکن اند و بعضی حرکت دار. (هر چند از یک نگاه همه دارای حرکتند).

منظور از ابداع، آفرینش بدون سابقه است و این موضوع بسیار مهمی است؛ زیرا تمام صنعتگران و نقّاشان آن چه را می سازند و یا به تصویر می کشند، تقلیدی است از جهان خلقت؛ به طور واضح و ساده یا پیچیده و مرکب. تنها خدا است که آفرینش او بی سابقه است؛ آن هم آفرینشی با این تنوع و تکثر عجیب.

سپس به شرح این سخن پرداخته، می فرماید: «نمونه هایی از شواهد آشکار بر صنعت دقیق و قدرت عظیمش را اقامه کرد؛ آن گونه که عقل ها مطیع و معترف و تسلیم او گشتند و دلایل یگانگی او در گوش های ما طنین انداز شد» (و أقام من شواهد البینات علی لطیف صنعته، و عظیم قدرته، ما انقادت له العقول معترفه به، و مسلّمه له، و نعقت (1) فی أسمعنا دلائله علی وحدائته).

به راستی اگر انسان، کمی با علوم طبیعی آشنا باشد و با دقت به بررسی شگفتی های موجودات این جهان بپردازد، بی اختیار زبانش به مدح و ستایش پروردگار گشوده می شود و همان گونه که مولای متقیان علیه السّلام فرمود، به عظمت خدا اعتراف می کند و در برابر او تسلیم می شود.

به دنبال این سخن، امام علیه السّلام ذره بین اندیشه را بر بخش خاصی از شگفتی های جهان - که پر از اسرار و لطایف است - می اندازد و از جهان پرندگان سخن می گوید و تنوع عجیب آن ها را شرح می دهد و می فرماید: «و اشکال گوناگونی از پرندگان را آفرید؛ پرندگان گانی که

ص: ۳۵۷

۱- ۱) «نعقت» از ماده «نعت» (بر وزن برق) در اصل به معنای صدای کلاغ است؛ سپس به صداهایی که برای حرکت حیوانات و امر و نهی آن ها گفته می شود، اطلاق شده است.

آن‌ها را در شکاف‌های زمین و بریدگی درّه‌ها و قلّه‌کوه‌ها مسکن داد» (و ما ذرأ (۱) من مختلف صور الأطيوار التي أسكنها أخاديد (۲) الأرض، و خروق (۳) فجاجها (۴) و رواسی (۵) أعلامها (۶) . (۷) .

این نخستین تنوع آفرینش پرندگان است از نظر محل زندگی، بعضی از آن‌ها مانند بوم و مرغ سنگخوار به شکاف‌های زمین پناه می‌برند و به هنگام تاریکی بیرون می‌آیند و بعضی در حاشیه دره‌ها زندگی می‌کنند؛ مانند کبک‌ها و بعضی دیگر در بلندای کوه‌ها مسکن دارند، مانند شاهین و عقاب و خداوند به هر یک به مقتضای محیط زندگی اش ابزار و امکانات لازم را بخشیده است.

البته آن‌چه را امام علیه السلام در بخش‌های سه‌گانه مذکور بیان فرمود، تنها برخی پرندگان را برای نمونه ذکر کرده است؛ پرندگان دریایی، پرندگان ماهی‌خوار، پرندگان خانگی و اهلی، پرندگانی که تنها در جنگل‌ها و بیشه‌ها زندگی می‌کنند، پرندگانی که تنها در کوه‌ها

ص: ۳۵۸

۱- ۱) «ذرأ» از ماده «ذرأ» (بر وزن زرع) به معنای آفرینش و ایجاد و اظهار است.

۲- ۲) «اخادید» جمع «اخدود» (بر وزن خشنود) به معنای شکاف وسیع و عمیق و گسترده در زمین است و به گودال‌ها و خندق‌های بزرگ دره‌ها نیز اطلاق می‌شود.

۳- ۳) «خروق» جمع «خرق» (بر وزن زرع) به معنای بیابان‌های وسیع و گسترده است و به معنای شکاف نیز بیان شده است.

۴- ۴) «فجاجها» جمع «فج» (بر وزن حج) به معنای جاژه وسیع است و در اصل به معنای دره‌های وسیعی است که در میان کوه‌ها وجود دارد و مسیر عبور کاروان‌ها بوده است.

۵- ۵) «رواسی» جمع «راسیه» در اصل به معنای ثابت و پا برجاست؛ سپس به معنای کوه‌ها سخت و پا برجاست.

۶- ۶) «اعلام» جمع «علم» (بر وزن قلم) در اصل به معنای علامتی است که از چیزی خبر می‌دهد و به کوه‌ها و قلّه‌های آن‌ها اطلاق شده است.

۷- ۷) درباره اعراب «ما ذرأ...»، بعضی احتمال داده‌اند که عطف بر «ما انقادت» باشد و گاه احتمال داده‌اند، عطف بر ضمیر «دلأله» و یا خود «دلأله» باشد. این احتمال نیز بعید به نظر نمی‌رسد که مبتدایی باشد با خبر محذوف و مفهوم آن چنین است: «و ما ذرأ...» من آثار صنع و عظمت.

می توانند زنده بمانند و مانند آن ها که هر یک، شگفتی هایی دارند که عقل اندیشمندان را حیران می سازد. آن چه در جمله های پیشین ذکر شد، تقسیمی بود که امام علیه السلام برای آن ها از نظر محل سکونت بیان فرمود، سپس امام علیه السلام اشاره به تقسیم دیگری- از نظر چگونگی بال ها و طرز پرواز آنان- کرده، می فرماید: «آن ها دارای بال های مختلف و شکل های گوناگون اند؛ آن ها که زمامشان در دست پروردگار است و در مسیری که تعیین فرموده در حرکتند و به وسیله بال های خویش در دل فراخنای هوای گسترده و در فضای پهناور به پرواز در می آیند» (من ذات أجنحه مختلفه، و هیئات متباینه، مصرفه (۱) فی زمام التسخیر، و مرففه (۲) بأجنحتها فی مخارق (۳) الجوّ المنفسح (۴)، و الفضاء المنفرج).

این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیات متعدد از جمله در سوره نحل به آن اشاره فرموده: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ آیا آن ها به پرندگانی که بر بلندای آسمان ها نگه داشته شده اند نظر نمیکنند؟ هیچ کس جز خدا آن ها را نگاه نمی دارد. در این امر نشانه هایی از عظمت و قدرت خداست، برای کسانی که ایمان می آورند». (۵)

امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ تقسیم سوّم و چهارمی برای پرندگان می رود و آن ها را به پرندگان دارای اشکال مختلف شگفت آور و سپس پرندگان سنگین وزن که

ص: ۳۵۹

-
- ۱- ۱) «مصرفه» از ماده «صرف» (بر وزن حرف) به معنای تغییر دادن است و «مصرفه» به معنای انواع اشکال متنوع می آید.
 - ۲- ۲) «مرفوفه» از ماده «ررفه» به معنای بال و پر زدن است و «مرفوفه» به معنای پارچه های زیبا و رنگارنگ نیز ذکر شده است و در خطبه مزبور به همان معنای اوّل است.
 - ۳- ۳) «مخارق» جمع «مخرق» (بر وزن مشرب) به معنای قلات و بیابان گسترده است.
 - ۴- ۴) «منفسح» به معنای گسترده از ماده «فسح» (بر وزن مسلح) به معنای گستردن نقل شده است.
 - ۵- ۵) نحل، آیه ۷۹.

قدرت بر پرواز ندارند و یا به زحمت و نزدیک سطح زمین پرواز می کنند و پرندگان سبک جثه ای که بر بلندای آسمان ها به سرعت در گردشند، می فرماید: «خداوند آن ها را با اشکال شگفت آوری از نظر صورت ظاهر پدید آورد و پیکرشان را با استخوان های به هم پیوسته که پوشیده (از گوشت) شده ترکیب نمود؛ بعضی را به سبب سنگینی جسمشان از این که به آسانی در هوا پرواز کنند بازداشت و چنان قرارداد که بتوانند (در نزدیکی زمین) بال و پر بزنند (ولی به سبک وزنان اجازه داد در اوج آسمان به پرواز در آیند)» (کونها بعد إذ لم تکن فی عجائب صور ظاهره، و رکبها فی حقائق (۱) مفاصل محتجبه، و منع بعضها بعباله (۲) خلقه أن یسمو فی الهواء خفوفاً، (۳) و جعله یدفّ دفیفاً (۴)).

آری، اشکال پرندگان به قدری مختلف است که انسان از تنوع آن حیران می شود:

بعضی آن چنان زیبایند که چشم از دیدن آن ها سیر نمی شود؛ بعضی چنان قیافه وحشتناکی دارند که غالب مردم از آن ها می ترسند؛ پاهای بعضی به قدری بلند است که گویا بدن آن ها روی دو ستون قرار گرفته (مانند شتر مرغ و لک لک) و پای بعضی به قدری کوتاه است که به زحمت دیده می شود (مانند کبک ها)؛ بعضی به قدری بزرگ اند که گاه بدن آن ها به دو متر می رسد و بعضی به اندازه ای کوچک اند که از چند سانتی متر تجاوز نمی کنند.

از نظر پرواز نیز بسیار مختلف اند: بعضی آن چنان سنگین اند که قدرت پرواز ندارند؛ به سرعت می دوند و بال و پر می زنند؛ بعضی مدتی با سرعت می دوند و سپس از زمین بر می خیزند و در ارتفاع پایین حرکت می کنند و برخاستن آن ها درست، شبیه پرواز

ص: ۳۶۰

۱-۱) «حقاق» جمع «حق» (بر وزن حبّ) به معنای محل پیوند دو استخوان مفصل است.

۲-۲) «عباله» به معنای درشتی، سنگینی است.

۳-۳) «خفوف» به معنای سرعت و سبکی است که غالباً لازم و ملزوم یکدیگرند.

۴-۴) «دفیفا» به معنای بال زدن است و از آن جا که پرندگان، نزدیک زمین بیش تر بال می زنند، گاهی این واژه به پرواز کردن در نزدیک زمین نیز گفته شده است.

هوایماهاست؛ بعضی دیگر به محض این که اراده کنند، یک مرتبه از زمین کنده می شوند و به پرواز در می آیند؛ با قدرت پاها خود را به هوا می پرانند، سپس از بال ها استفاده می کنند (مانند حرکت بال گردها)؛ بعضی ساعت ها و یا هفته ها در آسمان ها به راحتی حرکت می کنند، بی آن که احساس خستگی و ناتوانی کنند؛ مانند پرندگان مهاجر که گاه نیمی از کره زمین را سیر می کنند و هفته ها در آسمانند و مواد غذایی را به صورت چربی ها قبل از پرواز در بدن خود ذخیره می کنند. جالب این که بعضی پرندگان که بال های پهن و گسترده و جثه های سبک دارند، هنگامی که اوج گرفتند نیازی به بال زدن ندارند و بال های گسترده شان، آن ها را بر بلندای جو حفظ می کند و تنها شهرهایی که در دم آن ها قرار دارد سبب حرکت یا تغییر مسیر آن ها می شود! اما بعضی دیگر که بال های کوتاه تر و جثه های سنگین تری دارند باید همواره بال های خود را در طرف بالا و پایین حرکت دهند تا بتوانند پرواز کنند. هر قدر انسان در این تنوع ها فکر می کند به عظمت آفریدگار و علم و قدرت بی پایانش آشنا تر می شود!! در مرحله چهارم، امام علیه السلام به تنوع رنگ های گوناگون پرندگان که آن هم از عجایب آفرینش است اشاره کرده، می فرماید: «خداوند با قدرت لطیف و آفرینش قدرت خویش، پرندگان را به رنگ های گوناگونی رنگ آمیزی کرد: بعضی تنها یک رنگ دارند بی آن که رنگ دیگری با آن مخلوط باشد و بعضی آن ها تمام بدنشان یک رنگ دارد؛ جز طوقی که به رنگ دیگر بر دور گردنشان» (و نسقها (۱) علی اختلافها فی الأصباغ (۲) بلطیف قدرته، و دقیق صنعته. فمنها مغموس (۳) فی قالب (۴) لون لا یشوبه غیر لون ما

ص: ۳۶۱

-
- ۱-۱) «نسقها» از ماده «نسق» (بر وزن مشق) به معنای منظم ساختن خواه در مورد صفوف باشد یا عبارات و کلمات و یا غیر آن.
- ۲-۲) «أصباغ» جمع «أصباغ» و «اصباغ» جمع «صبغ» (بر وزن فعل) به معنای رنگ است.
- ۳-۳) «مغموس» از ماده «غمس» (بر وزن لمس) در اصل به معنای فرو رفتن چیزی در آب است؛ سپس به معنای غایب و پنهان شدن نیز گفته شده است و در جمله مزبور امام علیه السلام یک رنگ بودن گروهی از پرندگان را تشبیه کرده است که گویی آن را در خم رنگریزی فرو کرده و بیرون آورده اند.
- ۴-۴) «قالب» (بر وزن حالت) همان چیزی است که در فارسی، «قالب» (بر وزن فاعل) گفته می شود و به معنای ظروفی است که فلزات گداخته یا اشیای دیگر را در آن می ریزند و به شکل مطلوب در می آورند.

غمس فیه؛ و منها مغموس فی لون صبغ قد طوّق بخلاف ما صبغ به).

تنوع رنگ های پرندگان نیز از عجایب است. در زمان ما در بعضی از مناطق، باغی به نام باغ پرندگان درست کرده اند و انواع پرندگان را در آن جمع آوری کرده و در شرایطی شبیه شرایط طبیعی زندگی می کنند. تنها ویژگی آن این است که تور بسیار بزرگ و بلندی بر دور باغ کشیده اند که پرندگان از آن جا به جای دیگر نروند. هرگاه کسی در آن باغ قدم نهد و رنگ های مختلف پرندگان را با چشم خود ببیند، از تنوع و زیبایی های خیره کننده آن در شگفتی فرو می رود؛ گویی نقاشی نشسته و همه روزه یک به یک آن ها را با دقت رنگ آمیزی می کند. ممکن نیست، بیننده آن بی اختیار زبان به حمد و تسبیح پروردگار نگشاید.

وانگهی پرندگانی که در چنین باغ هایی گردآوری می شوند اندکی از انواع پرندگان جهان طبیعت اند. در درون دره ها در اعماق جنگل ها پرندگانی به رنگ های مختلف وجود دارد که چشم انسانی به آن ها نیفتاده!

نکته: دنیای عجیب پرندگان

دنیای عجیب پرندگان

گاه دیدن یک پرنده زیبا و ظرافت و دقتی که در ساختمان بال و پر و تمام وجود او به کار رفته، انسان را با آفریننده آن آشنا و غرق در افکار توحیدی می کند حال اگر در جهان پرندگان سیر طولانی تری کنیم، سیری که به یقین سال ها طول می کشد و طرز زندگی، رنگ ها، دقت ها، ظرافت ها و تنوع فوق العاده ای را که در آن ها به کار رفته، مشاهده کنیم

ص: ۳۶۲

چه رخ خواهد داد؟! دانشمندان، کتب بسیاری درباره رازهای نهفته در وجود پرندگان و انواع و اقسام آن ها، اعم از پرندگان خشکی و دریایی، پرندگان مهاجر و غیر مهاجر نوشته اند که حتی شرح گوشه ای از آن ها از حوصله این کتاب، خارج است؛ ولی مناسب است به گوشه هایی کوتاه و پر معنا در این جا اشاره کنیم:

دانشمندان می گویند:

۱- حدود چهارده هزار نوع پرنده در کره زمین وجود دارد و تفاوت های میان آن ها سبب شده که دانشمندان، آن ها را به گروه های مختلف تقسیم کنند. البته هر نوع، هزاران هزار مصداق خارجی دارد. مسلماً در درون جنگل ها و اعماق دره های صعب العبور، انواع زیادی از پرندگان یافت می شود که هرگز انسان ها به آن ها دست نیافته اند.

۲- بعضی از پرندگان (مانند شترمرغ به قدری بزرگ اند که ممکن است بیش از یک صد کیلو گرم وزن داشته باشند و با پاهای بلند خود می توانند با سرعتی معادل ۹۵ کیلومتر در ساعت بدونند! در مقابل بعضی به قدری کوچک اند که وزن آن ها از چند گرم تجاوز نمی کند؛ ولی عجب آن که ممکن است سرعت پرواز آن ها کمتر از سرعت دویدن شترمرغ نباشد! ۳- هر یک از پرندگان، آفرینشی کاملاً متناسب با محیط و وضع معیشت خود دارند:

مرغ ماهی خوار، منقاری بلند و تیز دارد که به راحتی ماهی ها را صید می کند؛ پرنده ای به نام «سرخ قبا» منقار کوتاه و مخروطی دارد که می تواند دانه های نباتی را بشکند و استفاده کند؛ مرغ «زمزمه گر» منقاری باریک و تیز دارد که شیره گل ها را می مکد؛ مرغان شکاری پنجه ها و منقارهای قوی و بزنده ای دارند که شکارشان را با آن می گیرند و پاره می کنند؛ منقار پلیکان مانند یک سبد است که ماهی زیادی را برای طعمه در خود جای می دهد.

۴- هیچ پرنده ای دندان ندارد و دانه ها را در سنگدان خود آسیاب کرده، آماده جذب می کند!

ص: ۳۶۳

۵- بدن پرندگان بسیار سبک و آماده پرواز است در جای جای داخل بدن آن‌ها حباب‌های هوا وجود دارد و استخوان‌های شان توخالی است و همه این‌ها به پرواز آن‌ها کمک می‌کند! ۶- پرندگان معمولاً تخم می‌گذارند و چند روزی روی آن می‌خوابند تا به جوجه تبدیل شود؛ گاه تنها جنس ماده بر روی آن می‌خوابد و گاه نر و ماده به نوبت روی آن می‌خوابند و گاه جنس نر، پرنده ماده را در درون لانه زندانی می‌کند و اجازه خروج به او نمی‌دهد (مانند مرغ شاخ منقار) فقط سوراخی در دهانه لانه می‌گذارد که روزها برای او غذا بیاورد و در اختیار او بگذارد.

۷- پرندگان آبی یعنی آن‌ها که روی آب‌ها و اطراف دریاها زندگی می‌کنند، برنامه عجیب تری دارند؛ گاه با دستگاهی که همانند رادار است طعمه خود را زیر آب نشانه‌گیری می‌کنند و با یک شیرجه به عمق آب فرو می‌روند و آن را گرفته، و از طرف دیگر سر بر می‌آورند؛ بدن‌های آن‌ها چنان چرب است که هرگز آب در آن نفوذ نمی‌کند.

۸- رنگ‌های پرندگان از عجایب آفرینش است؛ گاه چنان رنگ آمیزی زیبا و شفاف و دل‌انگیزی دارند که انسان خیال می‌کند الآن از زیر دست نقاش چیره دستی خارج شده است (و این از بدیع‌ترین چهره‌های آفرینش است که امام علیه السلام در خطبه مزبور روی آن تکیه خاصی دارد) و انسان تا نبیند نمی‌تواند به اهمیت آن واقف شود.

۹- لانه‌های پرندگان نیز بسیار متنوع و عجیب است با این‌که آن‌ها دست ندارند، ولی با ظرافت خاصی لانه خود را می‌سازند. یکی از پرندگان به نام «پرنده خیاط» برگ‌های بزرگ درختان را به هم می‌دوزد و از آن لانه درست می‌کند. منقار تیزش به منزله سوزن است و الیاف باریک گیاهان را به صورت نخ مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد! ۱۰- پرندگان شکارچی پاهای قوی و بال‌های نیرومندی دارند؛ مانند عقاب‌ها و بازها و لاشخورها و کرکس‌ها. چشم آن‌ها بسیار قوی و تیزبین است و از مکانی دور در آسمان، حتی موجودات کوچک را روی زمین می‌بینند. بعضی از آن‌ها به قدری قوی‌اند که نقل

شده می توانند یک برّه را از زمین برداشته، با خود ببرند.

۱۱- پرندهگان مهاجر عالم عجیب و شگفت انگیزتری دارند. گاه از خط استوا به مناطق قطبی و بالعکس حرکت می کنند و بیش از ده هزار کیلومتر راه را طی می کنند؛ بی آن که راه را گم کنند، شب ها و روزها پرواز می کنند! قبل از مهاجرت، دسته جمعی با یک الهام درونی به تغذیه فراوان می پردازند و بدن خود را از چربی انباشته می کنند که در طول مسافرت از آن استفاده کنند! ۱۲- مقاومت پرندهگان در مقابل سرما و گرما بسیار زیاد است. در زمستان که ما انسان ها کنار بخاری جمع می شویم، آن ها در سرمای چندین درجه زیر صفر زنده می مانند! حرارت بدن آن ها از بدن انسان بیش تر است و به ۴۵ درجه بالای صفر می رسد! و شاید همین حرارت است که به آن ها در مقابل سرما مقاومت می دهد. (۱)

۱۳- خدمات پرندهگان به انسان، بسیار زیاد است: خوراک بسیاری از آن ها حشرات است؛ پرندهگان شکاری، افزایش نسل پرندهگان دیگر را مهار می کنند؛ پرندهگان مردارخوار، سطح دریاها و خشکی ها را پاکسازی می کنند؛ بسیاری از آن ها در زدودن آفات، نقش مهمی دارند و علاوه بر این ها پرندهگان برای ما غذای مهمی به شمار می روند.

۱۴- در پایان این بحث، قلم را به دست شارح خوش ذوق شرح «فی ظلال نهج البلاغه» می سپاریم. او از کتاب «روبرت لمن» به نام «همه چیز درباره پرندهگان» ترجمه «دکتر مصطفی بدران» چنین نقل می کند: «بعضی حدس می زنند که در تمام روی زمین، حدود صد میلیارد پرنده وجود دارد (در انواع مختلف) و بزرگ تر از همه شترمرغ است که قامت آن به ۲/۵ متر می رسد... و کوچک ترین آن ها «طنان» است که طول آن فقط پنج سانتی متر است و با سرعت عجیبی پرواز می کند و در یک ثانیه، پنجاه تا دویست بار پر می زند و سرعت حرکت او در ساعت تا ۹۰ کیلومتر می رسد و می تواند طرف جلو و عقب و یا بالا و پایین حرکت کند و حتی می تواند مدتی طولانی در یک نقطه از هوا توقف کند!

ص: ۳۶۵

بعضی از پرندگان یک گام آن‌ها از شش متر بیش تر است.

بعضی از پرندگان تا شش هزار متر در هوا بالا می‌روند و بعضی تا ۱۸ متری عمق آب پیش می‌روند» (۱).

کوتاه سخن؛ همان گونه که مولا علی علیه السلام در این بخش از خطبه بیان فرمود، هرگاه انسان در این عجایب خلقت بیندیشد، بی‌اختیار سر تعظیم به درگاه پروردگار فرود می‌آورد و در برابر لطف صنعت و عظمت قدرت او تسلیم می‌شود.

ص: ۳۶۶

۱-۱) فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۶۷.

و من أعجبها خلقا الطاووس الذي أقامه في أحكم تعديل، و نضد ألوانه في أحسن تنضيد، بجناح أشرح قصبه، و ذنب أطال مسحبه.

إذا درج إلى الأثنى نشره من طيه، و سما به مطلاً على رأسه كأنه قلع دارى عنجه نوتيه.

يختال بألوانه، و يمس بزيفانه. يفضى كإفضاء الديكه، و يؤر بملاقحه أر الفحول المغتلمه للضراب. أحيلك من ذلك على معاينه، لا كمن يحيل على ضعيف إسناده. و لو كان كزعم من يزعم أنه يلقح بدمعه تسفحها مدامعه، فتقف في ضفتي جفونه، و أن أنثاه تطعم ذلك، ثم تبيض لا من لقاح فحل سوى الدمع المنبجس، لما كان ذلك بأعجب من مطاعمه الغراب.

یکی از عجیب ترین آن ها (پرنده گان) از نظر آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در موزون ترین شکل آفرید و با رنگ های مختلف به بهترین صورت رنگ آمیزی نمود؛ با بال و پرهایی که شهرهای آن بر روی یکدیگر قرار گرفته و به هم آمیخته و دمی که دامنه آن را گسترده و بر زمین می کشد. هنگامی که طاووس به سوی جفت خود حرکت می کند، دم خود را می گشاید و همچون چتری (بسیار زیبا) بر سر خود سایبان می سازد؛ گویی بادبان کشتی است که از سرزمین «دارین» مشک با خود آورده و ناخدا آن را برافراشته است. (در

این حال) او با این همه رنگ های زیبا غرق در غرور می شود و با حرکات متکبرانه به خود می نازد؛ همچون خروس با جفت خود می آمیزد و همانند حیوانات نر که از طغیان شهوت به هیجان آمده اند با او در آمیخته باردارش می کند.

برای اثبات آن به مشاهده حسی حواله می کنم؛ نه همچون کسی که به دلیل ضعیف ذهنی حواله می کند و آن گونه که بعضی پنداشته اند، طاووس به وسیله اشکی که از چشم خود فرو می ریزد جنس ماده را باردار می کند به این صورت که قطره اشک در دو طرف پلک های جنس نر حلقه می زند و ماده او آن را می نوشد سپس تخم می گذارد، بی آن که با نر آمیزش کرده باشد، جز همان قطره اشکی که از چشمش بیرون پریده است، (این افسانه بی اساسی است و) عجیب تر از افسانه تولید مثل کلاغ نیست.

شرح و تفسیر: عجیب ترین پرنده جهان

عجیب ترین پرنده جهان

به دنبال بخش پیشین این خطبه که در آن سخن از شگفتی های جهان پرندگان به میان آمده بود، امام علیه السلام در این بخش از خطبه، روی یکی از زیباترین و شگفت انگیزترین پرندگان دنیا یعنی «طاووس» انگشت می گذارد؛ همان پرنده ای که در زیبایی و جمال، ضرب المثل است تا آن جا که از پرهای زیبایش برای نشانه گزاری در قرآن ها و ساختن جارو برای غبار روبی از مکان های بسیار مقدّس استفاده می شود. امام علیه السلام به چند قسمت از ویژگی های این پرنده اشاره می فرماید؛ نخست می فرماید: «یکی از عجیب ترین آن ها (پرندگان) از نظر آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در موزون ترین شکل آفرید و با رنگ های مختلف به بهترین صورت رنگ آمیزی نمود؛ با بال و پرهایی که شهرهای آن بر روی یکدیگر قرار گرفته و به هم آمیخته و دمی که دامنه آن را گسترده و بر زمین می کشد» (و من أعجبها خلقا الطّاووس الّذی أقامه فی أحکم تعدیل، و

نَضْد (۱) ألوانه فی أحسن تنضید، بجناح أشرح (۲) قصبه (۳)، و ذنب أطلال مسحبه (۴) .

نخستین چیزی که در طاووس جلب توجه می کند، رنگ آمیزی عجیب بال ها و دامنه دار بودن قسمت دم اوست که به هنگام راه رفتن بر زمین کشیده می شود و همچون عروسی زیبا که لباس مخصوص شب زفاف را پوشیده، خودنمایی می کند.

رنگ آمیزی بال و پر طاووس را با هیچ بیانی نمی توان وصف کرد؛ جز این که انسان آن را ببیند و با چشم مشاهده کند و لذت برد و به آفریننده اش آفرین گوید.

یکی از نکته های قابل توجه و دقیق در جهان حیوانات این است که جنس نر برای جلب توجه جنس ماده از عوامل مختلفی استفاده می کند؛ گاه از صدای زیبا و گاه از حرکات موزون و گاه از جلوه های دیگر. امام علیه السلام در ادامه این سخن به این نکته باریک اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که طاووس به سوی جفت خود حرکت می کند، دم خود را می گشاید و همچون چتری (بسیار زیبا) بر سر خود سایبان می سازد» (إذا درج (۵) إلى الأنتی نشره من طیّه (۶)، و سما به مطلاً (۷) علی رأسه).

ص: ۳۶۹

۱- ۱) «نضد» از ماده «تنضید» به معنای ترکیب اشیایی با یکدیگر و تنظیم آنهاست.

۲- ۲) «أشرح» از ماده «اشراج» به معنای آمیختن اشیایی با یکدیگر یا داخل کردن طناب ها و ریسمان های یک کیسه، یا یک صندوق در یکدیگر آن را محکم بستن است.

۳- ۳) «قصب» به معنای «نی» و ساقه های تو خالی گیاهان و مانند آن است.

۴- ۴) «مسحب» از ماده «سحب» (بر وزن سهو) به معنای کشیدن یا کشیدن بر روی زمین است و «مسحب» در این جا معنای مصدری، یا اسم مصدری دارد.

۵- ۵) «درج» از ماده «درج» (بر وزن خرج) به معنای راه افتادن به سوی مقصد و یا از پله بالا رفتن است و در خطبه یاد شده، معنای اول را دارد؛ به حرکت آهسته کودک نیز اطلاق می شود.

۶- ۶) «طی» به معنای تا کردن و پیچیدن است. «من طیّه» در خطبه مزبور به معنای «بعد طیّه» است. اشاره به این که طاووس، بال های خود را که پیچیده است از هم باز می کند.

۷- ۷) «مطلّ» از ماده «طلّ» (بر وزن حلّ) به معنای مشرف شده و از بالا نگرستن است و در این جا به معنای اول است.

چتر زدن طاووس به راستی از زیبایی های جهان آفرینش است. به راستی چگونه می تواند این پره های زیبا را ناگهان به صورت چتری در آورد که نظم خاصی بر آن و بر تمام رنگ هایش حکمفرما باشد؟! سپس امام علیه السلام در مورد آن تشبیهی بیان کرده، می فرماید: «گویی بادبان کشتی است که از سرزمین «دارین» مشک با خود آورده و ناخدا آن را برافراشته است» (کأنه قلع (۱) دارئی (۲) عنجه (۳) نوتیه (۴)).

این تشبیه ممکن است از این نظر باشد که به هنگام حرکت بادبان را به سوی مقصد می گشایند و در ضمن، زیبایی خاصی به کشتی می دهد. طاووس نیز به هنگام حرکت برای جفت گیری، چتر خود را می گشاید تا با زیبایی هایش جلب توجه جفت خود کند و به مقصودش نایل گردد.

و در ادامه سخن می افزاید: «(در این حال) او با این همه رنگ های زیبا غرق در غرور می شود و با حرکات متکبرانه به خود می نازد؛ همچون خروس با جفت خود می آمیزد و همانند حیوانات نر که از طغیان شهوت به هیجان آمده اند با او در آمیخته باردارش می کند» (یختال (۵) بألوانه، و یمیس (۶) بزیفانه (۷). یفضی (۸) کافضاء الدیکه، و

ص: ۳۷۰

-
- ۱-۱ «قلع» به بادبان کشتی گفته می شود.
 - ۲-۲ «دارئی» منسوب به «دارین» محلی در «بحرین» بوده که مرکز تجارت مشک محسوب می شده است و مفهوم جمله یاد شده این است که طاووس چتر خود را بر سرش بلند می کند؛ گویی بادبان کشتی است که از سرزمین دارین، مشک با خود آورده است.
 - ۳-۳ «عنجه» از ماده «عنج» (بر وزن رنج) به معنای کشیدن و بستن است.
 - ۴-۴ «نوتی» به معنای ناخدا و کشتی بان است و در اصل از ماده «نوت» (بر وزن فوت) به معنای این طرف و آن طرف حرکت کردن است و اطلاق این واژه بر ناخدا به سبب آن است که کشتی را به هر طرف که بخواهد متمایل می سازد.
 - ۵-۵ «یختال» از ماده «اختیال» به معنای تکبر و غرور است که معمولاً از خیال و پندار برتری بر دیگران پیدا می شود.
 - ۶-۶ «یمیس» از ماده «میس» (بر وزن شیث) به معنای حرکت کردن متکبرانه است.
 - ۷-۷ «زیفان» به معنای راه رفتن متکبرانه است و تأکید است بر جمله (یمیس).
 - ۸-۸ «یفضی» از ماده «افضاء» کنایه از آمیزش جنسی است و در اصل به معنای توسعه دادن است (ریشه اصلی آن فضاست).

يُؤرّ (۱) بملاقحه (۲) أَرّ الفحول المغتلمه (۳) للضراب (۴) .

این سخن در واقع مقدمه ای است برای ابطال بعضی از خرافات که در مورد این پرنده در میان عوام موجود است (و چه بسیارند خرافاتی که عوام برای عجایب حیوانات ساخته اند!) لذا به دنبال آن چنین می فرماید: «من این موضوع را با چشم خود دیده ام و برای اثبات آن به مشاهده حسی حواله می کنم؛ نه همچون کسی که به دلیل ضعیف ذهنی حواله کند» (آری آن چه درباره تولید مثل طاووس گفتم با چشم خود دیده ام؛ امری است حسی نه خیالی و پنداری) (أحیلک من ذلک علی معاینه، لا کمن یحیل علی ضعیف إسناده) .

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «و آن گونه که بعضی پنداشته اند، طاووس به وسیله اشکی که از چشم خود فرو می ریزد جنس ماده را باردار می کند به این صورت که قطره اشک در دو طرف پلک های جنس نر حلقه می زند و ماده او آن را می نوشد سپس تخم می گذارد، بی آن که با نر آمیزش کرده باشد، جز همان قطره اشکی که از چشمش بیرون پریده است، (افسانه بی اساسی است) و این عجیب تر از افسانه تولید مثل کلاغ نیست» (و لو کان کزعم من یزعم أنه یلقح بدمعه تسفحها (۵) مدامعه (۶)، فتقف

ص: ۳۷۱

۱- ۹) «یؤرّ» از ماده «أرّ» (بر وزن شَرّ) به معنای آمیزش جنسی است.

۲- ۱۰) «ملاقح» جمع «ملحقه» به معنای آلت تناسلی است و در اصل از ماده لقاح به معنای باردار کردن گرفته شده است.

۳- ۱۱) «مغتلمه» از ماده «غلمه» (بر وزن لقمه) به معنای شدت شهوت جنسی گرفته شده است و «فحول مغتلمه» به معنای حیوانات نری است که از شدت شهوت به هیجان آمده اند.

۴- ۱۲) «ضراب» به معنای جفت گیری و آمیزش جنسی است.

۵- ۱۳) «تسفح» از ماده «سفح» (بر وزن محو) به معنای جریان خون یا اشک است و «سفاح» به معنای خون ریز می باشد.

۶- ۱۴) «مدامع» جمع «مدمع» (بر وزن منبر) به معنای مجرای اشک است و «دمع» به اشک گفته می شود.

فی ضفّتی (۱) جفونه (۲)، و أنّ اثناء تطعم ذلك، ثمّ تبيض لا من لقاح فحل سوى الدّمع المنبجس (۳)، لما كان ذلك بأعجب من مطاعمه (۴) الغراب .

اشاره به این که نباید از چنین خرافه ای درباره طاووس تعجب کرد؛ زیرا عجیب تر از آن را درباره کلاغ گفته اند. می گویند: کلاغ، آمیزش جنسی ندارد؛ بلکه به هنگامی که می خواهد جنس ماده را باردار کند منقار خود را در منقار او می نهد و کمی آبی که در چینه دان او هست به ماده منتقل می کند و او باردار می شود؛ در حالی که این سخن باطل است و بارها آمیزش جنسی کلاغ مشاهده شده است؛ هر چند سعی دارد دور از انظار انسان ها باشد و لذا آمیزش جنسی او که یک امر پنهانی است در زبان عربی ضرب المثل شده است و گفته اند: «أخفی من سفاد الغراب؛ پنهان تر از آمیزش جنسی کلاغ».

ممکن است سرچشمه این اشتباه آن باشد که بسیاری از پرندگان، قبل از آمیزش جنسی، منقار در منقار هم می نهند و این سبب اشتباه بعضی شده است. ممکن است شبیه آن در مورد اشک طاووس وجود داشته باشد که قبل از آمیزش جنسی، جنس ماده اشک جنس نر را می نوشد. (۵)

ص: ۳۷۲

۱-۱) «ضفه» به معنای ساحل دریا یا نهر است و در خطبه یاد شده پلک ها تشبیه به ساحل نهر شده است.

۲-۲) «جفون» جمع «جفن» (بر وزن جفت) به معنای پلک چشم است.

۳-۳) «منبجس» از ماده «انبجاس» از ریشه «بجس» (بر وزن نحس) به معنای بیرون ریختن آب به صورت خفیف و ملایم است.

۴-۴) «مطاعمه» از ماده «طعم» به معنای غذا خوردن با یکدیگر است و سپس به کار حیواناتی که منقارهای خود را در یکدیگر داخل می کنند، گفته شده است؛ گویا هر یک به دیگری غذا می دهد.

۵-۵) بنا بر آن چه ذکر شد، جواب قضیه شرطیه «و لو کان...» جمله «لما کان ذلك بأعجب...» می باشد.

ممکن است این سؤال پیش آید که امام علیه السّلام چه اصراری دارد که این موضوع خرافی را درباره طاووس یا کلاغ نقل کند، در حالی که اگر چنین می بود از شگفتی های خلقت محسوب می شد؟ پاسخ این است که اگر مردم برای اثبات عجایب خلقت به دنبال خرافات بروند، واقعیت ها نیز متزلزل می شود و نتیجه مطلوب از آن ها گرفته نمی شود.

سؤال دیگری که در این جا مطرح شده این است که در حجاز، طاووسی وجود نداشته است که امام علیه السّلام بارها لقاح جنس نر و ماده آن را دیده باشد و از آن سخن بگوید.

ابن ابی الحدید در پاسخ این سؤال (در شرح این خطبه) چنین می گوید: گر چه به حسب ظاهر در مدینه چنین پرونده ای وجود نداشت، ولی مولا- علی علیه السّلام این خطبه را در کوفه خوانده است که همه چیز از همه جا به آن جا آورده می شد؛ حتی هدایا و صفایای پادشاهان؛ بنابراین جای تعجب نیست که حضرت، طاووس و حرکات آن را با چشم مبارک خود دیده باشد.

(۱)

ص: ۳۷۳

تخال قصبه مدارى من فضّه، و ما أنبت عليها من عجيب داراته، و شموسه خالص العقیان، و فلذ الزّبرجد. فإن شبّهته بما أنبت الأرض قلت:

جنى جنى من زهره كلّ ربيع. و إن ضاهيته بالملابس فهو كموشىّ الحلل، أو كمونق عصب الیمن. و إن شاكلته بالحلیّ فهو كفصوص ذات ألوان، قد نطقت باللّجين المكلّل. یمشى مشى المرح المختال، و يتصفّح ذنبه و جناحیه، فیهقه ضاحكا لجمال سرباله، و أصابیح و شاحه؛ فإذا رمى ببصره إلى قوائمه زقا معولا بصوت یكاد یبین عن استغاثته، و یشهد بصادق توجّعه، لأنّ قوائمه حمش كقوائم الدّیکه الخلاسیّه. و قد نجمت من ظنوب ساقه صیصیه خفیّه.

:

(هرگاه به بال و پر طاووس بنگری) گمان می کنی که نی های وسط پرهای او همچون شانه هایی است که از نقره ساخته شده و آن چه بر آن از حلقه ها و هاله های عجیب خورشید مانند روئیده طلای ناب و قطعات زبرجد است! هرگاه بخواهی آن را به آن چه زمین (به هنگام بهار) می رویاند تشبیه کنی، می گویی دسته گلی است که از شکوفه های گل های بهاری چیده شده (و با نظم خاصی در کنار هم قرار گرفته است) و اگر بخواهی آن را به لباس ها (و پرده های رنگارنگ) تشبیه کنی، همچون حله های

زیبای پر نقش و نگار یا پرده های رنگارنگ یمنی است و اگر آن را با زیورها مقایسه کنی، همچون نگین های رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهرات، زینت یافته در تاجی قرار گرفته است.

او همچون کسی که به خود می بالد با عشو و ناز گام بر می دارد؛ گاه سر را بر می گرداند و به دم (زیبا) و دو بالش می نگرد؛ ناگهان از زیبایی فوق العاده ای که پر و بالش به او بخشیده و رنگ هایی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم درآمخته قهقهه سر می دهد؛ اما همین که (خم می شود و به) پاهای (زشت) خود نظر می افکند آن چنان (ناراحت می گردد که) صدای گریه او بلند می شود؛ فریادی که استغاثه جان کاهش از آن آشکار است و گواه صادق دردی است که در درون دارد! چه این که پاهایش همچون پاهای خروس خلاسی باریک (و تیره رنگ و زشت) است و در گوشه ای از ساق پایش ناخنی مخفی رویده شده.

شرح و تفسیر: ترسیم دقیق و بسیار ظریفی از بال و پر طاووس

ترسیم دقیق و بسیار ظریفی از بال و پر طاووس

در این بخش از خطبه امام علیه السلام در ادامه عجایب آفرینش طاووس به وصف بال و پرهای رنگین و شگفت انگیز او می پردازد و با فصاحت و بلاغت و تشبیهات بسیار زیبایی آن را شرح می دهد؛ می فرماید: «هر گاه به بال و پر طاووس بنگری (گمان می کنی که نی های وسط پرهای او همچون شانه هایی است که از نقره ساخته شده و آن چه بر آن از حلقه ها و هاله های عجیب خورشید مانند روئیده، طلای خالص و قطعات زبرجد است!)» (تخال قصبه (۱) مداری (۲) من فضّه، و ما أنبت علیها من عجیب داراته (۳)، و

ص: ۳۷۶

۱-۱) «قصب» به معنای نی های مخصوصی است که در لابه لای پرها قرار دارد.

۲-۲) «مداری» جمع «مدری» (بر وزن املا) به معنای شانه است.

۳-۳) «دارت» جمع «داره» به معنای حلقه یا هاله اطراف ماه است.

شموسه خالص العقیان (۱)، و فلذ (۲) الزبرجد (۳) .

آن ها که پر طاووس را دیده اند می دانند رنگ آمیزی آن فوق العاده زیباست و انواع رنگ ها به صورت شفاف در آن دیده می شود! ولی از میان رنگ هایش دو رنگ بیش تر جلب توجه می کند: رنگ زرد- که همچون طلای خالص می درخشد- و رنگ سبز که همانند قطعات زبرجد است. (همان سنگ گران قیمت سبز رنگی که در زینت آلات و تاج پادشاهان به کار می رفته است) و تکیه کردن امام علیه السلام روی این دو رنگ مخصوص که بر سایر رنگ های بال طاووس غلبه دارد و زیبایی فوق العاده ای به آن می بخشد به دلیل همین معناست و جالب این که تمام ریشه های زیبای پر او بر «نی» سفید رنگی روئیده که امام علیه السلام آن را به نقره تشبیه فرموده است.

سپس در توضیح بیش تر و بیان رساتر و گویاتر، بال های طاووس را گاه به گل های رنگارنگ و متنوع بهاری و گاه به لباس گران قیمت پر زرق و برق و زمانی به تاج هایی که آن را با انواع نگین ها می آراستند، تشبیه فرموده است؛ می فرماید: «هر گاه بخواهی آن را به آن چه زمین (به هنگام بهار) می رویاند تشبیه کنی، می گویی دسته گلی است که از شکوفه های گل های بهاری چیده شده (و با نظم خاصی در کنار هم قرار گرفته است)».

آری، اگر شخص با ذوقی گل های زیبای بهاری و شکوفه ها را به صورت زیبایی در کنار هم بچیند، شبیه بال و پر طاووس می شود (فإن شبهته بما أنبت الأرض قلت:

جنى (۴) جنى من زهره كل ربيع) .

به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه در بعضی از کشورها ده هزار نوع از شکوفه ها و گلها یافت می شود که هر یک زیبایی مخصوص به خود دارد. سپس امام علیه السلام به سراغ

ص: ۳۷۷

۱- ۱) «عقیان» به معنای طلا است.

۲- ۲) «فلذ» جمع «فلذه» (بر وزن بدعه) و به معنای قطعه است.

۳- ۳) «زبرجد» از سنگ های زینتی و گران قیمت است و رنگ های مختلفی دارد و از همه مشهورتر رنگ سبز آن است؛ لذا هر چیز سبز خوش رنگی را به «زبرجد» تشبیه می کنند.

۴- ۴) «جنى» به معنای چیده شده و نیز به معنای دسته گل ذکر شده است.

تشبیه دیگری می رود و در تعبیر زیبایی می فرماید: «هرگاه بخواهی آن را به لباس ها (و پرده های رنگارنگ) تشبیه کنی، همچون پارچه های زیبای پر نقش و نگار یا پرده های رنگارنگ یمنی است» (و این ضاهیته (۱) بالملا بس فهو كموشی (۲) الحلل، أو كمونق (۳) عصب الیمن) .

و سرانجام، در تشبیه سوم می فرماید: «و اگر آن را با زیورها مقایسه کنی، همچون نگین های رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهرات، زینت یافته در تاجی قرار گرفته است» (و این شاکلته بالحلّی فهو كفصوص (۴) ذات ألوان، قد نطقت باللجین (۵) المکّلل (۶) .

شاهان سابق تاج های پر نقش و نگار و مملوّ از جواهر داشتند، جواهرات را روی نواری نصب می کردند یا به وسیله نخ ها و سیم های باریکی به آن ها نظام می بخشیدند و تاج خود را با آن زینت می دادند.

نی هایی که در وسط بال های طاووس قرار دارد- همان گونه که در عبارت گذشته امام علیه السلام ذکر شد- کاملاً سفید و همچون نقره است و پرهایی که دو طرف آن روئیده است؛ گویی جواهراتی است که بر آن نصب شده.

در حقیقت، نقش و نگارهای زیبا و رنگارنگ، به طور معمول در یکی از این سه چیز است: دسته گل ها و لباس های رنگین و زینت آلات. امام علیه السلام برای مجسم ساختن زیبایی

ص: ۳۷۸

۱-۱) «ضاهیته» از ماده «مضاهاه» به معنای شباهت است.

۲-۲) «موشی» به معنای پر نقش و نگار است. از ماده «وشی» به معنای نقاشی کردن پارچه است و به معنای دروغ گفتن و سخن چینی نیز به کار رفته است.

۳-۳) «مونق» به معنای زیبا و شگفت انگیز از ماده «انق» (بر وزن رمق) به معنای زیبا شدن شده است.

۴-۴) «فصوص» جمع «فص» (بر وزن نص) به معنای نگین است.

۵-۵) «لجین» به معنای نقره است.

۶-۶) «مکّلل» به معنای تاجدار از ماده «اکلیل» به معنای تاج گرفته شده است و گاه بر چیزی که به جواهرات تزیین شده اطلاق شده است.

پره‌ای طاووس از هر سه تشبیه در نهایت توانایی بر فصاحت و بلاغت استفاده فرموده است.

امام علیه السّلام در ادامه این سخن به تشریح حال طاووس به هنگام راه رفتن و به خود نگریستن پرداخته و می‌فرماید: «او همچون کسی که به خود می‌بالد با عشوه و ناز گام بر می‌دارد؛ گاه سر را بر می‌گرداند و به دم (زیبا) و دو بالش می‌نگرد؛ ناگهان از زیبایی فوق‌العاده‌ای که پر و بالش به او بخشیده و رنگ‌هایی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم در آمیخته قهقهه سر می‌دهد؛ اما همین که (خم می‌شود و به) پاهای خود نظر می‌افکند آن چنان (ناراحت می‌شود که) با گریه فریاد می‌کشد فریادی که استغاثه جان‌کاهش از آن آشکار است و گواه صادق‌دردی است که در درون دارد! چه این که پاهایش همچون پاهای خروس خلاسی (۱) باریک (و تیره رنگ و زشت) است و در گوشه‌ای از ساق پایش ناخنی مخفی رویده شده» (یمشی مشی المرح (۲) المختال (۳)، و يتصفّح ذنبه و جناحیه، فیهقه ضاحکا لجمال سرباله (۴)، و أصابیح (۵) و شاحه (۶)؛ فإذا رمی ببصره إلی قوائمه زقا (۷) معولا (۸) بصوت یکاد یبین عن استغاثته، و یشهد

ص: ۳۷۹

-
- ۱-۱) «خلاسی» خروس دو رگه‌ای است که ترکیبی از خروس‌های هندی و فارسی است و رنگ آن تیره و در واقع، حد وسط سیاه و سفید است. از ماده «خلس» (بر وزن نفس) به معنای گندم‌گون و تیره رنگ ذکر شده است.
 - ۲-۲) «مرح» به معنای مست‌نعمت و قدرت است و از ماده «مرح» (بر وزن فرح) به معنای شدت خوشحالی گرفته شده است.
 - ۳-۳) «مختال» به معنای متکبر و خود برتر بین از ماده «خیال» گرفته شده است.
 - ۴-۴) «سربال» به گفته‌ی راغب در مفردات به معنای پیراهن است و گاهی به هر گونه لباس نیز گفته شده است.
 - ۵-۵) «اصابیح» همان گونه که گفته شد، جمع «اصباغ» و اصباغ جمع «صبغ» به معنای رنگ است.
 - ۶-۶) «وشاح» به معنای نوار پهن زیبایی است که بر دوش می‌افکنند و حمایت می‌کنند.
 - ۷-۷) «زقا» از ماده «زقو» (بر وزن ضعف) به معنای فریاد کشیدن است.
 - ۸-۸) «معول» به معنای کسی است که صدا را به گریه بلند می‌کند و از «عویل» گرفته شده است.

بصادق توجه، لأنّ قوائمه حمش (۱) كقوائم الدّيكه الخلاسيه. و قد نجمت (۲) من ظنبوب (۳) ساقه صيصيه (۴) خفيّه).

امام عليه السّلام در اين بيان زيبا به نکته لطيفي اشاره کرده که خداوند در کنار آن همه زيبايي هاي طاووس، نقطه ضعف و زشتي هايي هم در آن قرار داده است که اگر يک زمان مغرور شود و از سر غرور و خودنمايي قهقهه شادي سر دهد، هنگامي که چشمش به کاستي هائيش افتد ناله و فریاد درد آلودش بلند می شود. در حقيقت، اين نمونه ای است از جهان آفرينش که خداوند حکيم برای جلوگيري از غرور و طغيان ناشی از قدرت و قوّت، در کنار آن ضعف ها و کاستي هايي قرار داده تا آن غرور غفلت زا مهار شود و تعادل برقرار گردد.

به دنبال جوانی و شادابی پيري و ناتوانی و در کنار سلامت و تندرستی بيماری، به دنبال غنا، فقر و در کنار اقبال دنيا ادبار آن را قرار داده است.

آری، اين است يکی از فلسفه هاي بيماری ها و ناتوانی ها و گرفتاری ها و مشکلات.

ص: ۳۸۰

۱-۱) «حمش» جمع «احمش» به معنای شخص یا چیزی است که ساق او باریک باشد و گاه به معنی تیره رنگ نیز آمده است.

۲-۲) «نجمت» از ماده «نجم» (بر وزن حجم) به معنای رویدن و ظاهر شدن است.

۳-۳) «ظنبوب» به معنای انحراف و کجی به سمت جلو است.

۴-۴) «صيصه» به معنای خاری است که در پای مرغان می باشد و گاه به معنای شانه ای است که تار و پود پارچه را قبل از بافتن با آن مرتب می کنند.

و له فی موضع العرف قنزعه خضراء موشاه. و مخرج عنقه كالإبريق، و مغزها إلى حیث بطنه كصبغ الوسمة الیمانیة، أو كحریره ملبسه مرآه ذات صقال، و كأنه متلفع بمعجر أسحم؛ إلا أنه یخیل لكثرة مائه، و شدّه بریقه، أن الخضره الناضره ممتزجه به. و مع فتق سمعه خطّ كمستدقّ القلم فی لون الأبقحوان، أبيض یقق، فهو بیاضه فی سواد ما هنالك یأتلق. و قلّ صبغ إلا و قد أخذ منه بقسط، و علاه بكثرة صقاله و بریقه، و بصیص دیباجه و رونقه، فهو كالأزاهیر المبتوئه، لم تربّها أمطار ربیع، و لا شمس قیظ.

:

او در محل یال خود، کاکلی دارد؛ سبز رنگ و پر نقش و نگار و انتهای گردنش همچون ابریق است و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ وسمه یمانی (سبز پر رنگ مایل به سیاهی) و گاه همچون حریری است که در بر کرده و مانند آینه صیقلی شده می درخشد، گویی بر اطراف گردنش معجری است سیاه رنگ که به خود پیچیده؛ ولی از کثرت شادابی و درخشندگی به نظر می رسد که رنگ سبز پر طراوتی با آن آمیخته شده و در کنار گوشش خط باریک بسیار سفیدی همچون نیش قلم به رنگ گل بابونه کشیده شده که بر اثر سفیدی درخشنده اش در میان آن سیاهی تلالؤ خاصی دارد. کمتر رنگی (در جهان) یافت می شود که طاووس از آن بهره ای نگرفته باشد؛ با این فرق که شفافیت و

درخشندگی و تالائو حریر مانند رنگ پرهای او بر تمام رنگ های برتری دارد و (در واقع) همانند شکوفه های زیبای پراکنده گل هاست؛ با این تفاوت که نه باران بهاری آن را پرورش داده و نه حرارت و تابش آفتاب تابستان!

شرح و تفسیر: ترسیم دقیقی از زیبایی های طاووس

ترسیم دقیقی از زیبایی های طاووس

امام علیه السلام در این بخش از خطبه با فصاحت و بلاغت فوق العاده ای به کار گرفته است به پنج ویژگی اعجاب انگیز دیگر در طاووس اشاره کرده و نکات دقیقی از زیبایی های این مظهر جمال و جلال خدا یاد آور می شود، نخست می فرماید: «او در محل یال خود، کاکلی دارد؛ سبز رنگ و پر نقش و نگار» (و له فی موضع العرف (۱) قنزع (۲) خضراء موشاه (۳))

یال حیوان که عرب به آن «عرف» می گوید، موهای بلندی است که از بالای شانه و پشت گردن تا پشت سر ادامه دارد و به میان دو گوش منتهی می شود و به صورت کاکل و تاجی در می آید و با توجه به این که این یال و کاکل در طاووس سبز براق پر نقش و نگار است، زیبایی خیره کننده ای به او می بخشد و انسان را به یاد مبدأ این همه زیبایی و جمال می اندازد.

در بیان دومین ویژگی او می فرماید: «و انتهای گردنش همچون ابریق است و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ و سمه یمانی (سبز پر رنگ مایل به سیاهی) و گاه همچون حریری است که در بر کرده و مانند آینه صیقلی شده می درخشد» (و مخرج عنقه کالابریق (۴))

ص: ۳۸۲

۱-۱) «العرف» به معنای یال است.

۲-۲) «قنزع» به معنای کاکل است.

۳-۳) «موشاه» پر نقش و نگار.

۴-۴) «ابریق» به گفته بعضی از ریشه فارسی «ابریز» گرفته شده و به معنای آفتابه مخصوصی است که معمولاً برای شستن دست و دهان قبل و بعد از غذا خوردن یا برای ریختن گلاب در مهمانی ها به کار می رود و لوله و گردن آن با انحنای خاصی به شکلی زیبا ساخته شده.

و مغرزا (۱) إلى حيث بطنه كصبغ الوسمه (۲) الیمائیه، أو كحریره ملبسه مرآه ذات صقال (۳) .

در سؤمین ویژگی می فرماید: «گویی بر اطراف گردنش معجری است سیاه رنگ که به خود پیچیده؛ ولی از کثرت شادابی و درخشندگی به نظر می رسد که رنگ سبز پر طراوتی با آن آمیخته شده» (و كأنه متلفع (۴) بمعجر (۵) أسحم (۶)؛ إلا أنه یخیل لکثره مائه، و شدّه بریقه، أنّ الخضره النّاضره ممتزجه به) .

سپس در چهارمین ویژگی می افزاید: «و در کنار گوشش خط باریک بسیار سفیدی همچون نیش قلم به رنگ گل بابونه کشیده شده که بر اثر سفیدی درخشنده اش در میان آن سیاهی تلالؤ خاصی دارد» (و مع فتق سمعه خطّ کمستدقّ (۷) القلم فی لون الأفحوان (۸)، أبيض یقق (۹)، فهو بیاضه فی سواد ما هنالك یأتلق (۱۰) .

و سرانجام در بیان پنجمین ویژگی می فرماید: «کمتر رنگی (در جهان) یافت می شود که طاووس از آن بهره ای نگرفته باشد؛ با این فرق که شفافیت و درخشندگی و تلالؤ حریر

ص: ۳۸۳

-
- ۱-۱) «مغرزا» محل قرار گرفتن یا محل فرو رفتن چیزی است.
 - ۲-۲) «وسمه» رنگ خاصی بوده که ابرو یا محاسن را با آن رنگ می کردند.
 - ۳-۳) «صقال» و صیقل به یک معناست.
 - ۴-۴) «متلفع» به معنای پیچیده شده از ماده «لفع» (بر وزن نفع) به معنای فرا گرفتن و گرداگرد چیزی را پوشاندن است.
 - ۵-۵) «معجر»، روسری و مقنعه.
 - ۶-۶) «اسحم» به معنای سیاه است.
 - ۷-۷) «مستدق» به معنای باریک و نازک است و از ماده «دق» (بر وزن حق) گرفته شده.
 - ۸-۸) «أفحوان» به معنای بابونه سفید است.
 - ۹-۹) «یقق» به معنای بسیار سفید از ماده «یقوقه» گرفته شده است.
 - ۱۰-۱۰) «یأتلق» یعنی می درخشد از ماده «ألق» (بر وزن دلّ) گرفته شده.

مانند رنگ پرهای او بر تمام رنگ های برتری دارد و (در واقع) همانند شکوفه های زیبای پراکنده تمام گل هاست؛ با این تفاوت که نه باران بهاری آن را پرورش داده و نه حرارت و تابش آفتاب تابستان! (و قلّ صبغ إلاّ و قد أخذ منه بقسط، و علاه بکثره صقاله و بریقه (۱)، و بصیص (۲) دیباجه و رونقه (۳)، فهو کالأزاهیر المبتوثة، لم ترّ بها أمطار ربیع، و لا شمس قیظ (۴)).

دقت در این ویژگی های پنج گانه طاووس علاوه بر آن چه بخش های پیشین گذشت از یک سو عظمت و قدرت خیره کننده نقاش چیره دستی را نشان می دهد که این همه زیبایی و شادابی و طراوت را در یک موجود جمع کرده و آن را به صورت نمونه ای از تمام زیبایی ها آفریده است که دقت در همین آفریده، انسان را به آفریدگار می رساند و اگر هیچ دلیلی بر وجود پروردگار جز همین مخلوق بدیع نبود برای پی بردن به خالقش کافی بود و هر قدر انسان در آن بیش تر دقت می کند در برابر عظمت و جلال آفریدگارش خاضع تر می شود و سرانجام زبانش به این شعر شاعر باذوق مترنم می گردد:

زینده ستایش آن آفریدگاری است کارد چنین دل آویز نقشی ز ماه و طینی

و از سوی دیگر به عظمت این بزرگ معلّم توحید و دقت بی نظیر او در تشریح شگفتی ها و زیبایی های جهان آفرینش و راهنمایی خلق به سوی خالق آفرین می گوید و به یقین هیچ کس تاکنون در وصف زیبایی های طاووس این چنین سخن نگفته است.

ص: ۳۸۴

۱-۱) «بریق» به معنای درخشندگی از ماده برق گرفته شده است.

۲-۲) «بصیص» به معنای درخشش و تلالؤ است.

۳-۳) «رونق» به معنای زیبایی از ماده «رتق» (بر وزن رنگ).

۴-۴) «قیظ» به چله تابستان و شدت حرارت است.

و قد ينحسر من ريشه، و يعرى من لباسه، فيسقط تترى، و ينبت تباعا، فينحت من قصبه انحلت أوراق الأغصان، ثم يتلاحق ناميا حتى يعود كهيئته قبل سقوطه، لا يخالف سالف ألوانه، و لا يقع لون في غير مكانه! و إذا تصفحت شعره من شعرات قصبه أرتك حمرة وردية، و تاره خضرة زبرجدية، و أحيانا صفرة عسجدية، فكيف تصل إلى صفة هذا عمائق الفطن، أو تبلغه قرائح العقول، أو تستنظم وصفه أقوال الواصفين! و أقل أجزاءه قد أعجز الأوهام أن تدركه، و الألسنة أن تصفه! فسبحان الهدى بهر العقول عن وصف خلق جلاه للعيون، فأدر كته محدودا مكوّنا، و مؤلفا ملونا؛ و أعجز الألسن عن تلخيص صفته، و قعد بها عن تأديه نعتة!

:

گاه او (طاووس) از پرهایش بیرون می آید و لباسش را از تن خارج می کند. (آری) پرهای او پی در پی و به دنبال آن پشت سر هم می رویند. پویش پرها، از نی آن ها، همچون ریزش برگ ها از شاخه ها (در فصل پاییز) فرو می ریزد، سپس رشد و نمو می کند، تا بار دیگر به شکل نخست در آید (با این حال) با رنگ های سابق هیچ تفاوتی پیدا نمی کنند و رنگی به جای رنگ دیگر نمی نشیند. اگر تاری از تارهای پر او را بررسی کنی گاه سرخ گلرنگ را به تو نشان می دهد و گاه رنگ سبز زبرجدی و زمانی زرد طلایی (و هر یک جلوه خاص خود را دارد) راستی چگونه فکرهای عمیق و عقل خداداد می تواند به (اسرار)

این ویژگی ها راه یابد یا گفتار وصف کنندگان صفت آن را بیان کند و به نظم آورد؛ حال آن که، کوچک ترین اجزای آن افکار ژرف اندیش را از درک خود ناتوان ساخته و زبان ها را از وصف کردن بازداشته است.

منزه است آن کس که عقل ها را در وصف مخلوقی که در چشم ها آشکارش ساخته، ناتوان کرده؛ به همین جهت آن را (تنها به صورت) موجودی محدود و ترکیبی پر نقش و نگار درک می کند و زبان ها را از شرح وصف آن عاجز ساخته و از ادای حق و صفش ناتوان نموده است (با این حال چگونه می توان انتظار داشت که عقل و خرد به کنه ذات و صفات آفریدگار این مخلوق برسد؟)

شرح و تفسیر: به راستی عقل در وصفش حیران است

به راستی عقل در وصفش حیران است

امام علیه السلام در این بخش که آخرین سخنان را درباره «طاووس» بیان می فرماید به دو نکته جالب دیگر اشاره می کند:

نخست می فرماید: «گاه او از پرهایش بیرون می آید و لباسش را از تن خارج می کند.

پرها پشت سر هم می ریزند و به دنبال آن پی در پی می رویند. پویش پرها، از نی آن ها، همچون ریزش برگ ها از شاخه ها (در فصل پاییز) فرو می ریزد، سپس رشد و نمو می کند، تا بار دیگر به شکل نخست درآید» (و قد ینحسر (۱) من ریشه، و یعی من لباسه، فیسقط تتری (۲)، و ینبت تباعا، فینحت (۳) من قصبه انحتات أوراق الأغصان،

ص: ۳۸۶

۱-۱) «ینحسر» یعنی برهنه می شود و مکشوف می گردد؛ از ماده «حصر» (بر وزن نصر) به معنای برهنه شدن گرفته شده است.

۲-۲) «تتری» از ماده «وتر» به معنای یک تا شدن گرفته شده و «تتری» یعنی یک پشت سر دیگری در می آید.

۳-۳) «ینحت» یعنی فرو می ریزد از ماده «نحت» (بر وزن تخت) به معنای تراشیدن گرفته شده است.

ثم يتلاحق ناميا حتى يعود كهيته قبل سقوطه).

سپس می افزاید: «(با این حال) با رنگ های سابق هیچ تفاوتی پیدا نمی کنند و رنگی به جای رنگ دیگر نمی نشیند» (لا یخالف سالف ألوانه، و لا یقع لون فی غیر مکانه!).

شک نیست که پره های طاووس یا آن همه زیبایی و جلا و شفافیت با گذشت زمان، ممکن است آسیب هایی ببیند یا گرد و غبار کهنگی بر آن بنشیند؛ از این رو آفریدگار توانا، هر سال لباس کهنه او را از او می گیرد و لباس زیبای نوینی بر تن او می پوشاند تا همیشه و در هر زمان، زیبا و جذاب باشد. در فصل خزان که برگ ها از درختان فرو می ریزند، پویش پره های او نیز فرو می ریزد و در آغاز بهار که درختان، برگ و شکوفه می کنند پویش نوینی در کنار «نی» های محکم به جای مانده اند می روید و جالب این که رنگ آمیزی پوش های جدید، دقیقا مانند پوش های قدیم است، خداوند چه تأثیر و خاصیتی در این نی های سفید رنگ نقره گون آفریده که دقیقا همان پوش های لطیف را با همان رنگ های بی کم و کاست از خود بیرون می دهد؛ دقیقا همچون ساقه های درختان و برگ و شکوفه های آنان.

سپس امام علیه السلام به نکته لطیف دیگری اشاره کرده، می فرماید: «اگر تاری از تارهای پر او را بررسی کنی گاه سرخ گلرنگ را به تو نشان می دهد و گاه رنگ سبز زبرجدی و زمانی زرد طلایی (و هر یک جلوه خاص خود را دارد)» (و إذا تصفحت شعره من شعرات قصبه أرتک حمرة وردیه، و تاره خضره زبرجدیه، و أحيانا صفرة عسجدیه (۱)).

از آن جا که روی پره های طاووس، دایره های زیبایی به رنگ های مختلف است، این رنگ ها روی هر تاری از پوش ها تقسیم شده؛ به طوری که هر تاری از آن، رنگ های گوناگونی دارد و این از شگفتی های جهان آفرینش است؛ زیرا معمولا- در حیوانات، تار موها اگر به رنگ های مختلف باشد، هر تار به یک رنگ است؛ ولی در طاووس قسمت

ص: ۳۸۷

۱- ۱) «عسجدیه» به معنای طلایی است و از «عسجد» به معنای طلا گرفته شده.

پایین تار به رنگی، وسط آن به رنگی و بالای آن نیز به رنگی دیگر است و چنان با تارهای دیگر هماهنگ شده که دوایری زیبا با رنگ های بسیار متنوع و جذاب به وجود می آورد؛ از این گذشته، تابش نور از زاویه های مختلف نیز به آن انعکاس متفاوت می دهد.

و در پایان این بخش، امام علیه السلام چنین نتیجه گیری می کند: «راستی چگونه فکرهای عمیق و عقل و خرد خداداد می تواند به (اسرار) این ویژگی ها راه یابد؟ یا گفتار وصف کنندگان صفت آن را کند و به نظم آورد؛ حال آن که، کوچک ترین اجزای آن افکار ژرف اندیش را از درک خود ناتوان ساخته و زبان ها را از وصف کردن بازداشته است» (فکیف تصل إلی صفة هذا عمائق (۱) الفطن، أو تبلغه قرائح (۲) العقول، أو تستنظم وصفه أقوال الواصفین! أو أقلّ أجزاءه قد أعجز الأوهام أن تدرکه، و الألسنة أن تصفه!).

آری، آن جا که انسان آگاه و ژرف اندیش نتواند شگفتی های یک پر طاووس را شرح دهد و از درک و وصف آن عاجز ماند، شرح مجموعه جهان خلقت چگونه خواهد بود؟! امام علیه السلام در پایان این بخش، علاوه بر نتیجه گیری روشن و آشکار در موضوع خداشناسی و پی بردن از شگفتی های مخلوق و عظمت و قدرت و علم خالق، به نتیجه گیری دیگری نیز دست می زند و آن این که جایی که ما قادر به شناخت دقیق و عمیق یک موجود، از این همه مخلوقات نیستیم چگونه انتظار داریم که به کنه ذات و صفات خالق برسیم و او را آن چنان که هست بشناسیم؛ می فرماید: «منزه است آن کس که عقل ها را از وصف مخلوقی که در چشم ها آشکارش ساخته، ناتوان کرده است؛ به همین جهت آن را (تنها به صورت) موجودی محدود و ترکیبی پر نقش و نگار درک می کند و زبان ها را از شرح وصف آن عاجز ساخته و از ادای حق وصف کردن ناتوان کرده است» (با این حال چگونه می توان انتظار داشت که عقل و خرد به کنه ذات و صفات

ص: ۳۸۸

۱- ۱) «عمائق» جمع «عمیقه» به معنای دقیق و عمیق است.

۲- ۲) «قرائح» جمع «قربحه» به معنای ذهن و هوشی است که خدا در سرشت او قرار داده است.

آفریدگار این مخلوق برسد؟) (۱) (فسبحان الذی بهر (۲) العقول عن وصف خلق جلاله (۳) للعیون، فادر کته محدودا مکوننا، و مؤلفا ملوننا؛ و اعجز الالسن عن تلخیص (۴) صفته، و قعد بها عن تأدیه نعته!).

نکته: شگفتی های طاووس!

شگفتی های طاووس!

هرگاه درست بنگریم همه چیز در جهان آفرینش، عجیب است؛ ولی بعضی از بعضی عجیب تر و شگفت انگیزتر است که از جمله آن ها طاووس است.

این پرنده در زیبایی بی نظیر و به همین دلیل، همواره ضرب المثل است. پرهای او که به رنگ های بسیار مختلف و جذاب و درخشنده رنگ آمیزی شده در حال عادی به دنبال او بر زمین کشیده می شود؛ ولی آن گاه که چتر می زند، منظره فوق العاده زیبایی پدید می آورد و اگر در برابر جنس ماده باشد این کار را سریع تر انجام می دهد تا او را به سوی خود جلب کند. گر چه پرهای زیبا و چتر زدن مربوط به جنس نر است، ولی به صورت عروسی در می آید که زیباترین لباس های شب زفاف را پوشیده است.

او از خود لذت می برد و با کبر و غرور راه می رود و گاه قهقهه های شادی سر می دهد.

ص: ۳۸۹

۱-۱) طبق تفسیر یاد شده تمام ضمیرهایی که در این جملات است به خلق یعنی «طاووس» بر می گردد و بسیاری از شارحان نهج البلاغه نیز همین گونه فهمیده اند؛ هر چند بعضی به اجمال و ابهام از آن گذشته اند. این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر در جمله «اعجز الالسن عن تلخیص صفته» و همچنین در جمله «عن تأدیه نعته» به ذات پاک خدا بر گردد. بنابراین مفهوم جمله چنین می شود: جایی که عقول از درک اوصاف مخلوقی ناتوانند چگونه می توانند به کنه ذات صفات خالق برسند؟

۲-۲) «بهر» از ماده «بهر» (بر وزن نهر) به معنای غلبه یافتن و چیره شدن گرفته شده است.

۳-۳) «جلاله» یعنی آن را آشکار ساخت و از ماده «جلاء» گرفته شده است.

۴-۴) «تلخیص» هم به معنای شرح دادن و هم به معنای خلاصه کردن آمده است و در این جا به معنای اول است.

طاووس ۲۰ تا ۲۵ سال عمر می کند. نوع ماده در سه سالگی تخم می گذارد و در همان زمان، پره‌های جنس نر کامل می شود. تخم گذاری او در سال یک مرتبه بیش نیست و هر بار ۱۲ عدد است؛ ولی چون پرنده بازی گوشی است از تخم های خود به خوبی حفاظت نمی کند؛ لذا آن را زیر شکم پرنده دیگری می گذارند تا به جوجه تبدیل شود. یونانیان و رومیان باستان، آن را پرنده مقدسی می دانستند، ولی بعضی آن را پرنده شومی می دانند که سبب دخول ابلیس در بهشت شده است. از نوک منقار او تا انتهای دم ها بیش از دو متر طول دارد؛ ولی ماده آن کوچک تر است.

همان گونه که امام علیه السلام در خطبه مذکور فرموده اند، افسانه ای در مورد باردار شدن جنس ماده در میان مردم معروف بوده است که به هنگام هیجان شهوت، قطره اشکی در کنار چشم جنس نر نمایان می شود و جنس ماده آن را می نوشد و از آن باردار می شود؛ ولی این سخن افسانه ای بیش نیست او هم مانند پرندگان دیگر آمیزش می کند و بسیاری آمیزش او را با چشم دیده اند.

این پرنده را معمولا برای پره‌های زیبای او که همواره برای تزئین به کار می رود پرورش می دهند؛ ولی گروهی از گوشت آن نیز استفاده می کنند؛ ولی در اسلام خوردن گوشت آن حرام شمرده شده است. (۱)(۲)

ص: ۳۹۰

۱- ۱) به کتاب «جواهر الکلام»، جلد ۳۶، صفحه ۳۰۹ مراجعه کنید.

۲- ۲) به کتاب «حیاه الحیوان دمیری»، «لغت نامه دهخدا» و «الزوولوجی الحدیث» (جانور شناسی نوین) مراجعه کنید.

اشاره

و سبحان من أدمج قوائم الذّره و الهمجه إلى ما فوقهما من خلق الحيتان و الفيله! و أی علی نفسه إلا يضطرب شیخ ممّا أولج فيه الرّوح، إلا و جعل الحمام موعده، و الفناء غایته.

ترجمه

:

پاک و منزّه است آن کس که (حتی) برای مورچگان ریز و پشه های خرد، دست و پا قرار دارد و بالاتر از آن ها ماهیان بزرگ (و نهنگ ها) و فیل را آفرید و مقرر داشته هر موجودی را که روح در آن دمیده سرانجام رهسپار دیار فنا کند (و تنها ذات پاک او باقی و برقرار خواهد بود).

شرح و تفسیر: از پشه های ریز گرفته تا نهنگ ها و فیل ها

از پشه های ریز گرفته تا نهنگ ها و فیل ها

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه اشاره کوتاهی به شگفتی های دیگر جانداران می کند تا تصوّر نشود عجایب و شگفتی ها مخصوص طاووس است؛ می فرماید: «پاک و منزّه است آن کس که (حتی) برای مورچگان ریز و پشه های خرد، دست و پا قرار دارد و بالاتر از آن ها ماهیان بزرگ (و نهنگ ها) و فیل را آفرید» (و سبحان من أدمج (۱) قوائم (۲) الذّره (۳))

ص: ۳۹۱

۱- ۱) «ادمج» از ماده «دمج» به معنای استحکام بخشیدن گرفته شده است.

۲- ۲) «قوائم» جمع «قائمه» به معنای ستون و در این جا اشاره به دست و پاهاست که ستون های بدن محسوب می شوند.

۳- ۳) «ذره» به معنای مورچه کوچک است و به معنای ذرات گرد و غبار و در عصر ما به اتم نیز معنا شده است.

و الهمجه (۱) إلى ما فوقهما من خلق الحيتان (۲) و الفيله! .

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه به دو جاندار از کوچک ترین جانداران یعنی مورچه و پشه های ریز و به دو حیوان بزرگ که عظیم ترین جانداران روی زمین اند، اشاره می کند:

نهنگ در دریاها و فیل در خشکی. مخصوصا توجه مخاطبان خود را به دست و پای مورچگان و پشه ها جلب می کند؛ دست و پایی که دارای تمام ویژگی های دست و پای فیل است؛ خم و راست می شود و از مغز فرمان می گیرد و به جوانب مختلف انعطاف می یابد؛ همواره تغذیه می شود و برای خود اعصاب و عضلات و مفاصل و مانند آن دارد و به راستی اگر یکی از پاهای آن ها را زیر میکروسکوپ هم قرار دهیم و در ساختمان آن اندکی بیندیشیم به قدرت و علم بی پایان خدا آشنا خواهیم شد. همچنین اگر درباره حیوانات بزرگ بیندیشیم که مثلا قلب بعضی از نهنگ ها یک تن وزن دارد و بچه های آن ها در زیر آب، شیر مادر می خورند؛ به این گونه که مادر شیر خود را در آب می ریزد و نوزاد او بلافاصله آن را می نوشد! و سایر شگفتی های آن ها، درس بزرگی از توحید و خداشناسی است؛ اگر چه مورچه ها- برای مثال- آن قدر در اطراف ما زیادند و ما با آن ها عادت کرده ایم که نمی دانیم ساختمان یک مورچه از ساختمان یک هواپیمای غول پیکر مهم تر است. قرآن مجید می گوید: «وَ كَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»؛ و چه بسیار نشانه ای (از خدا) در آسمان ها و زمین که آن ها از کنارش می گذرند و از آن روی گردانند». (۳)

و در پایان این بخش اشاره به سرنوشت حتمی همه جانداران یعنی مرگ و نیستی

ص: ۳۹۲

۱- ۴) «همجه» به معنای پشه کوچک است و جمع آن «همج» (بر وزن کرج) است.

۲- ۵) «حیتان» جمع «حوت» به معنای ماهی است.

۳- ۶) یوسف، آیه ۱۰۵.

کرده، چنین می فرماید: «و مقرر داشته هر موجود زنده ای که روح در آن دمیده سرانجام رهسپار دیار فنا کند». (و آی (۱) علی نفسه إلا يضطرب شبح (۲) ممّا أولج فيه الرّوح، إلا و جعل الحمام موعده، و الفناء غایته).

آری، سرانجام هر جنبنده ای و صاحب روحی مرگ است و این سخن از یک سو اشاره ای به این است که حیات دنیا با تمام زیبایی ها و شگفتی هایش پایدار نمی ماند و نمی توان دل بر آن بست و از سوی دیگر با مقایسه مرگ و زندگی این موجودات، بهتر می توان به عظمت آفریدگار پی برد؛ زیرا اهمّیت هر چیز به هنگام فنایش ظاهر می شود.

نکته: اندکی از شگفتی های ماهی های بزرگ و فیل ها

اشاره

اندکی از شگفتی های ماهی های بزرگ و فیل ها

درباره شگفتی های آفرینش مورچگان در تفسیر خطبه ۱۸۵ که امام علیه السّلام بیان مشروحی درباره آن ها دارد به خواست خدا بحث خواهیم کرد؛ در این جا تنها اشاره ای به زندگی ماهیان بزرگ (نهنگ ها) و فیل می کنیم:

نهنگ ها

دانشمندان می گویند: در دریا های جهان پانزده هزار نوع ماهی وجود دارد. بعضی از آن ها بسیار کوچکند که از یکی دو سانتی متر تجاوز نمی کنند و بعضی از آن ها مانند نهنگ های عظیم (که بالن، بال و وال نیز نامیده می شود) طول بدنشان تا سی متر و وزنشان به سی تن می رسد. آن ها شگفتی های زیادی دارند؛ مانند:

معه آن ها بسیار بزرگ است که چند خروار خوراک در آن ها جای می گیرد!

ص: ۳۹۳

۱-۱) «وآی» از ماده «وآی» (بر وزن سعی) به معنای وعده دادن گرفته شده است.

۲-۲) «شبح» به معنای شخص و هر چیزی که در برابر انسان آشکار می شود و حس آن را درک می کند، آمده است.

بچه هاشان هنگام تولد از سه تا شش متر طول دارند! نوزادان آن ها از شیر مادر که مانند فواره از بدن او خارج می شود در زیر آب می نوشند!! آن ها برای تنفس همیشه روی آب حرکت می کنند و بیش از یک ساعت نمی توانند زیر آب بمانند.

آن ها بزرگترین جانوران دریایی و بزرگ ترین حیوانات روی زمین اند و جزء پستانداران محسوب می شوند.

بدن آن ها چربی بسیار زیادی دارد که مورد استفاده در صنایع مختلف است و به جای دندان، تیغه های استخوانی دراز و خطرناکی دارند و شکارچیان به علت استفاده از چربی ها و تیغه های دهانشان این حیوانات را با تدابیر مخصوصی شکار می کنند.

فیل ها

:

در حال حاضر، فیل بزرگترین جانور خشکی است و دو نوع مهم دارد: فیل های هندی که به آن فیل آسیایی نیز می گویند و فیل های آفریقایی.

فیل های آسیایی بزرگ تر و برای تربیت، زودتر از فیل های آفریقایی آماده می شوند.

خرطوم فیل در واقع بینی و به جای لب بالای اوست؛ اما عملاً کار دست را انجام می دهد؛ یعنی فیل با خرطوم خود غذا به دهان می برد و به هنگام گرما آب به پشت خود می پاشد.

فیل، علف خوار است و با خرطوم بلند خود، علف ها را از زمین جمع می کند و به دهان می گذارد و به وسیله عاج های پر قدرت و تیز خود ریشه ها را از زمین بیرون می آورد.

فیل حیوان بسیار باهوشی است که برای کارهای مختلف قابل تربیت است و در سیرک ها حرکات بسیار دقیق و شگفت انگیزی از خود نشان می دهد.

فیل ها در جنگل به طور اجتماعی زندگی می کنند و این خود دلیلی بر هوشیاری

آن هاست.

عمر فیل ها گاهی تا صد و پنجاه سال می رسد! دندان فیل موسوم به «عاج» بسیار گران بهاست و از آن اشیای زینتی فراوانی می سازند.

در گذشته شاهان و حکمرانان آسیا به فیل های خود می بالیدند و گاه لشکری از فیل سواران تشکیل می دادند. فیل های سلطنتی را می آراستند و یراق های بسیار زیبا به آن ها نصب می کردند.

شگفتی های فیل ها و ماهیان بزرگ، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و امام امیر المؤمنان علیه السلام با توجه به این ویژگی ها آن ها را از آیات عظیم خلقت شمرده است. [\(۱\)](#)

ص: ۳۹۵

۱- ۱) به دایره المعارف موسوم به «فرهنگ نامه و لغت نامه فرهنگ عمید» مراجعه فرمایید.

فلو رمیت ببصر قلبک نحو ما یوصف لک منها لعزفت نفسک عن بدائع ما أخرج إلى الدنیا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها، و لذهلت بالفکر فی اصطفاق أشجار غیبت عروقها فی کثبان المسک علی سواحل أنهارها، و فی تعلیق کبائس اللؤلؤ الرطب فی عسالیجها و أفانها، و طلوع تلك الثمار مختلفه فی غلف أکمامها، تجنی من غیر تکلف فتأتی علی منیه مجتنبها، و یطاف علی نزالها فی أفنیه قصورها بالأعسال المصفّقه، و الخمر المروّقه. قوم لم تزل الكرامه تتمادی بهم حتی حلّوا دار القرار، و أمّنوا نقله الأسفار. فلو شغلت قلبک أیها المستمع بالوصول إلى ما یهجم علیک من تلك المناظر المونقه، لزهقت نفسک شوقا إليها، و لتحمّلت من مجلسی هذا إلى مجاوره أهل القبور استعجالا بها. جعلنا الله و إیاکم ممّن یسعی بقلبه إلى منازل الأبرار برحمته.

:

هرگاه با چشم دل به آن چه از بهشت برای تو وصف می شود بنگری، روح از مواهبی که در این دنیا پدیدار گشته، از شهوات و لذات و زینت ها و زیورهای خیره کننده اش صرف نظر خواهد کرد و فکرت در میان درخت هایی که پیوسته شاخه هایش (با جنبش نسیم) به هم می خورد و ریشه هایش در دل تپه هایی از مشک بر ساحل نهرهای بهشتی فرو

رفته، حیران می شود، (همچنین) هرگاه به خوشه هایی از لؤلؤ تر، که به شاخه های کوچک و بزرگ محکمش آویخته و پیدایش میوه های گوناگون که از درون غلاف های خود سر برون کرده، همان میوه هایی که به آسانی و مطابق دلخواه هر کس چیده می شود، نگاه کنی واله و حیران خواهی شد (اضافه بر این) میزبانان بهشتی از آن میهمانان در جلو قصرهای بهشتی با عسل های مصفا و شراب های صاف که مستی نمی آورد پذیرایی می کنند. از کسانی که تقوا و کرامت انسانی خود را تا پایان عمر و هنگام ورود به دارالقرار (سرای جاویدان) حفظ کرده و از ناراحتی های نقل و انتقال سفرها (ی مرگ و برزخ) ایمن بوده اند. ای شنونده، اگر قلب خویش را برای رسیدن به آن مناظر زیبا که در آن جاست مشغول داری، روح با اشتیاق به سوی آن پر می کشد و از حضور من به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت تا هر چه زودتر به آن نعمت ها دست یابی.

خداوند ما و شما را به لطف و رحمتش از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به منزلگاه های نیکان کوشش می کنند.

شرح و تفسیر: جلوه ها، نعمت ها و زیبایی های بهشت

جلوه ها، نعمت ها و زیبایی های بهشت

این بخش از خطبه، همان گونه که محتوایش نشان می دهد و مرحوم سید رضی نیز به آن اشاره کرده درباره اوصاف بهشت است که به یقین، در میان آن و بخش های گذشته، مطالب دیگری بوده و مرحوم سید رضی طبق روش خود که از خطبه ها گلچین می کند آن را نقل کرده است؛ ولی به نظر می رسد که امام علیه السلام که در بخش های گذشته از توحید سخن گفته، در این جا از معاد سخن می گوید تا بحث مبدأ و معاد کامل گردد یا به تعبیر دیگر زیبایی های بهشت را بعد از زیبایی های این جهان بر شمارد.

نخست می فرماید: «هرگاه با چشم دل به آن چه از بهشت برای تو وصف می شود بنگری، روح از مواهبی که در این دنیا پدیدار گشته، از شهوات و لذاتش و زینت ها و

زیورهای خیره کننده اش صرف نظر خواهد کرد و فکرت در میان درخت هایی که پیوسته شاخه هایش (با جنبش نسیم) به هم می خورد و ریشه هایش در دل تپه هایی از مشک بر ساحل نهرهای بهشتی فرو رفته، حیران و شگفت زده می شود» (فلو رمیت بصر قلبک نحو ما یوصف لک منها لعزفت (۱) نفسک عن بدائع ما أخرج إلى الدنیا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها، و لذهلت (۲) بالفکر فی اصطفاق (۳) أشجار غیبت عروقها فی کثبان (۴) المسک علی سواحل أنهارها) .

سپس امام علیه السلام بعد از وصف درختان بهشتی، اوصاف میوه های این درختان را بیان می کند و می فرماید: «همچنین) اگر به خوشه هایی از لؤلؤتر، که به شاخه های کوچک و بزرگ محکمش آویخته، و پیدایش میوه های گوناگون که از درون غلاف های خود سر برون کرده، همان میوه هایی که به آسانی و مطابق دلخواه هر کس چیده می شود، نگاه کنی واله و حیران می شوی» (و فی تعلیق کبائس (۵) اللؤلؤ الرطب فی عسالیجها (۶) و أفنانها (۷)، و طلوع تلک الثمار مختلفه فی غلف (۸) اکمامها (۹)،

ص: ۳۹۹

۱- ۱) «عزفت» از ماده «عزف» (بر وزن حذف) به معنای ترک کردن و انصراف از چیزی گرفته شده و به معنای لهو و سرگرمی نیز آمده است.

۲- ۲) «ذهلت» از ماده «ذهل» عقل به غفلت کردن و ترک گفتن چیزی و به فراموشی سپردن آن است.

۳- ۳) «اصطفاق» به معنای به هم خوردن چیزی است که صدایی از آن برخیزد؛ مانند کف زدن یا به هم خوردن شاخه های درختان.

۴- ۴) «کثبان» جمع «کثیب» به معنای تلّ شن است از ماده «کثب» (بر وزن چسب) به معنای جمع کردن گرفته شده است.

۵- ۵) «کبائس» جمع «کباسه» (بر وزن حمایت) به معنای خوشه میوه و مانند آن است.

۶- ۶) «عسالیج» جمع «عسلوج» (بر وزن بهلول) به معنای شاخه درخت است.

۷- ۷) «أفنان» جمع فنّ و فنن» (بر وزن قلم) به معنای شاخه تازه و پر برگ است و شاخه های مختلف علم و صنعت و هنر و مانند آن را نیز فنون می گویند.

۸- ۸) «غلف» جمع «غلاف» از ماده «غلف» (بر وزن قصر) به معنای پوشاندن گرفته شده است.

۹- ۹) «اکمام» جمع «کمّ» (بر وزن جنّ) به معنای غلافی است که روی میوه را می پوشاند و جمع «کمّ» (بر وزن امّ) به معنای آستین است که دست را می پوشاند.

تجنی (۱) من غیر تکلف فتأتی علی منیه مجتنبها) .

یکی از مشکلات درختان میوه در دنیا چیدن آن هاست که گاه با دردسرهای فراوان رو به رو می شود؛ حتی گاهی بعضی از افراد برای چیدن میوه بالای درختان رفته اند و جان خود را از دست داده اند. این طبیعت دنیا است که نوش ها و نیش ها به هم آمیخته است؛ ولی در بهشت که نوش ها خالی از نیش ها است و همه چیز بر وفق مراد است، میوه های درختانش در دسترس همگان می باشد؛ در همه حال، در حال ایستادن و نشستن؛ حتی در بعضی از روایات آمده که بهشتیان هر زمان اراده چیدن میوه ای کنند، شاخه درخت به سوی آن ها خم می شود و در دسترس آن ها قرار می گیرد. قرآن مجید می فرماید:

« قُطُوفُهَا دَائِمَةٌ »؛ چینش میوه های آن نزدیک است. (۲)

و در آیه ای دیگر می خوانیم: « وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ » . (۳)

سپس امام علیه السلام به ذکر چهارمین نعمت های بهشتی پرداخته، می فرماید: «میزبانان بهشتی از آن میهمانان در جلو قصرهای بهشت با عسل های مصفا و شراب های صاف که مستی نمی آورد پذیرایی می کنند» (و یطاف علی نزالها فی أفنیه (۴) قصورها بالأعسال المصفقه (۵)، و الخمر المروقه (۶)).

قرآن نیز بارها به شراب های طهور لذت بخش بهشتی که نه دردسر ایجاد می کند و نه انسان را از عقل و هوش تهی می سازد، اشاره می کند؛ از جمله در سوره «دهر» چهار نوع از

ص: ۴۰۰

۱- ۱) «تجنی» از ماده «جنى» (بر وزن نفی) به معنای چیدن میوه است.

۲- ۲) حاقه، آیه ۲۳.

۳- ۳) رحمن، آیه ۵۴.

۴- ۴) «افنیه» جمع «فناء» (بر وزن غناء) به معنای حیاط و جلوی خانه است.

۵- ۵) «مصفقه» به معنای تصفیه شده از ماده «تصفیق» به معنای جابه جا کردن مایعات از ظرفی به ظرف دیگر برای تصفیه آن است.

۶- ۶) «مروقه» به معنای تصفیه شده، از ماده «روق» به معنای صاف شدن گرفته شده است.

این شراب های لذت بخش در چهار صورت و طبیعت را بیان می فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» * «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»؛ به یقین، نیکان از جامی می نوشند که با کافور (نوعی از عطر و بوی خوش) آمیخته است؛ از چشمه ای که بندگان خاص خدا می نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند... و در آن جا از جام هایی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است؛ از چشمه ای در بهشت که نامش سلسبیل است... و پروردگارش شراب طهور به آنان می نوشاند». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ»؛ شرابی که در دسر و مستی نمی آورد». (۲)

سپس اشاره گذرایی به اوصاف این بهشتیان کرده، می فرماید: «آنها گروهی اند که تقوا و کرامت انسانی خود را تا پایان عمر و هنگام ورود به دارالقرار (سرای جاویدان) حفظ کرده اند و از ناراحتی های نقل و انتقال سفرها (ی مرگ و برزخ) ایمن بوده اند» (قوم لم تزل الكرامه تتمادی بهم حتى حلوا دارالقرار، و أمنوا نقله (۳) الأسفار).

از این تعبیر استفاده می شود که بهشتیان کسانی اند که تا پایان عمر، قداست و پاکی و تقوا را حفظ می کنند و کرامت انسانی را که در آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (۴) بیان شده به چیزی نیالوده اند و خدا را در حالی ملاقات کرده اند که نور ایمان و اعمال صالح وجودشان را احاطه کرده بود. این تعبیر، تأکیدی است بر موضوع حسن عاقبت و این که همه چیز در گرو پایان کار است.

ص: ۴۰۱

۱- ۱) دهر، آیات ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵ و ۲۱.

۲- ۲) واقعه، آیه ۱۹.

۳- ۳) «نقله» به معنای جابه جایی است؛ لذا گاه به معنای سخن چینی نیز آمده است.

۴- ۴) اسراء، آیه ۷۰.

سپس در بخش پایانی آتش شوق دیدار الطاف پروردگار و نعمت های بی شمار او را در آن سرای جاویدان در دل مخاطبان شعله ور می سازد و می فرماید: «ای شنونده، اگر قلب خویش را برای رسیدن به آن مناظر زیبا که در آن جاست مشغول داری، روح با اشتیاق به سوی آن پر می کشد و از حضور من به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت تا هر چه زودتر به آن نعمت ها دست یابی» (فلو شغلت قلبك أيتها المستمع بالوصول إلى ما يهجم عليك من تلك المناظر المونقه (۱)، لزهقت (۲) نفسك شوقا إليها، و لتحمّلت من مجلسي هذا إلى مجاوره أهل القبور استعجالا بها).

امام علیه السلام با این سخن می خواهد بر این حقیقت تأکید کند که عظمت و زیبایی نعمت های بهشتی فراتر از آن است که در بیان بگنجد و اگر انسان، درست به آن بیندیشد، چنان آتش شوق در دلش زبانه می کشد که گویی می خواهد بی اختیار به سوی آن پرواز کند؛ همان گونه که در خطبه متقین نیز با تعبیر دیگری به آن اشاره فرموده است: «فاذا مرّوا بآیه فیها تشویق رکّنوا إليها طمعا و تطلّعت نفوسهم إليها شوقا؛ هرگاه پرهیزگاران به آیه ای برسند که در آن تشویق (به سوی بهشت) باشد با علاقه فراوان به آن روی بیاورند و روح و جانشان با شوق بسیار به آن می نگرد». (۳)

و سرانجام با یک دعای پر معنا خطبه را پایان می دهد: «خداوند ما و شما را به لطف و رحمتش از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به منزلگاه های نیکان کوشش می کنند» (جعلنا الله و إياكم ممّن یسعی بقلبه إلى منازل الأبرار برحمته).

اشاره به این که تا رحمت الهی بدرقه راه نشود، کسی به جایی نمی رسد.

همّت بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نو سفرم!

ص: ۴۰۲

۱-۱) «مونقه» به معنای شگفت انگیز از ماده «اتق» (بر وزن شفق) به معنای اعجاب نسبت به چیزی گرفته شده است.

۲-۲) «زهقت» از ماده «زهوق» (بر وزن غروب) به معنای هلاکت گرفته شده است.

۳-۳) نهج البلاغه خطبه، ۱۹۳.

سید شریف رضی رحمه الله در پایان این خطبه چنین می گوید:

قوله عليه السّلام: «يؤرّ بملاقحه» الأز: كناية عن التّكاح، يقال: أزرّ الرّجل المرأه يؤرّها، إذا نكحها. وقوله عليه السّلام: «كأنّه قلع دارى عنجه نوتيه» القلع: شرّاع السّ فينه، و دارى: منسوب إلى دارين، و هى بلدة على البحر يجلب منها الطّيب. و عنجه: أى عطفه. يقال: عنجت النّاقه - كنصرت - أعنجهها» عنجا إذا عطفتها. و النّوتى: الملاح. و قوله عليه السّلام: «ضفتى جفونه» أراد جانبى جفونه. و الضّفتان: الجّانبان. و قوله عليه السّلام: «و فلذ الزّبرجد» الفلذ: جمع فلذه، و هى القطعه. و قوله عليه السّلام: «كبائس اللؤلؤ الرّطب» الكباسه: العذوق و العساليج:

الغصون، و احدها عسلوج.

جمله «يؤرّ بملاقحه» در کلام امام عليه السلام کنایه از لقاح و آمیزش جنسی است. گفته می شود «أزرّ الرجل المرأه يؤرّها» هنگامی که با همسرش آمیزش کند و در جمله «كأنّه قلع دارى عنجه نوتيه» قلع به معنای بادبان کشتی است و «دارى» منسوب به «دارين» شهری است در کنار دریا (در اطراف بحرین) که از آن جا عطریات می آورند (و بادبان های کشتی هایش معروف است و در جمله «عنجه» به معنای کشیدن به سوی خویش است؛ گفته می شود «عنجت النّاقه أعنجهها» یعنی شتر را به سوی خود کشیدم و «نوتى» به معنای کشتیيان است و تعبیر «ضفتى جفونه» به معنای دو طرف پلک های چشم اوست و «ضفتان» به معنای دو طرف است و این که می فرماید: «و فلذ الزّبرجد» «فلذ» جمع «فلذه» به معنای قطعه چیزی است و در این جا منظور، قطعه های زبرجد است و تعبیر این که فرموده: «كبائس اللؤلؤ الرّطب» (كبائس جمع كباسه و) «اكباسه» به معنای خوشه است و «عساليج» جمع «عسلوج» به معنای شاخه است.

کدام زیباتر است؟

امام علیه السلام با فصاحت و بلاغت بی نظیر خود که در این خطبه آشکار ساخته، گاه از زیبایی های این جهان سخن گفته و گاه از زیبایی های جهان دیگر؛ ولی هنگامی که نوبت به شرح زیبایی ها و نعمت های جهان دیگر می رسد، به طور ضمنی این حقیقت را بیان می کند که آن چه مربوط به جهان دیگر است قابل شرح و بیان نیست؛ به گونه ای است که اگر انسان آن را ببیند، مرغ جاننش به سوی آن پر می کشد و از خود بی خود می شود.

به یقین، ادبیات مربوط به زندگی این دنیا هرگز قادر به شرح آن چه در سرای آخرت است، نیست و به این می ماند که انسانی را از روز نخست تولد در اتاقی محبوس کنند و هنگامی که به کمال عقل رسید، بخواهند مناظر زیبایی که در باغ ها و گلستان ها و آبشارها و صحنه های مختلف جهان طبیعت است برای او شرح دهند؛ از طاووس و پرهای رنگارنگش بگویند؛ از نغمه های دل انگیز پرندگان خوش خوان سخن بگویند؛ از میوه های لذیذ و سایر صحنه های دل انگیز شرح دهند؛ به یقین ادبیاتی که او در آن اتاق تاریک با آن آشنا شده، هرگز قدرت شنیدن این ها را ندارد.

جالب این که امام علیه السلام در این خطبه از زوایای مختلف به نعمت های بهشتی می نگرد؛ گاه از صحنه های زیبایی که مایه حظ بصر است و گاه از میوه های لذیذی که کام را شیرین می کند و گاه از پذیرایی گرم آمیخته با احترام جوانان زیباروی بهشتی و گاه از امتیّت و آرامشی که بر تمام آن محیط و آن فضا حاکم است، سخن می گوید.

نه بیماری وجود دارد؛ نه درد و رنج و نه مرگ و میر؛ نه سلطه ظالمان؛ نه خیانت خائنان؛ نه مکر پیمان شکنان و نه غدر غداران و نه جنگ و ویرانی ویران گران. همه جا امن و امان است و همه جا صلح و صفا برقرار است.

در حدیثی از «ابو سعید خدری» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمَّا حَوَّطَ حَائِطَ الْجَنَّةِ لَبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ، وَ لَبَنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ غَرَسَ غَرَسَهَا قَالِ لَهَا:

تکلمی فقالت: قد أفلح المؤمنون، فقال: طوبى لك منزل الملوک؛ هنگامی که خداوند، دیوار بهشت را از خشتی از طلا و خشتی از نقره ساخت و درختان آن را غرس نمود (و آن همه زیبایی و نعمت به آن بخشید) به بهشت فرمود: سخن بگو! گفت: رستگار شدند مؤمنان! خدا فرمود: خوش به حال تو ای منزل شاهان». (۱)

در حدیث دیگری از «جابر بن عبد الله» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «إذا دخل أهل الجنة الجنة قال لهم ربهم تعالی: أتعجبون أن لذيذكم فيقولون: و هل خیر ممّا أعطیتنا؟ فيقول: نعم رضوانی اکبر؛ هنگامی که بهشتیان وارد بهشت می شوند پروردگار متعال به آن ها می گوید: آیا دوست دارید نعمت هایم را بر شما افزون کنم؟ عرض می کنند: مگر بهتر از این هم ممکن است؟ می فرماید: آری، (لذت معنوی) رضا و خشنودی من از آن برتر است!». (۲)

ص: ۴۰۵

۱- ۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۲۸۰.

۲- ۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۲۸۰.

و من خطبه له علیه السلام

(۱)

خطبه در یک نگاه

این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

در بخش اول، امام علیه السلام مردم را به احترام متقابل یکدیگر تشویق می کند. به کوچک ترها دستور می دهد از بزرگ ترها پیروی کنند و به بزرگ ترها با لطف و مهربانی رفتار نمایند و همچون سنگدلان و ستم پیشگان عصر جاهلیت نباشند.

در بخش دوم از آینده بنی امیه خبر می دهد که بر همه چیز مسلط می شوند؛ چرا که مسلمین دچار تفرقه شده و از اصل خویش دور مانده اند. آن ها در اقصی نقاط بلاد اسلامی نفوذ می کنند؛ ولی چندان نمی گذرد که آن چه را به دست آورده اند از دست می دهند.

ص: ۴۰۷

۱- ۱) سند خطبه: این خطبه را پیش از مرحوم سید رضی، «سلیم بن قیس» در کتاب خود آورده و در جلد هشتم کافی نیز بخش هایی از آن نقل شده است. نویسنده «مصادر نهج البلاغه» بعد از ذکر این مطلب می گوید: از روایت کافی و شیخ مفید در ارشاد بر می آید که این خطبه و آن چه در خطبه ۸۶ (مطابق نسخه صبحی صالح ۸۸) بیان شده یک خطبه بوده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۰۳).

در بخش سوم از علل شکست مسلمین در آخر زمان خبر می دهد که عمدتاً یاری نکردن حق و سستی در مبارزه با باطل و تنها گذاشتن پیشوایان عادل است.

ص: ۴۰۸

ليتأسّ صغيركم بکبيركم، و ليرأف کبيركم بصغيركم؛ و لا- تكونوا كجفاه الجاهليّه: لا- في الدّين يتفقّهون، و لا- عن الله يعقلون؛ كقيض بيض في أذاح يكون كسرهما وزرا، و يخرج حضانها شراً.

ترجمه

باید خردسالان شما به بزرگ سالانتان تأسیّ جویند و از آنان پیروی کنند، و بزرگ سالانتان نیز باید نسبت به کودکانتان مهربان باشند؛ همچون سنگ دلان دوران جاهلیت نباشید که نه آگاهی از دین داشتند و نه به دستورات الهی می اندیشیدند. مبادا همچون تخم (افعی) در محل تخم گذاری پرندگان باشید که شکستن آن گناه است (زیرا گمان می رود تخم پرنده باشد) ولی جوجه آن شرّ و زیانبار است (چون در حقیقت، تخم افعی است).

شرح و تفسیر: سه دستور مهم اخلاقی

سه دستور مهم اخلاقی

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پر معنا سه دستور مهم اخلاقی و اجتماعی داده است که عمل به آن، پیوندهای جامعه را تحکیم می بخشد؛ نخست می فرماید: «باید خردسالان شما به بزرگ سالانتان تأسیّ جویند و از آنان پیروی کنند» (ليتأسّ صغيركم (۱))

ص: ۴۰۹

۱- (۱) «ليتأسّ» از ماده «اسوه» (بر وزن عروه) به معنای پیروی کردن از دیگری است.

بکبیر کم).

زیرا از یک سو بزرگ سالان، تجربیات بیش تری دارند و سرد و گرم روزگار را چشیده و از خیر و شر امور آگاه ترند و از سوی دیگر آن ها دوران پر شور و شر جوانی را پشت سر گذاشته و آرامش و آرایش اخلاقی بیش تری پیدا کرده و به سنن و آداب اجتماعی آشنا تر شده اند؛ گر چه این یک قاعده کلی نیست و قطعاً استثنائاتی دارد؛ ولی به صورت یک حکم غالبی قابل انکار نیست.

دستور دوم می فرماید: «و بزرگ سالان نیز باید نسبت به کود کانتان مهربان باشند» (و لیرأف (۱) کبیر کم بصغیر کم).

ضعف های آن ها را جبران کنند و تجربیات خود را به آن ها منتقل سازند و از خطاهای آنان تا آن جا که ممکن است چشم پوشی نمایند و به آنان در همه چیز کمک کنند.

اگر این دو اصل در جامعه رعایت شود نسل های جدید و قدیم چنان به هم می پیوندند که می توانند صف واحدی همچون بنیان مرصوص تشکیل دهند. در غیر این صورت، جنگ میان نسل های جدید و قدیم، فضای جامعه را تاریک خواهد کرد.

و در سومین دستور که در واقع تأکیدی است بر دستورهای پیشین می فرماید:

«همچون سنگ دلان دوران جاهلیت نباشید که نه آگاهی از دین داشتند و نه به دستورات الهی می اندیشیدند» (و لا تکونوا کجفاه (۲) الجاهلیه: لا فی الدین یتفقّهون، و لا عن الله یعقلون).

آری، افراد نادان که نه تربیت دینی یافته اند و نه عقل و خرد خویش را به کار گرفته اند مردمی خشن و بی انصاف و بی ادب و در مجموع برای جامعه مشکل آفرین می باشند؛ نه به صغیر رحم می کنند و نه از کبیر پند می پذیرند.

ص: ۴۱۰

۱-۱) «لیرأف» از ماده «رأفت» به معنای مهربانی گرفته شده است.

۲-۲) «جفاه» جمع «جافی» از ماده «جفا» به معنای خشونت گرفته شده است و به افراد خشن «جافی» می گویند.

سپس امام علیه السلام این گروه را با ذکر مثالی کاملاً معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مبادا همچون تخم (افعی) در محل تخم گذاری پرندگان باشید که شکستن آن گناه است (زیرا گمان می‌رود تخم پرنده باشد) ولی جوجه آن شرّ و زیانبار است (چون در حقیقت، تخم افعی است)» (کقیض (۱) بیض فی أداح (۲) یکون کسرهما وزرا، و یخرج حضانها (۳) شرّاً).

اشاره به این که نکند در عین این که ظاهر شما اسلام است باطنتان همچون جفات و سنگ دلان دوران جاهلیت باشد و افراد صالح در طرز برخورد با شما گرفتار شک و تردید شوند. اگر معامله صدق و امانت اسلامی کنند می‌ترسند باطن، بوی نفاق جاهلیت دهد و اگر برخوردی همچون برخورد با منافقان داشته باشند از آن بیم دارند که باطن شما باطن نیکان و پاکان باشد.

معروف است که شترمرغ و همچنین مرغ سنگ خواره (مرغی که در بیابان‌ها زندگی می‌کند و با منقار خود سنگ‌ها را می‌شکند) رمل‌های بیابان را کنار می‌زند و در آن تخم می‌گذارد و نیز افعی‌ها و مارها در چنین جاهایی تخم‌گذاری می‌کنند؛ از این رو هنگامی که انسان با چنین تخم‌هایی در بیابان رو به رو می‌شود، نمی‌داند تخم مار افعی است یا تخم سنگ خواره و شترمرغ و در طرز رفتار با آن گرفتار شک و تردید می‌شود یا به تعبیر دیگر: انسان خشن و سنگ دل صورتش صورت انسان است و درونش مملوّ از شرّ و فساد؛ همچون تخم‌هایی که صورتش تخم پرندگان است و درونش افعی خطرناک. امام علیه السلام با این تشبیه جالب و کم‌نظیر، مشکلات زندگی با افراد منافق را ترسیم فرموده است.

ص: ۴۱۱

-
- ۱-۱) «قیض» به معنای پوست تخم مرغ و نیز به معنای شکافته شدن و ترکیدن (پوست تخم مرغ) نیز آمده است.
 - ۲-۲) «أداح» جمع «أدحی» (بر وزن سنی) به معنای محل تخم‌گذاری شترمرغ در شن هاست و از ماده «دحو» (بر وزن نهر) به معنای گسترش گرفته شده است.
 - ۳-۳) «حضان» به معنای تخمی است که زیر شکم پرنده برای جوجه شدن قرار گرفته است؛ از ماده «حضان» به معنای زیر بال و پر گرفتن گرفته شده است.

افترقوا بعد ألفتهم، و تشتتوا عن أصلهم. فمنهم آخذ بغصن أينما مال، مال معه. على أن الله تعالى سيجمعهم لشر يوم لبي أمية، كما تجتمع قرع الخريف يؤلف الله بينهم، ثم يجمعهم ركاما كركام السحاب؛ ثم يفتح لهم أبوابا. يسيلون من مستثارهم كسيل الجنتين، حيث لم تسلم عليه قاره، و لم تثبت عليه أكمه، و لم يرد سنه رص طود، و لاحداب أرض. يدعدهم الله في بطون أوديته، ثم يسلكهم ينابيع في الأرض، يأخذ بهم من قوم حقوق قوم، و يمكن لقوم في ديار قوم. و ايم الله، ليدوبن ما في أيديهم بعد العلو و التمكين، كما تدوب الأليه على النار.

ترجمه

:

آن ها (اشاره به یاران امام علیه السلام است) پس از اتحاد و همبستگی پراکنده شدند و از اصل خویش متفرق گشتند. در این میان بعضی از آن ها به شاخه محکمی چنگ زدند و به هر جا آن شاخه تمایل یافت، همراهش به آن سو رفتند. اما به زودی خداوند آن ها را برای بدترین روزی که بنی امیه در پیش دارند متحد خواهد کرد و آن گونه که قطعه های پراکنده ابر پاییزی جمع می شود، خداوند همه آن ها را گرد می آورد و در میان آنان الفت برقرار می سازد؛ سپس آنان را همچون ابرهای متراکم به هم می پیوندد و به دنبال آن، درهای فتح و پیروزی را به روی شان می گشاید. آن ها همچون سیل خروشان از جایگاه خود حرکت می کنند؛ مانند سیل (عظیم سرزمین قوم سبأ) که دو باغستان (بسیار گسترده دو

طرف نهر عظیم سرزمین سبا) را در هم کوبید و در برابر آن هیچ برجستگی بر سطح آن زمین باقی نماند؛ نه کوه های استوار نه تپه ها و هیچ چیز مانع جریان آن نشد؛ نه کوه های عظیم و نه تپه های بلند. خداوند آن ها را مانند آب در درون دره ها پراکنده می سازد؛ سپس همچون چشمه سارهایی از قسمت های مختلف زمین سر بر می آورد؛ و به کمک آنان حق گروهی (از مظلومان) را از گروهی دیگر (ظالمان) می گیرد و جمعی را در سرزمین دیگران اقامت می بخشد.

به خدا سوگند! آن ها (بنی امیه) بعد از تسلط و پیروزی همه آن چه را در دست دارند از دست می دهند و (ذوب می شوند) آن گونه که چربی بر روی آتش آب می شود.

شرح و تفسیر: سرنوشت مرگ بار بنی امیه

سرنوشت مرگ بار بنی امیه

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، اشاره به سرنوشت موفقیت آمیز اصحاب و یارانش و نیز سرانجام مرگ بار و تیره و تار حکومت بنی امیه می کند و می فرماید: «آن ها (یارانش) پس از اتحاد و همبستگی پراکنده شدند و از اصل خویش متفرق گشتند» (افترقوا بعد ألفتهم، و تشتتوا عن أصلهم).

گروهی به خوارج پیوستند و بر ضد امام علیه السلام قیام کردند و گروهی در حال تردید قرار گرفتند و از جمعیت کناره گیری نمودند.

ولی در این میان «بعضی از آن ها به شاخه محکمی چنگ زدند و به هر جا آن شاخه تمایل یافت، همراه او به آن سو رفتند» (فمنهم آخذ بغصن اینما مال، مال معه).

این اشاره به گروهی است که بر اعتقاد حق باقی ماندند و به ثقلین (کتاب و عترت) که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده بود، تمسک جستند و به شاخه ای از شاخه های پر بار شجره طیبه خاندان پیامبر از ائمه معصومین علیهم السلام در آویختند و همراه آن ها به حرکت خود در مسیر رضای الهی حرکت کردند.

بعضی این جمله را نیز اشاره به گروه های منحرف می دانند؛ در حالی که دنباله این

سخن نشان می دهد که تفسیر اول صحیح تر است؛ زیرا امام علیه السلام در جمله بعد می فرماید:

«اما به زودی خداوند آن ها (یارانش) را برای بدترین روزی که بنی امیه در پیش دارند متحد خواهد کرد؛ آن گونه که قطعه های پراکنده ابر پاییزی جمع می شود» (علی أنّ الله تعالی سیجمعهم لشرّ یوم لبنی أمیّه، كما تجتمع قزح (۱) الخریف (۲)).

سپس می افزاید: «خداوند همه آن ها را گرد می آورد و در میان آنان الفت برقرار می سازد؛ سپس آنان را همچون ابرهای متراکم به هم می پیوندد و به دنبال آن، درهای فتح و پیروزی را به روی شان گشاید» (یؤلف الله بینهم، ثمّ یجمعهم رکاما (۳) کرکام السحاب؛ ثمّ یفتح لهم أبوابا).

در ادامه این سخن، هجوم شدید علاقه مندان مکتب اهل بیت علیهم السلام را به جمعیت بنی امیه، این گونه بیان می کند:

«آن ها همانند سیل خروشان از جایگاه خود حرکت می کنند؛ همچون سیل (عظیم سرزمین قوم سبأ) که دو باغستان (بسیار گسترده دو طرف نهر عظیم سرزمین سبأ) را درهم کوبید که در برابر آن هیچ برجستگی بر سطح آن زمین باقی نماند؛ نه کوه های استوار و نه تپه ها و آن ها چیزی مانع جریان آن نشد؛ نه کوه های عظیم و نه تپه های بلند» (یسیلون من مستثارهم (۴) کسلیل الجنتین، حیث لم تسلّم علیه قاره (۵)، و لم تثبت علیه أکمه (۶)، و لم یردّ سننه (۷) رضّ (۸) طود (۹)، و لا حداب (۱۰) أرض).

ص: ۴۱۵

۱-۱ «قزح» جمع «قزعه» (بر وزن ثمره) به معنای قطعه های ابر است و گاه به چیزهای دیگری که دارای قطعات پراکنده است، اطلاق می شود.

۲-۲ «خریف» به معنای فصل پاییز است.

۳-۳ «رکام» از ماده «رکم» (بر وزن مکر) به معنای اشیا می گویند که روی هم متراکم می شوند، گرفته شده است.

۴-۴ «مستثار» به معنای محل فوران و بیرون ریختن چیزی است و از ماده «ثور» (بر وزن فور) به معنای هیجان است.

۵-۵ «قاره» به معنای کوه کوچک است.

۶-۶ «اکمه» به معنای تل و تپه است.

۷-۷ «سنن» به معنای طریقه و مسیر مادی یا معنوی است.

۸-۸ «رضّ» به معنای محکم از «رصاص» به معنای سرب گرفته شده است.

۹-۹ «طود» به معنای کوه بزرگ است.

۱۰-۱۰ «حداب» جمع «حذب» (بر وزن هدف) تپه و محل مرتفع است.

آن چه در این جمله آمده اشاره به قوم سبأ است که در سرزمین یمن زندگی می کردند و سد عظیمی به نام «سد مآرب» در میان دو کوه ساختند. سیلاب ها را مهار کردند و با آن آب دو باغ عظیم و طولانی در دو طرف نهری که از آن جاری می شد به وجود آوردند و زندگانی آن ها در نهایت رفاه می گذشت؛ ولی طغیان غرور ناسپاسی ها سبب مجازات الهی شد. شب هنگام سد شکست و سیل عظیمی تمام مزارع و باغ ها و عمارت های آن ها را با خود برد و زمینی بایر و ویران به جای ماند و باقی ماندگان از آن قوم مجبور به مهاجرت شدند.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السّلام نیز همچون سیلاب زندگی ستمگران بنی امیّه را درهم می کوبند؛ خانه هاشان را ویران می کنند و گروهی را از میان بر می دارند و بقیه در مناطق مختلف پراکنده خواهند شد.

سپس امام علیه السّلام این گروه از حامیان حق را بعد از ماجرای درهم شکستن بنی امیّه به آب هایی تشبیه می کند که در زمین، پنهان می شود؛ سپس به صورت چشمه ها از نقاط مختلف ظاهر می گردد و مایه عمران و آبادی می شود و می فرماید: «خداوند آن ها را مانند آب در درون دره ها پراکنده می سازد؛ سپس همچون چشمه سارهایی از قسمت های مختلف زمین بیرون می آورد؛ آن گاه به کمک آنان حق گروهی (از مظلومان) را از گروه دیگر (ظالمان) می گیرد و جمعی را در سرزمین دیگران اقامت می بخشد» (یدعذعهم (۱) الله فی بطون اوديته (۲)، ثم یسلکهم ینابیع فی الأرض، یاخذ بهم من قوم حقوق قوم، و یمکن لقوم فی دیار قوم).

ص: ۴۱۶

۱- (۱۱) «یدعذع» از ماده «دعذعه» به معنای پراکندن و متفرق ساختن است.

۲- (۱۲) «اودیه» جمع «وادی» به معنای درّه و محل جریان سیلاب است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در تفسیر جمله مزبور و مرجع ضمائر یاد شده احتمال دیگری داده اند که چون قابل ملاحظه نبود و با جمله های قبل و بعد ناهماهنگ می نمود از آن صرف نظر شد.

آری، طرفداران اهل بیت علیهم السلام نخست همچون سیلابی می خروشدند و همچون سیل قوم سبأ کاخ ها و قصرهای بنی امیه را در هم می کوبند و آن ها را از اریکه قدرت به زیر می کشند؛ سپس در همه جا پراکنده می شوند و همچون چشمه سارها سر بر می آورند و از آب زلال عدل و داد، عمران و آبادی می آفرینند.

و در پایان این قطعه، امام علیه السلام سوگند یاد می کند و می فرماید: «به خدا سوگند! آن ها (بنی امیه) بعد از تسلط و پیروزی همه آن چه را در دست دارند از دست می دهند (ذوب می شوند) آن گونه که چربی بر روی آتش آب می شود (و از دست می رود)» (و ایم الله، لیدوبن ما فی ایدیهم بعد العلو و التمكن، كما تذوب الألیه (1) علی النار).

تشبیه مذکور اشاره به این است که بنی امیه گر چه در دوران حکومت خود چاق و فربه می شوند؛ ولی دشمنان آن ها همچون شعله های آتش، آنان را ذوب می کنند و می سوزانند؛ همان گونه که یک قطعه چربی روی آتش؛ نخست ذوب می شود و سپس می سوزد و کمترین اثری از آن باقی نمی ماند.

شارحان نهج البلاغه در این که چه کسانی این بلا را بر سر بنی امیه می آورند و به حکومت ظالمانه و ننگین آن ها پایان می دهند و انتقام مظلومان را از آن ها می گیرند، تعبیرات مختلفی دارند؛ گاه به بنی عباس تعبیر شده و گاه به شیعیانی که بر ضد بنی امیه قیام کردند و ظاهرا هر دو به یک معنا باز می گردد؛ زیرا می دانیم قیام بنی عباس، نخست به نام قیام علویین صورت گرفت هر چند در ادامه راه بنی عباس مسیر آن قیام را تغییر داده و به صورت قیام عباسیین در آوردند و آن ها نیز مظالم بنی امیه را تکرار کردند و سرانجام خودشان نیز نابود شدند.

ص: ۴۱۷

قیام های خونین بر ضد بنی امیه

بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام و یارانش در کربلا، سر و صدای عجیبی در جهان اسلام طنین انداز شد و گروه های متعددی بر ضد بنی امیه شورش کردند. بسیاری که یارای مقابله نداشتند، شهید شدند و بعضی برای مدتی پیروز گشتند. این قیام ها را که به پانزده قیام بالغ می شود به طور فشرده در جلد سوّم (۱) همین کتاب یادآور شدیم؛ آخرین آن ها قیام ابو مسلم بود که به نابودی کامل حکومت بنی امیه انجامید.

بر خلاف آن چه بعضی می پندارند، ابو مسلم و یارانش هرگز برای سپردن حکومت به بنی عباس قیام نکردند؛ بلکه در ابتدا جمعی از سران شیعه با ابو مسلم - که مرد شجاعی بود - در خراسان متحد شدند و برای درهم کوبیدن آخرین خلیفه اموی یعنی «مروان حمار» و تأسیس حکومت آل محمّد صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند و شعار آنان «الرضا لآل محمّد صلی الله علیه و آله» بود. چیزی نگذشت که ابو مسلم توانست بر خراسان و بیش تر نقاط ایران و عراق مسلط شود. اگر چه «ابراهیم امام» که از دودمان عباس بود خود را به ابو مسلم نزدیک کرد و همچنین «عبد الله بن محمّد» معروف به «سفاح» و «ابو جعفر منصور» که هر دو از برادران ابراهیم امام بودند نیز خود را به ابو مسلم نزدیک کردند و در انتظار فرصت برای به دست گرفتن زمام حکومت بودند، ولی ابو مسلم هرگز به این کار مایل نبود؛ به همین دلیل کار گزار او در کوفه به نام ابو سلمه آن سه برادر را در هنگامی که به نزد او رفته بودند در جایی پنهان کرد و برای این که یکی از فرزندان علی علیه السّلام را به رهبری مسلمین برساند سه نامه به مدینه فرستاد: یکی برای امام صادق علیه السّلام و دیگری عبد الله بن حسن و سوّمی را برای عمر بن علی بن الحسین و به فرستاده خود سفارش کرد ابتدا خدمت امام صادق علیه السّلام برود؛ اگر او زعامت مسلمین را پذیرفت، دو نامه دیگر را پاره کند و گر نه به نزد آن ها برود.

امام صادق علیه السّلام چون از توطئه های پشت پرده که حتی از نظر ابو مسلم مخفی بود،

ص: ۴۱۸

آگاهی داشت این دعوت را نپذیرفت و آن دو نفر نیز به تبع امام صادق علیه السلام نامه ها را جواب ندادند.

ولی پیش از آن که فرستاده ابو سلمه به کوفه باز گردد، جمعی از خراسانیان - که ارتباطی با سفاح و همراهانشان داشتند - از مخفی گاه سفاح و همراهانش با خبر شدند و نزد آن ها رفته با او بیعت کردند. ابو سلمه و ابو مسلم که خود را در برابر عمل انجام شده دیدند به آن ها پیوستند و بعد از درگیری های شدیدی که بین آن ها و طرفداران «عبد الله بن علی» عموی ابو جعفر منصور رخ داد حکومت به عباسیان رسید و ابو جعفر منصور که بعد از مرگ برادرش سفاح به جای او نشست ابو مسلم را به بغداد دعوت کرد و با توطئه از پیش طراحی شده او را به قتل رساند. شاید به این دلیل که می دانست ابو مسلم در دل طرفدار حکومت آل علی علیه السلام است؛ نه آل عباس؛ بنابراین این خطری برای حکومت بنی عباس محسوب می شود. (۱)

مرحوم علامه مجلسی در این زمینه حدیث جالبی از علی علیه السلام به شرح زیر نقل کرده است:

روزی در صفین، سپاه شام، حمله سختی به سپاه عراق نمود که میمنه سپاه عراق رو به فرار نهاد. مالک اشتر فریاد می زد: برگردید. حضرت رو به لشکر شام کرده، ندا داد: ای ابو مسلم، بگیر این ها را! و این ندا را سه بار تکرار نمود. اشتر عرض کرد: مگر نه این است که ابو مسلم در سپاه شام است؟ چگونه او به یاری ما می آید؟ حضرت فرمود: من ابو مسلم خولانی را نمی گویم. مردی را می گویم که در آینده از مشرق زمین ظهور کند و خداوند به وسیله او شامیان را هلاک نماید و دولت بنی امیه را منقرض سازد! (۲)

گرچه شخصیت ابو مسلم از نظر تاریخی بسیار پیچیده است، افرادی او را از شیعیان

ص: ۴۱۹

۱- ۱) با استفاده از کتاب «معارف و معاریف»، جلد ۱، صفحه ۴۸۱ به بعد و «دائرة المعارف تشیع»، جلد ۱، صفحه ۴۳۹ و «دائرة المعارف بزرگ اسلامی»، جلد ۶، صفحه ۲۲۷ به بعد.

۲- ۲) بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۱۰.

اهل بیت علیهم السّلام می دانستند و برای او احترام فراوان قائل بودند، ولی گروهی او را از مخالفان اهل بیت علیهم السّلام دانسته و اجازه لعن او را می دادند، ولی آن چه مسلم است این است که قیام او در آغاز به نام طرفداری از آل محمد صلی الله علیه و آله صورت گرفت و نخستین یاران او از شیعیان بودند.

ص: ۴۲۰

اشاره

أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنِ نَصْرِ الْحَقِّ، وَ لَمْ تَهْنُوا عَنِ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مِنْ لَيْسَ مِثْلِكُمْ، وَ لَمْ يَقُو مِنْ قُوَى عَلَيْكُمْ. لَكِنَّكُمْ تَهْتَمُّ مَتَاهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ. وَ لِعَمْرِي، لِيَضَعْفَنَّ لَكُمْ التَّيِّهَ مِنْ بَعْدِي أَوْضَعَا فَمَا خَلَفْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظَهْوَرِكُمْ، وَ قَطَعْتُمُ الْأَدْنَى، وَ وَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ. وَ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ، سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ، وَ كَفَيْتُمْ مَوْئِنَهُ الْإِعْتِسَافَ، وَ نَبَذْتُمُ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ.

ترجمه

:

ای مردم، اگر شما دست از حمایت یکدیگر، در یاری حق، بر نمی داشتید و در تضعیف باطل سستی نمی کردید، هیچ گاه کسانی که در حدّ شما نیستند در نابودی شما طمع نمی کردند و آن ها که بر شما مسلط گشتند، مسلط نمی شدند؛ ولی شما همچون بنی اسرائیل به (سبب ترک یاری حق) در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند! سرگردانی شما بعد از من چند برابر خواهد شد؛ چرا که حق را پشت سر انداختید و از نزدیک ترین افراد (به پیامبر صلی الله علیه و آله که اشاره به خود آن حضرت است) بریده و به دورترین افراد (بنی امیه) پیوستید! بدانید، اگر از پیشوا و رهبر خود پیروی کنید شما را به همان راهی می برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن راه رفت، از رنج ها (بی راهه رفتن) آسوده خواهید شد و بار سنگین مشکلات را از گردن خود بر می دارید.

دلیل اصلی عقب ماندگی

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه - که بخش پایانی آن است - بعد از بیان سرنوشت شوم و مرگبار بنی امیه به بیان سرنوشت گروهی از پیروان حق می پردازد که در حمایت حق سستی کردند و به علت همین سستی، دشمنان سال ها بر آن ها مسلط شدند و سرنوشتی همچون بنی اسرائیل در سرزمین تیه پیدا کردند؛ می فرماید: «ای مردم، اگر دست از حمایت یکدیگر، در یاری حق، بر نمی داشتید و در تضعیف باطل سستی نمی کردید، هیچ گاه کسانی که در حدّ شما نیستند در نابودی شما طمع نمی کردند و آن ها که بر شما مسلط گشتند، مسلط نمی شدند» (أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَخَذُوا عَنِ نَصْرِ الْحَقِّ، وَ لَمْ تَهْنُوا عَنِ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعِ فِيكُمْ مِنْ لَيْسَ مِثْلِكُمْ، وَ لَمْ يَقُوْ مِنْ قُوَى عَلَيْكُمْ).

این سخن، اشاره به سلطه معاویه و یارانش بر اصحاب حضرت در زمان آن حضرت (به صورت محدود) و بعد از آن حضرت (به صورت نامحدود است).

آن چه امام علیه السّلام در این عبارت بیان کرده، مخصوص آن عصر و زمان نیست؛ بلکه یک اصل کلی برای همه اعصار و قرون است که پیشرفت و قدرت باطل به سبب سستی و اختلاف طرفداران حق است؛ و گر نه با پایگاه محکمی که دارند قطعا بر طرفداران باطل پیروز خواهند شد.

سپس امام علیه السّلام در ادامه این سخن، این گروه را به بنی اسرائیل تشبیه می کند که بر اثر دوری از حق در تیه (بخشی از بیابان صحرای سینا) سرگردان شدند؛ می فرماید: «ولی شما همچون بنی اسرائیل به (سبب ترک یاری حق) در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند! سرگردانی شما بعد از من چند برابر خواهد شد؛ چرا که حق را پشت سر انداختید و از نزدیک ترین افراد (به پیامبر صلی الله علیه و آله که اشاره به خود آن حضرت است) بریده و

به دورترین افراد(بنی امیه) پیوستید!» (لکنکم تهتم متاه (۱) بنی اسرائیل. و لعمری، لیضعفن لکم التیه من بعدی أضعافا (۲) بما خلفتم الحق وراء ظهورکم، و قطعتم الأذنی، و وصلتکم الأبعد). .

و در پایان این سخن، راه نجات را به روی اصحابش می گشاید و این نکته را برای آن ها گوشزد می کند که هیچ زمانی برای بازگشت به سوی حق دیر نیست؛ می فرماید: «بدانید، اگر از پیشوا و رهبر خود پیروی کنید شما را به همان راهی می برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن راه رفت، و از رنج ها(ی بی راهه رفتن) آسوده خواهید شد و بار سنگین مشکلات را از گردن خود بر می دارید» (و اعلّموا أنّکم إن اتّبعتم الدّاعی لکم، سلک بکم منهج الرّسول، و کفیتم مؤونه الإعتساف (۳)، و نبذتم الثقل الفادح (۴) عن الأعناق). .

نکته: همانند بنی اسرائیل...

همانند بنی اسرائیل...

امام علیه السّلام در عبارت یاد شده جمعی از مسلمانان را که از راه حق منحرف شدند و سرگردان گشتند، به قوم بنی اسرائیل تشبیه می کند که بر اثر لجاجت و عدم تسلیم در برابر فرمان موسی علیه السّلام در خصوص جهاد در برابر غاصبان بیت المقدّس در بیابان «تیه» سرگردان شدند.

ص: ۴۲۳

۱- ۱) «تهتم» و «متاه» هر دو از ماده «تیه» است که در اصل به معنای تکبر آمده؛ سپس به معنای گم کردن راه و سرگردان شدن استعمال شده و در جمله مزبور اشاره به همین است؛ یعنی شما همچون بنی اسرائیل سرگردان شدید. (متاه، مصدر میمی است).

۲- ۲) «أضعاف» جمع «ضعف» (بر وزن فعل) به معنای دو برابر یا چند برابر است.

۳- ۳) «اعتساف» به معنای گمراهی است و از ماده «عسف» (بر وزن وصف) به همین معنا گرفته شده است.

۴- ۴) «فادح» به معنای سنگین و شاق و کمر شکن و در این جا تأکیدی است بر کلمه ثقل که امام علیه السّلام فرموده است.

جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «تمام آن چه در اقوام پیشین و یهود و نصارا واقع شد، برای شما نیز رخ خواهد داد». (۱)

ولی علاوه بر اشکالی که در اسناد این روایات است، تطبیق آن بر واقعیت نیز خالی از اشکال نیست و به فرض که چنین روایاتی صحیح باشد، می توان آن را حمل بر غالب نمود. اشاره به این که بسیاری از حوادث تلخ و ناگواری که برای اقوام پیشین روی داد برای شما مسلمان ها نیز رخ می دهد و تاریخ همچنان تکرار می گردد؛ زیرا وجود اسباب مشابه، مسبب های مشابه را می طلبد.

ص: ۴۲۴

(۱- ۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۲۸۶؛ منهاج البراعه، جلد ۱۰، صفحه ۸۳.

و من خطبه له علیه السلام فی اوائل خلافته

(۱)

از خطبه های آن حضرت است که در آغاز خلافتش ایراد فرمود.

خطبه در یک نگاه

این خطبه، مشتمل بر تذکرات و اندرزهای مختلفی است که ممکن است چنین تصور شود پیوندی در میان بخش های خطبه نیست؛ اما این موضوع ممکن است به جهت این باشد که مرحوم سید رضی این خطبه را از خطبه مشروح تری که امام علی علیه السلام در اوایل خلافتش ایراد کرده بود، گلچین کرده است.

به هر حال، این خطبه از پنج بخش عمده تشکیل می شود:

ص: ۴۲۵

۱ - ۱) سند خطبه: مرحوم «عبد الزهراء حسینی خطیب» در کتاب «مصادر نهج البلاغه» تنها مدرکی را که برای این خطبه قبل از «سید رضی» به دست آورده این است که می گوید: «طبری» مورخ معروف، آن را در حوادث سنه ۳۵ (جلد ۵، صفحه ۱۵۷) آورده است؛ در ضمن توجه داشته باشید که بخشی از این خطبه در خطبه ۲۱ قبلا نقل شده است.

در آغاز، از عظمت قرآن مجید و هدایتگر بودن آن و تأکید بر پیروی از تعلیماتش سخن می‌گوید.

در بخش دیگری تأکید بر ادای فرایض و اهمّیت رعایت واجبات و ترک محرمات فرموده است.

در سوّمین بخش سخن از اهمّیت حقوق مسلمانان و حفظ احترام آن‌ها و ترک اذیت و آزار آن‌ها به میان آمده است.

در چهارمین بخش، امام علیه السّلام مخاطبان خود را به مرگ و قیامت و سبکبار بودن در این راه توصیه می‌کند.

و در پنجمین بخش، بر تقوا در برابر هر شخص و هر چیز و اطاعت الهی تأکید می‌فرماید.

ص: ۴۲۶

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ بَيْنٍ فِيهِ الْخَيْرُ وَالشَّرُّ؛ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَاصْدَفُوا عَنِ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا.

الفرائض الفرائض! أدوها إلى الله تؤدكم إلى الجنة. إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَأَحَلَّ حَلَالًا - غَيْرَ مَدْخُولٍ، وَفَضَّلَ حَرَمَهُ الْمُسْلِمَ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حَقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا، «فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلا يَحِلُّ أَذَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ.

ترجمه

:

خداوند سبحان، کتابی هدایتگر فرستاد که نیکی ها و بدی ها را در آن تبیین فرموده است؛ بنابراین این (عذر و بهانه ای برای هیچ کس باقی نمانده) راه خیر و نیکی را در پیش گیرید، تا هدایت شوید و از شرّ و بدی روی گردانید تا در راه مستقیم قرار گیرید. واجبات! واجبات! در انجام دادن آن ها برای خدا کوتاهی نکنید که شما را به سوی بهشت می برد.

خداوند حرام هایی قرار داده که (حکمتش) بر کسی پوشیده نیست، و اموری را حلال کرده که در آن عیبی وجود ندارد. خداوند احترام مسلمان را از تمام آنچه محترم است برتر شمرده و حفظ حقوق مسلمین را با اخلاص و توحید پیوند زده و تضمین کرده است؛ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند؛ جز در آن جا که حق اقتضا می کند؛ آزار دادن مسلمان روا نیست جز به آن مقدار که (به حکم خدا) واجب می شود.

از آن جا که قرآن مجید مهم ترین منبع تعلیمات اسلام و بیان کننده همه نیکی هاست، امام علیه السلام قبل از هر چیز، مردم را به سوی قرآن و عمل به دستورات آن فرا می خواند؛ می فرماید: «خداوند سبحان، کتابی هدایتگر (برای انسان ها) فرستاده که نیکی ها و بدی ها را در آن تبیین فرموده است؛ بنابراین (عذر و بهانه ای برای هیچ کس باقی نمانده) راه خیر و نیکی را در پیش گیرید، تا هدایت شوید و از شرّ و بدی روی گردانید تا در طریق مستقیم قرار گیرید» (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ فَخُذُوا نَهْجَ (۱) الْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَاصْدَفُوا (۲) عَنِ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا) .

این سخن دلالت می کند که اصول تمام نیکی ها و بدی ها، واجبات و محرمات، فضایل و رذایل، اعتقادات صحیح و انحرافی در قرآن مجید بیان شده و در واقع تعبیر دیگری از «تبیانا لكل شیء» است که در خود قرآن آمده؛ هر چند شرح آن ها به سنت و تفسیر معصومین علیهم السلام واگذار شده است.

در ادامه این سخن از میان تمام نیکی ها امام علیه السلام فرایض و واجبات را برگزیده و بر آن تأکید می کند؛ می فرماید: «واجبات! واجبات! در انجام دادن آن ها برای خدا کوتاهی نکنید که شما را به سوی بهشت می برد» (الفرائض الفرائض! أدوها إلى الله تؤدّكم إلى الجنة) .

اشاره به این که خیراتی که قرآن به آن دعوت کرده بر دو گونه است: واجبات و غیر واجبات (مستحبات و فضایل) شما باید قبل از هر چیز نیروی خود را صرف ادای واجبات

ص: ۴۲۸

۱- ۱) «نهج» به معنای راه روشن است؛ از ماده «نهج» (بر وزن خرج) به معنای واضح شدن گرفته شده است.

۲- ۲) «اصدفا» از ماده «صدف» (بر وزن صبر) به معنای اعراض کردن و صرف نظر نمودن است.

کنید. هر گاه نیرویی افزون بر آن داشتید به سراغ مستحبات و فضایل بروید؛ زیرا آن چه قبل از هر چیز انسان را به سوی بهشت می برد، ادای فرایض و واجبات است.

ناگفته پیداست، فرایض هم شامل عبادات می شود و هم شامل واجبات دیگری که خداوند بر دوش انسان قرار داده؛ در رابطه با خود انسان یا دیگران و یا حتی محیط زندگانی اش.

سپس امام علیه السلام به نکته ای اشاره می کند که گویی دلیل بر جمله قبل است؛ می فرماید:

«خداوند حرام هایی قرار داده که (فلسفه اش) بر کسی پوشیده نیست، و اموری را حلال کرده است که در آن عیبی وجود ندارد» (إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ (۱)).

این تعبیر اشاره لطیفی است به مصالح و مفاسد احکام شرع که خداوند حکیم آن ها را در واجبات و محرماتش رعایت فرموده است؛ به تعبیری دیگر گرچه باید فرمان خدا را در اجرای واجبات و ترک محرمات اطاعت کرد ولی این اطاعت کورکورانه نیست؛ چرا که همه واجبات، مصالح مهمی در بر دارد و همه محرمات، مفاسدی دارد که به خود آن ها باز می گردد. قرآن مجید می گوید: «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»؛ اشیای پاکیزه را برای آن ها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند». (۲)

و از آن جا که در میان فرایض و احکام اسلام کمتر چیزی به اندازه حرمت و حقوق مسلمانان اهمیت دارد، امام علیه السلام در ادامه سخن، انگشت بر آن می نهد و می فرماید:

«خداوند احترام مسلمان را از تمام آنچه محترم است برتر شمرده و حفظ حقوق مسلمین را با اخلاص و توحید پیوند زده و تضمین کرده است» (و فَضَّلَ حَرَمَهُ الْمُسْلِمَ عَلَيَّ)

ص: ۴۲۹

۱- ۱) «مدخول» به معنای معیوب از ماده «دخل» (بر وزن نخل) به معنای فاسد شدن چیزی از درون است. این واژه معانی دیگری هم دارد؛ از جمله دخول به معنای داخل شدن در محلی است.

۲- ۲) اعراف، آیه ۱۵۷.

الحرم (۱) کَلِّهَا، و شدَّ بالإِخْلَاصِ و التَّوْحِيدِ حَقُوقِ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا (۲) .

یک نگاه اجمالی به سراسر کتب فقه-از عبادات گرفته تا حدود و دیات-شاهد و گواه این معناست که اسلام، بیشترین اهمیّت را برای حفظ حرمت و حقوق مسلمانان قائل شده است؛ تا آن جا که امام کاظم علیه السّلام در مقابل کعبه ایستاد و فرمود: «ما أعظم حقّک یا کعبه و الله إنّ حقّ المؤمن لاَ أعظم من حقّک؛ چه بزرگ است حق تو ای کعبه و به خدا سوگند! حق مؤمن از حق تو هم عظیم تر است». (۳)

تعبیر امام علیه السّلام به «شد بالإِخْلَاصِ و التَّوْحِيدِ حَقُوقِ الْمُسْلِمِينَ» ممکن است اشاره به این باشد که انسان موحد و مخلص، کسی است که حقوق مسلمین را رعایت کند. این تفسیر را بسیاری از شارحان نهج البلاغه و بزرگان دیگر پذیرفته اند. این احتمال نیز داده شده که هر مسلمانی به دلیل اخلاص و توحیدی که دارد باید حقوقش محترم شمرده شود (در تفسیر اوّل، اخلاص و توحید صفت محافظین است و در تفسیر دوّم، صفت حفظ شدگان). تفسیر سوّمی نیز وجود دارد: منظور این است که احترام حقوق مسلمین، همسنگ و همپراز اخلاص و توحید است. سپس در یک نتیجه گیری می افزاید:

«مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند؛ جز در آن جا که حق اقتضا می کند؛ آزار دادن مسلمان روا نیست جز به آن مقدار که (به حکم خدا) واجب می شود» («فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده» إلاّ بالحقّ، و لا یحلّ أذی المسلم إلاّ بما یجب) .

این نتیجه گیری امام علیه السّلام نشان می دهد که تفسیر اوّل از تفسیرهای سه گانه

ص: ۴۳۰

۱- ۱) «حرم» (به فتح راء) جمع «حرمت» به معنای احترام است و حرم (به ضم راء) جمع «حرام» به معنای ممنوع است و «احرام» جمع حرم (بر وزن قلم) به معنای ناحیه ممنوعه است.

۲- ۲) «معاقد» جمع «معقد» (بر وزن مجلس) به معنای محل بستن چیزی است؛ همچون کمر که کمر بند بر آن می بندند و در جمله یاد شده اشاره به پیوند حقوق مسلمانان با اخلاص و توحید است.

۳- ۳) بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۲۷.

پیش گفته برای جمله گذشته مناسب تر است؛ زیرا هنگامی که حفظ حقوق مسلمین را نشانه اخلاص و توحید حفظ کنندگان بدانیم، نتیجه اش چنین می شود: مسلمان کسی است که همه مسلمین از دست و زبان او در امان باشند.

قابل توجه این که در تعبیر مذکور یک بار «الا بالحق» می گوید و بار دیگر «الا بما يجب»؛ این تفاوت در تعبیر ممکن است از این نظر باشد که اولی اشاره به این است که تا مجوزی برای آزار مسلمان (مانند مجازات ها و حدود و تعزیرات اسلامی) وجود نداشته باشد آزار دادن او جایز نیست و دومی اشاره به این که در فرض جواز باید به آن مقدار از نظر کیفیت و کمیت که خداوند اجازه داده اکتفا شود.

از بعضی احادیث استفاده می شود که قنبر با تمام احترامی که داشت، هنگامی که بر اثر سهل انگاری به هنگام اجرای حد، سه تازیانه اضافه زد، امام علیه السلام فرمود: باید قنبر به مقدار این سه تازیانه قصاص شود! «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَ قَنْبِرًا أَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا حَدًّا فَعَلَطَ قَنْبِرٌ فَرَادَهُ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ فَأَقَادَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَنْبِرٍ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ». (۱)

ص: ۴۳۱

۱- ۱) وسایل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۱۲ (حدیث ۳ از باب ۳ از ابواب مقدمات حدود).

بادروا أمر العامه و خاصه أحدكم و هو الموت، فإنّ الناس أمامكم، و إنّ الساعه تحدوكم من خلفكم، تخفّفوا تلحقوا، فإنّما ينتظر بأولكم آخركم.

أتقوا الله في عباده و بلاده، فإنّكم مسؤولون حتّى عن البقاع و البهائم.

أطيعوا الله و لا تعصوه، و إذا رأيتم الخير فخذوا به، و إذا رأيتم الشرّ فأعرضوا عنه.

:

به سوی آن امر همگانی- که ویژه یکایک شماست- یعنی مرگ، مبادرت ورزید (و برای آن آماده شوید)؛ چرا که (گروهی از) مردم، پیش از شما رفتند و قیامت از پشت سر، شما را بانگ می زند (و به پیش می راند) «سبکبار شوید تا به قافله برسید؛ چرا که پیشینیان را در انتظار رسیدن بازماندگان نگهداشته اند، (تا همه در یک زمان محشور شوند).

تقوای الهی پیشه کنید؛ هم در مورد بندگان خدا، هم شهر و آبادی ها؛ چرا که شما (در برابر همه این ها) حتی سرزمین ها و چهارپایان مسئولید. خدا را اطاعت کنید و از عصیان او پرهیزید. هنگامی که کار نیکی را مشاهده کردید، آن را در اختیار بگیرید و هنگامی که شر و بدی را یافتید، از آن رویگردان شوید! ***

در برابر همه چیز مسئول هستید

در ادامه نصایحی که امام علیه السلام در بخش اول این خطبه بیان فرمود، در این بخش، مخاطبان خود را به مسأله پایان عمر که برای همه رخ خواهد داد و سپس به مسأله تقوا که بهترین زاد و توشه سفر آخرت است توجه می دهد؛ می فرماید: «به سوی آن امر همگانی - که ویژه یکایک شماست - یعنی مرگ، مبادرت ورزید (و برای آن آماده شوید)؛ چرا که (گروهی از) مردم، پیش از شما رفتند و قیامت از پشت سر، شما را بانگ می زند (و به پیش می راند)» (بأدروا أمر العامه و خاصه أحدکم و هو الموت، فإنَّ النَّاسَ أمامکم، و إنَّ السَّاعه تحدوکم (۱) من خلفکم).

منظور از امر عمومی و خصوصی، همان مرگ است؛ زیرا اگر به کل جامعه انسانی نگاه کنیم مرگ در سرنوشت همه آن ها رقم زده شده است بنابراین این جنبه عمومی دارد و اگر تنها به خودمان بنگریم باز مرگ را در پایان عمر حاضر می بینیم، بنابراین این جنبه خصوصی دارد، و با توجه به تفسیری که امام علیه السلام فرموده (جمله «و هو الموت» (۲) تردیدی در این تفسیر باقی نمی ماند و شگفت آور است که چگونه بعضی از مفسران نهج البلاغه جمله «بأدروا أمر العامه» را به معنای اصلاح امور جامعه تفسیر کرده اند.

جمله های بعد نیز نشان می دهد که آن چه در این عبارت آمده مربوط به مرگ و پایان زندگی است؛ نه اصلاح جامعه انسانی، که آن مقوله دیگری است.

آری، دو دلیل بر حقانیت مرگ - که یک قانون عمومی است وجود دارد: نخست این که با چشم خود گروهی را می بینیم که پیش از ما بار این سفر را می بندند و در جلوی این

ص: ۴۳۴

۱ - ۱) «تحدوکم» از ماده «حدو» و «حدی» (بر وزن حذف و جدا) به معنای راندن شر یا آواز مخصوصی است که ساربان ها می خوانند، سپس بر معنای وسیع تری (راندن و سوق دادن) اطلاق شده است.

۲ - ۲) توجه داشته باشید ضمیر «هو» مذکر است و به «امر» بر می گردد و بنابراین این «خاصه» باید مجرور باشد؛ نه مفتوح آن چنان که در متن مذکور آمده است.

قافله به حرکت در می آیند. جسد بی جان آن ها را بر دوش می گیریم و به قبرستان می بریم و به خاک می سپاریم و باز می گردیم. آیا میان ما و آن ها تفاوتی است که آن ها بروند و ما بمانیم؟! دیگر این که نشانه های حرکت به سوی پایان زندگی در وجود همه ما یکی بعد از دیگری آشکار می شود: آثار پیری، موهای سفید و ناتوانی اعضا، تمام این ها نشانه آن است که قیامت از پشت سر می راند.

با این دو دلیل روشن، هیچ عاقلی احتمال می دهد که از این قانون استثنا شود؟! سپس امام علیه السلام به نتیجه گیری مهمی می پردازد و می فرماید: «(حال که چنین است) سبکبار شوید تا به قافله برسید؛ چرا که پیشینیان را در انتظار رسیدن بازماندگان نگهداشته اند، (تا همه در یک زمان محشور شوند)» (تخففوا تلحقوا، فإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلَكُمُ آخِرُكُمْ).

آری، سفر آخرت، سفری است بسیار پر فراز و نشیب و دارای گردنه های صعب العبور؛ تنها سبکباران می توانند از این راه بگذرند؛ همان کسانی که در زندگی دنیا به حداقل قناعت کردند و از ثروت اندوزی و زندگی پر زرق و برق و سرشار از تجملات چشم پوشیدند؛ همچون مسافری که حداقل آب و غذای لازم را برای سفر با خود می برد و از فراز و نشیب ها به آسانی می گذرد؛ نه همچون کسانی که بر اثر خیالات خام، بارهای سنگینی بر دوش گرفته اند که در همان گردنه اول و دوم می مانند و از قافله جدا می شوند و تلف می گردند.

مرحوم سید رضی چند جمله اخیر را با مختصر تفاوتی در خطبه ۲۱ نقل کرده و در توضیح آن تصریح کرده که جمله «تخففوا تلحقوا؛ سبکبار شوید تا به قافله برسید» کلامی است که از آن کوتاه تر و پر بارتر یافت نمی شود، کلامی که روح تشنگان طالب حکمت را سیراب می کند (و مهم ترین درس زندگی را به انسان می دهد). ما نیز در آن جا شرح

مبسوطی درباره اهمّیت این جمله و محتوای آن آورده ایم. (۱)

از آن جا که این سفر آخرت به گفته قرآن مجید زاد و توشه ای می طلبد و آن زاد و توشه تقواست «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۲).

امام علیه السّلام در ادامه این سخن همه مردم را به تقوا دعوت می کند و می فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید؛ هم در مورد بندگان خدا، و هم شهرها و آبادی ها؛ چرا که شما (در برابر همه این ها) حتی سرزمین ها و چهارپایان مسئولید» (اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبَقَاعِ (۳) وَ الْبَهَائِمِ (۴)).

مفهوم تقوا در برابر بندگان خداوند روشن است و آن ترک آزار آن ها و حفظ حقوق و احترام به شخصیت آنان می باشد و اما تقوا درباره بلاد، آن است که در آبادی آن ها بکوشند و از تخریب و ویرانی پرهیزند و اجازه دهند همه مردم از محیط سالم بهره گیرند و اما مسئولیت در برابر بهایم و چهارپایان این است که آن ها را بی جهت آزار ندهند و فوق طاعت شان بر آن ها بار نکنند و به نیازهای آن ها از نظر غذا و آب و حتی پوشش لازم و نیز دارو و درمان به هنگامی که گرفتار جراحی می شوند، رسیدگی کنند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، مسئولیت در برابر شهرها و بقاع را این گونه تفسیر کرده اند که در بلاد کفر که قادر به انجام دادن وظایف دینی خود نیستند مسکن نگزینند و خانه های پر زرق و برق و قصرهای مجلل برای خودنمایی و برتری جویی نسبت به دیگران بنا نکنند.

ولی صحیح تر در تفسیر این عبارات همان است که بیان کردیم، شاهد این سخن

ص: ۴۳۶

۱- ۱) پیام امام امیر مؤمنان علیه السّلام، جلد ۲، صفحه ۱۶.

۲- ۲) بقره، آیه ۱۹۷.

۳- ۳) «بقاع» جمع «بقعه» به معنای قسمتی از زمین است که از اطراف آن متمایز باشد و در جمله مزبور به معنای هر گونه آبادی است.

۴- ۴) «بهایم» جمع «بهیمه» به معنای حیوانات چهار پا است و درندگان و پرندگان را شامل نمی شود.

روایاتی است که در قسمت نکته ها خواهد آمد.

از آن جا که شاهد مفهوم تقوا برای بعضی پیچیده به نظر برسد، امام علیه السّلام در پایان خطبه جمله هایی می گوید که حقیقت تقوا در آن به وضوح دیده می شود؛ می فرماید:

«خدا را اطاعت کنید و از عصیان او پرهیزید. هنگامی که امر نیکی را مشاهده کردید، آن را در اختیار بگیرید و هنگامی که شر و بدی را یافتید، از آن رویگردان شوید!» (أطیعوا الله و لا تعصوه، و إذا رأیتم الخیر فخذوا به، و إذا رأیتم الشرّ فأعرضوا عنه).

جالب این که آغاز و پایان این خطبه در مورد خیر و شرّ هماهنگ است؛ چرا که در آغاز خطبه نیز طریق یافتن خیر و شرّ را که همان رجوع به قرآن مجید است، بیان فرمود.

نکته: حفظ محیط زیست و حمایت از حیوانات در اسلام

حفظ محیط زیست و حمایت از حیوانات در اسلام

به دلیل آن که صنایع کنونی با تمام فواید و برکاتی که برای نوع بشر دارد، محیط زیست را به شدت آلوده و تخریب می کند و به دنبال تخریب محیط زیست، انواع جان داران در خطر نابودی قرار می گیرند و اگر از سلاح های وحشتناک کنونی مخصوصا سلاح های کشتار جمعی استفاده گردد این تخریب، وسیع تر و وحشتناک تر است، دنیای کنونی به این فکر افتاده است که برای حفظ محیط زیست و نسل حیوانات به پا خیزد و پیش از آن که فاجعه ای در کره خاکی ما رخ دهد، چاره ای بیندیشد.

گرچه مطامع جهان خواران و پول پرستی سرمایه دارانی که جز به افزایش ثروت خود نمی اندیشند، این مسأله را با مشکلات فراوانی مواجه کرده و کارآیی گروه های حفظ محیط زیست و حمایت از انواع حیوانات را به حدّ اقل رسانده و معلوم نیست نسل های آینده به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد.

ولی پیشوایان اسلام از هزار سال پیش و بیش تر بر این موضوع تأکید کرده اند که یک نمونه آن سخنان صریح مولا امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه یاد شده است که با صراحت

می فرماید: «برابر سرزمین ها و حیوانات مسئولید».

روایات زیادی از پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السّلام نیز در این زمینه صادر شده که این مسأله مهم را در عالی ترین شکل و صورت بیان فرموده است؛ از جمله:

در ماجرای از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله می خوانیم: آن حضرت شتری را دید که آن را خوابانده اند و پای آن را بسته اند؛ ولی جهازش بر او بود (در حالی که در این گونه موارد جهاز را از پشت شتر بر می دارند تا استراحت کند) پیامبر فرمود: «این صاحبها؟ مروه فلیستعدّ غذا للخصومه؛ به او بگویند: خود را فردای قیامت برای دادخواهی آماده سازد!». (۱)

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله نقل شده است: «لا تورّکوا علی الدّوابّ و لا تتخذوا ظهورها مجالس؛ به صورت یک طرفی بر چهارپایان ننشینید (زیرا سنگینی پاها بر یک طرف بدن حیوان وارد می شود) (۲) و پشت آن ها را به صورت مجلس انتخاب نکنید (اشاره به این که اگر در راه به دوستانتان رسیدید و می خواستید با آن ها گفتگوهای داشته باشید از مرکب پیاده شوید؛ هنگامی که گفتگوی شما تمام شد سوار شوید!)». (۳)

باز در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می خوانیم: «للدّابّه علی صاحبها سته حقوق لا یحتملها فوق طاقتها و لا یتحذ ظهرها مجالس یتحدّث علیها و یبدأ بعلفها اذا نزل و لا یسمها و لا یضربها فی وجهها فإنّها تسبح و یعرض علیها الماء إذا مرّ به؛ چهار پا بر صاحبش شش حق دارد این که پیش از طاقتش بر آن بار نکند و پشت آن را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد و هنگامی که در منزلگاه پیاده می شود، نخست

ص: ۴۳۸

۱-۱) وسایل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۳۹۴.

۲-۲) در بعضی از منابع لغت «تورّک علی الدّابّه» به این صورت تفسیر شده که یک پای خود را بالا بیاورد و بر زین بگذارد.

۳-۳) اصول کافی، جلد ۶، صفحه ۵۳۹.

آذوقه او را آماده کند(سپس به خود پردازد)و بدن او را داغ نکند و به صورتش شلاق نزند؛چرا که تسبیح خدا می گوید و هر زمان از کنار آب می گذرد آب را بر او عرضه کند(زیرا او نمی تواند تشنگی خود را اظهار کند!) (۱).

این احادیث و احادیث فراوان دیگری که در این زمینه رسیده به خوبی نشان می دهد که اسلام،دقیق ترین دستورات را در زمینه حمایت از حیوانات و رعایت حقوق آن ها داده است؛تا آن جا که اطلاع داریم چنین دستوراتی در هیچ مکتبی دیده نمی شود.

و درباره حفظ محیط زیست نیز دستورات فراوانی دیده می شود؛از جمله این که دستور داده شده است:«کنار نهرها را آلوده نسازید؛و همچنین زیر درختان میوه دار و مقابل درهای خانه ها و محل نزول کاروان ها و اطراف مساجد». (۲)

در دستورات جنگی اسلام نیز نقل شده:«درختان سرزمین دشمن را قطع نکنید؛ نسوزانید و با جریان سیل آسای آب،آن ها را از میان نبرید.آب آشامیدنی دشمن را آلوده نسازید». (۳)

ص: ۴۳۹

-
- ۱- ۱) اصول کافی، جلد ۶، صفحه ۵۳۷، حدیث ۱.
 - ۲- ۲) به کتاب «وسایل الشیعه»، احکام الخلو، باب ۱۵ مراجعه کنید.
 - ۳- ۳) وسایل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۱۶ و ۱۵ از باب جهاد العدو.

خطبه ۱۶۸: از سخنان امام علیه السلام است که پس از بیعت با آن حضرت گروهی از یارانش پیشنهاد کردند خوب است کسانی را که بر عثمان شوریدند کیفر می کردید

اشاره

و من کلام له علیه السلام

بعد ما بویع بالخلافه

(۱)

و قد قال له قوم من الصحابه: لو عاقبت قوما ممن أجلب علی عثمان؟ فقال علیه السلام:

از سخنان امام علیه السلام است که پس از بیعت با آن حضرت گروهی از یارانش پیشنهاد کردند خوب است کسانی را که بر عثمان شوریدند کیفر می کردید. امام علیه السلام در پاسخ آن ها خطبه زیر را ایراد کرد.

خطبه در یک نگاه

همان گونه که ذکر شد، جمعی پس از بیعت با امام علیه السلام در امر خلافت از آن حضرت خواستند کسانی را که بر ضد عثمان شوریده بودند و او را کشتند مجازات کند؛ ولی حضرت با توضیحات روشنی آن ها را قانع ساخت که اکنون زمان این کار نیست؛ زیرا آن ها

ص: ۴۴۱

۱-۱) سند خطبه: تنها موردی که غیر از «نهج البلاغه» برای این خطبه ذکر کرده اند «تاریخ طبری» است که در حوادث سال ۳۵ قمری آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۰۶؛ تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۵۸).

کاملاً منسجم اند و گروه زیادی با آن ها هم صدا شده اند و هر کس بر خلاف آنان اقدام کند، در برابر او می ایستند و از هیچ کاری ابا ندارند.

ص: ۴۴۲

يا إخوانه! إنني لست أجهل ما تعلمون، ولكن كيف لي بقوة و القوم المجلبون على حدّ شوكتهم، يملكوننا و لا نملكهم! و ها هم هؤلاء قد ثارت معهم عبدانكم، و التفت إليهم أعرابكم، و هم خلالكم يسومونكم ما شاؤوا؛ و هل ترون موضعا لقدره على شيء تريدونه! إن هذا الأمر أمر جاهليته، و إنّ لهؤلاء القوم مادّه. إنّ الناس من هذا الأمر - إذا حرّك - على أمور: فرقه ترى ما ترون، و فرقه ترى ما لا ترون، و فرقه لا ترى هذا و لا ذاك، فاصبروا حتّى يهدأ الناس، و تقع القلوب مواقعها، و تؤخذ الحقوق مسمحة؛ فاهدؤوا عنّي، و انظروا ما ذا يأتيكم به أمرى، و لا - تفعلوا فعله تضعضع قوّه، و تسقط منّه، و تورث و هنا و ذلّه. و سأمسك الأمر ما استمسك. و إذا لم أجد بدّا فأخر الدّواء الكيّ.

:

برادران من! از آن چه شما می دانید من بی اطلاع نیستم؛ ولی چگونه می توانم (در شرایط فعلی) قدرت بر این کار (مجازات قاتلان عثمان) را به دست آورم؛ حال آن که آن ها همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی اند و بر ما مسلط اند و ما بر آن ها سلطه ای نداریم و این ها جمعیتی هستند که بردگان شما نیز با جوش و خروش به آنان پیوسته اند و اعراب بادیه نشین نیز به آن ها ملحق شده اند (اضافه بر این، آن ها یک دشمن خارجی نیستند؛ بلکه) در میان شما قرار دارند و هر گونه بلایی را که بخواهند می توانند بر سر شما بیاورند.

آیا با این حال شما قدرتی بر اجرای خواسته های خود دارید، این کار (قیام شورشیان در برابر عثمان) کار دوران جاهلیت بود و این گروه پشتیبان هایی دارند و اگر حرکتی (برای مجازات قاتلان) صورت گیرد، مردم به چند گروه تقسیم می شوند: گروهی همان را می خواهند که شما می خواهید و گروهی رأی شان بر خلاف رأی شماست و گروه سومی نه با شما هستند نه با آن ها (و به این ترتیب شکاف عمیقی در جامعه اسلامی رخ می دهد) بنابراین صبر کنید تا مردم آرام گیرند و دل ها از تب و تاب بیفتد و حقوق به آسانی گرفته شود، مرا آسوده بگذارید و به من فشار نیاورید و ببینید چه دستوری از سوی من برای شما می آید. کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند و شوکت ما را فرو ریزد و سستی و ذلت به بار آورد. من (در برابر این گروه) تا آن جا که ممکن است خویشتن داری می کنم اما اگر راه دیگری نیابم، آخرین درمان، داغ کردن و سوزاندن (محل زخم) است!

شرح و تفسیر: علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان

علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان

این خطبه، چنان که در آغاز آن گفته شد، پاسخی است برای ایرادی که گروهی از صحابه و یاران آن حضرت مطرح می ساختند و آن، این که چرا امام علیه السلام درباره مجازات قاتلان عثمان، اقدام نمی کند؟ امام علیه السلام ضمن یک تحلیل بسیار دقیق و حساب شده، مطلب را موشکافی کرده و به آن ها پاسخ می گوید. نخست می فرماید: «برادران من! از آن چه شما می دانید من بی اطلاع نیستم؛ ولی چگونه می توانم (در شرایط فعلی) قدرت بر این کار را به دست آورم؟» (یا إخوتاه! إني لست أجهل ما تعلمون، و لكن كيف لي بقوه).

بسیار می شود که ایراد کنندگان بر پیشوایان دین، تصورشان این است که به نکته تازه ای دست یافته اند که اگر رعایت بشود به مصلحت جامعه اسلامی است. آن ها در واقع مو را می بینند و از پیچش آن غافلند! به ابرو نگاه می کنند و از اشارت های آن بی خبرند و

از مسایل پیچیده و پشت پرده آگاهی ندارند! لذا امام علیه السّلام به دنبال این سخن، شرایط اجتماعی آن روز را برای آن ها تشریح می کند تا روشن شود که پیشنهادشان در آن شرایط، عملی نیست. می فرماید: «آنان (کسانی که بر عثمان شوریدند) همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی اند و (در حال حاضر) بر ما مسلط اند و ما بر آن ها سلطه ای نداریم» (و القوم المجلبون (۱) علی حدّ شوکتهم، یملکوننا و لا نملکهم!).

چگونه می توان در آغاز امر خلافت در برابر یک گروه متشکل و منسجم و خشمگین ایستاد؟! جز این که خون های زیادی ریخته شود، نتیجه ای به بار نخواهد آمد! شاهد این گفتار امام علیه السّلام روایتی است که بعضی از شارحان نهج البلاغه نقل کرده اند که امام علیه السّلام (در آغاز کار خود) مردم را جمع کرد و اندرز داد؛ سپس فرمود: «لتقم قتل عثمان» قاتلان عثمان بیا خیزند. در این هنگام همه حاضران جز افراد کمی به پا خاستند. (۲)

سپس امام علیه السّلام به نکته دیگری اشاره می کند و می فرماید: «این ها جمعیتی هستند که بردگان شما نیز با جوش و خروش به آنان پیوسته اند و اعراب بادیه نشین نیز به آن ها ملحق شده اند (اضافه بر این، آن ها یک دشمن خارجی نیستند؛ بلکه) در میان شما قرار دارند و هر بلایی را که بخواهند می توانند بر سر شما بیاورند» (و ها هم هؤلاء قد ثارت معهم عبدانکم، و التفت إلیهم أعرابکم، و هم خلالکم یسومونکم (۳) ما

ص: ۴۴۵

۱- ۱) «مجلبون» از ماده «جلب» (بر وزن جنگ) در اصل به معنای سوق دادن و به پیش راندن است و به افرادی که به آسانی تغییر موضع می دهند. «جلب» (بر وزن غضب) می گویند «جلب» و «جالب» به معنای جمع کردن و گردآوری نمودن آمده است و «مجلبون» در این جا اشاره به شورشیانی است که مردم را برای مخالفت با عثمان جمع کرده بودند.

۲- ۲) منهاج البراعه، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۲. این حدیث را مرحوم علامه مجلسی در جلد ۳۱ بحار الانوار، صفحه ۵۰۳ نقل کرده است.

۳- ۳) «یسومونکم» از ماده «سوم» (بر وزن قوم) به معنای جستجو کردن و دنبال چیزی رفتن و نیز به معنای تحمیل کردن کاری بر دیگران آمده است.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که شورش بر ضد عثمان بسیار ریشه دار بود و مخصوصاً گروه های محروم اجتماع با تمام قدرت در آن شرکت داشتند.

امام علیه السلام پس از ذکر این سخن می افزاید: «آیا با این حال شما قدرتی بر اجرای خواسته های خود دارید؟» (و هل ترون موضعا لقدرة علی شیء تریدونه!). .

اشاره به این که در شرایط فعلی نه شما می توانید دست به چنین برنامه ای بزنید و نه من.

سپس برای تأکید این مطلب، امام علیه السلام تحلیل دیگری ارائه می فرماید: «این کار (کار شورشیان در برابر عثمان) کار دوران جاهلیت بود و این گروه پشتیبان هایی دارند» (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ جَاهِلِيَّةٍ، وَإِنَّ لِهَؤُلاءِ الْقَوْمِ مَادَّةً). .

اشاره به این که اگر بنا بود عثمان برای تصرف های نادرست در بیت المال و سپردن مقامات حساس کشور اسلامی به ناهلان از اقوام و خویشان خود محاکمه شود باید از طریق صحیح شرعی و نزد قضات عادل این کار انجام گیرد؛ ولی نتیجه شورش های حساب نشده، هر چه باشد، شبیه حرکت های دوران جاهلیت است و با جمله «ان لهؤلاء القوم مادّه» همان حقیقتی را که در عبارات گذشته ذکر شد، بیان می فرماید که این گروه، تنها نیستند؛ بردگان، اعراب بیابانی و جمعی از سیاست بازان حرفه ای که در انتظار رسیدن مقاماتی اند آن ها را تقویت می کنند؛ بنابراین درگیر شدن با آن ها مصلحت نیست.

در ادامه این سخن به این نکته اشاره می فرماید که درگیر شدن با قاتلان عثمان، سبب تفرقه در کل جامعه می شود؛ می فرماید: «و اگر حرکتی (برای مجازات قاتلان) صورت گیرد، مردم به چند گروه تقسیم می شوند: گروهی همان را می خواهند که شما می خواهید و گروهی رأی شان بر خلاف رأی شماست و گروه سومی نه با شما هستند نه با آن ها (و به این ترتیب شکاف عمیقی در جامعه اسلامی رخ می دهد)» (إِنَّ النَّاسَ مِنْ

هذا الأمر - إذا حرّك - على أمور: فرقه تری ما ترون، و فرقه تری ما لا ترون، و فرقه لا تری هذا و لا ذاك).

«حال که چنین است صبر کنید تا مردم آرام گیرند و دل‌ها از تب و تاب بیفتند و حقوق به آسانی گرفته شود» (فاصبروا حتی یهدأ ^(۱)الناس، و تقع القلوب مواقعها، و تؤخذ الحقوق مسمحه ^(۲)).

سپس در تأکید دیگری می‌افزاید: «مرا آسوده بگذارید و به من فشار نیاورید و ببینید چه دستوری از سوی من برای شما می‌آید. کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند و شوکت ما را فرو ریزد و سستی و ذلت به بار آورد» (فاهدؤوا عنی، و انظروا ماذا یأتیکم به امری، و لا تفعلوا فعله تضعضع ^(۳)قوه، و تسقط منه ^(۴)، و تورث وهنا و ذله).

اشاره به این که در مسائل اجتماعی، شتاب بی‌جا نتیجه منفی دارد. نباید پیش از فراهم شدن شرایط و زمینه‌ها، اقدام به امری کرد؛ چرا که ناکامی در آن سبب سستی و ذلت و شکست است؛ همان‌گونه که در خطبه پنجم گذشت: «و مجتني الثمره لغير وقت ایناعها کالزراع بغير ارضه؛ کسی که میوه‌اش را پیش از رسیدن بچیند، همچون کسی است که بذر را در زمین نامناسبی بپاشد (که سرمایه و نیروی خود را تلف کرده و نتیجه‌ای عاید وی نمی‌شود). ^(۵)

و در آخر خطبه با دو جمله پر معنا سخن را به پایان می‌برد؛ می‌فرماید: «من (در برابر این گروه) تا آن‌جا که ممکن است خویشان داری می‌کنم اما اگر راه دیگری نیابم، آخرین

ص: ۴۴۷

۱-۱) «یهدأ» از ماده «هدوء» به معنای آرام گرفتن است.

۲-۲) «مسمحه» از ماده «سماح» و «سماحه» به معنای سهولت و آسانی و گاه به معنای سخاوت و بخشش و یا موافقت کردن است و در این‌جا به معنای اول به کار رفته است.

۳-۳) «تضعضع» از ماده «ضعضعه» به معنای کوبیدن و ویران کردن و ناتوان نمودن است.

۴-۴) «منه» به معنای قوت است.

۵-۵) پیام امام امیر مؤمنان، جلد ۱، صفحه ۴۳۵.

درمان، داغ کردن و سوزاندن (محل زخم) است! (و سَأْمَسَكَ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ).

و إذا لم أجد بداً فآخر الدواء الكيّ (۱).

این سخن می تواند اشاره به فشارهایی باشد که از سوی طالبان خون عثمان به امام علیه السلام وارد می شد؛ می فرماید: تا آن جا که ممکن است مقاومت می کنم و دست به شمشیر نمی برم؛ ولی اگر راه های مسالمت آمیز را به روی خود بسته بینم، ناچار به زور متوسل می شوم و به هیاهوی شورشیان پایان می دهم.

احتمال دیگر این است که این جمله اشاره به کسانی باشد که خون عثمان را دست آویزی برای مخالفت با امام علیه السلام قرار داده بودند (مانند طلحه و زبیر) امام علیه السلام می فرماید: من تا آن جا که می شود راه مسالمت را با آنان می پویم و اگر نشد به ناچار وارد نبرد می شوم.

البته این احتمال با بقیه خطبه چندان سازگار نیست؛ چون از مثل طلحه و زبیر و گروه آنان سخنی در بین نبود؛ مگر این که سید رضی رحمه الله به هنگام گلچین کردن خطبه هایی از کلام امام علیه السلام را حذف کرده باشد و آن هم در این جا بعید به نظر می رسد.

جمله «آخر الدواء الكيّ» ضرب المثل معروفی است که نخست در مورد زخم های هولناک آمده که در گذشته، همه طرق درمان را می آزمودند و اگر راهی برای درمان پیدا نمی شد، محل زخم را با آهن داغ می سوزاندند که درمانی بسیار دردناک بود؛ سپس این جمله به صورت کنایه، در موارد دیگر که از جهاتی با آن شباهت دارد به کار می رود؛ بنابراین در مواردی که تمام درهای معمولی و مسالمت آمیز بسته شود، این جمله را به کار می برند. (۲)

ص: ۴۴۸

۱- ۱) «کئی» (بر وزن حی) به معنای داغ کردن و سوزاندن بدن انسان یا حیوانی به وسیله آهن داغ و مانند آن است.
۲- ۲) مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار می فرماید: «در بیش تر نسخه ها «آخر الداء الكئی» نقل شده؛ به این معنا که پایان دردهای سخت، داغ کردن و سوزاندن است) ولی این معنا بسیار بعید به نظر می رسد (بحار الانوار، جلد ۳۱، صفحه ۵۰۳).

۱- مشکلات در راه اجرای عدالت

آن چه امام علیه السلام در این خطبه بیان فرموده، یک مطلب جدی است؛ نه آن گونه که بعضی پنداشته اند جنبه اسکاتی داشته باشد. به راستی در آن زمان، شورشیان بر ضد عثمان، نیرومند بودند و به همین سبب، حتی بعضی از صحابه که موافق عثمان بودند، جرأت مقابله با آن ها را به هنگام قتل عثمان نداشتند.

و از آن مهم تر این که معاویه، هنگامی که به قدرت رسید و سال ها از این ماجرا گذشته بود و اساسا تمام قدرت خود را به بهانه خونخواهی عثمان به چنگ آورده بود، جرأت نکرد قاتلان عثمان را محاکمه کند و گروهی را که در قتل او شرکت داشتند شناسایی نماید؛ بلکه هنگامی که معاویه (بعد از شهادت علی علیه السلام و تسلط بر اوضاع) وارد مدینه شد.

به خانه عثمان رفت. دختر عثمان که عایشه نام داشت فریاد کشید و گریه کرد و صدا زد:

پدر جان! کجایی؟ (و منظورش انتقام خون عثمان از قاتلان بود) معاویه گفت: دختر برادرم! مردم تسلیم ما شدند و ما هم به آن ها امان دادیم. ما نوعی بردباری - که زیر آن خشم نهفته است - در برابر آن ها اظهار داشتیم. آنان هم تسلیمی - که زیر آن کینه نهفته است - اظهار داشتند و هر یک شمشیر خود را همراه دارند؛ اگر ما پیمان آن ها را بشکنیم، آن ها نیز پیمان ما را خواهند شکست و نمی دانیم پایانش به نفع ماست یا زیان ما! (بهتر این است که سکوت کنیم و خلافت ما متزلزل نشود) تو دختر عموی خلیفه باشی بهتر از این است که یک زن عادی باشی! (۱) (اشاره به این که وقتی خلافت من بر باد رود، تو هم یک فرد عادی بیش نخواهی بود).

ص: ۴۴۹

بی شک، شورشی که بر ضد عثمان به پا شد، بسیار ریشه دار بود؛ زیرا طرفداران عثمان و بستگان و یاران او- در میان مردم مدینه کم نبودند- نتوانستند در برابر آن بایستند و گروه مهاجران و انصار، غالباً تماشاچی این صحنه بودند. دلیل آن هم روشن است؛ زیرا کمتر کسی بود که از حکومت عثمان، دل خوشی داشته باشد؛ جز همان گروه خویشاوندان و اطرافیان او که بر مقامات و بیت المال چنگ انداخته بودند و به یغما می بردند.

هر محقق بی طرفی کارهای دوران خلافت عثمان را غیر قابل توجیه می داند؛ به همین دلیل، شایسته بود قبل از آنی که شورشی از قشرهای پایین برخیزد، بزرگان صحابه از مهاجرین و انصار، او را به محاکمه دعوت می کردند تا کار به دست توده مردم نیفتد.

بنابر این، ایراد عمده کار شورشیان این است که خارج از محور قوانین قضایی اسلام، به طور خودسرانه عمل کردند و همان گونه که گفتیم می بایست محاکمه به دست بزرگان صحابه انجام می شد و اگر امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه یاد شده می فرماید: «اگر اوضاع آرام شود، من متخلفان را کیفر خواهم داد» به جهت همین موضوع است؛ همان گونه که آن حضرت در مدت محاصره عثمان، برای خاموش کردن این آتش، تلاش و کوشش فراوانی کرد و فرزندانش حسن و حسین را برای این کار فرستاد.

بنابر این، جوابی که حضرت در این خطبه بیان فرموده، حساب شده و هماهنگ با قوانین قضایی اسلام است.

خطبه ۱۶۹: به هنگام حرکت اصحاب جمل (لشکر طلحه و زبیر) به سوی بصره

اشاره

و من خطبه له علیه السلام

عند مسیر أصحاب الجمل إلى البصره

الامور الجامعه للمسلمين

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که به هنگام حرکت «اصحاب جمل» (لشکر طلحه و زبیر) به سوی «بصره» ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از دو بخش تشکیل یافته:

در بخش اول، بعد از دعوت به پیروی از قرآن مجید و ترک بدعت های گمراه کننده، مردم را به پیروی از حکومت الهی خود دعوت می کند و هشدار می دهد که اگر خالصانه، اطاعت و پیروی نکنید، خداوند این نعمت را از شما می گیرد و به این ترتیب، مردم را دعوت می کند که برای پیکار با پیمان شکنان آماده باشند.

ص: ۴۵۱

۱-۱) سند خطبه: تنها منبعی (غیر از نهج البلاغه) که قبل از مرحوم سید رضی این خطبه را نقل کرده، تاریخ طبری است که در حوادث سال ۳۶ قمری در جلد ۳، صفحه ۴۶۵ نقل کرده است (طبری فقط بخش اول خطبه را ذکر کرده است).

در بخش دّوم، به این نکته اشاره می کند که دشمنان حق با تمام اختلافی که با هم دارند دست به دست هم داده اند تا در برابر من قیام کنند؛ من تا آن جا که مجبور نشوم صبر خواهم کرد؛ ولی اگر آن ها بر هدف شوم خود که از هم گسیختن نظام جامعه اسلامی است اصرار ورزند، در برابر آنان خواهم ایستاد.

ص: ۴۵۲

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بَكْتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ. وَإِنَّ الْمُبْتَدِعَاتِ الْمَشْبَهَاتِ هُنَّ الْمَهْلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا. وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عَصْمَهُ لِأَمْرِكُمْ، فَأَعْطَوْهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مَلُومَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا. وَاللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرِزَ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِكُمْ.

ترجمه

خداوند، پیامبری راهنما با کتابی گویا و دستوری استوار (برای هدایت مردم) برانگیخت و (این کتاب به گونه ای است که) جز افراد گمراه از آن روی گردان نمی شوند.

بدعت هایی که به رنگ حق درآمده گمراه کننده است؛ مگر این که خداوند حفظ کند (بدانید) پیروی از حکومت الهی، حافظ امور شماست؛ بنابراین این زمام اطاعت خود را - بی آن که نفاق ورزید یا ذره ای اکراه داشته باشید - به دست آن بسپارید. به خدا سوگند! باید چنین کنید و گرنه خداوند، حکومت اسلامی را از شما خواهد گرفت؛ سپس به شما باز نمی گرداند، و به غیر شما بر می گردد.

شرح و تفسیر: اگر قیام نکنید حکومت اسلامی از دست می رود

اگر قیام نکنید حکومت اسلامی از دست می رود

همان گونه که در بالا اشاره شد امام علیه السلام این خطبه را زمانی ایراد فرمود که آگاه شد

ناکثین و پیمان شکنان دست به دست هم داده اند و بصره را برای تشکیل حکومتی بر خلافت حکومت اسلامی امیر مؤمنان علیه السلام انتخاب کرده اند و به سوی آن حرکت نموده اند.

هدف امام علیه السلام از ایراد این خطبه، آماده ساختن مردم برای مقابله این یاغیان بود.

در آغاز، مردم را به تمسک، به قرآن فرا می خواند و می فرماید: «خداوند، پیامبری راهنما با کتابی گویا و دستوری استوار (برای هدایت مردم) برانگیخت و (این کتاب به گونه ای است که) جز افراد گمراه از آن روی گردان نمی شوند» (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بَكِتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ (۱)).

سپس هشدار می دهد که «بدعت هایی که به رنگ حق درآمده گمراه کننده است؛ مگر این که خداوند حفظ کند» (و إِنَّ الْمُبْتَدَعَاتِ (۲) الْمَشْتَبَهَاتِ (۳) هُنَّ الْمَهْلَكَاتِ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا) .

اشاره به این که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فتنه جویان سعی دارند اهداف ضد اسلامی خود را به لباس اسلام در آورند؛ مثلاً پیمان شکنی را در لباس خونخواهی عثمان نشان دهند.

مردم باید به هوش باشند و فریب ظواهر دروغین را نخورند و خود را به خدا بسپارند.

و در ادامه آن ها را به اطاعت از حکومت الهی خود دعوت کرده، می فرماید: «(بدانید) پیروی از حکومت الهی، حافظ امور شماست؛ بنابراین این زمام اطاعت خود را -بی آن که نفاق

ص: ۴۵۴

۱- ۱) «هالک» از ماده «هلاک» در اصل به معنای مرگ و نابودی و فناست؛ ولی گاه به معنای هلاکت معنوی که گمراهی و شقاوت و بدبختی است نیز به کار می رود و مقصود در جمله مزبور، همین هلاکت معنوی است؛ بنابراین این جمله «لا یهْلکُ عنْه الا هالک» به این معناست که تنها کسانی گمراه می شوند که برای پذیرش آن آمادگی دارند.

۲- ۲) «مبتدعات» از ماده «بدع» (بر وزن بدر) به معنای به وجود آوردن چیزی بدون سابقه است و در اصطلاح شریعت به کارهایی که بر خلاف کتاب و سنت است گفته می شود؛ بنابراین این «مبتدعات» به معنای کارها و روش هایی است که آن را بر خلاف کتاب و سنت پدید آورده اند.

۳- ۳) «مشبهات» در این جا اشاره به بدعت هایی است که رنگ دین دارد و موجب گمراهی می شود.

ورزید یا ذره ای اکراه داشته باشید-به دست آن بسپارید.به خدا سوگند!باید چنین کنید و گرنه خداوند،حکومت اسلامی را از شما خواهد گرفت؛سپس به شما باز نخواهد گردانید،و به غیر شما بر می گردد» (و إِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عَصْمَةً لِّأَمْرِكُمْ،فَأَعْطَوْهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مَلُومَةٍ (۱) و لا- مستکره بها.و اللّٰهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقَلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ السُّلْطَانَ الْإِسْلَامَ، ثُمَّ لَا- يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرُزَ (۲)الأمر إلى غيركم) .

آری،هر گاه این نعمت الهی را کفران کنید،خداوند به جرم این ناسپاسی آن را از شما خواهد گرفت؛همان گونه که درباره تمام نعمت ها فرموده است: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» . (۳)

آن چه از عبارت مذکور استفاده می شود(بنابر این که«حتی»برای غایت باشد)این است که:اگر از امام به حق اطاعت نکنید،خداوند حکومت اسلامی را از شما می گیرد و دیگر به شما باز نمی گردد؛مگر بعد از آن که گروهی از دشمنان شما بر سر کار آیند و بعد از انقراض آن ها باز حکومت الهی به شما بر می گردد.

این تعبیر،مفسران نهج البلاغه را سخت به زحمت افکنده؛چرا که حکومت ناصالح بعد از امام علیه السلام در دست حکام«بنی امیه»بود؛ولی بعد از«بنی امیه»به اهل بیت علیهم السلام باز نگشت.

بعضی گفته اند:بازگشت حکومت به«بنی عباس»با توجه به این که آن ها از«بنی هاشم»بودند نوعی بازگشت به اهل بیت است؛ولی با عنایت به این که ظلم بنی عباس کمتر از ظلم بنی امیه نبود،این تفسیر بعید به نظر می رسد.

بعضی نیز احتمال داده اند:منظور،بازگشت حکومت به اهل بیت علیهم السلام در عصر ظهور حضرت ولی امر-ارواحنا فداه- است.

ص: ۴۵۵

۱- ۱) «ملومه» به معنای سرزنش شده از ماده «لوم» (بر وزن قوم) گرفته شده است.

۲- ۲) «یارز» از ماده «أرز» (بر وزن فرض) به معنای جمع شدن گرفته شده است.

۳- ۳) ابراهیم، آیه ۷.

و اگر «حتی» در این جا به معنای «و او» عاطفه باشد- آن گونه که بعضی احتمال داده اند- مشکل حل می شود؛ زیرا معنای جمله چنین خواهد بود: اگر اطاعت امام حق نکنید، خداوند، حکومت اسلامی را از شما می گیرد و دیگر باز نمی گردد و کار به دست غیر شما خواهد افتاد (البته منظور در آینده نزدیک است؛ و گرنه در آینده دور و حکومت امام زمان علیه السلام در بازگشت حکومت جهانی به اهل بیت علیهم السلام تردیدی نیست).

ص: ۴۵۶

إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَوْا عَلَى سَخَطِهِ إِمَارَتِي، وَ سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أُخْفِ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَى فَيْالِهِ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَدْبَارِهَا. وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيرِهِ رَسُولِ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ، وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.

این گروه (فتنه انگیز) به علت خشم بر حکومت من به یکدیگر پیوسته اند و من تا هنگامی که بر اجتماع شما خائف نشوم، صبر و تحمل می کنم و اگر آن ها به این افکار سست و فاسد (و نقشه های شوم) ادامه دهند، نظام جامعه اسلامی از هم گسیخته خواهد شد (و در چنین شرایطی صبر نخواهم کرد) آن ها از روی حسد، نسبت به کسی که خداوند، حکومت را به او بازگردانده به طلب دنیا برخاسته و تصمیم گرفته اند اوضاع را به عقب برگردانند (و سنت های جاهلی را زنده کنند). حقی که شما بر گردن ما دارید عمل به کتاب خدا و سیره و روش رسول الله صلی الله علیه و آله و قیام به حق او و بر پا داشتن سنت اوست (و حق من بر شما اطاعت و فرمانبرداری است).

اگر فتنه جویان ادامه دهند تحمّل نخواهم کرد

با توجه به این که این خطبه در آغاز خلافت امام علیه السلام و هنگام حرکت به سوی بصره برای خاموش کردن آتش فتنه انگیزان جمل ایراد شده، آن حضرت در بخش اول، دوستانش را به اطاعت دعوت کرد و در این بخش به دشمنان هشدار می دهد که دست از فتنه انگیزی بردارند و گر نه با آن ها برخورد شدید خواهد کرد.

می فرماید: «زیرا این گروه (فتنه انگیز) به علت خشم بر حکومت من به یکدیگر پیوسته اند» (إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَوْا (۱) علی سخطه (۲) امارتی).

اشاره به این که آن ها گروه های مختلفی اند؛ از منافقان گرفته تا بعضی از صحابه حسود و تنگ نظر (مانند طلحه و زبیر) که قدر مشترکی جز مخالفت با من ندارند.

سپس می افزاید: «من تا هنگامی که بر اجتماع شما خائف نشوم، صبر و تحمل می کنم» (و سأصبر ما لم أخف علی جماعتکم).

این سخن، تحمّل امام را نسبت به مخالفان و دشمنان نشان می دهد که معتقد بود تا کار به جای خطرناکی نرسد، نباید دست به شمشیر برد؛ ولی این بدان معنا نیست که هر کاری آن ها انجام دهند، امام علیه السلام در برابر آن ها سکوت می کند.

لذا در ادامه سخن می افزاید: «اگر آن ها به این افکار سست و فاسد باقی بمانند (و بخواهند اهداف شوم خود را عملی کنند)، نظام جامعه اسلامی از هم گسیخته خواهد شد (و در چنین شرایطی صبر نمی کنم و باید به فتنه انگیزی آن ها پایان داد)» (فإنهم إن تمّموا علی فیاله (۳) هذا الرأی انقطع نظام المسلمین).

ص: ۴۵۸

۱- ۱) «تمالؤوا» از ماده «ملائه» به معنای مساعدت بر کاری گرفته شده، بنابراین مفهوم «تمالؤوا» این است که آن ها دست به دست هم داده اند و به کمک هم برخاسته اند.

۲- ۲) «سخطه» با «سخط» (بر وزن سبد) یک معنی دارد و آن خشم و غضب است.

۳- ۳) «فیاله» به معنای سستی فکر و اندیشه است.

و در ادامه این سخن می افزاید: «آن ها از روی حسد، نسبت به کسی که خداوند، حکومت را به او بازگردانده به طلب دنیا برخاسته و تصمیم دارند اوضاع را به عقب برگردانند (و سنت های جاهلی را زنده کنند)» (و إنما طلبوا هذه الدنيا حسدا لمن أفاءها الله عليه، فأرادوا ردّ الأمور على أديارها).

این سخن اشاره به آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و حکومت را از صورت دنیوی و مادی به صورت حکومت الهی در آورد که در آن نیکان و پاکان نقش داشته باشند؛ ولی اصحاب جمل به گمان این که حکومت، طعمه چرب و لذیذی برای آنان است، اصرار دارند آنان را در قبضه خود بگیرند و به خواسته های دنیوی خود لباس عمل پوشانند.

جمله «حسدا لمن أفاءها» با توجه به این که «افاء» از ماده «فیء» به معنای بازگشت است، اشاره به این نکته است که حکومت در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در خاندان بنی هاشم بود و اکنون نیز به همان خاندان بازگشته است؛ هر چند حسودان تلاش می کنند که آن را باز گیرند و بار دیگر سنت های جاهلی را در محیط اسلام زنده کنند.

و در پایان خطبه امام علیه السلام اشاره به حقوق مردم بر حکومت کرده، می فرماید:

«حقی که شما بر گردن ما دارید عمل به کتاب خدا و سیره و روش رسول الله صلی الله علیه و آله و قیام به حق او و بر پا داشتن سنت اوست» (و لكم علينا العمل بكتاب الله تعالى و سیره رسول الله -صلى الله عليه و آله- و القيام بحقه، و التّمسك [\(۱\) لسنّته](#)).

اشاره به این که اگر ما بر شما حق داریم (حق اطاعت و پیروی کامل و مخلصانه) شما هم بر ما حقی دارید که همان احیای کتاب الله و سنت پیغمبر و تعالی و پیشرفت آن است؛ چرا که حق، همواره دو طرفی است و حق یک سویه وجود ندارد.

قابل توجه این که این خطبه با تأکید بر اهمّیت قرآن شروع شد و با تأکید بر آن پایان پذیرفت.

ص: ۴۵۹

۱- ۱) «نعش» به معنای برداشتن و بر پا نمودن است و این که به جسد مردگان «نعش» می گویند به دلیل این است که آن را روی دست بلند می کنند و به سوی قبرستان می برند.

و من کلام له علیه السلام

فی وجوب اتباع الحق عند قیام الحجه

(۱)

کلم به بعض العرب و قد أرسله قوم من أهل البصره لما قرب علیه السلام منها ليعلم لهم منه حقیقه حاله مع أصحاب الجمل لتزول الشبهه من نفوسهم، فبین له علیه السلام من أمره معهم ما علم به أنه علی الحق، ثم قال له: بايع، فقال: إني رسول قوم، و لا أحدث حدثا حتى أرجع إليهم.

*** از سخنان امام علیه السلام است که درباره وجوب پیروی از حق به هنگام قیام حجت بیان فرموده است:

این سخن را امام علیه السلام برای بعضی از اعراب که فرستاده مردم بصره بودند، بیان فرمود.

در آن هنگام که امام نزدیک بصره رسید، آن ها کسی را نزد حضرت فرستادند تا حقیقت

ص: ۴۶۱

۱-۱) سند خطبه: این خطبه را چند نفر از معاریف قبل از سید رضی (ره) در کتاب های خود آورده اند؛ از جمله مرحوم شیخ مفید در کتاب «جمل» خود از کتاب «جمل» و اقدی نقل کرده است (کتاب «جمل»، شیخ مفید، صفحه ۱۵۶) طبری نیز در کتاب تاریخ خود در حوادث سنه ۳۶ قمری و زمخشری در «ربیع الابرار» در باب «الجوابات المسکتة» این خطبه را بیان کرده اند.

حال را جویا شود که با اصحاب جمل (طلحه و زبیر و هوادارانش) چگونه رفتار خواهد کرد؟ تا شک و شبهه از آن‌ها برطرف شود.

امام علیه السلام چگونگی رفتار خویش را به گونه ای بیان فرمود که حقایق آن حضرت بر آن شخص روشن شد. سپس به او فرمود: «بیعت کن».

اما او پاسخ داد: من فرستاده گروهی هستم و از پیش خود نمی توانم کاری کنم.

(امام علیه السلام سخنان زیر را برای او با یک بیان شیرین و منطقی ایراد فرمود و او تسلیم شد و بیعت کرد).

خطبه در یک نگاه

این خطبه چنان که گفته شد پاسخ روشن و جالب و قانع کننده ای است به فرستاده بعضی از قبایل اطراف کوفه و بصره، هنگامی که به وی پیشنهاد بیعت شد و او می خواست به بهانه هایی از بیعت سرپیچی کند.

ص: ۴۶۲

فقال: أرأيت لو أنّ اللّذين وراءك بعثوك رائداً تبتغي لهم مساقط الغيث، فرجعت إليهم وأخبرتهم عن الكلاء والماء، فخالفوا إلى المعاطش و المجادب، ما كنت صانعا؟ قال: كنت تاركهم و مخالفهم إلى الكلاء و الماء.

فقال- عليه السّلام- فامدد إذا يدك. فقال الرّجل: فوالله ما استطعت أن أمتنع عند قيام الحجّه عليّ، فبايعته عليه السّلام.

و الرّجل يعرف بكليب الجرّمی.

ترجمه

:

امام فرمود: بگو بینم اگر آن ها تو را به عنوان «پیشگام قافله» فرستاده بودند که محل نزول باران (و جایگاه آب و گیاه) را برای آنان بیابی (و تو این کار را می کردی) سپس به سوی آن ها باز می گشتی و از مکان آب و گیاه آگاهشان می ساختی، ولی آن ها با تو مخالفت می کردند و به سوی سرزمین های بی آب و علف روی می آوردند، تو چه می کردی؟ در جواب گفت: آن ها را رها می ساختم و به جایی که آب و گیاه بود می رفتم.

امام علیه السّلام فرمود: پس دستت را دراز کن (و بیعت کن که به سرچشمه آب زلال رسیده ای).

آن مرد می گوید: به خدا سوگند! با روشن شدن حق بر من، توانایی امتناع در خود نیافتم و با آن حضرت بیعت کردم.

مرحوم سید رضی رحمه الله می فرماید: این مرد به نام «کلیب جرّمی» معروف بود.

چرا بیعت نمی کنی؟!

«واقعی» در کتاب جمل از «کلیب جرمی» چنین نقل می کند: «هنگامی که عثمان کشته شد و چیزی نگذشت که طلحه و زبیر به بصره آمدند (تا مقدمات حکومت خود را فراهم سازند) و هنگامی که علی علیه السلام با خبر شد (برای پیش گیری از آنان) به منطقه ذی قار (محلّی نزدیک بصره) آمد. دو نفر از سران قبایل (بصره) به من گفتند: ما را نزد این مرد ببر تا ببینیم هدف او چیست؟ هنگامی که به «ذی قار» رسیدیم، علی علیه السلام را هوشمندترین عرب یافتیم. او نسب قوم مرا بهتر از من بیان می کرد. از من پرسید: رئیس قبیله «بنی راسب» کیست؟ گفتم: فلان شخص است. گفت: رئیس قبیله بنی قدامه کیست؟ گفتم: فلان کس است. گفت: حاضری دو نامه از سوی من برای آن ها ببری؟ گفتم: آری.

گفت: آیا با من بیعت نمی کنی؟ در این هنگام آن دو پیر مرد که با من بودند با او بیعت کردند؛ ولی من خودداری نمودم. گروهی که در نزد حضرت بودند و آثار سجده در پیشانی آنان کاملاً نمایان بود گفتند: بیعت کن بیعت کن. علی علیه السلام گفت: او را به حال خود واگذارید. من گفتم: قبیله من مرا با عنوان «رائد» (کسی که پیشاپیش قافله حرکت می کند تا محلّ آب و سبزه را پیدا کند) فرستادند من به سوی آن ها باز می گردم و پیشنهاد تو را بازگو می کنم؛ اگر آن ها بیعت کردند بیعت می کنم و اگر کناره گیری کردند، کناره گیری خواهم کرد. امام پاسخی به من داد که مرا ناگزیر از بیعت کرد.

اکنون به متن نهج البلاغه باز می گردیم تا بنگریم مولا علی علیه السلام به او چه گفت؟ فرمود:

«ای مرد! بگو بینم اگر آن ها تو را «پیشگام قافله» فرستاده بودند که محلّ نزول باران (و جایگاه آب و گیاه) را برای آنان بیابی (و تو این کار را می کردی) سپس به سوی آن ها باز می گشتی و از مکان آب و گیاه آگاهشان می کردی، ولی آن ها با تو مخالفت می کردند و به سوی سرزمین های بی آب و علف روی می آوردند، تو چه می کردی؟» (أرأیت لو أنّ

المّدين وراءك بعثوك رائداً (۱) تبتغى لهم مساقط الغيث، فرجعت إليهم و أخبرتهم عن الكلا (۲) و الماء، فخالقوا إلى المعاطش (۳) و المجادب (۴)، ما كنت صانعا؟ .

«آن مرد در جواب گفت: آن ها را رها می ساختم و به جایی که آب و گیاه بود می رفتم» (قال: كنت تاركهم و مخالفهم إلى الكلاء و الماء) .

امام علیه السّلام فرمود: «پس دستت را دراز کن (و بیعت کن که به سرچشمه آب زلال رسیده ای). آن مرد می گوید: به خدا سوگند! با روشن شدن حق بر من، (با شنیدن پاسخ دندان شکن امام) در خود توانایی امتناع نیافتم و با آن حضرت بیعت کردم» (فقال- علیه السّلام-: فامدد إذا يدك. فقال الرجل: فوالله ما استطعت أن أمتنع عند قيام الحجّة عليّ، فبايعته عليه السّلام) .

سید رضی می فرماید: «این مرد به نام «کلیب جرمی» معروف بود» (و الرجل يعرف بكليب الجرمي) .

امام علیه السّلام در پاسخ یاد شده اشاره به حقیقت مهمّی می کند که با توجه به آن بسیاری از مشکلات را می توان حلّ کرد.

بسیارند کسانی که هم رنگ جماعت شدن را برای خود افتخاری می دانند؛ آن چنان از استقلال فکری محرومند که جدا شدن از جماعت را- هر چند گمراه باشد- برای خود وحشتناک می پندارند و همین امر، سبب می شود که خرافات و زشتی ها گاه از نسلی به

ص: ۴۶۵

۱-۱) «رائد» از ماده «رود» (بر وزن ذوب) به معنای ملاقات گرفته شده و معمولاً به کسی می گویند که در پیشاپیش لشکر یا قافله حرکت می کند و محلی را که از نظر آب و گیاه برای منزل کردن مناسب است، مشخص می کند.

۲-۲) «کلا» به معنای گیاهان بلند است.

۳-۳) «معاطش» جمع «معطش» به معنای محلی است که انسان در آن تشنه می شود.

۴-۴) «مجادب» جمع «مجدب» به معنای محلی است که باران بر آن نباریده و خشک و بی گیاه است.

نسل دیگر منتقل شود.

امام علیه السّلام با یک مثال روشن این طرز تفکر را ابطال می کند و می فرماید: اگر همراه جماعتی بودید و در بیابان به محلی رسیدید که در آن جا آب و گیاه است و مایه نجات، اما همراهان شما از جاده ای رفتند که خشک و سوزان و هلاک کننده است، آیا باید هم رنگ جماعت شوید یا عقل و هوش خود را به کار گیرید؟ از آن ها جدا شوید و راه سلامت و عافیت را پیش گیرید؛ کدام عاقل به خود اجازه می دهد که در چنین شرایطی هم رنگ جماعت شود؟! مسلماً اگر استقلال فکر بر انسان حاکم شود، هرگاه راه مستقیم را تشخیص داد آن را می پیماید؛ هر چند تک و تنها باشد. این همان مطلبی است که امام علیه السلام در خطبه ۲۰۱ نهج البلاغه با تعبیر دیگری به آن اشاره کرده، می فرماید: «ایها الناس، لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهل؛ مردم! در راه هدایت از کم بودن رهروان آن، وحشت به خود راه ندهید».

آری، بیعت با امام و پیشوایی همچون علی بن ابی طالب و قبول ولایت و سرپرستی او آب حیاتی بود که در آن جامعه پر از فساد عصر عثمان در اختیار این مرد عرب قرار گرفت و او هم پس از بیان امام علیه السلام آن را پذیرفت.

نکته: جاذبه گفتار امام علیه السلام

جاذبه گفتار امام علیه السلام

گفتار مزبور از جاذبه فوق العاده سخنان آن حضرت در شنوندگان حکایت می کند؛ جالب این که همین معنا در مورد فرستاده عایشه و فرستاده طلحه و زبیر روی داد.

هنگامی که عایشه می خواست فرستاده ای خدمت علی علیه السّلام بفرستد، گفت: «مردی پیدا کنید که نسبت به آن حضرت عداوت شدید داشته باشد!!» شخصی را با چنین صفتی نزد او آوردند. عایشه سربلند کرد و گفت: «تا چه اندازه عداوت علی را در دل داری؟» آن مرد

ص: ۴۶۶

جواب داد: «بسیار زیاد؛ تا آن جا که از خدا می خواهم او و اصحابش نزد من باشند و چنان ضربتی با شمشیر بر آن ها فرود آورم که شمشیرم از خونشان رنگین شود!!» عایشه گفت:

«بسیار خوب تو به درد این کار می خوری. نامه مرا ببر و به او بده و اگر تو را به آب و غذا دعوت کرد، ابتدا تناول نکن؛ چرا که در آن سحر و جادو است!!».

آن مرد نامه را گرفت و راه افتاد. هنگامی که نزد حضرت رسید، امام علیه السلام سوار بر مرکب بود و جمعی اطراف او بودند. نامه را داد و امام علیه السلام آن را مطالعه کرد و به او فرمود: به منزل ما بیا؛ آبی بنوش و غذایی بخور تا جواب نامه ات را بنویسم. آن مرد گفت: به خدا سوگند! چنین کاری نمی کنم. امام علیه السلام فرمود: سؤالاتی از تو می پرسم؛ حاضری جواب دهی؟ گفت: آری، فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، آیا هنگامی که عایشه می خواست تو را بفرستد نگفته بود مردی را پیدا کنی که با علی علیه السلام عداوت شدید داشته باشد و تو را نزد او بردند و از تو پرسید تا چه اندازه با او عداوت داری و تو چنین و چنان در جواب گفتی؟ آن مرد گفت: آری چنین بود. فرمود: آیا به تو نگفت: اگر به تو پیشنهاد آب و غذا کردند از آن نخور که در آن سحر است؟ آن مرد گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: «حال بگو بینم حاضر هستی که رسول من باشی؟» عرض کرد: «چرا نباشم؟! هنگامی که نزد تو آمدم مبعوض ترین افراد در نظرم بودی؛ ولی اکنون که این کرامات را از تو دیدم محبوب ترین افراد نزد من تویی. هر دستوری داری بده.».

امام علیه السلام فرمود: «نامه مرا نزد او (عایشه) ببر و به او بگو: تو نه اطاعت خدا کردی و نه اطاعت پیامبرش را. خدا به تو دستور داده بود در خانه ات بنشین؛ اما بیرون آمدی و در وسط لشکرگاه رفت و آمد داری و به طلحه و زبیر نیز بگو: شما در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله انصاف ندارید؛ چرا که زنان خود را در خانه گذاردید و همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از خانه اش به سوی لشکرگاه بیرون کشیدید.».

آن مرد آمد و نامه را به سوی عایشه پرتاب کرد و پیام امام علیه السلام را به او رسانید؛ سپس به خدمت امام علیه السلام بازگشت و در صفین در رکاب حضرت بود و شربت شهادت نوشید!

عایشه گفت: «هر کس را نزد علی می فرستم او را مخالف ما می کند و بر ضد ما می شوراند». (۱)

شبهه این معنا، چیزی است که درباره مردی به نام «خداش»، فرستاده طلحه و زبیر واقع شد که شرح آن را مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده است (۲) و خلاصه آن چنین است که این مرد، فرستاده طلحه و زبیر و حامل پیامی برای امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. قبلاً به او گفتند: «به دقت مراقب باش که علی علیه السلام سحر بیان دارد و تو را مجذوب خود می کند.

اگر تو را به غذا و استراحت و جلسه سرّی دعوت کرد، نپذیر. زیاد به صورت او نگاه نکن.

فریب را مخور و زمانی که او را دیدی آیه سخره: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» (۳) را بخوان تا از سحر او در امان باشی. با خشونت با او سخن بگو و پیام ما را برسان و بازگرد.

هنگامی که خداش خدمت حضرت رسید، حضرت نگاهی به او کرد و خندید و فرمود:

«بیا پیش من بنشین.» گفت: همین جا که هستم خوب است. فرمود: آب و غذایی نزد ما بخور، بعد سخت را بگو؛ گفت: «به هیچ چیز نیاز ندارم» فرمود: «در مجلس خصوصی بنشینیم و صحبت کن.» گفت: «من چیزی پنهانی ندارم.» فرمود: «راست بگو: تمام این دستورات را زبیر به تو نداد؟! عرض کرد: «آری» فرمود: «سخنی به تو یاد نداد که وقتی مرا دیدی بگویی؟» عرض کرد: «آری» فرمود: «آیه سخره نبود؟» عرض کرد: «آری.» فرمود:

ص: ۴۶۸

۱- ۱) شرح نهج البلاغه خوئی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۵، با اندکی تلخیص.

۲- ۲) اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۴۳.

۳- ۳) اعراف، آیات ۵۴-۵۶.

«شروع کن به خواندن آن آیه و حضرت هم با او می خوانند!» فرمود: «تکرار کن؛ او هفتاد مرتبه تکرار کرد.» فرمود: «حالا قلبت مطمئن شد؟» عرض کرد: «آری.» فرمود: «اکنون پیامت را بازگو» او پیام طلحه و زبیر را خدمت حضرت بازگو کرد و حضرت تناقض های متعدد کلام آن ها را بازگو کرد و خداهش آن ها را تصدیق کرد و در دل به خود خطاب کرد و گفت: «تو پیامی با خود آورده ای که خود را نقض و ابطال می کند؟ خدایا، من از آن دو نفر بیزارم!» امام علیه السلام فرمود: «پاسخ هایی را که گفتم به آن ها برسان.» خداهش عرض کرد: «و الله نمی روم تا از خدا بخواهی من به زودی به سوی تو بازگردم و رضای خدا را در مورد تو به دست آورم!» امام علیه السلام چنین کرد. آن مرد به نزد طلحه و زبیر بازگشت و پیام امام علیه السلام را به آن ها رساند و به سرعت خدمت آن بزرگوار آمد و در رکاب آن حضرت در جنگ جمل شهید شد.

و من کلام له علیه السّلام

لما عزم علی لقاء القوم بصفین

(۱)

از سخنان امام علیه السّلام است که هنگام تصمیم به مبارزه با لشکر معاویه در صفین ایراد فرمود.

خطبه در یک نگاه

این سخن، نه خطبه است، نه کلام معمولی؛ بلکه یک دعای پر معناست که امام در آستانه جنگ با قاسطین یعنی معاویه و یارانش در ماه صفر سال ۳۷ هجری ایراد فرمود و در پایان آن اصحاب خود را به جهاد دعوت نمود.

این سخن، دو بخش دارد: بخش اول، دعایی است بسیار پر معنا که خدا را با اوصافی می ستاید و روح ایمان را در انسان زنده می کند و در پایان آن از خدا می خواهد که او و

ص: ۴۷۱

۱ - ۱) سند خطبه: این دعا را گروهی قبل از سید رضی (ره) در کتاب هایشان نقل کرده اند؛ از جمله «نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» و «حسین بن سعید اهوازی» در کتاب «الدعا و الذکر» طبق نقل سید بن طاووس (ره) در «منهج الدعوات» و «طبری» در تاریخش در حوادث سنه ۳۷ (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۱۱).

یارانش را در صورت پیروزی بر دشمن در راه حق استوار دارد و در صورت پیروزی دشمن، شهادت را نصیب فرماید و از فتنه ها دور نگه دارد.

و در بخش دوّم، امام علیه السّلام یارانش را با جمله های کوتاه، اما حماسی و تکان دهنده، به مبارزه با معاویه و طرفدارانش فرا می خواند.

ص: ۴۷۲

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّيِّفِ المرفوع، و الجوّ المكفوف، الّذى جعلته مغيضا لّليل و النّهار، و مجرى للشمس و القمر، و مختلفا للنجوم السّيّارة؛ و جعلت سكّانه سبطا من ملائكتك، لا يسأمون من عبادتك؛ و ربّ هذه الأرض الّتى جعلتها قرازا للأنام، و مدرجا للهوام و الأنعام، و ما لا يحصى ممّا يرى و ما لا يرى؛ و ربّ الجبال الرّواسى الّتى جعلتها للأرض أوتادا، و للخلق اعتمادا، إن أظهرتنا على عدوّنا، فجنّبنا البغى و سدّدنا للحقّ؛ و إن أظهرتهم علينا فارزقنا الشّهاده، و اعصمنا من الفتنه.

أين المانع للذّمار، و الغائر عند نزول الحقائق من أهل الحفاظ! العار وراءكم و الجنّه أمامكم!

:

بار خدایا، ای پروردگار این سقف برافراشته و این جوّ و فضای نگاه داشته، که آن را مرکز پیدایش این شب و روز و سیر خورشید و ماه و محل رفت و آمد ستارگان و مسکن گروهی از فرشتگان برگزیدی؛ همان فرشتگانی که از پرستش تو هرگز خسته و ملول نمی شوند! و ای پروردگار این زمین که آن را قرارگاه انسان ها و جای رفت و آمد حشرات و چهار پایان و آن چه به شمار نمی آید از جانورانی که به چشم می آیند و آن ها که دیده نمی شوند، قرار دادی.

و ای پروردگار کوه های محکم و استوار که آن ها را برای زمین به منزله میخ های محکم و برای خلق، تکیه گاه مطمئنی ساختی. اگر ما را بر دشمن پیروز ساختی از ستمگری بر کنار دار و بر راه حق استوار فرما و اگر آن ها را بر ما غلبه دادی، شهادت را نصیب ما کن و از فتنه، دورمان دار.

*** کجایند آن ها که در برابر دشمن و حوادث سخت می ایستند و افتخاراتشان را حفظ می کنند و کجایند آن مردان غیوری که به هنگام نزول مشکلات به پاسداری (از عقیده و آب و خاک خود) می پردازند؟ (بدانید) ننگ و عار پشت سر شماست و بهشت پیش رویتان!.

ص: ۴۷۴

بهشت پیش شماست!

همان گونه که در آغاز خطبه آمد، امام علیه السلام در بخش اول این سخن، دعای بسیار پر معنایی در پیشگاه پروردگار عرضه می دارد تا خود و یارانش را آماده نبرد با دشمن سازد و از آن جا که به هنگام دعا معمولاً خدا را با صفاتی می ستایند تا دل و جان آمادگی بیشتر پیدا کند، امام علیه السلام هم در این دعا گاه خدا را به نام پروردگار آسمان ها و گاه به اسم پروردگار زمین و سرانجام به نام پروردگار کوه ها ستایش می کند.

نخست عرضه می دارد: «بار خدایا، ای پروردگار این سقف برافراشته و این جو و فضای نگاه داشته، که آن را مرکز پیدایش این شب و روز و مسیر خورشید و ماه و محل رفت و آمد ستارگان و مسکن گروهی از فرشتگان برگزیدی؛ همان فرشتگانی که از پرستش تو هرگز خسته و ملول نمی شوند!» (اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْجَوِّ (۱) الْمَكْفُوفِ (۲)، الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضًا (۳) لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمَجْرَى لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَمَخْتَلِفًا لِلنَّجُومِ السَّيَّارَةِ؛ وَجَعَلْتَ سَكَّانَهُ سَبْطًا (۴) مِنْ مَلَائِكَتِكَ، لَا يَسْأَمُونَ (۵) مِنْ عِبَادَتِكَ).

تعبیر «سقف مرفوع» یا اشاره به محلّ ستارگانی است که در آسمان به صورت سقفی دیده می شود- که از شرق و غرب و از شمال به جنوب کشیده شده است- و یا اشاره به جوّ

ص: ۴۷۵

۱- ۱) «جوّ» به معنای آسمان، فضا و هوا آمده است.

۲- ۲) «مکفوف» به معنای متراکم و نیز به معنای بازداشته شده آمده است و از ماده «کف» به معنای جمع یا منع است.

۳- ۳) «مغیض» به معنای محل فرو رفتن آب است؛ گویا فضا نیز مانند زمین است که شب و روز را در سینه خود فرو می برد این واژه از ماده «غیض» (بر وزن فیض) به معنای فرو نشستن آب در عمق زمین است.

۴- ۴) «سبّط» به معنای قبیله و طایفه است و در اصل به معنای توسعه و گسترش چیزی به آسانی می باشد و از آن جا که طوایف، گسترش می یابند، این واژه بر آن ها اطلاق شده است.

۵- ۵) «یسأمون» از ماده «سأمه» به معنای خستگی از ادامه کار گرفته شده است.

زمین است؛ یعنی لایه هوایی که به قطر حدود دویست کیلومتر گرداگرد زمین را گرفته و همچون سقفی آن را در برابر اشعه مرگبار کیهانی و سنگ های سرگردان آسمانی حفظ می کند. (۱)

ولی تفسیر اول، مناسب تر است؛ بنابراین «سقف مرفوع» محلّ ستارگان عالم بالاست که از پایین به صورت سقفی در نظر زمینیان مجسم می شود و مفهوم «مجری الشمس و القمر...» به همین معناست.

و «جوّ مکفوف» قشر هوای محیط بر زمین است که محلّ پیدایش شب و روز می باشد (شب که سایه زمین است در همین «جوّ مکفوف» ظاهر می شود و همچنین روز که محلّ تابش آفتاب است).

تعبیر به «مختلفا للنجوم السیّاره» ممکن است اشاره به تمام ستارگان آسمان باشد که در این فضای بی کران در رفت و آمدند؛ هر شب از افق مشرق طلوع و در افق مغرب غروب می کنند؛ ولی اگر «النجوم السیّاره» اشاره به همان سیارات پنج گانه معروف منظومه شمسی باشد تعبیر به «مختلفا» اشاره به حرکت مخصوص آن ها در آسمان است؛ گویا این گونه به نظر می رسد که مقداری پیش می روند، کمی بر می گردند و دوباره پیش می روند (هر چند در واقع چنین نیست).

ضمنا کلام مزبور همچنین تعبیرات قرآن مجید با دانش ستاره شناسی امروز هماهنگ است و هیئت بطلیموس را نفی می کند؛ چرا که مجرای شمس و قمر بودن به این معناست که این دو کره، مستقلا در آسمان در حرکتند و همچنین ستارگان؛ نه این که در افلاک بلورین میخکوب شده و همراه فلک می چرخند.

سپس به زمین و موجودات زنده آن اشاره کرده، می فرماید: «ای پروردگار این زمین که آن را قرارگاه انسان ها و جای رفت و آمد حشرات و چهار پایان و آن چه به شمار در نمی آید از جانورانی که به چشم می آیند و آن ها که دیده نمی شوند، قراردادی» (و ربّ

ص: ۴۷۶

هذه الأرض التي جعلتها قرارا للأنام، و مدرجا (۱) للهوام (۲) و الأنعام، و ما لا يحصى مما يرى و ما لا يرى).

این عبارات، نشانه احاطه علمی امام علیه السلام به تمام جانداران روی زمین است که شامل انسان ها و انواع حیوانات اهلی و غیر اهلی و حتی جاندارانی است که به علت کوچکی اندام به چشم نمی آیند؛ مانند انواع میکرب ها و ویروس ها.

جمعی از شارحان نهج البلاغه «ما لا یری» را اشاره به جانورانی دانسته اند که در حال عادی در بیابان ها پراکنده اند و کمتر کسی آن ها را می بیند و گفته اند: اگر در شب تاریک، آتشی در بیابان روشن شود در گرداگرد آن، جانورانی اجتماع می کنند که انسان آن ها را ندیده است؛ ولی با توجه با کشفیات جدید درباره جانداران ذره بینی که با چشم غیر مسلح دیده نمی شود به این گونه تفسیرها نیاز نیست؛ زیرا گروهی از جانداران هستند که هیچ وقت به چشم نمی آیند. این بیان، یکی از کرامات مولا علیه السلام است که پرده از روی حقیقتی که در آن زمان از همگان مخفی بوده، برداشته است.

در مورد انسان، تعبیر به قرار (محل استقرار و اقامت) شده و در مورد حیوانات، تعبیر «مدرج» (محل سیر آرام و تدریجی) آمده است؛ این تفاوت تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که جنب و جوش و حرکت در حیوانات، بیش از انسان هاست.

امام علیه السلام در سؤمین ویژگی ذات پاک خدا در این دعای پر معنا عرضه دارد: «و ای پروردگار کوه های محکم و استوار که آن ها را برای زمین به منزله میخ های محکم و برای خلق، تکیه گاه مطمئنی ساختی» (و ربّ الجبال الرّواسی (۳) التي جعلتها للأرض أوتادا (۴)، و للخلق اعتمادا).

ص: ۴۷۷

۱-۱) «مدرج» از ماده «دروج» به معنای پیمودن راه است و مدرج به محل پیمودن راه گفته می شود.

۲-۲) «هوام» جمع «هامه» به معنای حشرات و حیوانات کوچک، همچون موش و مار آمده است.

۳-۳) «رواسی» جمع «راسیه» به معنای استوار و پابرجاست.

۴-۴) «اوتاد» جمع «وتد» (بر وزن نمد) به معنای میخ است و از ماده «وتد» (بر وزن وقت) به معنای ثابت ساختن چیزی گرفته شده است.

این بیان که کوه ها میخ های زمین اند، از قرآن مجید اقتباس شده که در مورد کوه ها می فرماید: «وَ الْجِبَالُ أَوْتَادًا» . (۱)

گاه تصور می شود که حجم بزرگ ترین کوه های زمین در برابر کره خاکی به قدری کم است که اطلاق میخ بر آن شاید مناسب نباشد؛ ولی با توجه به این که کوه های عظیم، ریشه در اعماق زمین دارد و در بسیاری از موارد، این ریشه ها به هم پیوسته است و همچون زرهی زمین را در بر گرفته و جلوی فشارهای درونی و بیرونی را - که از جاذبه و جذر و مد ماه بر می خیزد - می گیرد. کوه ها به منزله میخ هایی محسوب می شوند که قطعات یک دریا وسیله دیگر را از جدا شدن باز می دارند.

اما این که می فرماید: «تکیه گاه مطمئنی برای خلق خدا می باشد» به دلیل این است که کوه ها بادهای سخت و عظیم را در هم می شکند و مانع توفان های شن و سیلاب های خطرناک می شود؛ افزون بر آن بسیاری از چشمه ها و رودخانه ها از کوه ها سرازیر می شود و مرکز بسیاری از معادن مفید و سودمند است و نیز گاه، قلعه ها و خانه های محکم در آن ساخته می شود. در مناطقی که در معرض جریان سیل است، غالباً خانه ها را روی کوه ها می سازند تا از خطر در امان بمانند.

اکنون ببینیم این مقدمه دعا و ثنا به کجا منتهی می شود و امام علیه السّلام از خدا در ذیل آن چه می طلبد؟ عرضه می دارد: «(بار الها!) اگر ما را بر دشمن پیروز ساختی از ستمگری بر کنار دار و بر راه حق استوار فرما و اگر آن ها را بر ما غلبه دادی، شهادت را نصیب ما کن و از فتنه، دورمان دار» (إِنْ أَظْهَرْنَا عَلَيَّ عَدُوَّنَا، فَجَنَّبْنَا الْبَغْيَ وَ سَدَّدْنَا لِلْحَقِّ؛ وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ، وَ اعصمنا من الفتنه) .

امام علیه السّلام در این دعای پر معنا نخست به این حقیقت اشاره می کند که در میدان نبرد، در فرض پیروزی بسیاری اند که از مسیر عدالت خارج می شوند و ظلم و ستم های ناروا بر دشمن روا می دارند؛ از این رو از خدا می خواهد که در صورت پیروزی از این کار خلاف دور

ص: ۴۷۸

بماند؛ ثانیاً بسیاری از کسانی که پیروزی را برای خود کامگی و هوس رانی و سلطه بر خلق می خواهند. امام علیه السلام عرضه می دارد: خداوند، به ما توفیق ده که پیروزی را برای اقامه حق و عدل بخواهیم؛ ثالثاً در فرض غلبه دشمن، از خدا شهادت می طلبد و بر کنار ماندن از فتنه را.

واژه «فتنه» در این جا ممکن است اشاره به موضوع امتحان باشد؛ چرا که میدان نبرد یکی از میدان های بزرگ امتحان است و انسان باید از خدا بخواهد در این میدان پایش نلغزد؛ زیرا آن کس که به حقانیت خویش معتقد است، هرگاه گرفتار شکستی شود ممکن است بر بخت و اقبال خود خشمگین گردد و در برابر پروردگار زبان به شکوه بگشاید و این شکستی دیگر است در میدان امتحان.

*** سپس امام علیه السلام به دنبال دعاهای پر معنای خود اصحاب و یارانش را با عباراتی مهیج و پر نفوذ به مقابله با دشمن دعوت می کند، می فرماید: «کجایند آن ها که در برابر دشمن و حوادث سخت می ایستند و افتخاراتشان را حفظ می کنند و کجایند آن مردان غیوری که به هنگام نزول مشکلات به پاسداری (از عقیده و کشور خود) می پردازند؟» (أین المانع للذمار (۱)، و الغائر (۲) عند نزول الحقائق (۳) من أهل الحفاظ! (۴)).

و سرانجام پیشتازان را با این عبارت تشویق و فرار کنندگان را توبیخ و تهدید می کند؛ می فرماید: «(بدانید) ننگ و عار پشت سر شماست و بهشت پیش رویتان!» (العار

ص: ۴۷۹

۱- ۱) «ذمار» به معنای چیزی است که حفظ آن بر انسان لازم است؛ مانند خانواده و نوامیس و وطن، از ماده «ذمر» (بر وزن رمل) به معنای برانگیختن همراه با سرزنش گرفته شده است و از آن جا که اگر در حفظ ناموس و خانواده و وطن کوتاهی شود، انسان مستحق هر گونه سرزنش و ملامت است، واژه ذمار در آن معنا که گفتیم به کار گرفته است.

۲- ۲) «غائر» به معنای غیر تمند است.

۳- ۳) «حقایق» جمع «حقیقت» در این جا اشاره به حوادث سختی است که به انسان یا کشور و جامعه روی می آورد.

۴- ۴) «حفاظ» از ماده «حفظ» در این جا به معنای وفاداری و نگهداری عهد و پیمان است.

وراء کم و الجنة أمامکم!).

اشاره به این که اگر عقب نشینی و فرار کنید، ننگ دامن شما را خواهد گرفت و اگر به پیش تازید بهشت جاویدان پاداش شما خواهد بود.

نکته: دفاع در مقابل مهاجم

در تاریخ بشر، جنگ های فراوانی به وقوع پیوسته؛ اعم از جنگ های منطقه ای یا جهانی؛ ولی هدف آن ها غالباً برتری جویی و فزون طلبی و گاه انتقام گیری و ماجراجویی بوده است؛ به همین دلیل به هنگام پیروزی یک طرف، جنایات هولناکی به وقوع پیوسته است؛ چرا که هدف مقدّسی در کار نبوده است.

تنها جنگ های انبیا و اولیاء الله از این اصل کلی مستثنا بوده است. اسلام، جنگ را برای خاموش کردن آتش فتنه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (۱) و نیز برای دفاع در مقابل مهاجم «فَإِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ» (۲) مجاز می شمرد. به همین دلیل هم در اثنای جنگ و هم بعد از پایان آن، اصول انسانی را رعایت می کردند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیه خود به سربازان اسلام می فرمود: «هنگامی که دشمن شکست خورد و فرار کرد، فراری ها را نکشید و زخمی ها را به قتل نرسانید و زنان را آزار ندهید؛ هر چند به شما دشنام دهند و آبروی شما را بریزند و به بزرگان تان بدگویی کنند». (۳)

در خطبه مورد بحث نیز می بینیم که امام علیه السلام در دعایی که قبل از جنگ صفین می فرماید، از خداوند تقاضا می کند که در صورت پیروزی ما را از تعدی و ستم بر کنار دار و بر راه حق استوار بنما. این است تفاوت جنگ طلبان دنیا پرست و خدا پرستان حق جو.

ص: ۴۸۰

۱-۱) بقره، آیه ۱۹۳.

۲-۲) بقره، آیه ۱۹۱.

۳-۳) نهج البلاغه، نامه ۱۴.

و من خطبه له علیه السّلام

(۱)

خطبه در یک نگاه

امام علیه السّلام در این خطبه بعد از حمد و ثنای الهی، اشاره به کارشکنی های جمعی از سرشناسان صحابه و زخم زبان های آن ها اشاره می کند. این خطبه از سه بخش تشکیل می شود:

در بخش اول اشاره به تعبیر بسیار زننده ای می فرماید که «عبد الرحمن بن عوف» (یا «سعد بن ابی وقاص») در روز شورا (شورای شش نفری عمر) به امام علیه السّلام گفت و نسبت حرص بر خلافت به آن حضرت داد و امام علیه السّلام پاسخی شایسته به او داد.

در بخش دوم، امام علیه السّلام شکایت قریش و همدستان آن ها - که بر ضد او اقدام کردند - به

ص: ۴۸۱

۱- ۱) سند خطبه: به نظر می رسد که این خطبه بخشی از نامه ای است که امام علیه السّلام در اواخر ایام خلافتش مرقوم داشت و حوادثی را که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آن زمان واقع شده بود به طور فشرده در آن برشمرد و دستور داد آن را برای مردم بخوانند و کسی که جمله «انک علی هذا الامر لحریص؛ تو نسبت به امر خلافت حریص هستی» به امام علیه السّلام گفت، «عبد الرحمن بن عوف» در روز شورای شش نفری عمر برای انتخاب خلیفه بعد از او بود (و امام علیه السّلام پاسخ دندان شکنی به او داد که در این خطبه نقل شده است) این مطلب را «طبری» در کتاب «مستترشد» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۱۴).

پیشگاه خدا می برد.

در بخش سوّم، داستان طلحه و زبیر و جنگ جمل را پیش می آورد و اشاره به کار بسیار زشت و بی سابقه ای که آن ها مرتکب شدند می فرماید که همسر پیامبر (عایشه) را از خانه بیرون کشیدند و به لشکرگاه آوردند و از این جا به آن جا بردند و مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را بدین وسیله هتک کردند و گروه زیادی را به کشتن دادند.

ص: ۴۸۲

الحمد لله الذي لا توارى عنه سماء سماء، ولا أرض أرضاً.

*** منها: و قد قال قائل: إنك على هذا الأمر يا بن أبي طالب لحريص؛ فقلت: بل أنتم والله لأحرص وأبعد، وأنا أخص وأقرب، وإنما طلبت حقاً لي وأنتم تحولون بيني وبينه، وتضربون وجهي دونه. فلما قرعته بالحجّه في الملاء الحاضرين هبّ كأنه بهت لا يدرى ما يجيبي به! *** اللهم إني أستعديك على قریش و من أعانهم! فإنهم قطعوا رحمي، و صغّروا عظيم منزلتي، و أجمعوا على منازعتي أمراً هولياً. ثم قالوا: ألا إن في الحق أن تأخذه، و في الحق أن تتركه.

:

ستایش، مخصوص خداوندی است که هیچ آسمانی آسمان دیگر را از دید علم او نمی پوشاند و نه هیچ زمینی زمین دیگر را.

*** در بخش دیگری از خطبه آمده است:

گوینده ای به من گفت: ای فرزند ابو طالب، تو نسبت به این امر - یعنی خلافت - حریصی! در پاسخش گفتم: به خدا سوگند! شما با این که دورترید، حریص ترید (چرا که

خلافت، شایسته اهل بیت پیامبر علیهم السّلام است که به این کانون هدایت نزدیک ترند) و من شایسته تر و نزدیکترم. من فقط حق خویش را مطالبه کردم؛ ولی شما میان من و آن حایل می شوید و دست ردّ بر سینه ام می گذارید. هنگامی که در آن جمع حاضر با این دلیل کوبنده به او پاسخ گفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی دانست در پاسخم چه بگوید! *** بار خدا یا! من در برابر قریش و کسانی که آنان را یاری می دهند از تو استعانت می جویم (و شکایت پیش تو می آورم) آن ها پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و برای مبارزه با من در غضب چیزی که حق من بود، همدست شدند (به این هم قناعت نکردند) سپس گفتند: بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره ای را باید رها کرد (و این از حقوقی است که باید رها سازی).

شرح و تفسیر: کارشکنی های قریش در امر خلافت

کارشکنی های قریش در امر خلافت

امام علیه السّلام در آغاز این خطبه، مطابق معمول، به حمد و ثنای پروردگار می پردازد و در این جا تکیه بر گسترش علم پروردگار - به تناسب بحث هایی که در ذیل آن خواهد آمد - می کند و می فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که هیچ آسمانی دیگر را از دید علم او نمی پوشاند و نه هیچ زمینی زمین دیگر را» (الحمد لله الذی لا تواری عنه سماء سماء، و لا أرض أرضاً).

شارحان نهج البلاغه در تفسیر جمله «و لا - أرض أرضاً» با توجه به این که کره زمین یکی بیش نیست به زحمت افتاده اند؛ بعضی گفته اند: این جمله اشاره به اقلیم های هفت گانه روی زمین است که با توجه به کروی بودن زمین یکدیگر را در نظر امثال ما

ص: ۴۸۴

انسان‌ها-هر چند بیرون از کره زمین به آن نگاه می‌کنیم-می‌پوشانند. تمام مناطق روی زمین را در یک لحظه نمی‌توان با چشم دید؛ هر چند از فاصله دور در فضا به آن نگاه کنیم؛ ولی برای خداوند چنین نیست؛ همه در پیشگاه علمش حاضر و او بر همه ناظر است.

گاه نیز گفته می‌شود این جمله، اشاره به طبقات زمین است؛ زیرا زمین از طبقات مختلفی تشکیل شده که ما تنها یک طبقه را می‌بینیم؛ ولی خداوند از همه آگاه است.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور، مخلوقاتی است که در این زمین‌ها زندگی می‌کنند.

همین گفتگوها در تفسیر آیه شریفه ۱۲ سوره طلاق نیز دیده می‌شود: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»؛ خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را.

و بعضی از مفسران مانند فخر رازی و مرحوم علامه طبرسی هر کدام، یکی از تفسیرهای یاد شده را پذیرفته‌اند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه و تفسیر کلام امام علیه السلام وجود دارد که منظور، عوالمی باشد که در آن سوی کره زمین قرار دارد.

توضیح این که ما آن‌چه را بالای سرمان قرار دارد، آسمان می‌نامیم و آن‌چه زیر پای ما قرار داد، زمین؛ و می‌دانیم کره زمین در میان مجموعه‌ای از ستارگان ثابت و سیار قرار گرفته و همان‌گونه که در بالای سر ما بخش عظیمی از آن مجموعه است اگر به زیر پایمان یعنی درست آن طرف کره زمین نگاه کنیم نیز مجموعه‌ای از این عوالم موجود است که برای ساکنان آن جا آسمان است و برای ما که در این طرف زمین قرار داریم زمین محسوب می‌شود. آسمان تنها نیم کره‌ای نیست که بالای سر و دو طرف ما قرار دارد؛ بلکه نیم کره دیگری هم در زیر پای ما است که آن نیز همانند این نیم کره مملو از ستارگان و کرات آسمان است. (دقت کنید).

سپس امام علیه السلام در بخش دیگر این خطبه و به ماجرای روز شورای شش نفری عمر برای انتخاب خلیفه سوم اشاره می کند و در برابر گفتار کینه توزانه «عبد الرحمن بن عوف» (یا «سعد بن ابی وقاص») - که امام علیه السلام را به حرص در امر خلافت متهم ساخت - چنین می فرماید: «گوینده ای به من گفت: ای فرزند ابو طالب، تو نسبت به این امر (یعنی خلافت) حریصی! در پاسخش گفتم: به خدا سوگند! شما با این که دورترید، حریص ترید (چرا که خلافت، شایسته اهل بیت پیامبر علیهم السلام است که به این کانون هدایت نزدیک ترند) و من شایسته تر و نزدیکترم» (و قد قال قائل: إنک علی هذا الأمر یا بن ابی طالب لحریص؛ فقلت: بل أنتم و الله لأحرص و أبعد، و أنا أخص و أقرب).

در واقع، عبد الرحمن بن عوف ها و سعد بن ابی وقاص ها از دریچه کوتاه فکر خود، خلافت را طعمه لذیذی برای خود یا افراد مورد نظرشان می پنداشتند. آن ها نمی دانستند یا نمی خواستند بدانند که فرزند ابو طالب علیه السلام با صراحت می فرماید: اگر برای احقاق حقوق مظلومان نبود، هرگز زیر بار خلافت نمی رفتم! او خلافت را برای هدایت و اجرای عدل و پیشرفت و عظمت مسلمین می خواهد؛ نه برای خودش.

آن گاه در ادامه این سخن می افزاید: «من فقط حق خویش را مطالبه کردم (چرا که از همه شایسته ترم و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مرا تعیین فرموده)؛ ولی شما میان من و آن حایل می شوید و دست رد بر سینه ام می گذارید» (و إنما طلبت حقاً لی و أنتم تحولون بینی و بینة، و تضربون وجهی دونه).

آن چه امام علیه السلام در این بیان فرموده، دلیلی است روشن و برهانی است قاطع که مقدمات آن برای همه معلوم بود؛ زیرا همه به شایستگی علی علیه السلام و نزدیکی او به کانون هدایت یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله معترف بودند، ولی حرص و آز نسبت به امر خلافت به آنان اجازه نمی داد در برابر این حق تسلیم شوند.

لذا در ادامه این سخن می فرماید: «هنگامی که در آن جمع حاضر با این دلیل کوبنده به او پاسخ گفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی دانست در پاسخم چه بگوید!» (فلما

قرعته (۱) بالحبّه فی الملاء الحاضرين هبّ (۲) کأنّه بهت لا یدری ما یجینی به! .

داستان شورای شش نفری عمر که در آستانه مرگش آن را ترتیب داد، بسیار پر غوغا است و بیانگر کینه ها و حسدهایی گروهی از سرشناسان صحابه نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام است و نشان می دهد چگونه برای عقب زدن امام علیه السلام از مقامی که حق الهی و اجتماعی او بود توطئه کردند و حتی با لحنی طلبکارانه از آن حضرت خواستند که از حق خود عقب نشینی کند؛ و گر نه متهم به حریص بودن در امر خلافت خواهد شد! شرح این ماجرا در جلد اول، ذیل خطبه سوم (خطبه ششقیه) صفحه ۳۶۸ آورده ایم.

قابل توجه این که ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می گوید: «شیعیان معتقدند که امام علیه السلام این سخن را در سقیفه بنی ساعده - که برای انتخاب نخستین خلیفه تشکیل شده بود - در برابر «ابو عبیده جراح» بیان کرد». (۳)

در حالی که ما در میان علمای شیعه کسی را سراغ نداریم که چنین سخنی گفته باشد و معروف و مشهور در میان ما این است که اساساً سقیفه در غیاب آن حضرت تشکیل شد.

*** امام علیه السلام در بخش دیگری از این خطبه روی به در گاه خدا می آورد و نسبت به ظلم و ستم هایی که به او شده، شکایت می کند و از خدا مدد می طلبد؛ عرضه می دارد: «بار خدایا!

ص: ۴۸۷

۱- ۱) «قرعته» از ماده «قرع» بر وزن (فرع) به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است؛ به گونه ای که صدای شدید از آن برخیزد. این واژه در مسائل معنوی هم به کار می رود؛ مثلاً در مورد دلایل روشن و کوبنده استعمال می شود؛ مانند خطبه بالا.

۲- ۲) «هبّ» از ماده «هبوب» به معنای وزش باد و گاه به معنای هیجان زده شدن و مبهوت گشتن یا از خواب بیدار شدن نیز آمده است و در خطبه مزبور، معنای دوم قصد شده است.

۳- ۳) شرح ابن ابی الحدید، جلد صفحه ۳۰۵، ۹.

من در برابر قریش و کسانی که آنان را یاری می دهند از تو استعانت می جویم (و شکایت پیش تو می آورم) آن ها پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و برای مبارزه با من در غصب چیزی که حق من بود، همدست شدند (به این هم اکتفا نکردند) سپس گفتند: بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره ای را باید رها کرد (و این از حقوقی است که باید رها سازی) «اللّٰهُمَّ اِنِّي اُستعديك (1) علی قریش و من أعانهم! فإِنَّهم قطعوا رحمی، و صغروا عظیم منزلتی، و أجمعوا علی منازعتی أمرا هو لی. ثم قالوا: ألا إنَّ فی الحقَّ أن تأخذہ، و فی الحقَّ أن تترکه) .

این عبارات به وضوح نشان می دهد که امیر مؤمنان علی علیه السّلام خلافت را حق خود می دانست؛ هم به دلیل این که از همه شایسته تر بود و هم برای این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان غدیر، او را به این مقام منصوب داشت و بارها بر آن تأکید فرمود؛ ولی عاشقان جاه و مقام دست به دست هم دادند و نه تنها حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم عقل را کنار گذاردند، بلکه کارهایی انجام دادند که مصداق روشن قطع رحم بود؛ و عجب تر این که به این حق، معترف بودند؛ ولی می گفتند: از حقوقی است که باید از آن صرف نظر کنی؛ زیرا شرایط به دست آوردن آن فراهم نیست.

تعبیر به قطع رحم یا به سبب این است که آن ها برای اولویت خود در امر خلافت، استدلال به خویشاوندی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می کردند و امام علیه السّلام می فرماید: من از شما نزدیک ترم (همان طور که در عبارات گذشته خواندیم) و یا اشاره به این است که آن ها نه تنها خلافت را که حق من بود اخذ کردند، بلکه مرتکب اهانت ها و جنایت هایی شدند که مصداق واضح قطع رحم بود.

ص: ۴۸۸

۱- ۱) «استعديك» از ماده «استعداء» به معنای یاری طلبیدن و شکایت پیش کسی بردن است.

۱- چشم بستن در برابر واقعیات

گر چه بعضی سعی دارند از کنار پاره ای از مسائل مربوط به خلافت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به طور ساده بگذرند ولی به یقین موضوع به این سادگی نیست.

شک نیست که علی علیه السلام بارها شکایت داشت که چرا خلافت را که حق مسلم او بود از آن حضرت گرفتند؟ (البته حق نه به این معنا که مقام پر سود و پر فایده ای است؛ بلکه چون یک مسئولیت الهی بود که هدفش-طبق گفته های خود آن حضرت- اقامه عدل و احقاق حقوق و اجرای حدود بود).

یک نمونه بارز از این شکایات، سخنی است که بیان شد؛ آن جا که با صراحت می فرمود: «آن ها دست به دست هم دادند تا حق مسلم مرا بگیرند». (۱) جالب این که «ابن ابی الحدید» کلام یاد شده و سخنان دیگری را از این دست نقل می کند و بعد به توجیه غیر قابل قبولی دست می زند؛ نخست کلام وی را بشنوید:

«بدان که اخبار متواتری از آن حضرت همانند خطبه مذکور نقل شده است؛ از جمله می فرماید: «ما زلت مظلوما منذ قبض الله رسوله حتى يوم الناس هذا؛ من همواره از آن روز که خداوند قبض روح پیغمبرش را کرد تا امروز بوده ام!».

و در جای دیگر می فرماید: «اللهم أخز قريشا فإنها منعتني حقي و غصبتني امري؛ خداوندا، قریش را رسوا کن که حق مرا دریغ داشتند و کار مرا غصب کردند».

و نیز می فرماید: «فجزى قريشا عني الجوازي فإنهم ظلموني حقي و اغتصبوني سلطان ابن أمي؛ خداوند جزای قریش را درباره من بدهد؛ چرا که آن ها حق مرا به ظلم گرفتند و حکومت فرزند مادر (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) را غصب کردند».

و نیز شنید، شخصی فریاد می زند: «أنا مظلوم! امام فرمود: «هلم فلنصرخ معا فإنني ما زلت مظلوما؛ بیا هر دو با هم فریاد زنیم چرا که من نیز همیشه مظلوم بوده ام».

و در خطبه شقشقیه می فرماید: «و إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى؛ او (خلیفه اول) به خوبی می دانست که جایگاه من در خلافت، همچون جایگاه محور سنگ آسیاب است (که بدون آن هرگز گردش نمی کند).

و در همان خطبه می فرماید: «أرى تراثي لهما؛ با چشم خود می دیدم میراث من به غارت می رود».

و ابن ابی الحدید بعد از ذکر موارد در مقام دفاع از برنامه خلفا می گوید: «اصحاب ما تمام آن چه را ذکر شد، چنین توجیه کرده اند که منظور امام علیه السلام این است که از آن ها برتر و سزاوارتر بود!- و این یک واقعیت است!- نه این که منظور، آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طبق نص صریح، مرا به این مقام برگزیده؛ چرا که این سبب می شود، بزرگان مهاجران و انصار را تکفیر یا تفسیق کنیم. (آن ها را به کفر یا فسق نسبت دهیم).

سپس می افزاید: «امامیه و زیدیّه این سخنان را بر ظاهرش حمل می کنند (و خلفا را غاصب می شمردند) و راه صعب العبوری راه می پیمایند!».

بعد از آن می گوید: «به جانم سوگند! اگر چه مفهوم این عبارات به ظن غالب، همان چیزی است که آن ها می گویند؛ ولی با دقت در سخن، این گمان باطل می شود و راهی جز این نیست که ما این سخنان را مانند آیات متشابه قرآن بدانیم که گاهی مطالبی را بازگو می کند که هرگز آن را درباره خدا نمی پذیریم». (۱)

شگفت آور است چگونه «ابن ابی الحدید» یا افرادی مانند او این سخنان روشن را تفسیر و تأویل نادرست می کنند و از آن بدتر این که آن را با آیات متشابه قرآن قیاس می نمایند! اگر در قرآن می خوانیم «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»؛ دست خدا بالای دست آن هاست». (۲) هر انسان هوشمندی می فهمد، منظور همان قدرت خداوند است و گر نه خداوند جسم نیست و دستی همانند دست ما ندارد.

ص: ۴۹۰

۱- ۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲- ۲) فتح، آیه ۱۰.

ولی امام علیه السلام در سخنان یاد شده با صراحت می گوید: «آن ها حق مرا غصب کردند» این عبارت توجیه و تفسیر خاصی ندارد، چه مانعی دارد بگوییم گروه کثیری از مهاجران و انصار بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد خلافت راه خطا پویند؟ مگر آن ها معصوم بودند؟ حقیقت این است که پیشداوری ها و وابستگی های آمیخته با تعصب نسبت به یک مذهب سبب می شود انسان از مطالب واضح چشم ببوشد و به سراغ توجیه های غیر منطقی برود! ***

۲- آیا بخشی از حق را باید رها کرد؟

همان گونه که در خطبه ذکر شد، غاصبان خلافت به این جمله تمسک جسته اند که پاره ای از حقوق را باید گرفت و پاره ای را طبق مصالحی باید رها کرد.

و موضوع خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام را از قسم دوّم می پنداشتند.

جمله مذکور یک مفهوم صحیحی دارد و یک مفهوم باطل. هرگاه حق جنبه شخصی داشته باشد انسان در پاره ای از موارد، برای جلوگیری از درگیری و به درازا کشیدن مخاصمات و مراعات محبت و دوستی باید از همه یا قسمتی از حق خود بگذرد؛ ولی در حقوقی که مربوط به سرنوشت جامعه است، هیچ کس حق ندارد روی آن معامله کند یا از آن بگذرد. متولیان این حقوق وکیل و نایب مردم اند. وکیل، هرگز حق چنین گذشت هایی را ندارد و موضوع خلافت دقیقاً از همین قسم است؛ ولی غاصبان با مغالطه و سفسطه و خلط میان این دو قسم، مطلب را به جای دیگر بردند.

در ضمن، عبارت مزبور به خوبی نشان می دهد که مخالفان آن حضرت، نسبت به حق او معترف بودند و یا به تعبیر دیگر به قدری حق او روشن بود که یارای انکار آن را نداشتند؛ لذا به بهانه های واهی متشبث می شدند.

اشاره

فخرجوا یجرون حرمه رسول الله-صلی الله علیه و آله- كما تجر الأمه عند شرائها، متوجهین بها إلى البصره، فحبسا نساءهما فی بیوتهما، و أبرزوا حبیس رسول الله-صلی الله علیه و آله- لهما و لغيرهما، فی جيش ما منهم رجل إلا و قد أعطانی الطاعه، و سمح لی بالبیعه، طائعا غیر مکره، فقدموا علی عاملی بها و خزّان بیت مال المسلمین و غیرهم من أهلها، فقتلوا طائفه صبرا، و طائفه غدرا. فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین إلا رجلا واحدا معتمدين لقتله، بلا جرم جرّه، لحلّ لی قتل ذلك الجيش کله، إذ حضروه فلم ینکروا، و لم یدفعوا عنه بلسان و لا بید. دع ما أنّهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدّه الّتی دخلوا بها علیهم!

ترجمه

:

آن‌ها (طلحه و زبیر و هم دستانشان) به سوی بصره حرکت کردند؛ در حالی که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را همچون کنیزی که به بازار برده فروشان می‌برند، به دنبال خود کشاندند. آن‌ها همسران خود را در خانه‌هایشان پشت پرده نگه داشتند (تا از نظر نامحرمان دور باشند) ولی پرده نشین حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر دیدگان خود و دیگران ظاهر ساختند؛ در میان لشکری که همه آن‌ها به من قول اطاعت داده بودند و با رضایت کامل و بدون اکراه با من بیعت کرده بودند! آن‌ها به فرماندار من در بصره و همچنین خزانه داران بیت المال مسلمین و به مردم دیگری از اهل آن شهر حمله کردند؛

گروهی از آنان را با شکنجه و گروهی را با حيله کشتند. به خدا سوگند! اگر آن ها فقط به يك نفر دست می یافتند و او را به طور عمد و بدون گناه می کشتند، قتل همه آن لشکر برای من حلال بود؛ چرا که آن ها حضور داشتند و مخالفت نکردند و از او نه با زبان دفاع کردند و نه با دست (و به این ترتیب، هم دست مفسدان فی الارض شدند) چه رسد به این که آنان گروه بسیاری از مسلمانان را به تعداد همراهانشان که با آن ها وارد بصره شدند به قتل رسانند! ***

شرح و تفسیر: رسوایی آتش افروزان جنگ جمل

اشاره

رسوایی آتش افروزان جنگ جمل

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، شرحی پیرامون خطاهای بزرگ آتش افروزان جنگ جمل بیان می کند تا همه بدانند اگر امام به جنگ با آن ها برخاست و گروهی از آنان در این جنگ کشته شدند مستحق بودند؛ دهان بهانه جویان و ایراد کنندگان بی خبر را با این منطق قوی و نیرومند خود می بندد و به طور عمد به سه گناه از جرایم سنگین آن ها اشاره می کند:

نخست می فرماید: «آن ها (طلحه و زبیر و هم دستانشان) به سوی بصره حرکت کردند؛ در حالی که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را همچون کنیزی که به بازار برده فروشان می برند، به دنبال خود کشاندند» (فخر جوا یجرون حرمه رسول الله - صلی الله علیه و آله - كما تجر الامه عند شرائها، متوجهین بها إلى البصره) .

سپس می فرماید: «(آری) آن ها همسران خود را در خانه هایشان پشت پرده نگه داشتند (تا از نظر نامحرمان دور باشند) ولی پرده نشین حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر دیدگان خود و دیگران ظاهر ساختند» (فحبسا نساءهما فی بیوتهما، و أبرزا

حییس (۱) رسول الله - صلی الله علیه و آله - لهما و لغيرهما) .

همه می دانیم که قرآن به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله توصیه می کند که در خانه های خود بنشینند و همچون عصر جاهلیت در برابر چشم این و آن ظاهر نشوند «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (۲).

گویا حوادثی همچون جنگ جمل از قبل پیش بینی شده بود و این دستور ناظر به آن و مانند آن است. ولی این ناجوانمردان، همسران خود را در خانه نشانده و همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بر خلاف نص صریح قرآن بیرون کشاندند تا از وجود او برای مقاصد شوم خود استفاده ابزاری کنند.

و در ادامه این سخن، امام علیه السلام به اشکال دوّمی می پردازد و می فرماید: «این جریان در میان لشکری صورت گرفت که همه آن ها به من قول اطاعت داده بودند و با رضایت کامل و بدون اکراه با من بیعت کرده بودند!» (فی جیش ما منهم رجل إلا و قد أعطانی الطّاعة، و سمح لی بالبیعه، طائعا غیر مکره) .

نه تنها مسلمانان، بلکه قبل از اسلام نیز آن ها که با کسی بیعت می کردند خود را به تمام معنا ملزم به بیعت خود می دانستند؛ ولی آتش افروزان جنگ جمل این سنت را شکستند و آشکارا بیعت خود را زیر پا نهادند و در برابر امام علیه السلام صف کشیدند و آماده نبرد شدند.

و در ادامه به گناه بزرگ دیگر آنان اشاره کرده، می فرماید: «(از همه بدتر این که پس از ورود به بصره) به فرماندار من در بصره و همچنین خزانه داران بیت المال مسلمین و به مردم دیگری از اهل آن شهر حمله کردند؛ گروهی از آنان را با شکنجه و گروهی را با حيله

ص: ۴۹۵

۱- ۱) «حییس» از ماده «حیس» به معنای محبوس است و اشاره به همسر پیامبر عایشه است که از شرکت در جنگ و ورود در این صحنه های اجتماعی ممنوع بود؛ ولی طلحه و زبیر او را تشویق به این کار کردند.

۲- ۲) احزاب، آیه ۳۳.

کشتند» (فقدموا علی عاملی بها و خزّان بیت مال المسلمین و غیرهم من أهلها، فقتلوا طائفه صبرا (۱))، و طائفه غدرا) .

ابن ابی الحدید در شرح بعضی از جنایات اهل جمل (ذیل همین خطبه) می نویسد:

«طلحه و زبیر و همدستانشان زره در زیر لباس پوشیدند و هنگام نماز صبح به مسجد آمدند؛ در حالی که نماینده امیر مؤمنان علی علیه السلام «عثمان بن حنیف» قبلا به مسجد آمده بود. هنگام نماز فرا رسید. نماینده امام علیه السلام جلو آمد تا با مردم نماز بخواند. یاران طلحه و زبیر او را عقب کشیدند و زبیر را برای نماز جلو انداختند. سبأبجه (پاسداران بیت المال) (۲) جلو آمدند و زبیر را از مسجد بیرون کردند و عثمان بن حنیف را جلو انداختند؛ ولی اصحاب زبیر با یک حمله آن ها را به عقب راندند و زبیر را جلو انداختند. این جنگ و گریز تا نزدیک طلوع آفتاب پیوسته ادامه داشت. مردم فریاد کشیدند: ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله از خدا نمی ترسید؟ آفتاب دارد طلوع می کند؛ بالاخره زبیر غالب شد و با مردم نماز خواند و بعد از نماز، زبیر یاران مسلح خود را صدا زد که عثمان بن حنیف را دستگیر کنید و بعد از یک درگیری شدید، عثمان دستگیر شد و او را تا حد مرگ زدند و تمام موهای صورتش حتی ابروها و مژه های چشمانش را کردند و «سبأبجه» را که هفتاد نفر بودند دستگیر کردند و به اتفاق عثمان بن حنیف، نزد عایشه بردند، عایشه دستور قتل

ص: ۴۹۶

۱-۱) «صبر» در اصل به معنای حبس است و اگر به خویشتن داری در مقابل ناملایمات صبر گفته می شود نیز به همین جهت است. معنای دیگر صبر این است که انسان یا حیوانی را در جایی نگهدارند و محدود سازند؛ سپس با انداختن سنگ و یا تیر او را بکشند و در مجموع، کشتن با زجر و شکنجه را «قتل صبر» می گویند. و این همان چیزی است که در دستورات اسلامی حتی نسبت به خطرناک ترین دشمنان ممنوع شده است!

۲-۲) «سبأبجه» جمع «سیجی» (بر وزن بسیجی) به گفته لسان العرب (در ماده بسج) گروهی بودند شجاع و دلیر از سرزمین سند که برای پیکار (و در این جا دفاع از بیت المال) اجیر شده بودند. بعضی نیز گفته اند: اصل آن «سیاه بچه» بود؛ زیرا همه آن ها کم سن و سال و رنگ چهره آن ها تیره بود.

عثمان بن حنیف را صادر کرد؛ ولی عثمان فریاد زد که اگر مرا بکشید برادرم (فرماندار مدینه) انتقام خون مرا از خاندان شما خواهد گرفت. آن‌ها از این ماجرا ترسیدند و عثمان را رها کردند. سپس عایشه به زبیر پیغام داد که تمام «سبابجه» را به قتل برساند. او نیز آن‌ها را هفتاد نفر بودند مانند گوسفند سر برید و این کار به دست فرزندش عبد الله انجام گرفت. بعضی از مورخان مانند «ابو مخنف» گفته اند: «آن‌ها چهار صد نفر بودند و طلحه و زبیر پیمانی را که با عثمان بن حنیف بسته بودند - که متعرض کسی نشوند - شکستند و «سبابجه» اولین گروهی بودند که در اسلام با شکنجه کشته شدند». (۱)

امام علیه السلام در جمله «فقتلوا طائفه صبرا، و طائفه غدرا» اشاره به همین داستان می‌کند که گروهی را با شکنجه کشتند و گروهی را با پیمان شکنی.

سپس امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری روشن چنین می‌فرماید: «به خدا سوگند! اگر آن‌ها فقط به یک نفر دست می‌یافتند و او را عمداً و بدون گناه می‌کشتند، قتل همه آن لشکر برای من حلال بود؛ چرا که آن‌ها حضور داشتند و مخالفت نکردند و از او نه با زبان دفاع کردند و نه با دست (و به این ترتیب، هم دست مفسدان فی الارض بودند) چه رسد به این که آن‌ها گروه بسیاری از مسلمانان را به تعداد همراهانشان که با آن‌ها وارد بصره شدند به قتل رسانند!» (فو الله لو لم یصیبوا من المسلمین إلا رجلاً واحداً معتمدین لقتله، بلا جرم جزه، لحدل لی قتل ذلک الجیش کله، إذ حضروه فلم ینکروا، و لم یدفعوا عنه بلسان و لا یددع ما أنهم قد قتلوا من المسلمین مثل العده الّتی دخلوا بها علیهم!).

*** در این جا پرسش و پاسخی از سوی شارحان نهج البلاغه مطرح شده که ذکر آن برای تکمیل بحث یاد شده ضروری به نظر می‌رسد:

ص: ۴۹۷

چگونه امیر مؤمنان می فرماید: اگر آن ها حتی یک نفر را می کشتند قتل تمام لشکرشان جایز بود تا چه رسد به این که به تعداد خودشان از مسلمین بی گناه کشتند. این نابرابری را با چه عنوانی از عناوین فقهی می توان تفسیر کرد؟ *** بعضی پاسخ گفته اند: آن ها عملاً نشان دادند که کشتن مسلمان را مباح می شمردند و این نوعی انکار ضروریات دین است و به این ترتیب مرتد می شوند.

برخی گفته اند: کشتن آن ها به دلیل نهی از منکر بوده است؛ زیرا اگر نهی از منکر هیچ راهی جز این نداشته باشد، مجاز است. سومین و بهترین جواب این است که آن ها مصداق «مفسد فی الارض» بودند؛ چرا که لشکری به راه انداختند و بیعت خود را شکستند و در بخشی از کشور اسلام، فساد عظیمی به راه انداختند؛ بنابراین داخل در آیه شریفه می شوند که: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا». (۱)

و اگر امام علیه السلام می فرماید: گناه آن ها این بود که در برابر فجایع آنان سکوت کردند و در واقع مقدمه ای است برای اثبات محارب و مفسد بودن آن ها.

پاسخ چهارمی نیز در این جا مطابق مذهب پیروان اهل بیت علیهم السلام وجود دارد و آن این که هر کس بر امام معصوم و بر ضد حکومت اسلامی خروج کند، کافر است؛ همان گونه که «خواجه طوسی» در «تجرید العقائد (۲)» می گوید «و محاربوا علی کفره؛ کسانی که با علی علیه السلام به جنگ برخیزند کافرند» زیرا می دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام خطاب کرده، فرمود: «حربک حربی؛ جنگ با تو جنگ با من است». (۳)

ص: ۴۹۸

۱-۱) مائده، آیه ۳۳.

۲-۲) شرح تجرید، صفحه ۲۴۰، چاپ مؤسسه امام صادق علیه السلام.

۳-۳) این حدیث را خوارزمی در مناقب، صفحه ۱۲۹ و قندوزی در ینابیع المودّه، جلد ۱، صفحه ۱۷۲ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد ۱۸، صفحه ۲۴ نقل کرده اند.

در مورد فجایع طلحه و زبیر و عایشه در جنگ جمل در جلد اول این کتاب ذیل خطبه سوم و سیزدهم و جلد دوم، در تفسیر خطبه ۲۲ و ۳۱ و جلد پنجم در تفسیر خطبه ۱۳۷ بحث کافی شده است.

پرسش دیگر

:

در این جا پرسش دیگری مطرح است و آن این که اگر همه آن ها مستحق قتل بودند- به سبب این که گروهی از مسلمین را حتی قبل از جنگ کشتند- چرا امام علیه السلام بعد از پیروزی تمام همدستان طلحه و زبیر را قصاص نفرمود؟ حتی عایشه به حکم محاربه با امام مسلمین و قیام بر ضد حکومت اسلامی و ایجاد فساد در زمین مستحق قتل بود؛ ولی چنان که می دانیم امام علیه السلام او را با احترام به مدینه باز گرداند؟ پاسخ این پرسش روشن است و آن این که اوضاع به قدری توفانی و شرایط بحرانی بود که اگر امام علیه السلام دست به چنین کاری می زد مخالفان به آسانی می توانستند توده های عوام مسلمین را بر ضد او بشورانند؛ لذا در نقلی از عمرو عاص می خوانیم که به عایشه گفت:

«ای کاش در روز جنگ جمل کشته شده بودی!» عایشه به او گفت: «بی پدر چرا؟» عمرو گفت: «تو از دنیا می رفتی و وارد بهشت می شدی! و ما کشتن تو را بزرگ ترین دستاویز بر ضد علی قرار می دادیم. (۱)» به هر حال، این افتخاری است برای علی علیه السلام که از آن ها صرف نظر کرد و جامعه اسلامی را نجات داد.

ص: ۴۹۹

خطبه ۱۷۳: درباره رسول خدا و کسی که سزاوار خلافت است و از پستی دنیا

اشاره

و من خطبه له علیه السّلام

فی رسول الله صلّی الله علیه و آله و من هو جدیر بأن یكون للخلافه و فی هوان الدنيا

(۱)

از خطبه های امام علیه السّلام است که در آن درباره رسول خدا صلّی الله علیه و آله و کسی که سزاوار خلافت است و همچنین از پستی دنیا سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه با بیان اوصاف پیامبر صلّی الله علیه و آله به صورت فشرده آغاز می شود.

در بخش دوّم، امام علیه السّلام به شرح ویژگی های کسی که شایسته خلافت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله است، می پردازد و در عباراتی کوتاه حق مطلب را ادا می کند.

در بخش سوّم از تقوای الهی سخن می گوید و به یاران خود توصیه می فرماید که در کارها از شتاب و عجله بی مورد بپرهیزند و بدون تحقیق اقدامی نکنند.

ص: ۵۰۱

۱- ۱) سند خطبه: فصل پایانی این خطبه را (الا و انّ هذه الدنيا...) پیش از سیّد رضی (ره)، نویسنده کتاب «تحف العقول» در آن کتاب با تفاوت هایی آورده است و نیز «ابو جعفر اسکافی» (متوفی ۲۴۰ قمری) بخشی از این خطبه را در رساله خود به نام «نقض العثمانيه» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۱۷)

و سرانجام در بخش چهارم در مذمت دنیا و دنیا پرستی و شیفتگی در مقابل زرق و برق آن سخن می گوید.

ص: ۵۰۲

أَمِينٌ وَحِيَهُ، وَخَاتَمُ رَسَلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتُهُ وَنَذِيرٌ نَقْمَتُهُ.

*** أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.

فَإِنْ شَغِبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ، فَإِنْ أَبِي قَتَلَهُ. وَ لِعَمْرِي، لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَقَّدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَ لَكِنْ أَهْلِهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مِنْ غَابٍ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ. أَلَا وَ إِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ.

ترجمه

:

او (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) امین وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت دهنده به رحمت و بیم دهنده از کیفرش.

ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین شان به فرمان خداست. (هنگامی که چنین فردی برگزیده شد) هر گاه آشوبگری به آشوب و فتنه انگیزی برخیزد از او خواسته می شود که به سوی حق باز گردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می شود (تا حق را بپذیرد). به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت؛ بلکه آن ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می کنند و حکم آن ها نسبت به سایر مردم نافذ است؛ سپس نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر. آگاه باشید!

من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد.

شرح و تفسیر: شایسته ترین فرد برای زعامت مردم

شایسته ترین فرد برای زعامت مردم

همان گونه که ذکر شد امیر مؤمنان، علی علیه السّلام این خطبه را با بیان بخشی از ویژگی های پیامبر خداوند صلّی الله علیه و آله شروع می کند و روی چهار ویژگی انگشت می گذارد؛ می فرماید: «او (پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله) امین وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت دهنده به رحمت و بیم دهنده از کيفرش» (امین وحیه، و خاتم رسله، و بشیر رحمته و نذیر نقمته).

در واقع تمام برنامه های پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله در این چهار وصف خلاصه شده است؛ چرا که نخستین برنامه آن حضرت، دریافت وحی الهی و رساندن آن به بندگان خدا با نهایت امانت است و دیگر برنامه ریزی برای آیینی جاویدان و تا پایان دنیا، سپس ایجاد انگیزه برای اطاعت فرمان خدا از طریق بشارت به رحمت و بیم دادن به عذاب و کيفر او.

این صفات چهار گانه در آیات مختلف قرآن تأکید شده و بعضی از آن ها مانند بشیر و نذیر بودن پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله بارها اشاره شده است.

*** سپس امام علیه السّلام در ادامه این سخن به سراغ شرایط امام و خلیفه مردم می رود و آن را عمدتاً در دو چیز خلاصه می فرماید: «ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین شان به فرمان خداست» (أئها الناس، إنَّ أحقَّ الناس بهذا الأمر أقواهم علیه، و أعلمهم بامر الله فيه).

در حقیقت، امام علیه السّلام به دو رکن اساسی که یکی جنبه علمی دارد و دیگر جنبه عملی اشاره کرده است؛ از نظر علمی باید از همه آگاه تر باشد و از نظر عملی در امر مدیریت از همه قوی تر. بسیاری از کسانی که عالماند، ولی مدیر نیستند و یا مدیرند و عالم نیستند و تا

این دو دست به دست هم ندهد، اداره صحیح جامعه امکان پذیر نیست.

قرآن مجید نیز همین موضوع را در داستان بنی اسرائیل بیان فرموده است؛ آن جا که پیامبر «طالوت» را به عنوان رهبری و فرماندهی آن ها برگزید، و ایشان اعتراض کردند که ما سزاوارتریم؛ چرا که ثروتمندان قوی تری داریم. او در پاسخ اعتراضشان گفت:

«طالوت» از همه شایسته تر است؛ چرا که خدا سهم بیش تری از علم و قدرت به او داده «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (۱).

روشن است که امام علیه السّلام با بیان این مطلب می خواهد شایستگی خود را نسبت به همه برای تصدّی امر خلافت اثبات کند؛ زیرا همگان می دانستند او از همه به اصول و فروع اسلام آگاه تر و از همه در امر مدیریت و مبارزه با دشمن قوی تر و پایدارتر است.

سؤال: چرا امام علیه السّلام به موضوع نص (نص پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلافت او) استناد نمی جوید؟ آیا این دلیل بر آن نیست که خلافت بر اساس نص صورت نگرفته و مربوط به انتخاب شایسته ترین افراد از سوی مردم است؟ پاسخ این سؤال روشن است. اگر امام علیه السّلام بر نص تکیه می کرد، بسیاری از آن ها در مقام انکار بر می آمدند؛ لذا بهتر این بود که بر مسلمات خود آن ها تکیه کند و با منطق خودشان آن ها را ملزم سازد (این همان چیزی است که در اصطلاح منطق به آن «جدل» گفته می شود) و قرآن نیز «وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲) گفته است.

جالب این که «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه به این جا که می رسد بر خلاف جمعی که وجدان را زیر پا می گذارند و برتری علی علیه السّلام را در جنبه های علم یا مدیریت انکار می کنند، می گوید: «قبول داریم که او در این دو جهت از همه توانا تر بود و برای خلافت از همه شایسته تر؛ ولی این دلیل بر نفی خلافت دیگران نمی شود؛ چرا که گاه می توان تقدیم مفضول بر فاضل کرد و شایسته تر را کنار گذاشت و به سراغ شایسته

ص: ۵۰۵

۱-۱) بقره، آیه ۲۴۷.

۲-۲) نحل، آیه ۱۲۵.

آری، این منطق کسانی است که قوانین مسلم عقلی را به رسمیت نشناسند و ترجیح مرجوح را بر راجح قبیح نشمرند؛ حال آن که قبح و زشتی آن بر همه روشن است؛ ولی تعصب های کور و کر، گاه مانع از پذیرش واقعیت های مسلم می شود.

و در ادامه این سخن می افزاید: «(هنگامی که چنین فردی برگزیده شد) هرگاه آشوبگری به آشوب و فتنه انگیزی برخیزد از او خواسته می شود که به سوی حق باز گردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می شود (تا حق را بپذیرد)» (فإن شغب (۲) شاغب استعتب (۳) فإن ابي قوتل) .

قرآن مجید نیز می فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصِلُوهَا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آن ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد». (۴)

آن گاه امام علیه السلام به پاسخ بهانه دیگری از بهانه جویان می پردازد و آن این که: گروهی از مخالفان، مانند معاویه و عمرو بن عاص و طلحه و زبیر یا مانند آن ها که گفتند: امامت و خلافت در صورتی برای کسی مسلم می شود که عموم مردم آن را بپذیرند. بنابر این بیعت اهل مدینه و اطراف آن با علی علیه السلام به تنهایی کافی نیست.

امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: «به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با

ص: ۵۰۶

۱- ۱) جلد ۹، صفحه ۳۲۸.

۲- ۲) «شغب» از ماده «شغب» (بر وزن شرق) به معنای فتنه انگیزی و ایجاد شرّ و فساد گرفته شده است.

۳- ۳) «استعتب» از ماده «عتب» و «عتاب» به معنای ملامت و سرزنش کردن به قصد بازگشت به سوی حق گرفته شده است و هنگامی که این واژه در باب استفعال به کار رود، به معنای «استرضاء» و طلب پذیرش حق می آید.

۴- ۴) حجرات، آیه ۹.

حضور همه مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت؛ (چرا که حضور عموم مسلمین بر تمام بلاد غیر ممکن است) بلکه آن‌ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می‌کنند و حکم آن‌ها نسبت به سایر مردم نافذ است» (و عمری، لئن كانت الإمامة لا تنعقد حتى يحضرها عامه الناس، فما إلى ذلك سبيل، و لكن أهلها يحكمون على من غاب عنها).

و در ادامه می‌افزاید: «بعد از آن نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر» (ثم ليس للشاهد أن يرجع، و لا للغائب أن يختار).

و در پایان این قطعه از خطبه به همه مخالفان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «بدانید من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد» (ألا- و إني أقاتل رجلين: رجلا ادعى ما ليس له، و آخر منع الذي عليه).

به نظر می‌رسد که اولی اشاره به معاویه است که به بهانه مطالبه خون عثمان از بیعت سرپیچی نمود؛ در حالی که خون خواهی عثمان یا به وسیله فرزندان ارباب دم باید صورت گیرد و یا به وسیله امام المسلمین و کسی که مردم با او بیعت کرده بودند، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

و دومی اشاره به طلحه و زبیر و مانند آن‌هاست که با امام علیه السلام بیعت کردند و بعد از آن هم خودشان از آن سر باز زدند و هم معاویه و دیگران.

و این که بعضی گفته‌اند: منظور، ادعای خلافت از سوی معاویه است که به هیچ وجه، حق او نبود، با تواریخ سازگار نیست؛ چرا که معاویه در زمان حیات امیر مؤمنان، علی علیه السلام معمولاً ادعای خلافت نمی‌کرد، بلکه بر خونخواهی عثمان تأکید داشت.

پرسش

:

امام در سخنان بالا برای اثبات امامت و خلافت تکیه بر نص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این

ص: ۵۰۷

مسأله نکرده است و حدیث غدیر و مانند آن را ذکر نرمود؛ بلکه تکیه او بر پذیرش مردم است و این در واقع، امضای خلافت خلفای پیشین است؛ لذا ابن ابی الحدید در این جا با صراحت می گوید: این بخش از کلام امام علیه السّلام دلیل بر صحت مذهب ماست و با مذهب امامیه موافقت ندارد، راه حل این شبهه چیست؟

پاسخ

:

در پاسخ این سؤال، چند نکته قابل توجه است: نخست این که امام علیه السّلام برای اثبات حقانیت خود تکیه بر مسلمات مخالفان کرده؛ چرا که آن ها قبول اهل حلّ و عقد (پذیرش از سوی علمای امت) را برای ثبوت امامت و خلافت کافی می دانستند؛ بنابراین با منطق خودشان (منطق جدال احسن) به آن ها پاسخ می گوید؛ چون اگر تکیه بر نصّ می کرد، زبان آن ها به انکار گشوده می شد.

دیگر این که خلافت خلفای پیشین از طریق پذیرش مردم نبود؛ اهل سقیفه که ابو بکر را به خلافت برگزیدند افراد معدود و محدودی بودند و خلافت عمر، تنها با نصّ ابو بکر بود و خلافت عثمان، تنها به وسیله سه یا چهار رأی از شورای شش نفری عمر صورت پذیرفت.

اضافه بر همه این ها برای به دست آوردن نظر امام علیه السّلام در مسأله خلافت، نباید تنها بر یک یا دو خطبه تکیه کرد؛ بلکه باید همه کلمات آن حضرت را در این موضوع در کنار هم بچینیم و تصمیم گیری کنیم و می دانیم امام علیه السّلام بارها در نهج البلاغه در موارد متعددی در مسأله خلافت تکیه بر نصّ فرموده است.

ص: ۵۰۸

أوصيكم عباد الله بتقوى الله فإنها خير ما توأصى العباد به، و خير عواقب الأمور عند الله. و قد فتح باب الحرب بينكم و بين أهل القبلة، و لا- يحمل هذا العلم إلا- أهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق، فامضوا لما تؤمرون به، و وقفوا عند ما تنهون عنه؛ و لا تعجلوا في أمر حتى تتبينوا، فإن لنا مع كل أمر تنكرونه غيرا.

:

ای بنندگان خدا، شما را به تقوای الهی (و ترس از عذاب خدا) توصیه می کنم؛ چرا که تقوا بهترین چیزی است که بنندگان، یکدیگر را به آن سفارش می کنند و بهترین پایان کار در پیشگاه خداست. هم اکنون درهای نبرد میان شما و (فتنه جویان از) اهل قبله گشوده شده است و این پرچم (جهاد با مسلمانان منحرف) را جز افراد بیباک، با استقامت و آگاه به موارد حق بر دوش نمی کشند؛ پس آن چه را به شما فرمان داده شده انجام دهید و در برابر آن چه نهی شده، توقف نمایید و در هیچ کاری عجله نکنید تا به اندازه کافی درباره آن تحقیق کنید؛ زیرا ما در برابر آن چه نمی پسندید راه های تغییر (و جایگزین) داریم.

شرح و تفسیر: دستوراتی درباره نبرد یا فتنه جویان

دستوراتی درباره نبرد یا فتنه جویان

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، اصحاب خود را برای پیکار با ظالمان و طاغیان امت

آماده می کند. در ابتدا آن ها را به تقوا سفارش می فرماید و می گوید: «ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی (و ترس از عذاب خدا) توصیه می کنم؛ چرا که تقوا بهترین چیزی است که بندگان، یکدیگر را به آن سفارش می کنند و بهترین پایان کار در پیشگاه خداست» (أوصيكم عباد الله بتقوى الله فإنها خير ما تواصى العباد به، و خير عواقب الأمور عند الله).

قرآن مجید نیز بر این معنا تأکید می کند که تنها کسانی گرفتار خسران نمی شوند که یکدیگر را به حق و شکیبایی سفارش کنند که نتیجه آن تقواست «وَ الْعَصِيرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»

و نیز می فرماید: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (۱)؛ فرجام نیک از آن تقواست و در جای دیگر فرموده: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۲)؛ فرجام نیک از آن پرهیزکاران است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «هم اکنون درهای نبرد میان شما و (فتنه جویان از) اهل قبله گشوده شده است و این پرچم (جهاد با مسلمانان منحرف) را جز افراد بیبا، با استقامت و آگاه به موارد حق بر دوش نمی کشند» (و قد فتح باب الحرب بینکم و بین أهل القبلة، و لا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق).

آن گاه در ادامه می فرماید: «آن چه را به شما فرمان داده شده انجام دهید و در برابر آن چه نهی شده، توقف نمایید و در هیچ کاری عجله نکنید تا به اندازه کافی درباره آن تحقیق کنید؛ زیرا ما در برابر آن چه نمی پسندید راه های تغییر داریم» (فامضوا لما تؤمرون به، و قفوا عند ما تنهون عنه؛ و لا تعجلوا فی أمر حتی تتبینوا، فإن لنا

ص: ۵۱۰

۱- ۱) طه، آیه ۱۳۲.

۲- ۲) اعراف، آیه ۱۲۸.

مع کلّ أمر تنكرونة غيرا (۱).

جمله «و لا يحمل هذا العلم» اشاره به این است که ما نخستین بار در اسلام، مجبور شده ایم که با افرادی که مدعی اسلام و اهل قبله اند به دلیل بغی و طغیانشان پیکار کنیم و این امر برای ظاهر بینان و کوتاه فکran، بسیار مشقت بار است؛ لذا این پرچم را جز آگاهان با استقامت و کسانی که حق را از باطل به خوبی می شناسند، کسی دیگر نمی تواند بردوش کشد.

و جمله های «فامضوا لما تؤمرون...» اشاره به این است که این راه پر مسئولیتی است؛ با دقت در آن راه، گام بردارید و کاملاً گوش به فرمان باشید و نظم و انضباط را به دقت رعایت کنید.

و جمله «فإن لنا مع کلّ أمر تنكرونة غيرا» اشاره به این است که در مسائل اجرایی جنگ و جزئیات کارها گاه امام و فرمانده دستوراتی می دهد که مطابق میل اکثریت مردم نیست؛ مثلاً دستور می دهد که از طرف شمال به بصره حمله کنید؛ ولی اکثریت آن را مشکل می پندارند و ترجیح می دهند از طرف جنوب حمله کنند. امام علیه السلام می فرماید: «در این گونه موارد؛ عجله نکنید در آن جا که خلاف شرع و مصلحت نیست، ما تغییراتی می دهیم و خواست شما را تأمین می کنیم؛ همچنین اگر مردم شکایتی مثلاً از بعضی فرمانداران داشته باشند من همچون عثمان اصراری بر ابقای آن ها ندارم و نظر مردم را در آن جا موافق شرع و مصلحت است می پذیرم و این همان موضوع انعطاف است».

یکی از ویژگی های مدیر و فرمانده لایق آن است که به افکار مردم احترام بگذارد و در آن جا که اصول محفوظ می ماند با آن ها آهنگ باشد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته اند که مناسب به نظر نمی رسد؛ مثل این که «غیر» به معنای مصالح باشد؛ یعنی اموری را که شما انکار

ص: ۵۱۱

۱- ۱) «غیر» به معنای حوادث و تغییراتی است که در زندگی انسان ها رخ می دهد و در خطبه یاد شده به معنای هر گونه تغییر است.

می کنید، مصالحی دارد که نمی دانید؛ در حالی که تفسیر «غیر» به مصالح، با مفهوم این واژه سازگار نیست.

احتمالات دیگری نیز در کلمات بعضی از شارحان نقل شده که چون با ظاهر کلمات امام هماهنگ نبود، از آن صرف نظر کردیم.

نکته: گفتگویی با عمار یاسر در جنگ صفین

گفتگویی با عمار یاسر در جنگ صفین

شک نیست که اگر اهل قبله و گروهی از مسلمین اقدام به اموری کنند که پایه های اسلام را متزلزل کند و یا قیام بر ضد حکومت اسلامی باشد، باید ارشاد شوند و از طرق مسالمت آمیز آن ها را به راه حق باز گردانند؛ ولی اگر به خلاف کاری خود ادامه دادند چاره ای جز این نیست که آن ها را با زور بر سر جای خود بنشانند و این کار برای افراد سطحی نگر و کوتاه فکر خوش آیند نیست؛ لذا امام علیه السلام می فرماید:

این پرچم را تنها افراد بینا و شکیبا و عالم و آگاه بر دوش می کشند.

در حوادث جنگ صفین چنین نقل شده است: «یکی از یاران عمار یاسر می گوید: ما در جنگ صفین، همراه علی علیه السلام تحت فرماندهی عمار بودیم. ناگاه مردی صف را شکافت و به ما رسید و گفت: عمار کدام است؟ عمار صدا زد: منم.

آن مرد گفت: سخنی دارم آشکارا بگویم یا پنهان؟ عمار گفت: اختیار با توست.

آن مرد گفت: آشکارا می گویم. من در مبارزه با معاویه و پیروانش از ساعتی که از خانه بیرون آمدم تردیدی نداشتم و می دانستم آن ها گمراهند و این وضع تا دیشب ادامه داشت؛ ولی خوابی دیدم که مرا مردّد ساخته است. در خواب دیدم منادی ما اذان گفت و

ص: ۵۱۲

به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شهادت داد. منادی آن ها همین طور. نماز بر پا شد. همه مانند هم نماز خواندیم. همه یکنواخت تلاوت قرآن می کردیم (از خواب بیدار شدم) شک و تردید مرا فرا گرفت با خود گفتم: اگر آن ها بر باطلند، پس چرا همه چیز آن ها مثل ماست؟ خدا می داند آن شب بر من چه گذشت! صبح خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام رفتم و مطلب را با او در میان گذاشتم. امام علیه السلام فرمود: عمار را ملاقات کرده ای؟ عرض کردم: نه. فرمود: او را ملاقات کن؛ ببین چه می گوید و اکنون به همین جهت نزد تو آمده ام.

عمار گفت: صاحب آن پرچم سیاه را که در برابر ماست می شناسی؟ او عمرو عاص است. من همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر همین پرچم، سه بار جهاد کرده ام و این دفعه چهارم است و او از آن سه نوبت بهتر نشده؛ بلکه بدتر و فاجرتر هم شده است. آیا تو در غزوه بدر و احد و حنین شرکت داشتی؟ یا پدرت شاهد آن ها بوده است که برای تو خبر آورد؟ او گفت: نه.

عمار گفت: موقعیت امروز ما در خدمت علی علیه السلام همان موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بدر و احد و حنین است و مرکز پرچم آن ها همان مرکز پرچم های مشرکان و احزاب است.

آیا آن لشکر و کسانی را که در آن هستند می بینی؟ به خدا سوگند! من دوست داشتم که تمام آن هایی که همراه با معاویه برای مبارزه با ما آمده اند و از اهداف ما جدایند همگی یک انسان بودند و من آن انسان را از بین می بردم... آیا حقیقت را برای تو روشن ساختم؟ آن مرد گفت: آری، بر من روشن شد.

عمار گفت: حالا هر یک از دو گروه را که می خواهی انتخاب کن». (۱)

این واقعه و مانند آن نشان می دهد که ظاهر اسلامی این گروه های مخالف که پوششی برای نیات شوم آن ها بود، افراد ساده دل را فریب می داد و امام علیه السلام با سخنان یاد شده به این گونه افراد هشدار می داد.

ص: ۵۱۳

۱-۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۵، صفحه ۲۵۶ (با کمی تلخیص) - این داستان را «نصر بن مزاحم» در صفحه ۳۲۱ کتاب صفین نیز نقل کرده است.

اشاره

ألا و إن هذه الدنيا التي أصبحت تمنونها و ترغبون فيها، و أصبحت تغضبكم و ترضيكم، ليست بداركم، و لا منزلكم الذي خلقتم له و لا الذي دعيتم إليه. ألا و إنها ليست بباقيكم لكم و لا تبقون عليها؛ و هي و إن غرتكم منها فقد حذرتكم شرها. فدعوا غرورها لتحذيرها، و أطماعها لتخويفها؛ و سابقوا فيها إلى الدار التي دعيتم إليها، و انصرفوا بقلوبكم عنها؛ و لا يخنن أحدكم خنين الأمه على ما زوى عنه منها، و استتموا نعمه الله عليكم بالصبر على طاعة الله و المحافظه على ما استحفظكم من كتابه. ألا- و إنه لا يضرّكم تضييع شيء من دنياكم بعد حفظكم قائمه دينكم. ألا و إنه لا ينفعكم بعد تضييع دينكم شيء حافظتم عليه من أمر دنياكم. أخذ الله بقلوبنا و قلوبكم إلى الحق، و ألهمنا و إياكم الصبر!

ترجمه

:

آگاه باشید! این دنیایی که شما پیوسته آن را آرزو می کنید و به آن عشق می ورزید، و آن نیز گاه شما را خشمگین و گاه خشنود می سازد، خانه و منزلگاه اصلی شما نیست که برای آن آفریده شده و به سوی آن دعوت گردیده اید.

آگاه باشید! نه دنیا برای شما باقی می ماند و نه سلطه شما بر آن باقی خواهد ماند. این دنیا گرچه از جهتی شما را فریب داده، ولی از جهتی دیگر شما را از بدی هایش بر حذر داشته است؛ پس به دلیل هشدارهایش از فریبندگی هایش چشم پوشید و مظاهر

هوس انگیزش را به جهت جنبه های هشدار دهنده اش رها سازید و در این جهان به سوی سرایی که به آن دعوت شده اید سبقت جوید و با جان و دل از دنیا پرستی روی بگردانید.

نباید هیچ یک از شما به سبب از دست دادن چیزی از دنیا همچون کنیزکان گریه سر دهد؛ بلکه با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ آن چه را از کتابش بر عهده شما گذاشته نعمت های او را نسبت به خویش کامل سازید.

آگاه باشید! اگر اساس دین و ایمان خود را حفظ کنید، از بین رفتن چیزی از دنیایان به شما زیان نمی رساند و بدانید با تباه ساختن دین خود، آن چه را از دنیا برای خویش نگه داشته اید سودی به حالتان نخواهد داشت. خداوند، دل های ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و صبر و استقامت را به ما و شما ارزانی دارد.

شرح و تفسیر: این جهان منزلگاه اصلی شما نیست!

این جهان منزلگاه اصلی شما نیست!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به ناپایداری دنیا و بی قراری آن اشاره می کند و به همگان هشدار می دهد که فریب زرق و برق آن را نخورند؛ چرا که آتش افروزان جنگ های جمل و مانند آن همگی به جهت نیل به دنیا و زخارف آن گرفتار این انحرافات شدند.

امام علیه السلام دیگران را بر حذر می دارد که راه آنان را نپویند و آن چه را که آن ها می جویند نجویند و در طریق حق گام بردارند؛ هر چند به شهادت منتهی شود؛ می فرماید: «آگاه باشید! این دنیایی که شما پیوسته آن را آرزو می کنید و به آن عشق می ورزید، و آن نیز گاه شما را خشمگین و گاه خشنود می سازد، خانه و منزلگاه اصلی شما نیست که برای آن آفریده شده و به سوی آن دعوت گردیده اید» (ألا و إنّ هذه الدّنيا الّتی أصبحتتم تمّنونها و ترغبون فیها، و أصبحت تغضبکم و ترضیکم، لیست بدارکم، و لا منزلکم الّذی خلقتم له و لا الّذی دعیتم إلیه).

این تعبیر اشاره به همان چیزی است که بارها در نهج البلاغه بیان شده و قرآن نیز در

بعضی از آیات به آن اشاره می کند که دنیا سرای جاویدان و جایگاه اصلی ما نیست؛ بلکه منزلگاهی است موقت که در سفر خود به سوی آخرت در آن مسکن گزیده ایم تا زاد و توشه بگیریم و به سلامت از این راه پر خوف و خطر بگذریم و به دار آخرت که به فرموده قرآن «لهی الحیوان؛ حیات حقیقتی در آن است»، نایل شویم.

سپس برای تأکید بیشتر می افزاید: «آگاه باشید! نه دنیا برای شما باقی می ماند و نه سلطه شما بر آن باقی خواهد ماند (هر دو رو به زوال و پایان پذیر است) (ألا و إنّها لیست بباقیه لکم و لا تبقون علیها) .

و در ادامه این سخن در پاسخ کسانی که دنیا را همواره فریبنده معرفی می کنند، می افزاید: «این دنیا گر چه از جهتی شما را فریب داده، ولی از جهتی دیگر شما را از بدی هایش بر حذر داشته است؛ پس به دلیل هشدار هایش از فریبندگی هایش چشم پوشید و مظاهر هوس انگیزش را به جهت جنبه های هشدار دهنده اش رها سازید» (و هی و إنّ غرتکم منها فقد حذرتکم شرّها. فدعوا غرورها لتحذیرها، و أطمئعها لتخویفها) .

درست است که بسیاری از زرق و برق های دنیا فریبنده و غافل کننده است؛ ولی در کنار آن صحنه هایی به ما نشان می دهد که هر غافلی را از خواب غفلت بیدار می کند.

درست در همان لحظه ای که شخصی بر اریکه قدرت می نشیند دیگری از تخت سقوط می کند؛ در همان زمانی که شخصی وارث آلائف و الوف می شود، جنازه صاحب اصلی آن اموال بر دوش انسان ها روانه گورستان می گردد؛ در همان زمان که نوزادی متولد می شود و پدر و مادر خندان می شوند، در گوشه دیگری جمعی را می بینیم که برای از دست دادن عزیزان، ناله و شیون سر داده اند!! چرا ما تنها بخش اول را می بینیم و از بخش دوم غافلیم؟! این نکته مهمی است که امام علیه السلام با عبارات پر معنای یاد شده، همگان را به آن توجه می دهد و در کلمات قصار و عبارات دیگر نهج البلاغه نیز بر آن تأکید شده است.

در ادامه این سخن و در نتیجه گیری می فرماید: «(بنابر این) و در این جهان به سوی

سرایبی که به آن دعوت شده اید سبقت جوئید و با جان و دل از دنیا پرستی روی بگردانید» (و سابقوا فیها إلی الدار الّتی دعیتم إلیها، و انصرفوا بقلوبکم عنها) .

و باز هم ادامه می دهد: «نباید هیچ یک از شما به سبب از دست دادن چیزی از دنیا همچون کنیزکان گریه سر دهد؛ بلکه با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ آن چه را از کتابش بر عهده شما گذاشته نعمت های او را نسبت به خویش کامل سازید» (و لا یخنن أحدکم خنین الأمه علی ما زوی (۱) عنه منها، و استتموا نعمه اللّٰه علیکم بالصّبر علی طاعه اللّٰه و المحافظه علی ما استحفظکم من کتابه) .

امام علیه السلام افراد ضعیف و ناتوانی را که به علت از دست دادن کمی از نعمت های دنیا قیافه عزاداران به خود می گیرند و همچون کسانی که عزیزترین عزیزانشان را از دست داده اند گریه سر می دهند به کنیزان کم قدر و مایه ای تشبیه می کند که به جهت کوچک ترین ناملایمات، بلند بلند گریه می کنند و گاه از شدت بی تابی صدای گریه آن ها در بینی شان می پیچد. (توجه داشته باشید «خنین» به نوعی از گریه گفته می شود که صدای آن به سبب شدت بی تابی در بینی می پیچد).

آری، این کار بردگان ضعیف است؛ بردگان دنیا و اسیران زرق و برق در حالی که اگر درست بیندیشند می فهمند که آن چه از دست رفته هر قدر مهم باشد چیز با ارزشی نیست؛ زیرا اگر امروز آن را از دست ندهد فردا به هنگام مرگ با همه خداحافظی می کند و همه را از دست می دهد! به علاوه بسیاری از نعمت ها از دست می رود و بعد از مدتی به لطف خدا به دست می آید؛ بنابراین این بی تابی و آه و ناله و گریه بی مورد است.

و از جمله آخر استفاده می شود که یکی از عوامل بقا و دوام نعمت های خداوند،

ص: ۵۱۸

۱- ۱) «زوی» از ماده «زى» (بر وزن حی) به معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و با توجه به این که در عبارت مزبور به صورت فعل مجهول و همراه با «عن» ذکر شده به معنای دور کردن و از دست دادن می باشد.

اطاعت فرمان او و احترام به قرآن و عمل به دستورات آن است.

در پایان این خطبه به نکته مهم دیگری اشاره می شود. هنگامی که حفظ دنیای پر زرق و برق با حفظ دین در تضاد واقع شود، به گونه ای که حفظ هر یک، سبب تزییع دیگری گردد، امام علیه السلام می فرماید: اگر دین و ایمانتان را حفظ کنید بقیه مهم نیست «آگاه باشید! اگر اساس دین و ایمان خود را حفظ کنید، از بین رفتن چیزی از دنیایتان به شما زیان نمی رساند و بدانید با تباه ساختن دین خود، آن چه را از دنیا برای خویش نگه داشته اید سودی به حالتان نخواهد داشت» (ألا- و إنّه لا یضرّکم تزییع شیء من دنیاکم بعد حفظکم قائمه دینکم. ألا و إنّه لا ینفعکم بعد تزییع دینکم شیء حافظم علیه من أمر دنیاکم).

اشاره به این که غنای حقیقی در حفظ سرمایه دین و ایمان است که در زندگی جاویدان انسان همه جا راه گشای اوست؛ نه مواهب مادی زودگذر فانی؛ که این ها سرمایه هایی هستند خیالی و پنداری و گاه همچون حباب های روی آب به سرعت محو می شوند.

در حدیثی که مرحوم کلینی نقل کرده می خوانیم: یکی از یاران آن حضرت هر سال به حج می آمد و با امام علیه السلام ملاقات می کرد؛ ولی مدّتی گذشت و به حج نیامد. در این هنگام یکی از یاران سرشناس آن حضرت خدمتش شرفیاب شد. حضرت احوال آن دوست را از او پرسید. آن شخص در پاسخ حضرت کوتاه آمد؛ یعنی نمی خواست وضع نامناسب مالی او را بازگو کند. امام علیه السلام فرمود: بگو بینم دین و ایمانش چگونه است؟ عرض کرد: «هو و الله کما تحبّ؛ او به آن گونه است که شما دوست می دارید». امام علیه السلام فرمود: «هو و الله الغنیّ؛ به خدا سوگند! او غنیّ و بی نیاز است». (۱)

سپس با این دعا کلام خود را پایان داده، عرضه می دارد: «خداوند، دل های ما و شما را به سوی حق متوجّه سازد و صبر و استقامت را به ما و شما مرحمت کند» (أخذ الله

ص: ۵۱۹

بقلوبنا و قلوبكم إلى الحق، و ألهمنا و إياكم الصبر!).

بارها گفته ایم که هرگاه امکانات مادی در مسیر اهداف سازنده معنوی به کار گرفته شود نه تنها مذموم و نکوهیده نیست؛ بلکه از بهترین وسایل پیشرفت و تکامل انسان است. بدبختی از آن جا شروع می شود که این امکانات به هدف اصلی تبدیل شود و برای نیل به آن، انسان همه چیز را قربانی کند و از آن جا که در عصر و زمان آن حضرت و امامان بعد از ایشان بر اثر فتوحات مال و ثروت فراوانی به کشور اسلامی مخصوصا مرکز حکومت، سرازیر شد و بسیاری از مردم را به خود مشغول داشت این پیشوایان بزرگ، پیوسته در مذمت دنیا سخن می گفتند و به مردم هشدار می دادند. خطبه مزبور یکی از نمونه های آن است.

ص: ۵۲۰

خطبه ۱۷۴: درباره طلحه و هنگامی که از خروج او و زبیر به سوی بصره برای جنگ با آن حضرت آگاه شد

اشاره

و من کلام له علیه السلام

فی معنی طلحه بن عبید الله و قد قاله حین بلغه خروج طلحه و الزبیر

إلی البصره لقتاله

(۱)

:

از سخنان امام علیه السلام است که درباره طلحه و هنگامی که از خروج او و زبیر به سوی بصره برای جنگ با آن حضرت آگاه شد، بیان فرمود.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در زمانی ایراد شد که به امام علیه السلام خبر رسید طلحه و زبیر به سوی بصره رفته اند و قصد دارند آن جا را تصرف کنند و سپس وارد جنگ با امام علیه السلام شوند. امام علیه السلام برای این که روحیه یارانش را تقویت کند و پرده ها را کنار بزند و طلحه و زبیر را معرفی کند

ص: ۵۲۱

۱ - ۱) سند خطبه: صاحب کتاب «مصادر نهج البلاغه» معتقد است: این خطبه با خطبه ۲۲ و ۱۳۵ (و طبق شماره ما خطبه ۱۳۷) ارتباط و اتصال دارد؛ سپس می افزاید: مرحوم «شیخ طوسی» آن را در کتاب «امالی» (با تفاوت هایی) نقل کرده و «خوارزمی» نیز در کتاب «مناقب» قریب به آن را آورده است و «ابن اثیر» نیز در کتاب لغت خود به نام «نهایه» واژه های پیچیده آن را شرح داده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۱۹).

این خطبه را ایراد فرمود. این خطبه عمدتاً شامل دو بخش است:

نخست این که امام علیه السلام می فرماید: تاکنون سابقه نداشته کسی مرا به جنگ تهدید کند؛ چون همه قدرت و شجاعت مرا در جنگ ها دیده بودند؛ بنابراین این تهدید طلحه و زبیر یک تهدید بی ارزش و مسخره است.

دیگر این که با بیانی منطقی و استدلالی محکم، روشن می سازد، خون خواهی عثمان - که بهانه طلحه و زبیر برای آتش افروزی جنگ است - امری است دروغین و خیالی؛ چرا که طلحه بیش از هر کس دستش به خون عثمان آلوده بود و در واقع این کار از قبیل نعل وارونه زدن است.

ص: ۵۲۲

قد كنت و ما أهدد بالحرب، و لا أرهب بالضرب؛ و أنا على ما قد وعدني ربي من النصر. و الله ما استعجل متجردا للطلب بدم عثمان إلا خوفا من أن يطالب بدمه، لأنه مظنته، و لم يكن في القوم أحرص عليه منه، فأراد أن يغالط بما أجلب فيه ليلتبس الأمر و يقع الشك. و الله ما صنع في أمر عثمان واحده من ثلاث: لئن كان ابن عفان ظالما- كما كان يزعم- لقد كان ينبغي له أن يوازر قاتليه، و أن يباذ ناصريه. و لئن كان مظلوما لقد كان ينبغي له أن يكون من المنهين عنه، و المعذرين فيه و لئن كان في شك من الخصلتين، لقد كان ينبغي له أن يعتزله و يركد جانبا، و يدع الناس، معه، فما فعل واحده من الثلاث، و جاء بأمر لم يعرف بابه، و لم تسلم معاذيره.

:

من هیچ گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی ترسانید (چرا که همه می دانستند من مرد جنگم به علاوه) من به همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است باقی ام و به آن ایمان دارم. به خدا سوگند، او (طلحه) با شتاب برای خونخواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به جهت این که می ترسید خودش نسبت به خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا او به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع، می خواست با جمع آوری گروهی گرد خود

(به نام خونخواهی عثمان) غلط اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد.

به خدا سوگند، او می‌بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می‌داد؛ ولی هرگز چنین کاری را نکرد (نخست این که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود - چنان که او می‌اندیشید - سزاوار بود با قاتلان او همکاری کند و با یارانش مبارزه نماید و اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذر موجهی ارائه دهد و اگر در میان این دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره‌گیری می‌کرد و به گوشه‌ای می‌رفت و مردم را با او تنها می‌گذاشت؛ ولی او هیچ کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد او قیام کرد سپس به خونخواهی او برخاست).

شرح و تفسیر: کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست

کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست

امام علیه السلام در آغاز این خطبه اشاره به تهدیدهای طلحه و زبیر کرده، می‌فرماید: «من هیچ گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید (چرا که همه می‌دانستند من مرد جنگم و هرگز از مبارزه با دشمن هراسی ندارم)» (قد كنت و ما أهدد بالحرب، ولا أرهب بالضرب).

اشاره به این که همگان ضرب شمشیر مرا در جنگ‌های اسلامی دیده بودند که برترین شجاعان عرب را به خاک افکندم و نام مرا همگان با دلیری و شجاعت قرین می‌دانستند. تعجب آور است که چگونه طلحه و زبیر به خود اجازه می‌دهند مرا به جنگ تهدید کنند! با این که خودشان در جنگ‌ها حاضر و ناظر بودند.

سپس می‌فرماید: «(اضافه بر این) من به همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است باقی‌ام و به آن ایمان دارم» (و أنا علی ما قد وعدنی ربی من النصر).

این تعبیر ممکن است اشاره به وعده ای باشد که خداوند به همه مؤمنان ثابت قدم داده و فرموده است:

«إِنَّا لَنَنْصِرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) و در آن روز که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم». (۱)

و یا اشاره به وعده خاصی باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن حضرت در مورد پیروزی بر ناکثان و پیمان شکنان از قبل داده بود و حتی داستان جنگ جمل را با صراحت به عایشه فرمود و او را از این کار نهی کرد که شرح آن در تواریخ معروف است. (۲)

آن گاه در ادامه این سخن، پرده ها را کنار می زند و تیّات شوم طلحه و زبیر را از این کار عجولانه آشکار می سازد؛ می فرماید: «به خدا سوگند، او (طلحه) با شتاب برای خونخواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به جهت این که می ترسید خودش (بر کرسی اتهام بنشیند و) نسبت به خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع، می خواست با جمع آوری گروهی گرد خود (به نام خونخواهی عثمان) غلط اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن ها را به شک بیندازد» (و الله ما استعجل متجرّدا (۳) للطلب بدم عثمان إلاّ خوفا من أن يطالب بدمه، لأنّه مظنّته، و لم یکن فی القوم أحرص علیه منه، فأراد أن یغالط بما أجلب (۴) فیه لیلتبس الأمر و یقع الشکّ).

و در ادامه این سخن طلحه را در افکار عمومی به محاکمه می کشد و می فرماید: «این که طلحه برای خون خواهی عثمان قیام کرد هرگز در ادعای خود صادق نبود اگر صداقت

ص: ۵۲۵

۱- ۱) غافر، آیه ۵۱.

۲- ۲) در ذیل خطبه سیزدهم جلد اول، صفحه ۵۱۵ به بعد، در این باره مشروحا سخن گفته ایم.

۳- ۳) «متجرّد» از ماده «تجرّد» به معنای آماده شدن برای انجام دادن کاری با جدّ و جهد است و به شمشیر کشیده از نیام «سیف مجرّد» می گویند.

۴- ۴) «أجلب» از ماده «اجلاب» به معنای گرد آوری کردن و یاری نمودن است.

می داشت به خدا سوگند، او می بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می داد؛ ولی نکرد (نخست این که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود - چنان که او می اندیشید - سزاوار بود که با قاتلان او همکاری کند و با یارانش مبارزه نماید و اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذرهای موجهی ارائه دهد و اگر در میان دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره گیری می کرد و به گوشه ای می رفت و مردم را با او تنها می گذاشت» (و والله ما صنع فی أمر عثمان واحده من ثلاث: لئن کان ابن عفان ظالما - کما کان یزعم - لقد کان ینبغی له أن یوازر (1) قاتلیه، و أن ینابذ (2) ناصریه. و لئن کان مظلوما لقد کان ینبغی له أن یکون من المنهین (3) عنه، و المعذّرين (4) فیهِ و لئن کان فی شک من الخصلتین، لقد کان ینبغی له أن یعتزله و یرکد (5) جانبا، و یدع الناس، معه).

سپس می فرماید: «ولی او هیچ کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد او قیام کرد سپس به خونخواهی او برخاست)» (فما فعل واحده من الثلاث، و جاء بأمر لم یعرف بابه، و لم تسلّم معاذیره).

امام علیه السلام با این دلیل روشن منطقی از روی توطئه و دروغ طلحه پرده بر می دارد و نشان می دهد که او یک سیاست باز دروغگو است که نان را به نرخ روز می خورد؛ چرا که وضع او در برابر عثمان - مطابق حصر عقلی - ممکن نبود، از این سه حالت بیرون باشد: یا او را ظالم می دانست یا مظلوم یا در شک و تردید بود؛ و هر یک از این ها بر خورد مناسبی

ص: ۵۲۶

۱-۱) «یوازر» از ماده «موازره» به معنای یاری کردن است.

۲-۲) «ینابذ» از ماده «منابذه» به معنای دور افکندن و مبارزه نمودن است.

۳-۳) «منهین» به معنای کسانی است که از کاری جلوگیری می کنند و از ماده «نهینه» (بر وزن قهقهه) گرفته شده است.

۴-۴) «معذّرين» به معنای کسانی است که برای کار خود یا دیگران عذری می تراشند.

۵-۵) «یرکد» از ماده «رکود» به معنای راکد و ساکت شدن است.

را می طلبد؛ ولی او یک روز در پشت صحنه، مردم را بر قتل عثمان تحریک می کرد و بعد از قتل عثمان، بلافاصله در مقام دفاع از او برآمد و به خونخواهی او پرداخت. این است راه و رسم سیاست بازان حرفه ای مکار که گاه در یک روز مسیر خود را یک صد و هشتاد درجه تغییر می دهند!! برنامه معاویه در این ماجرا- هر چند دور بود- نیز چندان تفاوتی با «طلحه» نداشت. او هم دست روی دست گذاشت تا «عثمان» کشته شود و بعد به خونخواهی او پرداخت.

آن ها در واقع به قتل عثمان راضی بودند تا جاده برای خلافت آن ها هموار گردد و از این کلاه، نمدی برای خود تهیه کنند. امام علیه السّلام در عبارات مذکور می فرماید: طلحه با قاتلان عثمان همکاری نکرد؛ در حالی تاریخ می گوید او با آن ها همکاری داشت.

پاسخ این سؤال روشن است: مقصود امام علیه السّلام، این است که علنا و آشکارا وارد میدان نشد؛ ولی به یقین در پشت صحنه جزو کارگردان ها بود.

جالب این که به گفته «ابن قتیبه» در «الامامه و السیاسه» هنگامی که «عایشه» در «بصره» خطبه می خواند که آن ها را به خونخواهی عثمان تشویق کند، مردی از اشراف و بزرگان «بصره» نامه ای نشان داد که «طلحه» جهت تشویق به قتل عثمان برای او نوشته بود. آن مرد خطاب به طلحه گفت: «این نامه را می شناسی؟» «طلحه» گفت: «آری» آن مرد گفت: «پس چرا تغییر موضع دادی؟ دیروز ما را به قتل عثمان تشویق می کردی و امروز ما را به خونخواهی او دعوت می نمایی؟! شما چنین گفته بودید که علی از شما دعوت کرده بود تا مردم برای تصدی خلافت با شما دعوت کنند؛ چون سن شما بیش تر بود؛ ولی شما ابا کردید و گفتید: او به دلیل نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سوابق اش در اسلام بر ما مقدم است و با او بیعت کردید؛ پس چرا امروز بیعت را شکستید؟!» «طلحه» در پاسخ گفت: «او بعد از آن که خلافت را در اختیار گرفت و مردم با او بیعت کردند چنین پیشنهادی به ما کرد. ما می دانستیم او چنین کاری نخواهد کرد و اگر می کرد

مهاجران و انصار خلافت ما را نمی پذیرفتند و ما ترسیدیم اگر بیعت نکنیم کشته شویم؛ لذا از روی اکراه بیعت کردیم!!» آن مرد گفت: «این تغییر نظر شما درباره عثمان برای چیست؟» (طلحه عذر مضحکی آورد) گفت: «گروهی بر ما ایراد کردند که چرا به یاری عثمان نشتافتید؟ ما هم جبران این کوتاهی را در آن دیدیم که به خونخواهی او قیام کنیم!». (۱)

از این جا روشن می شود که مردم آن زمان نیز می دانستند طلحه در ادعای خود هرگز صادق نیست و از شگفتی های تاریخ اسلام این است که «مدائنی» در کتاب «مقتل عثمان» نقل کرده است که طلحه سه روز از دفن عثمان جلوگیری کرد تا این که بعضی از صحابه به علی علیه السلام متوسل شدند که موجبات دفن او را فراهم سازد. طلحه کسانی را در مسیر جنازه نشانده که آن را سنگ باران کنند. سرانجام جنازه او را به نقطه ای در مدینه به نام «حشّ کوب» (محلّی در نزدیکی بقیع) که یهود، مرده های خود را در آن جا دفن می کردند، آوردند. باز بعضی آن را سنگ باران کردند. علی علیه السلام کسی را فرستاد و دستور داد از این کار خودداری کند و بدین ترتیب جنازه عثمان در «حشّ کوب» دفن شد. (۲)

ص: ۵۲۸

۱- ۱) الامامه و السياسه، جلد ۱، صفحه ۸۸-۸۹ در جلد ۵ پیام امام امیر مؤمنان علیه السلام ذیل خطبه ۱۳۷، صفحه ۵۱۸ مطالب دیگری آورده ایم.

۲- ۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۶. طبری نیز همین داستان را بدون ذکر نام طلحه در جلد سوم تاریخ خود، حوادث سال ۳۵ در صفحه ۴۳۸ آورده است؛ سپس می نویسد: «معاویه در زمان حکومتش دستور داد دیوار حشّ کوب را خراب کنند و آن را به بقیع متصل نمایند».

خطبه ۱۷۵: پند و اندرز مردم و نزدیک بودن خود را با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

اشاره

و من خطبه له عليه السلام

في الموعظه و بيان قرباه من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن مردم را پند و اندرز می دهد و نزدیک بودن خود را با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله بیان می دارد.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

امام علیه السلام در بخش اول مواعظ سودمندی با بیانات تکان دهنده برای مخاطبان خود- که در واقع همه انسان ها در طول تاریخ اند- بیان می فرماید و کسانی را که در خواب غفلت گرفتارند با سخنان بیدارگر خود بیدار می کند.

ص: ۵۲۹

۱- ۱) سند خطبه: از جمله منابعی که بخشی از این خطبه در آن نقل شده، «غرر الحکم آمدی» است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۲۲) و از کتاب «تمام نهج البلاغه» چنین بر می آید که این خطبه در منابع دیگری بوده و اضافاتی داشته است؛ از جمله «پیشگویی علی علیه السلام درباره حجر الاسود» که به وسیله بعضی از دشمنان از مکه به بلاد دیگر منتقل می شود پس از مدتی به جای نخست باز گردانده می شود. (کتاب تمام نهج البلاغه، صفحه ۲۸۷).

در بخش دّوم این خطبه اشاره به آگاهی اش از حوادث آینده می نماید و منبع اصلی علم خود را که تعلیم پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله معرفی می دارد و تصریح می کند که من می توانم هر یک از شما را از آغاز و پایان کارش و تمام شئون زندگانی اش آگاه سازم؛ ولی از بیم این که مبادا درباره من غلو کنید و کافر شوید، خودداری می کنم.

و در بخش سوّم- که جمله های پایانی خطبه است- به این نکته مهم اشاره می کند که من در اوامر و نواهی ام نسبت به شما همیشه خود، پیشگامم و پیش از آن که شما را امر و نهی کنم، خودم عمل می نمایم.

ص: ۵۳۰

أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرِ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ، وَالتَّيَّارِ كَوْنِ الْمَأْخُودِ مِنْهُمْ. مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ، وَإِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ! كَأَنَّكُمْ نَعَمَ أَرَاخَ بِهَا سَائِمٌ إِلَى مَرْعَى وَبَيٍّْ، وَمَشْرَبٌ دَوِيٍّ، وَإِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمَدَى لَا تَعْرِفُ مَاذَا يَرَادُ بِهَا! إِذَا أَحْسَنَ إِلَيْهَا تَحَسَّبَ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَشَبِعَهَا أَمْرَهَا. وَاللَّهُ لَوْ شِئْتَ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَوَلَجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فَيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

:

ای مردمی که (غافلید، اما) از شما غفلت نمی شود (و تمام کردارتان را مأموران الهی ثبت می کنند) و ای کسانی که (فرمان خدا را) ترک می کنید، اما شما را ترک نمی کنند؛ چه شده است که می بینم از خدا روی برتافته اید و به غیر او روی آورده اید؟ گویا شما گله شتران یا گوسفندانی هستید که چوپان، آن ها را به چراگاه «وباخیز» و چشمه ای بیماری زا می برد (یا) شما همچون حیوان پرواری هستید که (آن را فربه می کنند تا) گارد بر گلویش نهند، ولی خودش نمی داند، چه برنامه ای برای او در نظر گرفته شده است. او چنان است که هر گاه به وی نیکی شود (و مقصداری علف نزد او بریزند) یک روز خود را یک عمر می پندارد و سرنوشت خود را در سیری و شکم پروری می بیند. به خدا سوگند! اگر بخواهم می توانم هر یک از شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شئون زندگانی اش آگاه سازم؛ ولی از آن می ترسم که این کار، سبب کافر شدن شما به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شود (و درباره من غلو کنید و آن حضرت را به فراموشی بسپارید).

این همه غفلت چرا؟

در آغاز این خطبه، امام علیه السلام مخاطبان خود بلکه همه انسان ها را مخاطب ساخته، می فرماید: «ای مردمی که (غافلید، اما) از شما غفلت نمی شود (و تمام کردارتان را مأموران الهی ثبت می کنند) و ای کسانی که (دستورات خدا را) ترک می کنید، اما شما را ترک نمی کنند (و سرانجام مورد بازخواست قرار خواهید گرفت)» (أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرَ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ، وَ التَّارِكُونَ الْمَأْخُذَ مِنْهُمْ).

سپس می افزاید: «چه شده است که می بینم از خدا روی برتافته اید و به غیر او روی آورده اید؟ گویا شما گله شتران یا گوسفندانی هستید که چوپان، آن ها را به چراگاه «وباخیز» و چشمه ای بیماری زا می برد» (مَا لِي أُرَاكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ، وَ إِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ! كَأَنْتُمْ نَعَمَ أَرَا ح (۱) بِهَا سَائِم (۲) إِلَى مَرْعَى وَبِي (۳)، وَ مَشْرَبَ دَوَى (۴)).

گرچه همه مسلمین دم از خدا می زنند، ولی گاه عمل گروهی نشان می دهد که به خدا پشت کرده و به دنیا و هوای نفس چسبیده اند؛ در این حال امام علیه السلام آن ها را به حیواناتی تشبیه کرده است که چوپان نا آگاه یا مغرض، آن ها را در جایی به چرا می برد که از مرتع و

ص: ۵۳۲

۱- ۱) «أَرَا ح» از ماده «اراحه» به معنای باز گرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغل ها و استراحت گاهشان است؛ ولی گاه به حرکت دادن حیوانات در هر زمان اطلاق می شود و در عبارت مذکور، منظور همین است.

۲- ۲) «سائم» در اصل به معنای کسی است که دنبال چیزی می رود؛ سپس به معنای چوپانی که حیوانات را به چرا می برد و یا حیواناتی که به چرا می روند، استعمال شده است و در عبارت مزبور به معنای چوپان است (بنابر این هم معنای متعددی دارد و هم لازم).

۳- ۳) «وبی» (از ماده وبا) به معنای کسی است که به بیماری وبا یا هر نوع بیماری واگیردار مبتلا شده است و «مرعی وبی» در عبارت مذکور به معنای چراگاه و باخیز یا آلوده به بیماری است.

۴- ۴) «دوی» از ماده «داء» به معنای بیماری گرفته شده و «دوی» به آب یا غذایی می گویند که آلوده و بیماری زا است.

آب نوشیدنی آن بیماری و مرگ بر می خیزد؛ این چوپان، همان شیطان است و این حیوانات، همان انسان هایی اند که ندای عقل را رها کرده، به فرمان هوای نفس دل بسته اند و این چراگاه بیماری زا همان وادی لذات و مشتتهیات نفسانی است که گناهان و معاصی از آن بر می خیزد و سرانجام روحانیت و معنویت را در انسان، می کشد.

و در ادامه می افزاید: «شما همچون حیوان پرواری هستید که (آن را فربه می کنند تا) گارد بر گلویش نهند، ولی خودش نمی داند، چه هدفی برای او در نظر گرفته شده است. او چنان است که هرگاه به وی نیکی شود (و مقداری علف نزد او بریزند) یک روز خود را یک عمر می پندارد و سرنوشت خود را در سیری و شکم پروری می بیند» (و اِنما هی کالمعلوفه للمدی (۱) لا تعرف ماذا یراد بها! إذا أحسن إلیها تحسب یومها دهرها، و شعبها أمرها) .

امام علیه السلام با این دو تشبیه، سرنوشت دنیا پرستان آلوده و بی بند و بار را به حیوانی تشبیه می کند که اگر او را به چرا برند به سرزمین بیماری خیز و مرگ زا می برند و اگر در آغل بماند و به صورت پروار تغذیه شود برای سربریدن آماده می شود؛ بی آن که از آینده تاریک خود با خبر باشد!! او گمان می کند آن کس که نزد او علف می ریزد، به او احسان می کند؛ ولی نمی داند که این کار، مقدمه ذبح اوست!! و در ادامه این سخن برای این که روشن سازد که من آگاهانه با شما سخن می گویم و از امروز و آینده شما با خبرم، به گوشه ای از علم خود به اسرار غیب و حوادث آینده اشاره کرده، می فرماید: «به خدا سوگند! اگر بخواهم می توانم هر یک از شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شئون زندگانی اش آگاه سازم؛ ولی از آن می ترسم که این کار، سبب کافر شدن شما به رسول خدا صلی الله علیه و آله شود (و درباره من غلو کنید و آن حضرت را به فراموشی بسپارید)» (و الله لو شئت أن أخبر کلّ رجل منکم بمخرجه و مولجه (۲) و جمیع

ص: ۵۳۳

۱- ۱) «مدی» جمع «مدیه» (بر وزن لقمه) به معنای چاقو و کارد است.

۲- ۲) «مولج» به معنای راه ورود به چیزی است و از ماده «ولوج» (بر وزن ورود) گرفته شده است.

شأنه لفعت، و لكن أخاف أن تكفروا في رسول الله صلى الله عليه وآله .

در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست بود، علی علیه السلام وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: إنّ فيك شبها من عيسى بن مريم و لو لا أن تقول فيك طوائف من أمّتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك قولاً لا تمرّ بملاً من الناس إلا أخذوا التراب من تحت قدميك يلمسون بذلك البركة؛ تو به عیسی بن مریم علیه السلام شباهتی داری (از نظر زهد و عبادت) و اگر از این بیم نداشتیم که گروه‌هایی از امتم درباره تو (غلو کنند و) همان بگویند که درباره عیسی بن مریم گفتند، سخنی درباره تو می گفتم که از کنار هیچ جمعیتی از مردم عبور نمی کردی، مگر آن که خاک زیر قدم‌های تو را برای تبرک بر می گرفتند! (۱).

ص: ۵۳۴

ألا وإني مفضيه إلى الخاصه ممن يؤمن ذلك منه. والذى بعثه بالحق، و اصطفاه على الخلق، ما أنطق إلا صادقا، و قد عهد إلي بذلك كله، و بمهلك من يهلك، و منجى من ينجو، و مآل هذا الأمر. و ما أبقى شيئا يمر على رأسي إلا أفرغه في أذني و أفضي به إلي.

أيها الناس، إني، و الله، ما أحتكم على طاعه إلا و أسبقكم إليها، و لا أنهاكم عن معصيه إلا و أتاهي قبلكم عنها.

ترجمه

:

آگاه باشید! من این اسرار را به خاصانی که از عدم انحراف و غلو آن ها در حق خود مطمئنم خواهم سپرد. به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و او را از میان مردم برگزید، سوگند یاد می کنم که من سخنی جز راست نمی گویم و پیامبر صلی الله علیه و آله همه این ها را به من تعلیم داد و از هلاکت آن کس که هلاک می شود و نجات آن کس که نجات می یابد و پایان این امر (خلافت) مرا آگاه ساخته، هیچ حادثه ای بر من نمی گذرد، مگر این که او آن را در گوشم فرو خوانده و علم آن را در اختیارم گذارده است. ای مردم، به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی کنم، مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی دارم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می جویم.

پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز را به من خبر داد

با توجه به این که امام علیه السلام در عبارتی از بخش سابق به این نکته اشاره فرمود که من از اسرار غیب آگاهم و می توانم از امروز و آینده هر کس خبر دهم، ولی به سبب ترس از غلو و افراط مردم درباره ام از آن خودداری می کنم، در ادامه این بحث به دو نکته اشاره می فرماید:

نخست این که من این اسرار را در اختیار گروهی از خاصان با ایمان و پر ظرفیت و سرنگهدار می گذارم و دیگر این که من آن چه می گویم از خودم نمی گویم؛ همه این امور را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام؛ در قسمت اول می فرماید:

«آگاه باشید! من این اسرار را به خاصانی که از عدم انحراف و غلو آن ها در حق خود مطمئنم خواهم سپرد» (ألا و إني مفضیه (۱) إلى الخاصه ممن يؤمن ذلك منه).

این گروه، افرادی همانند «کمیل بن زیاد»، «رشید هجری»، «اصبغ بن نباته»، «میثم تمار» و «حبيب بن مظاهر» بوده اند که هر یک حافظ بخشی از این اسرار محسوب می شدند. در تاریخ زندگی آن ها می خوانیم که در مواقع حساسی پرده ها را بالا می زدند و گوشه ای از آن اسرار را فاش می کردند که در تواریخ مذکور است. هنگامی که شاگردان ایشان، حامل چنین اسرار و دارای چنین مقاماتی باشند، پیداست که استاد آن ها در چه پایه و مقامی بوده است!! سپس به مطلب دوم پرداخته، می فرماید: «به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و او را از میان مردم برگزید، سوگند یاد می کنم که من سخنی جز راست

ص: ۵۳۶

۱-۱) «مفضیه» در اصل از ماده «فضاء» به معنای توسعه و وسعت است؛ بنابراین این «افضاء» به معنای توسعه دادن است و هنگامی که کسی با دیگری تماس کامل بگیرد در حقیقت وجود را با کمک دیگری وسعت بخشیده است. این واژه به معنای خلوت کردن با کسی برای بیان اسرار نیز به کار می رود، و در جمله یاد شده به همین معناست.

نمی گویم و پیامبر صلی الله علیه و آله همه این ها را به من تعلیم داد و از هلاکت آن کس که هلاک می شود و نجات آن کس که نجات می یابد و پایان این امر (خلافت) مرا آگاه ساخته، (خلاصه) هیچ حادثه ای بر من نمی گذرد، مگر این که او آن را در گوشم فرو خوانده و علم آن را در اختیارم گذارده است».

(و الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، وَ اصْطَفَاهُ عَلَي الْخَلْقِ، مَا اَنْطَقَ اِلَّا صَادِقًا، وَ قَدْ عَهْدَ اِلَيَّ بِذَلِكَ كَلَهً، وَ بِمَهْلِكِكَ مِنْ يَهْلِكُ، وَ مَنْجِيٍّ مِنْ يَنْجُو، وَ مَا لَ هَذَا الْاَمْرِ. وَ مَا اَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَي رَاسِي اِلَّا اَفْرَغَهُ (۱) فِي اُذُنِي وَ اَفْضَى بِهِ اِلَيَّ) .

آیا تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد این اسرار به صورت بیان جزئی و مشروح هر واقعه بوده یا این که آن حضرت، اصول و کلیاتی به علی علیه السلام آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد و یا این که موارد، مختلف بود، گاه به اصول کلی قناعت می کرد و گاه به جزئیات می پرداخت؟ احتمال سوم نزدیک تر به نظر می رسد.

این مطلب دقیقاً بر ما روشن نیست و خدا و رسولش از آن آگاه ترند؛ ولی این قدر می دانیم که امام علیه السلام در موارد مختلف پیش گویی های فراوانی نسبت به آینده کرده که همه آن ها دقیقاً واقع شد و نمونه های مختلفی از آن ها در خطبه های متعددی از نهج البلاغه بیان شده است که اگر گرد آوری شود، خود کتاب جالب و پر معنایی خواهد شد.

البته همان گونه که ذکر شد، هیچ یک از این ها علم غیب ذاتی-مخصوص خداوند متعال است-نمی باشد؛ بلکه آموزه هایی است که از آموزگار بزرگی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت رسیده و به تعبیری که در خطبه ۱۲۸ گذشت «إِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ» (۲) و از آن جا که در بخش مهمی از خطبه، امام علیه السلام مردم را به ترک دنیا پرستی

ص: ۵۳۷

۱-۱) «أَفْرَغَهُ» از ماده «افراغ» در اصل به معنای ریختن مایه سیالی از ظرف است؛ به گونه ای که ظرف اول خالی شود سپس در معنای القای مطالب مختلف به دیگری به کار رفته است.

۲-۲) برای توضیح بیش تر در زمینه علم غیب و چگونگی علم پیامبران و امامان به جلد پنجم همین کتاب، صفحه ۳۶۶ رجوع فرمایید.

دعوت کرد، در پایان خطبه نیز به این نکته مهم اشاره می کند که اگر من اجرای کاری را به شما پیشنهاد می کنم، خودم در اجرای آن پیشگامم؛ می فرماید: «ای مردم، به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی کنم، مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی دارم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می جویم» (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللَّهِ، مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا).

گرچه از شرایط لازم برای امر به معروف و نهی از منکر، عامل بودن شخص آمر و ناهی محسوب نمی شود؛ همان گونه که در کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل شده است: «مروا بالمعروف و إن لم تفعلوه و انهوا عن المنكر و إن لم تجتنبوه كَلِّه؛ امر به معروف و نهی از منکر کنید هر چند خودتان به آن عمل نکرده باشید و نهی از منکر کنید هر چند از تمام منکرات اجتناب نکرده باشید». (۱)

ولی به یقین اگر گوینده، پیش از دیگران به آن چه می گوید عمل کند تأثیر کلام او فوق العاده خواهد بود؛ زیرا تأثیر عمیق سخن، هنگامی است که از دل برآید؛ در این صورت، لا جرم بر دل نشیند. هنگامی شنونده باور می کند که سخن گوینده از دل برآمده که آن را در اعمال وی مشاهده کند؛ به همین دلیل پیشوایان بزرگ دین؛ پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السَّلام و پویندگان آن ها همیشه از این روش پیروی می کردند؛ در میدان جنگ در صفوف نخست جای می گرفتند و در عبادت از همه بیش تر تلاش می کردند تا آن جا که قرآن مجید گاه به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله هشدار می دهد که این همه خود را برای عبادت به

ص: ۵۳۸

۱- ۱) میزان الحکمه، جلد ۶، حدیث ۱۲۷۷۶. این سخن یک نکته روانی دارد و آن این که هرگاه انسان دیگران را به خوبی ها دعوت کند و از بدی ها باز دارد و خودش عمل نکند، در پیش وجدان خویش شرمنده می شود و این شرمندگی او را به سوی نیکی ها و پرهیز از بدی ها دعوت می کند.

زحمت نیفکند: «طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (۱) و امیر مؤمنان علی علیه السّلام در یکی از کلماتش می فرماید: «کُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَاسَ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ؛ هِرْغَاهِ آتَشِ جَنْجَكٍ، سَخْتِ شَعْلَةٍ وَرَمَى شِدًّا مَّا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ خَدًّا پناه می بردیم و در آن ساعت، هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک تر نبود». (۲)

و می دانیم اگر علی علیه السلام مردم را در این خطبه و خطبه های دیگر دعوت به زهد در دنیا و بی اعتنایی به زرق و برق آن می کند، خود سر آمد زاهدان روزگار است و سراسر زندگانی او گواه و شاهد بر زهد بی مانند اوست.

اگر پیشوایان کشورهای اسلامی در این مسیر حرکت داشتند یعنی خود و بستگان و اطرافیانشان پیش از دیگران به قوانین عمل می کردند، به یقین تأثیر و نفوذ سخنانشان در توده های مردم بسیار زیاد بود.

ص: ۵۳۹

۱- ۱) طه، آیه ۱-۲.

۲- ۲) بخش دوم کلمات قصار، صفحه ۹.

خطبه ۱۷۶: امام مردم را موعظه می کند و فضائل قرآن را بیان کرده از بدعت ها نهی می نماید

اشاره

و من خطبه له علیه السلام

و فیها یعظ و ینبئ فضل القرآن و ینهی عن البدعه

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن مردم را موعظه می کند و فضائل قرآن را بیان کرده از بدعت ها نهی می نماید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از خطبه های مشروحی است که از مسائل مهمی پرده بر می دارد و توصیه هایی می کند که امروز نیز تمام محتوای آن زنده و برای ما سازنده است.

ص: ۵۴۱

۱- ۱) سند خطبه: «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه اش و همچنین «ابن میثم» در شرح خود می نویسند که این خطبه از نخستین خطبه هایی است که بعد از بیعت با آن حضرت و بعد از قتل عثمان ایراد فرمود. این نشان می دهد که این دو شارح نهج البلاغه آن را در منبعی غیر از نهج البلاغه یافته اند؛ زیرا مرحوم سید رضی اشاره به آن چه آن ها گفته اند ندارد. «زمخشری» نیز در کتاب «ربیع الابرار» بخشی از این خطبه را با تفاوت های متعددی نقل کرده است و بخش دیگری از این خطبه در چهار کتاب که قبل از نهج البلاغه تألیف یافته، بیان شده است (کتاب کافی؛ محاسن برقی؛ امالی صدوق و تفسیر عیاشی) (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۳۰).

این خطبه از هشت بخش تشکیل شده است:

در بخش اول، مواعظ سودمندی بیان فرموده و مخصوصا بر این نکته تأکید می کند که جهنم در لابه لای شهوات و بهشت در مبارزه با شهوات نهفته شده است.

در بخش دوم، امام علیه السلام اهمیت قرآن را با ذکر ریزه کاری هایی شرح می دهد که قلوب را بیش از پیش مشتاق آیات قرآن می سازد.

در بخش سوم، تأکید بر عمل به دستورات الهی و استقامت در کارها می فرماید.

در بخش چهارم، بار دیگر زبان به موعظه و اندرز می گشاید و مخصوصا بر موضوع مراقبت از زبان که نخستین مرحله اصلاح خویشتن و جامعه است، تأکید می فرماید.

در بخش پنجم، اهمیت حفظ اصالت تعلیمات اسلام و مبارزه با هر گونه بدعت را بیان می دارد.

در بخش ششم، اهمیت قرآن و ویژگی های آن بازگو می فرماید.

در بخش هفتم، اقسام ظلم و ستم را بر خویشتن و دیگران شرح می دهد.

و در بخش هشتم (آخرین بخش خطبه) سخنی کوتاه و پر معنایی درباره اصلاح خویشتن بیان می فرماید.

انتفعوا ببيان الله، و اتّعظوا بمواعظ الله، و اقبلوا نصيحه الله، فإنّ الله قد أعذر إليكم بالجليليه، و اتّخذ عليكم الحجّه، و بيّن لكم محابّه من الأعمال، و مكارهه منها، لتتبعوا هذه، و تجتنبوا هذه، فإنّ رسول الله -صلى الله عليه و آله- كان يقول: «إنّ الجنّه حفت بالمكاره، و إنّ النّار حفت بالشّهوات».

و اعلموا أنّه ما من طاعه الله شىء إلاّ يأتى فى كره، و ما من معصيه الله شىء إلاّ يأتى فى شهوه. فرحم الله امرا نزع عن شهوته، و قمع هوى نفسه، فإنّ هذه التّفنّس أبعد شىء منزعا و إنّها لا تزال تنزع إلى معصيه فى هوى.

:

از آن چه خداوند بیان فرموده، بهره گیرید و از مواعظ و اندرزهای او پند پذیرید و نصایح او را (با جان و دل) قبول کنید؛ چه این که خداوند با دلیل های روشن، راه عذر را به روی شما بسته و حجّت را تمام کرده است. اعمالی را که دوست دارد و آن چه را ناخوش دارد برای شما تبیین نموده است تا از آن ها تبعیت کنید و از این ها دوری گزینید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: بهشت در میان ناراحتی ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده است و بدانید هیچ طاعتی نیست جز این که انسان آن را با ناراحتی انجام می دهد و هیچ معصیتی نیست جز این که با شهوت (و علاقه) مرتکب آن می شود. رحمت خدا بر کسی که خود را از شهوات جدا سازد و هوای نفس را مهار کند؛ چرا که جلوگیری از نفس سرکش از مشکل ترین کارهاست و این نفس، همواره به گناه و هوا پرستی میل دارد.

بهشت در ناراحتی ها و جهنم در شهوات پیچیده شده است

امام علیه السلام در آغاز این خطبه مردم جهان را مخاطب ساخته، می فرماید: «از آن چه خداوند بیان فرموده، بهره گیرید و از مواعظ و اندرزهای او پند پذیرید و نصایح او را (با جان و دل) قبول کنید» (انتفعوا ببيان الله، و اتعظوا بمواعظ الله، و اقبلوا نصيحة الله).

ممکن است بگوییم که هر سه جمله، یک حقیقت را با عبارات مختلف بیان می کند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از این جمله های سه گانه به مطلب تازه ای اشاره می کند. در مرحله نخست، مردم را به بهره گیری از بیانات الهی دستور می دهد که اشاره به اوامر و نواهی است و در مرحله دوم از مواعظ الهی یعنی تشویق و ترغیب ها و بشارت و اندازهایی که انگیزه اطاعت و ترک عصیان است، سخن می گوید. بخش سوم، مرحله خیر خواهی است که مصالح و برکات اطاعت و ترک معصیت را - که عاید مطیعان می گردد - بیان می کند؛ به این ترتیب، مراحل سه گانه ای برای پیمودن مسیر قرب الی الله بیان شده است.

جالب توجه این که در هر سه جمله، واژه الله تکرار شده؛ در حالی که ممکن بود در دو جمله از ضمیر استفاده شود و این برای بیان اهمیت مواعظ و نصایح الهی است که مردم با شنیدن نام مبارک پروردگار، به مواعظ و نصایح او اهمیت بیش تری می دهند.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام به دلیل و برهانی متوسل می شود و می فرماید: «چه این که خداوند با دلیل های روشن، راه عذر را به روی شما بسته و حجت را تمام کرده است.

اعمالی را که دوست دارد و آن چه را از آن ناخوش دارد برای شما تبیین نموده است تا از آن ها تبعیت کنید و از این ها دوری گزینید» (فإن الله قد أعذر إليكم بالجلية، و اتخذ عليكم الحجج، و بين لكم محابه (1) من الأعمال، و مكاره منها، لتتبعوا هذه،

ص: ۵۴۴

۱- ۱) «محابه» جمع «محب» (از ماده حب) به معنای محبوب و امر دوست داشتنی است.

و تجتنبوا هذه).

امام علیه السّلام به این نکته اشاره می کند که سستی و کوتاهی در پذیرش مواعظ الهی و انجام دادن واجبات و ترک محرّمات با هیچ بهانه ای مقبول نیست؛ چرا که خداوند نسبت به همه اتمام حجت کرده و راه قبح عقاب بلا بیان را با بیان روشن خود بسته است.

سپس به پاسخ اشکالات مقدّری می پردازد؛ می فرماید: «(اگر مشاهده می کنید که اطاعت امر و نهی خدا مشکلاتی دارد، جای تعجب نیست) زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

بهشت در میان ناراحتی ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده» (فإن رسول الله - صلی الله علیه و آله - كان يقول: «إنّ الجنّة حفت (۱) بالمکاره، وإنّ النار حفت بالشّهوات»).

و در ادامه این سخن برای تأکید و توضیح بیش تر کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«بدانید هیچ طاعتی نیست جز این که انسان آن را با ناراحتی انجام می دهد و هیچ معصیتی نیست جز این که با شهوت (و علاقه) مرتکب آن می شود؛ رحمت خدا بر کسی که خود را از شهوات جدا سازد و هوای نفس را مهار کند؛ چرا که جلوگیری از نفس سرکش از مشکل ترین کارهاست و این نفس، همواره به گناه و هوا پرستی میل دارد» (و اعلموا أنّ ما من طاعه الله شیء إلاّ يأتي في كره، و ما من معصيه الله شیء إلاّ يأتي في شهوة. فرحم الله امرأ نزع (۲) عن شهوته، و قمع (۳) هوی نفسه،

ص: ۵۴۵

۱-۱) «حفت» از ماده «حف» (بر وزن کف) به معنای گرداگرد چیزی را گرفتن است.

۲-۲) «نزع» از ماده «نزع» (بر وزن نبض) است. این ماده گاه با «الی» متعدی می شود و گفته می شود: «نزع الیه» یعنی به آن اشتیاق پیدا کرد و گاه با «عن» متعدی می شود و گفته می شود: «نزع عنه» یعنی از این کار خودداری کرد و در عبارت مزبور در معنای دوّم استعمال شده و در جمله های بعد (تنزع الی معصیه) به معنای اوّل به کار رفته است. (این ماده گاه بدون حرف جر متعدی می شود و گفته می شود: «نزع الشیء» یعنی آن را خراب و باطل کرد.

۳-۳) «قمع» از ماده «قمع» (بر وزن منع) به معنای بازداشتن و مقهور و سرکوب کردن است.

فإن هذه النفس أبعده شيء منزعا وإنها لا تزال تنزع إلى معصية في هوى).

این یک واقعیت است که انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا اعم از عبادات و غیر آن و نیز برای کسب فضایل اخلاقی و دفع رذایل، باید راه های پر پیچ و خمی را طی کند و از فراز و نشیب ها و گردنه های صعب العبور بگذرد و هر لحظه مراقب خطرهایی که از چپ و راست او را تهدید می کند باشد تا به سر منزل مقصود برسد؛ ولی در مسیر گناه، نفس سرکش گویی در جاده صاف و بدون مانع و خالی از پیچ و خم با سراشیبی مطلوب حرکت می کند. همین است سر پاداش مطیعان و رمز کیفر عاصیان.

در حدیث جالب و پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هنگامی که خداوند، بهشت را آفرید به جبرئیل دستور داد برو و به آن نگاهی بیفکن! جبرئیل رفت و نظری بر آن انداخت و عرضه داشت: خداوند! به عزت و جلالت! هر کس اوصاف آن را بشنود، حتما به سوی آن می آید و در آن وارد می شود؛ سپس خداوند آن را در لابه لای ناراحتی ها قرار داد و باز به جبرئیل دستور داد: برو به آن نگاه دیگری بیفکن! جبرئیل رفت و نظری به آن انداخت و عرضه داشت: خداوند! من از این می ترسم که با این وصف، کسی به سراغ بهشت نرود و هنگامی که دوزخ را آفرید به جبرئیل فرمود: برو و نگاهی به آن بیفکن.

جبرئیل رفت و نگاهی به آن افکند و عرضه داشت: به عزت و جلالت قسم هر کس اوصاف دوزخ را بشنود داخل آن نخواهد شد؛ سپس خداوند آن را در لابه لای شهوات قرار داد و به جبرئیل فرمود: برو نگاه دیگری بر آن بیفکن، جبرئیل نگاهی کرد و عرضه داشت: به عزت و جلالت سوگند! من از این می ترسم که همه وارد دوزخ شوند». (۱)

نکته: آن ها که به طاعات عشق می ورزند

آن ها که به طاعات عشق می ورزند

آن چه در این عبارت از خطبه مزبور نقل شد، یک حکم غالبی است نه دائمی؛ به

ص: ۵۴۶

تعبیر دیگر اکثر طاعات، با مشکلاتی توأم است و غالب معاصی هوس انگیز و همراه با لذات است.

این نکته نیز شایان دقت است که این حکم غالبی در مورد توده های مردم است و گر نه اولیاء اللہ و پویندگان راه حق به جایی می رسند که از هر طاعتی لذت می برند و به آن عشق می ورزند و از هر گناهی نفرت دارند و ناراحت می شوند؛ همان گونه که در روایتی از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ می خوانیم: «أفضل الناس من عشق العبادہ فعانقها (۱)؛ برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را در آغوش گیرد». و از آن جا که مخاطبان امام علیہ السّلام توده های مردمنده، نه فقط خاصان و مقربان در گاه خدا تعبیر یاد شده به صورتی که ملاحظه گردید ذکر شده است.

صدر خطبه نیز شاهد و گواه این مطلب است. قرآن مجید نیز درباره نماز و روزه می گوید: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»؛ این کار (استعانت به نماز و روزه) کار مشکلی است، جز برای خاشعان» (۲).

سؤال: در تفسیر امر به معروف و نهی از منکر گفته می شود معروف به معنای شناخته شده است؛ زیرا نیکی ها با روح انسان آشناست و منکر به معنای ناشناخته است؛ چرا که روح انسان با بدی ها ناآشناست. آیا این تفسیر مشهور با آن چه در عبارت یاد شده نقل شده منافات ندارد؟ با کمی دقت روشن می شود منافاتی در میان نیست؛ زیرا شناخته بودن نیکی ها و ناشناخته بودن بدی ها از نظر درک کلی با جاذبه های گناه و دافعه های اطاعت منافاتی ندارد؛ مثلاً همه ما از علم، لذت می بریم و از جهل متنفریم؛ ولی تحصیل علم مشکلات زیادی دارد که گاه افرادی از آن چشم می پوشند و در تبلی آسایشی است که گاه افرادی به سوی آن جذب می شوند.

ص: ۵۴۷

۱- ۱) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۸۳.

۲- ۲) بقره، آیه ۴۵.

و اعلموا-عباد الله-أنّ المؤمن لا يصبح و لا يمسی إلا و نفسه ظنون عنده، فلا يزال زاريا عليها و مستريدا لها. فكونوا كالسابقين قبلکم، و الماضين أمامکم. قوّضوا من الدّنيا تقویض الرّاحل، و طووها طیّ المنازل.

ترجمه

:

بدانید ای بندگان خدا که انسان با ایمان، صبح و شام بر او نمی گذرد مگر این که نزد خویش متهم است. پیوسته از خود عیب می گیرد (و خویشتن را نقد می کند) و برای خود طالب تکامل و فزونی است؛ بنابراین همچون پیشینیان و گذشتگان (صالح) خود باشید که قبل از شما بودند. آن ها شبیه مسافری بودند که عمودهای خیمه را بر گرفته و طی طریق می کند (دنیا را گذرگاهی می دانستند به سوی سرای جاودان).

شرح و تفسیر: نقد خویشتن!

نقد خویشتن!

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه، درس مهم دیگری به پویندگان راه حق و سالکان مسیر قرب خداوند می دهد؛ می فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که انسان با ایمان، صبح و شام بر او نمی گذرد مگر این که نزد خویش متهم است. پیوسته از خود عیب می گیرد (و خویشتن را نقد می کند) و برای خود طالب تکامل و فزونی است» (و اعلموا-عباد الله-

أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَصْبِحُ وَلَا يَمْسِي إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ (۱) عنده، فلا يزال زارياً (۲) عليها و مستزیداً لها) .

می دانیم یکی از حجاب ها و موانع راه تکامل انسان، حبّ ذات است که عیوبش را در نظرش زیبا و ضعف ها را نقاط قوّت نشان می دهد؛ بنابراین اگر کسی می خواهد راه پیشرفت و کمال را بیاید باید نسبت به خویشتن بدبین باشد و همواره در برابر صفات و اعمال خویش بر کرسی نقد بنشیند تا پرده های حبّ ذات را کنار زند و واقعیت خویش را آن گونه که هست ببیند. این نکته مهمی است که امام علیه السّلام در این عبارت کوتاه، طّی سه جمله بیان فرموده است؛ نخست می گوید: نسبت به خویش بدگمان باش؛ سپس می فرماید: خود را نقد کن؛ و سرانجام می افزاید: خود را به کمال مطلوب برسان.

در خطبه هّمّام که صد و ده درس اخلاقی را تشکیل می دهد نیز به همین نکته اشاره شده؛ می فرماید: «فهم لأنفسهم متهمون؛ پرهیزگاران کسانی اند که خود را متهم می سازند (و از خوش بینی های بی جا در مورد صفات و افعال خویش اجتناب می کنند).

سپس امام علیه السّلام برای تشویق مخاطبان خود- یعنی همه انسان ها- به ترک دنیا پرستی، الگویی از صالحان پیشین به آنان نشان می دهد؛ می فرماید: «همچون سابقین و گذشتگان (صالح) خود باشید که قبل از شما بودند. آن ها شبیه مسافری بودند که عمودهای خیمه را بر گرفته و طی طریق می کند (دنیا را گذر گاهی می بیند به سوی سرای

ص: ۵۵۰

۱- ۱) «ظنون» صیغه مبالغه از ماده «ظن» (به معنای گمان) است و معمولاً در این موارد به معنای گمان بد به کار می رود؛ بنابراین این ظنون در این جا به معنای کسی است که نسبت به خویش با چشم انتقاد می نگرد و متهم می سازد و ماده «ظن» گاه به معنای چیز کم آمده؛ بنابراین این ظنون به افراد ضعیف و بی دست و پا گفته می شود و در خطبه یاد شده همان معنای اوّل قصد شده است.

۲- ۲) «زاری» به معنای عیب جو از ماده «زری» (بر وزن زرع) به معنای عیب جویی گرفته شده است.

جاویدان» (فکونوا کالسابقین قبلکم، و الماضین امامکم. قوضوا (۱) من الدنیا تفویض الزاحل، و طووها (۲) طی المنازل).

چند نکته مهم

۱- در اسلام، همواره به حسن ظن دستور داده می شود؛ ولی چرا در این جا امام علیه السلام به بدگمانی دستور می دهد؟ دلیلش روشن است، حسن ظن باید درباره دیگران باشد؛ ولی درباره خود انسان که به طور طبیعی حسن ظن افراطی وجود دارد تا آن جا که نقطه های ضعف خود را قوت، و صفات زشت را گاهی فضایل اخلاق می پندارد. به بدگمانی فرمان داده شده تا خویشتن دوستی افراطی تعدیل گردد. باید انسان به نقد خویش بنشیند و بدون اغماض، اعمال و رفتار و اخلاق خود را بررسی کند تا راه کمال و پیشرفت به روی او گشوده شود؛ درست مانند کسی که از جاده پر خطری عبور می کند، هرگاه با دیده خوش بینی به همه چیز نگاه کند به یقین، گرفتار حوادث دردناک می شود و اگر با نگاه بدگمانی بنگرد با احتیاط از لابه لای خطرها می گذرد و به سر منزل مقصود می رسد.

باید توجه داشت که نقادی از خویشتن، هرگز با مسأله اعتماد به نفس منافات ندارد.

اعتماد به نفس مانند آن است که انسان، سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد و از وجود این سرمایه با خبر باشد؛ این مطلب مانع از آن نمی شود که در به کارگیری سرمایه در یک محیط پر خطر، احتیاطهای لازم را فراموش کند.

۲- امام علیه السلام دو الگو فرا راه مخاطبان قرار داده: کسانی که در گذشته دور می زیسته اند (کالسابقین قبلکم) و کسانی که در گذشته نزدیک بوده اند (و الماضین امامکم) چرا که

ص: ۵۵۱

۱- ۱) «قوضوا» از ماده «تفویض» به معنای ویران کردن، در هم ریختن یا فرو کشیدن عمود خیمه است که برای جمع کردن خیمه صورت می گیرد.

۲- ۲) «طووها» از ماده «طی» به معنای در نور دیدن گرفته شده است.

بررسی زندگی هر یک از این دو گروه، درس های آموزنده خاصی دارد.

۳- امام علیه السلام در پایان این عبارت دستور می دهد که نگرش شما به دنیا همچون کسی باشد که عمود خیمه را پایین کشیده و بساط خیمه را جمع کرده و به سوی مقصد در حرکت است و منازل میان راه را یکی پس از دیگری طی می کند و هرگز دنیا را محل اقامت و استقرار نمی نگرد؛ اتفاقاً همه مشکلات دنیا پرستان از همین جا سرچشمه می گیرد که مرگ را به کلی فراموش می کنند و زندگانی خود را در این جهان، عملاً- جاودان فرض می کنند؛ غافل از این که گاه با چشم خود می بینیم چند ثانیه کوتاه از یک زلزله یا یک سیلاب، محصول صدها سال را بر باد می دهد و یک منطقه آباد، چنان درهم می ریزد که گویی هرگز ساکنانی در آن جا نبوده اند. (۱)

ص: ۵۵۲

۱- ۱) هنگامی که سطور یاد شده نوشته می شد مردم کشور ما در سوک ده ها هزار قربانی زلزله شدیدی که در شهر بم و اطراف آن واقع شد به سر می بردند. زلزله در ۱۲ ثانیه (آری فقط در ۱۲ ثانیه!) شهر آباد و سرسبز و خرمی را به تلی از خاک تبدیل کرد. گویی شهری است که هزاران سال بر آن می گذرد و خاموش است. به یقین، می دانستیم دنیا بی اعتبار است اما تا این حد ندیده بودیم. (۵/۱۰/۱۳۸۲ شمسی، مطابق با دوّم ذی القعدة ۱۴۲۴ قمری).

اشاره

واعلموا أنّ هذا القرآن هو النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغشَى، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ، وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ. وَ مَا جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان: زيادة في هدى، أو نقصان من عمى. و اعلموا أنّه ليس على أحد بعد القرآن من فاقه، و لا لأحد قبل القرآن من غنى؛ فاستشفوه من أدوائكم، و استعينوا به على لأوائكم، فإنّ فيه شفاء من أكبر الداء: و هو الكفر و النفاق، و الغي و الضلال، فاسألوا الله به، و توجّهوا إليه بحبه، و لا تسألوا به خلقه، إنّ ما توجّه العباد إلى الله تعالى بمثله.

ترجمه

:

بدانید این قرآن، پسند دهنده ای است که هرگز کسی را نمی فریبد و هدایتگری است که هیچ گاه گمراه نمی سازد و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی گوید. هیچ کس در کنار این قرآن ننشسته جز این که از کنار آن با زیاده یا نقصانی برخاسته؛ زیادتی در هدایت یا نقصانی از کور دلی و جهالت. و بدانید هیچ کس با داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچ کس بدون آن غنا و بی نیازی نخواهد داشت. حال که چنین است برای درمان بیماری های خود از قرآن شفا بطلبید و برای پیروزی بر شداید و مشکلات از آن یاری بجویید؛ زیرا در قرآن شفای سخت ترین بیماری ها یعنی کفر و نفاق و جهل و ضلالت است، بنابراین آن چه را می خواهید به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با محبت قرآن به سوی خدا روی آورید، و هرگز به وسیله آن از مخلوقات او چیزی نخواهید؛ زیرا بندگان به چیزی مانند آن به خدا تقرّب نجسته اند.

ص: ۵۵۳

درمان دردهای شما در قرآن است

در این بخش، امام علیه السلام اهمیت قرآن مجید را، این نسخه شفا بخش آسمانی و کتابی که دروس انسانی در آن جمع است بیان می کند و پنج وصف مهم در پنج جمله بیان می دارد، می فرماید: «بدانید این قرآن، پند دهنده ای است که هرگز کسی را نمی فریبد» (و اعلموا أنّ هذا القرآن هو النَّاصِح الَّذِي لَا يَغْشُ).

«و هدایتگری است که هیچ گاه گمراه نمی سازد» (و الهادی الَّذِي لَا يَضِلُّ).

«و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی گوید» (و المحدث الَّذِي لَا يَكْذِب).

«هیچ کس در کنار این قرآن ننشسته جز این که از کنار آن با زیاده یا نقصانی برخاسته؛ زیادتی در هدایت یا نقصانی از کور دلی و جهالت» (و ما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان: زیاده فی هدی، أو نقصان من عمی).

«و بدانید هیچ کس با داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچ کس بدون آن غنا و بی نیازی نخواهد داشت» (و اعلموا أنّه ليس على أحد بعد القرآن من فاقه، ولا لأحد قبل القرآن من غنى).

در جمله های اول و دوم و سوم مجموعاً اشاره به این حقیقت شده است که یک راهنمای خوب و هدایتگر، کسی است که نه دروغ بگوید، نه غش و خیانت کند و نه گرفتار گمراهی شود تا سبب انحراف دیگران گردد؛ ممکن است کسی راه و چاه را به خوبی بشناسد، اما به مخاطبان خود راست نگوید و یا آن ها را بفریبد و نیز ممکن است راستگو و دلسوز باشد، اما راه را پیدا نکند؛ در حالی که قرآن چنین نیست؛ وحی الهی است که از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته؛ نه دروغی در آن راه دارد و نه غش و خیانتی؛ چرا که گوینده این کتاب، خداوند است و خدا از همگان بی نیاز و بر همگان مشفق است.

به همین دلیل در ادامه این سخن دو نتیجه مهم برای هدایت های قرآن ذکر کرده است: نخست این که همنشین های قرآن پیوسته در زیاده و نقصانند؛ فزونی در هدایت و

کاستی در گمراهی؛ و دیگر این که قرآن سرمایه ای است عظیم که هر کس و هر جامعه ای از آن بهره گیرد و دستوراتش را به کار بندد، نه گرفتار فقر معنوی می شود و نه فقر مادی؛ و آن ها که به آن پشت کنند گرفتار هر دو نوع فقر خواهند شد.

البته ممکن است کسانی باشند که اصلاً در زمره پیروان قرآن قرار نگیرند؛ ولی اعمال آن ها هماهنگ با بخشی از تعلیمات قرآن باشد؛ مثلاً دروغ نگویند و خیانت نکنند و به حقوق دیگران تجاوز نمایند، این افراد نیز به همان مقدار شاهد موفقیت و پیشرفت و پیروزی خواهند بود و این همان چیزی است که امام علیه السلام در واپسین ساعات عمرش بیان فرمود: «اللّٰه اللّٰه فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم؛ خدا را خدا را فراموش نکنید در توجّه به قرآن؛ نکند دیگران در عمل به آن بر شما پیشی گیرند».^(۱)

در این که منظور از «بعد القرآن» در جمله های یاد شده بعد از نزول قرآن است یا بعد از عمل به آن؟ شارحان نهج البلاغه تفسیرهای مختلفی دارند؛ ولی صحیح معنای دوّم است؛ چرا که بر طرف کننده فقر معنوی و مادی، عمل به قرآن است؛ نه تنها نزول بدون عمل.

در ضمن، از این جمله به خوبی استفاده می شود که اگر مسلمین جهان گرفتار ضعف و ناتوانی یا فقر و پریشانی در جهات معنوی یا مادی اند، به جهت دوری از قرآن است؛ همچون تشنه کامانی که در کنار چشمه آب زلالی نشسته اند و ناله العطش آن ها به آسمان بلند است.

سپس امام علیه السلام با ذکر پنج جمله چنین نتیجه گیری می فرماید: «حال که چنین است برای درمان بیماری های خود از قرآن شفا بطلبید و برای پیروزی بر شداید و مشکلات از آن یاری بجوید؛ چرا که در قرآن شفای سخت ترین بیماری ها یعنی کفر و نفاق و جهل و ضلالت است» (فاستشفوه من أدوائکم، و استعینوا به علی لأوائکم^(۲))، فإنّ فیه

ص: ۵۵۵

۱- ۱) نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲- ۲) «لأوی» از ماده «لأی» (بر وزن سعی) به معنای تنگی و شدت و محنت و ناراحتی و سختی طاقت فرسا گرفته شده است.

شفاء من أكبر الداء: وهو الكفر و النفاق، و الغي (1) و الضلال).

به این ترتیب، امام علیه السلام قرآن را وسیله حل مشکلات و درمان بیماری های اخلاقی و اجتماعی و معنوی می شمرد و اصول این بیماری را در چهار چیز خلاصه می کند: کفر، نفاق، جهل و ضلال؛ زیرا قرآن، نور ایمان و اخلاص بر دل می پاشد و پرده های جهل و نادانی را پاره می کند و انسان را از ضلالت و گمراهی رهایی می بخشد. به یقین، جامعه آگاه و دانا و صاحب ایمان و اخلاص، هرگز در نمی ماند و گرفتار مشکلی نمی شود.

و در ادامه این سخن در یک نتیجه گیری دیگر می فرماید:

«حال که چنین است، آن چه را می خواهید به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با محبت قرآن به سوی خدا روی آورید، و هرگز به وسیله آن از مخلوقات او چیزی نخواهید؛ زیرا بندگان به چیزی مانند آن به خدا تقرب نجسته اند» (فاسألوا الله به، و توجّهوا إليه بحبه، و لا تسألوا به خلقه، إنه ما توجّه العباد إلى الله تعالى بمثله).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که قرآن، بهترین وسیله نجات و مهم ترین سبب برای جلب عنایات الهی است.

جمله «و لا تسألوا به خلقه» اشاره به این است که قرآن را وسیله خودنمایی و جلب توجه مردم و رسیدن به مقاصد دنیوی قرار ندهید؛ آن گونه که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می فرماید: «إن من الناس من يقرء القرآن ليقال فلان قارئ و منهم من يقرء القرآن ليطلب به الدنيا و لا خير في ذلك و منهم من يقرء القرآن لينتفع به في صلاته و ليله و نهاره؛ (قاریان قرآن سه دسته اند) گروهی از مردم قرآن می خوانند تا (دیگران) بگویند: فلان کس قاری قرآن است و گروهی قرآن می خوانند تا به وسیله آن به منافع دنیوی برسند و در هیچ یک از این ها خیری نیست و گروهی دیگر

ص: ۵۵۶

۱- ۱) «غی» به معنای کار جاهلانه و یا به تعبیر راغب در مفردات به معنای جهل و نادانی است که از اعتقاد فاسد سرچشمه می گیرد.

قرآن را در نمازها و شب و روز می خوانند تا از آن بهره (معنوی و الهی) گیرند.» (۱)

نکته: قرآن و درمان بیماری ها

قرآن و درمان بیماری ها

درست است که در احادیث متعددی از تأثیر قرآن در شفای بیماری های جسمی نیز سخن به میان آمده و از این کلام بزرگ الهی دور نیست که حتی مرده را زنده کند تا چه رسد به شفای بیماران، ولی آن چه در کلام مزبور می خوانیم، اشاره به درمان بیماری های معنوی و اخلاقی است که امام علیه السلام انگشت بر چهار نوع از این بیماری ها (کفر، نفاق، جهل و گمراهی) گذارده است. امام علیه السلام در ادامه بر توصل به قرآن و عشق و علاقه به آن تأکید می فرماید.

این نکته نیز روشن است که منظور، توصل و عشق و محبتی خالی از عمل نیست.

آن چه مهم است و سبب درمان این بیماری های اخلاقی، اجتماعی و اعتقادی می شود، آگاهی بر مضامین آیات و به کار بستن آن هاست؛ همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همین طریق، عقب افتاده ترین جوامع بشری را به یک جامعه پیشرفته و نیرومند و سربلند مبدل ساخت.

ص: ۵۵۷

۱-۱) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۰۷. (باب من حفظ القرآن... ذیل حدیث ۱).

و اعلموا أنه شافع مشفع، و قائل مصدق، و أنه من شفع له القرآن يوم القيامة شفّع فيه، و من محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه، فإنه ينادى مناد يوم القيامة: «ألا إن كل حارث مبتلى في حرثه و عاقبه عمله، غير حرثه القرآن». فكونوا من حرثته و أتباعه، و استدّوه على ربكم، و استنصحوه على أنفسكم، و اتّهموا عليه آراءكم، و استغشوا فيه أهواءكم.

:

بدانید قرآن، شفاعت کننده ای است که شفاعتش مورد قبول و گوینده ای است که سخنش مقبول است. آن کس که قرآن در روز قیامت برای او شفاعت کند مشمول شفاعت می شود و آن کس که قرآن در قیامت از وی شکایت کند گواهی اش بر ضد او پذیرفته خواهد شد؛ چه این که روز قیامت، منادی صدا می زند: آگاه باشید! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند و در گرو عاقبت اعمال خویش است؛ جز آنان که جز آنان که بذر قرآن افشاندند. شما نیز از بذر افشاندن قرآن و پیروان آن باشید. پروردگارتان را با قرآن بشناسید و خویشان را با آن اندرز دهید و در برابر قرآن، آرای خود را متهم کنید و خواسته های نفسانی خویش را در برابر آن نادرست بشمارید.

قرآن شفاعت کننده روز جزاست!

این بخش از خطبه، همچنان درباره برکات و آثار قرآن سخن می گوید؛ با این تفاوت که در بخش پیشین، سخن از برکات معنوی و مادی قرآن در این دنیا بود و در این بخش، سخن از برکات آن در جهان آخرت است و به ویژه بر شفاعت قرآن، تأکید می کند.

می فرماید: «بدانید قرآن، شفاعت کننده ای است که شفاعتش مورد قبول و گوینده ای است که سخنش مقبول است. کس که قرآن در روز قیامت برای او شفاعت کند مشمول شفاعت می شود و آن کس که قرآن در قیامت از وی شکایت کند گواهی اش بر ضد او پذیرفته خواهد شد» (و اعلموا أنه شافع مشفع، و قائل مصدق، و أنه من شفّع له القرآن يوم القيامة شفّع فيه، و من محل (۱) به القرآن يوم القيامة صدق عليه) .

به یقین، شفاعت قرآن با زبان حال یا با زبان قال درباره کسانی است که عامل به آن باشند و شکایت قرآن درباره کسانی است که آن را پشت سر افکنند و نسبت به آن بی اطلاع باشند. سپس در توضیح بیش تری می فرماید: «چرا که روز قیامت، منادی صدا می زند: آگاه باشید! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند و در گرو عاقبت اعمال خویش است؛ جز آنان که بذر قرآن افشاندند. شما نیز از بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید» (فإنه ينادي مناد يوم القيامة: «ألا إن كل حارث (۲) مبتلى في حرثه و عاقبه عمله، غير حرثه القرآن». فكونوا من حرثته و أتباعه) .

این سخن اشاره به حدیث معروف «الدنيا مزرعه الآخرة» است که هر کسی در این سرزمین، بذری می افشاند، محصول آن را روز قیامت درو می کند. امام علیه السلام می فرماید:

ص: ۵۶۰

-
- ۱- ۱) «محل» از ماده «محل» (بر وزن نحل) گرفته شده و معمولاً به معنای شکایت کردن توأم با سعایت و عیبجویی می آید؛ ولی در این جا تنها به معنای شکایت آمده است.
- ۲- ۲) «حارث» به معنای کشاورز از ماده «حرث» (بر وزن غرس) به معنای کشاورزی گرفته شده است.

شما در این مزرعه بذرهای آیات قرآن را بپاشید؛ چرا که تنها بذر مفید و پر ثمر، همین بذر است و دیگران گرفتار زیان و خسران اند. آن‌ها که اعمالشان با تعلیمات قرآن هماهنگ است، بذرافشانان قرآنند و آن‌ها که رفتارشان بر خلاف قرآن است، از قرآن بیگانه و مبتلا و گرفتارند.

در پایان این سخن، امام علیه السلام به این حقیقت اشاره می‌فرماید که باید قرآن در همه چیز، معیار و مقیاس اصلی باشد؛ می‌فرماید: «پروردگارتان را با قرآن بشناسید و خویشتن را با آن اندرز دهید (و هرگاه نظر شما بر خلاف قرآن بود) و در برابر قرآن، آرای خود را متهم کنید و خواسته‌های نفسانی خویش را در برابر آن نادرست بشمارید» (و استدلوٰه علی ربکم، و استنصحوه علی أنفسکم، و اٰتهموا علیه آراءکم، و استغشوا (۱) فیه أهواءکم).

امام علیه السلام در این چند جمله کوتاه به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست این که اعتقادات صحیح را باید از قرآن گرفت؛ دیگر این که اخلاق و رفتار مطلوب را از طریق قرآن کسب کرد و نکته سوم این که قرآن باید مقیاس و معیار سنجش حق و باطل باشد.

آن چه با قرآن هماهنگ است صحیح و با ارزش و آن چه مخالف آن است، باطل و بی ارزش است.

این عبارت، تأکید دیگری است بر بطلان تفسیر به رأی و پیش داوری‌های تحمیل شده بر مفاهیم قرآنی. در روایات متعددی می‌خوانیم: «من فسرّ برأیه آیه من کتاب اللّٰه فقد کفر؛ کسی که با میل خود آیه ای از قرآن را تفسیر کند به یقین کافر شده است». (۲)

و در روایت دیگری می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «ما آمن بی من فسرّ برأیه

ص: ۵۶۱

۱ - ۱) «استغشوا» از ماده «غش» (بر وزن حدّ) به معنای فریب دادن، تقلّب کردن و کارهای ناخالص است و در تعبیر مذکور، مفهومش نادرست دانستن است.

۲ - ۲) وسایل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۹.

کلامی؛ کسی که سخن مرا با رأی خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده است». (۱)

شایان توجه این که استدلال به وسیله قرآن برای شناخت پروردگار، گاه از طریق دلایل توحید- که در سرتاسر قرآن نمایان است- صورت می پذیرد و گاه از طریق خود قرآن که چنین کتاب با عظمت و بی نظیری از یک سو دلیل نبوت و از سوی دیگر نشانه ای از ذات پاک پروردگار است.

و این سخن درباره تمام معجزات، صادق است؛ به خصوص قرآن.

تفاوت «آرا» و «اهوا» که در عبارت مذکور آمده در این است که «آرا» اشاره به اعتقادات مخالف قرآن و «اهوا» اشاره به خواسته های نفسانی ضد آن است.

ص: ۵۶۲

اشاره

العمل العمل، ثمَّ النَّهْيُ إِلَى الْإِسْقَامَةِ، وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ! «إِنَّ لَكُمْ نَهْيَهُ فَانْتَهَوْا إِلَى نَهَائِكُمْ»، وَإِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ، وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهَوْا إِلَى غَايَتِهِ، وَاخْرَجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَبَيْنَ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ، وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ.

ترجمه

:

عمل کنید، عمل کنید؛ سپس به پایان رسانید، به پایان رسانید، اعتدال، اعتدال؛ سپس شکیبایی، شکیبایی؛ و پارسایی، پارسایی. (بدانید) برای شما پایان و مقصدی است؛ خود را به آن برسانید و برای شما نشانه ای قرار داده شده؛ به وسیله آن راه را پیدا کنید و اسلام هدفی دارد به هدف آن برسید. با انجام دادن فرایضی که خدا بر شماست و وظایفی که برای شما تبیین کرده، حق او را ادا کنید که (اگر چنین کنید) من مدافع شما در روز قیامت خواهم بود!

شرح و تفسیر: با این شرط من مدافع شما در قیامت!

با این شرط من مدافع شما در قیامت!

بعد از بیان ویژگی ها و اهمیّت فوق العاده قرآن مجید در عبارت پیشین، این خطبه امام علیه السّلام در این جا به بیان این حقیقت می پردازد که هدف نهایی نزول قرآن، عمل کردن

به آن بوده است؛ نه تنها تلاوت و قرائت؛ می فرماید: «عمل کنید، عمل کنید؛ سپس به پایان رسانید، به پایان رسانید، اعتدال، اعتدال؛ سپس شکیبایی، شکیبایی؛ و پارسایی، پارسایی» (العمل العمل، ثمّ النّهایه النّهایه، و الإستقامه [\(۱\)](#) الإستقامه، ثمّ الصّبر الصّبر، و الورع الورع!).

این مراحل پنج گانه که امام علیه السّلام در این گفتار کوتاه بیان فرموده است، در حقیقت عصاره برنامه سیر و سلوک الی الله و تکامل انسان مطرح شده است.

نخست، انسان باید به سراغ برنامه های عملی برود، سپس آن ها را نیمه کاره نگذارد و به انتها برساند و در ضمن، مراقب باشد که از راه راست منحرف نشود و بعد از آن در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان صبر و شکیبایی به خرج دهد و از این مرحله نیز فراتر برود؛ ورع و پارسایی در برابر شبهات نیز به کار بندد و به این ترتیب به سر منزل مقصود برسد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: در جمله های پنج گانه یاد شده دوّمی و چهارمی با ثمّ عطف شده و سوّمی و پنجمی با واو؛ به دلیل این که رسیدن به نهایت مقصود بعد از عمل ممکن می شود و از آن جا که استقامت و اعتدال، کیفیت عمل است با «واو» عطف شده و چون صبر در برابر معصیت است و آن چه قبل از آن آمده درباره اطاعت است به «ثمّ» عطف شده و از آن جا که صبر و ورع همراه یکدیگرند با «واو» عطف شده است. [\(۲\)](#)

البته تفسیرهای دیگری هم برای تعبیرات فوق ذکر شده یا ممکن است ذکر شود. در ادامه این سخن به هدف دار بودن برنامه های پنج گانه ذکر شده و نشانه وصول به این

ص: ۵۶۴

۱- ۱) «الاستقامه» به معنای ملازم طریق مستقیم بودن و ثبات بر مسیر صحیح است و بعضی ارباب لغت آن را به معنای اعتدال تفسیر کرده اند که هر دو به یک معنا بازگشت می کند و گاه به معنای استوار و پا بر جا بودن نیز آمده است که در جمله مزبور هر دو احتمال وجود دارد و جمع میان این دو نیز مانعی ندارد.

۲- ۲) شرح نهج البلاغه، علامه خویی، جلد صفحه ۲۰۴، ۱۰.

هدف اشاره کرده، می فرماید: «برای شما پایان و مقصدی است؛ خود را به آن برسانید و برای شما نشانه ای قرار داده شده؛ به وسیله آن راه را پیدا کنید و اسلام هدفی دارد به هدف آن برسید» («إِنَّ لَكُمْ نَهَابَهُ فَانْتَهُوا إِلَيْهِ نَهَابَكُمْ»، و إِنَّ لَكُمْ فَاہْتِدُوا بِعِلْمِكُمْ، و إِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَيْهَا غَايَتَهُ).

امام علیہ السلام در این عبارت به نکته مهمی اشاره می کند و آن هدفدار بودن زندگی انسان و همچنین هدفمند بودن برنامه های دینی است. خداوند ما را بیهوده نیافرید و برنامه های تشریحی الهی یقیناً مقصد مهمی را دنبال می کند و آن، سعادت انسان در دنیا و آخرت است.

امام علیہ السلام می فرماید: بکوشید تا به این هدف نایل شوید. مبادا در میان راه غافل شوید و توقف کنید و به سر منزل مقصود نرسید؛ چه این که نشانه های راه، روشن و برنامه ها حساب شده است.

منظور از «علم» (نشانه) یا اشاره به وجود مبارک خود آن حضرت و انبیا و اولیا در هر عصر و زمان است که راه را به همگان نشان می دهند و یا منظور، قرآن مجید و به تعبیری دیگر کتاب و سنت است و یا همه اینها.

و در پایان این قطعه به صورت یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «با انجام دادن فرایضی که خدا بر شماست و وظایفی که برای شما تبیین کرده، حق او را ادا کنید که (اگر چنین کنید) من مدافع شما در روز قیامت خواهم بود!» (و اخرجوا [\(۱\)](#) إِلَى اللَّهِ بِمَا افترض عليكم من حَقِّهِ، و بَيْنَ لَكُمْ مِنْ وُضَائِفِهِ. أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ، و حَجِيجٌ [\(۲\)](#) يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ).

ص: ۵۶۵

۱- ۱) «اخرجوا» از ماده «خروج» به معنای بیرون رفتن است و از آن جا که ادای حق انسان را از زیر بار مسئولیت خارج می کند این واژه، هنگامی که با «من» متعدی شود به معنای ادای حق آمده است.

۲- ۲) «حجیج» از ماده «حج» به معنای غلبه کردن آمده است و «حجیج» به کسی می گویند که با دلیل و برهان بر طرف مقابل غالب آید.

منظور از «شاهد» این است که امام علیه السلام در قیامت بر اعمال نیک و ادای حقوق الهی و استقامت آن ها در راه هدف و صبر و ورع و تقوا گواهی می دهد و منظور از «حجیج» این است که در پاسخ سؤالاتی که فرشتگان الهی در دادگاه عدل خدا مطرح می کنند من از طرف شما جوابگو خواهم بود! این تعبیرات برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»؛ روز قیامت هر گروهی را با امام و رهبرشان فرا می خوانیم (۱) و درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای دیگر می خوانیم: «وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلٰى هٰؤُلَاءِ»؛ در قیامت تو را گواه بر پیامبران قرار خواهیم داد». (۲)

ص: ۵۶۶

۱- ۱) اسراء، آیه ۷۱.

۲- ۲) نحل، آیه ۸۹.

اشاره

أَلَا وَإِنَّ الْقَدْرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ، وَالْقَضَاءَ الْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَّدَ؛ وَإِنِّي مَتَكَلَّمٌ بَعْدَهُ اللَّهُ وَحُجَّتُهُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»، وَ قَدْ قَلْتُمْ: رَبُّنَا اللَّهُ، فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ، وَ عَلَى مِنْهَاجِ أَمْرِهِ، وَ عَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ ثُمَّ لَا تَمْرُقُوا مِنْهَا، وَ لَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا، وَ لَا تَخَالَفُوا عَنْهَا. فَإِنَّ أَهْلَ الْمَرْوَقِ مَنقُطَعٌ بِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ترجمه

:

آگاه باشید! مقدرات پیشین به وقوع پیوست و قضای (الهی) انجام یافت (و سرانجام خلافت به اهلش رسید) و من به اتکای وعده های الهی و با دلیل و حجت او سخن می گویم. خداوند می فرماید: کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است، سپس در مسیر مستقیم، ثابت ماندند، فرشتگان الهی بر آن ها نازل می شوند (و به آن ها می گویند): نترسید، اندوهگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده می شد. شما گفته اید: پروردگار ما خداست؛ بنابراین این باید بر طریقه کتاب او و راه روشن فرمانش و مسیر درست عبادتش مستقیم و ثابت بمانید. سپس از این مسیر روشن خارج نشوید و در آن بدعتی نگذارید و از آن منحرف نگردید؛ چه این که آنان که خارج شوند در قیامت در پیشگاه خدا وا می مانند و به سر منزل مقصود نمی رسند.

ص: ۵۶۷

در آغاز این بخش از خطبه، امام علیه السلام اشاره سربسته ای به حوادث گذشته می کند و می فرماید: «آگاه باشید! مقدرات پیشین به وقوع پیوست و قضای (الهی) انجام یافت (و سرانجام خلافت به اهلش رسید)» (ألا و إنَّ القدر السابق قد وقع، و القضاء الماضي قد توّرَد (۱)).

در این که منظور از «قضا» و «قدر» در این عبارت چیست؟ شارحان نهج البلاغه احتمالات گوناگونی داده اند؛ ولی با توجه به بیانات آن حضرت که بعد از این نقل شده، بعید نیست که اشاره به مسائل مربوط به زمامداری آن حضرت - که در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله پیش بینی شده بود و قیام گروهی از پیمان شکنان و مفسدان بر ضد آن حضرت - باشد.

روشن است منظور از قضا و قدر - همان گونه که در شرح این موضوع در جای خود گفته ایم - اجبار بندگان و سلب اختیار از آن ها نیست؛ بلکه آثار افعال اختیاری بشر نیز نوعی قضا و قدر است؛ مثلاً خداوند، مقدر ساخته آن ها که سخت کوش و با استقامت اند در زندگی پیروز شوند و افراد تنبل و واداده اند عقب بمانند؛ گرچه این امور به اختیار انسان قرار می گیرد، ولی خداوند مسبب الاسباب آثاری برای آن قرار داده که قضا و قدر آن محسوب می شود؛ البته قضا و قدرهای الزامی نیز هست که در خارج محدوده افعال انسانی است. (۲)

سپس وظیفه مردم را نسبت به آینده بیان کرده، می فرماید: «من به اتکای وعده های الهی و با دلیل و حجت او سخن می گویم. خداوند می فرماید: کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس در مسیر مستقیم، ثابت ماندند، فرشتگان الهی بر آن ها نازل می شوند (و به آن ها می گویند): نترسید، اندوهگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به

ص: ۵۶۸

۱- ۱) «تورّد» از ماده «ورود» به معنای داخل شدن گرفته شده و واژه «تورد» در مواردی به کار می رود که چیزی به تدریج وارد شود.

۲- ۲) شرح بیش تر را ذیل آیات قضا و قدر در تفسیر نمونه، جلد ۲۳، ذیل آیه ۴۹ سوره قمر و کتاب «انگیزه پیدایش مذهب» بخوانید.

شما وعده داده می شد» (و إني متكلم بعدة الله و حجته. قال الله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»).

آن گاه در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «شما گفته اید: پروردگار ما خدا است؛ «ولی ادامه آیه را فراموش نکنید) باید بر طریقه کتاب او و راه روشن فرمان هایش و مسیر درست عبادتش مستقیم و ثابت بمانید» (و قد قلت: ربنا الله، فاستقيموا على كتابه، و على منهاج أمره، و على الطريقة الصالحة من عبادته).

اشاره به این که گفتار بی عمل، کسی را به جایی نمی رساند و سبب ورود در بهشت و سعادت جاویدان نمی شود؛ حال که اظهار ایمان کرده اید، وارد میدان عمل شوید تا مشمول وعده های الهی در آیات مذکور شوید.

جمله های سه گانه «فاستقيموا على كتابه...» ممکن است اشاره به اعتقاد خالص در اصول دین و اطاعت اوامر در فروع و اخلاق صالح در روحيات باشد و تا مؤمنان در این سه مرحله کار نکنند مشمول وعده های الهی در آیه یاد شده نخواهند شد.

آن گاه خطرهای طرق انحرافی را که در کمین پویندگان این راه است بیان می فرماید:

«از این مسیر روشن خارج نشوید و در آن بدعتی نگذارید و از آن منحرف نگردید؛ زیرا آنها که خارج شوند در قیامت در پیشگاه خدا و ا می مانند و به سر منزل مقصود نمی رسند» (ثم لا تمروا [\(۱\)](#) منها، و لا تبدعوا فيها، و لا تخالفوا عنها. فإن أهل المروق منقطع [\(۲\)](#) بهم عند الله يوم القيامة).

امام علیه السلام در این عبارت به سه گروه از منحرفان اشاره کرده، هشدار می دهد قدم در راه آن ها نگذارید:

ص: ۵۶۹

۱ - ۱) «مروق» در اصل به معنای گذشتن تیر از هدف است و مارقین به گروهی مانند خوارج اطلاق شده که آن ها چنان افراطی بودند که از دایره دین گذشتند و به بیراهه افتادند.

۲ - ۲) «منقطع بهم» به معنای کسانی است که زاد و توشه آن ها تمام شده یا مرکب شان از کار افتاده و در وسط راه مانده و به مقصد نرسیده اند.

نخست گروهی که از دین به سرعت خارج شدند؛ تصوّر می کنند دین دارند؛ در حالی که فاصله آن ها از دین واقعی و خالص بسیار زیاد است؛ همچون خوارج نهروان که در تاریخ و بر اساس روایات به «مارقین» شهرت یافتند؛ تعیّد و پای بندی آن ها به ظاهر دین چنان بود که افراد ناآگاه آنان را از دین داران جدّی می پنداشتند؛ در حالی که از دین فقط به ظاهر و پوسته ای قناعت کرده بودند و از حقیقت اسلام بیگانه بودند.

دوم گروه بدعت گذارانند که دین را مطابق سلیقه خود تغییر می دهند و در واقع، فکر ناقص و هوای نفس خویش را بر احکام الهی مقدّم می دارند که نمونه های آن در عصر خلفا کم نبود.

سوم، گروهی اند که آگاهانه با احکام خدا به مخالفت بر می خیزند و آن چه را با منافع زودگذرشان سازگار نیست به راحتی کنار می گذارند. جمله معروف معاویه به مردم کوفه به هنگامی که فاتحانه وارد کوفه شد و گفت: «به خدا سوگند! با شما پیکار نکردم تا نماز بخوانید و روزه بگیرید و حجّ بجا آورید و زکات دهید. شما این کارها را انجام می دهید؛ من فقط برای این با شما پیکار کردم که بر شما حکومت کنم (و طبق روایتی بر گردن شما سوار شوم)» (۱) نمونه روشنی از آن است.

مسئله کسانی که در این راه های انحرافی گام نگذارند و گرفتار وسوسه های شیطان و هوای نفس نشوند کسانی اند که «ربنا الله» گفته اند و در طریق مستقیم، گام نهادند و فرشتگان پروردگار بر آن ها نازل می شوند و به آن ها بشارت بهشت می دهند.

ص: ۵۷۰

۱- ۱) این سخن را بسیاری از مورخان و محدثان در کتاب های خود نقل کرده اند؛ از جمله در مصنّف ابن ابی شیبّه (جلد ۷، صفحه ۲۵۱) و تاریخ دمشق (جلد ۵۲، صفحه ۳۸۰) و البدایه و النهایه ابن کثیر (جلد ۸، صفحه ۱۴) و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (جلد ۱۶، صفحه ۱۵) نقل شده است و در ذیل بعضی از این نقل ها آمده است که با صراحت گفت: من هر شرطی را با هر کس کرده ام زیر پای خود قرار داده ام (اشاره به این که به شرایط صلح با امام حسن علیه السلام پای بند نیستم).

استقامت در مسیر ولایت

در بعضی از روایات در تفسیر جمله «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (برگرفته از آیه ۳۰ سوره فصلت) آمده است که این جمله اشاره به ولایت است. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ کسی که از تفسیر استقامت در آیه یاد شده سؤال کرده بود، فرمود: «هی و الله ما أنتم علیه؛ منظور از استقامت به خدا سوگند! همان چیزی است که شما دارید». (۱)

البته استقامت و ثبات بر جاده مستقیم در دین، مفهوم گسترده ای دارد که یک مصداق بارز آن ولایت اهل بیت است.

سؤال: بشارتی را که فرشتگان به مؤمنان ثابت قدم می دهند آیا در لحظه مرگ است یا در زمان زندگی در این دنیا یا در قیامت؟ آیا این بشارت برای مؤمنان احساس می شود یا خیر؟ پاسخ: بی شک، فرشتگان طبق صریح آیات قرآن-در لحظات حساس در همین زندگی دنیا به یاری مؤمنان شتافتند؛ برای نمونه در جنگ بدر و احزاب (۲)؛ البته مؤمنان آن ها را ندیدند؛ ولی امدادهای غیبی آن ها را در جهت پیروزی در میدان جنگ مشاهده کردند.

از روایات استفاده می شود که بشارت فرشتگان که در آیه یاد شده (آیه ۳۱ سوره فصلت) به آن اشاره شده، مربوط به لحظه مرگ یا صحنه محشر است و جمله نحن أولیاءکم فی الحیاه الدنیا به صورت: «و نحن کنا أولیاءکم فی الحیاه الدنیا» تفسیر شده؛ یعنی ما در زندگی دنیا یار و یاور شما بودیم و در لحظه احتضار و قیامت شما را یاری خواهیم کرد.

در تفسیر مجمع البیان از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: «ألا تخافوا ما تقدمون

ص: ۵۷۱

۱-۱) مجمع البیان، ذیل آیه محل بحث.

۲-۲) آل عمران، آیه ۱۲۴؛ احزاب، آیه ۹.

عليه ولا تحزنوا ما خلقتهم و أبشروا بالجنة التي كنتم توعدون في الدنيا؛ فرشتگان (در لحظه مرگ) به آن ها می گویند: «از آن چه در پیش رو دارید نترسید و نسبت به آن چه در دنیا پشت سر گذاشتید غمگین نباشید. بشارت به شما به آن بهشتی که در دنیا به شما وعده داده می شد». (۱)

ص: ۵۷۲

۱-۱) مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

ثمَّ إِيَّاكُمْ وَ تَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَ تَصْرِيفَهَا، وَ اجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا، وَ لِيُخْزَنَ الرَّجُلُ لِسَانَهُ، فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ. وَ اللَّهُ مَا أَرَى عِبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزَنَ لِسَانَهُ. وَ إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ، وَ إِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ؛ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ، وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ. وَ إِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ، وَ مَاذَا عَلَيْهِ. وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ-: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ. وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ». فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَ هُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ، سَلِيمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ.

ترجمه

:

سپس بر حذر باشید از درهم شکستن فضایل اخلاقی و دگرگون ساختن آن. یک زبان باشید (و همیشه حق بگویید) انسان باید زبان خود را نگه دارد؛ زیرا این زبان، سرکش است و صاحبش را به هلاکت می افکند. به خدا سوگند! باور نمی کنم بنده ای که زبانش را حفظ نکند، به درجه ای از تقوا برسد که به حالش سودمند گردد، (بدانید)، زبان مؤمن، پشت قلب او قرار دارد و قلب منافق، پشت زبان اوست؛ چون مؤمن هر گاه بخواهد سخنی بگوید نخست می اندیشد؛ اگر خیر بود اظهار می کند و اگر شر بود آن را پنهان می سازد؛ ولی منافق آن چه بر زبانش جاری می شود می گوید؛ در حالی که نمی داند کدام به سود

اوست و کدام به زیان او. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان هیچ بنده ای صاف و استوار نخواهد شد تا قلبش صاف شود و هیچ گاه قلبش صاف و استوار نخواهد شد تا زبانش چنین گردد.

هر کس از شما بتواند خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک باشد و زبانش از تعدی بر آبروی آنان سالم بماند، باید چنین کند (که نجات در آن است).

شرح و تفسیر: فرق مؤمن و منافق در اصلاح زبان است

فرق مؤمن و منافق در اصلاح زبان است

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه مسائل مهمی در رابطه با تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و جان از رذایل اخلاقی را بیان می فرماید و به نکات بسیار مهمی که کلید اصلاح اخلاق است، اشاره می کند؛ نخست می فرماید: «سپس بر حذر باشید از در هم شکستن فضایل اخلاقی و دگرگون ساختن آن» (ثمّ إياکم و تهزیع الأخلاق و تصریفها (۱)).

با توجه به این که «تهزیع» از ماده «هزّع» (بر وزن نظم) به معنای درهم شکستن گرفته شده، گویی امام علیه السّلام فضایل اخلاقی را همچون بنای استوار یا گوهری شاهوار می شمرد که انحراف از آن به منزله تخریب و در هم شکستن و دگرگون ساختن آن است؛ بنایی که اگر در هم شکسته شد، مایه بدبختی و درماندگی است و گوهری که اگر در هم بشکند ارزش خود را به کلی از دست می دهد. نه تنها افراد بلکه جوامع بشری هرگاه فضایل اخلاقی را از دست دهند رو به تباهی و نابودی و انقراض می روند:

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

آن گاه انگشت روی یکی از مهم ترین مسائل اخلاقی می گذارد که بدون آن، کسی در مسیر تهذیب نفس می تواند گام بردارد و آن اصلاح زبان است و در این زمینه چند دستور

ص: ۵۷۴

مهم می دهد؛ نخست می فرماید: «یک زبان باشید» (و اجعلوا اللسان واحدا).

این تعبیر در مقابل تعبیر «ذو اللسانین» (افراد دو زبان) است که اشاره به منافقان می باشد، در حضور فرد چیزی می گویند و در غیاب او چیز دیگر؛ هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم؛ ولی موقعی که جلسات خصوصی با شیطان صفتان تشکیل می دهند می گویند ما با شما ایم، ما این ها را مسخره می کنیم؛ «وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ» (۱).

بدیهی است در جامعه ای که افراد دو چهره و دو زبان و منافق و بی بهره از صداقت نفوذ کنند، اعتماد و محبت و همدلی که مهم ترین سرمایه زندگی اجتماعی است بر باد می رود و محیط زندگی به جهنم سوزانی تبدیل می شود که همه با بدبینی به یکدیگر می نگرند و همه از هم وحشت دارند.

در دومین دستور می فرماید: «انسان باید زبان خود را نگه دارد؛ زیرا این زبان، سرکش است و صاحبش را به هلاکت می افکند» (و لیحزن الرجل لسانه، فإنّ هذا اللسان جموح (۲) بصاحبه).

تشبیه زبان به یک مرکب سرکش، تشبیه جالب و عجیبی است؛ چرا که زبان، ساده ترین عضوی است که در اختیار انسان است و به آسانی آن را به گردش در می آورد؛ ولی گاه هوای نفس و وساوس شیطانی آن چنان بر انسان غلبه می کند که مهار زبان را از دست او می گیرد؛ همچون مرکب چموش و سرکشی که زمام اختیار از صاحبش گرفته و او را به سوی پرتگاه می برد. بهترین وسیله برای محفوظ ماندن از این خطر، آن است که انسان کمتر سخن بگوید. منظور از نگهداری زبان، همین است؛ نه این که اصلا سخن نگوید؛ زیرا زبان مهم ترین وسیله تعلیم و تربیت و انتقال علوم و تجربه ها و ذکر خداوند

ص: ۵۷۵

۱-۱) بقره، آیه ۱۴.

۲-۲) «جموح» به معنای سرکش و چموش است و از ماده «جمع» (بر وزن جمع) گرفته شده که به معنای سرکشی است.

در ادامه این سخن در تأکید همین مطلب می فرماید: «به خدا سوگند! باور نمی کنم بنده ای زبانش را حفظ نکند، به درجه ای از تقوا برسد که به او سود نبخشد» (و الله ما أرى عبدا يتقى تقوى تنفعه حتى يخزن لسانه) .

این تأکید امام علیه السلام که با سوگند به ذات پاک خدا مقرون شده، اشاره به آن چیزی است که همه پویندگان راه حق و ارباب سیر و سلوک قائل اند که نخستین گام در این راه را اصلاح زبان می شمارند و تا کسی از این گرده صعب العبور نگذرد، هرگز به حقیقت تقوا و پرهیزکاری و قرب الی الله نخواهد رسید.

سپس در ادامه سخن برای بیان اهمّیت حفظ زبان، یکی از تفاوت های مؤمنان و منافقان را در همین موضوع بر می شمرد و می فرماید: «زبان مؤمن، پشت قلب او قرار دارد و قلب منافق، پشت زبان اوست؛ چرا که مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست می اندیشد؛ اگر خیر بود اظهار می کند و اگر شرّ بود آن را پنهان می سازد؛ ولی منافق آن چه بر زبانش جاری می شود می گوید؛ در حالی که نمی داند کدام به سود اوست و کدام به زیان او» (و إنّ لسان المؤمن من وراء قلبه، و إنّ قلب المنافق من وراء لسانه):

لأنّ المؤمن إذا أراد أن يتكلّم بكلام تدبّره في نفسه، فإن كان خيرا أبداه، و إن كان شرا واره. و إنّ المنافق يتكلّم بما أتى على لسانه لا يدري ماذا له، و ماذا عليه) .

به یقین، زبان هر کس در دهان اوست و قلب-خواه به معنای این عضو مخصوصی که در وسط سینه است تفسیر شود و یا به معنای عقل-از زبانش جداست و ظاهرا میان مؤمن و منافق، فرقی نیست؛ ولی در بیان حضرت، کنایه لطیفی است برای بیان این معنا که مؤمن، اوّل می اندیشد و سپس سخن می گوید؛ ولی منافق؛ اوّل سخن می گوید و سپس می اندیشد؛ همان گونه که امام علیه السلام در ادامه سخنش تفسیر فرموده است.

قابل توجه این که همین معنا در کلمات قصار امام علیه السلام به صورت دیگری ذکر شده

است؛ می فرماید: «لسان العاقل وراء قلبه قلب الأحمق وراء لسانه؛ زبان عاقل در پشت قلب اوست، در حالی که قلب احمق در پشت زبان او قرار دارد». (۱)

نیز در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است: «قلب الأحمق في فيه و لسان العاقل في قلبه؛ قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در قلب اوست». (۲)

همه این عبارات، یک حقیقت را دنبال می کند که مؤمن و عاقل می اندیشد و می گوید و احمق و منافق می گوید و نمی اندیشد.

پرسش: منافقان معمولاً افرادی هوشیار و در کارهای تخریبی خود دارای برنامه ها و نقشه های دقیق اند؛ چگونه می توان آن ها را احمق یا کسی که «لا یدری ماذا له و ماذا علیه؛ نمی داند که چه چیزی به سود و چه چیز به زیان است» معرفی کرد؟! پاسخ: با دقت در آیات مربوط به منافقان در قرآن مجید، پاسخ این سؤال را می توان دریافت و آن این که گرچه منافقان در مراحل ابتدایی، دارای هوش و نقشه های شیطنت آمیزند و به همین دلیل، خود را هوشمند و مؤمنان راستین را سفیهان می پندارند، ولی در مرحله نهایی سفیه واقعی آن هائند؛ قرآن مجید می گوید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا - إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ»؛ و هنگامی که به آن ها گفته شود: همانند (دیگر) مردم ایمان بیاورید، می گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟! بدانید این ها همان ابلهانند؛ ولی نمی دانند». (۳)

بنابر این در یک محاسبه دقیق، حماقت آن ها و هوشیاری مؤمنان روشن می شود؛ چه آن که خط نفاق، خواه ناخواه خود را نشان می دهد و سبب رسوایی دنیا و آخرت می شود و منافقان، سرمایه های اصلی خود را از دست می دهند؛ بی آن که بهره ای برای

ص: ۵۷۷

۱-۱) کلمات قصار، ۴۰.

۲-۲) کلمات قصار، ۴۱.

۳-۳) بقره، آیه ۱۳.

سعادت جاویدانشان از آن ببرند.

سپس در ادامه این سخن، امام علیه السّلام به حدیث پر معنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استدلال می کند و می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان هیچ بنده ای صاف و استوار نخواهد شد تا قلبش صاف شود و هیچ گاه قلبش صاف و استوار نمی شود تا زبانش چنین گردد» (و لقد قال رسول الله -صلى الله عليه وآله-: «لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه. ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه»).

رابطه ای که میان اصلاح زبان و قلب و ایمان در این حدیث آمده، دقیق و حساب شده است. تجربه نشان داده که آلودگی زبان به انواع گناهان و سخنان لغو و بیهوده، قلب را تاریک و روح را تهی از معنویت می کند و بدیهی است هنگامی که قلب، تاریک شود جای درخشش نور ایمان نخواهد بود. قرآن مجید در یک تعبیر حساب شده می گوید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُضِلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید تا خدا اعمال شما را اصلاح کند». (۱)

بنابر این رابطه لازم و ملزوم بودن اصلاح زبان و اصلاح قلب و اصلاح ایمان، یک رابطه روشنی است؛ هر چند بعضی از شارحان نهج البلاغه در توجیه آن به زحمت افتاده اند.

البته نمی توان انکار کرد که عکس این معنا نیز صادق است؛ یعنی قوت ایمان؛ باعث نورانیت قلب و نورانیت قلب، باعث اصلاح زبان می شود و به تعبیر روشن تر این امور سه گانه، تأثیر متقابل در یکدیگر دارد؛ ولی آن چه در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بارزتر است.

آن چه در جمله های بالا آمد همه مربوط به اصلاح زبان بود که مهم ترین گام در راه خودسازی و قرب الی الله است. آن گاه امام علیه السّلام به سه موضوع مهم دیگر در پایان این عبارت از خطبه اشاره کرده، می فرماید: «هر کس از شما بتواند خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک باشد و زبانش از تعدی بر آبروی آنان سالم

ص: ۵۷۸

بماند، باید چنین کند» (فمن استطاع منكم أن يلقى الله تعالى و هو نقيّ الرّاحه من دماء المسلمين و أموالهم، سليم اللسان من أعراضهم، فليفعل).^(۱)

به یقین چنین کسی از تقوای فراوانی برخوردار است و در سایه آن مشمول برترین عنایات الهی خواهد شد.

چه تقوایی از این بالاتر که اذیت و آزار انسان به هیچ کس نرسد و اصول سه گانه احترام انسان ها را رعایت کند؛ احترام جان و مال و آبرو.

این موضوع به قدری مهم است که رعایت آن، نشانه مسلمان بودن است و ترک آن دلیل بر بیگانگی از اسلام است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده؛ مسلمان، کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند و کمترین تعرضی به جان و مال و آبروی افراد نداشته باشد». ^(۱)

حتی در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام مطلب را از دایره اسلام و مسلمین فراتر برده، می فرماید: «المسلم من سلم الناس من یده و لسانه و المؤمن من ائتمنه الناس علی أموالهم و انفسهم؛ مسلمان، کسی است که مردم از دست و زبانش در امان باشند و مؤمن کسی است که مردم او را بر مال و جان خود امین بشمرند». ^(۲)

نکته ها

۱- زبان عجیب ترین عضو بدن

این یک قطعه گوشت ساده که آن را زبان می نامیم هم از نظر ظاهر و هم از نظر باطن، مسئولیت های بزرگی به عهده دارد. اگر اندکی در سخن گفتن افراد دقیق شویم، می بینیم زبان با سرعت عجیبی در دهان گردش می کند و با شتاب، مقاطع حروف را مشخص

ص: ۵۷۹

۱- ۱) میزان الحکمه، حدیث شماره ۸۷۷۸.

۲- ۲) بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۵۱ (حدیث ۳).

می کند و باز با سرعت شگفت آوری کلمات و جمله ها را می سازد و هرگز خسته نمی شود! اگر کمی مسیر حرکت خود را اشتباه کند، کلمات مهمل و گاه خنده آور ایجاد می شود! و نیز به هنگام غذا خوردن با سرعت و دقت بی نظیری لقمه غذا را به زیر دندان ها می فرستد و خود را به عقب می کشد تا غذا در زیر چکش های دندان نرم شود. اگر در هفته، یا ماه و سال یک بار در این کار دقیق اشتباه کند و لای دندان ها بماند، چنان ضربه ای می خورد که خون از آن جاری می شود و در این جاست که می گوییم: «زبان مان را گاز گرفتیم».

کار مهم دیگر او جمع کردن غذاهای جویده و فرستادن آن به درون حلق است که اگر زبان نبود، بلعیدن آب و غذا کار بسیار مشکل و پیچیده ای بود؛ این از نظر ظاهر.

و اما از نظر برنامه های معنوی و اخلاقی باز هم نقش زبان، بسیار مهم است؛ چرا که ساده ترین وسیله عبادت و مهم ترین وسیله گناه است؛ بهترین عبادات (نماز، تلاوت قرآن، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر و...) با زبان انجام می شود؛ همان گونه که حدود سی گناه کبیره (غیبت، تهمت، آزار مؤمن، حکم به باطل، ایجاد فساد و اختلاف و...) با زبان انجام می گیرد.

زبان، خطرناک ترین وسیله گناه است؛ زیرا در هر زمان و مکان و در هر شرایط بدون هیچ هزینه ای در اختیار انسان قرار دارد؛ از آن بدتر این که گناهان زبان بر اثر کثرت و وسعت، غالباً قبیح و زشتی خود را در میان مردم از دست داده است؛ به همین دلیل نخستین گام در اصلاح خویش، اصلاح زبان است و پیمودن مراحل قرب به خدا از مسیر اصلاح زبان می گذرد.

برای نجات از گناهان زبان، دو راه مهم وجود دارد که امام علیه السلام در سخنان مزبور به آن اشاره فرموده است:

نخست، کم سخن گفتن و از فضول کلام پرهیز نمودن که یک وسیله مهم برای بر کنار ماندن از آفات زبان است.

دیگر این که، انسان هر سخنی می خواهد بگوید، اول در آن بیندیشد؛ سپس بر زبان جاری کند؛ به تعبیر زیبای مولا (زبانش در پشت قلبش باشد؛ نه همچون منافقان احمق که قلبشان در پشت زبانشان قرار دارد. هر گاه به این دو دستور مهم که در سخنان امام علیه السلام در این بخش از خطبه آمد، عمل کنیم به یقین از آفات زبان بر کنار خواهیم بود.

سخن در این جا بسیار است. مطلب را کوتاه می کنیم و با حدیث پر معنایی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا پایان دهیم. در این حدیث که در کتاب «اصول کافی» نقل شده امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می کند:

«يَعَذَّبُ اللهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يَعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ، لَمْ تَعَذَّبْ بِهِ شَيْئًا فَيَقَالُ لَهُ: خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَلَبِغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَسَفَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ، وَعَزَّتِي (و جلالی) لَأَعَذَّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أَعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ؛ خُذُوا نَدَى زَبَانِ (گنهکار) را (در قیامت) کیفری می دهد که هیچ یک از اعضای بدن را آن گونه کیفر نمی دهد. عرضه می دارد: پروردگارا! چنان کیفری به من دادی که به هیچ یک از اعضا ندادی، به او گفته می شود: سخنی از تو بیرون آمد و به شرق و غرب جهان رسید و بر اثر آن، خون بی گناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گشت و نوامیس مردم بر باد رفت. به عزت (و جلالم) سوگند! تو را چنان عذابی کنم که هیچ یک از اعضای تو را آن گونه عذاب نکنم.» (۱)

۲- سرمایه های اصلی انسان

عمده ترین سرمایه ما سه چیز است: جان، مال و آبرو. و آبرو از بعضی جهات در درجه اول اهمیّت است که انسان، حاضر است جان خود را هم فدای آن کند و در درجه بعد،

ص: ۵۸۱

جان قرار دارد و بعد از آن اموال انسان است. اسلام، اهمّیت فوق العاده ای برای هر سه قائل شده و همان گونه که در خطبه یاد شده نقل شد، کسی در قیامت، اهل نجات است که دست او از خون و اموال مردم پاک باشد و زبانش از تعرّض به آبروی مردم.

اسلام، احترام اموال مردم را همچون احترام جان آن ها می داند و احترام جان یک انسان را به اندازه احترام تمام بشر می شمرد و تزییع آبروی مؤمنی را با ارتکاب یک غیبت به منزله خوردن گوشت برادر خود بعد از مرگش می شمرد.

در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در «حجه الوداع» در سرزمین «منی» (که مسلمانان از نقاط مختلف در آن جا گردهم می آیند) بعد از پایان مناسک حج، خطبه مهمی خواند و در ضمن آن خطاب به مردم فرمود: «کدام روز سال از همه روزها مهم تر است؟ عرض کردند: امروز! فرمود: کدام ماه از همه ماه ها مهم تر است؟ عرض کردند: همین ماه! فرمود: کدام نقطه از جهان مهم تر است؟ عرض کردند: همین سرزمین! فرمود: «إِنَّ دَمَائِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ عَلَيكُمْ حَرَامٌ لِحَرَمِهِ يَوْمَئِذٍ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَهُ فَيَسْئَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ؛ احترام خون و مال شما همچون احترام امروز و این ماه در این سرزمین است و این ادامه دارد تا روز قیامت و در آن روز خداوند از اعمال شما پرسش می کند».

سپس فرمود: من آن چه را باید بگویم گفتم؟ عرض کردند: آری.

فرمود: خدایا گواه باش». (۱)

ص: ۵۸۲

اشاره

واعلموا عباد الله أن المؤمن يستحلّ العام ما استحلّ عاماً أوّل، و يحرمّ العام ما حرمّ عاماً أوّل؛ و أن ما أحدث النّاس لا يحلّ لكم شيئاً ممّا حرمّ عليكم، و لكنّ الحلال ما أحلّ الله، و الحرام ما حرمّ الله. فقد جرّبتكم الأمور و ضرّستموها، و عظمت بمن كان قبلكم، و ضربت الأمثال لكم، و دعيتم إلى الأمر الواضح؛ فلا يصمّ عن ذلك إلا أصمّ، و لا يعمى عن ذلك إلا أعمى. و من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشيء من العظه، و أتاه التّقصير من أمامه، حتّى يعرف ما أنكر، و ينكر ما عرف. و إنّما النّاس رجلاًن: متّبع شرعه و مبتدع بدعه، ليس معه من الله سبحانه برهان سنّه، و لا ضياء حجّه.

ترجمه

:

بدانید ای بندگان خدا! انسان با ایمان آن چه را سال گذشته حلال می شمرد، امسال هم حلال می شمرد و آن چه را سال گذشته حرام می دانست امسال هم حرام می داند (بدانید) بدعت هایی را که مردم گذارده اند آن چه را بر شما حرام شده، حلال نمی کند؛ حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام همان است که خدا حرام نموده، شما امور مختلف را (در مورد بدعت ها) آزموده اید و خوب و بد را در این تجربه آموخته اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده اید، عبرت گرفته اید و مثل ها برای شما زده شده و به امری آشکار دعوت شده اید. بر این اساس، تنها افراد ناشنوا از درک این مطلب عاجز و

ناتوانند و تنها نابینایان آن نمی بینند (بدانید) آن کس که از آزمون های الهی و تجربه ها، سودی نبرد، از هیچ پند و اندرز سود نخواهد برد و کوتاه فکری و کوتاه بینی، آشکارا دامان او را می گیرد؛ تا آن جا که بد را خوب و خوب را بد می بیند. مردم دو گروه بیش نیستند؛ گروهی تابع شریعت و آیین خدا و گروهی بدعت گزار که دلیلی از سوی خدا و از سنت پیامبر و نوری از حجت و دلیل (عقل) با خود ندارند!

شرح و تفسیر: خطرات بدعت ها

خطرات بدعت ها

امام علیه السلام در این بخش از خطبه یکی دیگر از آفات مهم دینی و اجتماعی را بیان می فرماید و با آن، بحث آفات پیش گفته را تکمیل می کند و آن آفت بدعت و تغییر احکام خدا بر طبق خواسته های دل و هوای نفس و بدعت گذاری در دین خداست؛ می فرماید:

«بدانید ای بندگان خدا!! انسان با ایمان آن چه را سال گذشته حلال می شمرد، امسال هم حلال می شمرد و آن چه را سال گذشته حرام می دانست امسال هم حرام می داند (و پیوسته بر احکام الهی و سنت پیامبر ثابت می ماند) (و اعلموا عباد الله ان المؤمن يستحلّ العام ما استحلّ عاماً اوّل و يحرم العام ما حرم عاماً اوّل).

اشاره به این که مؤمنان راستین، احکام الهی را بازپچه هوا و هوس خود نمی سازند و با افکار ناقص خویش آن را تغییر نمی دهند؛ چه این که اگر باب بدعت در احکام الهی گشوده شود تمام ظالمان و تبهکاران و هوسبازان آن چه را بر خلاف منافع نامشروع خود می بینند تغییر می دهند و بعد از زمان کوتاهی چیزی از اصول و فروع دین باقی نمی ماند.

این سخن اشاره به بدعت هایی است که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دین خدا گذارده شده؛ نه تنها قیاس را در موارد عدم دسترسی به نصوص کتاب و سنت به کار گرفتند، بلکه بر خلاف نص صریح قرآن یا پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند. خلیفه سوم روشی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در تقسیم بیت المال گذارده بود و مساوات را در حد نیازها در نظر می گرفت، به کلی دگرگون

ساخت و اعیان و اشراف و از آن فراتر، اقوال و بستگان خویش بر همه مقدم شمرد و همه چیز را در اختیار آن ها گذاشت و خلیفه دوم با صراحت گفت: دو چیز در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بوده و من آن ها را حرام می کنم و هر کس با من مخالفت کند او را مجازات خواهم کرد: «متعه النساء (عقد موقت) و متعه الحج (حج به صورت حج تمتع)» و بدعت های فراوان دیگری که در عصر خلفا روی داد که در بعضی کتاب ها جمع آوری شده و مقدار قابل توجهی است. (۱)

امام علیه السلام با درایت فوق العاده ای که داشت، می دید اگر جلوی این کار گرفته نشود، همه احکام اسلام به خطر می افتد و چهره نورانی این آیین پاک به کلی دگرگون می شود؛ از این رو پرهیز از بدعت را نشانه ایمان شمرد.

و در ادامه سخن می فرماید: «بدانید) بدعت هایی را که مردم گذارده اند آن چه را بر شما حرام شده، حلال نمی کند؛ حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام همان است که خدا حرام نموده» (و أنّ ما أحدث الناس لا يحلّ لكم شيئاً ممّا حرّم علیکم، و لكنّ الحلال ما أحلّ الله، و الحرام ما حرّم الله).

سپس در ادامه این سخن به نکته ای اشاره می فرماید که به منزله دلیلی بر گفتار پیشین اوست؛ می فرماید: «شما امور مختلف را (در مورد بدعت ها و کج روی ها) آزموده اید و خوب و بد را در این تجربه آموخته اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده اید، عبرت گرفته اید و مثل ها برای شما زده شده و به امری آشکار دعوت شده اید» (فقد جرّبتم الأمور و ضرّستموها) (۲)، و وعظتم بمن کان قبلکم، و ضربت الأمثال لکم، و دعیتم إلى الأمر الواضح).

ص: ۵۸۵

۱- ۱) رجوع کنید به کتاب «النص و الاجتهاد» نوشته محقق بزرگوار «مرحوم سید عبد الحسین شرف الدین».

۲- ۲) «ضرّستموها» از ماده «ضرس» (بر وزن درس) به معنای گاز گرفتن یا گاز گرفتن شدید با دندان است؛ سپس به معنای بررسی دقیق درباره چیزی آمده است و در عبارت مزبور منظور همین معناست.

به این معنا که شما در عمر خود مشاهده کردید که بدعت های پیشین چه مشکلات و نابسامانی ها و بدبختی هایی برای مسلمین به ارمغان آورد. بدعت های زمان عثمان، سبب شورش عظیمی شد که خون او بر باد رفت و چنان شکافی میان مسلمین پیدا شد که آثارش همچنان باقی است و بدعت های عصر خلیفه دوّم از جمله تبعیض در میان موالی (غیر عرب) و عرب سبب شکاف عظیمی در میان مسلمانان گشت و حتی خون خلیفه نیز در همین راه ریخته شد. (۱)

به علاوه خداوند در قرآن مجید، داستان یهود و بدعت ها و تحریفات آن ها را نقل کرده و عواقب سوء آن را نشان داده است؛ شما خود نیز مفسد بدعت را تجربه کرده اید و هم تاریخ پیشینیان به شما اندرز داده است؛ لذا من شما را به مطلب واضحی دعوت کردم که دلایل حسی و تجربی و نقلی معتبر دارد.

آن گاه در یک نتیجه گیری آشکار می فرماید: «بر اساس این سخن، تنها افراد ناشنوا از درک این مطلب (که صدایش از همه جا پیچیده است) عاجز و ناتوان می ماند و تنها نابینایان آن را نمی بینند» (فلا یصمّ عن ذلک إلاّ أعمّ، و لا یعمی عن ذلک إلاّ أعمی).

اشاره به این که آثار سوء و نکبت بار بدعت ها آشکار است و پیام تاریخ نیز در این زمینه روشن است. آن کس که آن آثار را نبیند، نابیناست و آن کس که این پیام را نشنود، کر است.

و در ادامه می فرماید: «آن کس که از آزمون های الهی و تجربه ها، سودی نبرد، از هیچ پند و اندرز سود نخواهد برد و کوتاه فکری و کوتاه نگری، آشکارا دامان او را می گیرد؛ تا

ص: ۵۸۶

۱- ۱) در جلد اوّل همین کتاب، ذیل خطبه سوّم (شقشقیه) داستان «ابو لؤلؤ، غلام مغیره بن شعبه» را نقل کرده ایم که شکایت از مظالم مغیره نسبت به خود نزد عمر آورده بود و عمر او را با بی اعتنایی برگرداند و همین سبب شد که او کینه عمر را به دل بگیرد و وی را در فرصت مناسبی از پای درآورد. (جلد ۱، صفحه ۳۶۹).

آن جا که بد را خوب و خوب را بد می بیند» (و من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتفع بشیء من العظه، و اتاه التقصیر من امامه (۱)، حتی یرف ما أنکر، و ینکر ما عرف).

تجربیات حسی و آزمایش های الهی مهم ترین وسیله بیداری انسان هاست. اگر واقعا کسی از این طریق بیدار نشود بسیار بعید است پند و اندرز و اعظان و نصیحت خیرخواهان در وی اثر بگذارد و یکی از سرنوشت های حتمی او این است که به جایی می رسد که خوبی ها در نظرش بدی و بدی ها به شکل خوبی جلوه می کند؛ آن گونه که قرآن مجید می فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ بگو آیا به شما خبر دهیم که زیان کارترین مردم در کارها چه کسانی اند؟ آن ها که تلاش هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده؛ با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند». (۲)

در صدر اسلام، معاویه، طلحه و زبیر خود را مدافع خون مظلوم (خون عثمان!) می پنداشتند و در عصر ما بدعت گذاران و هابی خود را مصلحان امت می پندارند! همواره بدعت گذاران در طول تاریخ، چهره اصلاح طلب به خود گرفته اند.

امام علیه السلام در پایان این عبارت برای جداسازی صفوف بدعت گذاران از پیروان راستین آیین خدا مردم را به دو گروه تقسیم می کند که سوم ندارد؛ می فرماید: «مردم دو گروه بیش نیستند؛ گروهی تابع شریعت و آیین خدا و گروهی بدعت گزار که دلیلی از سوی خدا و از سنت پیامبر و نوری از حجت و برهان (عقل) با خود ندارند!» (و إنما الناس رجلان:

متبع شرعه و مبتدع بدعه، لیس معه من الله سبحانه برهان سنه، و لا ضیاء حجه).

ص: ۵۸۷

۱-۱) «امام»؛ امام در اصل به معنای پیش رو است و جمله «اتاه التقصیر من امامه» یعنی تقصیرات آشکارا دامان او را می گیرد.

۲-۲) کهف، آیات و ۱۰۳ و ۱۰۴.

به این ترتیب، هر کس باید صف خود را در این میان مشخص کند. اگر متشرع است به دنبال کتاب و سنت و دلیل عقلی یقینی باشد و اگر جز این است، در صف بدعت گذارانی جای گیرد که احکام خدا را با امیال برخاسته از هوا و هوس تغییر می دهند؛ نه دلیلی از کتاب و سنت دارند و نه نور و ضیایی از عقل.

بنابر آن چه ذکر شد، «برهان سنت» اشاره به دلایل نقلی و «ضیای حجت» اشاره به دلیل عقلی است و به این ترتیب، امام علیه السلام بدعت گذاران را افرادی معرفی می کند که تنها تابع هوای نفس و یا خیالات باطل و خام اند.

نکته: بدعت چیست؟

بدعت چیست؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بیشترین توجه خود را به مبارزه با بدعت ها معطوف داشته است.

توضیح این که بدعت در لغت به معنای ایجاد کار تازه، بدون سابقه و نوآوری است که گاه خوب است و گاه بد؛ هنگامی که قرآن در وصف خداوند می گوید: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱)؛ او کسی است که آسمان و زمین را بدون هیچ نقشه قبلی و نمونه ای که از آن اقتباس شده باشد، ایجاد کرد» و هنگامی که قرآن مجید به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ»؛ بگو: من نخستین پیامبری نیستم که برای مردم مبعوث شده ام» (۲) همین مفهوم را اراده می کند.

بنابر این در مفهوم وسیع این کلمه، هر گونه نوآوری (خواه ممدوح باشد و یا مذموم) نهفته است.

ولی در لسان روایات و کلمات فقها، این واژه مفهوم خاصی پیدا کرده و آن تغییر

ص: ۵۸۸

۱- ۱) بقره، آیه ۱۱۷.

۲- ۲) احقاف، آیه ۹.

احکام الهی و تبدیل آن به احکام دیگر بر طبق تمایلات نفسانی و منافع شخصی است.

به همین دلیل، در روایات اسلامی مذمت شدیدی از موضوع بدعت شده است: در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اهل البدع شرّ الخلق و الخلیفه؛ اهل بدعت، بدترین خلق و دارای بدترین اخلاقند». (۱) امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «أما أهل البدعه فالمخالفون لأمر الله و لکتابه و رسوله العاملون برأيهم و أهوائهم و إن كثروا؛ اما اهل بدعت کسانی اند که مخالف فرمان خدا و کتاب او و رسول او می باشند.

آن ها به رأی و هوای خویش عمل می کنند (و همه بر باطلند) هر چند بسیار باشند». (۲)

روایات در این زمینه بسیار فراوان است و با شدت، بدعت و بدعت گذار را می گوید.

دلیل آن هم روشن است؛ زیرا اگر باب بدعت در احکام الهی گشوده شود و هر کس با میل خود و بر طبق منافع شخصی حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند زمان کوتاهی نمی گذرد که دین و آیین الهی به کلی دگرگون و مسخ می شود و از احکام اصیل اسلام چیزی باقی نمی ماند؛ بر همین اساس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر گونه همکاری با بدعت گذاران را منع کرده؛ تا آن جا که می فرماید: «من تبسّم فی وجه مبتدع فقد أعان علی هدم دینه؛ کسی که در صورت بدعت گذاری تبسّم کند، به نابودی دین خود کمک کرده است». (۳)

از این جا روشن می شود کسانی که معنای وسیع بدعت را با معنای خاص آن خلط کرده اند و به مغالطاتی دست زده اند، مثلاً می گویند همه طالب نوآوری اند و چه کسی می تواند با آن مخالفت کند؟ سخت در اشتباهند.

و نیز کسانی که تغییر نظر مجتهدان و کشف مسائل تازه ای را از کتاب و سنت نوعی بدعت می شمرند یا خود را فریب می دهند و یا می خواهند دیگران را فریب دهند. کشف

ص: ۵۸۹

۱-۱) میزان الحکمه، حدیث شماره ۱۶۲۹.

۲-۲) میزان الحکمه، حدیث شماره ۱۶۳۲.

۳-۳) همان، حدیث شماره ۱۶۳۵.

مسائل تازه از کتاب و سنت، پیروی از شریعت است نه بدعت به معنای خاص کلمه؛ یعنی حلال خدا را حرام و حرام خدا را به سبب هوای نفس و منافع شخصی حلال شمردن.

این نکته نیز شایان دقت است که بدعت گذاران از ترس این که مبدا مورد مخالفت مؤمنان راستین قرار گیرند، دست به تفسیر به رأی می زنند. آیاتی از قرآن کریم یا روایاتی را از معصومین علیهم السلام تحریف نموده و در پناه آن به بدعت ها روی می آورند. خطر این بدعت گذاران از سایر بدعت گذارانی که آشکارا دست به این کار می زنند بسیار بیش تر است.

در هر حال، امام علیه السلام در خطبه یاد شده در یک جمله کوتاه می فرماید: مؤمن راستین کسی است که حلال و حرام خدا را تغییر ندهد و امسال و سال گذشته او در حفظ احکام الهی و عمل به آن یکسان باشد و در مسیر کتاب و سنت، ثابت قدم بماند.

ص: ۵۹۰

و إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يَعْظِ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ «حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ»، وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ، وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ، وَ يَنْبِيعُ الْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ، مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمَتَدَكَّرُونَ، وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ. فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْرًا فَأَعِينُوا عَلَيْهِ، وَ إِذَا رَأَيْتُمْ شَرًّا فَادْهَبُوا عَنْهُ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- كَانَ يَقُولُ: «يَا بَنِي آدَمَ، اعْمَلُوا الْخَيْرَ وَ دَعُوا الشَّرَّ، فَإِذَا أَنْتُمْ جَوَادٌ قَاصِدٌ».

:

خداوند سبحان، احدی را به چیزی مانند قرآن، پند و اندرز نداده است؛ زیرا قرآن رشته محکم خدا و وسیله مطمئن اوست. در قرآن، بهار دل ها و چشمه های جوشان علم و دانش است و برای (زدودن زنگار غفلت و گناه از) قلب، صیقلی جز قرآن نیست؛ اما متأسفانه آن ها که از قرآن پند می گرفتند رفتند و فراموشکاران یا خود به فراموشی زدگان مانده اند (راه خدا و مسیر قرآن، روشن است) هرگاه کار نیکی را مشاهده کردید به آن کمک کنید و هر زمان کار شری را دیدید از آن بگذرید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای فرزند آدم، کار نیک انجام ده و بدی را رها کن که اگر چنین کنی در جاده مستقیم و میانه (دور از افراط و تفریط) گام برخواهی داشت.

در قرآن بهار دل ها و چشمه جوشان علوم است

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، بار دیگر به سراغ قرآن و بیان عظمت و آثار آن می رود تا آن چه را در بیانات قبل ذکر کرده است از این طریق تحکیم و تکمیل کند؛ در این جا به چند نکته تازه درباره قرآن می پردازد؛ نخست می فرماید: «خداوند سبحان، احدی را به چیزی مانند قرآن، پند و اندرز نداده است» (و إنَّ الله سبحانه لم يعظ أحدا بمثل هذا القرآن).

زیرا کتب آسمانی که از سوی خدا برای هدایت خلق نازل شده در بر گیرنده بهترین مواعظ الهی است. در میان این کتب، قرآن مجید آفتابی است درخشان و به راستی مواعظ قرآن بی نظیر و پند و اندرزهای آن بی مانند است. گاه مستقیماً با بنندگان سخن می گوید؛ گاه به صورت سؤالی که پاسخش از درون وجدان بر می خیزد آن ها را اندرز می دهد؛ گاه تاریخ مملو از عبرت پیشینیان را بازگو می کند و زمانی با ذکر مثال های گویا و زیبا حقایق عقلی را لباس حسی می پوشاند و تمام این ها با فصیح ترین عبارت و بلیغ ترین تعبیرات بیان می شود؛ به همین دلیل مواعظی همچون مواعظ قرآن وجود ندارد.

سپس برای این مطلب چند دلیل ذکر می کند؛ می فرماید: «زیرا قرآن رشته محکم خدا و وسیله مطمئن اوست. در قرآن، بهار دل ها و چشمه های جوشان علم و دانش است و برای (زدودن زنگار غفلت و گناه از) قلب، صیقلی جز قرآن نیست» (فإنَّه «حبل الله المتین (۱)»، و سببه الأمین، و فیه ربیع القلب، و ینابیع (۲) العلم، و ما للقلب جلاء غیره).

ص: ۵۹۲

-
- ۱- ۱) «متین» از ماده «متن» در اصل به معنای دو عضله نیرومند است که در دو طرف ستون فقرات قرار دارد و پشت انسان را محکم می سازد. سپس به هر موضوع محکمی اطلاق شده است.
 - ۲- ۲) «ینابیع» جمع «ینبوع» (بر وزن مقبول) به معنای چشمه است.

امام علیه السلام در این پنج جمله، گفتنی‌ها را درباره قرآن فرموده است؛ نخست آن را ریسمان محکم الهی معرّفی می‌کند که گویی از آسمان به زمین کشیده شده، تا بندگان به آن چنگ زنند و خود را به اوج آسمان‌ها برسانند و به مقام قرب او نزدیک شوند. این همان عروه الوثقی است که خداوند به آن اشاره کرده که هر کس به آن چنگ زند اهل نجات است: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا». به یقین، طریق ایمان به خدا و کفر به طاغوت، قرآن است.

و در جمله دوم آن را «سبب امین» می‌شمرد؛ یعنی واسطه‌ای است در میان خلق و خالق که هیچ‌گونه خطا و اشتباه و خیانتی در آن راه ندارد و آن چه در آن است، حقّ خالص است.

در سومین جمله آن را بهار دل‌ها می‌شمرد؛ همان‌گونه که در فصل بهار، پیکر مرده درختان جان می‌گیرد و شکوفه‌ها و برگ‌ها و گل‌ها بر شاخسار آن‌ها نمایان می‌شود و مرغان چمن با شور و نشاط، نغمه حیات سر می‌دهند، کسانی که در کنار قرآن قرار بگیرند روح و جانی تازه پیدا می‌کنند و شکوفه‌ها و گل‌های ایمان و اخلاق و فضیلت بر شاخسار روحشان ظاهر می‌شود؛ نغمه‌های قرآنی قلب آن‌ها را نوازش می‌دهد و از عشق و محبت پروردگار سرشار می‌سازد.

در چهارمین جمله اشاره به این می‌کند که سرچشمه‌های علوم در قرآن است؛ نه تنها علوم می‌که به معرفت خدا منتهی می‌شود و روح و تقوا و فضیلت را در انسان پرورش می‌دهد، بلکه قرآن انگیزه‌ای برای پرداختن به علوم می‌است که پیرامون آفرینش انسان، خلقت آسمان و زمین و انواع موجودات و گیاهان سخن می‌گوید و اشارات پر معنایی در هر زمینه دارد.

در پنجمین جمله به این حقیقت اشاره می‌کند که برای زدودن زنگارهایی که بر اثر غفلت و گناه بر قلب انسان می‌نشیند و صفا و نورانیت را از آن می‌گیرد، بهترین وسیله، تلاوت قرآن و اندیشیدن در آن است و این که می‌فرماید: «تنها وسیله برای رسیدن به این هدف، قرآن است» اشاره به این است که وسایل دیگر در واقع از قرآن کمک می‌گیرند و

خمیر مایه همه آن‌ها در قرآن است. مسلماً، کتابی که دارای این اوصاف پنج‌گانه است، بهترین موعظه الهی است.

و در ادامه از وضع موجود مسلمین در برابر قرآن ابراز ناراحتی و نگرانی کرده، می‌فرماید: «اما متأسفانه آن‌ها که از قرآن پند می‌گرفتند (و بیدار دل بودند) رفتند و فراموشکاران یا خود به فراموشی زدگان مانده‌اند» (مع آنّه قد ذهب المتذکرون، و بقی الثاسون أو المتناسون) .

این سخن پاسخ اشکال مقدّری است که اگر آثار بسیار سازنده قرآن که بدان اشاره شد در جامعه اسلامی کم‌رنگ شده، به علت کم‌رنگی قرآن نیست؛ بلکه به جهت غفلت غافلان یا تغافل منافقان از این منبع فیض الهی است.

این سخن، شبیه چیزی است که امیر مؤمنان علی علیه السّلام در خطبه ۱۸۲ فرموده است که بعد از اظهار تأسف شدید از شهادت دوستان آگاه و با وفا شدیداً گریه کرد؛ سپس فرمود:

«أوه علی اخوانی الذین تلوا القرآن فأحکموه و تدبّروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنه و اماتوا البدعه؛ دریغاً از برادرانم که قرآن را خواندند و آن را استحکام بخشیدند و در واجبات الهی تدبّر کردند و آن‌ها را بر پا داشتند؛ سنّت‌های الهی را زنده و بدعت‌ها را نابود کردند».

امام علیه السّلام در این جا مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: گروهی که بیدارند و از آیات الهی همواره بهره می‌گیرند و گروهی که در مادیات دنیا و هوا و هوس غرقند و قرآن را به فراموشی سپرده‌اند و گروه سومی که آگاهانه خود را به فراموش کاری می‌زنند؛ پیام‌های قرآن را رها کرده و از کنار آن به سادگی می‌گذرند؛ با این که با گوش خود این پیام‌ها را می‌شنوند.

اگر زمانی جامعه اسلامی را از جهات مختلف بیمار ببینیم، نه به دلیل کوتاهی طبیب است و نه به علت بی‌اثر بودن نسخه اوست؛ بلکه علت واقعی، به کار نبستن این نسخه شفا بخش الهی است.

امام علیه السّلام در ادامه این سخن، گویا در پاسخ ایراد کسی که می‌گوید اگر گروهی راه حق را

فراموش کردند یا خود را به فراموشی زدند به جهت این بوده است که راه حق شناخته نیست و چنان با طرق باطل آمیخته شده که تشخیص آن، آسان به نظر نمی رسد، می فرماید: «راه روشن است هرگاه کار نیکی را مشاهده کردید به آن کمک کنید و هر زمان کار شری را دیدید از آن بگذرید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای فرزند آدم، کار نیک انجام ده و بدی را رها کن که اگر چنین کنی در جاده مستقیم و میانه (دور از افراط و تفریط) گام بر خواهی داشت» (فإذا رأيتم خيرا فأعينوا عليه، وإذا رأيتم شرا فاذهبوا عنه، فإن رسول الله -صلى الله عليه وآله- كان يقول: «يا ابن آدم، اعمل الخير و دع الشر، فإذا أنت جواد (1) قاصد (2)»).

از آن چه گفته شد روشن گردید که خیر و شرّ در این عبارات، معنای وسیع و گسترده ای دارد؛ بر خلاف آن چه بعضی از شارحان نهج البلاغه پنداشته اند که تنها ناظر به موضوع وفای به بیعت و بیعت شکنی است.

این سخن اشاره ای به حسن و قبح عقلی نیز دارد که انسان خیر و شر را تا حد زیادی با عقل و فکر خود درک می کند و اگر به آن عمل کند بخش مهمی از راه راست و جاده مستقیم را پیموده است.

درباره عظمت قرآن و اهمّیت محتوای آن در مجلدات پیشین (جلد اول ذیل خطبه ۱۸ و جلد چهارم ذیل خطبه ۱۱۰) بحث های فراوانی داشتیم و به خواست خدا در ذیل خطبه ۱۹۸ نیز بحث های مشروح دیگری خواهد آمد.

ص: ۵۹۵

۱ - ۱) «جواد» در اصل به معنای اسب سریع السیر است و از ماده «جود» به معنای بخشش گرفته شده؛ سپس به انسان های با استقامت و کوشا اطلاق شده است.

۲ - ۲) «قاصد» از ماده «قصد» به معنای میانه روی گرفته شده؛ بنابراین این قاصد کسی است که در جاده مستقیم بدون افراط و تفریط گام بر می دارد.

ألا و إِنَّ الظَّلمَ ثلاثه: فظلم لا یغفر، و ظلم لا یترك، و ظلم مغفور لا یطلب.

فأما الظَّلم الَّذی لا یغفر فالشُّرك بالله، قال الله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَكَ بِهِ». و أما الظَّلم الَّذی یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات. و أما الظَّلم الَّذی لا یترك فظلم العباد بعضهم بعضا. القصاص هناك شدید.

لیس هو جرحا بالمدی و لا ضربا بالشیاط، و لكنّه ما یستصغر ذلك معه.

فإیّاكم و التَّلَوّن فی دین الله، فإنّ جماعه فیما تکرهون من الحقّ، خیر من فرقه فیما تحبّون من الباطل. و إنّ الله سبحانه لم یعط أحدا بفرقه خیرا ممّن مضى، و لا ممّن بقى.

یا أيّها النّاس «طوبى لمن شغله عیبه عن عیوب النّاس»، و طوبى لمن لزم بیته، و أكل قوته، و اشتغل بطاعه ربّه، «و بکی علی خطیئته» فكان من نفسه فی شغل، و النّاس منه فی راحه!

ترجمه

:

آگاه باشید! ظلم بر سه گونه است: ظلمی که هرگز بخشوده نخواهد شد و ظلمی که بدون کیفر نخواهد بود و ظلمی که بخشوده می شود و بازخواست ندارد؛ اما ظلمی که بخشوده می شود، ستمی است که بندگان با ارتکاب گناهان صغیره به خویشان کرده اند و اما گناهی که بدون کیفر نمی ماند، ظلم بندگان به یکدیگر است که قصاص در آن جا شدید است. این قصاص، مجروح ساختن با کارد یا زدن با تازیانه نیست؛ بلکه چیزی است که

این‌ها در برابرش کوچک است. مبادا در دین خدا به رنگ‌های مختلف درآیید؛ چرا که اتحاد و اجتماع در راه حق-هر چند خوشایند شما نباشد-از پراکندگی در راه باطلی که مورد علاقه شماست بهتر است و خداوند سبحان به هیچ کس، نه از گذشتگان و نه باقی ماندگان به سبب اختلاف و تفرقه، نتیجه خوبی نبخشیده است. ای مردم! خوشا به حال آن کس که پرداختن به حال خویش او را از توجه به عیوب مردم باز دارد و خوشا به حال آن کس که در خانه نشسته، روزی خود را می‌خورد و به طاعت پروردگارش می‌پردازد و بر گناه خویش می‌گریزد. چنین کسی به اصلاح خویش مشغول و مردم از دست او در آسایشند.

شرح و تفسیر: خوشا به حال آن‌ها که مشغول اصلاح خویش اند

خوشا به حال آن‌ها که مشغول اصلاح خویش اند

در این بخش از خطبه که بخش پایانی آن است، امام علیه السلام به سه موضوع مهم اشاره می‌کند: یکی اقسام سه گانه ظلم و دیگر موضوع وحدت مسلمین و اهمیت آن و سرانجام توجه به خودسازی به جای عیب جویی دیگران. بحث‌هایی که در این خطبه در مورد مسایل اخلاقی ذکر شد و نصایحی را که در این زمینه بیان شد با ذکر این سه مطلب تکمیل می‌شود.

نخست می‌فرماید: «آگاه باشید! ظلم بر سه گونه است: ظلمی که هرگز بخشوده نخواهد شد و ظلمی که بدون کیفر نخواهد بود و ظلمی که بخشوده می‌شود و بازخواست ندارد» (أَلَا وَ إِنَّ الظَّلمَ ثَلَاثَةٌ: فَظَلْمٌ لَا یَغْفَرُ، وَ ظَلْمٌ لَا یتَرَكُ، وَ ظَلْمٌ مَغْفُورٌ لَا یَطْلُبُ).

سپس به شرح هر یک از این سه قسمت پرداخته، می‌فرماید: «اما ظلمی که بخشوده نخواهد شد، شرک به خداست. خداوند متعال می‌فرماید: خدا هیچ‌گاه شرک به خود را نمی‌بخشد (و کسانی را که همتایی برای او قرار دهند مشمول عفو نخواهد ساخت)» (فَأَمَّا الظَّلمَ الَّذی لَا یَغْفَرُ فَالشِّرْکَ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ»).

الْبَتَّةَ بِا تَوْجَّهٍ بِه صَدْرٍ وَ ذَيْلِ آيَةٍ «وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۱) تنها یک گناه است که اگر انسان بدون توبه از آن، بمیرد امکان بخشش ندارد و آن، شرک است؛ اما گناهان دیگر کبیره باشد یا صغیره، هرگاه انسان بدون توبه از آن ها، از دنیا برود، احتمال شمول عفو الهی درباره او وجود دارد؛ هرچند قطعی نیست و یقیناً مشمول این عفو نیز حساب و کتابی دارد؛ چرا که تعبیر به «من يشاء» مفهومی این نیست که بی حساب و کتاب و گناهکاران بخشوده می شوند؛ زیرا خداوند حکیم است و اراده و مشیت او نیز حکیمانه است و تنها کسانی مشمول این عفو می شوند که زمینه های مناسب و شایسته برای عفو و بخشودگی دارند؛ درست همان گونه که در مورد عفو زندانیان معمول است که نگاه به حال زندانی می کنند، هرگاه زمینه های مثبت در او باشد مشمول عفو می شود.

یقیناً منظور از شرک در این جا، شرک جلی است؛ همانند بت پرستی و امثال آن و اما شرک خفی (مانند ریاکاری) نوعی از گناهان کبیره است که در ذیل آیه داخل است.

آن گاه به بیان قسم دوم و سوم ظلم می پردازد و می فرماید: «أما ظلمی که بخشوده می شود، ستمی است که بندگان با ارتکاب گناهان صغیره به خویشتن کرده اند و اما گناهی که بدون کیفر نمی ماند، ظلم بندگان به یکدیگر است که قصاص در آن جا شدید است. این قصاص، مجروح ساختن با کارد یا زدن با تازیانه نیست؛ بلکه چیزی است که این ها در برابرش کوچک است» (و أما الظلم الذي يغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات (۲). و أما الظلم الذي لا يترك فظلم العباد بعضهم بعضا.

القصاص هناك شديد. ليس هو جرحا بالمدى (۳) و لا ضربا بالسياط، و لكنه ما يستصغر ذلك معه).

ص: ۵۹۹

۱- ۱) نساء، آیه ۴۸.

۲- ۲) «هنات»، جمع «هن» (بر وزن من) «یاهنه» به معنای امر مهم و حادثه شدید نقل شده است (لسان العرب، ماده «هن») و گاه به معنای موضوعات کوچک و کم اهمیت است و در جمله یاد شده، همین معنای دوم قصد شده است.

۳- ۳) «مدی» جمع «مدیه» (بر وزن بنیه) به معنای کارد و چاقو است.

در جمله اول، امام علیه السلام اشاره به گناهان صغیره می کند که وعده بخشش آن ها مشروط به ترک گناهان کبیره در قرآن مجید ذکر شده است «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ». (۱)

و یا اشاره به گناهان کبیره ای است که جنبه حق الله دارد و انسان می تواند با آب توبه و ندامت آن را بشوید و با اعمال صالح خود گذشته را جبران کند.

و اما جمله دوم که سؤمین نوع ظلم را بیان می کند، اشاره به حق الناس است که اسلام، اهمیت فوق العاده ای برای آن قائل شده و مجازات آن شدید است و تا صاحب حق از آن نگذرد، خداوند نمی بخشد؛ بنابراین تعبیر به قصاص در عبارت مزبور اشاره به مجازات الهی است؛ نه قصاص معروف و مصطلح؛ لذا بعد از آن می فرماید: این قصاص الهی نه همچون جراحات تیر و خنجر است و نه همچون ضربات شلاق؛ بلکه مجازات هایی است که همه این ها در برابر آن ناچیز است؛ از درون می سوزاند و به برون سرایت می کند؛ آن گونه که در قرآن بیان شده است: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»؛ آتش سوزان الهی است که از قلب ها سر بر می کشد». (۲)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «خداوند به یکی از پیامبرانش - که در کشور یکی از جباران زندگی می کرد - وحی فرستاد که نزد آن پادشاه جبار برو و به او بگو: من به تو حکومت نداده ام که خون مردم را بریزی و اموال آن ها را غصب کنی. من تو را بدان دلیل به این منصب گماردم که ناله مظلومان را که به درگاه من می نالند خاموش کنی؛ چرا که من از حقوق غصب شده آن ها صرف نظر نمی کنم؛ هر چند کافر باشند!» (۳).

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: «هر کس به دیگری ستم کند، خداوند در مقابل آن، وی را مجازات خواهد کرد؛ مجازاتی در جانش و مالش؛ ولی ظلم هایی که بین انسان و خداست

ص: ۶۰۰

۱-۱) نساء، آیه ۳۱.

۲-۲) همزه، آیات ۶ و ۷.

۳-۳) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۳۳. (حدیث ۱۴).

هرگاه توبه کند خدا او را می بخشد» (۱).

سپس امام علیه السّلام به سراغ دوّمین موضوع مهم که وحدت صفوف مسلمین است می رود و می فرماید: «مبادا در دین خدا به رنگ های مختلف در آید؛ چرا که اتحاد و اجتماع در راه حق- هر چند خوشایند شما نباشد- از پراکندگی در راه باطلی که مورد علاقه شماست بهتر است و (بدانید) خداوند سبحان به هیچ کس، نه از گذشتگان و نه باقی ماندگان به سبب اختلاف و تفرقه، نتیجه خوبی نبخشیده است» (فایاکم و التّلون فی دین الله، فإنّ جماعه فیما تکرهون من الحقّ، خیر من فرقه فیما تحبّون من الباطل. و إنّ الله سبحانه لم يعط أحدا بفرقه خیرا ممّن مضی، و لا ممّن بقی).

تعبیر «فایاکم و التّلون فی دین الله» اشاره به این است که هر گروهی رنگی به خود بگیرد و برنامه اش را از دیگران جدا سازد، خواه در برنامه های عقیدتی باشد یا عملی، این تلون و رنگارنگ شدن، سبب پراکندگی صفوف و به هدر رفتن نیروها و گاه جنگ های داخلی می شود و سرنوشت جامعه و منافع آن را به خطر می اندازد.

هرگاه-همان گونه که امام علیه السّلام در سخن یاد شده فرموده- افراد جامعه در مسائل ساده انعطاف به خرج دهند و در اموری که بر خلاف سلیقه آن هاست دندان بر جگر بگذارند و تحمل پیشه کنند به یقین وحدت حاکم می شود و آرامش و عظمت به جامعه باز می گردد.

هرگز در طول تاریخ-باز همان گونه که امام علیه السّلام فرموده- اختلاف و پراکندگی صفوف منشأ خیر و برکت نبوده و مشکلی را حل نکرده است؛ سپس امام علیه السّلام در سوّمین و آخرین نکته که بخش پایانی خطبه را تشکیل می دهد، همه مردم را به خود سازی و اصلاح خویشتن و ترک عیب جویی دعوت کرده، می فرماید: «ای مردم! خوشا به حال آن کس که پرداختن به حال خویش او را از توجه به عیوب مردم باز داشته و خوشا به حال آن کس که در خانه نشسته، روزی خود را می خورد و به طاعت پروردگارش مشغول است و بر گناه

ص: ۶۰۱

خویش می‌گیرید» (یا أَيُّهَا النَّاسُ «طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب النَّاس» و طوبی لمن لزم بیته، و أكل قوته، و اشتغل بطاعه ربّه، و بکی علی خطیئته»).

آن‌گاه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «چنین کسی به اصلاح خویش مشغول و مردم از دست او در آسایش اند» (فکان من نفسه فی شغل، و النَّاس منه فی راحه!).

اشاره به این که هر انسانی-جز اولیاء الله و معصومین علیهم السّلام-عیب یا عیوبی دارد؛ هرگاه به عیب جویی دیگران پردازد از خود و اصلاح خویش غافل می‌شود و هرگز از نظر تهذیب اخلاق و سیر الی الله به جایی نمی‌رسد؛ اما اگر گاهی در گوشه‌خانه بنشیند و در خویشتن فرو رود و عیوب خود را یک به یک بررسی کند و با آب زلال اطاعت پروردگار و قطره‌های اشکی که بر اثر ندامت نسبت به خطاهایش جاری می‌کند، قلبش را شستشو دهد، هم در اصلاح خویشتن توفیق می‌یابد و هم مردم از دست او در امان می‌مانند.

نکته: اجتماعی زیستن یا انزوا گرایی؟

اجتماعی زیستن یا انزوا گرایی؟

در پایان خطبه مذکور چنان که ملاحظه کردید، امام علیه السّلام به انزوا طلبی تشویق می‌کند؛ همان انزوایی که مقدمه‌ای برای خودسازی و دور ماندن از مفساد اجتماعی است.

بسیاری از علمای اخلاق نیز انزوا را یکی از شرایط فراهم آوردن زمینه تهذیب اخلاق می‌شمرند.

هنگامی که به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم بسیاری از پیغمبران بزرگ و صالحان نیز دوران انزوایی داشته‌اند؛ ابراهیم خلیل علیه السّلام هنگامی که در برابر جمعیت گمراه متعصب-که پیوسته بر بت پرستی پای می‌فشردند-قرار گرفت چنین گفت:

« وَ أَعْتَرْتُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَاقِيًّا »؛ (ابراهیم علیه السّلام گفت:): از شما و آن چه غیر خدا می‌خوانید کناره‌گیری می‌کنم و

ص: ۶۰۲

پروردگارم را می خوانم. امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم». (۱)

حضرت موسی علیه السلام نیز چهل روز برای گرفتن الواح از قوم خویش کناره گیری کرد و به کوه طور رفت که شرح آن در آیه ۱۴۲ از سوره اعراف بیان شده است.

حضرت مریم علیها السلام نیز مدتی از جمعیت قوم خود کناره گیری کرد که در سوره مریم آیه ۱۶ به بعد آمده است.

در مورد اصحاب کهف نیز می خوانیم: هنگامی که نتوانستند در مقابل فشار بت پرستان قوم خود بایستند عزلت گزیده و به غار پناه بردند؛ آن گونه که قرآن می گوید:

«وَ إِذِ اعْتَرَقْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا»؛ (به آن ها گفتیم:) هنگامی که از آن و آن چه جز خدا می پرستند کناره گیری کردید به غار پناه برید که پروردگارتان رحمتش را بر شما می گستراند و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می سازد». (۲)

در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همه خواننده ایم که قبل از بعثت، روزهای متوالی بلکه ماه ها به غار حرام می رفت و در آن جا تنها بود و به عبادت مشغول بود.

روایات متعددی نیز در زمینه انزوا وارد شده؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «العزله عبادة؛ دوری از مردم، عبادت است». (۳)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده: «العزله أفضل شیم الأکیاس؛ دوری گزیدن برترین شیوه های هوشمندان است». (۴)

و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار علیه السلام نقل شده است: «فی اعتزال ابناء الدنیا جماع الصلاح؛ دوری گزیدن از دنیا پرستان سبب هر گونه اصلاح است». (۵)

ص: ۶۰۳

۱-۱) مریم، آیه ۴۸.

۲-۲) کهف، آیه ۱۶.

۳-۳) میزان الحکمه، حدیث شماره ۱۲۸۸۴.

۴-۴) غرر الحکم، احادیث شماره ۱۴۱۴ و ۶۵۰۵.

۵-۵) همان.

در حالی که از سوی دیگر روایات دیگری مردم را به اجتماع گرایشی تشویق می کند؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفِرْقَةَ؛ بِرِشْمَاسْتِ كَمَا أَنَّ الْجَمَاعَةَ جَدَا نَشْوِيدُ وَأَزْ بَرَاكَنْدُ كِي بِيْرَهِيْزِيْدُ».

(۱)

همین مضمون به تعبیر دیگر از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «وَالزُّمُوْا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفِرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ؛ هُمُوَارَهْ بَا سُوَادِ اعْظَمِ (اکثریت طرفدار حق) باشید که دست خدا با جماعت است و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها، بهره شیطان است؛ همان گونه که گوسفند تکرو بهره گرگ است».

(۲)

احادیث در طرفین این موضوع فراوان است و گاه تصوّر می شود با هم تعارضی دارند؛ در حالی که چگونگی جمع در میان این روایات در خود آن ها بیان شده است؛ از متون آیات و روایات به خوبی استفاده می شود که عزلت و گوشه گیری در شرایط خاص اجتماعی است و در واقع، به صورت یک استثنا در برابر حکم کلی اسلام به اجتماع گرایشی است و از جمله در موارد زیر، عزلت توصیه شده است:

۱- دوری گزیدن از دنیا پرستان که در احادیث پیش گفته و به آن اشاره شد.

۲- دوری گزیدن از جامعه فاسد و آلوده و منحرف؛ همان گونه که در داستان ابراهیم و اصحاب کهف ذکر شد و همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که وقتی از حضرتش پرسیدند: چرا انزوا را برگزیده ای؟ در پاسخ فرمود: «فَسَدَ الزَّمَانِ وَ تَغْيِرَ الْإِخْوَانَ فَرَأَيْتَ الْإِنْفِرَادَ أُسْكِنَ لِلْفُؤَادِ؛ زَمَانُ فَاسِدٌ وَ دُوسْتَانُ وَ بَرَادِرَانُ دُكْرُ كُونُ شُدْهُ أُنْدُ؛ بَهْ هَمِيْنِ دَلِيْلُ تَنْهَائِي رَا مَائِهْ أَرَامَشْ دَلْ مِي دَانَمْ».

(۳)

۳- گاه این عزلت و دوری گزینی برای اندیشیدن و خودسازی صورت گرفته؛ آن گونه که

ص: ۶۰۴

۱- ۱) کنز العمال، جلد ۱، صفحه ۲۰۶، (حدیث ۱۰۲۸).

۲- ۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۳- ۳) بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۶۰، (حدیث ۱۱۶).

در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت نقل شده که به غار حرا پناه می برد و روزهای متوالی مشغول عبادت و اندیشیدن بود و اگر انسان، بخشی از شبانه روز را در تنهایی به سر می برد تا بهتر بیندیشد و برای خود و جامعه برنامه ریزی کند، به یقین مفید و سودمند خواهد بود.

۴- دوری گزیدن از افراد شرور- که بخشی از جامعه را تشکیل می دهند- نیز در روایات عزلت توصیه شده است؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «من اعتزل الناس سلم من شرهم؛ کسی که از مردم (شرور) دوری گزیند از شر آن ها در امان خواهد بود». (۱) و گر نه کسی نمی تواند اجتماعی را که بر تمام دستورات اسلام حاکم است منکر شود. دور ماندن از جامعه به طور کامل سبب دور ماندن از تجربیات و علوم و قوت و قدرت افراد آن جامعه است. انسان ها همچون قطره هایی هستند که وقتی جمع شوند دریایی تشکیل می دهند یا همچون رشته های بسیار باریکی که وقتی به هم تابیده شوند طناب بسیار محکمی را به وجود می آورند. اضافه بر این تجربه نشان داده عزلت، سبب «خود بزرگ بینی» و «سوء ظن شدید» به دیگران و گاه «ادعاهای باطل و فاسد» است.

ص: ۶۰۵

۱- ۱) غرر الحکم، حدیث ۸۱۵۱.

اشاره

و من کلام له علیه السلام فی معنی الحکمین

(۱)

از سخنان امام علیه السلام در مورد حکمین

خطبه در یک نگاه

همان گونه که در سند خطبه اشاره شده، مخاطبان امام علیه السلام در این خطبه خوارج اند که در آغاز امام علیه السلام را تحت فشار قرار دادند که حکمیت و داوری را بپذیرد و امام علیه السلام با این که به هیچ وجه با این کار موافقت نداشت برای جلوگیری از جنگ و نزاع داخلی در میان لشکر خود به ناچار آن را پذیرفت؛ ولی هنگامی که نتیجه منفی حکمیت آشکار شد و ابو موسی اشعری که برای حکمیت از سوی لشکر امام علیه السلام انتخاب شده بود خیانت کرد و

ص: ۶۰۷

۱-۱) سند خطبه: این خطبه را با اضافات فراوانی طبری، مورخ معروف در تاریخ خود در حوادث سال ۳۷ هجری از «ابو مخنف» نقل کرده است و مخاطبان آن، خوارج نهروانند. در آغاز این خطبه، امام علیه السلام مطالبی را درباره حکمین و اشتباهات آن ها در این انتخاب ذکر فرموده؛ سپس آن چه را مرحوم سید رضی در این جا نقل کرده است با تفاوت مختصری بیان می کند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۲۸) بعید نیست که این خطبه بخشی از خطبه ۱۲۷ باشد که گذشت.

تسلیم نیرنگ های عمرو بن عاص که نماینده لشکر شام بود گردید، خدمت امام علیه السلام آمدند و زبان به اعتراض گشودند که چرا شما حکمیت را پذیرفتید؟! امام علیه السلام در این خطبه پاسخ دندان شکنی به آن ها می دهد که شما آغازگر این فتنه بودید و من به شما هشدار دادم، ولی نپذیرفتید؛ اکنون که آثار سوء انتخاب خود را می بینید زبان به اعتراض گشودید؟! به علاوه حکمیت آن ها مشروط بود نه مطلق؛ مشروط به این که از راه حق و داوری قرآن منحرف نشوند و شدند؛ بنابراین ایراد بر آن ها وارد است نه بر من.

ص: ۶۰۸

فأجمع رأی ملئکم علی أن اختاروا رجلین، فأخذنا علیهما أن یجمعجا عند القرآن، و لا یجاوزاه، و تكون ألسنتهما معه و قلوبهما تبعه، فتاها عنه، و ترکا الحقّ و هما یبصرانه، و کان الجور هوامها، و الإعوجاج رأیهما. و قد سبق استثناءنا علیهما فی الحكم بالعدل و العمل بالحقّ سوء رأیهما و جور حکمهما. و الثّقه فی أیدینا لأنفسنا، حین خالفا سبیل الحقّ، و أتیا بما لا یعرف من معکوس الحكم.

:

(در ماجرای حکمین) نظر و رأی جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای حکمیت (در میان ما و لشکر شام و معاویه) انتخاب کنند و ما از این دو، پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند، زبانشان همراه با قرآن و دل‌هایشان تابع آن باشد؛ ولی آن‌ها گمراه، و از قرآن روی گردان شدند و حق را ترک کردند؛ با این که آشکارا آن را می‌دیدند؛ جور و ستم، خواسته دل آن‌ها بود و اعوجاج و کژی موافق فکرشان و پیش از این که آن‌ها این رأی نادرست و حکم جائزانه را صادر کنند با آن‌ها شرط کرده بودیم که به عدالت حکم کنند و به حق عمل نمایند؛ بنابراین این هنگامی که این دو نفر از راه حق منحرف شدند و حکم نادرستی بر خلاف حکم خدا صادر کردند ما می‌توانیم به استناد دلیل محکم برای خود تصمیم بگیریم (و حکم آن‌ها را دور بینیم!).

با انحراف حکمین حکم آنها باطل است

بارها درباره حکمین، ضمن شرح خطبه های پیشین به خصوص خطبه ۱۲۵ و ۱۲۷ سخن گفته ایم و خلاصه آن، چنین بود که هنگامی که آثار شکست در لشکر معاویه آشکار شد، عمرو بن عاص دست به نیرنگی زد و دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه ها بلند کنند و بگویند ما و شما هر دو تابع قرآنیم؛ هر چه قرآن قضاوت کند از آن پیروی خواهیم کرد.

ولی امام علیه السلام به آن ها هشدار داد که این نیرنگی بیش نیست و آن ها هرگز از قرآن تبعیت نمی کنند پیش بروید و کار را تمام کنید؛ ولی غافلان نادان به اتفاق عمال نفوذی معاویه بر پذیرش آتش بس اصرار کردند و به دنبال آن بر امام علیه السلام فشار آوردند که برای استنباط حکم قرآن درباره این اختلاف تن به حکمیت بدهد. امام علیه السلام که می دانست این نیرنگ دیگری است قبول نفرمود؛ ولی آن ها پیوسته بر فشار خود می افزودند تا این که امام علیه السلام برای پیشگیری از اختلاف و شکاف بیش تر ناچار به قبول حکمیت شد.

در این جا باز همان افراد اصرار کردند که نماینده لشکر امام علیه السلام ابو موسی اشعری باشد.

امام علیه السلام که از حماقت و ایمان ضعیف این مرد با خبر بود اصرار فرمود ابن عباس را انتخاب کنید که مردی هوشیار و عاقل و دانشمند است و تحت تأثیر نیرنگ های عمرو بن عاص قرار نمی گیرد؛ ولی آن ها نپذیرفتند و برای سؤمین بار امام علیه السلام را تحت فشار قرار دادند که حکمیت را به ابو موسی مخبط واگذار کند. در این جا نیز امام علیه السلام برای پیشگیری از پراکندگی لشکر مجبور به پذیرش آن شد؛ ولی شرایطی برای آن ها بیان کرد؛ از جمله این که از مسیر حق و عدالت هرگز خارج نشوند.

هنگامی که عمرو بن عاص بعد از مذاکرات بسیار طولانی که ماه ها به طول کشید ابو موسی را فریب داد و گفت: بیا من معاویه را از حکومت خلع می کنم و تو علی علیه السلام را از حکومت خلع کن تا نزاع بر چیده شود و مسلمانان فرد سومی را برای خلافت برگزینند، ابو موسی نادان و فریب خورده در حضور جمع اعلام کرد که من علی علیه السلام را از حکومت

خلع کردم و بلافاصله عمرو بن عاص گفت: من معاویه را به خلافت نصب کردم. این نیرنگ غوغایی به پا کرد و سبب اعتراض لشکریان علی علیه السلام شد و طرفداران آتش بس و حکمیت و انتخاب ابو موسی که خود را سخت در انزوا می دیدند طلبکارانه به سراغ امیر مؤمنان علی علیه السلام آمدند و زبان به اعتراض گشودند که چرا حکمیت را پذیرفتی؟! با توجه به آن چه گفته شد به تفسیر خطبه می پردازیم:

امام علی علیه السلام می فرماید: «نظر و رأی جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای حکمیت (در میان ما و لشکر شام و معاویه) انتخاب کنند و ما از این دو، پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند، زبانشان همراه با قرآن و دل‌هایشان تابع آن باشد» (فأجمع رأی ملئکم (۱) علی أن اختاروا رجلین، فأخذنا علیهما أن یجمععا (۲) عند القرآن، و لا یجاوزاه، و تکنون ألسنتهما معه و قلوبهما تبعه).

به این ترتیب روشن می کند که پذیرش حکمیت هر چند تحت فشار صورت گرفت مشروط بود، نه مطلق و بی قید و شرط که آن‌ها مطابق هوای نفس خود هر چه می خواهند انجام دهند و دیگران باید آن را بپذیرند. آن‌ها موظف بودند تابع قرآن باشند و گوش جان به پیام آن بسپارند و زبان و قلبشان پیرو قرآن باشد؛ ولی در پایان کار چیزی که سخن از آن در میان نبود قرآن بود و فریب کاری، آدم احمق و نادانی را بازیچه دست سیاست خود کرد و سخنی بر خلاف حق و عدالت و قرآن بر زبان او جاری ساخت.

لذا امام علی علیه السلام در ادامه سخن می فرماید: «مع الاسف» آن‌ها گمراه شدند و از قرآن روی گردان گشتند و حق را ترک کردند؛ با این که آشکارا آن را می دیدند؛ جور و ستم،

ص: ۶۱۱

۱- ۱) «ملاً» در لغت به معنای چیزی است که چشم را پر می کند و تعجب بیننده را بر می انگیزد؛ از همین رو به جمعیت زیادی که رأی و عقیده واحدی دارند و اجتماع آن‌ها چشم‌ها را پر می کند، «ملاً» گفته می شود. این واژه با واژه «مملو» از یک ریشه گرفته شده است.

۲- ۲) «یجمعع» از ماده «جمععه» در اصل در مورد خواباندن شتر بر زمین اطلاق می شود سپس به معنای خضوع و تسلیم در برابر چیزی بکار رفته است.

خواسته دل آن ها بود و اعوجاج و کثری موافق فکرشان» (فتاها (۱) عنه، و ترکا الحق و هما یبصرانه، و کان الجور هوأهما، و الإعوجاج رأیهما).

سپس امام یادآوری و تأکید مجددی بر مشروط بودن حکمیت آن ها می کند و می فرماید: «پیش از این که آن ها این رأی نادرست را و این حکم جائزانه را صادر کنند با آن ها شرط کرده بودیم که به عدالت حکم کنند و به حق عمل نمایند» (و قد سبق استثناءنا علیهما فی الحکم بالعدل و العمل بالحق سوء رأیهما و جور حکمهما).

کدام آیه از آیات قرآن می گوید بزرگواری همچون علی علیه السلام که اسلام با مجاهدت های او رونق گرفت و همواره در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در دامان قرآن تربیت یافت و مظهر حق و عدالت است از خلافت، خلع شود و نیز کدام آیه قرآن می گوید: کسی که بازمانده دوران جاهلیت و کفر است و مظلوم و ستم ها و حيله گری های او بر هیچ کس پنهان نیست و تمام افراد منفور و منافق را دور خود جمع کرده، به خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منصوب گردد؟! آن گاه چنین نتیجه می گیرد: «بنا بر این هنگامی که این دو نفر از راه حق منحرف شدند و حکم نادرستی بر خلاف حکم خداوند صادر کردند ما می توانیم به استناد دلیل محکم برای خود تصمیم بگیریم (و حکم آن ها را دور بیفکنیم!)» (و الثقه فی أیدینا لأنفسنا، حین خالفا سبیل الحق، و أتیا بما لا یعرف من معکوس الحکم).

به این ترتیب، امام علیه السلام به خورده گیران پاسخ دندان شکنی می دهد که اولاً پذیرش حکمیت از شما بود و ثانیاً آن ها در کار حکمیت، مطلق العنان و رها نبودند؛ بلکه موظف بودند همراه و همگام قرآن حرکت کنند و به میل خود سخنی نگویند. حال که آن ها به شرط خود عمل نکردند، حکم شان از درجه اعتبار به کلی ساقط است. جالب این که آن ها در حکم خود نیز با یکدیگر توافق نداشتند و یکی بر سر دیگری کلاه می گذارد و او را در

ص: ۶۱۲

برابر کار انجام شده قرار می دهد؛ به گونه ای که داد و فریادش بلند می شود؛ در حالی که در حکمیت توافق حکمین شرط است. آیا چنین حکمیتی پیشیزی ارزش دارد؟!

نکته: حکمین پشت به قرآن کردند

حکمین پشت به قرآن کردند

اگر امام علیه السلام در این خطبه با صراحت می فرماید: حکمین قرآن را نادیده گرفتند و با این که حق را می دیدند به آن پشت کردند و هوای نفس را بر حقیقت مقدم داشتند، دلیلش روشن است؛ زیرا اگر آن ها به آیات مختلفی که در قرآن یا مستقیماً در فضیلت علی علیه السلام نازل شده و یا یک اصل کلی را بیان می سازد - که طبق روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام نمونه بارز آن بوده است - می اندیشیدند ترجیح آن حضرت بر شخصی همچون معاویه که فرزند دشمن شماره یک اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی ابو سفیان بود و در مسیر پدر خود گام بر می داشت تردید به خود راه نمی دادند.

آیا قرآن مجید نمی گوید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۱)؛ آیا آن کس که در رکوع، انگشتر به سائل بخشید و آیه در شأنش نازل شد، کسی جز علی علیه السلام بود؟ با این که ابن عباس، عمار یاسر، جابر بن عبد الله انصاری، ابوذر غفاری، انس بن مالک، عبد الله بن سلام، مسلم بن کهیل، عبد الله بن غالب، عقبه بن حکیم و عبد الله بن ابی (این ده نفر) از صحابه همگی این حدیث را نقل کرده اند و شرح آن در تفاسیر اهل تسنن نیز نقل شده است.

آیا کسی که در جای پیامبر صلی الله علیه و آله در ليله المبيت می خوابد و جان خود را آماده نثار کردن در راه پیامبر صلی الله علیه و آله می کند و صبحگاهان آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» ادر حق او نازل می شود، دیگری با او می تواند برابری کند؟! (۲) آیا مقدم داشتن کسی که قرآن او را بهترین مخلوقات (بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) شمرده و آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بهترین مخلوق خدایند» (۳) در شأن او نازل شده، جای شک و تردید است؟ آیا باید چند ماه، وقت امت اسلامی را بگیرند تا ببینند او برتر است یا معاویه؟! به راستی شگفت آور است اساساً این مقایسه، جفای بزرگی به امیر مؤمنان علی علیه السلام محسوب می شود که بخواهند او را در برابر معاویه قرار دهند و برتری آن حضرت را ثابت کنند؛ خاک کجا و آفتاب کجا؟! ***

ص: ۶۱۳

۱- ۱) بقره، آیه ۲۰۷.

۲- ۲) از جمله کسانی که این شأن نزول را نقل کرده اند، طبری، ابن هشام، حلبی و یعقوبی، احمد بن حنبل، ابن جوزی و ابن صباغ مالکی اند. (به جلد دوم الغدير، صفحه ۴۸ و ۴۹ مراجعه فرمایید).

۳-۳) بینہ، آیہ ۷. ہنگامی کہ آیہ مزبور نازل شد، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ بہ علی علیہ السلام فرمود: «مصدق این آیہ تو و شیعیان تواند». (بہ شواہد التنزیل و الصواعق المحرقہ و در المنثور و نور الابصار و تفسیر طبری و غیر آن مراجعہ کنید- برای شرح بیش تر دربارہ این گونه آیات بہ کتاب آیات ولایت در قرآن مراجعہ کنید).

و من خطبه له علیه السلام

فی الشهاده و التقوی و قیل أنه خطبها بعد مقتل عثمان فی أول خلافته

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام این خطبه درباره وحدانیت خدا و توصیه به تقوا سخن می گوید. بعضی گفته اند:

امام علیه السلام این خطبه را بعد از قتل عثمان و در آغاز خلافتش ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه نخست همگان را به صفات خداوند از جمله به علم بی پایان پروردگار نسبت به همه چیز و حتی کوچک ترین امور-همچون عدد قطره های باران و ذرات خاک-توجه می دهد تا بدانند اعمال آن ها نزد خداوند کاملاً روشن است و چیزی از اسرار درون و برون آن ها بر ذات مقدّسش مخفی نمی ماند.

ص: ۶۱۵

۱-۱) سند خطبه: مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال بخشی از این خطبه را نقل کرده و ابن اثیر در کتاب نهاییه بعضی از لغات پیچیده خطبه را تفسیر کرده و زمخشری در ربیع الابرار نیز قسمت هایی از آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۳۵)

در بخش دوم گواهی به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دهد و هر یک را با صفات مناسب و پر معنایی همراه می سازد که به شهادت و گواهی او عمق می بخشد.

در بخش سوم از فریبندگی دنیا و وعده های دروغینش به دنیا پرستان سخن می گوید.

و سرانجام در بخش چهارم به همگان هشدار می دهد که گناهان، سبب زوال نعمت ها می شود و هیچ ملتی گرفتار بدبختی نشدند جز به علت گناهانشان و به همین دلیل، همگان را به بازنگری در اعمالشان دعوت می کند تا از روش های ناپسند دست بردارند و با اصلاح سیره عملی خود سعادتمند شوند.

ص: ۶۱۶

لا- يشغله شأن، و لا يغيره زمان، و لا يحويه مكان، و لا يصفه لسان، و لا يعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء، و لا سوافي الريح في الهواء، و لا- ديب النمل على الصفا، و لا- مقييل الذر في الليله الظلماء. يعلم مساقط الأوراق، و خفي طرف الأحداق. و أشهد أن لا إله إلا الله غير معدول به، و لا مشكوك فيه، و لا مكفور دينه، و لا مجحود تكوينه، شهادة من صدقت نيته، و صفت دخلته و خلص يقينه، و ثقلت موازينه. و أشهد أن محمدا عبده و رسوله المجتبي من خلائقه، و المعتم لشرح حقائقه، و المختص بعقائل كراماته و المصطفى لكرائم رسالاته، و الموضحة به أشراف الهدى، و المجلو به غريب العمى.

:

هیچ کار، خدا را به خود مشغول نمی سازد (تا از کار دیگری باز ماند) و گذشت زمان، دگرگونی در او ایجاد نمی کند؛ مکانی او را در بر نمی گیرد، و هیچ زبانی قادر بر وصف او نیست، نه تعداد قطره های آب ها بر او پنهان می ماند، نه عدد ستارگان آسمان، نه شماره ذرات خاک که همراه بادهای در هوا به پرواز در می آید؛ نه حرکات مورچگان بر سنگ های سخت و نه استراحت گاه مورچه های ریز در شب های تاریک، از محل ریزش برگ ها و حرکات پنهان چشم ها آگاه است.

و گواهی می دهم که جز او معبودی نیست و همتایی برای او وجود ندارد؛ نه شک و

تردید در او راه دارد، و نه کفر در دین و آیینش و نه می توان خلفت (با عظمت) او را انکار کرد. شهادت کسی که نیتش راست، درونش پاک، یقینش خالص، و میزان عملش (با ایمان و اعمال صالح) سنگین است.

و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده برگزیده او از میان خلایق است که برای تشریح حقایق آیین الهی انتخاب شد و به ویژگی های خاص اخلاقی آراسته گردید؛ برای رساندن رسالت هایی کریمانه الهی برگزیده شد و نشانه های هدایت به وسیله او آشکار گشت و تاریکی های جهل و ضلالت به وجود او روشنی یافت.

شرح و تفسیر: عظمت خداوند و کرامت پیامبرش

عظمت خداوند و کرامت پیامبرش

همان گونه که اشاره شد، امام علیه السلام در آغاز این خطبه و در عبارات کوتاه و پر معنایی پنج وصف از اوصاف جمال و جلال او را بیان می دارد؛ می فرماید: «هیچ کار، خداوند را به خود مشغول نمی سازد (تا از کار دیگری باز ماند) و گذشت زمان، دگرگونی در او ایجاد نمی کند؛ مکانی او را در بر نمی گیرد، و هیچ زبانی قادر بر وصف او نیست» (لا یشغله شأن، و لا یغیره زمان، و لا یحویه (۱) مکان، و لا یصفه لسان).

این اوصاف چهار گانه همگی از نامتناهی بودن ذات پاک او سرچشمه می گیرد. کسی که علم و قدرتش محدود است هنگامی که به چیزی می پردازد و علم و قدرت خود را در راه انجام آن به کار می گیرد به طور طبیعی از کار دیگر باز می ماند؛ ولی ذات پاک خداوند در یک لحظه به تدبیر تمام جهان هستی می پردازد، راز و نیاز بندگان را می شنود و خواسته های آن ها را می داند و از آن جا که نامحدود است و جامع جمیع کمالات است دگرگونی در او راه ندارد؛ زیرا دگرگونی ها یا به سوی کمال است یا به سوی نقصان و هیچ کدام در آن ذات نامتناهی راه ندارد.

ص: ۶۱۸

۱-۱) «یحوی» از ماده «حوایه» (بر وزن شفاعت) به معنای احاطه و استیلا بر چیزی است.

و همچنین مکان، لازمه محدودیت وجود است، آن ذاتی که نامحدود است همه جا حاضر است و در عین حال، نیازی به مکان ندارد.

نیز ذات و صفاتش در وصف ما نمی گنجد؛ چرا که ما محدودیم و ذات و صفاتش نامحدود و اگر تا پایان عمر از کمالات او سخن بگوییم ناچاریم در پایان کار اعتراف کنیم:

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اوّل وصف تو مانده ایم

آری، تنها او می تواند در وصف و صفات خود را بیان کند؛ آن گونه که در حدیث آمده است: «لا أبلغ مدحک و الثناء علیک أنت کما اثبت علی نفسک؛ من هرگز نمی توانم به مرحله مدح و ثنای تو برسم تو همان گونه هستی که خودت ثنای خویش را گفته ای». (۱)

سپس به شرح جالبی از پنجمین وصف یعنی علم نامحدود او می پردازد و ضمن این که آگاهی او را بر همه چیز بیان می کند، انگشت روی هفت موضوع که کاملاً از نظر دیگران پنهان است می گذارد و بر علم و آگاهی خدا نسبت به آن ها تأکید می کند و می فرماید: «نه تعداد قطره های آب ها بر او پنهان می ماند، نه عدد ستارگان آسمان، نه شماره ذرات خاک که همراه باها در هوا به پرواز در می آید؛ نه حرکات مورچگان بر سنگ های سخت و نه استراحت گاه مورچه های ریز در شب های تار، و نیز از محل ریزش برگ ها و حرکات پنهان چشم ها آگاه است» (و لا یعزب (۲) عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء، و لا سوافی (۳) الریح فی الهواء، و لا دیب (۴) التمل علی الصفا (۵)، و لا مقیل (۶)).

ص: ۶۱۹

۱-۱) این بخش از مناجاتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دل شب به هنگام سجده بیان می فرمود. اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۳۲۴ (حدیث ۱۲).

۲-۲) «یعزب» از ماده «عزوب» (بر وزن غروب) به معنای دور شدن و پنهان گشتن است. و به همین مناسبت به مردان و یا زنانی که همسر ندارند و یا از همسر خود دورند «عزب» گفته می شود.

۳-۳) «سوافی» جمع «سافیه» به معنای تندباد است.

۴-۴) «دیب» به معنای راه رفتن آهسته است.

۵-۵) «صفا» جمع «صفاه» (بر وزن وفا) به معنای تخته سنگ صاف است.

۶-۶) «مقیل» از ماده «قیلوله» به معنای خواب نیم روز گرفته و چون «مقیل» اسم مکان است، به معنای محل استراحت و خواب در میان روز می باشد.

الذَّرَّ (۱) فی اللیلة الظلماء. یعلم مساقط الأوراق، و خفی طرف (۲) الأحداق) .

تعبیر به «عدد قطر الماء» اشاره به دانه های باران و قطره های آب دریاها و نهرها و چشمه ها است که جز خدا از آن آگاه نیست؛ همان گونه که از عدد ستارگان آسمان کسی با خبر نمی باشد. امروز می گویند تنها در کهکشان ما حدود ۲۰۰ میلیارد ستاره هست؛ ولی در کهکشان های بی شمار دیگر چه خبر است؟ تنها خدا می داند! و از آن ها عجیب تر ذرات غباری است که در کره خاکی ما هر لحظه بر امواج باد سوار می شود و از جایی به جایی منتقل می گردد؛ چه کسی از تعداد آن ها با خبر است جز خدا؟! تعبیر به جنبش مورچه بر سنگ سخت به عقیده بعضی اشاره به صدای بسیار ضعیفی است که از برخورد پاهای او از آن سنگ به وجود می آید و یا اشاره به اثر بسیار ضعیفی است که رد پای او را بر آن سنگ سخت بر جای می گذارد که با هیچ وسیله ای قابل درک نیست؛ ولی خدا از آن آگاه است و همچنین از محل آسایش آن ها. فراموش نشود این مربوط به تمام مورچه ها در تمام نقاط جهان است! تعبیر به «یعلم مساقط الأوراق» اشاره به محل ریزش برگ ها در سراسر کره زمین است که در هر لحظه در دل باغ ها و جنگل ها و بلندای کوه ها و اعماق دره ها برگ هایی از درختان فرو می ریزد و از تمام آن ها آگاه است.

و همچنین در هر لحظه، چشم میلیون ها میلیون انسان، بلکه حیوانات، دارای چشم و پلک آهسته به هم می خورد و شماره و کیفیت آن ها را به خوبی می داند.

ص: ۶۲۰

۱-۷) «ذر» جمع «ذره» به معنای مورچه های کوچک است.

۲-۸) «طرف» به معنای پلک چشم و گاه به معنای نگاه کردن و به هم زدن پلک ها نیز می آید.

آری، در تمام پهنه هستی نه چیزی از کلیات بر او مخفی است؛ نه چیزی از جزئیات ایمان به چنین خدایی برای تربیت انسان کافی است. آری، کافی است که بدانند عالم، محضر خداست و اسرار درون و برون ما بر او آشکار است. به همین دلیل در قرآن مجید می خوانیم: «اگر تمام درختان، قلم شوند و هفت اقیانوس دیگر بر آن ها اضافه شود (این ها همه پایان می یابد؛ ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد». (۱)

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن گواهی به وحدانیت معبود یگانه می دهد؛ چرا که تنها چنین خدایی شایسته عبودیت است؛ نه غیر او؛ عرضه می دارد: «گواهی می دهم که جز الله معبودی نیست و همتایی برای او وجود ندارد؛ نه شک و تردید در هستی او راه دارد، و نه کفر در دین و آیینش و نه می توان خلقتش را انکار کرد» (و أشهد أن لا إله إلا الله غير معدول (۲) به، و لا مشكوك فيه، و لا مكفور دینه، و لا مجحود تكوينه).

به این ترتیب، امام علیه السلام هر گونه شرک و شک کفر به آیات تکوینی و تشریحی را نفی می فرماید. به تعبیر دیگر، نخست هر گونه شبیه و همتا را از ذات پروردگارش نفی می کند؛ سپس شک در ذات مقدس او و بعد به افعال تشریحی و تکوینی خداوند می پردازد و تصریح می کند که نه در دین و آیین او جایی برای این کار است و نه در خالقیت و ربوبیت او در جهان آفرینش.

آن گاه می افزاید: «شهادت کسی که نیتش راست، درونش پاک، یقینش خالص، و میزان عملش (با ایمان و اعمال صالح) سنگین است» (شهادة من صدقت نيته، و صفت (۳) دخلته (۴) و خلص يقينه، و ثقلت موازينه).

ص: ۶۲۱

۱- ۱) لقمان، آیه ۲۷.

۲- ۲) «معدول» از ماده «عدل» (بر وزن علم) به معنای شبیه و همتا گرفته شده است.

۳- ۳) از ماده «صفا» به معنای پاکی گرفته شده است.

۴- ۴) «دخله» به معنای باطن و درون چیزی است.

اشاره به این که این گواهی ذات و صفات حق گواهی کسی است که دارای این صفات چهار گانه است: نیت و انگیزه او صادقانه و قلب او از هر گونه شرک و ریا خالص است؛ یقین او آمیخته به شک نیست و اعمال او نیز نشان می دهد که در درون، ایمان راسخی به خدا دارد؛ نه همچون گواهی افراد منافق یا طمع ورزان در مال و جاه دنیا و نه آن ها که ایمانی آمیخته به شک دارند و نه کسانی که دم از ایمان می زنند، ولی عمل صالحی در ترازوی اعمالشان دیده نمی شود.

سپس امام علیه السلام بعد از شهادت به یگانگی پروردگار به شهادت بر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله می پردازد و آن حضرت را با شش ویژگی از اوصاف مهمش می ستاید:

«گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده برگزیده او از میان خلایق است که برای تشریح حقایق آیین الهی انتخاب گشته و به ویژگی های خاص اخلاقی گرامی داشته شده، و او را برای رساندن رسالات کریمانه الهی برگزیده و نشانه های هدایت به وسیله او آشکار گردیده و تاریکی های جهل و ضلالت به وجود او روشنی یافته است» (و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله المجتبی من خلائقه، و المعتم (۱) لشرح حقائقه، و المختصّ بعقائل (۲) کراماته و المصطفی لکرائم رسالاته، و الموضّحه به أشراف الهدی، و المجلوّ به غریب العمی (۳)).

در اولین ویژگی، سخن از صفات برجسته آن حضرت به میان آمده که سبب انتخاب او به رسالت بوده است. و در دومین وصف، از مأموریت آن حضرت برای شرح حقایق دین و اعتقادات صحیح سخن می گوید.

ص: ۶۲۲

۱- ۱) «معتم» از ماده «عیم» (بر وزن غیب) در اصل به معنای شدت علاقه به شیر گرفته شده و «معتم» در این جا به معنای کسی است که «علاقه شدید» به انجام دادن مأموریت الهی به او داده شده است.

۲- ۲) «عقائل» جمع «عقیله» به معنای برگزیده هر چیزی است و لذا به گوهرهای گران بها «عقیله البحر» گفته می شود.

۳- ۳) «غریب» به معنای چیز سیاه پر رنگ است و در این جا به معنای تاریکی جهل به کار رفته است.

و در سؤمین صفت از مکارم اخلاق آن حضرت پرده بر می دارد و در چهارمین وصف از مأموریت های مهم او برای بیان احکام سخن به میان می آورد.

در پنجمین وصف از هدایت های آن حضرت از طریق گفتار و رفتار و امضای عملی او سخن می گوید.

و در ششمین وصف از تلاشی که آن حضرت برای مبارزه با جهل-که از آن به ناینایی تعبیر شده-سخن به میان آورده است.

تمام این اوصاف، اشاره به این است که اگر من به نبوت او گواهی می دهم و به پیشوایی اش تن داده ام، بی علت نیست؛ نه یک دلیل که چندین دلیل دارد.

نکته

۱- کلید حل معمای صفات

همان گونه که در کلمات پر معنای امام علیه السلام بیان شد، نه گذشت زمان در ذات پاک خداوند اثر می گذارد و نه جابه جایی مکان درباره او متصور است و نه چیزی در سراسر عالم هستی از دایره علم او بیرون است.

آری، همه عالم، محضر خداست؛ ولی او جا و مکانی ندارد. همه جا حاضر است؛ ولی هیچ کس او را نمی بیند. اوصاف جلال و جمال او هر چند معرفتی عمیق به ما می بخشد، ولی باید اعتراف کرد که او در وصف نمی گنجد! گاه این تعبیرات درباره ذات بی مثال او معما جلوه می کند و شکلی از تناقض را در نظر مجسم می سازد؛ ولی با توجه به یک نکته، کلید حل این معما به دست می آید و آن این است که او وجودی است بی نهایت، در بی نهایت و نامحدود و نامتناهی از هر جهت؛ نه آغازی دارد نه انجامی و نه حد محدودی.

گر چه تصور چنین وجودی برای ما انسان ها که همه چیزمان محدود و نامتناهی است، بسیار مشکل است، ولی به هر حال بدون توجه به این نکته، بحث صفات الهی حل نخواهد شد.

اگر می‌گوییم او همه چیز حتی ذرات غباری را که تندبادها در هوا به پرواز در می‌آورند، می‌داند به جهت آن است که همه جا حضور دارد و اگر می‌گوییم او همه جا حضور دارد به این معناست که وجود و هستی او نامحدود است و چیزی جدا از او تصور نمی‌شود و بر هر چیز احاطه دارد و اگر می‌گوییم زمان و مکان ندارد، به دلیل آن است که زمان بر اثر حرکت به وجود می‌آید و مکان به واسطه محدود بودن انسان است؛ ولی وجود نامتناهی حرکتی به سوی نقص و یا کمال ندارد و چون از همه چیز بی‌نیاز است، به مکان نیازی نخواهد داشت کوتاه سخن این که اگر بخواهیم خداشناس خوبی باشیم باید تمام صفات مخلوقات را که از محدود بودن و نیازهای آن‌ها سرچشمه گرفته از آن ذات بی‌مثال نفی کنیم.

۲- اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به ویژه در نهج البلاغه درباره هدف بعثت انبیا و مخصوصا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخنان بسیاری وجود دارد؛ از جمله در این بخش از خطبه مورد بحث، تعبیرات پر معنایی دیده می‌شود. امام علیه السلام یکی از اهداف رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شرح حقایقی بیان فرموده که می‌تواند اشاره به هر حقیقت یا حقایق مربوط به مبدأ و معاد و اصول عقاید باشد و دیگر بیان ارزش‌های اخلاقی؛ آن‌گونه که از خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من برای این مبعوث شدم که ارزش‌های اخلاقی را به کمال برسانم». (۱)

و دیگر این که رسالت‌های الهی را در زمینه احکام دین تبیین کند و نشانه‌های هدایت را آشکار سازد و سرانجام این که پرده‌های جهل و کور دلی را از چشم جان انسان‌ها دور نماید. او هم معلّمی است بزرگ و هم مربی آگاه و هم رهبری فرزانه و هم راهنمایی خبیر و پر مایه.

ص: ۶۲۴

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الدُّنْيَا تَغْرُ الْمُؤْمِلَ لَهَا وَالمُخْلَدَ إِلَيْهَا، وَ لَا تَنْفَسُ بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا، وَ تَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا. وَ ايم الله، ما كان قوم قطّ في غضّ نعمه من عيش فزال عنهم إلا بذنوب اجترحوها، «أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» .

و لو أنّ النَّاسَ حين تنزل بهم النَّقْمُ، وَ تَزُولُ عَنْهُمْ التَّعْمُ، فزَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصَدَقٍ مِنْ تِيَاتِهِمْ، وَ وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ، وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ. وَ إِنِّي لِأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فِتْرَةٍ. وَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مَلْتَمٌ فِيهَا مِيلَةٌ، كُنْتُمْ فِيهَا عَنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ، وَ لئن رَدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرَكُمْ إِنَّكُمْ لَسَعْدَاءُ. وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجَهْدُ، وَ لَوْ أَشَاءَ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ: عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ!

ترجمه

:

ای مردم، دنیا آرزومندان و دل بستگان خود را فریب می دهد و از وعده های دروغین به علاقه مندان خویش دریغ نمی ورزد و بر آن کس که بر دنیا پیروز گردد سرانجام چیره خواهد شد. به خدا سوگند! هرگز ملتی که در ناز و نعمت می زیستند نعمتشان زوال نیافت، مگر بر اثر گناهایی که مرتکب شدند؛ زیرا خداوند هرگز به بندگان ستم روا نمی دارد و اگر مردم هنگامی که بلاها بر آن نازل می شود و نعمت ها از آنان سلب می گردد با صدق نیت در پیشگاه خدا تضرع کنند و با قلب های پر از عشق و محبت به خدا، از او درخواست نمایند، به یقین آن چه، از دستشان رفته به آنان باز می گردد و هر خرابی را برای آن ها اصلاح می کند. من از این می ترسم که شما در جهالت و غفلت فرو روید

(همچون دوران جاهلیت)؛ زیرا اموری بر شما گذشت که در آن، تمایلاتی پیدا کردید که از نظر من پسندیده نبود؛ ولی اگر امور شما به مسیر اصلی باز گردد سعادت‌مند خواهید شد.

وظیفه من جز تلاش و کوشش (برای بازگشت شما به راه راست) نیست و اگر بخواهم گفتنی‌ها را می‌گویم (و کوتاهی‌های شما را در گذشته بر می‌شمرم؛ ولی به دلیل مصالحی صرف نظر می‌کنم؛ فقط می‌گویم خداوند گذشته را (بر شما) ببخشد).

شرح و تفسیر: با صدق تبت به درگاه خدا روید

با صدق تبت به درگاه خدا روید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، همه مردم را مخاطب ساخته و چهار نکته مهم را که در زندگی انسان‌ها اثر عمیق دارد، به همگان گوشزد می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «ای مردم، دنیا آرزومندان و دل‌بستگان خود را فریب می‌دهد و ارزش و اهمیتی برای کسانی که آن را با ارزش بدانند قائل نیست و بر آن کس که بر دنیا پیروز گردد سرانجام چیره خواهد شد» (أیها الناس، إنَّ الدُّنیا تَغَرُّ الْمُؤْمَلِ لَهَا وَ الْمُخَلْدُ (۱) إِلَيْهَا، وَ لَا تَنْفَسُ (۲) بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا، وَ تَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا).

از آن جا که «حَبَّ الدُّنْيَا»-مطابق حدیث معروف- سرچشمه هر گونه گناه و خطاست، امام علیه السلام از حَبِّ دنیا شروع می‌کند. شایان توجه این که نكوهش از دنیا داران نشده؛ بلکه سخن از دنیا خواهان و عاشقان و دلبستگان به آن به میان آمده است.

زرق و برق دنیا آن چنان دنیا پرستان را مغرور می‌سازد که گمان می‌کنند همه چیز جاویدان خواهد ماند؛ ولی ناگهان می‌بینند در یک حادثه ناگوار همه چیز بر باد می‌رود؛

ص: ۶۲۶

۱-۱) «مخلد» به معنای کسی است که در جایی به طور همیشگی سکونت اختیار می‌کند و از ماده «خلد» و «خلود» گرفته شده و در عبارت مذکور اشاره به کسی است که به دنیا چسبیده است.

۲-۲) «تنفس» از ماده «نفاسه» به معنای پر قیمت بودن گرفته شده و در این جا به معنای اهمّیت و ارزش قائل شدن آمده است.

مثلاً- محصول صدها سال از امکانات مادی در یک شهر با یک زلزله که گاه ده ثانیه بیش تر به طول نمی انجامد نابود می شود. آری، تکانی می خورند و موقتا بیدار می شوند و باز در خواب غفلت فرو می روند.

سپس در ادامه این سخن به نکته دومی می پردازد و به صورت یک قانون کلی می فرماید: «به خدا سوگند! هرگز ملتی که در ناز و نعمت می زیستند نعمتشان زوال نیافت، مگر بر اثر گناهایی که مرتکب شدند؛ زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی دارد» (و ایم الله، ما کان قوم قط فی غض (۱) نعمه من عیش فزال عنهم إلا بذنوب اجترحوها (۲)، ل أن الله لیس بظلام للعبید).

در واقع این سخن بر گرفته از آیات قرآن است؛ آن جا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ خداوند نعمت های هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد، مگر آن که آن ها آن چه را مربوط به خودشان است، تغییر دهند». (۳)

و نیز می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان ها و زمین را بر آن ها می گشودیم ولی آن ها (حق را) تکذیب کردند ما نیز آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم». (۴)

به یقین نعمت های الهی بر حسب شایستگی ها و لیاقت ها در میان بندگان تقسیم می شود؛ لذا پاکان و صالحان شایسته آنند نه گنهکاران آلوده.

ص: ۶۲۷

۱- ۱) «غض» به معنای تر و تازه است.

۲- ۲) «اجترحوا» از ماده «جرح» به معنای جراحت و اثری است که بر اثر آسیب ها به بدن می رسد و «اجترأح» به معنای انجام دادن گناه آمده: گویی انسان به وسیله آن خود را مجروح می سازد و گاه این معنا توسعه داده شده و در هر گونه کسب و اکتساب نیز استعمال می شود.

۳- ۳) رعد، آیه ۱۱.

۴- ۴) اعراف، آیه ۹۶.

در روایات می خوانیم خداوند برای ترفیع مقام اولیایش گاه آن ها را به بلاهایی مبتلا می سازد؛ همان گونه که در تعبیر معروف آمده است: «البلاء للولاء». (۱)

و از بعضی آیات و روایات استفاده می شود که بلاها گاهی برای آزمایش مؤمن و پاداش های بزرگ الهی و نیز گاه برای هشدار و بیداری بندگان است، آیا این موارد با آن چه در عبارت امام علیه السلام ذکر شد منافات ندارد؟

پاسخ

آن چه در کلام امام علیه السلام آمده یک قانون کلی است و می دانیم هر قانون کلی استثنائاتی دارد. موارد آزمایش و بیدار باش و امثال آن، استثنائاتی در قانون کلی فوق محسوب می شود و به تعبیر دیگر آن چه امام علیه السلام فرموده حمل بر غالب می شود و این شبیه چیزی است که در قرآن مجید بیان شده است: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ هر مصیبتی بر شما می رسد به سبب اعمالی است که انجام داده اید و بسیاری را نیز عفو می کند. (۲)

به یقین این آیه با آیه «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ» (۳) که از آزمایش های مختلف الهی به وسیله بلاها سخن می گوید و نیز با آیه «ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ فساد در خشکی و دریا به دلیل کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شد. منافاتی ندارد. خدا می خواهد نتیجه بعضی اعمالشان را به آن ها بچشاند. شاید (به سوی حق) باز گردند. (۴)

ص: ۶۲۸

۱- ۱) این عبارت که در کلمات علما و بزرگان آمده، متن حدیث نیست؛ بلکه بر گرفته از احادیث اسلامی است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْهَدَى يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ؛ پیامبران الهی بیش از همه (با آفات و مصایب) آزمایش می شوند؛ سپس کسانی که بعد از آن ها قرار دارند و به همین ترتیب آن ها که برترند آزمون بیش تری دارند». (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۵۲، باب شده ابتلاء المؤمن، حدیث ۱).

۲- ۲) شوری، آیه ۳۰.

۳- ۳) بقره، آیه ۱۵۵.

۴- ۴) روم، آیه ۴۱.

و اگر انسان درست دقت کند غالباً می تواند مواردی را که بلاها جنبه مجازات الهی دارد، از مواردی که برای آزمایش یا هشدار است باز شناسد. هرگاه گناه مهمی از او سرزد و یا جامعه ای آلوده به انواع مفاسد شد، حوادث تلخی که بعد از آن پیدا می شود قطعاً مجازات است؛ ولی حوادث تلخی که برای صالحان و پاکان پیش می آید، معمولاً جنبه آزمایش و هشدار برای ترفیع مقام است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن که در واقع نتیجه مستقیم یادآوری پیشین است، می فرماید: «و اگر مردم زمانی که بلاها بر آن نازل می شود و نعمت ها از آنان زایل می گردد با صدق نیت در پیشگاه خدا تضرع کنند و با قلب های پر از عشق و محبت به خدا، از او درخواست (توبه) نمایند، یقیناً آن چه، از دستشان رفته به آنان باز می گردد و هر خرابی را برای آن ها اصلاح می کند» (و لو أنّ النَّاسَ حينَ تنزَلِ بهمُ النَّقْمُ، و تنزول عنهم النعم، فزَعُوا إلى ربِّهم بصدق من تياتهم، و وله (۱) من قلوبهم، لردّ عليهم كلّ شارد (۲)، و أصلح لهم كلّ فاسد).

در واقع این طیب حاذق الهی بعد از ذکر درد به بیان درمان می پردازد و راه دفع آفات و بلاها را به آن ها می آموزد و دعایی را که صادقانه باشد و از اعماق جان برخیزد و در یک کلمه در انسان، تحول ایجاد کند بر طرف کننده بلاها می شمرد؛ همان گونه که در احادیث متعدد دیگری وارد شده است؛ از جمله امام سجاد علیه السلام می فرماید: «الدعاء يدفع البلاء النَّازل و ما لم ينزل؛ دعا بلاهایی را که نازل شده و نازل نشده است، بر طرف می سازد». (۳)

امام علیه السلام در آخرین بخش این خطبه و در بیان چهارمین نکته آن چه را قبلاً به صورت

ص: ۶۲۹

۱- ۱) «وله» به معنای تحیر از شدت اندوه است تا آن جا که گاه انسان، عقل و هوش خود را از دست می دهد؛ لذا به عشق سوزانی که آرامش و هوش را از انسان می گیرد نیز اطلاق شده است.

۲- ۲) «شارد» به معنای کسی است که از مسیر منحرف شده یا فرار کرده است.

۳- ۳) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۶۹ (باب ان الدعاء یردّ البلاء، حدیث ۵).

عام بیان کرده بود، برای اصحاب و یاران و مخاطبان تطبیق می فرماید: «من از این می ترسم که شما در جهالت و غفلت فرو روید (همچون دوران فترت جاهلیت)؛ زیرا اموری بر شما گذشت که در آن، تمایلاتی پیدا کردید که از نظر من پسندیده نبود؛ ولی اگر امور شما به مسیر اصلی باز گردد (و مسلمانان ناخالص و هوشیار باشید) سعادت مند خواهید شد» (و اِنِّیْ لِأَخْشِیْ عَلَیْکُمْ اَنْ تَکُونُوا فِی فِتْرَةٍ (۱)). و قد کانت اُمور مضت ملتَم فیها میله، کنتم فیها عندی غیر محمودین، و لئن ردَّ علیکم اَمْرکم اِنکم لسعداء).

و سرانجام می فرماید: «وظیفه من جز تلاش و کوشش (برای بازگشت شما به راه راست) نیست و اگر بخواهم گفتنی ها را می گویم (و کوتاهی های شما را در گذشته بر شمرم؛ ولی به دلیل مصالحی صرف نظر می کنم؛ فقط می گویم) خداوند گذشته را (بر شما) ببخشد» (و ما علیّ اِلَّا الجهد، و لو اشاء اَنْ اقول لقلت: عفا الله عما سلف!).

در این که منظور امام علیه السّلام از اشاره سربسته ای که به بعضی از انحرافات آن ها می کند، چیست؟ جمعی معتقدند: اشاره به ماجرای عثمان و حکومت اوست که در شورای شش نفره عمر، ظالمانه، حکومت را از لایق ترین افراد (علی علیه السّلام) به کسی که هیچ گونه شایستگی این کار را نداشت - و حوادث بعد این حقیقت را اثبات کرد - سپردند و شما هم بر آن صحّه گذاشتید و ورود خطبه را بعد از قتل عثمان و در اوایل خلافت امام علیه السّلام شاهد این معنا دانسته اند.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به تمام دوران خلفای پیشین و حوادث دردناکی باشد که در امر خلافت به وقوع پیوست.

ص: ۶۳۰

۱- ۱) «فتره» در اصل به معنای توقف و ضعف و ناتوانی است و به همین جهت به فاصله میان دو برنامه که کارها متوقف می شود اطلاق شده و از آن جا که فترت گاه آمیخته با غفلت و جهل است در این معنا نیز استعمال شده است.

و منظور امام علیه السلام از جمله «ولو اشاء ان اقول لقلت» نیز همین است که اگر من بخواهم از روی این حوادث نامطلوب پرده برگیرم می توانم؛ ولی از آن صرف نظر می کنم و از خدا می خواهم شما را به علت این کوتاهی ها و اشتباهات مجازات نکند و ببخشد. (۱)

ص: ۶۳۱

۱- ۱) بسیاری از شارحان و مترجمان نهج البلاغه، جمله یاد شده را چنین ترجمه کرده اند: اگر من بخواهم چیزی بگویم می گویم: «خداوند گذشته را ببخشد» ولی این معنا بسیار بعید است؛ به خصوص این که در کلام شیخ مفید (ره) در کتاب جمل و در کتاب مناقب طبق نقل کتاب تمام نهج البلاغه کلمه «لکن» قبل از «عفا الله عما سلف» آمده است؛ بنابراین می گویم: «عفا الله عما سلف» و این دعایی است جهت تقاضای عفو الهی برای آن ها؛ به علاوه ارتباط این جمله با جمله های قبل نیز همین را اقتضا می کند. (و عده ای از شارحان همین معنا را برگزیده اند). به کتاب های معارج نهج البلاغه، تألیف بیهقی، صفحه ۷ و بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد ۲۹، صفحه ۵۹۹ و شرح حدائق الحقائق بیهقی، جلد ۲، صفحه ۹۴ و شرح مرحوم خوبی، جلد ۱۶، صفحه ۳۵۹ مراجعه کنید.

و من کلام له علیه السّلام

(۱)

و قد سأله ذعبل الیمانی فقال: هل رأیت ربک یا أمیر المؤمنین؟ فقال علیه السّلام: أ فأعبد ما لا أراه؟ فقال: و کیف تراه؟ فقال:

از سخنان امام علیه السّلام است «ذعبل یمانی» از امام علیه السّلام پرسید: امیر مؤمنان آیا پروردگارت را دیده ای؟ امام علیه السّلام فرمود: آیا کسی را عبادت کنم که نمی بینم؟ ذعبل پرسید: چگونه او را دیده ای؟ امام خطبه ذیل را ایراد فرمود.

ص: ۶۳۳

۱-۱) سند خطبه: گفتار بالا در چندین کتب معتبر از کتب علمای شیعه قبل از تألیف نهج البلاغه با طرق متعدد (و با تفاوت هایی در عبارت) نقل شده است؛ از جمله مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی در دو مورد آن را نقل کرده؛ مرحوم صدوق در کتاب توحید و مرحوم مفید در ارشاد آن را آورده است. از میان دانشمندان اهل سنت، ابن جوزی حنفی آن را در کتاب تذکره از ابن عباس نقل نموده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۳۷).

خطبه در یک نگاه

این کلام عمدتاً درباره صفات خداوند سخن می‌گوید و بر این معنا تأکید می‌کند که اگر خدا را با چشم سر نمی‌توان دید با چشم دل و در لابه لای صفاتش می‌توان به خوبی مشاهده کرد.

ص: ۶۳۴

فقال: لا- تدركه العيون بمشاهده العيان، و لكن تدركه القلوب بحقائق الإيمان. قريب من الأشياء غير ملابس، بعيد منها غير مباين. متكلم لا- برويه، مرید لا- بهمه، صانع لا- بجارحه. لطيف لا- يوصف بالخفاء، كبير لا- يوصف بالجفاء، بصير لا- يوصف بالحاسه، رحيم لا يوصف بالزفه. تعنو الوجوه لعظمته، و تجب القلوب من مخافته.

:

چشم ها هرگز او را آشکارا نمی بینند؛ ولی قلب ها با حقایق ایمان، او را درک می کند؛ او به همه چیز نزدیک است؛ اما نه آن گونه که به آن ها چسبیده باشد و از همه چیز دور است؛ اما نه آن گونه که از آن ها بیگانه گردد. او سخن می گوید: بی آن که نیاز به تفکر داشته باشد و اراده می کند؛ بی آن که محتاج به تصمیم گرفتن باشد. او خالق و سازنده است؛ اما نه با (دست و) اعضا پیکر، او لطیف است؛ اما نه به این معنا که پنهان باشد و بزرگ و قدرتمند است؛ ولی نه به این معنا که جفا کار باشد. بیناست؛ نه با عضو بینایی یعنی چشم، و مهربان است نه به معنای نازک دل بودن. صورت ها در برابر عظمتش خاضع و قلب ها از هیبتش لرزان است.

آیا خدا را دیده‌ای؟

از روایات مختلف در شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام استفاده می‌شود که حضرت بارها می‌فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی؛ هر مطلبی را که می‌خواهید از من سؤال کنید پیش از آن که از میان شما بروم» و به این ترتیب آمادگی خود را برای پاسخ به هر سؤال مربوط به دین و دنیای مردم بیان می‌فرمود؛ حتی بعد از آن که ضربه هولناک ابن ملجم بر فرق مبارکش وارد شد در ملاقاتی که با توده‌های مردم در بستر شهادتش داشت، همین جمله را تکرار فرمود!! از جمله مواردی که امام علیه السلام این جمله را بیان فرمود هنگامی بود که بر کرسی خلافت ظاهری نشست و برای مردم خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه جمله «سلونی قبل أن تفقدونی» را تکرار فرمود و بر این معنا تأکید کرد که مخصوصاً از تمام آیات قرآن و زمان و شأن نزول و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن با خبرم. در این هنگام، «ذعلب یمانی» که مردی شجاع و فصیح بود برخاست و سؤال مزبور را مطرح کرد و امام علیه السلام با زیبایی تمام به پاسخ او پرداخت. (۱)

«آیا ممکن است کسی را که نمی‌بینم عبادت کنم؟!» (أفاعبد ما لا أری؟).

به این معنا که عبادت، فرع بر معرفت است و معرفت درجاتی دارد که بالاترین درجه آن درجه شهود است و امام علیه السلام در این سخن به مرحله عالی عبادت خود نظر دارد که آن را همراه با مشاهده ذات پاک پروردگار می‌شمرد.

ذعلب در فکر فرو رفت که منظور امام علیه السلام در این جا کدام مشاهده است؟ آیا مشاهده حسی است که فائلا-ن به جسمیت خداوند (مجسّمه) عقیده دارند؟ یا مشاهده روحانی و معنوی می‌باشد که چیزی برتر از مشاهده عقلی است؟ لذا بلافاصله سؤال کرد: چگونه خدا را می‌بینی؟ «و کیف تراه؟» آیا این سؤال و استفهام برای کشف حقیقت بود یا نوعی

ص: ۶۳۶

انکار و جدال؟ پاسخ این سؤال بسته به این است که «ذُعلب» را چگونه انسانی بدانیم. اگر او را از یاران خاص و ارادتمندان ویژه آن حضرت بدانیم بدون شک سؤال او برای کشف حقیقت است و اگر او را انسانی ماجراجو بشمریم- آن گونه که از بعضی روایات گذشته استفاده شد- در این صورت سؤالش بوی انکار و مجادله می دهد. به هر حال، امام علیه السّلام در پاسخ او سخنی گفت و پرده از روی حقایقی برداشت و همه مخاطبان حتی ذُعلب را تأثیر فوق العاده قرار داد تا آن جا که خواندیم ذُعلب در پایان این سخن، مدهوش شد و بوی گلشن چنان مست کرد که دامنش از دست برفت. امام علیه السّلام چنین فرمود:

«چشم ها هرگز او را آشکارا نیند؛ اما قلب ها با نیروی حقایق ایمان، وی را درک می کند» (فقال: لا تدرک العیون بمشاهده العیان، و لکن تدرک القلوب بحقائق الإیمان).

منظور از حقایق ایمان، اصول اعتقادی و معارف حقه است.

برای توضیح این سخن باید به این نکته توجه کرد که مشاهده بر سه گونه است: ۱.

مشاهده حسی که با چشم صورت می گیرد و گاه چشم را نیز به سلاحی همچون دوربین ها و تلسکوپ ها مسلح می کند؛ ۲. مشاهده عقلی که انسان از طریق استدلال به آن می رسد و حقایقی را همچون آفتاب با چشم دل می بیند؛ آن گونه- که به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه- کسانی مانند نیوتون مشاهده کردند؛ از افتادن یک سیب از درخت به روی زمین، قانون جاذبه را که هرگز با چشم سر دیده نمی شود مشاهده کرد و به آن پی برد؛ ۳. شهود باطن و درون که یک نوع ادراک باطنی است؛ اما نه استدلالی.

انسان با چشم دل واقعیت موجود را می بیند و آن را باور می کند؛ بی آن که احتیاج به استدلالی داشته باشد و این درک و دیدی است که تا انسان به آن نرسد فهم آن مشکل است.

این موضوع، نمونه های فراوانی در قرآن و روایات اسلامی دارد. درباره حضرت ابراهیم علیه السّلام می خوانیم: خداوند ملکوت آسمان ها و زمین را به او نشان داد: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» . (۱)

درباره حضرت یعقوب علیه السّلام می خوانیم: هنگامی که برادران یوسف علیه السّلام، پیراهن وی را در مصر از او گرفتند و حرکت کردند، یعقوب علیه السّلام گفت: من بوی یوسف را احساس می کنم:

«إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفْنَدُونَ» . (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام حفر خندق، قبل از شروع جنگ احزاب، زمانی که کلنگ را بر فرق سنگی که مانع پیشرفت کار خندق شده بود در سه نوبت فرو کوفت و جرقه های پرید، فرمود: «من کاخ کسری و قصر قیصر و قصرهای صنعا در یمن را دیدم که به روی اصحاب من گشوده می شود» . (۳)

علی علیه السّلام بارها در نهج البلاغه از آینده خبر می دهد و در بعضی موارد می گوید: «فلان گروه را می بینم که چنین و چنان خواهند کرد». حتی بعضی از مؤمنان مخلص به چنین کشف و شهودی نایل می شدند. داستان جوان پاکدلی که

صبحگاهان در صف جماعت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود معروف است که می گفت: هم اکنون بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در جهنم می بینم! و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را تصدیق کرد و فرمود: «این جوان، بنده ای است که خداوند، قلبش را به نور ایمان روشن کرده است؛ هذا عبد نور الله قلبه للإيمان». (۴)

و موارد دیگر که شرح آن در خور کتاب مستقلی درباره کشف و شهود است و همگی دلالت بر این می کند که غیر از مشاهده حسی و عقلی، نوع دیگری از شهود وجود دارد که برتر از این هاست. (۵)

سپس امام علیه السلام برای توضیح این مطلب که چگونه دل ها به حقایق ایمان، خدا را درک

ص: ۶۳۷

۱-۱) انعام، آیه ۷۵.

۲-۲) یوسف، آیه ۹۴.

۳-۳) کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۱۷۹.

۴-۴) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۵۳، (باب حقیقه الایمان و الیقین، حدیث ۲)

۵-۵) برای توضیح بیش تر و فهم معنا شهود و اسباب و موانع آن به تفسیر پیام قرآن، جلد ۱، صفحه ۲۵۲ به بعد مراجعه فرمایید.

می کند یازده وصف از اوصاف و اسمای حسنی او را بیان می نماید که نه مورد از آن ها همراه با تعبیراتی است که صفات مخلوقات را از او نفی می کند.

در وصف اوّل و دوّم می فرماید: «او به همه چیز نزدیک است؛ اما نه آن گونه که به آن ها چسبیده باشد و از همه چیز دور است؛ اما نه آن گونه که از آن ها بیگانه گردد» (قریب من الأشياء غیر ملابس (۱)، بعید منها غیر مباین).

بارها گفته ایم، مشکل مهم ما در فهم صفات خداوند، تداعی صفات مخلوقات و ممکنات است که تا از آن دور نشویم توان درک صفات او را نخواهیم داشت؛ مثلاً در همین دو وصف وقتی می گوئیم خدا نزدیک است چیزی شبیه نزدیک بودن دو جسم با یکدیگر که در دو مکان حسی قرار دارند به نظر می رسد و هنگامی که می گوئیم او دور است، بیگانگی و جدایی همچون جدایی دو جسم از یکدیگر تداعی می شود؛ حال آن که دور و نزدیک بودن او چنین نیست. او به همه چیز نزدیک است، یعنی احاطه کامل به تمامی موجودات دارد و دور است، یعنی هرگز گرد و غبار امکان و صفات پر از نقص مخلوقات بر دامان کبریایی اش نمی نشیند.

در دوّمین و سوّمین وصف می فرماید: «او سخن می گوید؛ بی آن که نیاز به تفکر داشته باشد و اراده می کند؛ بی آن که محتاج به تصمیم گرفتن باشد» (متکلم لا برویه (۲)، مرید لا بهّمه (۳)).

هنگامی که موضوع سخن گفتن و اراده کردن مطرح می شود، فوری فکر ما متوجه

ص: ۶۳۹

۱-۱) «ملابس» اسم فاعل از ماده «ملابسه» به معنای مخلوط شدن و یا چسبیدن به چیزی است.

۲-۲) «رویه» از ماده «ترویه» است که گاه به معنای سیراب شدن و گاه به معنای تفکر و اندیشه کردن آمده است.

۳-۳) «هّمّه» از ماده «هّم» که به معنای عزم کردن برای انجام دادن چیزی است، گرفته شده. این واژه گاه به معنای غم و اندوهی که فکر انسان را به خود مشغول می دارد نیز آمده است و در خطبه مزبور به معنای اوّل است.

کسی می شود که زبانی را قبلاً فرا گرفته، مطلبی را در نظر می گیرد و آن را پس از اندیشه در غالب کلمات و جمله بندی ها می ریزد؛ سپس زبان و لب را به کار می گیرد تا صدایی را که از حنجره بر می خیزد برش های لازم دهد و حروف و کلمات را ایجاد کند و به مخاطب منتقل سازد و در مورد اراده نیز به این معنا منتقل می شویم که شخص اراده کننده از پیش فکر و اندیشه خود را به کار گرفته و صلاح و فساد چیزی را اندیشیده و سبک و سنگین کرده، سپس اجزای کاری را موافق خویش دانسته و در انجام دادن آن تصمیم می گیرد و به اعضا و جوارح خود فرمان اجرای آن را می دهد.

به یقین هیچ یک از این امور درباره خداوند صادق نیست؛ او نه جسم است و نه اعضا و جوارح دارد و نه احتیاج دارد به اندیشیدن و موافق و مخالف منافع خویش را از هم جدا ساختن.

سخن گفتن او چیزی جز آفرینش امواج صوتی در فضا همانند آفرینش سایر موجودات نیست؛ شبیه همان امواجی که موسی علیه السلام از درخت وادی طور شنید و اراده او چیزی جز علم به مصالح و مفاسد و نظام احسن نیست. این حقیقت در مورد صفات هفت گانه بعد نیز به طور دقیق صادق است.

این جاست که امیر مؤمنان علی علیه السلام برترین راه شناخت خدا را نفی صفات مخلوقات از او می داند: «و کمال الإخلاص نفی الصفات عنه» (۱).

در پنجمین وصف می فرماید: «او سازنده و خالق است؛ اما به وسیله اعضای پیکر» (صانع لا بجارحه).

آری، او هر چه را اراده کند با فرمان «کن؛ موجود باش» بلافاصله ایجاد می شود؛ حتی اگر به خواهد جهانی گسترده و پهناور همچون جهان کنونی ایجاد کند با یک فرمان موجود می شود و تمام دقایق و ظرایف و ارکان و شرایط و اجزا را در یک لحظه می آفریند و هرگاه اراده کند تدریجاً و در طی دوران ها ایجاد شود همان مسیر را طی می کند؛ نه

ص: ۶۴۰

همچون انسان ها که با دست و ابزار و وسایل صنعتی و کارخانه ها، مصنوعات محدودی را به وجود می آورند.

و در ششمین و هفتمین وصف می فرماید: «او لطیف است؛ اما نه به این معنا که پنهان باشد و بزرگ و قدرتمند است؛ ولی نه به این معنا که جفا کار باشد» (لطیف لا یوصف بالخفاء، کبیر لا یوصف بالجفاء).

شارحان نهج البلاغه در این جا و علمای علم کلام در باب صفات خدا درباره صفت لطیف سخن بسیار گفته اند و معانی متعددی ذکر کرده اند. گاه لطیف به معنای ناپیدا و گاه به مفهوم آفریننده اشیا ی ظریف و گاه به معنای کسی که دارای لطف و محبت است تفسیر کرده اند و خداوند دارای همه این صفات است؛ ولی آن چه مناسب جمله یاد شده است، معنای اول است؛ یعنی ذات پاک خداوند، آن چنان ظریف است که ناپیدا است؛ ولی نه به این معنا که از بندگان مخفی باشد؛ چرا که آثارش سراسر جهان هستی را در بر گرفته و از چهره همه موجودات تجلی کرده است؛ به گفته شاعر:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

و نقطه مقابل آن، جمله «لا- یوصف بالجفا» است؛ اشاره به این که او دارای عظمت است؛ ولی نه همچون عظمت گردنکشان و خود بزرگ بینان که همواره آمیخته با ظلم و ستم و جفاست؛ همان گونه که قرآن مجید در اواخر سوره حشر می فرماید: «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ»؛ او پادشاهی است پاکیزه از هر عیب و نقص و ظلم و ستم».

در هشتمین و نهمین وصف می فرماید: «بیناست؛ نه با عضو بینایی و چشم، و مهربان است نه به معنای نازک دل بودن» (بصیر لا یوصف بالحاسه، رحیم لا یوصف بالزَّهَّه).

هنگامی که می گوئیم فلانی بیناست، فوری نظر ما به عضو بینایی یعنی چشم معطوف می شود و هنگامی که می گوئیم فلان شخص، مهربان است نازک دلی و رقت قلب را تداعی می کند؛ در حالی که تمام این ها صفات ممکنات و وجودهای جسمانی

است و خداوند برتر و بالاتر از آن است.

بصیر و بینا بودن خداوند به معنای علم او به تمام موجوداتی است که با چشم دیده می شود و رحیم بودن او به معنای لطف و رحمت و بخشش عطای اوست به بندگانش؛ این گونه اوصاف ترکیبی است از کمال و نقص خداوند؛ کمال آن را داراست و از نقص آن منزّه است.

سرانجام در پایان خطبه به آخرین اوصاف او (وصف دهم و یازدهم) پرداخته، می فرماید: «صورت ها در برابر عظمتش خاضع و قلب ها از هیبتش لرزان است» (تعنو (۱) الوجوه لعظمته، و تجب (۲) القلوب من مخافته).

اشاره به این که گرچه او لطیف، رحیم و مهربان است، اما به گونه ای نیست که بندگانش این اوصاف را دستاویزی برای جرأت و جسارت در برابر آن ذات پاک قرار دهند؛ بلکه باید در عین امید به لطف و رحمتش از نافرمانی او خائف و از مجازاتش بیمناک باشند.

لذا قرآن مجید در وصف مؤمنان راستین می گوید: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ»؛ و آن ها که نهایت کوشش را در اجرای طاعات انجام می دهند در حالی که دل هایشان ترسان است». (۳)

و می دانیم همیشه تعادل خوف و رجاست که انسان را در مسیر تکامل و قرب به خدا پیش می برد.

ص: ۶۴۲

۱- ۱) «تعنوا» از ماده «علو» (بر وزن غلو) به معنای تسلیم شدن و خضوع است.

۲- ۲) «تجب» از ماده «وجوب» است که گاه به معنای ثبوت و گاه به معنای سقوط و افتادن آمده است که لازمه آن ثبوت و آرام گرفتن است. و هنگامی که در مورد قلب به کار می رود به معنای اضطراب و لرزش می آید.

۳- ۳) مؤمنون، آیه ۶۰.

و من خطبه له علیه السلام فی ذم العاصین من أصحابه

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در نکوهش یاران نافرمانش ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه و شأن ورود آن

از کتاب «غارات» ثقفی چنین بر می آید که امام علیه السلام این خطبه را زمانی ایراد کرد که دو نفر فرستاده محمد بن ابی بکر برای تقاضای کمک قبل از وقوع جنگ میان او و «عمرو بن عاص» در سرزمین مصر، نزد امام علیه السلام آمدند. امام علیه السلام برخاست و مردم را به مسجد دعوت کرد و ماجرا را برای آن ها بیان کرد؛ اما گروه اندکی برای جهاد اعلام آمادگی کردند. شب هنگام به سوی اشراف کوفه فرستاد و آن ها را به دار الاماره جمع فرمود؛ در حالی که بسیار اندوهگین بود؛ زیرا می دانست شکست محمد بن ابی بکر و افتادن مصر به دست طرفداران معاویه، ضربه بسیار سنگینی است. امام علیه السلام این خطبه را در نکوهش یاران

ص: ۶۴۳

۱-۱) سند خطبه: این خطبه را «ابراهیم بن هلال ثقفی» که پیش از سید رضی می زیسته در کتاب «غارات» از «حییب بن عبد الله» نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۳۹ و ۴۴۰).

نافرمان خویش ایراد کرد و از همه برای دفع فتنه ابن عاص از مصر کمک خواست.

از آن چه گفته شد محتوای خطبه به خوبی روشن می شود؛ مجموعه ای است از کلمه ها و سرزنش ها و تشویق ها و ترغیب به جهاد با دشمن و ذکر عواقب شوم سستی و تبلی در این راه.

ص: ۶۴۴

أحمد الله على ما قضى من أمر، وقدر من فعل، وعلى ابتلائى بكم أيتها الفرقة التى إذا أمرت لم تطع، وإذا دعوت لم تجب. إن أمهلتكم خضتم، وإن حوربتم خرتم و إن اجتمع الناس على إمام طعنتم، و إن أجتتم إلى مشاقه نكصتم. لا أبا لغيركم! ما تنتظرون بنصركم و الجهاد على حقكم؟ الموت أو الدّلّ لكم؟ فوالله لئن جاء يومى -و ليأتينى- ليفرقنّ بينى و بينكم و أنا لصحبتكم قال، و بكم غير كثير.

:

خدا را بر آن چه فرمان داده و کاری که مقدر فرموده ستایش می کنم و پروردگار را بر گرفتاری خودم به شما می ستایم. ای گروهی که هرگاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان دعوتتان نمودم اجابت نمودید؛ هر وقت به شما مهلت داده شود (که آماده پیکار با دشمن شوید) در بیهودگی فرو می روید (و فرصت ها را از دست می دهید) و اگر با شما بجنگند ضعف و ناتوانی نشان می دهید؛ هرگاه مردم، اطراف پیشوایی گرد آیند طعنه می زنید و اگر شما را برای حل مشکلی بیاورند عقب نشینی می کنید. دشمنان بی پدر باد! منتظر چه نشسته اید؟! در مقابل یاری خویش و جهاد برای به دست آوردن حق خود جز مرگ یا ذلت (نصیب شما خواهد شد)؟ به خدا سوگند! اگر مرگ من فرا رسد - که قطعاً فرا خواهد رسید - میان من و شما جدایی، خواهد افکند؛ در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت بودم و وجودتان برای من قدرت آفرین نبود (حال آن که من برای شما همه چیز بودم).

یا جهاد یا در انتظار مرگ و ذلت بودن

امام علیه السّلام در آغاز این خطبه همچون بسیاری دیگر از خطبه‌ها از حمد و ثنای الهی شروع می‌کند و می‌گوید: «خدا را بر آن چه فرمان داده و کاری که مقدر فرموده ستایش می‌کنم و پروردگار را بر گرفتاری خودم به شما می‌ستایم» (أحمد الله علی ما قضی من أمر، و قدر من فعل، و علی ابتلائی بکم).

در این که آیا قضا و قدر در این عبارت به یک معناست و همه اشاره به مقدرات الهی است یا دو معنا دارد، شارحان نهج البلاغه تفسیرهای متعددی دارند. بعضی هر دو را به یک معنا دانسته و بعضی گفته‌اند: قضا مربوط به آفرینش عالم امر و عقول یعنی جهان ماورای طبیعت است و قدر، اشاره به عالم خلق یعنی جهان طبیعت است. یکی از تفسیرهای روشن قضا و قدر - که آیات و روایات نیز بر آن گواهی می‌دهد - این است که قضا - هم در عالم تکوین و هم در عالم تشریح - اشاره به فرمان الهی برای اصل وجود چیزی است و قدر، اشاره به اندازه‌گیری‌ها و اجزا و شرایط آن است؛ مثلاً فرد بزرگی فرمان می‌دهد مسجد یا بیمارستانی ساخته شود. این مصداق قضاست؛ سپس نیازها و اندازه‌گیری‌های آن را بیان می‌کند؛ این قدر است. فرمان خدا به ادای نماز و روزه در عالم تشریح، قضاست و دستور او نسبت به اجزا و شرایط آن، قدر است.

نکته دیگر این است که در عبارت یاد شده، امام علیه السّلام خدا را بر گرفتاری‌ها و مشکلاتی که برای یاران نافرمانش به وجود آمده، حمد و سپاس می‌گوید. این بدان جهت است که مردان خدا تسلیم فرمان اویند و در دیدگاه آن‌ها هر چه از دوست می‌رسد نیکوست و همه را دارای مصلحت و هدف می‌بینند.

سپس حاضران در مجلس یعنی سران قبایل و عشایر کوفه را مخاطب ساخته، چنین می‌فرماید: «ای گروهی که هرگاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان دعوتتان نمودم اجابت نمودید؛ هر وقت به شما مهلت داده شود (که آماده‌بیکار با دشمن شوید) در

بیهودگی فرو می روید(و فرصت ها را از دست می دهید)و اگر با شما بجنگند ضعف و ناتوانی نشان می دهید؛هرگاه مردم،اطراف پیشوایی گرد آیند طعنه می زیند و اگر شما را برای حل مشکلی بیاورند عقب نشینی می کنید» (آیتها الفرقة الّتی إذا أمرت لم تطع،و إذا دعوت لم تجب.إن أمهلتكم خضتم (۱)،و إن حوربتكم خرتم (۲)و إن اجتمع الناس علی إمام طعنتم،و إن أجتتم (۳)إلی مشاقه (۴)نکصتم (۵) .

امام علیه السّلام در این عبارت،به چهار نقطه ضعف مردم پیرامونش اشاره می کند:نافرمانی، بی توجهی به فراخوانی،استفاده نکردن از مهلت ها و فرصت ها و ضعف نشان دادن در میدان نبرد.

به یقین هر یک از این موارد می تواند عاملی برای شکست باشد تا چه رسد به تمام این ها.

سپس آن ها را سرزنشی آمیخته با محبت می کند و می فرماید:«دشمنان بی پدر باد! منتظر چه نشسته اید؟!در مقابل یاری خود و جهاد برای به دست آوردن حق خویش جز مرگ یا ذلت (نصیب شما خواهد شد)؟» (لا أبا لغيرکم!ما تنتظرون بنصرکم و الجهاد علی حقکم؟الموت أو الذلّ لکم؟) . (۶)

ص:۶۴۷

۱- ۱) «خضتم»از ماده«خوض»(بر وزن حوض)به گفته راغب در مفردات ورود تدریجی در آب و راه رفتن در آن است،سپس به معنای کنایی شروع در کارهای بد و یا سخنان زشت آمده است.

۲- ۲) «خرتم»از ماده«خوار»به معنای فریاد کشیدن گرفته شده و از آن جا که فریاد زدن غالباً از ضعف و ناتوانی ناشی می شود،این واژه به معنای ضعف و ناتوانی آمده است.

۳- ۳) «أجتتم»از ماده«اجاء»از ریشه«مجیئ»گرفته شده که به معنای آوردن شخص یا چیزی است؛بنابر این «ان اجتتم»یعنی اگر شما را بیاورند.

۴- ۴) «مشاقه»به معنای صعوبت و سختی و عداوت و دشمنی است و از ماده«شق»(بر وزن حق)به معنای شکافتن و پراکنده کردن گرفته شده است.

۵- ۵) «نکصتم»از ماده«نکص»(بر وزن عکس)به معنای عقب گرد گرفته شده است.

۶- ۶) بسیاری از شارحان نهج البلاغه جمله«الموت او الذلّ لکم»را نوعی نفرین گرفته اند؛یعنی مرگ بر شما باد یا ذلت.در حالی که ظاهر جمله چیزی غیر از این است.امام علیه السّلام می خواهد نتیجه سستی و ضعف آن ها را در جهاد بیان کند؛یعنی نتیجه عمل شما یکی از این دو چیز است:یا مرگ یا ذلت؛به خصوص این که جمله«لا- ابا لغيرکم»که قبل از آن آمده و جمله«لله أنتم»که بعد از آن نقل شده،نشان می دهد،حضرت در مقام نفرین نبوده است؛ بلکه همان گونه که خود این شارحان نیز اعتراف دارند در مقام ابراز لطف و مهربانی بوده است.

اشاره به این که وضعی که به خود گرفته اید- که در برابر توطئه های دشمن غدارى همچون معاویه و لشکریان غارتگر او خونسرد و بی تفاوتید- نتیجه ای جز مرگ یا ذلت ندارد. یا می میرید و یا اگر زنده بمانید در زیر دست و پای آن ها ذلیل خواهید شد. عزت در جهاد است که نتیجه اش یا پیروزی است یا شهادت؛ همان گونه که امام علیه السلام در خطبه می فرماید: «الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاه فی موتکم قاهرین؛ مرگ در زندگی توأم با شکست شماس است و زندگی در مرگ پیروزمندانه به شما خواهد بود». (۱)

و در ادامه این سخن می افزاید: «به خدا سوگند! اگر مرگ من فرا رسد- که قطعاً فرا خواهد رسید- میان من و شما جدایی، خواهد افکند؛ در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت بودم و وجودتان برای من قدرت آفرین نبود (حال آن که من برای شما همه چیز بودم)» (فوالله لئن جاء یومی- ولیاتینی- لیفرقن بینی و بینکم و أنا لصحبتکم قال (۲)، و بکم غیر کثیر).

در این جا امام علیه السلام آن ها را به یک نکته مهم توجه می دهد و آن این که وجود من سرمایه عظیمی برای شماست که قدر آن را نمی دانید. بدانید اگر مرگ من فرا رسد، من چیزی را از دست نمی دهم، جز سیاهی لشکر و گروهی بی اراده و بی اثر؛ ولی شما همه چیز را از دست خواهید داد؛ رهبری آگاه و شجاع و فرزانه و فرماندهی شکست ناپذیر.

ص: ۶۴۸

۱- ۱) نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

۲- ۲) «قال» به معنای دشمن و مخالف است و از ماده «قال» (بر وزن ندا) به معنا شدت بغض و عداوت گرفته شده است.

لله أنتم! ما دين يجمعكم! ولا حميه تشحذكم! أو ليس عجا أن معاويه يدعو الجفاه الطغام فيتبعونه على غير معونه ولا عطاء، و أنا أدعوكم - و أنتم تريکه الإسلام، و بقيه الناس - إلى المعونه أو طائفه من العطاء، فتفرقون عني و تختلفون علي؟ إنه لا - يخرج إليکم من أمری رضی فترضونه، و لا - سخط فتجتمعون علیه؛ و إن أحب ما أنا لاق إلى الموت! قد دارستکم الكتاب، و فاتحتکم الحجاج، و عرفتکم ما أنكرتم، و سؤغتکم ما مججتم، لو كان الأعمى يلحظ، أو النائم يستيقظ! و أقرب بقوم من الجهل بالله قائدهم معاويه! و مؤدبهم ابن النابغه!

:

شما مردم عجیبی هستید! آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد و یا غیرتی که به سوی دشمن بسیج کند؟! آیا شگفت آور نیست که معاویه، جفا کاران او باش را دعوت می کند و آن ها بدون انتظار بخشش و کمکی، متابعتش می کنند؛ ولی من شما را که بازماندگان اسلام و بقایای انسان های ارزشمند هستید دعوت می کنم و کمک ها و عطایایی به شما می بخشم با این حال، از گرد من پراکنده می شوید و راه مخالفت را پیش می گیرید.

نه اوامر من که سبب خشنودی است شما را راضی می کند و نه آن چه باعث خشم من است بر ترک آن اتفاق می کنید. در چنین شرایطی محبوب ترین چیزی که دوست دارم با آن ملاقات کنم مرگ است؟ من کتاب خدا را به شما تعلیم دادم (و تفسیر و تأویل آن را به

شما آموختم) درهای استدلال را به روی شما گشودم و آن چه را (از نیکی ها) نمی شناختید به شما معرفی کردم و آن چه (بر اثر نادانی و جهل) از دهان فرو می ریختید برای شما گوارا ساختم. (آری! همه گفتنی ها را گفتم اما حیف که) نابینا نمی بیند و کسی که در خواب فرو رفته بیدار و هشیار نیست، اما چه نزدیک اند به جهل و بی خبری از خدا (و تعلیمات الهی) آن گروه که رهبرشان معاویه و مربی آن ها پسر نابغه (عمر و عاص) باشد.

شرح و تفسیر: همه گفتنی ها را گفتم اما...

همه گفتنی ها را گفتم اما...

امام علیه السلام به دنبال سرزنش یاران خود به سبب ضعف و سستی نشان دادن در برابر دستورات آن حضرت در این بخش از خطبه سرزنش ها را ادامه می دهد و می فرماید:

«شما مردم عجیبی هستید! آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که به سوی دشمن بسیج کند؟!» (لله أنتم! ما دین یجمعکم! و لا حمیه (۱) تشحذکم (۲)!).

اشاره به این که ایستادن در برابر دشمن و دفاع از خود و آرمان های خویش یکی از دو عامل را می طلبد: یا اعتقاد به خداوند و روز جزا و وعده های پر ارزش او به مجاهدان و شهیدان و یا غیرت و تعصب قومی و میهنی؛ متأسفانه هیچ یک از آن ها در شما دیده نمی شود، دین و ایمانتان ضعیف و غیرت و تعصب شما از کار افتاده است؛ لذا نشسته اید تا دشمن به سراغتان بیاید و بر مغزتان بکوبد و گلویتان را بگیرد.

سپس امام علیه السلام مقایسه ای در میان آن ها و اصحاب معاویه می کند و می فرماید: «آیا شگفت آور نیست که معاویه، جفا کاران او باش را دعوت می کند و آن ها بدون انتظار

ص: ۶۵۰

۱- ۱) «حمیه» به معنای غیرت، شخصیت، تعصب و گاه به معنای تکبر نیز آمده است و در اصل از ماده حمایت گرفته شده؛ زیرا این گونه صفات سبب حمایت از چیزی یا شخصی می شود.

۲- ۲) «تشحذ» از ماده «شحذ» (بر وزن قبض) به معنای تیز کردن است و گاه در مسائل معنوی مانند هوشیاری و زرنگی به کار می رود.

بخشش و کمک، متابعتش می کنند؛ ولی من شما را که بازماندگان اسلام و بقایای انسان های با ارزشید دعوت می کنم و کمک ها و عطایایی به شما می بخشم با این حال، از گرد من پراکنده می شوید و راه مخالفت با من را پیش می گیرید» (أ و لیس عجبا أنّ معاویه يدعو الجفاه (۱) الطغام (۲) فیتبعونه علی غیر معونه و لا عطاء، و أنا أدعوکم - و أنتم تریکه (۳) الإسلام، و بقیه الناس - إلى المعونه أو طائفه من العطاء، فتفرقون عنی و تختلفون علیّ؟).

در این جا دو نکته شایان دقت است: نخست این که در تواریخ معروف است که معاویه در بذل و بخشش های سیاسی و جهت دار، بسیار فعال بود؛ چگونه امام می فرماید: معاویه نه کمکی به افراد می کند و نه عطایی به آن ها می بخشد؟ پاسخ این سؤال را بعضی از شارحان نهج البلاغه داده اند و آن این که معاویه معاملات سیاسی خود را با سران قبایل و فرماندهان لشکر داشت و آن ها را به ارقام گزافی می خرید و با توده مردم کاری نداشت؛ ولی علی علیه السلام برای رعایت عدالت، بیت المال را میان همه تقسیم می کرد و هزینه های جنگی را به همه جنگجویان اسلام می پرداخت.

دیگر این که چرا معاویه با آن گونه تقسیم مال، مردم را بسیج می کرد ولی با تعمیم عطا و گسترش عادلانه کمک ها از سوی امیر مؤمنان بسیج نمی شدند؟ پاسخ این سؤال نیز چندان پیچیده نیست؛ اضافه بر سستی و بی وفایی کوفیان و فاداری شامیان هنگامی که معاویه اموال را جمع می کرد و به سران قبایل رشوه می داد افراد قبیله با فرمان سرانشان بسیج می شدند، ولی هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به سران و افراد قبیله تقریباً یکسان می داد سران ناراضی، سستی به خرج می دادند و افراد

ص: ۶۵۱

۱- ۱) «الجفاه» جمع «جافی» به معنای شخص خشن و کج خلق است و از ماده «جفا» گرفته شده است.

۲- ۲) «الطغام» جمع «طغامه» به معنای انسان های ضعیف الفکر و پست و اوباش است.

۳- ۳) «تریکه» از ماده ترک (رها کردن) به معنای شخص یا چیزی است که باقی مانده است و منظور در این جا باقی ماندگان از شخصیت های آغاز اسلام است.

قبیله را بسیج نمی کردند.

سپس امام علیه السلام نکوهش شدیدی از تفرقه و پراکندگی آن ها کرده، می فرماید: «نه اوامر من که سبب خشنودی است شما را راضی می کند و نه آن چه باعث خشم من است بر ترک آن اتفاق می کنید» (إِنَّه لَا یُخْرَجُ إِلَیکُمْ مِنْ أَمْرِ رَضِی فِتْرَضُونَه، وَلَا سَخَطَ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَیْه) .

گرچه شارحان نهج البلاغه در تفسیر این جمله احتمالات گوناگونی داده اند؛ ولی به اعتقاد ما تفسیرش روشن است؛ امام می خواهد بفرماید: شما همواره در وادی تفرقه و تشّت گام بر می دارید و چیزی سبب وحدت کلمه شما نمی شود؛ نه عواملی که مورد رضای من است و نه نواهی نسبت به اموری که مورد خشم من است و مهم ترین عامل بدبختی شما همین تفرقه و اختلاف است؛ نه گوش به اوامر من می دهید و نه توجهی به نواهی من دارید.

این احتمال نیز وجود دارد که امام علیه السلام می خواهد به این نکته اشاره بفرماید که شما نه در چیزی که مخالف میلتان است اجتماع می کنید و نه در چیزی که موافق میلتان است جمع می شوید؛ مثل این که انسان به بیماری بگوید: تو نه دوی تلخ را می خوری و نه شیرین را؛ یعنی اگر اولی را قبول نداری، دست کم دومی را بپذیر.

بعد از این سرزنش ها و توبیخ ها آتش درون قلب امام علیه السلام شعله ور می شود و این کوه صبر و استقامت، به صورت آتشفشانی در می آید که مواد مذاب و سوزان از دامنه اش سرازیر است؛ می فرماید: «در این شرایط، محبوب ترین چیزی که دوست دارم با آن ملاقات کنم مرگ است؟» (وَ إِنْ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَی الْمَوْتِ!).

راستی چه دردناک است کار به جایی برسد که این بزرگ مرد جهان بشریت که همیشه مردم را به صبر و تحمل دعوت می نمود، آرزوی مرگ کند. آری! گاه دوستان سست عنصر و بی وفا بلایی بر سر انسان می آورند که دشمنان خونخوار نمی آورند و این جاست که انسان آرزوی مرگ می کند؛ مرگی که میان او و چنین افراد بی ارزش و حق شناس جدایی

آن گاه امام علیه السّلام به شرح خدمات مهم فرهنگی و تربیتی خویش نسبت به امت اسلامی مخصوصاً در مورد یاراناش پرداخته و به چهار نکته مهم اشاره می کند:

نخست می فرماید: «من کتاب خدا را به شما تعلیم دادم (و تفسیر و تأویل آن را به شما آموختم)» (قد دارستکم (۱) الکتاب).

به یقین، قرآن در میان مسلمان ها بود و شب و روز آن را قرائت می کردند و نیازی به تدریس امام علیه السّلام نبود؛ منظور، فهم محتوای قرآن و رسیدن به عمق دستورات آن است که امام علیه السّلام که بزرگترین مفسّر قرآن در اسلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است همواره آیات الهی را برای مردم تفسیر می کرد و خطبه های آن حضرت همه جا از این آیات مایه می گیرد.

در بیان دوّمین خدمت می فرماید: «من درهای استدلال را به روی شما گشودم» (و فاتحتکم الحجاج (۲)).

اشاره به این که بعد از دلیل نقل، شما را به ادله عقلیه که یکی از دو حجّت الهی است آشنا ساختم.

و در بیان سوّمین خدمت می فرماید: «و آن چه را (از نیکی ها) نمی شناختید به شما معرفی کردم» (و عزّفتمک ما أنکرتم).

اشاره به این که حقایق بسیاری بود که بر شما پوشیده بود و از آن بی خبر بودید؛ من از روی آن ها پرده برداشتم و حقیقت آن را آشکار ساختم.

این جمله ممکن است مفهوم دیگری نیز داشته باشد و آن این که مسائلی بود که شما انکار می کردید و بر اثر نادانی، موضع دیگری می گرفتید؛ من حقیقت را بر شما روشن ساختم تا از راه انکار باز گردید.

ص: ۶۵۳

۱-۱) «دارستکم» از ماده «مدارسه» به معنای تدریس کردن و آموختن گرفته شده است.

۲-۲) «حجاج» جمع «حجّت» به معنای دلیل و برهان است و گاه معنای مصدری دارد و به صورت مفرد به کار می رود.

و سرانجام در بیان چهارمین خدمت فرهنگی می فرماید: «و آن چه (بر اثر نادانی و جهل) از دهان فرو می ریختید برای شما گوارا ساختم» (و سوغتمکم (۱) ما مجتتم (۲)).

به این که مفهوم که بسیاری از دستورات اسلام بود که شما به عمق و حقیقت آن نرسیده بودید؛ از این رو آن را ناخوش می داشتید و از آن فاصله می گرفتید؛ ولی من اسرار و فلسفه های آن ها را روشن ساختم تا همچون جرعه ای گوارا آن را بنوشید.

و در پایان این سخن، تأسف خویش را از لیاقت نداشتن بسیاری از مخاطبان، چنین ابراز می فرماید: «آری! همه چیز را گفتم اما صد حیف که) نایبنا نمی بیند و شخصی که در خواب فرو رفته بیدار و هشیار نیست» (لو كان الأعمى يلحظ، أو النَّائم يستيقظ!).

اشاره به این که من در تعلیم و تربیت شما هیچ کوتاهی نکردم و تمام برنامه های مفید و سازنده را ارائه دادم؛ اما افسوس که قابلیت محل وجود نداشت و این بذرهای علم و حکمت و دانه های حیات بخش باران تعلیم و تربیت من بر شوره زار فرو ریخت.

و در پایان در یک اظهار تعجب آشکار می فرماید: «چه نزدیک اند به جهل و نادانی نسبت به خدا (و تعلیمات الهی) آن گروه که رهبرشان معاویه و مربی آن ها پسر نابغه (عمرو عاص) باشد» (و أقرب بقوم (۳) من الجهل بالله فاندھم معاویه! و مؤدبھم ابن الثائبه (۴)!).

ص: ۶۵۴

۱- ۱) «سوغتمکم» از ماده «تسویغ» به معنای گوارا ساختن گرفته شده؛ سپس در معنای اجازه دادن و بخشیدن نیز به کار رفته است.
۲- ۲) «مجتتم» از ماده «مَجَّ» (بر وزن حج) به معنای بیرون ریختن آب یا چیزی از دهان است؛ سپس در معنای کنایه ابراز تنفر و... کراهت از چیزی نیز به کار رفته است.

۳- ۳) «اقرّب بقوم» از قبیل صیغه تعجب است و امام علیه السلام به این وسیله از افراد نادانی که در برابر برنامه های ننگین معاویه تسلیم بودند، اظهار تعجب می کند.

۴- ۴) «نابغه» در اصل به معنای فرد مبرز و پر استعداد و کم نظیر و مشهور است (و از ماده نبوغ گرفته شده) و گاه به افرادی که مشهور به فساد باشند نیز گفته می شود و «نابغه» نام مادر عمرو عاص بود. شاید بدین جهت که او مشهور به فساد بوده است؛ همان گونه که در فارسی به چنین زنانی «معروفه» می گویند.

در حدیثی نقل شده است که علی علیه السّلام از کنار جماعتی از اهل شام که در میان آن‌ها «ولید بن عقبه» (همان مرد شرابخواری که حدّ شرب خمر نیز بر او جاری شد) بود می‌گذشت. آن‌ها (آهسته) به آن حضرت دشنام می‌دادند؛ بعضی شنیدند و به امام علیه السّلام خبر دادند. حضرت ایستاد و به یاران خویش فرمود: آرامش و وقار اسلام و سیمای صالحان را حفظ کنید. به خدا سوگند!... و سپس همان جمله یاد شده را با اضافاتی بیان فرمود. (۱)

قراین تاریخی نشان می‌دهد، مردم شام ذاتاً انسان‌های خوبی بودند؛ ولی حاکمان و مریبانی همچون معاویه و بنی امیّه و عمرو عاص و سایر تفاله‌های عصر جاهلیت، آن‌ها را به کلی از راه به در کرده بودند.

این تعبیر در ضمن، تأثیر رهبری‌های خوب و بد و معلمان صالح و ناصالح را در شکل‌گیری جوامع بشری نشان می‌دهد که گاه اقوام شایسته را چنان از راه به در می‌برند که ناشایسته‌ترین انسان‌ها می‌شوند.

نکته‌ها

۱- فرق میان «معونه» و «عطا»

در خطبه مزبور امام علیه السّلام فرمود: معاویه به پیروان خود نه معونه ای می‌دهد و نه عطایی (البته منظور، افراد عادی است، و گر نه خریدن سران قبایل به وسیله اموال گزاف از سوی معاویه در تواریخ معروف است).

فرق میان «معونه» و «عطا» در این است که عطا چیزی مانند حقوق رسمی است و معونه، کمک‌هایی است که گهگاه برای آماده ساختن اسلحه یا مرکب جهت میدان جنگ داده می‌شود.

ص: ۶۵۵

در خطبه یاد شده، امام علیه السلام در شرح خدمات خود نسبت به اصحاب و یارانش به چهار موضوع اشاره می کند: نخست تعلیم کتاب الله و قرآن مجید، دوم آشنا ساختن آن ها با دلایل عقلی و براهین آشکار؛ سوم تعلیم دادن آن چه بر آن ها مجهول بود و کشف اسرار بسیاری از حقایق مربوط به دین و زندگی و چهارم بازگرداندن آن ها به مفاهیم عالیه ای که بر اثر نادانی از آن فاصله می گرفتند.

در واقع، این اصول چهار گانه یک دوره کامل آموزش دینی و فکری را تشکیل می دهد و سزاوار است همه کسانی که در آموزش یا برنامه ریزی مسلمانان به گونه ای دخالت دارند به آن توجه کافی کنند.

بدیهی است این برنامه ها در صورتی به نتیجه کامل می رسد که افراد تحت تعلیم و تربیت، آمادگی و قابلیت پذیرش را داشته باشند.

*** خداوند! به ما چشم بینا و گوش شنوا و بیداری و آگاهی مرحمت فرما تا سخنان روح پرور و انسان ساز اولیای تو را به گوش جان بشنویم و آیات عظمت را با چشم دل ببینیم.

خداوند! هرگز ما را در دنیا و آخرت از آن ها جدا مفرما و بر طریقه آن ها ثابت قدم بدار؛ یا رب العالمین.

پایان جلد ششم

اسفند ماه ۱۳۸۲

«محرم الحرام ۱۴۲۵»

ص: ۶۵۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

